

مردی زار اتفاق افتاد و شکر بیتی پنج باب بعون الله الملك الوهاب باب اول
در بیان آنچه دانستن آن موقوف علیه حفظ صحت و رفع مرض است و وجه کلی چون طبیعت مزاج
و علامات با تیه امر طبیعت و تغییر و تبدل مزاج و اخلاط اربعه و اعضای مفروده و بعضی از مرکبات
اولیه این مفردات و ارواح و قوی افعال بدنیه و باب حد و ثبوت کیفیات در بدن مطلقا و درجات
نبض و نفس و قاروره و برابر و عرق بر حالات بدنیه مطلقا اما طبیعت با یک طبیعت آنچیزی گویند
که بالذات نمدار اول باشد حرکت و سکون آن چیزی را که این طبیعت در او حاصل بود یعنی جسمی که
از بساط فلکی و عنصری و مرکبات و مطلقیات و اطلاق و ترکیب در عناصر و بر مزاج در مرکبات اگر چه
نخوری باشد در عرف طبایع غیر هم بسیار واقع است و همیست طبیعت ظاهر است در اکثر طبع نیز طبیعت
مستعمل بود چون جسم آدمی را چنین میداند حاصلست جمله اموری را که بمنزله مواد تواند بود و در این جسم
مثل ارکان اخلاط و ارواح و اعضا و با بنزله صورت تواند بود و در این جسم شامل مزاج و قوی افعال
مبادله و منسوب است یعنی جمله را طبیعت گویند یعنی طبیعت انسانی را قوت مدبره بدن گویند جهت مبدئه
مذکور و هم طبیعت بعضی غرضش در شکم اطلاق نمایند باستعاره و بعضی طبیعت انسان را گویند قوتیست که از
شان وی باشد حفظ کمالات چنانچه هست بر بدن بقدر طاقت بشری و اما مزاج بدانکه مزاج کیفیت می گویند
حاصل آمده از کیفیات عناصر اربعه که آن آتش و آب و هوا و خاکست در حالیکه متعین اجزاء و محاسن
بعضی بعضی فعلی و فعلی در میان آن اجزاء واقع شده باشد چنانچه نفس کیفیات فاعل بود یعنی تاثیر کننده
و صدور کیفیات منفعل بود یعنی تاثیر پذیرنده و کیفیات است بسبب چهارست حرارت برودت رطوبت یوست
و بل که آب حاصلست در رطوبت خلست و کیفیات مرکبه نیز چهارست گرم خشک سرد و خشک گرم تر سرد تر و مزاج
مستدل حقیقی که در جمل عناصر مرکب کیفیت برابر یکدیگر افتاده باشد موجود است بر آن به احتمال آن کتب طبیعت مذکور
لیکن کیفیت متعل آن مقیاسی بود و مزاج هر فردی را که متفاوت یا اخلاف یکی به موازنه آن معلوم گردد اگر چه مزاج طبیعت
فاما اعتدال که شتق از عدل در قسمت بود یعنی فرار سیده مرکب از عناصر مرکبیت کفایت منطقی که لایق
حال او بود و مزاج آن موجود باشد بهرشت اعتبار یکی اعتبار نوع قیاس یا خارج چنانچه مزاج انسانی که نسبت
بهر فردی لایق است در دیگر انواع از مزاج دوم باعتبار نوع قیاس یا داخل چنانچه مزاج سگ نسبت به هر فرد
از اهل سگ لایق است بدو از مزاج انسانی که در فردی هم است لایق است بدو از سگ از هر حسیه افراد سوم

باعتبار صنف قیاس یا خارج چنانچه مزاج سائر اصناف انسانی چهارم باعتبار صنف قیاس یا خارج چنانچه
 مزاج پنجم چنانچه در فردی از خود واقع باشد البتة است بدو از مزاج سائر افراد اهل بنده و پنجم متبعا بشخص قیاس
 یا خارج از نفس از و دخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید است البتة است بدو از
 اخره اشخاص و گشت ششم باعتبار شخص قیاس باحوال نفس و می چنانچه مزاج شخص در فعل احوال و این است
 بدو از مزاج سائر اوقات او پنجم باعتبار نفسی قیاس با سائر اعضا چنانچه مزاج عضو معین لایق بدو البتة
 بدو از مزاج سائر اعضا ششم باعتبار عضو قیاس باحوال نفس و می در اوقات چنانچه پنجم شد و اقرب اخره
 معتدل حقیقی معروض مزاج انسان است بواسطه تعلق نفس با طقه که شش کمال است بدو و عادل اصناف
 انسان که ان حوالی خط استوی اند بواسطه تساوی لیل و نهار در حرو و آخا و بعد از ان که ان قلوب مزاج اند
 بواسطه تعادل فصول آسجا در انسان عادل اعضا پوست شش سبابه بود پس پوست شش دیگر
 انگشتان پس است باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه پس پوست کف پس پوست باقی دست پس است
 باقی تن و باقی اعضای مفرد و مرکب بعد از انکه بعضی بیک کیفیت عالی و بعضی بدو کیفیت عالیته
 اعلم و اما اطلاعات ثانیه از مزاج طبیعیه حاصله بدانکه دلائل طبایع و اخره بسیار است از طبیعی و غیره و مشترک
 بینها چنانچه تقریب بین گرد و انشا را الله اعلم لیکن آنچه دلالت آن بر مزاج طبیعیه است و معین است پوست و
 شحم و طمس و موی و بعضی ملکات انسانی و اصحاب تجارت چنان یافته اند که سرخی لون تن و گرمی و گرمی
 و بسیاری موی با سیاهی و کثافت و زبر و تهور و کثرت غضب از گرمی مزاج بود و سفیدی لون بسیار سردی
 و شره و سردی طمس کمی مبارکی و سفیدی و سردی موی و بلاد و دوقار از سردی مزاج بود و سیاهی لون و
 عدم پی و شره و خافت و سختی گوشت و دشتی طمس وجود و تنگ تنگی موی و ثبات نیات و تحفظ و تساوت
 از خشکی مزاج بود و سرخ سفیدی لون غلبگی گوشت نرمی طمس میگوئی موی و سرعت زوال صور و رقت و لطافت
 از نرمی مزاج بود و سردی لون با تیرگی خوش آئیده و زیادتی گوشت بر پی و فری و نرمی و گرمی طمس
 غلبگی و میگوئی و بهواری موی و شجاعت و صروت از گرمی و نرمی مزاج بود و سرخ سیاهی لون و کم گوئی
 و بی سی و گرمی و دشتی طمس میگوئی موی با اندک وجود و بخل و حقد و حسد و گرمی از گرمی و دشتی
 مزاج بود و گندم گون لون و بسیار تنی و سردی و نرمی طمس اندک نرمی و بهواری و سفیدی موی
 و بلاهت و مجود و کمالی از سردی و نرمی مزاج بود و سیاه زردی لون و انهمی و تیرگی آن و سختی و دشتی

مقدار گوشت و سردی و درشتی طلس و قله و در هم شکستگی و غلظت موی و چین و موی ظن و نفرت
از سردی خشکی مزاج بود و متغی مانند که هرگاه این دلائل متفق واقع شوند و کیفیات مدلوله غالبه که است
ملحق خواهند بود و الا حکم بر قرب اعتدال و کیفیات مدلوله غالبه باید کرد و حکم الوان و موی چون
با اختلاف هوا می باشد آن مختلف میگردد و در احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این دلائل تقریباً
معلوم گردد و بدینکه بهترین افزج مفروضه انسانی گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه
در جوانی گریز از خشکی بر وی غلبه کند لیکن پیری وی ویریدید آید و در آن سن در وضعیف نشود و بدترین افزج
مفروضه انسانی خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در بالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه
بر حال شود و از افزج مرکب انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة است و بدین جهت قوت و صحت
وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکویدید آید و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که بر طبع موب است و توان
او متکامل بود و پیری بر وز و پدید آید و الله اعلم و اما تغیر و تبدیل المزاج بدانکه هر شخصی صحیح را مزاجی بود بدین
لائق و از هر حال او حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین بر عضوی را خواهم مفروضه خواهم
مرکب مزاجی حاصل بود و بدین حال وی بر وفق اقتضای مصالح بدنیه چنانکه مجلس مبین گردد و انشاء الله تعالی
پس هرگاه که مزاج شخصی لائق بوی و یا مزاجی عضوی لائق بوی از آن درجه مقریط افراط یا فساد
میل کند خواه یک کیفیت خواه بد کیفیت آنقدر که تغیری در افعال طبیعیه وی پدید نیاید آنرا تغیر المزاج
گویند و اگر این تغیر تدریجی واقع شود آنرا تبدیل المزاج گویند و اگر این تغیر بسبب تغیر در افعال طبیعیه شود
آنرا سوء المزاج گویند و اگر این تغیر تدریجی و بسبب این اگر کیفیت ردیه اخلاط بود آنرا مادی گویند و اگر
آن نباشد آنرا سافج گویند و اگر چه تدریج این تغیر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغیر المزاج و تدریس المزاج باعتبار
کیفیات از بیست و بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوء المزاج همچنین بود لیکن آنچه یکی کیفیت غالب بود
آنرا مفراط نامند و بد کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب سوء آنرا در نیاید متفق خوانند و آنچه
از اسباب خارجیه یافته مختلف نامند و هر سوء المزاجی را علامت چند خاص بود چنانچه معلوم گردد و انشاء الله
تعالی و بعضی بر مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطرافنی دارد اگر چه طبیعیه بود آنرا از سوء المزاج سافج شمرده اند
ولیکن ثبات تخصیص کرده اند و بعضی غیر من جوانی را نسبت بآن هم از سوء المزاج سافج ثابت عمده
کرده اند و الله اعلم و اما اخلاط اربعه آنکه بر غذای مینی بر ماکولی و مشروبکی که تغذیه بدن را لائق باشد

که در اعضا حاصل است بعضی تحلیل رود و بطریق بخار و بعضی بعروق چرک از راه سهام تن بر آید و بعضی مائی بود که
از خون جدا گشته رجوع قهقری بعروق جگر باز آید و از آنجا بهم چکیده منجذب گردد و بشانید رود و بول شود و بعضی
از منفذ گوش و بینی بچرک و غیره پدید آید و بعضی غذای ناخن و موی گردد و بعضی ماده منی گردد و بعنوان طنجی منگیو
و باو عیه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و براه سپستان بالا آید و بعضی حیض شود و از راه رحم مندفع گردد
و بعضی در اعضا مختلش شود و باس ظاهر گردد و بداند ازین اخلاط بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن بر حال لا ائز
خویش بماند و بعضی ناطبیع بود که طبیعت با آن از لا ائز حال خود بگریزد و اما خون طبیعی طبعی گرم و تر بود
و در رقت و غلظت قوام معتدل باشد و شیرین و خوشبوی و سخی بود و لیکن آنچه در آورده و جگر باشد سخت سخی بود
و آنچه در دل و شتر این باشد سخی و در خشان و تنگ قوام بود نسبت بخون کبدی و گرم تر بود و زیادت حرارت دل
و خون طبیعی از غذای قریب با معتدل بیشتر خرد و نطفیت وی نیست که بدن غذای تمام یعنی بدل
با تحلیل اغلب از وی گیرد و از آن پرورش و نمو و زینت یابد و اکثر بران رفته اند که جوهر روح از وی
خیزد و اندر شبان و سن پیری تن را گرم دارد و بجزارت قوت های طبیعی و حیوانی را یاری دهد و جوهر خود پو
ولون را بار و رونق و از جهت این منافع بزرگ افضل اخلاط باشد و توله خون در بهار و در سال های کودکی
و از پس شایه و حرکت های معتدل و غذای گرم و تر حیوانی بیشتر آید و خون ناطبیعی که این منافع نرساند
و در اوصاف مذکور مختلف باشد خواه در جمله و خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بخود تغییر شود و چنانچه
گرم و تر و یا سرد و تر از آنچه باید شود یا بعضی پذیرد و دیگر آنکه بخاطرات و غلطی فاسد تغییر شود و چنانچه گرم و تر
یا سرد و تر و این مختلطه مفسد گاهی بعضی هم از دم متعفن باشد و بدی بوی دلون و مزه بدان گوهری و دهن گاه
صفراوی فزونی دهد و تلخ طعم باشد یا شوری و رقه قوام و روشنی لون بدان گوهری دهد و گاهی سودای فزونی
و ترشی طعم و سیاهی لون و غلظت قوام بدان گوهری دهند و گاهی بلغم فزونی بود و قلت طعم و لون بدان
گوهری دهد و باشد که شورتر و غلیظتر از جمله باشد اگر حرارت قوی با این بلغم بوده باشد و اگر حرارت ضعیف بود
ترش بوی بود و بوی ترشی دهد اما بلغم طبیعی طبعی گرم و تر بود و بعضی ترشی یعنی بلغم و سهولت قبول اشکال
ترکیب و سرد بود و قیاس با گرمی خون و صفرا و اما قیاس با بدن اندکی با کم بسردی باشد و بلون سپیدی و طعم
بایل سبلاوت و بقوام قریب بخون معتدل بود زیرا که غونی باشد تمام ناگوارنده و بلغم را مفرغی و خزانه خاصه چنانچه
جهت صفراوی تیره و جهت سودای سبز واقع است نباشد بلکه همچو خون در همه عروق تن پراکنده بود و توله

اندر سده کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر شتا و بعد از افراط سکون و تعطیل بیشتر افتاده و منفعت و می نشت
 که هرگاه سببی غذا بدین کمتر و بدیر برید حرارت اصلی بدن و قوت باضمه اندران اثر کند و از غذای اعضا گردان
 و بختی از وی با خون غذای اعضای که مزاجش مناسب آن بود و گرد و چون دماغ و خون را از وجتهی و در با
 نیکو کسپید و بنگاه و بار اگر کم نرم تر دارد و با سبب حرارتیکه از حرکت و صفاکت پدید آید خشکی و نازمانی در آن پیدا
 و بلغم تا طبیعی یا متعفن بود و یا متعیر بقوام و طبع و یا متعیر بکجه و متعفن اما متعیر قوام و
 چهار گونه بود یکی سخت و قویق باشد یعنی تنگ قوام و تنگ و آنرا مانی گویند دوم آنکه سخت غلیظ بود و سبب آنکه
 دیگر گاه در بنگاه و منفه مانده باشد و حرارت لطافت آنرا تحلیل کرده و همچو کجی در آب آغشته شده از اجزای گویند سوم
 آنکه لزوجتی و کثافتی مطول نگردد و پدید آید و در قوام با بگیند گدازنده مشبه گشته آنرا از اجزای گویند چهارم آنکه قوام
 مختلف بود و در قسمتی یکی آنکه اختلاف اجزای آن مشاهده بود همچو مخاط و آنرا مخاطی گویند دیگر آنکه مستوی القوام
 بماند ولیکن بعضی از اجزای آنرا عوض در جسم قابل همچو آب مثلا اسرغ از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند اما تغییر طعم و
 نیز از چهار گونه یزدن نباشد یا حاض بود یا مالح یا غصص یا سیرج اما سبب ترشی وی چند چیز بود یکی آنکه بلغمی
 بوده باشد و تغییر و رفیق و سوزانی با وی مختلط گردد و در آنرا ترش سازد و دیگری آنکه حرارت غریزی ضعیف بود
 و طبع آن نتواند کردن و آنرا تحمل و قابل بر و خارجی سازد و بدین ترش گردد و ازین مختلطه چنانچه از حال میوهها
 بهر که حرارت ضعیف نفع آن کند شتاب میگردد و دیگر آنکه بلغمی رقیق خلط بود و باشد و حرارتی غریب آن
 اثر کند و آنرا همچو شانده از آن غشیان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت بر آن مستولی شود و ترش گردد
 چنانچه از حال عصارات و صیف محسوس میگردد و دیگر آنکه برودتی از خارج بر آن مستولی شود و حرارت غریزی
 آن لطفا کند و ترش سازد چنانچه از حال عصارات و شتاب محسوس میگردد و طبع بلغم ترش مطلقا مائل بسردی و
 خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم و چیز بود یکی آنکه بلغمی قه رقیق بوده باشد و صفراوی محرقه با وی مختلط گردد و شتاب
 و آنرا شور سازد اگر چه طعم صفرا شور نیست لیکن اخلاط اراثیت با اجزای ارضیه یا سیرج تلخ طعم فی الجمله سبب شوری
 آن شود چنانچه از مرد آب بر زمینهای سوخته تلخ طعم و رنگسار را و از جو شاییدن نوره و خاکستر در آب شتاب میگردد
 و اخلاط زیاده از اعتدال سبب تلخی میشود و آن نیز مشاهدست در اصناف صفراوی غیر طبیعی بلغمی غلیظ را که کثرت
 اخلاط صفرا سوخته تلخ گردد و در مذکور شود دیگر آنکه حرارتی قویع ناریم غیر متعصبه در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد چنانچه
 از حال لون آب بحر مشاهدست و طبع بلغم شور مطلقا مائل بگرمی و خشکی بود و اما سبب غلظت است که آن را از

بهم کشیدن بود و وزن باشد یکی مخالف سودای عفسه و دیگری آنکه بر دی بر بستگی گردد و سخیل گردد اند
 آنرا با بصیرت و عفو صفت پیدا کند چنانچه احوال میو یا در اول ظهور شاخه گردد و چنانچه در تری هنوز در آن
 نکرده که آنرا ترش کند یا نضج و در و طبع بلغم عفسه طلقا نامل بود و سردی و خشکی لیکن در سیس جهت جمود
 مائیه زیاده از حاض باشد اما سبب بزرگی عدم مخالفه است بادی طعمی چنانچه معلوم شد و عدم تعفن
 و سایر تغیرات مذکوره و طبع مسیح در غایت برودت باشد جهت فسادگی که از طول خفتن پیدا کرده
 و در خامی از پخته شدن بلغم فزون بود و قله بوی مشارک آید مگر عفن که در بدی کوب
 مخالف بود و آنرا صفر طبیعی بطبع گرم و خشک باشد و رطوبت جسم وی فضلی بود و چنانچه تری جسم سودا
 بطعم تلخ و تیز و بلون زرد مائل بسرخ بود و چو شکر زعفران و بوزن سبکتر از خون باشد و بقوام تنگ تر بود
 و قول طبیعی اندر جگر معتدل باشد نوعی از صفر طبیعی بود که اطبا آنرا امره گویند جهت سرخی لون وی و آن
 صفرا می باشد با خون آمیخته و طبع و طعم از خالص فروتر باشد و بلون تیره تر و بقوام و وزن بیشتر بود
 و قول صفر از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از پی تبها و غضب مغز بیشتر باشد و منفعت
 وی آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و سختی با خون غذای اعضای شود که مزاجش
 مناسب آن باشد چون شش و زهره و سختی از خالص می با معمار و در آنهارا از فضل و بلغم لزج بشود و
 عضلات متعذر را بکشد تا حاجت بر خیزد و بگرمی مقاومت یابد و خارجی نماید و آنرا صفرانا طبیعی آنچه نفیس و
 متغیر شده باشد یا متعفن بود یا محرق و این سوختگی صفر چون بسیار نباشد آنرا اگر ائی گویند جهت مشابست
 در لون کبریات تازه و چون سخت آنرا زنجاری گویند جهت مشابست لون زنجار و این صنف از غایت
 حدت و لزج و در ایت کیفیت مثل سم بود و قول این نوع بیشتر از مده در و دماغی گرم باشد و از نظر آن
 بود که صفرای محی سوخته گردد و و کراتی شود و کراتی سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم شود
 گردد و لطیف آن صفرائی بود سوخته و کثیف آن سودای بود سوخته و آنچه بخالطه خلط و دیگر متغیر شده باشد
 اگر آن مخالفه بلغم رقیق باشد آنرا صفره گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفره
 محی نامند جهت مشابست در لون و قوام نبرده و تخم مرغ و قول این دو صنف بیشتر از جگر بود و آن مخالفه سودا
 سوخته یا سختی از صفرای سوخته بود آنرا صفرای محرقه گویند و این صنف دوم و در ایت کیفیت و خواص بدتر از
 صنف مخالفه سودا بود و صفرای محرقه در لون مائل کبود بود و جمله اصناف صفر از حرارت و بیس و مرارت

در وقت قوام مشترک هستند و اگر چه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عروق مثلثه تفاوتی بدرجه لائق
 حال خود حاصل بود چنانچه تحقیق آن را ذکیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبعی بطبع سرد و خشک بود و بلون سیاه
 و بطعم شیرین باشد و خالی از عفوضتی نبود و بوزن گران تر از جمله اخلاط طبعی بود و در قوام غلیظ تر و
 منفعت او آنست که خون را ستانی و غلظتی بپیدا آورد تا در حین رسیدن آن با اعضا قبول صورت عضو
 و انعقاد را شاکسته تر باشد و از تاثیر محمل دور بود و نهاده اعضا را نیز بدان پایداری و استواری باشد و فعل آن
 شبیه لبغلی الفحه بود و شیر و نیز سختی از آن با خون غذای اعضا گردد که مزاجش مناسب آن بود چون استخوان
 و نیز قدری بلفم معده آید و آنرا تقویت نماید و غذه کند و اشتها می طعم حسیب بماند و تولد سودا در فائیه و از غده
 سرد و خشک و کثیف و اندرین کمولت و از عقب قهجمای خرق ریز بیشتر باشد اما سودای طبیعی بیشتر از
 احتراق اخلاط ایچ پدید آید و جمله احتراقی را مرده گویند و گاه بود که از دردی خون طبیعی حاصل گردد و گاه بود که
 از بلغمی سبب فشرده پدید آید بواسطه بروی از خارج بدن یا از داخل و تولد این صنف بیشتر از دیگر سرد بود
 اما آنچه از احتراق خون حاصل شد و شور بود و مانند شیرینی گراید و آنچه از احتراق بلغم رقیق حاصل گردد و نیز بود
 مائل شور و آنچه از احتراق بلغم غلیظ حاصل گردد و نیز بود مائل ترشی و آنچه از احتراق صفر حاصل گردد
 در غایت تلخی و حدت بود و آنچه از احتراق سودای رقیق حاصل گردد و بغایت تر بود و ترش باشد چون بزین
 آید همچو سکه که بر چو شانده و گس هیچ بر آن شبنمه و بر مجاری بگذرد و آنرا بسوزد و بخراند و آنچه از احتراق سودا
 غلیظ حاصل گردد و بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بی عفوضتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر عطف بود
 مائل بجموضت یا ملوحث و از وفاسد و آفتد این اصناف آن بود که از احتراق صفر یا از احتراق سودا
 رقیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فرو و تر در روآت و فساد در
 خون طبیعی باشد و دم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و در فساد لیکن
 در قبول علاج و تحلیل خاصی تر از جمله اصناف بود و تمامی این سوداها در لون و قوام قریب یکدیگر باشند
 و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب ماده هر یک بود و غیر آن بعد از وقوف بر مائیات
 را ذکیا مخفی نخواهد بود و بدانکه بدست بلغم طبیعی زیاده بود و از بر قوت سودای طبیعی در طوبت بلغم طبیعی
 زیاده بود و از بر طوبت خون طبیعی و بدست سودای طبیعی زیاده بود و از بر قوت صفرای طبیعی و حرارت
 صفرای طبیعی زیاده بود و از حرارت خون طبیعی و حکما پسندند خلط صفر را سودا را گویند و بلغم را از رطوبات مائی

بر رتبه غذا و مقدار غذا و دم و باوشنماست و خون را ماده روح و حیات و قوام بدن دارند و با در از فضل است
 دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استغفرغات و تحلیلالات از تعلیل و ممتنع نمایند و الله اعلم
 اما اعضا و مفرد و بعضی از مرکبات اولیا این مفردات که جمله اینها اساس و مقوم بدن اند به آنکه تن آدمی
 چیز نیست ترکیب یافته از استخوان و غضروف و رباط و عصب و عضله و وتر و عشا و گوشت و پدید و شکر و
 و ورید و شریان و پوست و این جمله در اصل خلقت از مٹی مادر و پدر و رحم متولد شوند بعضی بواسطه و بعضی بواسطه
 با خلط طبیعی و رطوبات صفا که بر پوشش یا بنده غیر از گوشت که آن از منتن خون متولد شود و چنانچه حرارت
 طبیعی آنرا عقد کند تحلیل رطوبات زائده آن و غیر از پیوسته که از رطوبت و چربی خون متولد شوند بدان نوع
 که رطوبت بر و دت طبیعی آنها را عقد کند اما استخوان بلبلج سرد و خشک بود و منقشت وی از روی کلیه آن
 که بنحو آسیائی و قوامی بود و در بدن را دعای مراعضای نرم ذی حرکت را چه ظاهر است که حیواناتی که استخوان
 مثل که در حرکات بنیاست ضعیف اند ازین جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است
 حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنی است و همچنین مجوف بودن استخوانهای قوی
 جهت نیکو یافتن غذا و هفت امری واضح است و نیز اگر جمله یک وجه بودی چون آفتی بعضی از آن رسید
 همه تن از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا نگا هبانا و غلافند بعضی اجسام
 غریزی بدن را چون قحف معرزا و مهرای پشت و منخاع را و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی و گردن و
 و غیر آنرا از احشاء و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها در طحن و مضغ غذا و بعضی بمنزله سلاح
 اند جهت دفع مودی چون سناسن که از دوطرف مهرای پشت برآمده و بعضی بمنزله متعلق اند مراجمای
 که بعلاقه محتاج اند چون عظم لامی و عضلات حنجره و زبان و بعضی بمنزله قالب و ستون اند که خیمه بدن بر
 پای دارند چون استخوان ساق و ران و بازو و انگشت و مهرای پشت و گردن و مجموع استخوانها
 تن سومی عظم لامی و عظم شمانیه که دندانهاست زیر بعضی استخوانها جهت تنگی عقد و ربط و بست و چپ و
 پاره است بعضی متصل یکدیگر شده و بعضی مفصل و بهم مربوط گشته بهر جمله به دربار مفصلها بود و ازین جمله
 هفت پاره استخوانهای سرت و پاره ازان استخوان قحف بود و از چهار دوزا کلیله و لامی و سناسن
 و قشری هر یک را چهار حد پدید آید و چنانچه پاره ازان دیوارهای سرت که یکی استخوان پیشانی است و دو استخوان
 بنا گوش و یکی استخوان پس سر و یکی پاره ازان استخوان و مدی است که حال سر و قاعده و دماغ است و بنشیند

استخوانهای سر بد و پیوسته است و چهار پاره از مجموع استخوانهای صد و نهمین است از هر صد و نهمی دو پاره و چهار پاره از مجموع استخوانهای ننگ بالا نهمین است و دو پاره از اینها اصل بینی است و دو پاره از مجموع استخوانهای ننگ زیرین است و دو پاره از مجموع استخوانهای دندان است که بر هر دو فک نهاده است و هفت پاره از مجموع مهرهای گردن و دو دوازده دگر مهرهای پشت است و پنج دگر مهرهای کمر که هشت و سه دگر مهرهای سرین است که شصت و دوم بر آن است و از آن عصب گونید و جمله سی مهر بود و است و چهار پاره از مجموع استخوان پرهای پهلوی است و جمله آنها مهرهای پشت باز بسته است و هفت از آن از جانب است و هفت از آن از جانب چپ است و استخوانهای سینه هم پیوسته بود و هفت پاره از مجموع استخوانهای سینه است و دو پاره از مجموع استخوان خنجر گریخت و دو پاره از مجموع استخوان شایه است و چپ است و دو پاره از مجموع استخوان سر کتف است که از افقه اکتف خوانند و دیگر حیوانات را نباشد و شخصت پاره از مجموع استخوانهای دستهاست بر هر دست سی پاره و چنانچه باز و یکپاره و ساعد و دو پاره خرویه دست هشت پاره و استخوانهای پشت است که از پشت گویند چهار پاره و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و ابهام خرویه متصل بود و چهار دیگر مشط و دو پاره از مجموع استخوانهای تنی که است و شخصت پاره از مجموع استخوان پایهاست بر هر پای سی پاره و چنانچه ران یکپاره و ساق و دو پاره و آئینه زانو یکپاره و شانگ بینی کعب یکپاره و پشته یکپاره استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی گویند یکپاره استخوان سیدی نزدی که بر جانب وحشی قدم نهاده است یکپاره خرویه چهار پاره اگر نزدی را داخل و بیرون اند و سه پاره با کماره از وی دارند استخوانهای پشت پای که آنرا هم مشط گویند پنج پاره استخوانهای انگشتان چهار و دو پاره هر انگشتی سوا سی ابهام سه پاره و ابهام دو بار و جمله اینها مشط بود و گشته اند و تفصیل نهاد و همیاست هر یک از کتاب تشریح باید طلبید آنرا غرض من که بعضی جایهای آنرا فرجه گویند و آن نرم تر از استخوان و سخت تر از باقی اعضا بود و بر سر استخوانها رید و دوام گوش و بینی و خنجره و قصبه شش و پلک چشم بر آنست بطبع هم بود و خشک بود و صفت وی از روی کلیه آنست که واسطه باشد میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا پیوند نرم با صلب بتدریج و نیکو آید و نیز در اعضای متحرک سر استخوانها را نرم دارد و تا از صلابت آنها در حرکت گوشت و پر و پوست که متلاقی آنها نماندند و از روده نشوند چون غضروفی که بر سر شانهاست و غضارین سر است و همچنین مفاصل را حفظ کند تا در حرکت بیکدگر رسوده و کوفته نشوند و نیز اعتمادی باشد مراودا و عضلاتی را که گفته بر استخوان ندارند چون غضروف جنین و عضلات آنرا و نیز وقایع بود بر بعضی اعضا چون غضروف خنجر

مرقم معده را و نیز در اعتمادات ضروریه بدنی کوفتی و استیسی نرسد باعضای صلب و نرم چون غضروف و گوش
 بوقت ذواب و تبه مهر و نشسته گاه در حین شستن آن را بباط که شبیه است با عصب در سفیدی و نرمی و کشیدگی
 و صلابت در انفصال و لیکن حسن ندارد و از سر استخوانها رسته از استخوان دیگر یا با عضله دیگر ربط کرده و بطبع
 بهم سر و خشک بود و شفقت آن از روی کلیه آنست که بسن بعضی اعضای صلبه بعضی بدان استخوان و نیکو
 آید و نیز شقوق و دندانهای آن با شقوق و دندانهای عصب بهم نیکو پیچیده و مولف گردد و از آن جهت
 سر عصبیه و تری پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و قرح و شوائب از گوشت آکنده گردد و بنشاست
 پوشیده شود و از آن عضله پدید آید و نیز کیفی از آن برخیزد و بنمود در هم یافته شود یا لیفهای عصبیه
 یافته گردد و از آن عظامی پدید آید آنها عصب که از ای گوشت بطبع بهم سر و خشک بود و شفقت آن از روی
 کلیه آنست که حسن حرکت از روی اعضای حساسیه و شکر که ابوسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاص قوت
 حس و روح خاص قوت حرکت از دماغ در اجزای عصب مستولی بود و بعضی اعضای که عصب در جرم آن
 داخل نیست نه حس دارند و نه حرکت بار آورده چون جگر و سپرد و امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب
 قوی در جرم پدید آید و نیز از بافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار با غشاء متشکون گردد و بانهاست
 شاخهای باریک آورده پوست تن متشکون شود و شفقت تولد عضله از آن در ربط معلوم شد جمیع عظام
 حسن حرکت از دماغ و از نخاع رسته اند و بدن پریشان گشته و در پوست بنهایت رسید و از دنها و ستن
 آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب رسته دماغ با نخاع بیرون آمده بود و یکی از جانب حسیب
 در مقابل آن با یکدیگر جفت گشته مگر یک عصب که فرو و دنهاست بهر است و مجموع سی و نه جفت
 و یکفر و دو جفت جفت آن از نفس دماغ رسته است و اکثر آن از منفذهای استخوانهای سر بطرف
 چشم و گوش و صدع و روی و خلق و بینی و غیره بیرون آمده و در این اعضا اندر قصبه کشش و خلق و دل
 و معده و احشاء حجاب پر آکنده باشد شده آید و هفت جفت از او اشل نخاع رسته و از مهره های گردن
 بیرون آمده و دوازده جفت از او اسط نخاع رسته است و از مهره های پشت بیرون آمده و پنج جفت هم
 از او اسط نخاع رسته است و از مهره های قطن که گاو بیرون آمده و سه جفت از او اخر نخاع رسته است
 و از مهره های نختر بیرون آمده و سه جفت دیگر از او اخر نخاع با نهایت آن رسته است و از مهره های
 عذوق بیرون آمده و یک فرد از منفذ مهره آخرین که منفذ نخاع است بیرون آمده از سر نخاع رسته است

اما آنچه اعصاب را جبر فقط اندر طبع قریب باعتبار باشد و بدین سبب حکم آنها در ملوسات صحیح بود
و این اعصاب چون حاکم افتاده اند بحسب نرم و لطیف مخلوق گشته اند تا بزرگوئی قبول اثر کنند و آنگاه
سازند و آنچه اعصاب حرکت فقط اند قوی و صلب مخلوق شده تا اندر کار خویش عاجز نیایند و آنچه
مربک اند متوسط و واقع اند در صلابت و لیس و از مجموع اعصابی که از دماغ رسته اند جز اعصابی سرد و
واخشا جس و حرکت نیابند و باقی اعضا حس و حرکت از اعصابی یابند که از نخاع رسته اند اما عضله که
بعضی بزرگ آنرا یک گوشت خوانند بطبع مائل باعتبار بود در گرمی و تری و منفعت وی از روی کلیه
که گرمی و احساس دارد و بعضی اعضا را در نیز تحریک اعضا حسب اراده بقبل او تمام میشود چنانچه هرگاه
مردم خواهند که عضوی را سوی خویش آورند یعنی بسید از نزدیک سازند قوت محرکه بیانیجی عصب در عضله
عضو حلول کرده است بهت حرکت آن عضو آن عضله را متشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم درشاند و کوتاه
گردانند تا در آن عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا بخوابش کشد و هرگاه بخلاف این اراده کنند
آن عضله را نرم گردانند تا در آن بجای خود باز رود و عضو برینا خویش باز آید و اگر عضوی باشد که بخواب
مختلفه حرکت تواند کرد و آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوت محرکه بر وفق اراده آنرا بجای تحریک نماید
با تقباض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالف عضله آنرا تسبیط گردانند و علی هذا القیاس دگاه
بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی برای تسلیت بدنی نماید چنانچه حجاب حاضر که از
عضلات سینه است آلات دم زدن را در حالت نوم و غشی تحریک کنند برای تنفس و مجموع عضلات
که جهت این منافع مخلوق گشته اند و بر اعضا شمت یافته یا قصد و نیست و نه عدد بود و تر و این بی
پانصد هجده باشد از آنجا که یک عضله تمام پیشانی بود و در عضله رخسار از سردی یکی و چهار عضله خاصه
لبها و دو عضله بینی و نیست و چهار عضله هر دو چشم و یککهای آن از هر چشمی دو و از ده و دو و ده عضله
فک زیرین بی و دو عضله سر گردن هجده از آن خاصه سر و نیست و هشت عضله خنجر و علق و عظم لای
شش ازین خاصه عظم و شانزده و ناصه خنجر و باقی از علق و دم و ده عضله زبان و دو و از ده و عضله کتف
از هر کنفی شش و نیست و شش عضله حرکت باز و بازگشت هر باز و دی را سینه و عضله ساعد
هر ساعدی را از عضله و نیست و شش عضله خورده و مشط و انگشتان و دستها از هر دستی سیزده و دو و از ده عضله
باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله قافضه سینه و آلات تنفس و هشتاد و هشت عضله

میان استخوانهای پهلوان درون و بیرون طرفین چه آنها و انواع واقع شده اند و چهل و هشت عضله
 است و هشت عضله شکم و چهار عضله قفسیه و چهار عضله خایه مردان اما زنان را دو عضله بود و چهار عضله
 عقب و یک عضله شانه و دو عضله حرکت را آنها از هر سرین باز و عضله قیچی و عضله حرکت ساق از زانو
 هر ساقی را نه عضله است و هشت عضله قد و نه از هر قدمی چهار و دو عضله پتیا و دو عضله خرو و ده انگشتان
 هر پای را بیست و شش عضله تفصیل نهاد این عضلات را بطبیعی عظیم است و حواله تحقیق آن کاتب تشریح
 اولی بنیاید و اما در مکتون و طبیعت منفعت آن از تقریبات سابقه نموده و اما غشای که آنرا پرده گویند و بر
 سطوح ظاهر اعضا و در حشا گسترده بود و مکتون و طبیعت از تقریبات سابقه معلوم شده و منفعت آن از رو
 کلیه آنست که نهاد اعضا را که بدان پوشیده و باشد بر حال خویش نگاه دارد و منع آن سطوح از آفات
 فی الجمله بکشد و وصل بعضی اعضا را که از عضوی دیگر آویخته شده چون گرد و محکم دارد و نیز اعضا را که
 چستی ندارد و بوسیله غشای صلابت ادراک نمودی کنند و نیز واسطه شود میان جسم نرم و صلب یا نرم
 از صلب متضرر نگردد و چون پروهای و باغ و نیز جدا کنند بعضی اعضا را از بعضی تا در آلام شریک نباشند
 چون غشای منصف و باغ و نخاع و نیز منع حرارت غریزی از تحلیل یافتن فی الجمله بکشد چون صفات شکم
 و نیز منع وصول نجارات که بعضی اعضا را شریک بکند چون حجاب حاجز که میان شش و الت غذا
 واقع است و نیز منع بعضی اعضا از ملاقات فضله غذای آن بکند چون غشای عنکبوتی و تحقیق غشای بقر
 بیان اعضا را مرکب و معالجات واقع شود و انشاء الله تعالی و اما گوشت آنچه غیر غد و است بطبع گرم و تر
 بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که خلل در عضو اعضا را پر سازد و تا بر وضعی که لائق آنها باشد محفوظ بماند
 و نیز بدن را گرم کند و از وجع حرارت طبیعی در بدن و حفظ آن از تفرق بکند و نیز بختی منع ضرر سقوط و ضرب
 از بعضی اعضا نماید و نیز منع نفوذ و بر و خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا
 نماید چون گوشت پشت عروقی را که بر آن میگذرند و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضا را چون گوشت ران
 و هر شکل را انکودارد و اما محم غدوی که در پستان و خصیتین و غشای تیر بان و غیره واقع است بطبع تر بود
 مائل بگریه است ترکیب آن و اما پیه که آن بعضی بر پروهای اعضا صلبانیه شود و طبیعت سرد و تر بود
 و منفعت آن از روی کلیه آنست که بدین سوسه خود نرم دارد و بعضی اعضا را خشک مزاجی را که ملاقی
 آنهاست با جنات در حرکت و تعب مفرط به آنها راه نیابد و نیز ایمن است نماید هر مضم بود واسطه قبول و حرارت را

سیر فی جسم و حفظ مزاجت آن بر دخت قوام و آتش که آن بر شش عضلات میباشد و بر روی گوشت
 ظاهر است بطبع سرد و تر بود و منقبت دمی از روی کلیه است که اعضای بایسته ملاقی با نرم دارد و در
 در برین پدید آید و از نکات حرد و بر و خارجی و مصداقات فی الجمله صیانت نماید و اما در بر و عرق که آنرا
 رگ گویند و در سراسر بدن غیر چسبیده بود و طبیعت آن گرم و خشک باشد و گرمی آن مکتب از خون بود که در آنما
 اندر دست و الا جوهر آن چون شبنم است با عضای عصبانی بر و دت بر آن انسب باشد و منقبت آن
 از روی کلیه تزیین خون است بر اعضا و انتشار قوتهای طبیعی در تن و جذب و هضم غذائی الجمله و مجاری
 بودن منقذات را و اختلاط را جهت صلاح بر فی و جمیع اورد و از جگر رسته اند بعضی از جانب مقعر جگر
 و بعضی از جانب محدب وی و اصل جمله در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر رسته آنرا باب گویند و
 و پنج وی از اندرون جگر پنج شاخ بود و هر شاخ شاخهای بسیار کرده همچون دخت در زمین در اجزای
 جگر منشر شده و یکی از آن شاخها بر و رفته و آنچه از جگر بطرف معد و بر و ن آمده هشت رگ از وی برخاسته
 و طبیعت یونانی اینها را ماسارکتین گویند و هر یکی از اینها شاخها زد و اند بعضی بقعر معد و رود با پیوسته و
 بعضی بسپر و در ثب نم معد و رفته و آنچه از جانب محدب رسته آنرا اجوف گویند جهت کشاد و تر بودن جوف
 آن و پنج آن نیز از اندرون جگر شاخهای بسیار باریک کرده و سر شاخها پنج هر دو قسم از اندرون جگر
 هم اتصال یافته اند و در جگر کشاده شده و آنجا که از محدب جگر بر و ن آمده و دو شاخ شده و از هر شاخ
 رگهای بسیار برخاسته شده و در گمهای کیشاخ بر نیمه بالا این بدن بر آمده و توسط غشا و جابها عضله
 و غیر آن و جدا اند اما اندرونی و بیرونی آن نصف پراکنده شده و اند و رگهای شاخ و در نیمه زیرین
 بدن آمده و هم توسط مذکور است و همچنان اندر همه اندامهای اندرونی و بیرونی این نصف پراکنده شده و
 و جگر اورد و مینوع مخلوق اند الا یک شش از اجوف که بطرف بالا بر آمده و در جاب سینه گذشته در غلاف
 و ن شاخها بر و در بدن اندر آمده است و این را اورید شریانی گویند جهت مناسبت با شریان در و د و ن
 بر و ن و آسمانی اقسام شش این عروق از اقوی یا ضعف یا العروق لیقه شعریه در بحث اخلاط مذکور شد
 و آسمانی عروق قصدیه در بحث قصد مذکور گرد و انتشار الله تعالی و تفصیل در و در دیدی هر عضوی از و شش
 انتشار با چسبیدن الله علم و آتش شریان که آن رگهای چسبیده بود که بطبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم
 مکتب از خون بود که در آنما اندر روی جاری است و الا جوهر آن چون شبنم است بر باطیات بر و دت

بدو انسب باشد و نفعت وی از روی کلیه توزیع روح و حرارت غریزی بود و بر اعضا و نفعت انسباط
 و انقباض آن در فیض معلوم شود و انتشار الله تعالی و اصل جمله شرآیین و دشریان است و آن جسم و
 از تجویف السیر دل رسته اند و آنجا که از دل برآمده اند ششبد شد و اند و در اعضا متفرق گشته اما از آن
 دو اصل آنچه کوچک تر است و از رقی اجزای دل برآمده مکنوع نرم مخلوق گشته و بد و غشای پوشیده شده و
 و این را شریان و یدری گویند بنا به است یک طبقه بودن وی و این ششبدیان ششبد خود از دل ششبد اند
 رفته باشد جهت اشتقاق دل نسیم را بوسیله آنها و غذا یا فتن شش از دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر
 که از سطوا آنرا در طی خوانند آنجا که از دل برآمده و ششبد شده است و از هر ششبد شاخهای بسیار برخاسته است
 رگهای کیشاخ بنیبه بالا آیین بدن برآمده است و در آن اعضا متفرق گشته و رگهای کیشاخ نیمه دیگر بنیبه
 بدن فرو آمده اند و در آن اعضا متفرق شده است و دو شاخ از این هر دو اندر اجزای دل پراکنده شده است
 و این جمله و طبقه مخلوق شده تا روح حیوانی و حار غریزی که توأم حیات بد است در ظرفی مستحکم باشند
 و محفوظ مانند از تحلیل محل و تفصیل در و در شریان بنی به معنوی از کتب شریح بای جستن و اما پوست و طبع و قو
 معتدل بود و جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و شا به اعتدال آن است که از ادراک
 کیفیات معتدله متاثر نمیکند و در چنانچه بسیار بود که خون معتدل در گرمی از عضوی بر پوست آید و از آن آگاه
 نمیکند و چند آنکه شتی سردی هوا اندر آن اثر کند و بنا برین است که حکم لیس اختصاص به ششبد است
 داشته اند و نفعت وی در حفظ و صیانت اعضای ظاهری و سطح ظاهری و ادراک امور لیس واضح است بد آنکه
 گرم ترین این اعضا گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن و ید پس از آن جلد کف و در
 ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن و در پس از آن غشای پس از آن عصب
 پس از آن شر پس از آن جلد و در ترین این اعضا شر بود پس از آن پیه پس از آن گوشت پس از آن
 عضله پس از آن جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن و در
 پس از آن غشای پس از آن شریان پس از آن عروق پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن
 جلد مطلقا و الله اعلم و احکم اما ارواح بد آنکه روح نزد اطباء جسمی لطیف است بخاری که از لطافت اخلاط
 بتخصیص خون طبعی تشکیل گردد و چنانچه اعضا از کثافت آنها تشکیل میشود و روح سه قسم بود اول طبعی
 و محل آن جگر بود و دوم حیوانی و محل آن دل بود و سوم نفسانی و محل آن دماغ بود و و نشر مولد روح مطلقا

دل باشد و این چنان بود که بخشی از خون طبیعی لطیف از جگر بدل اندر آید و در جوف اسیر دل نصیج دیگر یا بدو لطیف گردد و جوهری شود بخاری نورانی پس قسمی از آن در دل و شرابین بماند و آنرا روح حیوانی گویند و آن با حار غریزی از طریق شرابین باعضارسد و قسمی بجز آنکه آید و آنرا روح طبیعی گویند و آن باخون از طریق عروق باعضارسد و قسمی بدماغ اندر آید و آنرا روح نفسانی گویند و آن از طریق اعصاب باعضارسد و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع قوای بدنی چنانچه تفصیل بعد ازین بسین گردد و جهت احتیاج این عوامل در حرکت از مبادی بمقاصد بجز کم و احتیاج آن قلیفیات که قوتهای حالت اند درین محل سجالی در انتقال از مبادی بمقاصد و انداعلم و اما قوای بدانی که قوت نزد اطباء مایهاتی است در جسم حیوانی که بان افعال حیوان بالذات صادر گردد و در جمیع قوتهای بدنی بنسبت ارواحی که حاصل اند سه قسم اند طبیعی و حیوانی و نفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعت است و قسم بود اول قوت متصرفه در غذا باشد از جهت بقا یا کمال شخص و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهری قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که از اکیموس و خلط گویند و آنرا بر اعضا بچسباند و با جزای شعیبه گرداند برین اعتبار قوت غاذیه نامند و اگر تصرف برای از دیاد بدن بود و طول و عرض و عمق بسببی که مقتضای نوع است برین اعتبارش قوت نامیه خوانند و دیگری قوت متصرفه در غذا بود بلکه در رطوبات مایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بر وجه تولید منی بود چنانچه چه اکنه از اشتیاج و تخلیطات بدن جوهری را برین اعتبارش مولده مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن اخراج مختلف ضروری بود در منی چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لائق عضو از اعضا بود و چنین پدید آید و برین اعتبارش هم مولده دانند و اگر متغیره اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه تشکل باشد چنانچه در منی مستقر در رحم تخلیط اعضا تشکیل و تجویف و ملاست و تشویه و مقادیر و مثال اینها باذن خالق اشیا مقدس و تعالی پدید آید و برین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شیخ ابوعلی میگوید که نوعی از قوت طبیعت است که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن تصرف است در ام التناسل چنانچه فاضل سازد و از اشتیاج بدن جوهری را و بعد تصویر کند آنرا باذن خالق تبارک و تعالی و سکون این نوع و قصد افعال این انشیا است و بدانکه فعل این قوت مصوره باستخدام قوت غاذیه نامیه تمام میگردد و در فعل قوت نامیه باستخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوت غاذیه باستخدام چهار قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفع و ماسکه و مایلیق و باضمه یا احتیاج و و افقه یا فیض و یضرت و غسل

این چهار قوت با ستخدا کم کیفیات اربعه مفزوده بدنی تمام میشود خواه غریزی و این قوای اربعه مخدومات کیفیات
در هر جزئی از اجزای بدن حاصل اند و استعمال هر کیفیت از کیفیات هر عضوی در محل لایق حسب اقتضای
طبیعت می نماید اما قوت حیوانیه که محل آن روح حیوانی است قوتی است که آماده میگردد اندامها را از برای
قبول قوای نفسانی طبیعی و حیات بدون این قوت نمی باشد لیکن بی قوای دیگر میباشد چنانچه در عضو
مفلوج بی قوت نفسانی و در سن و قوت بی قوت نمو و در وقت انقطاع حیض بقیوت مولده و در سوراخ
صعب که در عضوی افتد چنانچه قبول غذا نکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی است
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنیه و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک معقولات و محسوسات ظاهریه
و آنرا مدرکه گویند و قوت محرکه را دو مرتبه است یکی باعث بودن بر تحریک در حین تنخیل یا توهم غریبی یا مهر و
بدین اعتبارش شوقیه و نزو غیه نامند و باز شوقیه را نسبت بر غروب و مطلوب شهویه گویند و نسبت بر سوز
و مکروب و مضبیه خوانند و دیگری فاعل بودن تحریک آلات را چنانچه تشنج گرداند و عضلات را در جذب مبداء
و از خانماید و خلافت آن چنانچه در بیان عضلات گفته شد و قوت مدرکه را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امور
ظاهری و آن حسب مدرکات خارجی پنج قسم شود اول مدرک الوان و اضا و اشکال و آنرا قوت بصر
گویند و موضع آن در بدن و عصب مجوف بود که از این وسیله مقدم دماغ رشته بطرف چشم آمده اند و بهم
گشته اند و در قرب عین و باز متفرق گشته و این چشم راست و ایسر چشم چپ اندر آمده و ادراک چهار
بران و جهت که شبح مرئی واقع میشود بر روحی که تشبیه تشبیه ازان مملوست و آن روح آنرا محفل تعلق و
اختلاف عصبین مذکورین میرساند و قوت مدرکه آنرا در می باید و وجود دیگر در تشبیه تفصیل مذکور است و دوم
مدرک اصوات و آنرا قوت سمع گویند و موضع آن عصبی است که بر نهایت سماخ که آنرا سوراخ گوش گویند
گسترده شد و ادراک آنچنان بود که هوای تشبیه متوج از قوتها بدین عصب رسد و سوم مدرک روائح و آنرا
قوت شم و شامه گویند و موضع آن و عصب زائده است بر مقدم دماغ رشته است و نهایت تشبیه تشبیه
دماغ تشبیه بدو سریان و ادراک آنچنان بود که هوای تشبیه از ذی ریه بدین ریه بدین سوراخ چهارم مدرک
طعوم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبی است بر جرم لسان مفروش شده و ادراک آن چنان بود که
رطوبتی که باقی که از تخمندی زمان حاصل میشود و با اجزای ذی طعم مختلط گشته بدین عصب رسد و تشبیه شده
و ادراک آنچنان بود که رطوبتی بی اختلاط رسد و بر مدرکه در بر و در طب و یابس و خشونت و ملاست و صلاست

ولین بجاست و موضع آن پوست است با گوشتی که در تحت آنست و دیگر ادراک امور باطنی و این نیز پنج قسم است اول مرکز و جامع صور جزیه محسوسات یعنی هر چه در این ظاهر و دریا بندید و در سازند آنرا حس شده و گویند و محل او در بدن مقدم بطین اول بود و از دماغ دوم حافظه آن معانی صور مرتبه و حس مشترک و آنرا خیال گویند و تصور و نیز گویند و جهت استحضار بعضی صور بعد از غائب شدن و آن نیز که خوانده است حس مشترک را و محل آن موخر بطین اول بود و از دماغ سوم مدرک معانی جزئی که قابلند بهمان صورند که در آنرا و هم و او همه و متوجه و خیزند و بعضی تمثیل نمایند و محل آن دوده است که در مقدم بطین وسط دماغ است چهارم حافظه و آن مخافی جزئی مدرک و هم و آنرا حافظه گویند و بعضی متذکره هم گویند و جهت یا آوردن بعضی صور و محل آن بطین موخر دماغ پنجم ترکیب دهند و بعضی صور یا بعضی دیگر یا بعضی صور یا بعضی معانی یا تفصیل کنند و اینها و آنرا متصرف گویند و بعضی آنرا بصورت در معانی باشند و امش ناطقه متفکر خوانند و نظر بصورت در صور و معانی باستحضار و هم تخلیه خوانند و محل آن موخر بطین وسط است از دماغ و طلب از قوی جزئی حاصل قسین کنند چنانچه حس مشترک و خیال را یک قوت دهند و هم و حافظه را یک قوت دهند و متصرف را یک قوت دهند و محل هر قوتی را با احتمال آن قوت از احتمال بهمان محل شناخته اند و در او حسن کتابت این قوی چنان الهام رسیده که و رای این قوی مذکوره قوتی دیگر در جلد بدن هست که بدان قوت طبیعت نقطه تعطیل و فرغت میطلبد و در امور جزئی تخصیص شایسته و رعایت و تمییز این قوت به نقطه مناسب بود و همین قوت است نقش حیوانی که چون غلبه میکند بر قوی تعطیل کلی و ترک تدبیر مدنی باستقام لازم می آید و مرکب حاصل بگیرد و اما افعال طبیعی بعضی مفرد اند که یک قوی تمام میشود و چون دفع برافنده و مضغ بهانسه و جذب بجاذب و اساک باسکه و بعضی مرکب اند که بدو قوت تمام میشود و یا بیشتر از دو قوت چون او را و بجاذب طبیعی که در معد است و برافنده را و یک که در عضل از در او است و چون اغذیه بقوت محصله غذا و جوهر بدن را و بقوت ملصقه غذا ای بدن و بقوت ششبه غذا بدن و اما اعلم بالصواب و اما اسباب حدوث کیفیات در بدن سلاطین طبیعی و غیر طبیعی بدانکه سببها که تن مریوم را گرم کند و دوازده نوع است اول غرور و نهایی معتدل و دیگری مائل از غذا و چار و دو او هم حرکت های معتدل و قریب به شیب چون ریاضات و صناعات غیر شاد و مائل به شقت سوم مایلین با معتدل قریب به شقت چهارم خفا و دوا و دوا و غرور و نهایی معتدل و دیگری مائل از خارج بکار داشتن و محجه بر نهادن بی از زون تخم گرماچ معتدل و دیگری مائل ششم موائی معتدل و دیگری مائل هفتم خواب بیدار

معتدل ششم غسل با بیا که پوست را محکم کند و حرارت اندرون تن بماند و هر مایه که می رسد به آنجا می رسد و حرارت در شش
 جفت کند و هم یعنی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر متد و تفکر متد یا زده دم گرم کردن و دوازدهم غفونت
 و یا بجمع حیوانی که زیر گرم دارد و لکن گرمی غفونت و بسط ناطعینی بود و چنانچه می گویند که از افراط جمله این اسباب
 مذکوره افتد و اما سببهای که تن را سرد کند یا زده نوع است اول تبساجت تحلیل حرارت غریزی اگر چه
 در اول حال سختی اشتعاش آن میکنند و دوم بعضی از اعراض نفسانی چون جبن و غم غیر متد سوم سکون همتسه ط
 بهت فرو ماندن حرارت غریزی و احداث رطوبات فضلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد و
 پنجم خوردن با فراط جهت آنکه چون نیک بهضم نشود و حرارت را فرو گیرد و هر چند ششم نایافتن غذا از جهت
 آنکه ماده حرارت و حار غریزی بسته شود و تحلیل یا بنده بهضم هوای سخت گرم جهت بسیاری تحلیلات و گرم شدن
 ماده حار غریزی و یا خرج شدن مواد گرم از مسام ششم بسیار شستن در گرما و آبهای گرم هم بدین سبب
 هتم بسیار رفتن در سرما جهت فرو ماندن مراندن حرارت های سختی و هم استعمال ضما دات و اطلیه واد وینه
 سرد از خارج یا زده هم سده از جهت بسته شدن راه مواد گرم کننده این طبیعت بود که در یک عضو فستد
 بهیچ مفصل که از افراط بعضی از این اسباب مذکوره افتد و دوازدهم افراط استفرغات جهت افراط تحلیل
 سیزدهم خامی اخلاط چهارم غلبه اخلاط سرد و رطوبات فضلیه یا زده هم گرم کردن حیوانی که زهر آن سرد بود
 و این سردی هم ناطعینی بود و اما سببهای که تر می فراید یا زده نوع است یکی دعوت و سکون با فراط جهت
 تحلیل رطوبات و جمع شدن آنها و دوم بسیار رفتن بر پی می معده جهت همین سبب سوم قلت استفرغات
 و تحلیل چهارم استفرغ صغیر آنچه استبقا را غذیه فزیده غیر یا سبب جهت حصول رطوبات ششم خوردن زیاد
 و نو که با فراط هفتم تدبیر با دمان معتدل جهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا و تربیت ششم گرم کردن معتدل
 بعد از طبعا تم جهت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیل آن هم هوای تر معتدل در سردی و گرمی و نیم ضما دات
 و طلسمای سرد جهت منع رطوبات از تحلیل و جبن بخار یا زده هم شادی معتدل اما سببهای که خشکی فراید
 و دوازدهم نوع است اول خوردن آنها و غذا های شور و دوم خوردن غذا و دوا های خشک و قابض فراط
 سوم کم خوردن تر یا چهارم بیماری حرکتها متعب محلل تخم غلبه استفرغات ششم بخوابی با فراط جهت
 تحلیل بافتن رطوبات و داغی به تن که کم یافتن غذا جهت قلت بدل ششم افراط غم متد هتم استعمال کماد واد
 وادویه خشک و گرد و غبار از خارج و هم اغسال با آبهای قابض یا زده هم سرمای مفرط که یکبار مضبوطی

جست منع از کشیدن غذا و از زخم سده و این هر دو خشکی طبیعی بود و اسباب حدوث مرکبات این
 کیفیات مرکبات این اسباب بود و بودن اکثر این اسباب حدوث کیفیات اربعه بلکه ثمانیه موجب
 حدوث فضلات اخلاط اربعه امری و خنثی است و حاجت تبصیح آن نباشد و الله اعلم اما دلالت حالات
 نبض بر حالات بدن مطلقاً یعنی مستقیم و مرضی بدانکه نبض و حرکت وضعیه او عید روح را گویند که آن اثر
 است جهت تعدیل روح بنسبم و اخراج فضلات آن و تفصیل این معنی در بیان احوال و امراض قلبیه
 کرده شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود و از انقباض که آن حرکت مستقیم است شریانه را
 از محیط مجرای آن انبساطی که آن عکس انقباض است و از دو سکون که در میان این حرکت واقع است و اطلاقی
 اسم نبض بر چل آنکه شریان است در عرف اطباء شائع بود و شناختن حالات بدن از حالات نبض از آن چه
 بود که چون فاعل نبض قوت حیات بود و ناده آن روح حیوانی است و غنی که حاصل آن روح و خارج غریزی
 و منبع این جمله دل است و حاصل نبض و دعای روح و خارج غریزی خاص شریان اند که از دل رسته اند
 پس بلا شبهه نبض خبر دهنده بود و از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبع آنها بالذات و خون حاصل
 جمیع قوای بدن فی روح است و قوام حیوة و تن بدن و حرارت غریزی است پس بیشک حالات آنها خبر
 دهنده بود و از احوال و قوتها و زندگی و از آن احوال کیفیت تولد اخلاط و کسیت و فساد و صلاح آنها
 بتوان شناختن و از آنها کیفیت مزاج تن و اعضا را و در ضمن تفصیل احوال نبض این معانی بمر تفصیل یا به
 و حالات کلیه نبض که آنرا اجناس اوله او گویند باستقران خالت بود و در تحت هر یک از آن انواع بود
 اما حالت اول مقدار چنده از شریان نبض بود و بر ساعد و تحت این جنس انواع بسط بود و حسب هر قطر
 نوع چون طویل و قصیر و معتدل و بنیما حسب طول و عرض و ضیق و معتدل و بنیما حسب عرض و شل و تنگ
 و مخفض و معتدل و بنیما حسب سما که که آنرا غمق گویند و مقیاس معتد و معرفت این انواع و غیره اگر چه
 مقدار نبض معتدل نوعی چنانچه باشد شخصی بود لیکن چون واسطه او را که پوست سر گشتان دست است
 از جهت در تشخیص بالملاحظه آن نسبت اضافه مقدار یا صانع نیز کنند چنانچه طویل آنرا گویند و در از غنی رنگ
 هر چهار گشت را از دست معتدل در کوچکی و بزرگی از آن صنف آگاه سازد و قصیر آنرا گویند که سر گشت
 پیش آگاه سازد و معتدل بنیما آنرا گویند که از سر یک گشت بیشتر و از سر چهار گشت کمتر آگاه سازد
 و عرض آنرا گویند که در پستان عرض سر گشتان خیلی فرا گیرد و ضیق آنرا گویند که اندکی را فرا گیرد

آزاد و دقیق نیز مانند معتدل بنیما ظاهرست و شایع یعنی عمیق آنرا گویند که در انبساط و انقباض سترگستان برآید
که گویا غوص خواهد کرد و آنرا شرف نیز نامند و تخفیف آنرا گویند که در انبساط سخت اندک نماید و معتدل بنیما
ظاهرست و چون این انواع شش را با یکدیگر ترکیب کنیم بیشک بسبب هر قطری خالی از احوالی مذکوره خواهد
نخواهد بود و مجموع این بیست هفت قسم مرکب ثلاثی از ضرب سه در سه حاصل آید برین وجه اول طولی عرضی شش
و این را در عرف اطباء عظیم گویند و دوم قصیر و دقیق تخفیف و این را صغیر گویند سوم عرضی شایع قصیر و این را
غلظه گویند چهارم شرف عرضی معتدل و طولی و قصیر و این را نیز غلیظه گویند پنجم طولی تخفیف ضیق و این را
دقیق گویند ششم تخفیف ضیق معتدل و طولی و این را هم دقیق گویند هفتم طولی عرضی تخفیف ششم طولی
ضیق یعنی ششم طولی عرضی معتدل در عمق و ششم طولی ضیق معتدل در عمق یا زوایا معتدل در عرض و عمق
و آنرا هم طولی شایع معتدل در عرض سیزدهم طولی تخفیف معتدل در عرض چهاردهم قصیر عرضی تخفیف یا زوایا
قصیر عرضی معتدل در عمق شانزدهم کوتاه تنگ معتدل در عمق بیست و یکم کوتاه شایع معتدل در عمق و عرض
بیست و یکم تخفیف معتدل نیز بیست و یکم قصیر معتدل در عرض ضیق بیست و یکم قصیر معتدل در عرض و عمق بیست و یکم ضیق
یعنی معتدل در طول بیست و دوم عرضی معتدل در طول و عمق بیست و سوم عرضی تخفیف معتدل در طول
بیست و چهارم ضیق معتدل در طول و عمق بیست و پنجم شایع معتدل در طول و عرض بیست و ششم تخفیف معتدل در
طول و عرض بیست و هفتم معتدل در اقطار ثلثه اما حالت ثانی کیفیت کوفتن شریان بود و در انبساط سترگستان
و این سه قسم بود قوی ضعیف و متوسط بنیما اما قوی آن بود که کوفتن او بقوت باشد و اگر نگشت بر سه
نشان حرکت او باطل نشود و بلکه چنان میباشد که درمی آید در گوشت سرگشت و آنرا از خود دفع میکند گویا
ضعیف مقابل این بود و متوسط ظاهرست و افضل احوال نبض در جنبی صراحتا ال طبعیه بود و الا درین بر
که افضل قوی بود جهت دلالت بر فور قوت اصلی که مطلوب کلی است و لازم نیست که هر جنبی قوی عظیم بود
و برعکس زیرا که بسیار بود که قوت غالبه باشد ولیکن آله از جهت دلالت نیکو مطاوعت انبساط کند
و آنجا نبض قوی بود و عظیم نباشد و بسیار بود که رگ نرم بود و سببی که آنرا فرگیر نباشد و بانند قوتی انبساط
تمام کند لیکن چون سترگشت آنرا سختی فرگیر و کوفتن آن قوی نباشد با وجود عظم اما حالت ثالث زمان
حرکت بود و این نیز بیست و یکم باشد سریع و بطی و متوسط بنیما اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص انبساط
کتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل

و متوسط آنکه زمان حرکت او قریب بود و زمان حرکت معتدل و در آنکه در احساس حرکت انقباضی جهت بود
 و در آنکه آن انحطاط کرد و در آنکه در اکثر احوال این دو را که ممکن نباشد لیکن آنجا که پوست تن نرم و گوشت
 آن منع کم باشد و نبض قوی و صلب و بطی الانبساط بود و ظاهر باشد نزدیکی کس و بیشک این نسبت
 چون حرکت است از یکی از این اقسام نکتہ پیرون بخوراد بود و بمقابلہ انبساط تحتی معین گردد و از غایت که در آنجا
 حالات او موافق بود و با حالات انبساط فکند و چون حالات هر دو را با هم ترکیب نمود، ملا حظہ کنیم
 نه قسم حاصل گردد اما حالت را به قوام شریان بود و این نیز سه قسم باشد صلب و نرم و متوسط بین
 اما صلب آن بود که چون سرنگشت در حال انبساط اندکی بر فشار اند فرمایان برود و فرو نشیند و نرم آنکه
 نیکو فرمایان برود و متوسط ظاهر است و فرق میان صلب و قوی آن بود که باز گوشتین شریان در حال انبساط
 با سرنگشتان اندر نبض صلب نه با قوت حرکت باشد و نگشت را از خود دفع کند و در سکون برضای
 اندر رگ باقی بود و در اندر نبض قوی انقباضات این باشد و داخل این جنس در اجناس نبض حجت آنست
 که حامل نبض بسبب آن شریان است اما حالت خاصه زمان سکون بود و میان حرکت انبساطی انقباضی
 آنجا که حرکت انقباضی محسوس بود و چنانچه در اصول این علم مبین گشته است که میان هر دو حرکت متضاده
 لابد است از سکون و آنچه بعد از انبساط بود و آنرا سکون محیطی و خارج گویند جهت بعد از مرکز و محو شریان آنچه
 بعد از انقباض بود و آنرا سکون مرکزی و داخل گویند جهت قرب مرکز و محو شریان و آنجا که حرکت
 انقباضی محسوس نباشد معتبر زمان سکونی بود که میان دو انبساط واقع است و این حالت نیز بر سه قسم
 متواتر و متفاوت و متوسط بینها اما متواتر آن بود که زمانی که بین اکثر کتین در احساس حرکت شریان
 نمیشود و کوتاه تر بود و از زمان سکون نبض طبیعی و این را متدارک نیز گویند و متفاوت آنکه از زمان اطول بود
 از زمان سکون نبض طبیعی و این را متر اخی و شکاکت و تحلیل هم گویند و متوسط آنکه قریب بسکون
 طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بران سبب این جنس در اجناس نبض داخل گشته
 و فرق میان نبض متواتر و سریع آنست که در متواتر زمان سکون سخت کوتاه بود و در زمان حرکت کوتاه باشد
 و در او در سریع برعکس اما حالت سادس شریان نابض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل
 بینها اما نبض حار آن بود که طمس آن گرم و تر بود و قیاس طمس نبض طبیعی گاهی که مانعی پسیمی جدا از خارج و غیر
 نباشد و در اکثر حالات این ملا حظہ را داخلی است و بار و آنکه اندکی اذعان مقیاس فرو تر باشد معتدل آنکه

در گرمی از جانب افراط قریب بمقیاس بود و احوال این جنس در اجناس نبض بجهت آنست که حرارت او عمده تر
 ظاهرست و درین تاویل جای تاویل است و اگر نبض را اجابی تقسیم کنند این اعتراضات را در فروع بود
 اما حالات سابعه مقدار رطوبتی بود که در عروق نابض است و این بر سه قسم بود مثلی و خالی و متوسط نهیسا
 اما مثلی آن بود که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار طبیعی مقدار محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد
 و متوسط ظاهرست و چون اختلاف حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است اینچنین در اجناس
 نبض داخل گشته اما حالت ثانیست استواری و اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مذکوره که آن استواری
 پس مقدار رطوبت داخل عرفست و این دو قسم بود استواری و مختلف و تحت هر یک اصناف بود و اما استواری
 آنرا گویند که کوفتهای آن سرگشتان را یکدیگر مانند باشد و احوال خسه معلومه مختلف در مقابل این بود
 پس اگر در جمیع احوال یکدیگر مانند باشد آنرا استواری صحیح مطلق گویند و بهترین نبضها این باشد جهت دلالت او
 بر عدم اسباب غیر طبیعی و اگر در جمیع غیر تشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین نبضها این باشد جهت
 دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی و اگر در بعضی تشابه باشند و در بعضی دیگر غیر تشابه آنرا نسبت به تشابه
 استواری در آن حال گویند و نسبت به غیر تشابه فیه مختلف در آن حال نامند و هر یک ازین استواری
 و اختلاف گاه بود که در دو سه انبساط و انقباض و سکنت آنها واقع باشد و گاه بود که در تمامی یک نبض
 واقع باشد و این ششم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در شیب انگشتانست واقع باشد چنانچه
 احساس هر یک از انگشتان موافق احساس دیگر باشد و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود
 که در یک جزو از آن شریان واقع شود و چنانکه اول انبساط و آخر و وسط از آن در شیب یک انگشت یکسان
 محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلفه محسوس شود و فی الجمله اختلاف نبض منقسم بدو قسم بود منتظم و غیر منتظم
 اما منتظم آن بود که در مابین اختلافات آن تریسی واقع باشد چنانچه اختلافات با فراط و قفریط و در هر حال
 از احوال ممکنه اگر تدریج واقع باشد بوسط مستقل شود و بجا نبین بر سه بدفعات و این را منتظم منقسم خوانند
 و اگر غیر تدریجی باشد در تحت دوری واحد ناستند و محفوظ بود و مثل آنکه سه نبض سریع بود و یک نبض بطی
 و بهمین ترتیب عود میکنند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز باول عود کنند و بدو قسم نقل کنند
 بترتیب و برین قیاس کن باقی حالات را و همچنین قلت و کثرت او و در عدد و نبضات را و غیر منتظم
 آن بود که این ترتیبات معلومه در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منتظم افتد و در بعضی

غیر منظم و آنجا منظم و غیر منظم بالنسبه پدید آید چنانچه در ستوی و مختلف و نسبه شده چون این و منظم و عدم
از او در جمیع اجزای شکستیدان و در بعضی از آن باحوال نسبه ملاخطه کرد و شود شب بسیار در تحت اختلاف
پدید آید و از منضه های مختلف بعضی اطباقی نقش کرده اند مناسب وضع وی از آنجمله یکی ذنب الفار است
و این چون در منضات متعدد و افتد چنان بود که نخست نبضی قوی یا سریع یا عظیم یا غیر آن آغاز کند
و بتدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه کوی مخمر طلیست و یا برعکس آن از نقصان بنیادی ترقی
نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد یا در منزل بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب
منقضی گویند و یا بجدی رسد که میتوان یافت و از آنجا بتدریج باز گردد و بحال بپزدارود و این را
ذنب متر ارج و بخانه گویند و این از سه حال بیرون نباشد بتمام حال اول باز آید این را تمام الرجوع
گویند و یا زیاده بر حال اول شود و از این اید الرجوع گویند و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند
و یا در منزل بجدی رسد از صغر و یا ضعف و یا بطی و غیره بر آن حد ستر شود و از آن قاری ثابت گویند و آنچه
ایست منزل و فقه ترقی کند بحال اول و یا بجد ترقی و فقه منزل کند بحال اول از آن قاری گویند مطلقاً و ذنب الفار
چون در منضه واحد و افتد اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که نخست اول انبساط از اعظم یا قوی یا سریع
یا غیر آن در یابد و دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جز نبض باشد چنان
بود که سیدانی انبساط آن جز و در شیب یک انگشت زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر انبساط ناقص یا زیاده
گردد و دیگری سلبی است و این شش ثانی بود از ذنب الفار که باز از حد ترقی متناقص شود و بتدریج ناقص
سبب در رسد و این پنجست ادر اشبه کرد و اندر ذنب الفار که از طرف زیاده بهم متصل نباشد و در حد
التصال در نبض فشاری او را لازم بود و دیگری منقطع است و این اندر اجزای منضه واحد و افتد چنانکه
ابتدا می انبساط از امثال انگشت اول در یابد و در دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا
در یابند و دیگری منطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانبساط سر انگشتان را بگوید و هنوز از آن
تمام باز نیاید و دیگر بگوید شیبی لفعیل منطرفه که بر سر اندان زنند بدست نرم داشته لیکن آنچه حرکت دوم در دو
باشد کمتر از اول بود و نیز اسیم مخصوص باشد و آنرا ذواته عثمان نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی بیاید و با
از اول آنرا غریبی گویند جهت مشابهت به حرکت آهوبه و دیگری منخل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه
آنجا که حرکتی متوقع باشد سکون بجای آن افتد و این را ذواته که گویند دوم آنجا که سکون متوقع باشد

حرکتی بجای آن افتد و این را واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطلقاً بی تمامی حرکت اول بود
 و مطلقاً بی تمامی آن در واقع فی الوسط و متخلل و مضطرب ظاهر گردد و دیگری تقشش است و این چنان
 بود که شریان با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری تشنج و ملتوی است و آنچنان بود
 که رگ با حرکتی که میکند گویا بر خود بی سجد همچو رشته کشیده باشد و دیگری موجی است و این نبضی بود نرم
 و بین و متواتر و حرکت آنکه و اندر طول باشد تشبیه موج بود و چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم
 جویند و بر یک حرکت و بعضی متخلف و بعضی شرف نمایند دیگری فشار نیست و این نبضی بود سریع و متواتر
 و صلب و در شوق و غور و تقدم و تاخر و لین و صلابت اجزا چنان نمایند که گویا چون دندانها
 را نه با هماریا دارد و دیگری و دومی است و این نبض بود تشبیه موجی در حالات مذکوره لیکن از جهت صغر
 با تواتر تشبیه بود و حرکت کرم بسیار پای و چنان نمایند که گویا سریع است و نباشد و دیگری غلی است این
 نبضی بود تشبیه بر دوی در حالات مذکوره لیکن از غایت صغر و تواتر و ضعف حرکت موجی مانند اما حالت
 ناسعه وزن نبض بود که آن عبارت است از اعتبار نسبت مقایسه بعضی با بعضی و این بر دو قسم باشد
 حسن الوزن و روی الوزن اما حسن الوزن آن بود که زمان حرکات و سکناات آن با یکدیگر متناسب
 افتد متناسب طبعی ملائم و این را مستقیم الوزن نیز گویند و روی الوزن آن بود که زمان حرکت و سکناات
 آن با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبعی و سناق بود فی الحقیقه یعنی آنست که حرکات و سکناات
 شریانی تشبیه اند بر زمانها و تار که مولد نغمات اند و سکناات آن که باین نغمات و نغمات اند و هرگاه
 تکلیف نغمات که آن بعد از ای او تار اند در مراتب بلندی و پستی که آنرا صد و تقسیر گویند متفق واقع شوند و
 همچنین اذوار و نسب و ایقاعات آنها که زمان حرکت و سکون او تار است طبع از آن متولد گردد و آنرا
 ملائم و موزون گویند و هرگاه آن نسب نامهی و ایقاعی غیر متفق باشند طبع از آن منفرد گردد و آنرا منافر
 و غیر موزون گویند و در جنس قوت و ضعف و مقدار همچنان است که بلندی و پستی نغمه و سرعت و بطول و
 و تواتر و تفاوت همچنان است که ایقاعات آن پس هرگاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض و تواتر
 و همچنین نسب زمان حرکت و انقباض و سکون محیطی و مرکزی آن بر چرخای طبیعی چنانچه لایق است و
 و تقسیر و صفت و شحمه و بلد و غالب تدبیر است واقع باشد وزن آن نیکو و درست و طبیعی بود و
 اگر غیر از آن باشد وزن آن بد و نادرست و نامطبیعی بود و آنچه در بعضی موافق لایق و در بعضی مخالف باشد

بنابال باز خوانند و بعضی بر وزن سه گونه باشد یکی آنکه وزن وی مشابه وزن بعضی سنی باشد که نزدیکی بود
 بر صاحب آن چنانکه گوید که را شد لا وزن بعضی لائق حال جوان حاصل بود و برعکس و این را تغییر وزن
 و تکیه و لا وزن گویند جهت گردیدن بعضی از آنچه لائق بحال وی بود و برین قیاس بود و تکیه و لا وزن بعضی
 لائق فصل بود و بعضی فصل قریب و تکیه و لا وزن لائق فصل بود و برین قیاس بود و تکیه و لا وزن بعضی
 و بعضی لائق فصل بود و بعضی فصل قریب و دوم آنکه وزن وی مشابه وزن بعضی سنی باشد یا فصلی یا یک
 و بعد بالطبع باشد چنانکه گوید که را شد لا وزن بعضی لائق حال کامل و برعکس حاصل بود یا بر وزن بعضی لائق
 صنف و صنف مشابه وزن بعضی لائق حال برعکس باشد یا وزن بعضی لائق اصل سرد و سیراب باشد
 وزن لائق حال اصل گرم سیراب باشد و برعکس و برین قیاس بود و تکیه و لا وزن و صنف و تکیه و لا وزن و این را
 میانه وزن خوانند سوم آنکه وزن آن هیچ وزن طبیعی انسانی شبیه نباشد و این را خارج وزن گویند
 ولیکن ناموزون مطلقا بگویند جهت آنکه هیچ بعضی خالی از وزن نباشد بزم اطباء و بدترین اقسام روحی وزن
 این قسم بود و کسی را که اصول دست و دست و از علم او را بر بنابر باشد تمیز میان نسب و احوال نبض بر دستان
 بود و مخفی مانند که این اجناس تسعه را چون با یکدیگر ترکیب نمود و ملاحظه کند اصناف بسیار نبض پیدا
 اکنون چون اقسام نبض بوضوح میستد بد آنکه سبب اصل نبض سه جز بود اول دل و شرا تین و انتخاب
 در شرا تین سار سیت و اینها را آله گویند دوم قوت حیوانی و آنرا فاعل گویند سوم جذب هوا از راه مسام
 جنت تر و روح و بیرون کردن بخار و دانی بعد و آن جنت تبدیل روح چنانچه بتقریب معلوم گردد و آنرا
 حاجت گویند و این جمله را که داخل اند در تقویم نبض اسباب ماسکه نامند و تغییر نبض از حد اعتدال نبشی باشد
 یا شخصی حاصل شود و الا تغییر بدی ازین اسباب ماسکه از حد اعتدال لائق و اسباب تغییرات آنها و اگر چه
 بسیار اند لیکن مجموع آن سه نوع باز گردد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالهای عمر و نری و ماسکه
 و فصلها و شمه و بلند و اینها را اسباب لازم طبیعی گویند نوع دوم اسباب بود غیر لازم که از خارجی پیدا
 چون باریا و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبیعی خارجی از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان
 طبیعی و غیر طبیعی بدان معنی که هرگاه آنرا خد آنکه باید در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبیعی
 کردند که تندی عبارتی از آنست و هرگاه در خلاف این وجه بکار دارند موجب حالت طبیعی کردند
 که مرض عبارت از آنست چون ضروریات مسته که در حفظ الصحة مذکور گرد و اینها را اسباب مشترک

بسته ضروری گویند و با کمال سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی و خواه غیر غریزی و یا از
 جوهر روح و یا کثرت بذرات و خانی بود اسطه حصول حاجت یا قلت حرارتین بود و سببی ازین اسباب
 لازم یا غیر لازم یا متوسطه و سبب تفریط بود اسطه سببی ازین اسباب مذکور و یا قلت بخار و خانی و یا افست
 روح و یا بخار و خانی بجا و شش نفس و سبب صلاست آله بار و بی منجر باشد یا تعدد و غرق و یا سبب
 چنانچه در اوقات سجده آنها واقع میشود و یا قلت رطوبت غریزی و غریب بود اسطه حصول سببی ازین اسباب
 مذکور و سبب لین که عدم برودت و کثرت رطوبات نرم کنند و بود اسطه حصول سببی ازین اسباب
 مذکور و سبب و فور قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریبه و و یا قوت جوهر روح
 بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و سبب ضعف قوت حیوانی قلت حرارت غریزی بود و یا غلبه
 حرارت غریبه و نقصان یا قوت روح بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و سبب غلبه رطوبت حاصل
 روح در شرائین و سبب قلت آن از امتلاست و خلط بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و یا کمال
 واضح است و تفصیل جمله این معانی عنقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی و بعد تحقیق این مسائل باید دانست
 که سبب طول نبض کثرات احتیاج و و فور قوت و مطاوعت آله بود و تخصیص آنجا که کثانت گوشت
 و سختی پوست مانع باشد از عرض و شوق و سبب تضییع عکس این بود و تخصیص آنجا که تحلیل گوشت و
 جلد مانع باشد از ضیق و انقباض و سبب عرض خلط بود و چنانچه طبقه بالائین شریان بر طبقه دروین
 نشینند و یا بسیاری نرمی آله و سبب ضیق امتلا بود و یا شدت صلاست آله و سبب شوق شدت حاجت
 و مطاوعت آله بود و سبب انقباض قلت حاجت و عصیان آله بود و سبب تمامی مرکبات این اجزای
 متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و دقیق و غیر با هم از تنجا معلوم گردد و وجه اعتدال چون از باب تغیر است
 و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود و احتیاج تبخیر آن نباشد و مخفی نماند که هر تغیری را
 چون جمله اسباب آن حاصل باشد بعد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود و بعد از
 آن ظهور یابد و اما سبب قوت نبض و فور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض و قوت حیوانی بود
 و سبب سرعت نبض شدت حاجت تشنه زیاده بر آنچه موجب عظم باشد چه طبع ترویجی که بطن نتواند
 حاصل گردان بسرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انبساط اسرع بود و سبب و فور قوت
 بحدیب نیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود و سبب و فور حاجت باخراج دغان و سنجاف نفس باشد

و چون هر دو حرکت سریع بود و سبب و فور احتیاج به تقصیر زمان روح باشد و سبب بطور قوت حاجت بود و
ضعف قوت و یا کثرت قوت که بعظم مستغنی گردد و انداز سرعت و سبب صلابت و لین بهمان است که
معلوم شد قبل ازین و سبب توازن یکی شدت حاجت شد و بود زیاد و بود اندک مقتضی سرعت بود و چه ترو تبحر
که سرعت حاصل نیاید توازن حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از اجداث سرعت و عظم و سبب تراستی
ضعف مفراط بود و قوت حاجت و قوت غالبی که بعظم مستغنی گردد و انداز سرعت و توازن و سبب حرارت
و برودت طس و خلاصه مثلاً که بسیار پیشه نبود و بعد از معرفت دلائل مذکور و سبب استواری در هر حالت
بودن اسباب آن حال است قریب باختلال طبیعی و سبب اختلاف بر خلاف این و نظایر است که این حکم
از روی کلیه است و اما از روی جزئی سبب اختلاف با غلبه ضعف قوت بود و در صحن کوشش طبع یا بعض
یا بروی که خواهد و در وقتی که خواهد تحریک آنکه تواند کرد و او را شش نامهور شده و با قوت و احتیاج
با اشتغال طبیعت مثل غذای و شرابی یا سی و یا عرض نفسانی و یا خلطی غالب در متلذذات گنشته که
چون خلط بد و مسموم بسیار نکند اختلاف لازم بود و باشد که خفقان پدید آید و نبض خفقیانی شود و
سبب وزن النار ضعف قوت باشد لیکن آنچه زائد الرجوع باشد و ال بود بر قوت ضعف اشتغال طبع و
حدوث قوت و آنچه تمام الرجوع بود و ال باشد بر قوت ضعف و اشتغال بلا حدوث قوت همچو قاری مطلق
و منظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد و ال باشد بر ضعف و حدوث از و یا و آن
و آنچه منقصه بود و سبب آن کمال ضعف باشد و ال بود بر قوت مقبوط تمام و آن در قرب بالا گرفتار
و قاری ثابت متوسط بود و ضعف میان منقصی و ناقص الرجوع و در تسلی قوت و و چندان بود که در وزن الفا
چهار ضعف بنیاد میکنند و چون بنیات قوت میرسد بتدریج آسایش می طلبید لیکن احتیاج در وزن کثرت
و بنا برین هر یکی را بر دیگری فضلی بود از وجهی و سبب ذوالقرعین و غزالی بسیار حاجت و لو انانی و قوت
و صلابت آنکه باشد چه مقداری که قوت را نسیاط تکلیف میکند آن فرمان نمیرد و با یک ضرب را بلا افتقار
بد و دفعه تمام میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذوالقرعین مانده شدن قوت و استراحت
طلبیدن آن بود و در انشای تحریک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع را یکبار مشغول کند بد و آید و فرقی
در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود و سبب ترش و قوت و سن و صلابت
آنکه شدت حاجت بود زیاد و از آنچه در ذی القرعین و غزالی است و کوشش طبع یا غلبه علت بار تمام

و منجر شده و بسبب ملتوی همین سبب لیکن در ملتوی آله چون تشنج بود در حرکت بر نتواند آمدن و بر خود پیچید
و بسبب موجی ضعف قوت بود که تمام رگ بیکبار انقباض نتواند کرد و در جزو جزو را در تحت انگشتان حسی چنان باشد
و گاه بود که قوت تحت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان بسبب غایت نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم
کند در حرکت و شقوق بسبب فشاری اختلاف اجزای عروق بود و در صلابت و لیس و با اختلاف اجزاء
رطوبتی که در عروق است بقوت وضعی چنانچه اجزای عروق و نیت بکس نرم نماید و غیر عروق و خام سخت نماید
و یا در می باشد در اجزای عصبانی که عصبانی که عروق پوشیده است بسبب آن تمددی پیدا نماید بکس و
سبب دودی و غلی غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی وضعی جنبه و بسبب دوی الوزن آنجا که
نقصان در زمان سکون باشد زیادتی حاجت بود و آنجا که قدر در زمان حرکت بود و ضعف قوت باشد
و یا عدم حاجت چون این دلائل بوضوح پیوسته بیاید و آنست که نبض لائق صبیان سریع متواتر و
متدل در عظم بود و لیس و جهت کثرت حاجت ایشان ترویج بسبب غلبه بخار و دانی که از پیوستگی مضمغ غده
مختلفه تنوایه در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و نبض لائق جوانان عظیم و
قوی بود و جهت دل در لیس و صلابت و سرعت و بطور و دماثل تفاوت جهت و فور قوت و کثرت حاجت
در سیدگی اندامها و اعتدال رطوبات نبض لائق که در تفاوت بود و دماثل بصغر و بطور نسبت با نبض
جهت ضعف فی الجمله و قلت حاجت بواسطه بر و لازم نبض لائق پیران صغیر تفاوت بطی بود و جهت غایت
ضعف دانی و قلت حاجت و باشد که بسبب غلبه حاجت رطوبات غریب لیس نیز باشد و پیران هنگام
بی اختلافی باشد و نبض لائق مردان بنحایت قوی و عظیم بود و بطی تفاوت جهت و فور قوت حاجت
گرمی مزاج و بیشک تعظیم قوت کامل را در رنگی نیکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در جمله این احوال
انزل بود و جهت تنزل ایشان در جمله اسباب نسبت با مردان و بیشک سرعت و تواتر اندر آنکه عظم کند
و نبض لائق خنثی شکل متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از آنکه اختلافی باید که خالی نباشد و نبض لائق
صحیح گرم مزاج قوی بود و جهت و فور قوت و حاجت و اگر با مطا و است آله باشد عظیم تر گردد و نبض لائق
صحیح سرد مزاج صغیر بود و یا بطی یا تفاوت جهت قلت قوت و حاجت و نبض لائق صحیح گرم مزاج عریض
بود و یا موجی جهت غایت لیس آله و ضعف قوت فی الجمله و نبض لائق صحیح خشک مزاج دقیق بود و صلب
جهت قوت و لیس آله و قلت رطوبت نبض لائق باقی از نیمه صغیر مگر بعد از مشرت مفردات ظاهر بود

و نبض لائق و جهتین که مزاج یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن
 بود و اختلاف لازم بود و نبض لائق مردم لائق عظیم بود و بطی جهت عدم مانع طول و عرض و شقوق و جهت
 عظیم و نبض لائق مردم فربه باطن بیشتر بود و جهت وجود موانع غشائیه لیکن قوت نبض مردم لائق گرم مزاج بیشتر
 از قوت نبض فربه گوشتین بود و قوت نبض فربه گوشتین بیشتر از قوت نبض مردم فربه بسیار رقیب باشد
 زیرا که مزاج فربه بسیار گوشت بگرمی مائل بود و مزاج گرم بطبیعت اقرب بود و از مزاج سرد و نبض لائق
 فصل بیع قوی بود و مستدل در باقی حالات جهت اعتدال اسباب فی الجملة از جهت اعتدال هوا و نبض
 لائق صیف سرخ شوار و رقیب ضعیف بود و جهت کثرت حاجت و جهت قوت تحلیل مغرط و حرارت خارج
 و نبض لائق فصل خریف فی الجملة ضعیف و مختلف باشد و جهت کثرت استحال مزاج عرضی بجز در تحت است
 متوالی و جهت قوت طبع این فصل با طبع حیوانه بطلت حرارت و غلبه سردیست و نبض لائق فصل شتاء
 متفاوت بطی و ضعیف باشد و جهت قلت احتیاج بواسطه بردها و بجهت کثرت گوشت و پوست و
 گاه باشد که گرم مزاج را حرارت حاجت بردها در بدن منقص شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید
 و قوت زیاد شود و نبض قوی گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لائق او اصل فصل بی فصل حس
 از آن باشد و حکم نبض در بلاد معتدله برجهت حکم نبض لائق برنج بود و در بلاد حاره صیف حکم نبض لائق صیف
 و در بلاد باره شتاء حکم نبض لائق شتاء در بلاد یاسه خریف حکم نبض لائق خریف و نبض لائق صاحب
 تمایز گرمی فزاده سردی فزاد و خشکی فزاد و تری فزاد برین قیاس معلوم گردد و نیست بیان نبضها سی طبیع
 که موازین نبضها سی غیر طبیعی تواند بودند و چون از پیش معلوم شد که اندک افزون مزاج فوج انسان
 از تنجای اعتدال لائق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان و قیاس کلی خود آن بود و بدان که اختیار حبس از لائق
 نبض از عرق ساعد جهت آن کرده اند که این عرق مجاری دل و باطن است و نسبت با بسیاری از شراکین
 ظاهر این دل نزدیکتر است از شراکات چنان معلومست که شریانیهای صدر و گردن بواسطه بودن آنها
 بر احلاسی قلب و غلبه صعود و شراکات اینها و در گوشت نیز بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شریانیها و نیز در
 کشف آن لیشی و استخیای زیاد که موجب تغیر نبض باشد واقع نیست چون عرق صدر و تجر به نیز اشتداد
 آنرا صح یافته اند و اما دلالت حالات نبض بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه
 چیز است قوت حیوانی فاعل و حاجت احوال هوا و اخراج و خان قلب و آلتی که نصبه خلق و جرحه و شش و حجاب

و عضله های سینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجاری طبیعی گردد و حال دم زدن نیز از مجاری طبیعی گردد و هرگاه این جمله بر وضع طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغییرات دم زدن تغییر را در خبر دهنده بود از تغییر است اسباب بواسطه تغییر است لازمه و غیر لازمه چنانچه در نفس مذکور شد و بدین جهت اکثر احوال بدن چنانچه از بعضی شناخته میشود و از دم زدن نیز شناخته شود و چون میان حرکت آلات نفس و حرکت شیرانی تناسب و توافق دائمی نیست پس میان قواست نفس و عین ملازمه کلیه نباشد بلکه آنچه با هم واقع شود اتفاقی بود و چه متعاد آن بودیم که قوت ابقا است در آن اشیاء و نفس بسیار پدید آید و نفس تغییر نمی شود و نیز بسیار بود که در اجزای اجابت نفس تغییر بود و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن تغییر حال اسباب تاثیر چنان بود که هرگاه یکی از این جمله ضعیف باشد اگر چه باقی برقرار طبیعی باشند دم زدن صغیر باشد زیرا که باضعف حاجت قاعلی را که هر چند قوی باشند تحرکات با اندازه حاجت کنند و باضعف قوت آله حاجت هر چند قوی باشند تحرکات با اندازه قوت میسر گردد و باضعف آله قوت و حاجت هرگاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحرکات با اندازه قابلیت آله میسر گردد و از اندازه اسطریخ دم زدن عظم بود و هرگاه حاجت بیشتر گردد و دم زدن باقی و دم زدن میسر شود و چون احتیاج سخت غلبه گردد و متواتر شود و یا شد که ضعف قوت و قلت مطاوعت آله باشد حاجت در تواتر افزاید و تغییر بوده باشد که بدان حد رسد و میسر و صغیر بود و هرگاه حاجت اندک و قوت ضعیف باشد دم زدن لطیف و صغیر بود و باشد که قوت خلط کند و طبیعت غلبه شود و باشد که متفاوت بود و با یکدیگر نفس در اکثر احوال شبیه بود و بعضی از حرکات سینه و پوست شکم و متغیر می شود و در آن و براندن هواست متشنج و بودن نفخ و عدم آن تمامی کیفیات نفس را بتوان شناختن و بسبب دم زدن و تفاوت و طبیعی و دالات آنها جماعتی بسیار گزید و انشاء الله تعالی اما دالات حالات بول بر حالات بدن بدانکه بول که آنرا دلیل و تفسیر نامند چون فتنه منجم کبدی و عروقی است و گذرا و برگرد و مثانه است و در آن موضع نیز کشی دارد پس بالذات خبر دهنده بود و از حال آن اعضا و مجاری و همچنین از حال اخلاط که در آن اعضا و مجاری با آن مشابه بود و اند بواسطه آنها از ذکر احوال بدنی از امری که قبضه است خبر دهنده و انشاء الله و دلیل طبیعی مرکب بود از ماده خاکیه که از کبد و عروق کلیه و مثانه منجذب گشته و از قبلی از آنها را خلط از نفلی که از عروق آب رجوع کرده و آن گاهی در تر آب نشینند و گاهی بر سر آب ایستد و گاهی در میان آب قرار یابد و جمله آنرا رسوب گویند جهت قابلیت رسوب

و حالات کلیه بول که آنها را اجناس اوله گویند بکلی اشتقاق است حالت بود اما حالت اول رنگ لیل بود و اصول رنگهای آن چهار است بعد و مناسبت اخلاط اربعه زرد و سرخ و سیاه و سفید و از ترکیب این رنگهای بسیار پیدا می آید و یکی از این بساط را چند مرتبه است اما مراتب زرد و سفید است یکی تنی است که مشابهت رنگ کاه یا بربابی که از کاه پاک جدا شود و بعد از محاورت معتدل و سبب آن در اکثر اوقات بر مزاج بود که صفرا کم متولد شود و تصور مضغ آنرا لازم باشد و گاه بود که بار و المزاج را بنوعی بسیار بجاری بول میل نموده با آن مضغ گشته باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محرور را از جهت میل صفرا بجانب عالی رنگ بول چنین بود و دوم از ترکیب است که شبیه است به رنگ پوست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت و برودت مزاج بود و همچنین تولد صفرا با اعتدال لائق و یکی مضغ آنرا لازم بود لیکن اگر لقبوا مرقی باشد هنوز در اخلاط مانده و خامی بود و طبیعت این بولون جهت آنست که نیمی از صفرا را بپست که مبنایه منصب شود از زهره تا مثانه و آلات بول را بلند عیا کاند که زردی آن اندکی مائل بسرخ و در خشان بود و سبب آن زیادتی حرارت و غلبه صفرا باشد سوم نارنجی است که حرمت آن بیشتر از اشقر است و سبب آن اخلاط حرارت بود و چهارم نارنجی است که به رنگ آبی بود که از زعفران گیرند و سرخی وی زیاده از نارنجی بود و شعاعی با آن باشد همچو شعاع آتش و سبب آن شدت حرارت بود و پنجم سرخ ناصع است که بلون شعر زعفران بود و سرخی آن زیاد از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفرا باشد و جالینوس بول صحیح معتدل آنرا یافته است که میان نارنجی و نارنجی باشد و شیخ بول از ترکیب یافته است و محمد ذکر میگوید که بسیار را دیدم که روز اول که تب پیدا می آید بول از ترکیب بود و بران حال بماند و بیشتر از روز چهارم و پنجم خراک شد و بدین جهت میگوید که مراتب بعد معلوم شده که اندر آب زرد و حرارت بیشتر از آنست که اندر آب سرخ و اندر مائل بسرخ و اشقر و در خشان اگر گرم تر از جمله یافته است و بعد از آن نارنجی را و آنچه مائل بسرخ است فرو انداخته و حق آنست که آنچه با اشراق و شعاع بود گرم تر از جمله الوان باشد چه اشراق نمی باشد الا از حرارت صفرا و اما مراتب سرخ چهار است اول صعب آنست که هنوز تمام سرخ نشده و مابین حرمت و شقرت است و سبب آن در اکثر حال غلبه حرارت بود لیکن آنچه از ترکم صفرا حاصل شده باشد گرمی بآن بیشتر بود که با آنچه از وقت وحدت دم حاصل شده باشد زیرا که گرمی از صفرا زیاده بود از گرمی خون دوم در وی است که بلون گل سرخ بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و بر حرارت اول از حرارت صعب سوم رقیق است یعنی آب

که حرمت آن بسیاری و غیرت مائل بود چون رنگ پشت بازی و سبب آن غالباً غلبه خون سودا و
بود و وزارت بیشتر از حرارت در وی و یا بلغمی عفن بود و بجزارتی اقل از مرتبه اول چهارم سرخ قانی است
که رنگ خون طبیعی بود و سبب آن نیز در اکثر حال غلبه خون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی
بول سبب ضعف کبد و یا کرده و یا عروق را بارش مجاری و یا بجهت در صعب و شدت و عفت خلط
پدید آید و آنچه از ضعف کبد باشد بانی ماند که گوشت خام در آن شسته باشند اما مراتب سیاه نیز چهار است
اول مائل بزروی است و سبب آن سوخته شدن صفرا و یا خون بود و بهجت بدی بوی شاد آن باشد
دوم مائل بشقره است و سبب آن غلبه خون سودا و دی باشد سوم مائل بختبر است و سبب آن غلبه سودا
صفت بود چهارم مائل بسفیدی است و سودای آن بلغمی بود که بجهت ماده بلغم حاصل گشته و تقدم عدم بوی
و قلت لون شاد آن باشد و انسداد این جمله ضعف اول بود و خصوصاً که بر آن حال بماند و گاه بود که درین
بحران بول سیاه شود و سبب حرکت خلط سودا و دی که از کوشش طبیعت و وقت بحران علامات آن
شاد آن بود و گاه باشد که از فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شاد آن بود اما مراتب
سفیدی دوست یکی سفید حقیقی که بلون شیر بود و سبب آن غالباً یا غلبه بلغم بود یا برودت غلبه
و غلظت و محالطت شاد این دو بود یکی که اخن پی و شرجه جرات غالب و محمود آن در قاروره شاد آن
بود و یا که اخن اعضای اصلیه و زلول شاد آن بود و دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بطورین منفرق
بصر چون کاغذ سفید و سبب آن غالباً یا عدم تصرف طبیعه در آب بجهت بر مزاج و درینجا انقیط طبع
باید استن و یا سده که منع نفوذ سایر بود و وقت شاد این هر دو بود و گاه باشد که سبب میل هوا و مواد
بدماغ لون سفید شود و این در امراض گرم با خنلا و عفن افتد و گاه باشد که سبب بحران مرض بلغم لون
سفید شود چه ماده بار را منع گردد و گاه که سبب ریشی شان و آلات بول دلیل سفید شود و محالطه ریم
بدان شاد بود و گاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود و گاه بود که سبب گرمی گردد و زود
بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت قویطیس شاد آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهر ده است اول
مشمقی است و سبب آن احتراق صفرا باشد دوم کراخی مادی است و سبب آن زیادتی
احتراق صفراست سوم زنجاری است و سبب آن شدت احتراق صفراست و افزای
حرارت خود جمله را لازم میازم آسمان گوشت و سبب آن بر دو آنجا ماده بود و یا خوردن زهر

پنجم سبب نیکو نیست و سبب بر و بر او اجزا و خلط بود ششم بر می هست که تشبیه بلون روغن زیت و با سبب
 بقوام آن و یا مجموع بود و خالی از چیزی نباشد و سبب آن که اختلاج عضوی از کثرت حرارت و یا از
 ماده خرب بود و بسیار باشد که از کثرت جماع جری پیدا آید و غالباً هضم ارغوانی است و سبب آن اترق
 مره صفرا و سودا بود ششم که در رت که مشابه بلون و قوام شراب کننده بود و سبب آن آمان است و
 یا قمل باشد ششم که رت که تشبیه بلون و قوام خود آب باشد و سبب آن نیز همین است که مذکور شد و ششم
 غشایی است که تشبیه گوشت مانده و سبب آن بقریب معلوم شد و بر او کثرتی مانند حکم برین است و یا
 گاهی ضعیف آید که بلون بواسطه سابی از و روات خارجی نباشد چنانچه مثلاً خوردن زعفران و قشر و خیار
 و زرد و زرد و چوب و شراب سرخ کس آب را زرد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب کاه
 آب را سیاه کند و تره و لبنین خمار و ست و پا آب را سرخ کند و حیض و نفاس بنمایند آب را سرخ کند
 و همچنین خوردن روغن شراب در اکثر حال آب را بلون خود مائل سازد و بسیار خوردن آب و تره بسیار
 لون را کم رنگ و سفید کند و افعال خفیف و کثرت احتباس بول لون آنرا بزر و در سرخ مائل سازند
 اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب رقت قوام عدم نفخ
 بود و چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که حبس اجزا و غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب
 و تره یا چه در صحت و چه در مرض و یا در ضعف که ده مجاری بول که جذب نکند مگر رقیق را و یا سردی
 و خشکی مزاج و یا سبب مواد بجانب غیر مجاری و یا استقراغ رطوبات رقیقه و اما سبب غلظت یا عدم نفخ باشد
 و تقدم بول غلظت شاهان بود و یا غلبه خلط و یا تامل بود و یا بخت شدن خلطی در غایت غلظت و وقوع طبیعت
 آنرا و عدم تقدم بول غلظت شاهان بود و یا ضعف و بطلان حرارت باشد و اما سبب اعتدال قوام نفخ ماده
 باشد چه در صحت و چه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط در آن بود اما سبب صفا نفخ
 ماده بود و تالی بود آنرا اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت عدم نفخ بود
 بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای از ضعیف را که محافظت است نگذارد که ترشتر گردد و وزه دارد آنرا
 و گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بجهت حرارت غریزی و گاه بود که سبب آن در می بود و یا
 و گاه بود که سبب بدی هضم باشد که سبب ناگوار ریگی اجزا و غذا انکیو متمیز گردد و در فرق میان غلیظ و کدورت
 آن بود که غلیظ مستوی القوام باشد و کدورت خلط القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ و بصر است

همچو باطن مغز بخلاف کدر که منع نفوذ بجز بطن مغز می بودی و تحقیق منصف نتواند شدن بسبب تومور
 که در وقت قلت اسباب آن باشد و ابتدای نفیج اما حالت را بعد بوی بول باشد و این ششم بود
 یکی بی بوی است و سبب آن یا بر مزاج و خامی یا خلط بود و عدم تقدم متن و جمی شاید آن بود و یا سقوط
 قوت و عجز طبیعت از مقابله با مرض یا تقدم متن و بقای حرارت شاید آن بود و دوم متن یعنی
 گنده بویست و سبب آن عفونت غالب بود و در عروق و یا حدوث قرحه در مجاری و تقدم آثار نفیج علامت
 قرحه شاید آن بود و سوم ترش بویست و سبب آن استیلا حرارت غریبه بود و خلط بارد و با قوت
 حرارت غریزی و جمی شاید آن بود و گاه باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم
 شیرین بویست و سبب آن غلبگی خون بود پنجم تلخ بویست و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا
 بود ششم ماهی بویست یعنی بوی ماهی خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا حرارت غریبه
 بر طوبت نفیج باشد هفتم تیز بویست و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود هشتم بوی معتدل است که
 متن آن بدستور متن بول اصحا بود در سن الاثین و سبب آن نفیج است و عدم اسباب غیر طبیعی
 و این احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد نشده باشد چنانچه مثلاً خوردن
 خردل بوی بول را تیز میازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران و جوز بود و عصا رة برگ
 شفتالو و آتشباده آنها بوی بول را شبیه میبوی خود میازند اما حالت خاصه کفک بود که بر اثر آب
 می آید و سبب حدوث وی مختلطت با و باشد با رطوبت و استهلال بدان از چند وجه بود
 اول از لون وی که سبب زردی و سیاهی غلبه صفرا و سودا باشد و مندر بود ویرقان و سبب
 رنگ کفک نیز در بول زرد گونه مرض شش بود و سبب لون دیگر ما واضح باشد دوم از بسیار شی
 اما سبب آن غلبه نفیج و خامی خلط باشد سوم از بزرگی وی چهارم از ویرانیدن وی و سبب این
 هر دو لزوم جبت و غلظت مواد بود و قلت وی جمیع این وجه دال بر نفیج باشد اما حالت سادس
 مقدار بول بود و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و معتدل طبیعی معاد اما سبب قلت یا بسیار
 تحلیل رطوبت باشد بود از قلیب سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزهای خشک و کم خوردن
 آبها و ترهیا و یا کثرت اجابت شکم و یا سده که از خروج غلظت باشد و تعدد موضع شده شاید آن بود و دلیل
 مواد مائی بجانب جلد چنانچه در استسقا یا ضعف قوت هضم و نفیج و دفع و اما سبب کثرت یا بسیار

خوردن آب و تر بهای استغنیای مغز در مجرای بقوت طبیعت و حصول خفت و راحت متعاقب آن شاهد آن
 بود و با گداختن اعضا بود و حرارت محرقه شاهد آن باشد و سبب طبیعی ظاهرت اما حالت سابعه
 رسوب بود و استلال بدان از بهفت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفتده نوع بود
 نوع اول طبیعی است که سپید و شاد با اجزا و تخالی متصل بود و شبیه بر سوب کلاب و سبب آن بضم و نضج
 طبیعی باشد نوع دوم خراطی است که اجزای آن از کثرت عرض و تشن تیرا شده چوب مانند و این سفید
 بود و سبب آن تراشید و شدن و ریش نشانه باشد و یا سرخ بود غیر تیره و سبب آن تراشیدن
 و ریش کرده بود و جمله اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاده مفسد بود نوع سوم غلوسی است که شبیه
 لنبوس ماهی و این یا تیره رنگ مکد بود و یا نیلگون و سبب هر دو تراشید و شدن از اضمحالی اصل
 باشد و بدترین اصناف رسوب نیست نوع چهارم تنخالی است که پارهای آن کوچک تر از خراطی بود
 لیکن سبب تر باشد و سپید گونه بود و شبیه بیدوس سبب این جرب نشانه یا عروق بود و با گداختن
 اعضا لیکن آنچه از گداختن باشد او کمن بود و حرارت و ضعف غالب شاهد آن بود و آنچه از جرب باشد
 کمنه بود و تقدیم رحم و خارش بن قشیب شاهد آن باشد نوع پنجم تشوری است که بر پارهای پوست
 درون بینه ماند و سبب این انحراف و یا جرب و ریش نشانه و کلیه بود نوع ششم صناعی است که شبیه بود
 بصفایح خرد و در تشن فزون بود و از تشوری و سبب این اکثر سبب خراطی باشد و گاه بود که سبب آن
 سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر گرده و سحرخی و تیرگی شاهد آن بود و یا اندر سپرز و لون آن لغا
 تیر و باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم کرسی است و اجزای آن بزرگتر از
 تنخالی باشد و سرخ بود و بنایت تخمین شبیه یکبرسه و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و گرده
 و یا سوخته شدن اجزای جگر و یا اجزای گرده و بهجت حرارت عظیم و آنچه از جگر آید سرخی آن بسیار زیاده
 آنچه از گرده آید بر روی گراید و نادر آبمای مائل باشد و حال صاحب آن هم بنایت بد بود و جن نسبت
 که این جمله مذکور اصناف خراطی اند نوع هشتم سولقی است و او را ووششی نیز گویند و اجزای آن خرد تر از تنخالی
 بود و نسبت با یکدیگر مخالف باشند و صغیر و کبر و سبب وی یا گداختن گوشت بود و از حرارتی قوی که خشک
 آنرا بجز زردی کند آنجا و خشک گرداند و همچو پستی سازد و بلون زرنج سرخ و یا سوخته شدن خون بود و سرخی
 لون و تیرگی شاهد آن بود و یا گداختن اعضا یا اصلیه باشد سپید لون او کمنی و ضعف شاهد بود و یا جرب

شانه باشد و شانه آن نکورند نوع نهم کمی است که بارهای ریزه گوشت ماند و اگر بدست بماند دیر از هم
 جدا شود و سبب این بیشتر گذاردن گوشت کزده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دسمی است
 یعنی جرب و سبب این بیشتر گداختن پیه و شرجه بود و آنچه با آب آهسته باشد از غیر حلالی گرفته اند
 و در تر آید و گاهی اختراغ فضله جرب باشد نوع یازدهم تری است و مدته رحیم را گویند و سبب آن
 سر کردن قرصه بود و در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت رطوبات
 خام بود و در تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع منقطع گردد و نگاه باشد که بجران عرق العسا بود
 یا بجران وجه مفصل بود و خفت متعاقب آن شاهر جران باشد و مخاطی بی منت بود و در اجزای آن
 از هرگز متفرق شود و بمخاط بخلاف مدی و آنچه از مخاطی لطیف باشد در وقت نفیج پدید آید آید
 خیر باشد نوع سیزدهم شغری است که در طول بشیر ماند و سبب این بسته شدن رطوبات مستطیله بود و
 مجاری ضعیفه بقوت حرارت عاقد و آنچه سرخ بود از گرده آید و آنچه سفید بود از آلات بول آید و گاه
 بود که در از می شیری باشد و جالینوس گوید که این نوع رسوب را خطر نباشد نوع چهاردهم ربلی است
 که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ گرده مشابه بود و یا بسته شدن اندامها آنچه
 سرخ بود از گرده آید و آنچه سفید گونده آید از مثانه آید نوع پانزدهم رادی است که سبب آن سبب این
 بسیار ماندن بلغمی بایده باشد و عضوی نماید آن جهت لون او کشته بود و اجزای آن از گم گسته و گاه بود
 که حرارتی در آن نیک اثر کرده باشد و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم علفی و موسی است که با خون آید و
 یا خون بسته ماند و سبب این یا ضعف کبد بود و نیکی مزاج رسوب و خون با بول شاهر آن باشد و یا جزا
 شانه و مجاری بول بود و نیز خون از بول شاهر آن باشد نوع هفدهم شایه غیر پاره باست و سبب این ضعف
 معده و ناگواریدن طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار خوردن شیر و غیره و وجه دوم از که
 و بسیاری رسوب است اما سبب بسیاری آن غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی بخلاف این
 و چون بغایت کم بود دلالت بر عدم نفیج کند و یا برسد که مانع نزول آن بود و جوانان و احتیاج و مردم لاغر
 را اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان و صفراوی صرف رسوب محسوس نباشد و اگر اندکی
 محسوس نباشد و اگر اندکی محسوس شود و غلام وضع بود و وجه سوم از کیفیت رسوب مثل لون و بوی
 و سبب آنها از مباحث سابقه فی الجمله معلوم شد و تفصیل بتقریب بسین گردد و انشاء الله تعالی

و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوان که آن تشابه اجزا را گویند و سبب آن در رسوب محمود تمامی نفع بود
و در غیر محمود طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست که آن اتصال اجزا را گویند و سبب آن در رسوب
محمود عدم ریح و نسبی میم بود و در غیر محمود طبیعت از تفریق آن و مثل تشمت که آن عدم ملاست را گویند
و سبب آن در محمود و غیر محمود عکس سبب ملاست بود و وجه پنجم از مکان رسوب است و رسوب با اعتبار با
سه قسم بود یکی غمام که بر سر آب ایستد و از اسباب و ضباب و طانی نیز گویند باعتبار فرست و غلط و سبب این
قلبت نفع و تضییع باد بود و در رسوب راد و دم متعلق که در میان نگاه آب قرار یابد و سبب آن نفع فی کسب
و قلبت ریح مستعد بود و سوم راسب که در تیر آب نشیند این از عدم ریح و نفع تمام است و غشی نماند که در رسوب
تیک است لال برین و وجه صحیح و تمام بود و لیکن در رسوبهای بدترین و جوره درست نباید بلکه رسوبها از آنها
اکثر سبب حرارتی محرق باشد که نقل را تحلیل لطائف کرده و از غنیت آن گذشته و یا کمیت بر سبب
که اجزاء و تکلیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این اسباب مذکور بود و گاه باشد که با وجود قوت
اسباب مذکور با وی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و غمام اکثر سبب غایت قلبت آن اسباب مذکور
باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احرار لطائف آن مکرده باشد و از این جهت
بر آورده باشد همچو تصعید از خسته و غیر با و گاه بود که با وجود قوت اسباب با وی بسیار باشد که اتصال را بر آب
پس ازین دلائل و قیاس شود که بدترین اقسام از رسوب بدر حسب بود و بعد متعلق بعد غمام که آنها را ریح قوی یا قوت
حرارت تصعید نموده باشد و بهترین غمام بود که از غیر ریح باشد بعد متعلق که نه از ریح بود و از رسوب فیکس بهترین
اسباب بود پس متعلق که در وسط قرار داده بود پس غمام و چه ششم از زمان به پیشستن و بهم در رسوب آمدن بود و اما
زود به پیشستن بهم در آمدن رسوب قوت طبیعت و یکی نفع و لطافت خلط بود و سبب بهم بر بدن و درین
بتفاوت این باشد لیکن باید که بر طبیعت محرومی بود و وجه هفتم از هیات اختلاط رسوب یا بول است اما آنچه سبب آمیزه با
ریح میگزید و سبب آن در کبد و اعضای بالا مین باشد و نگیزد بهایت متمیز کرد و سبب آن در تضییع و تحسین
قریب بدان باشد و آنچه متورم بود و در تیز و عدم تمیز سبب آن در او وسط بدن باشد و چه آنچه سائر
احوال بدان است و نمایند این است فی الجمله میان اسباب حالات بول و طریق استدلال احوال از آنها
و تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها بر تیز معلوم گردد و انشاء الله تعالی و بدانکه بول لائق حال اطفال
سپید شیرگون بود و مناسب خورش و مزاج ایشان و بول لائق حال کودکان غلیظ تر باشد و سحاب

مضطرب برانگیزد باشد که تیره بود و وجه بود اسطه ضعف قوت مزاج ایشان باشد در حد اگر درین رسوب از
 آب و غلبه فعلیات خام در بدن ایشان از حرکت پر خوردن و حرکات بی ترتیب از اینجا است که گفته اند که
 بول که در دکان را در احکام اعتدالی نیست و قلمت سبب بول در سفرای صلیغ و بد بودی گفته اند در بدن طفل و
 که در دکان واضح است و بول لائق حال جوانان معتدل القوام بود داخل بدن نیست و بول لائق حال کهن
 داخل بدن نیست و وقت بود و باشد که بواسطه سبب یا در بعضی است که در تن ایشان بد بودی آید غلبه که در دنی
 و غالب آید و بول لائق حال پیران سبب سبب سردی مزاج ایشان و بعضی نشانده اند بیشتر و تنها
 با وجود سبب از شایه سیاهی خالی نباشد و هرگاه بول بیشتر غلبه شود و علامت بول رنگ باشد و بول
 لائق حال زنان در جمیع احوال غلبه تر و کمرنگ تر بودی و در تن از بول مردان بود و مردان از بی روستی
 کم صفائی و کم درختانی است و جمله بواسطه آنست که هضم ایشان ضعیف تر و فعلیات ایشان بیشتر است
 منافذ و دفع فضول کشاده تر و پالودن فضول ایشان از منفذ بول هم بیشتر است و فرق میان بول زن
 و مرد آن بود که بول مرد را هرگاه که سبب نازد تیره شود و تیرگی آن سیل سودی بالا کند و بول زنان از جناب بدین
 تیره نشود و از بهر آنکه فضل بول ایشان با آب نیکو آمیخته بود و اگر اندکی شود تیرگی آن سیل بفرسودگی گشته
 و اندر بیشتر حالها بر بول آن کفکی بود و بسیار بود که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول وی ثقیل چون سبب
 اندر هم شده و این غیر از رسوب شعری بود و طریق گرفتن بول جهت ما حظه نمودن چنان بود که نخست
 شیشه سپید نازک صافی بر شکل مثانه بزرگ چنانکه تمام بول اندران گنجد بدست اندران و آن شیشه را در
 میگویند انگاه از پس آسایش خواب تمام و هضم شراب و طعام در آن بول کنند و در شیشه یک ساعت بخت
 تقریباً از این مدت قرار گیرد و خیر و شسته آن بقیق و منور باید آن هنگام بطیب عرضه کنند چنانچه حرکت
 کنند و باید که شیشه را و آب را از گرد و باد و سردی و گرمای مطرد و حرارت آفتاب حفظ کنند تا سبب تاثیر
 آنها در دلیل تغییرات بدین نماید بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت بر آب اعتدال باشد و تغییر نشود و تا قریب
 شش ساعت بخوبی کرده اند و حق آنست که بعد از ساعت آب تغییر یگیرد و احوال آن متحد نبود
 و تا قریب ساعتی که هنوز قرار نیافته باشد احوال آن بهم متمسک نبود و متغی نماند که این در جمله احکام شرع
 است بعد از تغییرات خارجی و داخلی مثل صدور نفث و اعراض نفسانی و قیام و جماع و تحلیلات مغز و انقباض
 و غیره اکثر احتیاس در سبب اینها و ماه لالت حالات بر از به حالات بدن بدانکه بر از چون

که نشفت رطوبات کند تخصیص در کبد و گرده و پاک خوردن آب و ترپها و یا خوردن غذا یا می خشک و یا بسیار
رفتن بول و یا بسیار زدن ثقل در اسعا و یا خشکی مزاج و یا لزج القوام بود و سبب آن باز و جفت غذا
باشد و یا خلط لزج و یا گدازن عضوی اصلی و غلبه من و منقوض قوت باشد این بود و یا مختلف القوام بود
مختلف از رقیق و کثیف و سبب آن کشودن افعال یا سبب محبت بود و بواسطه منفی و حدود اسباب رقیق
بعد القبض بقبض و لغز اندیدن افعال خشک را و اما حالت خاصه شل و پرازد و یا سبب لال از انتفاخ
آن کنند چنانچه ثقلی که شبیه بود بزل گاوی در بوی و خفت اجزا و سبب آن غلبه باد باشد از جهت
حرارت نفع کنند و اما حالت ساد و سده و قوت خروج بر از بود و این یا زودتر واقع باشد از زمان خروج
طبیعی یا از مدت معتاد و سبب آن بسیار آمدن صفر یا مابا باشد یا ضعف ماسکه و یا دیرتر واقع باشد
و سبب آن گاهی که ثقل خشک باشد یا بر داسعا و ضعف یا ضربه باد باشد یا ضعف و افعه و اما حالت سبب
کفک بر از بود و سبب شدت آن حرارتی باشد که موجب غلیان آن باشد و عدم قراقرین را لازم بود و
یا کثرت فحالت ریح و قراقرین را لازم بود و اما حالت ثامنه چربی بر از بود و سبب این گاهی که چربی
بسیار خورده باشد و عمل نکند و گدازش اندامهای صلیب بود و اما حالت تاسعه آواز باد بود و که بار بار
بر آید و این باقیان باشد و سبب آن اختلاط باد یا بسیار بود و یا رطوبات مانع که بار بار است و قراقرین
این را لازم بود و موجب حد و ثریا بخل خود پسین خواهد شد و ولالت این حال بر قلت حرارت معده
تمام بود و یا آواز قوی کنند و سبب آن غلظت ریح و تمامی قوت و افعه بود و یا آواز ضعیف کند و سبب آن
رفت باد و ضعف قوت و افعه بود و مخفی نماید که بر جمله این احوال گاهی صحیح آید که مغیرات خارج و مدت
دارد نشده باشد چنانچه در بول و غیره این قید پسین گشته و تحقیق احوال مکرر این بساط و اسباب سابقه
و لاحظه دلالت آنها تفصیل از مباحث معالجات و غیر ما معلوم گردد ان شاء الله تعالی بیاید و منت که
لازم نیست هر بر ازی که مخالف بود و در حالی با بر از طبیعی مفهوم از بیانات اجناس موجب حالی نا طبیعی باشد
زیرا که هر شخصی ابراز میست مناسب مزاج و سن و فصل و بلده و نیز بر طبیع نسبت بحال او براد است که
غالب احوال صحت بران کیفیات و کمیات باشد و این هنگام بر از طبیعی حسیتی نسبت بحال و مزاج او
نا طبیعی بود پس مقیاس اگر معتاد غالب صحی را دارند معتد تر بود و آنچه بقراط حکیم گفته است که من کان بطبیعه
فی شبابه یطین فانه اذا شاح یس و من کان فی شبابه یابس یطین فانه اذا شاح لان یطین بیان همین اختلافات

طبیعی میکند و مخالفت اهل گرم سیراب و اهل سرد سیراب و اندر حصول درین اثر اکثر را معلوم است اما در
حالات عرق بر حالات بدن بدانکه عرق چون فضله مضاعف عروق و اعضاست که از راه مسام دفع میشود و
منفذ بای تنگ را گویند و چنانکه موی از بعضی از آنها بر کن می آید و کربست از فضلات رطوبات مائی
خلطی پس با لذت خبر دهند و بود و از حال مضاعف فضلات اخلاط بواسطه اینها از بسیاری احوال دیگر
خبر دهند و باشند چنانچه تفصیل آن بتقریب معلوم میشود و حالات کلیه عرق که از اجناس اولاد و درخت
اما حالات اول مقدار عرق است و سبب بسیاری آن در غیر تعجب فرود و در معرقات یا دفع طبیعت بود
چنانچه در هر چهار خفت متعاقب آن مشابه این بود و یا ضعف یا سکه و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات
و ضعف مضاعف و یا رقت فضلات و ضعف متعاقب آن مشابه آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت و یا
بود یا تمامی قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا غلیظی مسام و یا قوت رطوبات و سبب نبودن
آن یا اختصاص جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب سردی که از خارج بود و یا قوت طبع نبود و دفع و یا
رطوبات بغایت و یا توجه طبیعت بشغلی و یا خامی اخلاط و کثافت آنها و اما حالت ثانیه لون
عرق است و این را نیز بود و یا سپید و یا چرکن و یا خونا به مانند اسباب سردی غلبه صفرا و یا سبب سپید
غلبه بغم و رطوبات بود و سبب چرکنی غلبه سودا بود و سبب بودن آن بلون خونا به ضعف قوت ماسکه درگاه بود
و گاه بود که خون سخت غلیظ و فاسد بود و غده است را نشاید و اندامها از قبول شدند و طبیعت دفع آن طبع
و عرق بچرخون باشند و اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود و سبب آن ترشی بغم بسته
و یا تیز بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه و حدت صفرا باشد و یا گند بود و سبب این عفونت اخلاط باشد
و یا کم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد و یا خوش بوی بود و سبب آن پاک بودن باشد
و اما حالت رابعه طعم عرق است و اسباب معلوم همین اسباب بود و یا باشد و اما حالت خامه کیفیت عرق
است و این یا سرد بود و سبب این در تهاهی حاد و غیر طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و دفع خلط خام
و غلبه و عدم دفع قوت جدت لائق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر تهاهی آهسته
خلط و دفع قوت جدت طبع و تحلیل آن در غیر جمیع طبع حرارت بدنی بواسطه در و سرد است و در حین
کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت
سادس قوام عرق است چون لزج است و سبب آن لزج است و بود و در مثل غلبه قوت و سبب آن در رقت

سواد بود و یا تنگی سسایم بسبب کشافتی حادثه از مبدی و یا از دوائی یا اما حالت سابقه قوت و ضعف سیردن آید
عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت و ضعف بود و سبب ضعف آن غلبه قوت ماسکه بود و اسباب کسب
این احوال هم مخفی نخواهد بود و زیادت و وضوح بتقریب حاصل گردد و انشاء الله تعالی در شرط صحت و اعتدالین
دلائل هم بهمانست که در دیگر انواع دلائل گفته شد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان حفظ الصحة

که عظم مقاصد طبیی است بدانکه صحت عبارتست از بهیئت بدنی که بواسطه آن افعال بدن بی بساطت
باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارتست از مدد دادن
مطبیعت و مزاج صحیح را بتدبیر حکمی در استقامت آن بهیئت مذکوره تا حالت ناطبیع به ناسیه الیه را قبول کنند
بسهولت و افضت تاج این باب بتبرکات و تلمذ بفرایند و فوائد یکلمات و اشارت حضرت خداوندی البوی بیاید
خلدیت برکات بدایه میشود و توحه تلمذ العالی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المودة بیت کل دار
و الحکمة راس کل دوار بدان استدلال خدا تعالی فی الدارین که معده خانه تلمذ بدان سبب است که طماحه
مختلف و آبهای مختلف و روی بهضم می شود و طبایع مختلفه و کیفیت متضاده و روی جمعی آید و بهضم هم متخالف
و جمیع مضادات بوی بوی دشوار میگردد و بدان سبب اکثر مردم را سده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی که
خوردنی کسریافته باشند و آنچه خورده باشند نیکو بهضم شده باشد و بهضم پسندیده عادت کرده باشند تا اگر چه
بهضم می معده را عادت شود و دشوار نباشد پس در معالجه جمیع اعضا عادت را تقدیم
باید کرد و چیزیکه در تندرستی عادت بهضم آن نگردیده باشد و بیماری بهضم نکند و حصر باید از معالجه بدان و اثر
عادت بهضم نیست که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فاد زهر شود و انواع مرضها بسادست
زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر زهر بهضم دوائی دفع نتوان کرد و بدانکه هر غذا که غایط تر باشد و جوهر سرد
مثین تر خورده و عادت کننده آنرا عمر درازتر و مرض کمتر بود زیرا که از قبول آثار و تغذیه بعید تر باشد
و غذای و شربت لطیف اگر چه زود بهضم شود معده را ضعیف کند مثل کشتی گری که با کوه و کان کشتی گیرد
و کم زور شود و خوب بازی که با کنده باز باز و کم باز شود و سخت کمافی که از نرم کشیدن و کاپلی نرم کشش شود
و اگر چه غذای محمود و فصل محمود و لیکن زود متاثر و متغیر میگردد و موجب مرض می شود

و متغییان و صحرانشینان از اترک و اعراب راز دیگران می بیند که قوت بسیار و عمر مایه راز دارند و اکثر اوقات
تندرست می باشند و شربت خواران را و کسانی را که غذای لطیف معتادند می بینند که ضعف قوی اند و با مرض
گونگون مبتلا و از غلط فاحش خویش متنبه نمی شوند با وجود که در کتب بطورست که هر چه لطیفست زود متاثر از غیر میشود
و هر چه کثیفست دیر متاثر از غیر میشود و همین سبب را دلیل ساخته اند که هر چه کثیفست دیر و بدیض می شود و هر چه خفیفست زود و
در غلط بدیضت گردد و حال آنکه این مسئله نسبت با غیر معتاد است اما چون عادت شود و نیک و زود بدیض می شود
و هر چه چنین باشد مولود خلل نیک و بدیضت شود و بسبب کثافت و دیرتغیر گردد و دیر تحلیل پذیرد و موجب
عمر دراز شود و ان شاء الله تعالی سبب هر غذا که مزاجش محکم تر بود و بهتر بود اما چون عادت نباشد بدیض می شود
و زیان دارد و هرگاه عادت شود و نیک بدیض می شود و زود دارد و عادت ابون هم دخل تمام دارد زیرا که
اجزای اصلی بدن در روح از غذای پدر و مادر است و عادت در صفت نیز دخل تمام دارد و عادت را تا سیه
بسیارست مثلاً کسی که هیچ رنج و مشقتی و ریاضتی نگذرد باشد او را باندک حرکتی تحلیل می آید و بسیار شود و ممکن
که مرض آنجا بدو بسبب مشقت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت و ریاضت کند بیمار شود و کسانی که خوردن
کثیر یافته باشند هرگاه نعمت بسیار یابد و بدن طریقی که در کلیات طب گفته اند حفظ صحت نکنند با انواع ضعیف
مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز آیند و این هنگام اگر کسی نظر به عادات مرضی کرده علاج کنند بزود
صحت یابد و ایشان چنان نامند و ندانند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلان اقال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم العادة طبیعه خامسه بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت نیز
متبع تجربه بهتر و معتد تر بود و از باقی استعدالات و هرگاه از احوال مردم با خبر شویم اصحاب ریاضات
را می یابیم یعنی معتاد آنرا که جهت ریاضت و عادت اندک مشقتی بخشن خود تحمل کرده باشند و جمعی که
در حقیقت این سبب خبر ندارند گمان برند که گرسنگی کشیدن ریاضتست و این باطل است چه ریاضت
عادت را گویند اگر گرسنگی و تشنگی کشیدن عادت کرده باشند مراض باشند چون می بینیم که اکثر فرمایان
صحیح میباشند و بیشتر که ریاضت حافظ صحتست و غذای اصحا غذای رمضان بود و اکثر غذا
ایشان غذای غلیظ و پر قوت میباشد کوشی گران و زور گران این سبب را نمی بینند و چون در تعب
مرضان نیز افراطی واقع شود بیمار شوند و در محارقات نیستند زیرا که تعب مفرط بیرون از عادتست
و غذای این طایفه غلبه غذا می چرب و غلبه برنج بریان و گوشت های بریان و نانهای فطیر و بورانی

و کبابهای نیم خام و کماهای و فاقتهای ناست و قروت بود و شیرین با کم خورند که حرارت را فروزا
و نیم تب باشد و شیرینی خود را کمتر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کرد و مگر آن که
بسیارهای بسیار عادت کنند و بسیار بپاشند و اگر جان سلامت بزند صبح شود چون عادت شده باشد
موجب حفظ صحت گردد و اکثر غذای اصلی که غیر زردگرانه نامی بود و نظیر یا گندم یا جاورس
و گاهی غیر نظیر بود بادوغ و ناست و یا پنیر و آشهای بنسید و بار و غن و سرکه فائق کرده و یا بدوغ
و قروت و شباده آن فافهم و وضع و ناست جمیع اصحار را موافق بود و چنانچه طبیعت حیوانی اکثر مردم
مناسب آید و کسانیکه طبیعت نظر کرده اند مقلدانند و بادوغ و ناست و سرکه و سایر ترشهارا منع می کنند
خود را که مرضی باشند کسی حفظ صحت بطریق ایشان تدریست نباشد و این غذاها که عذکر و نیم حسب تجربه اکثر
مردم را حقیقت اینها معلوم گردد و جمله غذای غلیظ است و این هنگام حسب این تجربه متبع اگر کسی گوید
که حفظ صحت غذا را غلیظ می باید کرد صحیح بود لیکن قبل از فهمیدن این مقدمات این سخن پس عجیب می نماید
فافهم و متبع و میوه خواران کم درست باشند و اکثر جایی که میوه بسیار بود و بسیاری بسیار بود اما اگر کسی
بیکسایه و یا دمیوه عادت کند و بر سبیل ریاضت خورد و لیکن که مدد صحت گردد و مثل انگور که در بعضی
ممالک سال بسال میماند و ترش و آمار تحفینض خربزه خوب کفغ بسیار دارد و خواص نیکوش پس است
اما هر میوه که هر سال نگاه میتوان داشت عادت را نشاید اما علاج مرضی است و یا حفظ صحت و او میوه
را چون هر سال نگاه میتوان داشت اگر عادت کنند زیان ندارد و اما آنچه شایسته میوه خوار و شیرینی
صحیح طویل العمر کم یابست و غرض از شیرینی خوار و میوه خوار این است که گاهی خورند چنانچه این خود کشته
مرد را میسرست و اصل غذایی صحیح نان بود و اش آروینه و پنجهینه اما صحت برنج خوار که اکثر اوصحت خوار
و گندم خوار بود و بعضی و اما عادت کردن چون برنج و سرکه و بلادر و امثال آنها حافظ صحت را
جائزست بلکه او را نایاست از وانی که در او تخمیری و یا اسساک قوی باشد بسکه و غیر آن چه تحلیل بسیارست
و چنانکه غذا بدن می باید تحلیل قوی بدن نمی باید پس چیزی که حفظ قوتها کند بدین نوع مذکور تواند بود و افضل
سموم است پس جوز مائل پس جوز بود اما شبها لیکن بر بکده و انقضا را ولی باشد بر سبیل عادت و هر غذا که
حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتها می نختی باقی بود که پس کند و آیه که میوه کلو او شهر بود و اکثر فوائد
شایسته و کم خواران با اختیار غیر افراط و اتم تدریست باشند و حجام حافظ صحت را منضرست و خواب و

بسی زیان دارد و شب بسیار خفتن نیز زیان دارد و خواب و بیداری هم بسبیل ریاضت و عادت باید
و جماع نیز زیان دارد بلا خلاف مسئله آنچه گفته اند که در زیست طعام گرم با فضل باید و در تابستان سرد
با فضل باید حق است که طعام سرد و در خوردن اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که انوان اطعمه جمع کردن
طبیعت را متعجب سازد و راست است اما آنچه گفته اند که دفع مضرت علوی با مض و حاض و قهه با حاض و قهه با حاض
کنند بعینه همان جمع انوان اطعمه است و مضرب و آنچه گفته اند که پر پیز و صحت پیچو ترک پر پیز است و در مرض
یعنی محتاد که در مرض ترک بعضی عادات کرده باشد باز بر سر کار خود و در صحت پر پیزی که در مرض فرموده
ملازمست نکنند آنکه هر چه خواهد کرد و آنچه گفته اند که غذای صحیح صغیر اوی میرد و مرطب بود که هر خطی را غذا
مخالفت فرموده اند چون دانستی که صبح را بمقتضای صحت باید اصلاحات بدین سخنان تمامی چه این مسئله در
دفع مرض مناسب بود و در حفظ صحت نیز که مردم گرم سیراب گرم مزاج اند و بهندیان اکثر اوقات و به حاره خورند
و دایما حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر خردا و امثال آن مواظبت می نمایند و این خود از مشهور است
و مردم ترکستان و کوهستان و سایر سرد سیراب اکثر بد و غ و است و سرد و امثال آنها مشغول اند و حفظ صحت
بذیهای کمی کنند و بد بیشتر و بچنان باید که آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از هر کتیا
غلیظ چون جماع و غیره و خورند و اگر میسر بوده باشد آبهای که مردم آرموده باشند بهتر است که خورند و اگر باقی
کمتر بود و بهتر بود آبها را با سس قوی را ملازمست کنند بر سبیل عادت و از مویهای سست و مخصوص بلاد
طوایین پر پیز واجب دانند اللهم و قهه اند و شراب مسکر و حفظ صحت هیچ نفع ندارد و نیز که از خارش مردم
خیزد و مرض چگونگی حافظ صحت تواند بود و خود با دست من الغایه تا بایر الحریه و السکون اما حرکت و احتمال اندک
لقب و مشقت و حفظ صحت مددی بزرگ است و این امر مح اقدر ابر و دم و متاد باید کرد مثل هوا می متحد می
رفتن و گمان کشیدن و غیره و حرکت پر پیزی و قهه طعام زیان دارد چنانکه برگشتگی اما از عادت غافل نباید بود
که بعضی عادات چنان بود که سیر خورند و سوار شوند و بیاز تیارند و همیشه صبح و پر قوت باشند و به سیر می طعام
جماع مضرب و مستاد و غیره و در ایکن متاد اکثر ضرر کند و برگشتگی و تشنگی هم مضرب بود و آنکه در جماع کردن متنگند
هم یافت می شود بلکه اگر جماع مطلقا از مضرب و آگاه باشی تا هیچ طرف مبالغه نکنی بعضی یافته است
که مفید است متاد را لیکن با خطر است مثل چوگان زدن و اسب ناخن و در کشتی نشستن و بر مواضع رفیه
چون نروبان و بالای درخت رفتن و از زمینان به شلاق بلوریدن و سیاحت و غرق آبها کردن و بر سر

بخود دیدن و از بلندیه با جمیدن و امثال اینها و بهر حال ترک این جمله اولی بود و آنجا که بالفرضه واقع شود چنانچه
 بسیار باید کرد و ذلک در حفظ صحت مدوی بزرگ است و اسلام آبی سعادتمند چون طالب طبع و بین مانی
 که حضرت نذطله العالی افاده فرموده اند نیکو تامل نماید و بر طبق حکمت عمل آورد و مقصود حاصل گردد و از طول
 و عرض تداوم اطباء فارغ شود و خیر الکلام ماقبل و دل و اگر مرید بدین بسطی خواهی بد آنکه حفظ صحت میسر خواهد شد
 الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حال حاصل نشود و الابدات فرمودن طبیعت بخت قوی از تخمین مضطرب و
 اخلاط و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود بقراط حکیم از آنچه گفته که الطیب خاتم الطبیب است که
 مادام که این ملکه طبع را حاصل نشود با دنی سببی متغیر گردد و از آن بزدی متعسر بود و چون این سبب نیکو فهم شود
 که آنچه اطباء فرموده اند که تقیه کنند با ستفراغات و رعایت مزاج با غذیه و آشامیدنی مضاده و تبدیل طبیعت و
 این عادت فرمودن طبع است بجز ضعف بلکه تولید محرک اخلاط بر وجه غیر طبیعی چنانچه سست است که مردم چون
 در اسباب موثره مثل مکان سخت کشیدن و با خصم بر توت کشنی گرفتن و حمل افعال نمودن امثال آنها هر کار
 بخودی خود اشتغال نمایند چون عادت شود به سولت اصدار گردد و از آن بهر چه کلفتی و وحشتی در نیاید چون
 بعد دیگری باشد تنها نتواند ترکب شدن و اگر شوند خوب و وحشت یابند و همچنین چون بسر تراشیدن و چرک
 از تن دور کردن عادت کردند به گاه از مو عذر اندکی و حشمتا چون صدراع و خارشش و دند غب پریدی آید و اگر در
 عادت شده باشد زیاده وحشتی ندارد پس برین تیسار کن عادت قصد و حجامت و قی و اسهال و غیره و تناول
 اغذیه و آشامیدنی مضاده و ادویه منیره مزاج را و مخفی نماید که هر شخصی امراضی لائق حال مدوی واقع است و تبدیل افعال
 شخصی لائق حال مدوی جهت حفظ صحت موجوده مدوی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل و کمال مشتق
 باشد و موجود نیست و نمیتواند بود و آنچه از عدل و قسمت مشتق بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است چنانکه
 صفراوی بود و خواه مدوی و خواه بلغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این اضراب از صاحب
 او اگر چه با حسن باشد نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لائق مدوی بودند و حفظ مائل با آنکه مزاج مبدل و آنجا
 رجوع باصل می طلبد و حفظ مدوی ممکن نباشد و در این مسئله را تحقیقی تقریب خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت
 بد را آنچه معلوم شد قادر گردد و مرض راز و در خود راه نهد بلکه اگر سبب قوی از خارج آنرا فی در طبع پیدا یزد و
 دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم قوی مزاج متعادل و صحت هستند که نه بر البقوت مزاج بی تریاق دفع می کنند
 و در عفونات درمی آیند و مضرت نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در رفع مرض و دفع حالت ناطیه

از فرونی خلط و غیره بیکار شود و در حفظ صحبت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت ملاحظه العالی فهم کردی از
 حفظ الصلحه یا دوی مقوی سکره و یا محذره و عادت فرمودن طبع است بجز و ضعف و غیره چه آنست
 مدد و حافظ قوی اندر نه دافع مرض و غیره مزاج بحقیقت و غیره باید آنکه درین تقویت و اعتیاد مذکور رعایت
 هفت چیز واجب بود اول هوای خوب که احتیاج بدو بیشترست زیرا که روح چون جوهر لطیف
 سهل التحلیل است اگر کیامت باستنشاق هوای لائق تعدیل نیابد و تجارت و خانی که درین
 طبع روح در دل متولد شده آن هوای مخالف با روح از راه مسام آید و از راه اجدها و از راه تنفس
 بر نیار و بیشک مزاج روح فاسد گردد و در خلل در قوی و حیات پیدا آید لکن از راه حدث و حرارت
 آن او خنجر روح بسوزد و یا تجلیل رود و حسن و حرکت و حیات باطل شود و چنانچه از حال غرقین شایسته
 و معلومست خوبی بود که قوت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قلت وقوع امراض و عقوبات در آن
 بود چون هوای قستان و فائن و جبال مستندار و بعضی از جبال و حوالی رستان و گردستان و باد و غیر
 جرات و بعضی از نرسان و ناوار و راندر و مثال این مواضع چون مشاهده نمایند اکثر جاهایی که هوا
 بحدی خفک و غلیظ و آشفته باشد آن علامات مذکوره در وی بهتر یافته شود و چه ظاهرست که روح را تعدیل
 در احتی که از هوای خشک میشود و از هوای گرم نمیشود و نیز مریض را قوی که در حین خلجی هوا باشد در حین
 گرمی نمی باشد و قوی قوت و طول عمر اهل جبال و اکثر مواضع نیز معلومست و هوای لطیف و سبب
 غذای لطیف زود از کیفیات رویه متاثر میشود و تاثیر می پذیرد و بدینا شبهه مزاجی که نشو و نما و پرورش
 در وی یا بدین حال دارد اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوای لطیف جمع شود و بدینا آن
 هم نیکو آید و رعایت هوای نسبت بایدن بیان باید که در حین اشتداد و از بر و قبل از عادت بگرمی و سردی
 و می بیند از آن حفظ نمایند تا بواسطه افراد خون رنگماند و در گرمی نفس شده روح را گرم نسازد
 گرمی یا طبیعت و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و یا بواسطه افراد بر و خون در رنگمانده نشود و آن هنگام
 مجال حرکت روح نماند و از آن حالت نا طبیعت پیدا آید چنانچه تحقیق آن در امراض کرده شود و انشاء الله تعالی
 و افراد و قریب خود در جمیع احوال از حکمت و درست و مضرات نسبت با غیر متناظر است و با تجربه هر چه
 که عادت واقع باشد تن را از ادراک حر و سرد و در زمان قریب حفظ باید کرد که توازن امور مختلف البسته
 متعیر سازد و طبع و غیره مزاج است و حافظ صحبت را چون اعتیاد و تدبیری است پس خدا از چنین حالات

قلند او مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار به واسطه بنیاد خاک نقل نگینند و یکس شبیه بدین حالت
 به واسطه فائز را که روز بنیاد گرم است و شب سرد و با وجود آنکه نقل از سجا نشین و فعی نیست اما چون در سجا
 جبهت حرارت هوا کشاده بود و آنجا تجلیل می رفته سرمای شب چون بتن ریزد و سرد سادات و استخوانها
 جلد واقع شود و آنجا محقق گردد و از آن حالات تا طبیعیه پیدا آید چنانچه بتقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی
 و بحسب این اختلاف اکثر جایها امراض درین فصل بیشتر از فصول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت
 و اسافل از سرمای شب فائز و حبیب بود و نقل از سرمای سلاق بعلوان بیکبار اصرار عکس بود زیرا که در خصوص
 روح متوحش و متفر بود و در عکس و متولد و سرمای بهاری در همه جای تن مضرب بود و امر احتیاج
 درین فصل کمتر افتد و حدیث استقبلوا بر الربیع فایده یغیال با بد انکم کما یغیال باعضاکم منصرف این معنی است و
 که بخوردن افغی و مقویات گرم عادت می کنند ایشان از حالتی چه سباع پدید می آید که از سرمای هر چند عظیم بود
 راحت یابند و از گرمای هر چند اندک بود مضرت یابند و آنکه مقویات خشک معطادند بر عکس و از اینجا واضح گردد
 که تاثیر اختلاف هوا و افرط کیفیات آن در امر غیر معطاد و تقویت نامه نیافته واقع و بیشتر است در استراحت
 شخصی را دیدیم که زمستان در میان آبهای یخ نشسته و چغنه های یخ را سوراخ کرده در گردن آنگذری و چون
 در شهر سیر کردی در صبح تا وقتیکه یخ بسته برهنه تنگی زده و مروج بسته و ظرفی پر آب در دست داشت
 و آب پر سر سختی و مروج خود را با دزدی و از مویهای سرش اینخ بسته آویخته بود و مع ذلک اظهار گرمی هوا کرد
 و چون هوا گرم شدی فصل دیگر چه جامه و پوستینه پوشیدی و متصل خود را با تنش گرم کردی و چنان نمود
 که میل زد و سالها بود که بدین پنج گذر اندیدی تندرست و خوش حال بود اما عادت به واسطه متعفن و مختلط باختر
 و او خنود و پیچید عادت نمودن بسوم است و اگر حکمت میسر گردد و از آن مضرت نباشد و اولی حد بود و ازین جمله
 و همچنین از استنشاق هوای خفت گرم که مضرت دل است و اگر چه بعد نا هوا العاده بسیار ضرر نکند و دوم آب
 گوارنده خوش که بعد از اکثر احتیاج بر و واقع است چون تر قیق غذا تا بعد وقت دقیقه گذریا بد و طبع آن در
 معد و غیره نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و تر قیق فصول تن جبهت ارفع شدن بسبب
 و تسکین بربیب حرارت و ترطیب بدن و اگر چه گوارندگی و خوشی طبع آب بهضم و ذوق توان در یافتن
 اما آنچه از مود و سپندیده بود معتقد باشد چه آب بسیط موجود نیست و مرکب از اجزای اختلاف را که
 با اجزای ارضیه خود مختلف است و غیره و شر آن بر همه کس واضح نیست و غایت خوبی آب هم کفایت

قوت مزاج و طول عمر شرایان عدم آن تولید امراض منسوب به آب بود چون رسته و غیره خواهد آب
 چاه باشد و خواه آب کار بر و خواه آب نهر و خواه آب چشمه و خواه آب باران و برین و خواه آب صطخ
 و حوض و یا بحکم آب نهر که از دور آید و نیز رود و بر سنگ ریزه گذرد و علفهای خشک بر کنار آن نباشد اگر نیک
 خاصیت برود رعایت آب چنان بود که از بی طعام گرم آب سرد نخورد و اگر صبر تواند کرد و جهت گرمی
 معده آهسته آهسته اندک اندک بخرج کند بیکه هر وقت که رغبت آب باشد چیز باید خوردن و آب استیاده
 بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طعام گرم هم آب سرد نخورد زیرا که معده را سرد میسازد و آب
 را ضعیف می سازد و غذا را خام میگرداند و بر هم میزند ولیکن مردم گرم معده و جگر را که بر تشنگی طاقت
 ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند بر حضرت بخند بیکه منعیت رساند جهت مقاومت با حرارت آب و
 و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام مدام آب سرد نخورند آشنای طعام بدینکسند
 و این از غایت گرمی جگر بود و معده ضعیب و داخلی یا خارجی و غیر اینچنین کسانی جهت سرد شدن معده مضرب بود
 و عند الضرورة بخرج بر وجه مذکور در جمله تصوری ندارد و بقطر دندان و عصبان هم نسب و اولی بود
 و بعد از حرکتهای عظیم چون جماع و غیره و بر نشاء و بر سر میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سهیل قوی و در صحت
 خواب کردن و در او اسطخواب و بر طشش کاوب و بغیر تشنگی آب تجفیف آب سرد نباید خورد و زیرا که بعد
 از جماع چون اعضا گرم شده و مشتاق بر گشته و بسبب استفرغ رطوبات منی جذب اعضا مرطوبات را
 بیشتر و قوی تر گشته و منافذ گشاده شده و آب را بخورد و گشته تبدیل نیافته و انطفای حرارت غریز
 از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکتهای عظیم مطلقاً و بعد حمام نیز لیکن بر حرکتهای عظیم اثر باشد
 جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی طبیعت و اما بعد سهیل قوی چون افواه عروق گشاده و جذب بیشتر
 و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تبدیل نیافته باعضای آرسید زودتر سرد و بیشتر بود و بدین
 حکمای هند را که مسهل خود را چون از اطاسال میشد و یا مسهل بخون آوردن می انجامید آب سرد و در
 سرد کرده کاوی میخوراند و حال استفرغ اذنان اصلاح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و در
 و اما بر نشاء جهت آنکه نفوذ باعضای رطوبه بصیر افتد اسرع بود و بر معده و بر هم زدن اخلاط و بیکه بعد از
 منصب گشته واقع شود و اذنان دشتها بدید آید شخصی در قاین بود بعد سال قریب شده و اکثر اوقات
 تدریست و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و آب او آن بود که بر شب چند عدد و پنج کاسی را شسته

در شکر کفوت در کاسه آب انگیزی و بر پدای بیرون نهادهای تا سر و شندی علی الصبح بر نهشتا صاف
از اگر کشیدی و نفع عظیم یافتی و تدبیر یکی او در حفظ الصحتة همین بود همین تقدیل و اما بر سر سیه جبت
اجتماع و تحریک رطوبات است مقصد و در سینه و در باطن معضم و با خورچه همیشه بسیار
کند و اما در وقت خواب کردن و انتهای اوقات خواب از جبت تحریک رطوبات و صعود
بنجرات نیز مقصد بدماغ زیاد و از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی یا خشکی فرا نگیرد و خورده باشد
و نبات تشنه شده که آن هنگام صبر ضرر بود و اگر عطش کاذب جبت آنکه هر خید آب خورند موده معطر
قوت گیرد و از آبهای وارد زائد همان نوع و ششهای مذکور پدید آید و اما بغیر تشنگی جبت آنکه چون
اعضا مشتاق آب نیستند جذب نکنند و کثرت معضم آن در معد و رطوبات را بر هم نزنند و معد را سست
کند و فساد معضم و سستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که بسینه منجر گردد و جبت یافتن آن اخلاط را در معد
و بر هم زدن و فساد معد و آنرا که بحیث ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معد و دیگر دول
غالب بود از خوردن آب سرد و در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در سیدان شخصی اودیم ملاک زنه نام
که او نهال بود و معظم نهال او آن بود که بر عوی آب غلبه خوروی بر محل که فرمودندی چنانچه عادت
بدان رسانیده بود که قریب یک خیک سقاسی آب و کشیدی و اگر گاهی بتابیری بعضی ار در که
و باقی با در دفع شدی و کشتهای طعام بسیار داشت و معضم او را تصور می نمود و از آن فعل مضرتی نیفتاد
و حکمای هند ارسال مرطبات بر بدن تخصیص آنچه سرد بالفعل و غیر مخدزی و یا قلیل التغذیه باشد کفایت
میکردند و در حفظ الصحتة عادت تشقیل احتمال آنرا را کرنی بزرگ میدانند زیرا که میس مدهیات و بقایات
و رطوبت قابل عفونت و فساد و تبرید مطنی حرارت طابخه و غریزی نبینی که مردی که فی الجمله سودا
و مالینو لیاقتی پیدا کرد و ندو با وجود که میس نا طبیع و مزاج ایشان پدید آید و اکثر در از عمر می باشند
و از پی طعامهای خشک شد و و غلیظ آب سرد خوردن مضرت نباشد بلکه غذای غلیظ را زود و نیکو معضم گردد
خصوصاً آنچه معطش باشد چون غیر و کشک و امثال آن و از پی شیرینیا اگر عطش غالب میشود
صبر اولی بود زیرا که شیرینی رطوبات را لطیف و ترقیق میکند و قائم مقام آب میگرداند و هرگاه
آب خورند از جبت غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آنرا با آب
معضم نیاخته بیرون منخوب شود و از آن فسادات تو که کند درین فعل همیشه بسیار واقع شود و از آنجا

قوت مزاج و طول عمر شاربان عدم آن تولید امراض منسوب به آب بود چون رسته و غیره خواه آب
 چاه باشد و خواه آب کاریز و خواه آب منر و خواه آب چشمه و خواه آب باران و برین خواه آب صطخ
 و حوض و یا بحکم آب تر که از دور آید و نیز در بستر سنگریزه گذرد و علفهای خبیث بر کنار آن نباشد اگر نیک
 خاصیت بود در رعایت آب چنان بود که از پی طعام گرم آب سرد نخوردند و اگر صبر نداشتند و جهت گرمی
 معده آهسته آهسته اندک اندک تخرج کنند بکاه هر وقت که رغبت آب باشد چیز باید خوردن و اعتیاد
 بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طعام گرم هم آب سرد نخوردند زیرا که معده را سرد میسازد و بسیار
 را ضعیف میسازد و غذا را خام میگردد و برهم میزند و لیکن مردم گرم معده و جگر را که تشنگی طاقت
 ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند حضرت نحمدت بکاه نفع رساند جهت مقادست با حرارت معده
 و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام مادم که آب سرد نخوردند آشنای طعام بدینگونه
 و این از غایت گرمی جگر بود و سبب اسهال و اخلای یا خارجی و غیر اینچنین کسانی جهت سرد شدن معده مضرب بود
 و عند الضرورة تخرج بر وجه مذکور در جمله قصوری ندارد و فقط دندان و اعصاب هم انسب و اولی بود
 و بعد از کتهای عذیف چون جماع و غیره و بر ناشاء و بر سرد میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سهل قوی و در صین
 خواب کردن و در او اسطخواب و بر طشش کاوب و بغیر تشنگی آب تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد
 از جماع چون اعضا گرم شده و شقاق برگشته و بسبب استفرغ رطوبات منی جذب اعضا مرطوبات را
 بیشتر و قوی تر گشته و منافذ کشاوه شده آب را بخورد و در کشیدند تا نایافته و انطفای حرارت غریز
 از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از کتهای عذیف مطلقا و بعد حمام نیز لیکن بر کتهای عذیف اثر باشد
 جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی غلبت و اما بعد سهل قوی چون افواه عروق کشاوه و جذب بیشتر است
 و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تبدیل نایافته با اعضای رسیه زودتر رسد و بیشتر بود و بدین
 حکمای هند را که سهل خورده و چون افراط اسهال میشد و یا سهل بخون آلودن می آنجا میاد آب سرد و دود
 سرد کرده کاوی میخورانیدند و حال استفرغ از آن بصلح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و در
 و اما بر ناشاء جهت آنکه نفوذ او با اعضای رسیه بصرف افتد اسرع بود و بر معده و بر هم زدن اخلاط و بعد از آن
 منصب گشته واقع شود و از آن مشتبه باید آید شخصی در قاین بود و بعد سال قریب شده و اکثر اوقات
 تندرست و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و آب او آن بود که بر شب چند عدد و پنج کاسی را شسته و

و نیز گفت در کاسه آب آنکندی و بر پوای بیرون نهادهای تا سر و شدی علی الصبح بر نداشت احصاف
 از او کشیدی و نفع عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصحة همین بود و همین تقدیل و اما بر سر سینه جبت
 جتساع و تحریک رطوبات مفسده و محسده و در با خنق مضمر و با خورچه همیشه بسیار
 کنند و اما در وقت خواب که درون و انتهای اوقات خواب از جبت تحریک رطوبات و صعود
 بخارات نیز مفسد بدماغ زیاد و از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی یا خشکی فرا نگیرد و خورد و باشد
 و نبات تشنه شده که آن هنگام صبر مضمر بود و اما بر عطش کاذب جبت آنکه هر خید آب خورند ماده مغشوش
 قوت گیرد و از آبهای وار و زائد همان نوع و ششهای مذکور پدید آید و اما بغیر تشنگی جبت آنکه چون
 اعضا مشتاق آب نیستند چیز بکنند و کثرت مضمر آن در معده رطوبات را بر هم زنند و معده را سست
 کند و فساد مضمر و سستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که بهینه منجر گردد و جبت یافتن آن اختلاط را در معده
 و بر هم زدن و فساد معده و آنرا که جبت ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معده و جگر و دل
 غالب بود و از خوردن آب سرد و در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در همان شخصی او دیم ملاک زده نام
 که او هزار بود و منظم نزل او آن بود که به عودی آب غلبه خوروی بهر محل که فرمودندی چنانچه عادت
 بدان رسانیده بود که قریب یک سقاسی آب کشیدی و اگر گاهی بتایدی بعضی ار و در کوب
 و باقی با در دفع شدی و ششهای طوام بسیار داشت و مضمر او را تصور می نمود و از آن فعل مضرتی نیفتاد
 و حکمای هند ارسال رطوبات بر بدن چنانچه پیش از سر و بالفعل و غیر مضمری و یا تقلیل التقذیه باشد کفایت
 میکرد و در حفظ الصحة عادت بتقلیل احتمال آنرا را کنی بزرگ میدارند زیرا که مینمود ثبات و بقا
 و رطوبت قابل عفونت و فساد و تبرید مطلق حرارت طابخه و غریزی نمینی که مروی که فی الجمله سو و اس
 و یا بخوبی پدید آید و در وجود که مینا طبیع در مزاج ایشان پدید آمده اکثر در او عمر می باشند
 و از پی طعامهای خشک شد و غلبه آب سرد و خوردن مضمر نباشد بلکه غذای غلیظ را زود و نکو مضمر گردد
 خصوصاً آنچه معطش باشد چون پیر و خشک و امثال آن و از پی شیرینها اگر عطش غالب میشود
 صبر اولی بود زیرا که شیرینی رطوبات را تکلیف و ترقیق میکند و قائم مقام آب میگردد و هرگاه
 آب خورند از جبت غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت و قوت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آنرا آب
 مضمر نیاخته بر دق منخوب شود و از آن فسادات تو که کند درین فعل مضمر بسیار واقع شود و از آنجا

صبرتوان اگر اندک برت یا بخار دارن مناسب بود بمیوه ترش هم تسکین حرارت عطش جایز باشد
 و اگر بد آنها تسکین نشود و اندک اندک آب تخرج کنند و در حین خلگی هوا هم از شراب و مائعات بنهایت
 سرد کرد و اجتناب نمایند تا بواسطه جمع بر و خارجی و داخلی بجزارت غریزی و اعضای رتبه قصور
 نشود و عطش صادق صبر کردن بجزا منهد بود و انشاء طوبیات نافعه واقع شود لیکن مردی که
 تشنگی عظیم کشیده باشد نشاید که آب سرد بیکبار در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان ببنایت ضعیف گشته
 همچو مردی که آب بسیار خورده باشند و بیم بود که بقیه حرارت بدان فعل بیکبار فانی گردد و ایشانرا اول
 مستغضه و غرغره بسیار باید کرد و اندک اندک تخرج نمودن و با بجزا ابرو آب مائعات در بیکبار غلبه بر بدن
 با جماع مضر بود و اصحا و اکثر مرضی را و بیم وقوع حالات مذکوره باشد خواه معتاد بود و کسی و خواه غیر معتاد
 و اما استعمال آب سرد از بدن و در گرما بنهایت مفید بود و جهت منع اخلاط و تحلیل مفسرط و تعدیل حرارت
 دل و از اذنه منق و کدورات ظاهرا و با بر طیکه بسیار سرد باشد چنانچه تن را از ان نفرت بود و و کث
 وزان بسیار واقع نشود که سرد صدام کند همچو هوای سرد و از آب گرم بآب سرد و عکس نقل کردن بیکبار
 همان حکم دارد که در هوا اندک شود و در زمستان استعمال آب گرم مناسب بود و در دیر شربطین مذکورین
 و در حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم تفتیح مسام جلد و تحلیل انچه محکمه میشود و بدن را از ان احتی سیر
 و کثرت آن سبب تحلیل منهد بود و در فایز و بهار استعمال آب فاتر گاهی مناسب باشد لیکن در بهار
 باطل سبب دی و در فایز باطل گبرمی و در محل محفوظ و در دیر شربطیات تابستان که در وی زود و استعمال
 آب مناسب بود و طبع حیوانی خود مقتضی نیست چنانچه از اکثر حیوانات این حال مشاهدست و اما استعمال
 آب معادل نیکو و آبهای که ادویه نافعه در آن جو شیده باشد از خارج بدن مر آن اکثر اوقات حافظان
 صحت را بنایت مفید بود و جهت منع عفونات و تقویت اعضای ظاهری و در چنانچه در بحث معالجات
 بتقریب معلوم گردانند الله تعالی سوم غذای پر قوت که بدل یا تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یکی آنکه
 اثر او در بدن بجا و فقط باشد بلکه حاصل شود و از خلطی که قبول صورت مصنوعی تواند کرد و چون نان و گوشت
 پنجمه و امثال آن در این را غذای مطلق گویند و دوم آنکه اثر او بجا و کیفیت هر دو بود و آنرا غذا
 و دومی گویند چون کاهو که کیفیت تری یکجمله سوم آنکه اثر او بجا و در صورت نوعیه هر دو بود و آنرا غذا
 فرد خاصیت گویند چون تفاح که بنحایت که لازم صورت نوعیه است تفریح میکند چهارم آنکه اثر او بجا و در

و از آن غذای خود خاصیت و دایمی گویند چون تحرک بجا آورده بدل شود و بخاصیت تفریح و دفع عفو ناس می کنند
و کیفیت تن را گرم می سازد و اینجام را از غذای مطلق غذاست نه غذای مطلق و مراد از پر قوت
کثیر غذاست یعنی با کثر اجزای خود مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و غذا نیز قوی بعضی از صدها
معلوم شد و بعضی دیگر بتقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی در رعایت غذا چنان بود که چون اختلاف
احوال قوای بدن و ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حرکت و حاله قوت با آن
و دفع و جذب و امساک و غیره بحسب اقسام و احوال و بزرگی و کوچکی و تفاوت در قوت و ضعف و قوت و کمال قوت است
تدبیر اعیال غذا از ابتدای نشو و نما که غایت ضعف قوی است تا محل و قوت که کمال قوت است تا در کمال قوت
چنانچه قوت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت مضمم بود و الا از غذای مستعد و بزرگ و مرضیه و آخر از آن
مستعد و می و محتاد و اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاده کردن باز دریا و فعال ریاضات
بتدریج واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدن کمال قوت یافته حاصل شده باشد و غذای قوی
غلظت را نیکو مضمم نماید و در مضمم غذا نیز اگر چه ناگاه مختلف و یا بشدت واقع شود و عاثر نگردد و طبع را متغیر
نماید و مراد از غذای غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت مخصوص
و تحلیل کند و بعد از این چون بمراتب کمالت بنیاد و ضعف طبیعی شود و هم بتدریج تطهیر غذا و تحلیل می نماید
تا چون بقایات هر مرسد غذای او قریب غذای اطفال شده باشد و بسیار مردم دراز عمر هستند که کشته
اوقات تندرست بوده اند و غذای ایشان از اول عمر تا آخر عمر برآید و نه و گاهی برنج و نه و نان و دوش
و یا ماست و یا غیره مقرر بوده و مراعات حال غذا تحلیل و کثیر میگرداند و نه تکلیف و تطهیر این نوع
خود اکثر خلق را واقع است و طریق عام و مجربست و باید که غذا برشته های صادق خورد تا طبع از آن نیکو
تکلی نماید و بگوید و بر بالای طعنه ام مضمم نیافته و بی اشتها بوس طعام خوردند که چون طبع از مضمم سابق
باز پر و خسته است از مضمم آن عاجز آید و فاسد گردد و فساد کند و حدیث سن اکل الطعام بشدت مضمم می نماید
الحکمه علی قلبه شیر بدین معنی است و برشته های صادق صبر نباید کرد که اختلاف به بدل غذا انجذب گردد
و اشتها را باطل کند و طبع را متغیر سازد و بشدت صفر انجذب گردد و از جهت سهولیت قبول انجذاب
در حین خوردن حرارت معد و مجموع تخصیص در گرمی هوا و تلخی و بین و تنوع و زوال اشتها بر آن گاهی می دهند
مگر وقتی که بزرگسنگی کشیدن مستعد باشند که آن هنگام مراعات عادت مضمرت رساند و برشته های کاوی

طعام خوردن حکم بی اشتها دارد و تجا و از مقدار غیر متعارف بسیار کم میل اعتیاد و تدریجی نتوان که در آن
 مضرات کلیه پیدا کرد چه بعد خوردن مضم آن طبیعت بقبول آن معتاد نباشد نیکو مضم نشود و بدن آنرا
 نیکو قبول نکند و طبیعت آنرا تلقی ننماید و دیدم که بانی را که آروینه خورد و تو بخش گرفت در روز خاکی
 را که دیدم که برنج خورد و تو بخش گرفت و شخصی ادیدم که شیرینی کم خورده بود و پدران در مضه او نیز
 بدان عادت داشتند هرگاه شیرینی خوروی مرضی چون صداع و شب و خارش پیدا کردی و امثال
 این حال بسیارست و در چنین وقت غلبه بول و غلات هم تیزی نباید خوردن و طبیعت میان دو حالت
 متعارف و غیر متعارف بود و مضم بر نشود و مدت طعام خوردن را بسیار و از نباید کرد که حکم او خال طعام
 بر طعام نیم مضم گیرد و طعام کم شیف را ناخائید و فرو بردن عاجز کنند و یا ضمه و مزلم هر که بود بسیار
 خائیدن طعام عادت فرمودن بعد بود و مضم خیر بای نرم و بصفت مضم و خفتیده طعام خوردن
 مضم ناپدید از قند و مضه بود و خوردن اطعمه مختلفه بود چون نس و آرد و از نان طولی واقع شود و طبع را
 متحیر سازد و مضم بر افته بتقصیص که اختلاف طعام و قوام آنها بسیار بود و باید که از جمیع اطعمه که با نخا صیبه
 یافته شده باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل شود و چنانکه از جمیع ماهی تازه و شیر فایز و جذام از جمیع
 فصل و خربزه و شیرین و خربزه و مهنیه و از جمیع و کوس و شیر و روغن حاصل و اعصاب و از جمیع
 ماست و تخم مرغ و بوق و کلفت و از جمیع هر سیه و انار و سب و از جمیع سب و شیر برنج و تو بخش و از
 جمیع و روغن باغوره و در و مفاصل و لکه های سمیل و از جمیع شیر و مهنیه و لکه های پلید و از جمیع هست و با قلا پاک
 تر و در شکم و از شیر و کشمش اب نفوس خذر و حب و دند و بسیار دیدم که مردم از جمیع اینها عذر نمیکردند
 چون عذر می داشتند و بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر متعارف میان اینها جمع کرد و مضرت یافت و
 و اعتیاد و تدریجی و غیره حکم اعتیاد بسیار دارد و نیکو بود و چه گاه باشد
 که بالضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود و مضرت نکند و آنچه جمع آنرا این حالت باشد حکم طعام
 داشته باشد که از اجزای مختلفه تهیه باشد بلکه در اکثر خورشها جمیع مختلفات غیر مضرت واقع است و در و یک
 سعه و هم چنانکه خلطی و فرجی می باید و یک وضع پیدا می کنند و بعد و مضرت در مجموع می کشند در هر یک
 خلطه و لیکن آنچه لطیف است اول متعجب بکنید و از نهایت در جمیع لطیف و کثیف و از آنرا و
 تقدیم لطیف لازم داشته اند و مضم درین وجوه و بکار او فته و باید که در جمیع اغذیه است و با با مختار

اعتدال بر پدید نیامد زیرا که طبع از هیچ چیز خنای تملک و تکرار و در که از معتاد و فلهذا آنرا تلقی کند و از غیر معتاد چون تنفر بود و یکس تلقی نمکند و بهضم نمکند افتد و ضرر نمکند و باید که قطع طعام باشد تا شکر و قطع اشتها طعام تا بهضم سرع بود و معد و پر قوت و این رعایت بیشک ماسک ز مایع صحت بود و مردم گر سنگی کشیده و انشاید که طعام بکلیا بر مقدار خورشت خورند زیرا که حرارت غریزی و قوت مایه ایشان ضعیف شد و تاب آن باریا و رید و از ان بیم ملاکت بود و بداند که غذای خشک کرده و در گرمی هوا بجهت آنکه معدل حرارت فاضله قلب و کبد و معد است محبوب و مرغوب طبع بود و همچنین غذا در فی الجمله گرم در سردی هوا و جهت تقاوم و تعارض با بر نفس و خارج و هرگز طبع از محبوب و مرغوب مضرت نیاید چنانچه از معتاد و این رکن بزرگ است و حفظ صحت و رفع مرض و خلل کردن این مضرت کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت چون صبح از خواب برخیزد و بخوردن دو اسه علی الرق معتاد نباشد سه لقمه نان خشک و یا سفوفی که بجای آن بود بخورد و بعد از ان مباحات دیگر اشتغال نماید و حکمای هند و این باب مبانیست زیرا که معد و بهضم شب و بیدار و جوش بوده و اخلاط بد و سیر کرده اند و صبح که از خواب برخاستند و حرکت آغاز کرد و در خفا نشاند که آتش دیگر ابرگر و در دست و یکبار بر دارند آن بخارات همچنان مرقع گشته و باغ را مشوش کنند و چون چیزی اندک و خشک بعد از جذب رطوبات فاسده بکینند و اخلاط بدان متوجه میشوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخار است تسکین بسیار باید چنانچه چغنی آب و امثال آن بر جوش و یک بطیوخ نهند و چون اندک است از ان و شسته متولد میشود و مائمی نیز دارند که تحریک رطوبات و تشویش معد کند و سیر ذاک نافع است این اندک به از ترغیق صفرا و غیره بعد و حرکت کردن نباشد اگر چه معتاد و از آنفا و فی فاحش نمکند لیکن این دت نیکو بود و این تدبیر و معالجات نیز بسیار بکار می آید و مخفی نماند که چون تغذیه کیفیات فصول از غیر آن و مقصدات طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاده و تولید و تحریک اخلاط بهنج غیر طبع و طبیعت بدین سبب طالب اغذیه و اثر به مضاد و ضد و مخالفت خود است پس در هر فصله غذای بکار باید داشتن که مناسب و معتاد طبع و مضاد و مضاد بود و چنانچه در بهار که محل حرکت اخلاط و از دیا و خون است بجهت گرمی و تری بود غذای مسکن و رقیق و طویل المفعول و خورند از مثل دوغ و گوشت بر دوان و ماهی و شور یا و پنجه و کوش یا و اینها و حبشی و سیاهی و بهار

چون ریواس شش بخار و امثال اینها نه نیکو بود بشرطی که اندک خوردند در وقت لائق یعنی وقتیکه
برخند و گر آن نیاید و گرانی یا بواسطه سیری از خدام و شراب بود یا بواسطه خلط معد و سحر یک
خلطی منفسد یا تولید آن و در حقیقت که محل گداز خشن و نسبت شدن اخلاط و فزونی صفر است جهت
گرمی و خشکی هوای غذای خنک و تر و سرد که در دهان و برف و غیره باطل بجهت خوردن چون
نان و دروغ آب برنج و امثال آن سرد کرد و در اختیار افکند و آوشامی قاتق دارد و بعضی سیب
ماسبتهانی چون باد زنگ و سهند و اند و شفا و آمار میخوش و سیب و آمار و اندکی در وقت لائق
مناسب بود و اندر فصل و چون بعضی ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و ضعف دل و
بجهت اشتیاق بهای گرم غذا کم خوردن و به نفعات اولی بود و بعضی مردم گرم تر است به جهت که در
فصل در عین گرمی روز و شفت در رخت و امثال آن خورش ایشان چنانکه در نمایا شد و
اکثر با قوت و تند است می باشند و معمر می شوند از این نکته نیز غافل نشاید بودن لیکن اعتیاد به این
نکودر اولی است و در خلیفه که محل سیر و از دبا و سو د است بجهت سردی و خشکی هوا غذای نرم و چرب
و چاشنی که در دهان خنک بایز خورد چون خلیفه فرا و ما پس و قلیه که در دبا و بخوان که محبوب طبع است و
امثال اینها و بعضی سیب یا چون خمر و انگور شیرین و انجیر و امر و سیب شیرین و نار و امثال اینها
اندکی در محل نیکو بود و در زمستان که محل سرد است و حسن انجیر و تولد بلغم و قرار و مود و موا
جست سردی و تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرده گرمی باطل خوردن چون هر چه دکیا و جنگاسنی
و قلیه برنج و غفرانی و امثال آن و قوت بهضم چون سبب کثرت حرارت درون نیکو بود و از بهضم آنها
عاجز نیاید بجهت بعد العاده و اگر چه مستاد در اکثر فصول بهضم اینها اند لیکن در فصل بهتر و انفع بود
و شیره یبانی انجیر درین فصل جهت ترقیق بلغم میخوردند و در معده مناسب آید حتی آنست که در حله
فصول از انجیر مفاسد هوای آن فصل بود و اگر چه مستاد باشد بدان اندکی خدر کند چنان رعایت
بمنزله علاجه بود و در آن مفاسد هوا را بآنکه چنانچه در غذا و اعیان فصول لازم است فزاد و اوقات
شبان در زمینی نیز لازم بود چنانکه در طرف صباح که محل حرکت صفر است مسکنات صفر او سر و نه بهضم
و در چاشنی که پیشین که محل حرکت دم است متویات و لطیفیات دم خوردند و در آخر روز و اول شب
که محل حرکت بهضم رسود است مقطعات و لطافات و ملالات بلغم و خوردند و السلام چهارم

۱۲

دوای مقوی که با نخاصیت اعم از آنکه بحقیقت نیز موثر باشد یا به تقویت اجزای مسلیه بدن و حفظ
 جمیع قوتها و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل مفرط کند و مقادیرت با کیفیات مغیره
 طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح او در مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها در باب
 ترکیب و موم خواهد آمد انشاء الله تعالی و با توجه رعایت دوای مقوی بعد از است مرتب تر است
 و عدم استعمال چند آن قبل الساده و الثانیه و استعمال در وقت مناسب و عدم استعمال در بین
 تحلیل است مفرط و اشتباه اینها باید کرد و تخم خواب و بیداری که لا بد است جهت آسایش تن و دماغ و قوت
 و تبریر هاست به بی چون مضمم و غیره و تعدیل مزاج و تعطیل و تحلیل و رعایت آنچنان می باید که
 هرگاه خواب طبیعی غلبه کند تخم بی تا نیکو و بار است باشد و خواب ضروری را دفع نکند تا کوفته و
 ماند و نشود و خواب شب و بیداری روز را عادت کند زیرا که شب بهشت تاریکی و سکون خلق و حواس
 آرمیده تر بود و خواب مستغرق تر آید و از غفلت راحت بیشتر و در و نیز چون شب خشک تر است و خشکی
 نفس با حرارتی که در خواب با ندرن میل میکند بهتر متقا و مست نماید و نیز مناسب است و ضاع
 سماوی و جزی عادت طبیعی سکون حواس و اخلاط و طرف نشب بیشتر باشد و در خواب غصه که دست
 لیل و نهار در از گذر و آنجا مختار اند و تا کم است بلخ طبیعت و مدت خواب کمتر از بیداری باید زیرا که در خواب
 حرارت بدرون بیشتر مائل گردد و به شدادت اطلب و شمار و این حالت جهت تکمیل مضمم بکار آید و زیاده
 بر این سبب بخواب حرارت نا طبیعی و اخلاط گردد و نیز آنچه طبع که از اغذیه در حالت نوم
 بدماغ متصاعد می شود و دماغ را آسایش میدهد و چون از آن راحت می یابد چون زیاده واقع شود
 بخار است اخلاطی که بیده حال آنکه منجذب شده بدماغ صعود کند و مضرت رساند و مع ذلک افتا
 رطوبت اصلیه فی النکله و تحلیل روح نیز واقع شود و از آنجا واضح گردد که بر قلوب و استسماج
 بنغداد آب خواب نشاید کرد و آب را به نیت را خواب بیشتر فائده دهد و بیکاران آید که
 زیرا که خواب اعضای اعصابی که ماندگی یافته آسایش یابد و چون رطوبت بدو از زیادتی تحلیل روشن
 بیکاران خورنده و متلی بود جهت قلت تحلیل و در بیداری چون تحلیل بیشتر بود طبع را با اعتدال
 آرد و از آنجا واضح گردد که از سر مفرط تحلیل روح و ضعف قوی بقایست حاصل شود و مضرت
 آن غطیم بود و از بی طعام گرم و خشک غلبه چون کبابی یا بزرگ یا سرد و خشک و غلبه چون پزیر شود

و سببیکه بدان مقدار که طبع بصدری محتاج آب بود خواب نباید کرد و تا حرارت میسر طعام با حرارت غالبه
 درونی جهت خواب بدو شد و افقهای رطوبات بدن زیاده از حد و احراق طعام در معده و قفس جگر
 نمکند و مواد ام که طعام از قفس معده فرو نشود و نباید خفت تا معضم مختلف نگردد و اگر مترافض را صبر
 نباشد و خواب غلبه کند چند قدم حرکت کند انگاه بخسید و گفته اند که جهت نیکی معضم قبل از آنکه از طعام
 با فضل معده اندکی بر جانب راست بایخنت تا غذا انکیو بقعر معده قرار یابد جهت میل نهادن و فقر معده
 بر جانب ایمن و بعد از آن بر جانب چپ بایخنت تا غلبه حرارت جگر سبب اشتعال او بر معده
 درین جهت با حرارت معده معضم شده و طبع غذا را از معده نیکو تمام کند و انگاه دیگر بر جانب راست
 خسبند تا میل کیلوس بجگر اتم بود و معضم اسهع گردد و بر شکم خفتن را هم معضم معضم داشته اند جهت خفتن
 حاد غریزی و میل حرارت بیشتر بر جانب معده و این جمله نسبت با کسی نیکو باشد که در معضم معضمی محتاج باشد
 به جهت اعتقاد و بر پشت خفتن را بدو داشته جهت میل فضول بطرف قفا و ضیق مجاری نفس و غیره
 از جانب پیش و آفرین نیست هم وقوع کابوس و سکت و فاج و نزول نزالات و غیره بود و مرضی از
 جهت ضعف اعصاب بالضرورة بر اعداب اعتماد میکند و می آید که اعتقاد بر خلاف این نیست باید کرد
 چه اکثر مردم که چنین خسبند تقصیر می کنند که بالین است بود در خواب چنان بیند که کسی میب گدوی ایشان
 گرفته و یا سببگیر و یا بر سینه او خفته و میخوابد که او را خفته کند و یا بنایت گرانی میکند و او می خوابد که خنود
 گوید و یا حرکتی کند و وضع آن از خود نماید نمیتواند و عاجز ماند و مثال این چشمتها و این سبب جفتن اجزیه
 رویه بود و در مجاری و دماغی بواسطه این نیست و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشابه گردد و در نفس نیز
 اکثر درین وضع واقع شود و اما بر پشت و دیگر اگر بر یک وضع عادت کرده باشند تغییر آن جهت نفع معضم
 احتیاج نباشد مگر آنجا که سبب کثرت میل مواد و یکجانب معضمی اعضا در آن طرفند بزرگ تر گردد و در پشت
 خلقت متغیر شود و چنانچه در اطفال مشاهده است بلکه گاه بود که افعال اعضای داخل از آنجانب چون جگر و
 سیر ز و معده بسبب میل مواد و اجزیه قوی تر گردد و از آنجانب مخالف ضعیف تر آن هنگام تغییر آن عادت
 واجب بود و در تقطع نظر از اینها عادت بجهت این نیست انصب بود و تا همه وجه بدن را رحمت رسد و همچنین
 با اندکهای بلند و پست نیز و باید که بر غده بول و غایط خواب نکند تا خواب نیکو بود و معضم معضم تر سازند
 ششم حرکات و سکناات بدنی و قوای نفسانی آثار عایت حرکات و سکناات بدنی که لا بد است جهت

تعبیر مهمات مزاج و دفع فضلات اغذیه بعد و دادن طبیعت بر تحلیل آن با نقاش حرارت غریزی بجز یک
اعضا و جهت آسایش طبع بتخلیل تحلیل زیاد ضرر و محال یافتن برای تصرف در مطلوب و قدری هم چنان
باید که ریاضت حرکت بعد از انقباض و تنبسط از خلوت نام واقع شود و تا هم تنبسط و تحلیل معتدل افتد و برود و حالت
مخالفت مذکور سکون اولی بود و هر حرکت متعجب است که مشغول گردد و مادام که طبع از آن نشاءا میکند و برگ
در روی او فروخته می شود و کوفتی و مانند گی و کسالتی از آن در نمی یابد و از آمدن عرق رحمت و خفت می یابد
نیکی بود و چون طبع از آن سیر خجسته و با وجود و حادثه تبکلف در آن کشیده و عرق و تحلیلات زیاده
می شود و در عضوی و مانند گی در می یابد و سکون و حسب بود و حرارت غریزی اگر چه از حرکت بر می آید و
و تاثیر خود تمام میکند فضلات را بفرق و غیره دفع می سازد اما از آنرا آن رطوبات بدنی و روح و هم حرارت
غریزی بتخلیل منفرط می یابند و از اینجا واضح گردد که در عین گرمی هوا و اعتدال و آسایش بهتر و سلامت تر بود
و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در عین احتیاج با خراج بول و غائط و اشغال آن حرکت متعجب مثل دین
و پسیدن و زور و عظمی تر و در اشباحه اینها نشان می دهد که هم عین فضلات و قصور عضو باشد بلا شبهه و باید که
بعد از تناول او و تفرقه و تقویه یا دامن که احتیاج تمام حاصل نشده باشد حرکات متعجب نشوند تا بواسطه کثرت
حرارت و تحلیلات و غفلت طبع از بازگوشیدن با قوت و دامنای کلی در فرج پدید نیاید و بعد از مسلمات
و در عین نبض قوی و اعضا هم سکون از تعجب لازم بود زیرا که از تعجب بیم بود که روح بکیا بتخلیل پذیرد
و یا تصویری عضوی واقع شود و اگر چه معتاد بوده باشد و ذلک اعضا اگر چه از ریاضاتی است که دفع
گرفت بعضی تعجب است بتخلیل و باید که معتمد و مقوی بدن است بهت جذب مواد و حاصل بعضی چنانچه
مشابه است از مردمی که ملازم است و کس میکند که فریب می دهند و افراد آن هم مضرب و بهت زیاده است
تحلیل نشود و بهر آنکه هر عضو بر اگر ریاضت قوی فرماید قوت او در افعال زیاده گردد و تخصیص در آن
مستاد و چنانکه در افعال که از آن طبعی است صادر قوت استی شده بهولت صادر گردد و همچنین قوتهاست
بدنی نیز کثیر است ریاضت قوت می یابند چون حافظه از کثرت حفظ و تفکر از کثرت فکر و تحلیلات از کثرت
تحلیل و اشغال اینها سبب جمله کثرت قوت بود و روح و حار غریزی است بدان عضو و محل آن قوت بسبب
و دامن ریاضت و خاتمه مقتضای است و طبیعت است و هر عضوی را ریاضتی است مخصوص بد و چنانکه
سینه و بجزه را خوانندگی و چشم را دیدن و گوش را شنیدن و غذا آفیه را چشیدن و شامه را بو سیدن

و قلی بود انقیاس و اعتدال درجه ریاضات برین قوی میسر می شود و نیز از اقل با کثرت از ضعف باشد
 تا سر قوت و حفظ صحت گردد و الا مضرت آن نباشد و انوار قوی رسد چنانچه تدریج معلوم گردد و
 انتشار الله تعالی آثار حیات حرکات سکونت قوای غنائی که موقوف علیها اند حرکات و سکونت بدنی
 را چنان باید که رفع افراط و تفریط و بکشد اعتدال اینها که طایفه یکبار است از استقامت راسخ و متعاض
 سازند تا بسبب بی اعتدالی آنها نظام حرکات بی غی و اعتدالی مزاج خلق نگردد و چه هرگاه در قوای غنائی
 که صور و کیفیات از ادراج انداز قیام امور نفع نماید و یا مضرت سازد و واقع شود نفس را تعجب است آنرا که
 و انفسالات کثیر و چند عارض میگردد و که آنرا اعراض نفسانی خوانند چون غم و شادی و غضب و فرح
 و ملالت و توجالت و غیره و چنانچه در حکمت بسیار است و نفس توجه و تفرکب قوی در هر حال بر وجهی میگردد
 چنانچه در غم و خوف که از ادراک منافع حاصل میگردد و در توجرت حیوانی بجانب روح و اعماق بدن میفرماید
 هرگاه غم و در غضب و شادی که از ادراک منافع و اول و ملائم درویم نفس میگرد و در توجرت حیوانی
 بجانب خارج و در اینها نیز میفرماید و در ادراک منافع و اول و ملائم درویم نفس میگرد و در توجرت حیوانی
 مذکور منافع حاصل میگردد و در توجرت شنبه و اجابت میفرماید هرگاه و در ادراک منافع و اول و ملائم درویم
 حیوانی که حاصل قوی است باین مرتبه می شود و چون روح جوهر لطیف است و تحلیل است و تحریک او بسیار
 بر اسیر غریبیت دم صغیری لطیف که مناسب جوهر روح و حاصل حرارت غریزی است و در این اصحاب او
 و در این تحلیل او میگردد و در اینها با او توجه شود و چون درین دو حالت افراط واقع شود و پاکت قیاس و ریاضات
 لطیف دست و پازیر که در حالت اول افراط نسبت به سبب سبب برین تفسیر طبع و در منافع و در غم و خوف از ان
 بهم کشیده و در روح با آنچه مذکور شد و در درون متشنج گردد و این متشنج چون قوی و قوی واقع باشد موجب
 و انفسای روح گردد و چه غلبه حرارت داخل تحلیل مختص لطیف کند و چون قوی و ضعیف واقع باشد حرارت از
 تحلیل روح نکند و آنگاه و خبر که حس و حرکت جهت متشنج حاصل باطل گردد و در قیاس اندک و بود که روح را گرم
 سازد و گرمی با طبیعتی و از ان خبر که در ادراک منافع و اول و ملائم درویم نفس میگرد و در توجرت حیوانی
 یا منافع و توجرت بدنی آن افراد دل کشنده و در هر جهت اخراج روح و در هر با آنچه مذکور شد و انفسای روح
 گردد و این تحلیل چون قوی قوی واقع باشد تحلیل که در انفسای روح سبب باقی ماند و بود و جهت منع خلل و در
 حفظ تحلیل و چون در هر جهت لطیف گردد و در هر جهت اگر متوازن باشد و اگر متوازن باشد و در هر جهت

هم بحسب مد و نیازت در تحلیل و در نجار تو واقع شود چون وقتی وضعیف واقع باشد تحلیل تمام واقع نشود
 و لیکن فی الجمله بر ظاهر و باطن وضعیف روح و قلب پدید آید و غشی افتد و نادین حرکت گرم شود
 و محمی لایم پدید آید و اخضر اسب دل و حین ادرار که اموال و اشتاق محسوس است و سایر کیفیات نفسانی
 نیز بحسب این از افراط تغیرات مزاج و افعال ظهور می یابد و اکثر معلوم است و اما افراط سکون قوی که تقریباً
 اعراض است چون موجب تغایر روح است بسبب قلهت تحلیل و اشتیاق شمر تلاوت بود و چون غلبه غلبه است
 دم که با در روح است بهت قلهت حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین منع جود و ترارش و مغنرات
 افعال و قوی بود و لیکن که روح بحسب غلبه حرکت و اشتیاق بود و ترویج بر وجه لائق تواند و کرمی
 تا طبیعی پدید آید و محمی پدید آید و هرگاه این حرکات و سکناات بر وجه اعتدال شود و از جمیع این آفات
 محض و بود و این حال بلکه است فاصله که تمهید اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق مستوفی
 است بهشتی و غیره و غلبه افراط داخله و خارجیه تن و حبس آنها مثل غلبه و بول و منی و عرق و مخاط و تن و
 و منی و هر چه که در رعایت آنچنان بود که هرگاه تقاضای غلبه و بول نیکی شود و دفع کننده چه از
 نگاه داشتن آنها به قوی و حبس بول و آفت مجاری آنها باشد چنانچه بتدریج معلوم گردد و بازنگر تقاضا
 نماید خواست تا در حیرت و دفع طبیعت نیکی یاری دهد و ناقص نگردد و چون غلبه نباشد میل اخراج غلبه
 نباید که و تا طبیعت را دفع کند کاذب حادث نگردد و نیز سبب او که میاد و بی ضرورت بدان آلات میل کند
 و از ان و حشی چون درم و غیره و تو که کند و دفع غلبه کاذب صبر باید کرد و خود را مشغول داشتن تا طبیعت
 آنرا فراموش کند و آن مدغم شود و تحلیل پذیرد و اگر در خیال ریاضتی مغرب کند تا زودتر تحلیل
 موده شود و ادلی باشد و باید که اخراج بول و فاعل آن مقدار که طبع اقتضا میکند از برای خروج مهیا شده
 کند و در نیمه کار باز نایستند و بقاء یا اجتناب کنند که از ان حضرت بجاری رسد و بهت ماندن بصبا یا
 در غیر محل خود و گذرانی بول و فاعل او و اغذیه را نیز مضروب و در حین اخراج بحسب اعتدال و غلبه بر آن
 آنکه زود میل می کند از غلبه طبع نماید و بول در سوراخها نماند که میباید سمیتی از حیوانی سمی که ما و امی و
 باشد با غلبه و در موهن و مایه خداوند علت بر اسیر و غلبه ای مسخری خون و مبروص و مجبذ و م
 و صاحب سبیل و در ترویج و باقی و استعداده اینها نه نشیند که بدان علت قهلاً گردد و در دیگر اکثر مرد
 را که در غلبه ایشان پیشتر از غلبه طبع بود و بی حشی طبیعتی تند است و دراز عمر باشد و بهت قوت موده

و اسامی مضموم را اگر چه از کثرت تناول اغذیه و دود و دودیه قانع باشد و اما برود غده جماع صبر اوست بود
 و تا ممکن باشد بفرسودن و حفظ منی عادت باید کرد زیرا که تولد منی از غنیمت است که می باشد و جهت تغذیه
 اعصابی است که دل و دماغ و بگایست و تاخیر و تقلیل غذای آنرا سبب ضعف آنها گردد و فساد آن
 بقوی و دیگر اعصاب رسد و از جهت است که از اخراج بسیار خون آن مقدار ضعف نکند که از اخراج اندک منی
 و آنرا که شبنم صادق بود باز از بلا محرمی از اخراج و او عین منی مخلو باشد و طبیعت با احتلام دفع می طلبد اخراج است
 لازم بود و استغفار آن بسیار شربت با مرغوب کند تا آنچه ضرر می شود طبیعت بجهت شربت و لذت تولید کند
 و سبب فرج تقویت قوی و انباشتن حرارت غریزی می نماید و کاک پیچیده می باشد نشاید که که تعب آن
 حرارت روح و کسب و ضعف تن آورد و آنکه معاد بود و می باشد با شربت چون در منع آن افراد کند استلا
 و گرانی در تن او پیدا آید و لیکن که منی در او ضعیف و مجاری منجمد گردد و رسیده کند و باخود متعفن گردد و در مجاری
 به از آن بدل و دماغ و ارواح رسد و در اعصاب و نفقان و در کسب و باخود تیرگی جوهر و سبب
 و صدمه و دوار و اشال اینها چه پیدا آید و غیر معاد را بدین معضرت نباشد و از جماع مجاز و فائض و زمانی که معاد
 بسیار شربت برده باشند و در وقت از آن دور مانده و از جماع معطل نگذاشته تا از تعفن محل به آلات منظر
 نرسد و باشد که با و در و با تحلیل منجمد شود و سبب فساد کلیه و بگرد مجاری گردد و در سرات امراض این
 صورت بیشتر و زودتر افتد و جمعی کثیر را دیدیم که از جهت مجامعت با فواحشی که آتشک را با ایشان جمع
 شده بود و بی آنکه فواحش را واقع باشد مرض آتشک پیدا کرد و با وجود که این مرض سریع است و به نیست
 و بر خلای بدن و استلای معده و غرق جماع مضرت و جهت حدوث میس و ضعف حرارت غریزی و سقوط
 قوت در اول و انقباض مواد بر اعضا و حدوث سرد و ضعف هضم در ثانی لیکن ضرر بر خلو بیشتر بود و در حین
 اخراج منی پس معنی نشاید کردن و باید گذاشتن تا آنچه طبع استغفار آن می طلبد بکنند تا از ماندن تقاطع
 آن در مجاری فساد نشود و در حین تقاضای بول و غائط استغفار منی مضرت و مجاری و قوی بواسطه
 مدافع لذت و دغدغه و اخراج منی آن مقدار که تن از آن راحت می رسد و سبکی و صفائی جوهر و سبب
 استراحت بعد از آن واقع می شود و بسیار ضرر نکند و چون بخلاف این بود و سخت مضرت باشد و تفصیل اشکال
 تا فیه مضاره مجامعت در مطولات مذکور است و قوت مزاج و تن و عیان نسبت با کد خدا یا ان امر
 واضح و مجرب است و کد خدا یا ان تن تندرست و در آن عمر بسیار هم واقع اند و اخراج عرق بر ریاضات

در حرارت فصل داخل حفظ صحت منت و معدل مزاج و آنچه بحکام و ادویه تسخیر می شود تعسبا واقع شود منتفی بود
داخل علاج و اعتدال که آن مفید و مطلوب است باعتبار حرکات شعبه معقوده بود و مخاط آنچه در مینه
جمع شود و اخراج آن بدینسان باید کرد که آسان تر بود و در انقباض کشادگی کرد و اگر دیگر فضله در دماغ بود
بجای استفرغ آنهم باید آنچه بر انقباض باز کشند و از دهن بر آورند و منفذ بینی را انگیخت و پاک نسا زد و اگر
آنچه بحکام اقرب بود که خروج آن از راه دهن آسان باشد و در حین دیدن و غیره غفلت نباید کرد که مباد
تفرق اتصال در منفذ و حوالی دماغ واقع باشد و در حین فرو بردن طعام و آب و غیره نشاید بینی دیدن
که ممکن بود که از آنها چیزی بنفوذ بینی چید و جثت کند و مخاط را فرو نیاورد که چون فتنه دماغ است مهم آن
مفسد بود اگر چه اکثر بدان معنا و در زمین نعل را زود زد و دفع باید کرد و شبست و شوی و امثال آن تا چشم را
بوی بد او نبویم یا در دماغ را مضر نشود و تدبیر از آن با کلیه با صلاح عضو نشاید کرد و نیز که بقل
مفرغی است مردل را پس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقا مضر باشد و از آن موی سحر در محله
باید که هوای آن نجاست گرم باشد زیرا که موی همچو پوششی است عضو را و چون هوا سرد بود و بسام آن
عضو که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آنرا ناطبیع ساز و جهت حقن آن خبره و غیره و زود زود و موی
نسبایست که دماغ را مضر باشد و از موعد معتاد و نباید گذرانید تا از صداع و خارشش و جثت نیاید
و اگر بالضرورت تاخیری افتد تا آب گرم اندکی بیخ موی را از ترابید ساخت و مانیدن و شستن تا تسکین یابد
و اگر اعتیاد و نگا داشتن موی شده باشد نیکو تر بود و جهت حفظ صحت دماغ فاشستن آن بهر دست
جهت دفع چرک و حیوان لازم بود و چنانچه داب است و از آن چرک تن جهت تفتیح مسام بدن مناسب بود
و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت نیست فی الجمله طریق حفظ صحت و بر آن کیا مخفی همانند که این تمایز
سبب حفظ صحت بناسبت پرورش کواکب سببه سیاه و واقع است و از تربیت شتری و آب از
تربیت زمره و غذا از تربیت آفتاب و دوا می مقوی از تربیت میخ و خواب و بیداری از تربیت عطار و
در حرکت و سکون از تربیت قمر و دفع و حبس فضلات از تربیت زحل آبی سعادتمند فطر حکمای یونان و
اتباع ایشان برسانیدن مزاج مختص است با مقتضای اجل که آنرا بطبیعی سخن اند و آن تا صدها و سینه سال
بود و آنکه حفظ کنند زهر سنی را از طفولیت و شباب و کهنسنت و نیز خست بر آنچه لائق آن سن بود و متدبیر
اسباب ضروری مذکور که آنرا که چون این را تشخیص آدمی را از طبعی یافته اند که مقارن بود بجرارتی که نصیج

و تدبیر و دفع فضلات او کند و بتدبیر تحلیل آن نیز می نماید و تجزیه تحلیل سراج مرد بین را و آن رطوبت و حرارت
غریزیست یعنی اصلی یا در زادی که قوام اصل حیوان بدانهاست و آنچه از رطوبات غریزیه بدل یا تحلیل بدن
همی شود و قاعده مقام آن رطوبت نمیشود زیرا که آن رطوبت اصلیه قبل طبع درین بدن در او عید غذا و منی در رحم
پدر و مادر طبع یافته و طبع این رطوبات هم درین بدن بود و قاعده پس آن رطوبت حسب مقتضای طبیعت بدست
مذکور تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که با نشت روح حیوانی است منطقی گردد و چنانچه چراغ از چرخ شدن و غن
و صوت طبیعی واجب شود و این بر تقدیر عدم ضمت مزاج اصلی و مقتضیات خارجی بود و بحسب استقرا درین بدن
و این ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود عدم ورود و اسباب معسده خارجی و داخلی بیشتر ازین یافته اند
هر چند که مراعات نیز نموده اند اما حکمای هند را چون اعتقاد بطل حیات چنانچه صریح نص کلام الله شاهد آن است
بلکه مافوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج بتدبیر حکمی خود مجمع علییهست نظر بر ابقا و اثبات کمال قوت
انسانی است که آن مدت جوانی است فوق البلوغ بتدبیر فقهی حکمی چه هر چند تدبیر بیشتر و قوی تر بود و مزاج محکم تر و
ثابت تر باشد و اعظم تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است و در اینجا چند فائده ملحوظ بود یکی آنکه چون روح
تجوار محتاج است بتجدیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه پست تنشاق هوایش در دفعش و ازین جهت انسان
مضطرب است بواسطه بدین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل و در مخالطه او خنثه حاره و عدم احتراق
و صاحب را قلت احتیاجی و کمی اضطرابی پدید آید و دیگری آنکه چون روح جوهر لطیف سهل التحلل است
و در حین حرکت اعضا بیشتر تحلیل میرود پس بدین اعتبار چون آلات تنفس دل و اعضا اکثر ساکن اند
تحلیل کمتر یافته و دیگری قلت تصرف از هوا می معسده پست تنشاق و دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله و دماغ
بسبب از دیار حرارت قلب بتدبیر و صعود آنچه حاره از آن بدماغ و دیگری تقویت قوی و اعضا چه مقرر است
که از کثرت توجه روح بقوی و اعضا قوت متوجه الیه زیاد و دیگری دو بدن فعل البینه روح را توجه تمام بداخل
می شود چه از توجه به خارج جهت تمجید و هر باب از مغز صاحب که او خنثه قلبی است و از برای ادراکات و
امثال اینها باز پرداخته است و نیز بینی که دم نگیرد و در حین در کردن و تمام افعال شاقه و بدین فعل روح را
مستوجب بدان عضو نسیان قوت میسر نگردد و ایشان را در غیاب اوقاتهای کلی باشند و بتدبیر دیگر شعاع اشراط
تحلیلات اخلاط و قوی و ارواح و حرارت و رطوبت غریزی بود و تحلیل محلات خارجی و داخلی چون اوقات
و احسانات و افعال شاقه و اخراج منی و استغزافات و اخلاط جهت ثبوت قوی و ارواح و ممانعت اخلاط

و تدبیر دیگر عدم ارایه مختلفات و غرائب بود و بر بدن از اندیز و کشید و او دیر تا پنج شیر نشود و از اجزای اصلی را از انار غریبه گفت کمتر رسد و تدبیر دیگر اعتقاد بود و به وایای مقوی که در آن تجدیری و یا سکر سست با وجود تقویت قوی و اجزای اصلی باشد تا از تحلیل بیشتر حفظ کند و تدبیر دیگر تغذیل غذا بود و به اوقات جهش قلت استیاج بدل بود و اسطه قلت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای مقوی باشد که جوهر آن از نقص و نشت دور باشد با خاصیت تقویت مزاج خواندنی بود و چون شرح مرایای باد و به و چون خمرهای بدبر و امثال آن و خواه حیوانی بود و چون مار و غراب و محوم با قوت و بیض و لبنیات و او مان جمله در باد و به و قور بعضی از بنیا در هم تیر اخیر میگشاید و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده و اسهال بود و استعمال ترپلا و امثال آن و اغذیه چرب و البان از عقیق آن چنانچه در ترتیب جلو و قریب بدین حالی مشاهده است تا رطوبات مجاور معده را دور و از مزاج و تضعیف و ارضای آن نکنند چه هرگاه معده قوی بود اکثر احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال ادویه مقویه جلد و اعضای ظاهری و مانع اخلاط از قبول فساد بود و از خارج بدن از مطبوعات و میاه و معادن و حصیر نباتات و سقوطات و او مان در بره و تجارت و غیره یا تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود و از تغذیه است به او به اندر و او در مواضعی که در بدن استدل بود و ملبس البسه لائقه فی الجملة و تدبیر دیگر تحلیل خواب بود و به اوقات زیرا که غلبه آن بطل نو اندر حلیف و مانع حبس است و گاهی که اندک خواب تجویز کنند همچنان شسته بخواب روند تا مان بسیار بدماغ میل کند و خواب گران نشود و بلاشک چون تحلیلات بهیث تعطل مذکور اندکی واقع است بدین سبب با سایش تن و دماغ و اعصاب تبطیل خواب کمتر محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال ادویه دفع مانع مضرت و مقوی بدن بود و تدبیر دیگر توهم فرمودن قوی و روح تقویت مزاج و دفع مضرت است بود و شدت آن عدم حکم و احساس ظاهری بود و در حین حلیف و تدبیر دیگر ترتیب طبسمات و تماثل مناسبه مدعی بود و اوقات لائقه بدان و تاثیر افنون هندیان در دفع سحر و سم در دمای صعب و تب و عذر و قصد و مکر و ظلم و تاثیر طلسم نیز سحر ایشان در دفع خصم با وجود شهرت من نیز عبارات مشاهده کرده ام و گاهی شریفه خواص الاشیاء حق شاهد است و بلاشک چیزی که طبع را بر دفع تب و دروهم یاری تواند داد و آن تقویت طبیعت را است و به او با جمله خدرا و جمیع محلات روح و قوی و غیر آنرا و اخلاط صالحه با قراط و از استقراض اخلاط فاسده و حسب سید اندر تخصیص از اخراج خون و منی و در حفظ منی مبالغه بیشتر دارند چه از بدل یا تحلیل و قائم مقام رطوبت غریزی میداند پس تصنیف ضعیف ترین اشیا باشد مزاج را و چنان رعایت آن

که از حیوانات ایشان را احتلام افتد آنرا از جامه بشویند و بخورند تا ضائع نشود و همچنین حذر نمایند از ابرو اغذیه
 داشته بمضغه بدن و از هواهای متعفن و مست و مفرط و در و دوازده ماهی بگواری و غایت متعین ایشان
 را این تدبیر را چون منع مرض کمالت است اگر چنانچه بسبب تقصیرات از آثار آن چیزی بشویند و در دفع
 آن تدبیر حکمی سعی بلیغ نمایند و بزرگترین تدبیر ایشان چیست آن یعنی انگندن پوست است همچو مار که هر سال
 پوستی می افکند تا زخمی شود و درازی عمر مار را از این فعل دلسته اند و این خود ممکن است و فی الجمله واقع
 و از جمیع کثیر و از حکمای ایشان شنیدم که چون این تجلب کردند و میبایست ایشان که باز برمی آید سیاه برمی آید
 و این علامت عود و شباب است مرقوت حرارت و رطوبت غریزی و در آن اوقات ادویه بقوی مزاج
 و سود و شکر خالصیت و لون از دهنل پیوسته بکار و از نوزاد و از جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکما
 ایشان هستند که چون در اسامی خود و قصوری در پانصد از طرف پشت رو دمای خود را بعضی برون آورند
 و باز گردانیده آنرا با آبهای ادویه مناسبه بشویند و با ادویه دیگر آنرا بایا لایند و تیار کرده آنرا بخورد باز کشند
 و بعضی هستند که نفس افزا گیرند و درون خود و آنرا حرکت دهند چنانچه هر عضوی را که خواهند با قوی سازند
 تمام دم را بد آنجا مائل گردانند و در داخل آن در بر نهند و آنرا بزرگ کنند چنانکه گوشتی درم کرده باز سجا
 اصلی عود و فرمایند و سن جگر را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود و در بار اچنان حرکت میفرمود که
 که از مریون پوست شکم او کسی نپیدا شستی که چیزی مجتمع گشته پوست را بلند داشته بهر طرف میرود و در آن چیز
 شکم او قرار عظیم میکرد و امثال این غرائب در اعمال ایشان بسیار است اینست فی الجمله بیان حفظ صحت
 و آنچه در ذکر بواب بهین میگردد و نگارید این مسائل را حاصل شود ان شاء الله

باب سوم در بیان تدبیر اطفال

ویران و فاقمان و مرقاضان و تبیب و اعراض مفرطه نفسانی و آبهای بد و هواهای مضر و استغراضات
 بر آنکه مولود را قبل از آنکه اعضای او مستعد حرکت و منوص شود و آنرا سن طفولیت گویند مزاج او گرم و تر بود
 بهجت و فور حرارت و رطوبت غریزین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت غریزی طبع و دفع
 اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از نهایت اعضا و جوارح اطفال نارسید و بهجت بهین و فور
 رطوبت اصفیه نشود و نمودن درین سن بیشتر است و حال ایشان نه در نعل صحت است و نه داخل مرض

و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کوهی بود و مزاج او یمنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه اول بود
 بواسطه زیاده فی تحلیل و این بعد از بر خاستن و حرکت باراده بود و تا بر آوردن دندان بعد سقوط و تسکین
 شدن اعضا و غایت آن تا هشت سال باشد و حال کوهی که در آن فی الجملة داخل صحت بود و چون ازین مرتبه
 گذشت سن تر شروع بود و مزاج او یمنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانی بود و حرارت شش و تر و ظاهر
 است و این تا حد بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن رهاقی بود و او یمنان گرم و تر باشد
 اما تری کمتر از مرتبه ثانی بود و این تا حد بلوغ بود و در آن موی روی بود که غایت آن تا هشت سال است
 و چون ازین مرتبه تجاوز گذشت سن جوانی بود و تا قرب چهل سال و غایت نشو و نمو تا سی سال بود و از سی سال
 تا چهل راس الوقوت گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک باشد زیرا که حرارت غریزی اشتعال
 تمام طبیعی یافته چنانچه چراغ در اعتدال و غن و بار طوبات بر آید و درین مرتبه چنگی تمام می یابد و جهت
 کمال قوت حرارت غریزی و باز در ضمن غریزین از نشو و نمو بدن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن
 کمولت بود و نقصان رطوبت غریزی درین اوقات واقع می شود و نسبت به نقصان حرارت غریزی
 میگرد و بتدریج چنانچه نقصان روغن بعد از اشتعال چراغ و مزاج کمال نسبت شبان بسودی خشکی یافتن بود
 و این تا شصت سالگی باشد و بعضی ابتدای کمولت از سی و پنج گیرند و این چهار مرتبه داخل احسانند
 و بعد ازین سن پیری که از آن شیخوخت گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزین از بادی یابد
 و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود و تا آنکه این رطوبت نوعی نقصان یابد که حفظ آن حرارت
 نتواند کرد و آن موت طبیعی بود و چنانکه از پیش دانسته شد و غایت این تا صد و بیست سال بود و مزاج
 مشایخ بسبب این نقصان مذکور در غایت بر دویس باشد لیکن جهت حصول رطوبات غریبه با که کمتر
 از سدی هفتم در بدن ایشان مزاج ثانی ایشان سرد و تر باشد نسبت به نقصان طبیعی و حال پیران نیز
 از تسکین صحت و مرض بیرون بود و جهت ضعف همچو حال ناقمان و نقصان رطوبات غریزی غلبه از
 حرارت غریزی از استیلا ی حرارت غریبه و حرکات عنیفه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و
 همچنین نقصان حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از بردات و محلات و غیره و چون
 این مسائل بوضوح پیوسته محقق گردد که کمال استقامت حکما و حفظ صحت و تقویت مزاج و جمیع استقامت عمر
 بر حفظ صحت رطوبت و حرارت غریزین است از نقص و اتفا و تحلیل نه اند و خود بلا شک و در رعایت

اطفال و شایخ و ناکتین که ضعیف القوی و اعضا اند استام بیشتر و بهتر باید اما تدبیر اطفال و کودکان باید
 که چون طفل متولد شود تن او را از خشکی بپوشانند و لباس و غیره آنگاه رود و ناف او را که بخت او
 که از آئینه گویند متصل است بدو انگشت ز و شهادت آنرا آهسته گرفته بماند از طرف شکم بطرف جفت
 تا چیزی که در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بر سیانی نرم بافته و بر اوغن چرب کرده بندند از دو
 محل یکی نزدیک ناف و یکی مقرب شبری دور تر و آنچه نزدیک ناف بندند بسیار محکم بندند تا اسل
 بطفل زسد پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض دوسه انگشت آنرا بر تیغ تیز برند و با نخه چنان بستند
 که چون بر کلیه نهاده آنرا قطع کنند طفل در وی کم کند و بعضی ازین روده ناف را بکتر از شبری قطع کنند
 و آن نیک نباشد زیرا که تجربه چنان یافته اند چون از شبری زیاد قطع کنند آن طفل را قوت ناسک
 مشاهده میشود و دیگر بر غده کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کمزیر شود و تا نیک بزرگ نشود و
 آن بکند و نیز تجربه چنان یافته اند که روده ناف را چون نیکو از باد و خلط پاک نکنند و نیکو بندند و در
 و ز با طفل با پدید شود و در مشاهده و یا رحم و یا معده علت پیدا کند و بعد ازین باید که نمک سود و بر تمام
 تن طفل نیک بپاشند و بقطعه نیکو او را پیچیده در آن حال بگذارند تا تن وی نمک خورده شود و عفونات کمتر
 قبول کند بعد در ظرفی کشاده آب نیم گرم بشویند و در اول بختی او را در میان آن شوی آب را بپاشند
 و از آن آب شور بدرون چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن آب پاک بشویند و بردارند و خشک سازند
 و تن او را در زخمهای نرم پیچید و گرمی بر تن او و قریب بگرمی رحم نگاه دارند چنانکه با بهنگی بهدای بیرون
 معقاد شود و بعضی هستند که بچه را اندک سود و بر تن او و رفتن بپاشند و همچنان شسته در خر قه سحبت یک
 شب بار و ز و بیشتر بعد از آن بشویند و تجربه چنان یافته اند که آن طفل را اعضا کمتر جوشش کند و کمتر عفونت
 پذیرد و اگر در اول نمک آب بشویند هم شاید بعضی طفل را بعد از نمک به آبها میویند که در آن اندک
 سماق و قسط و شاد و حلیه و اشال آن چو شیده باشند و این نوع تدبیر در پرورش ایشان ازین وقت
 یا زبیک منافع کلیه در حفظ و صحت برایشان علی الخصوص که آن او ویرا خواص نیکو بود و در تقویت اعضا
 و قوی اعتقاد و حکمی واقع شود و باید که در حین بستن در خر قه که آنرا غنند گویند بعضی اعضا می او را که در وقت
 ولادت ضرب یافته باشد و نا هموار شده و از موضع مقر تفسیر یافته به شکاری هموار کنند و بعضی که باید بر
 سر و پستانی او را با پها و دستهای او را بر آن شکل که می باید راست کنند آنگاه به بند و بسیار محکم بندند

که گفت و آنگاه آن بچہ طفل نرسد و هرگاه باز می کنند می بندند همچنین دست و پایی او را کشید و هموار باید
و مادام که اعضای ایشان نباشد نرم و مترو و عصاب ایشان سست و قوی ضعیف است در خوابانیدن
پیشتر باید خوابانیدن تا یک طرف تن قوی تر نشود و گوشت کم یابد و از وقتیکه ولادت واقع شده باشد
تا همان وقت از شبانه روز شیر نباید داد و اگر ناف می نباشد تا طفل حرکت و گریه کند و خود طلب صادق نماید
و معده و خلق او بچسبند و کشادگی یابد و تجربه چنان یافته اند که اگر کثرت اول چون شیر شکام بوقت قرار مردم
دهند آن طفل خاموش و کم آزار باشد و چون در وقت سیری مضطرب و خلق دهند کم حرص بود و در اول که
شیر می دهند می باید که کام طفل برابر دارند و آستینان بود که گشت شهادت را بشیرینی آلوده کنند و بر کام او
نیکو بماند آنگاه شیر دهند و تجربه چنان یافته اند که کام طفل را بچیز نیکه بردارند در مدت عمر از آن کم ضرر است باید
و چند کس را دیدیم که کام ایشان را بقریب سوده یا نبات برداشته بودند چون عقرب ایشان را گزید
المی نیافتند و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد می کنند تا به شیر خوردن در آید و هم
نیکو از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و گریه آغاز و
و قبل از شیر خوردن اندک گریه را در مفید بود و در فرنگ بعضی دانایان پستند که بعضی اعضای اطفال غل و
که میدانند که قائل علتی بدست مخصوص بدان عضو داغی بمحل آن می نهند و از آن علت این میشود چنانچه
بر پیشانی و بر حبه صرع و جنون و بر ریه غین حبه امراض عین اشال و دوسیت که اگر بعضی عروق و سر
را که مزاج خلط و اخیره فاسد باعضای شد رقیه واقع اند و در معالجات امر بقطع و داغ آنها می کنند حکمت
آزاد و غنی و یا قطع و سد می کنند جهت بیم امراض آن اعضا می نیکو بود و باید که طفل را در موضعی دارند
که سخت گرم و سرد و سخت روشن نباشد و بدر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج معتاد سازند و هر روز
و نوبت یا سه نوبت و شب یک نوبت طفل را از غنقد و یا عهد باز کنند و بخت بماند و رخت او را
خشک سازند تا مباد که عصاب پیشتر او گوشت یابد و یا اعضا می او را حرارت بول بسوزد و در حین بستن
و کشادن قبل از افتادن رو و دونه ناف احتیاط باید کرد و تا آنکه گوشتی نرسد و اگر رکوی چوب هر بار بر
بالای او نهند و یا آن محل وصل را چرب کنند بر سیم پیه و زرد چوبه نیکو بود و تا هفته آن دوده بیش و کم
نیفتد بعد از ناف او اندک سرمه یا سفیداب یا موم و خشک یا کحل سائید یا خاکستر بپاشند تا رطوبت
آزاد بکند و آن محل خشک و مستحکم گردد و دوران حین روغن از آن محل و در اند و در فصل گرما

هر روز تمام تن او را با آب فاتر بشوید یا کمی روز در میان و در سه ماه یا سه روز یکبار در محل گرم و
 بعد از آن خشک سازند و بر وزن چرب کنند و در غنچه با مهندسند و در چین غسل احتیاط کنند
 تا آب در گوش او نرود و در این غسل نه روز و تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در غنچه
 مناسب نافع جوشیده مثل بهنگرا و حلبه و خارشخین و امثال اینها بهتر بود و بعد از هر شست یک نوبت
 غسل با استحمام معتدل و در این مذکور مناسب بود و این تدبیر نه روز و در نوزده تا چهار ماه مناسب بود
 بر وزن تازه گاوی و گوسفندی و با ونبه تازه و یا بیه تازه و یا مادینه را دو ماه بر وزن نفشه بادام و
 امثال آن و بعد از آن نیز را هفت هفته و اگر او باقی واقع شود که بتجربه یافته باشند که نفع مناسب ایشان
 داشته باشد و حافظه صحت بود و اولی باشد و بعد سه روز از ولادت در همدست اولی بود و جهت حفظ
 از مضرت آلاشش و باید که بعد از غسل اندر گرداگرد و خم کردن و در پس گوشها و گوش را آنها و غنچه
 طفل برگ مورد سائید و با گل سرشوی ضمیم کرده باشند تا خراب نشود و در سر ماگل تنها کافی بود و
 در چین روغن مالیدن باید که اعصاب و عضله های او را که بر دو طرف مهرهای پشت است تا گردن او چرب
 کرده باشند و نرم تر مایلند تا کوفتگی و ماندگی و تشنجی که بجهت ریاضت غلبه اعتماد حاصل شده باشد
 بر طرف و بسیار اطفال را دیدم که گر پیکر و دندانچه نزدیک بود که بهوش شوند و شیر نیکیفتند و هیچ وجه
 خاموش نمی شدند چون این تدبیر کردند شیر گرفتند و بخواب فرستند و عوام این حال را ارگ پشت گویند
 و درین حال تنگم ایشان را شافی نرود و آوردن بغایت نافع بود و باید که در چین جنباشین مدهجیت خوا
 آمدن طفل عنت نگنند تا کوفتگی نیاید چه این حرکت یا ضعیفی تمام است مرا ایشان را و باید که بلجن خوش
 جت او ذکر می گویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است و از او را که صوت ملائم لذت تمام
 می یابند و از غیر ملائم نفرت و بهترین شیرینی که طفل خورد شیر مادر است بشرط صحت و جوانی و بهتر آن
 بود که مادر معتاد باشد با و و نه مقویه و حافظه صحت بدستور مذکور تا مریض طفل را او بین زمان بازگشتان فوت
 مطلوب حاصل شود و این صلی عظیم بود و اگر مرضه چنین بود و مادر چنین باشد آن مرضه اولی بود و شیر بکلی
 صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر صفت مزاج بود و حکما بعضی در مرضه نیکی اخلاق را نیز شرط کرده اند
 و این بغایت تدبیر نیکوست در مخوفان دادن شخص از مرضت افراط اغراض نفسانی و شیر جوانی است
 شیر کس بود و شیر مرغی و در بستن بغایت طفل را مضر باشد و در او املی ولادت چون مادر را تعجبی عظم

و شیر و اقلان یافته فاسدست شیر تدرستی باید داد و شیر سپری جهت دختر و شیر دختر می جهت پسر بهتر باشد و بعضی گویند که شست باید که طفل شیر قلمه مادر خورد تا اجزای اصلی و اعضا می او بدان بهت و سپس مایه شیر را و بهتر فریاد شود این نیک است که کسیت مادر باید که تا هفته شیر خود را میدهد و شیر نیز و اگر بچه بکفیفه آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد و بعد از آن شیر چون نیک و نیکو و تمام محتاج آید چنانچه معروف است ایشان است طفل را شیر دهند و مریضه را باید که مطلقاً در وقت شیر دادن شست و سر پستان را بخوبی ببالد و شیر اندکی بیرون کند آنگاه در دهن طفل ببرد و بهت اندک پستان را می فشارد تا او را در مکیدن مددی باشد و کام در زبان و حلق او کوفت نیابد و اگر روان و غلبه باشد اندک اندک پستان در دهن او میگذازد و بیرون می آورد تا شیر در گلوئی طفل بنماند و در منفذ بینی او بچند که از این طفل نفی عظیم بدو رسد و باید که تا یکسال در شیر طفل را بکفیفه از جانب راست شیر دهند و یک هفته از جانب چپ تا وضع جانین او متساوی باشد و هرگاه که طفل از گریه شیر خوردن خاموش شود و معلوم شود که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگیرد و مشک او را بلی باشد و یا وحشتی در مزاج برود می بردارک باید کرد و تا از روز گریه وحشت بیشتر نشود و علاج مشکل تر گردد و دیدیم که بعضی اطفال از غلبه گریه می کردند و بعضی فسق و بعضی متوسره پیدا کردند و بسیاری گریه اطفال با نذک بسبی تا اتمام چاه ولادت بود و گویند عوارث که چاه سیدارد و بعد چاه بسبب قوی گریه میکنند چون جوع و کوفت اعصاب و اشال آن و بعضی چاه با گریه بسیار می کنند با نذک بسبی و لیکن بسبب گریه چاهش ضعیف بود و جهت مجر ضعیف در تن و قوی و قصور مراعات در دگرش بیشتر ایشان را از بیدارد و قوی شیر اطفال را منع نباید کرد و مادام که از افراط آن مضرتی عظیم نباشد زیرا که معدده ایشان بدان پاک میشود و زود فریاد میشوند و خوب می بالند و دیدیم چندین را که اسهال میکردند و ضعیف پستان و حوالی آنرا بکبر برتن و جامه می بالند آلود و دیگر و طفل از آن می مکید با شیر و بوسه آن می شنید و قوی کم میشد و بسیاری که در ایشان و نفع آن تا چهار ماه بعد از آن علاج اسهال لازم بود و باید که منقذ بینی طفل را همواره بر نفق پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بران دوشند و زخم کنند آنگاه دفع نمایند و چنانچه گوییم چشم را از دمیخ پاک میدارند و اگر ملک بهمیم چسبیده باشد بیشتر دوشیدن نرم سازند و پاک کنند و هر روز بر کشته بدن او را چوبه صحت چشم و قوت با صره معنی بود و بعد چاه هر روز طفل را چند نوبت دست و پای کشاد باید که بشوید تا ترکت بدست و پایی کشید و قوی در دست و پایی و نعلی

در وی پریدمی آید و نیز حرارتها و قوتهای طبیعیه می جنبند و هضم بهتری شود و تولید قوایات و محقق برایشان
 جهت منع مضرت چشم و همچنین سوختن سینه و کمک بر نگهشت از فرودختن پربت ایشان و دفع مضرات و جابجایی
 کنند پوشانیدن لازم بود و این را رنگی بزرگ دهند و ترسبت ایشان که بنایت مجرب است و مدت شیر دادن
 با طفل تا دو سال بود و از یکسال و نیم کمتر و از دو سال بیشتر مضرب بود زیرا که قبل از یکسال و نیم باضه ایشان از
 قوت بیشتر از آن نباشد و اصل اعضای ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال بعد بیشتر
 خواهند و باضه قوی تر بود و بهضم شیر عادت بضعف هضم کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه
 از شیر باز خواهند کرد و اندک اندک از اغذیه معتاد بوی چنانند تا در حین باز گرفتن شیر تغذیه ای دیگر عادت
 کرده باشد و همچنین در غذا بتدریج افزایند و در شیر دادن بتدریج کم کنند تا از ترک متعاده یکبار مضرت نیابند
 و هیچ غذای کثیف و مستحکم بدیشان نشاید داد که هضم بد کنند و تولید شده و سنگ در ایشان شود و واقع شود
 و ممکن بود بواسطه وسوسه چیزهای از آن در بینی ایشان جمید و بماند و چون اطفال را محبتی و مونسیتی عظیم با شیر
 و پستان واقع است درین آشناندن پستان پیش ایشان همواره باید کرد و گاهی پستان آساید کنند
 تا از آن خائف نگردد و گاهی بچیزی تلخ غیر ضرر اندکی بیالایند تا از طعم آن نفرتی عظیم نماید و از فراق آن
 بسیار متالم نگردد و در اعراض نفسانی مضرت نکند و بچیزهای مرغوب او را مشغول دارند و چون زودتر ترک
 شیر خوردن کرد و از جهت نفرت شبها که وی در خواب باشد اندکی او را بایاگاه مانند و شیر دهند و روز
 طعام چند آنکه از شیر نیکوست بچیز دیگر و انگاه تمام باز گیرند و اگر بران عادت شبها گرسنه شود چیزی مناسب
 دهند و آن مقدار را او را بیدار دارند که طعام نخشی از معدود او بگذرد و انگاه اگر خواب خواهد کند و چون
 تشنه شود و در شب آب دهند و اگر انا شیرین بجای آب خورد و بهتر باشد و غذای طفل و کودک مدتی مشغول
 چندین نوبت باید چنانچه طلب کنند و اگر از شغل معسر بدان نرسد و از طعام بدیشان باید نمودن و مایل
 ساختن هرگاه کسی که داند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان و از غیر آن و همواره ایشان را بلباس
 مناسب و احسان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت تا بفکری که نباید بپردازند و بهترین مونس
 جهت از شیر باز گرفتن بهار و فائز است و اگر ضرورتی بود در آخر زمستان و اوایل بهار تابستان نیز توان
 آما و در هر دو وجه صیفی و شتوی مضرب بود و در تابستان آهمال عظیم پیدا کند و در زمستان بجهت استیلا
 تشنگی و شرب آب سرد و سرد و سرد و هضم پیدا کند و مضرت تابستان بیشتر بود و اگر جهت ضرورتی

در تابستان از شیر بازگیرند باید که چیزهای مسکن عیش باشد و اندک مایه قابض خشک کرده هر ساعت بردارند
 چون دوغ و آب شیرین و آب تخم خیار و بادرنگک نارسیده و شیر که خنک و بورانی خنک بپاست و ملاخ شکاب
 و ماست و نان و ماست غذای مناسب بود ایشانرا بپزند و همچنین ار ویند بپاست و دوغ قاقق کرده و مرغ
 جان کباب با پلا و خشک و افشکه و مرغ بز رشک و یا نار و آنه آلوده بهتر بود و اش نار دان با گوشت بز
 و آرد برنج و اندکی نعناع هم نیکو بود و از چرب بسیار و شیرینی و ملینات خنک کلی فرمایند و باید که بر محل بز
 سر او خنابند هر یک روز در میان و نشاسته در سر که و گلاب حل کرده بر آن محل طلا کردن جهت تشنگی طفلان
 نافع آید و شبها دست و پای او خنابند و در میانهای روز او را دوغ گادی سرد نشاندن تن او را
 بدان شستن نیکو بود و اگر در زیستان از شیر بازگیرند باید که غذای گرم کرده و لذیذ و کم قاقق دهند و از چیزهای
 خنک و فی سرد کرده و آب سخت سرد خنک فرمایند و شیرین و غذای نیکو بود ایشان را و همچنین هر سید و گوشت
 نقلی و نان سیده و شنباده اینها را از فو که در گرما بپزند و آنه و نارنج خوش و خربزه و شفا و و بی و سیب آمد
 مناسب آید و در سرما انار شیرین و سیب شیرین و بی شیرین و امر و شیرین نیکو بود و هرگاه در طبع طفل
 گرمی در یابند میوه و غذای قابض دهند و کو دکان را مراعات ضروریات مثال دستور اطفال و جوانان
 باید که در و در تندی اخلاق ایشان کوشیدن تا از آفات اعراض محفوظ مانند و با اول لطیف و ملائمت باید که
 و رضای او بد آنچه لائق باشد و ممکن گردد و حشمت و تقصیر در آنچه او را مشغول دارد و او را بفرج بسیار فرحان
 باید داشت تا نیکو پالند و از دیدن او را منع نباید کرد و گرفتگی که افراط در عرق و تحلیل شود و از بیداری و
 زور گرمی و تبها منع باید نمود تا از آفات قصور عضوریش و حرارت محفوظ باشد و آنرا جهت تقویت جسم
 و بی و امر و شیرین جهت تقویت معده و سیب جهت تقویت دل و ترشی ربو اس و دوغ و قرصها و
 امثال آن جهت تسکین حرارت تبهای ایشان و خیار و بادرنگک و کدو و کاه و امثال آن جهت تطبیق
 تیرید مزاج ایشان فی آنجا که گاهی مناسب بود و چیزهای گرم و خشک مطلقا مضر بود و خربزه و بند و
 جهت پاک داشتن کرده و نشانه ایشان بلاغم بود و تخم خیارین با اندک بادیان و شکر کوفته گاهی ایشان را
 جهت همین معنی نبایت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و کو دکان از هر چه در طبع ایشان عفت و اعتدال
 شود و در وجب انداختن آن خصوص تا بر قویه زیرا که مزاج ایشان در غایت نزاکت است بواسطه قریب
 باشد او از ادوی ناملائی مضرت بسیاری ناپسند و شیر خواره را ملاطفت حال مرضیه بیشتر کنند که بسیار

از امراض ایشان بطالع مرصع در عایت شیر نقطه بر طرف میشود و کلیه و لطفل بیعاج مرصع از سلامت
 مجربات اطباءست فی الجملة آنچه تجربه پیوسته در علاج امراض ایشان برین نوع بود و آنم اهل بیابان
 این صرع حقیقی بود که تشخیص که اکثر طفلان و بعضی که و کان خرد را افتد و بیشتر مرطوبان ایشان را بدیدند
 و اکثر از صرع افتد و از بر جوشانیدن بلغم اندر دماغ و بعضی آنرا بعد از اتمام اهل بیابان گویند و اکثر کسانی
 که این مرض در طفولیت داشته باشند و بهر شدت در بیشتر اوقات عمر از صرع این نباشند و گویند کسی را که
 این مرض در طفولیت نشد و باشد در اوقات دیگر پیدا کنند و اگر در اوقات دیگر نشد و در حین حملت
 بر آن رود و عکس آنج بگیرند ستر و چند یک ستر و زیره برابر و یکو با هم سحر کنند و مقدار سه جبه از آن در آب
 یا شیر مرصع بخوراند و باید که مرصع از اغذیه و ترشیهایی با و انگیز و ترشی فراز در بشد و اکثر آن بود که
 از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه از این در گذرد و علاج با اهتمام تر باشد که در تمام مرصع شکن نگر و دو بسیار افتد
 که صرع او می واقع شود آن هنگام سکنت صرع و نقیحات مناسب آن باید دانچه با نجا صیت نافع بود
 در جمله مفید آید و دیدیم که چند طفل را این مرض از سه نوبت و بیشتر هم تجاوز کرده و هر و هر جانی را با شش تن
 کرده و بر نزدیک میان و و ابروی او از میثانی داغ نهادند و در حین مرض و بسوزش آن بسوزش آمدند و دیگر
 نشد و بعضی بیشک گویند و غیر آن هم داغ کنند مفید آید و چند نیز در آن گوش و سفید بینی و بر کفهای دست
 و پا می مالیدن بغایت مفید است و نیز باید که گوش نیمه انگ تا د انگلی در آب حل کرده و دادن با نجا صیت نافع
 آید و طریقی آن در اسهال گفته شود و در سرهای ماه این مرض اوقات و حرکت بیشتر است و ازین جمله طفل را
 که این مرض نکر واقع شده باشد و هنوز رفع آن معلوم نباشد و زنگی طفل بآن نهند و بود و در او امل ناه
 البسته چند باید بویانید بلکه بر مهد و لباس او تعلیق نمودن دانند که هم خورائیدن مناسب باشد و بسیار باشد
 که در سرهای ماه گریه بی جهت و بدخوی کنند و اندک غفلتی در ایشان پیدا آید و خرخر نفسی اندک نه بطریقی
 که در گریه میباشد بی جهت مقرر پیدا کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پیدا آید و رعایت در وقت
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج طفل را از روغنهای بسیار خیره کنند و چیزهای دوار و کشته
 و شنیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر نقاجهای بلند که پائین پیدا بود و اعراض نفسانی و سر و نوم با فراط
 نگاه دارند و آواز بعد از خواب پیوسته مشغول دارند و اندام او را درین اوقات بیشتر مالند و مرصع و بعضی را
 از گوشت بز و گاو و ب و گوسفات و چیزهای بخار انگیز بر سوزانند و اگر مرصع یک در میان آب ششامی

یا حافظه الصخره نور و بسیار مناسب آید و از هر شیر اورا غلیظ یا کزناک گرداند و با فاسد ساز و حذر
 لازم بود و از جمیع رطل نیز دور باید بود و قوت را به دم الصبغیان و تقطیل و تحلیل صفرا و تبدیل مزاج
 و پزیز از گرسنه گرامی صفرا انگیز باید کرد و اگر طفل خرد باشد متقیه مزاج مضغه باید کرد و غذا با
 معدل صفرا و دن و فاد زهر حیوانی و شیر یاد و مرغ هر دو را نافع آید و داغ پیشانی طفل متعین بود و پزیز
 بستن اطراف و تجمیع بر ساقها نهادن و چند نالیدن و تراب زرم بکشت یا بهای او مالیدن و مع ذلک
 تدبیر سابق مرعیه شدن و عطسه متواتر اگر از جهت ورمی بود و در نواحی داغ علاج به تبرید داغ و غلظت
 مبر و در مخ بصار را و در غنهای مناسب چون آب کدوی تر و آب برگ عنب و اشعلب آب برگ کشنیز
 بر روغن بنفشه با دام و کدو آویخته باید کرد و اگر از جهت ورم نباشد با روغن مسحوق و سفوف را بهما شوره در
 بینی او و منافع آید و گویند آبی که از گرده گوسفند و صحن کباب گردان چکد و ربی او نیم گرم چکانیدن
 فایده دهد و کدوی رطوبه متواتر آید و سبب باز و زرد و یک بهلاکت شد و هر چند علاجه اطباء نمیکردند
 سفید بود و بعضی فرموده که قدری تند و زعفران با آبهم کوفته بخور کنند و بینی بر آن دار و چنین کرد و مشکبیر
 یافت تشنگی و این ورمی است گرم که در پاره مغز مبرید آید و علامت این خلط آن بود که جایگاه
 مناز محل نرمی سر و نوشته شود و در و بکل و چشم فرو آید و چشمها و اکثر تن او زرد شود و هر چند آب
 خور و سیر نشود و از بنفشه و عطاس موسوم به بود و علاج مبرید و ترطیب و داغ کنند چنانچه کدوی تر و خیار تر را
 تبر باشند و با آب برگ عنب و اشعلب و آب برگ خرفه و کشنیز تر و روغن گل و اندک سرکه بهم بزنند و
 بر سه اومی نهند و بیشتر کبسه آن محل نرمی پسیده و بنفشه مرغ بار و عنن گل خلط کرده طلا کردن هم سفید بود
 و هم نشسته باشد که قلیل و روغن گل و عنب و اشعلب بار و عنن گل تنها هم نافع آید و بنفشه تر و خیار
 کوفته ضا کردن سفید آید و طفل اندک طباشیر با تخم خرد بریان کرده و ساسیده خورانیدن نیکو بود و تن را
 بطبخ خیار شیرین و باد و مرغ گاوی تازه و آب هند و آه شستن مناسب بود و در خاک بکشت و پاهای
 او بستن مناسب باشد و غذای طفل و مضغه همه طریب و مبر و داغ باید چون قلیه مرغ بکند و در اختار
 کشک جو و اشال آن در مضغه رجعت تسکین و جع طفل اندک حب الشفاسی یا حافظه الصخره در طن
 شبیر بالایی طعام باید فرودگاه بود که ایشان را در می گرم و جرم داغ افتد و علاج آن هم بدین نوع
 باید کرد و بعضی از آنچه در امراض ناعی مبین میشود باید مرعی داشت کشنیز و کز از آنچه از مبین بود

چنانچه از عصب حیات و یا استغراغات افتد و آن اندک اندک پدید آید علاج آنست که روغن مغز
 بادام تخم گرم بسراوه و سیالند و اندام او بدان چرب میکنند و در مواضع که هوای آن برتر
 و گرمی مانک باشد و او را میدارند و موضع خیزهای گرم و تر میخورند و اگر طفل خورنده باشد بدو هم میخورند
 و مدارکت و استغراغ بدستور میکنند و باشد که از خشکی طبع و خجالی و گرمی بسیار افتد و علاج آن شیان
 خشک و خاموش کردن طفل خلیل و مخدر خوردن مرصعه خواب آوردن طفل چنانچه بعد از این واضح گردد
 باید کرد و آنچه در طوبت غالب افتد علاج خشک ساختن مزاج طفل و مرصعه باید کردن و شیان نیز
 گرم مکرر بکار داشتن نیکو بود و غذای مرصعه نان و عسل مناسب باشد و باخود آب پرازار و بجای آب
 آب و طفل را و غنهای گرم و خشک مالیدن مفید بود و دشمنی که از تب افتد و تب باقی باشد همک بود
 و آنچه از چیدن عصب بود در اضطرار طفل و آنچه از ضعف معده بود و از درد و بوقت دندان برآمدن جمله را
 همین نوع علاج ماف بود و علاج سرعت برآمدن دندان و قسم اخیر لازم بود و مرصعه راحته الشفا و یا
 حافظه الصحه هر روز بر بالاسی طعام درین اقسام مفید اند و خجالی و بدخونی چون سبب مانک واضح نباشد
 علاج آنست که او را چند بیکر بویاتند و اگر اندکی بخوراند تخم نیکو بود و بلعها و بطنهای ملائم حزن او را
 مشغول دارند و اندکی ترسانیدن او را بسیار مفید بود و اگر احتیاج بزیادتی تدبیر افتد شکم او را بشیان
 نرم سازند و دو لک اعصاب و ارجحه مرتب دارند و در ضاجوئی خاطر کنند بد آنچه ممکن بود و آنچه بدو موافق
 داشته باشد حاضر سازند و حب الشفا می بزرگ و حافظه الصحه مرصعه بکار دارد و بعد ساعتی شیر و اگر احتیاج
 زیاده شود و طفل نیز اندکی بخوراند و شیر حل کرده و تخم خشخاش و گندم و شاهانه تخم کاه را بریان
 کرده در کیسه بندوبی آن طفل میرسانند تا خواب آورد و نیز دالین او نهادن همواره مناسب آید
 و میان سه شقیقه ها و دو طرف مهره پشت او را بر روغن تخم خشخاش یا روغن خشخاش چرب کردن خواب آورد
 و همچنین شیره تخم خشخاش و طعام خورائیدن و اگر احتیاج افتد با عیبه و تقویدات نیز توسل نمایند تا فایده
 و بسیار بود که بدخونی و گرمی عصب از جهت کوفت نامتنامی خواب بود و علاج آن بالیدن نرم و تدبیر
 خواب آوردن کند و شیان در خواب اگر جهت آن باشد که در بیداری از چیزی ترسیده باشد
 و آنرا آنچه اسبابی بیند آن خوف را بچیل از ویردن برنده کافی بود و اگر از جهت استلا بود که بخارا غلیظ
 دماغ او را برنج دارد و صورت های هیس می انگیزد و علاج آنست که مرصعه غذای لطیف خورد

و حافظ الصحتہ بکار سیدارد و طفل را بعد غذا نگذار که زود خواب برود و اگر میسر نباشد خواب او غلبه
 بود و در او را حکم بجنب باند تا نخمید و در قسم تبدیل شود و معطلی خامیدن طفل اندکی بماند خشک کوفته
 خوردن نافع آید و قنودیات را در بنیاب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بلور اعلی را و پوست پیشانی خزر طفل
 تعلیق کنند ترسیدن خواب و بیداری را کم کند با نخاصیت و اگر بر ناستا هر روز یک گشت آب بین
 بخوراند مفید بود و آنرا که قریب بکار بوس حالتی بنیابش بوقت خواب چند بیکس تر باید بود یا بیدار علامه
 که در صرع گفته شد نخستی بکار داشتن و گاهی قبل از خواب شیان صابون شکم او فرو آوردن ترسیدن
 از چیزها بیداری علاج آنست که اگر اورا ممکن باشد بر انچه از ترسیده و دیسازند و بان استشنا
 گردانند و در اول حال پنج پاک شستن و آن آب را دادن نفع بود و سوخته استخوان خرچک بابنا
 و خرقة بریان سوده خوراندن نافع بود و قنودیات بکستور مذکور مفید بود و مشغول داشتن او را چند آنکه
 فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که حسی از خوف پیدا آید علاج حسی خونی بکار دارند که بود و حسی
 یعنی از وقتی آنچه غیر موردنی باشد علاج آنست که در مدت چهل طفل هر شب چند نوبت شک و عفران
 برابر با هم نیکو حق کرده میل در شیم اکوشند و اگر شیر مادر نرم نکنند هم شاید از موم شیان کوچک است
 و در آن سحوق شک و عفران گردانیده و در سفته و نوبت استعمال نمودن آید و بعد چله اگر نازل
 نشد و پیشه گذارند که تا بشکی نازل شود و بسیار بود که کبودی دارد و چون بزرگ شد بخود نازل شود
 و بسیار بود که علاج نکنند و همچنان بماند و در اولاد من این جمله تجربه پیوست و اگر بعللاج اقوی اقبال
 و یا خود در چله علاج نیافته باشد فندق را بسوزانند و بار و عن زیت سخن کرده بر محل نرمی سر کوک بمانند
 و مکرری سازند نافع باشد و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست انار شیرین اندر کشند نافع آید شیر ط
 بدوست مع المله و تخمین مداومت سر و گلاب باز عفران و شک سخن کرده گویند اگر میل تخفیف تر
 فرزند و اندر کشند چند نوبت عظیم نافع آید بیان کلی نافع بگیرند سر و صفهانی سه درم ننگه زعفران
 و مر و اید غیر مشقوب از هر یکی یکدرم شک و کافور از هر سیئه و انگلی و دود و چراغ زیت و دوم جمله را
 سخن وصل نیکو نموده هر هفته چند نوبت بکشند سطریری یکس چشم و مفید می که بر حدقه افتد
 این هر دو علت بیشتر از غله گریافته علاج هر دو آنست که آب عنب الثعلب می کشند
 در شیان روزی چند نوبت و از گریه سبب الامکان مگاه میدارند و آنچه سبب آن گریه نباشد

و علاج افوی محتاج باشند به صبح ببول گرم می نشینند و بعد از آن جنب ایشانند که شند مطبوعی تا بزرگ
بر طرف شود و هر روز از آنکه صبح سماق با چهار برابر نبات سوده اندر کشند سپیده را بر او در حسیله
ملکها چون زیاد و از سهو و خواب و مقر اطفال و کودکان بود و بعد بزرگ باشد علاج آنست که از صبح
بول گرم خودش بخورند و کحل اصغها کنی کنند و برگرداگر چشم او از برون تو تپای شسته مسخون
مالند و از گرد و بوی بقیل و بوی جوز تر و بوی خربزه و شمار حفظ کنند و اگر از دو چوب کباب از چشم بینی
او آورند مفید بود و در چشم که آزار دگر گویند علاج آنست که ناسه روز تمام هیچ دار و دگر چشم او
نگردانند و غذای موضعه و فلفل خورند و از تر پخته و پیاچ و آنچه چرب باشد مانند و اگر بسیار چشم بهرم
چسبیده باشد شیر موضعه و غیره باریک پاکیزه و شسته و بر چشمها طلا کنند و شیر و خردی بهتر از شیر سیر
بوز و خبه کنند و دگر داده گرم بپشت چشمها بپوشانند و در عصب و درم ملکها بقایات شیب بود
و بول گرم شستن مفید است و بعد سه روز از زرد و منقرض جزایم نیکو تر کرد و بآب دهن برکت دست کرد
آنها بسیار بشند و بخور می سازند بر روی منیه کنند و شیر بران آتشید و بپشت چشم او بنهند و شبها و روز
در دو درم و در چشم سپیدی را بپوشانند و در سر ما و در زردی بسیار را دیدم که دهن تغییر
میافتند و اگر مزید بدن احتیاج افتد و اسی را رسید که بپشت که در علاج در دهن بپشت بکار دارند
و بر بزرگان نوع دارند ناممکن باشد هیچ و اسی قوی بگر چشم اطفال و کودکان خرد و نباید کرد و آید
که در چشم ایشان بقایات نازک است و بیم مضرت قوی دیگر باشد آب رفتن از چشم بیدار و
ولی اقتادان چیزی در می چون سبب این رفتن آب در گوش بود و بوقت غسل و غیره از یک چشم آب
آردن بدان شاد بود و علاج آنست که فیتا از خیزه شک در گوش او بنهند از آنجا آب او را هم بران گوش
خوابانند تا آبها منجذب بشود و باز گردد و اگر باشد چشم منقرض گوش فلفل را بر دهن نهند و نفس کشند
تا آبها بیرون آید نیکو بود و اگر آردمیده در آن منقرض نیکو نماند و بر آن چند نیکو بود و چون خواست
خانه چشم علاج آنست که حنظل کنی بشیر موضعه سائیده و در فیه کرد و بپشت چشم او طلا کنند و بطبع با تو
سر چشم او می کشند و بچین آب با در و ج لبه طلی و کحل عوام با گلاب بر شید و آن منجید آید و فلفل موضعه فی الجمله
از مقویات معده و کباب سید دارند و از خوردنیهای نافع و بطعم فرا پر می کنند و اکثر اوقات چشم را بسته
میدارند تا در آن چیزی از پیشانی این بوقت انداخته و در آن واقع شود که ببطه بپسند و غیره و غیره

بر او بینی در جود و جانند طفل آنرا نتواند بر دهن کردن و گفتن و آن دغدغه کند و متعفن گردد و بخار آن دماغ
 اور از بجه وار و در این جهت همواره متعش باشد و بدخونی و بیدی کند و دست بر مینی غر و از ان جانب
 مالد و بنگد او غیره نیکو میل نخند ز روی لون و بدخوابی و ضعف و نداشت پدید آید و باشد که از وحشت آن
 تب نرمی لازم بگیرد و نیاید نفس از انطرف بی نزله و دست بدان مالیدن هر ساعت بر ان وحشت
 و بر ان جانب گواهی میدهد علاج آنست که مینی اورا تمام از برون و درون چرب دارن نیکو و بوقت
 که در خواب باشد اورا پشت باز خوا باندید چند قطره روغن در منفه نامی بینی او بچکانند و بعد در وقت
 بیداری چیزی معطر سیویانند تا عطسه کند اگر بدان بیرون آید فیهاد الا اورا پشت خوا باندید و دست
 و دهن اورا محکم بگیرد و باد از دهن خود در منفه مینی گرفته و سخت بدند و متعاقب در منفه مخالف سخت تر بند
 تا بزد نفس طفل و باد و میدهد آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد چرب کردن منفه کشتا و مینی او
 بگیرد تا دهن بکشد و در منفه گرفته نیکو بدند و آنچه باشد براه گلو می او باز کرد و بسیار طفل را دیدیم که
 تب نیز بدین سبب پیدا کرد و بود و بدین تدابیر از مینی ایشان بخند و باد آنرا بیرون آمد متعفن شد
 و همین علاج بعد چند روز صحت آمدند و بسیار باشد که مینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره
 هم اندرون چکانند و همین بقطه باد اندر دند و آنچه بیرون آید کودکی دانه انار با گشت در مینی خود
 فرستاد نفس باز کشید محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آمد آخر بطریق اول بیرون آمد در همان روز و در گوش
 علامت این سبزی رنگ بر از بود و پیچیدن سر و گردن و گرمی گوش و گزید و اضطراب و راحت
 یافتن از دست نهادن بران و بران جانب خوا باندیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از سوراخ
 گوش او بآرد و نمک طبرزد سوده و با سبب دیگر برابر آمیخته فنیله نرم بکشد و بگذارد و بادیان خائید
 نرم در جنبه برقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب بنیم خشک بادیان امبقدر شربتی بکشد
 و گیرانند و یکسر دگر از انبر بر سوراخ گوش او زدن چنانچه بخار او بگوش او در رود و آب آن نرمه فنیله
 بود و شیر و و شیدن در گوش نافع بود و در صند حب الشفا و یا حافظه صند بهر شب یک نوبت و هر روز
 یک نوبت خورد نیکو بود و اگر بدای قوی استیلاج اندر فنیله از کاغذ حریر بر آلود در گوش در دنا
 نهند و دهن در باد دهن شروع نیکو کرد و بار و غش گاو نیکو کرد با سپیده تخم مرغ آمیخته اندر چکانیدن
 و بیرون گوش اورا هم بدان چرب و شستن در دو خارش گوش را نافع بود و در غش باد آنچه کوسه

[illegible]

آماس گوشت بن دندان بعد رسیدگی دندان سبب آن بسیاری معلومست که چون تجارت سهل
 بود از سده و بدی مضاعف علاج همین طلا که در ورم گشته گفته شد گفته شد گوشت نیک بر آن بماند اگر
 خون از آن برآید بهتر بود و مخففات چون لیمو سوده و فلفل سوده بر آن پاشیدن شفا بخانه و گشت
 و مسدگی و مان که تازی قلع گوشت ریشی بود که بر ظاهر پوست لب در داخل و بظا هر زبان و
 گوشت دندانها پدید آید و با سوزش دندان در و ضربان بود و در حین جنبانیدن آن مضطرب و با رسیدن
 چیزی قوی طعم بدان این اعراض ناپدید گردد و در ورم و پشته سفید و سرخ بود و گوشت آنرا بعضی ز قلع گوشت
 و این هر دو اسلم باشند و آنچه بر روی مائل باشد سوزاثر و موطم باشد و گرم نیز بود و آنچه بسیار است
 گاهی نیز با کله شود و در ملک باشد علاج آنچه غیر سیاه بود و آنست که در حین خواب کردن آرد جو بر آن که
 که آنرا است گوشت بر آن پاشند و بگذارند و اگر آنرا زرد کرد و گشت و چمن گل سرخ سوده پاشند و خشک
 سوده با قند و یا ترنجبین پاکیزه و سوده عظیم نافع بود و مکرر آرد بسیار دیدم که شب ترنجبین پاکیزه
 سوده عظیم نافع بود و با رسیدن و خواب گیر و بهتر شود و و سکران آن زائل شود و نیز تجر آن آن در سده روز
 یا پنج روز باشد بسیار بود که بی علاج سه چهار روز از صحبت یا بدخفته مسوق پاشیدن در چمن یا اصل سوسن
 مسوق مفید اند و خوراندن که پاشید آب شاد تر است و چمن شراب و قرا زود که آنرا شیخ گویند مسوی شده است
 و شستن آن بمسل آب و بعد از آن پاشیدن و دافع آید و پاشیدن پوست یا زرد و مسوق با ترنجبین
 بسیار نافع آید میان مسوق و محرم بکشد ترنجبین و زل سرخ خانگی و یا زل خشک آردی و نه اکسیر است
 قور و پنبه و خاکستر بوی سوسن و بوی و جل بر آن نیکو کرد و بعد از غسل محرم و زل بمسل پاشید و آن قوت
 خواب بر آن پاشند و در قلع هر ای که کشته عظیم آید و مرصه و فلفل از غده ای که گرم باشد آب بکشد و اگر
 تنقیه حاجت آید و در اطفال مرصه را تنقیه خلط سبب فرمایند و در کودکان سجا است و زرد و شراب و زرد و
 بلین و شپاف تنقیه کنند و اگر علاجی اقوی محتاج شود و یا قلع سبب بود و از طریق قلع غیر طلست مال
 آنچه مناسب بود و بکار دارند و هم حلق در میان مری و درین ایزن مرض بسیار افتد و چیزی فرو بردن
 نهایت دشوار باشد و گاه بود که این درم مضطربان و هر ای پس گردن رسد و از آن است که طبیعت را در
 پیشانیات نرم دارند و بعد از آن ریه شفا و گوشت سید چند و مرصه نار و سمان با گوشت کبوتر نیز در و زرد
 شیخ طحل از نافع آید و شپاف آن هم مفید باشد و زهم طراثر و زودترین سبب با این اکثر بلنی بود که

از دماغ به اینجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی را طوطیات و مانع را بگذارد و بطریق نزله به اینجا رسد
 فرو آید و در ری و رم و زین را کل بود و گوش گویند علامت آن در سمت و دشوار میکند فرو بردن
 شیر علاج طلا کردن خشک است چون خا و سرکه و یا خا و آب گاسنی یا آب کشنیزه و عنب ثعلب
 بر محل نرمی سه در سیزدن و در صند از چیزهای غنیم فرا و تیزی که در ورم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر
 انگشت بسل و اندک شب سوده بیا لایند و بدان نامی مالند تا لعاب بسیار بیاید پس بنشیند آید و اگر
 سخت قوی افتد بعد سه روز با انگشت بر آن زور کردن و آنرا ترکانیدن تا اخلاط آن دفع شود و تیر
 کامل بود و اندک استمر خا و آنرا بر و شستن آنها بوسیل و شب سوده یا برغن و شب سوده
 و مازوی سبر که سوده بر یا فوخ او طلا کردن مفید آید و نشاسته و سرکه هم نافع بود و زکام چون سرمای ناگاه
 بسر پیشانی او رسد یا آنکه از مسکن سرد خوش بود یکبار به او اجبت گرم نقل کنند و یا بوی گل تانه و یکبار
 به او رسد او را زکام زد و افتد علاج آنست که سرایش از گرم دارند و هوای گرم را قندیل کنند
 و بوی خوش گل و غیره دور دارند و کهنای دست و پاییهای ایشان را بر وغن گاوی و شب چرب
 که ده بر آتش گرم کنند و حب استخوان شیر حل کرده یا در میان نان و غیره پنهان کرده شب و صبح
 اندکی دهند و موضع نیز بخوان بکار رسد او بسیار بود که خوردن موضع کافی بود و بعد از تشنگی ماده تمام
 فرمایند و در غذا تعلیل کنند و لوغان بکار دارند و بسیار بود که او را چون شب آید ماده بخته گردد و زکام
 نیک شود و آنکه مرطوب بود و زکام قوی افتد موضع فصد کند و اگر احتیاج افتد در روز دوم آخر روز سرب
 گوش طفل یا کودک را با چند بختی خون بردارند و در قیاب جیل نکو مرعیدارند تا خون عظیم نکند سرفه
 آنچه از رفتن دخانی بود و در حلق علاج آنست که اندکی دو شتاب یا حقیقه موز آب در آب سرد خورند
 و اگر آن نباشد نبات و شکر و زنجبین و عسل هر کدام بود دهند و شیر می مفید آمد و بسیار بود که شیر من
 کافی باشد و آنچه از رفتن گرد بود و در حلق علاج آن شیر و غذا های چرب کنند و قدری روغن بادام شیراز
 نافع بود و چرب کردن سینه و حلق مناسب باشد و آنچه از میس و ششونت فصد بود و خشکی سرفه برین
 گویای سید به علاج آنست که لعاب دانه آب شیرین با نبات سوده به هم خلط کرده میدهند و همچنین لعاب
 تخم کتان با نبات و طریق لعاب گرفتن جهت این حال آنست که دانه را در شیر منعه و یا آب بنجیانند
 و چون نیک خیسیده شود آنرا بوی شیرین بزنند تا لعابی غلیظ پدید آید آنجا که آنرا از کشته سفت بیا لایند

و بکار دارند و تخم هب شیرین را با مغز بادام و کثیر یا صمغ عربی کوفته و با عسل آب سرشته یا با شکر سرخ و شیرین
 یا با نبات و رب السوس اندک اندک خورانیدن نافع بود و در شیر سرشته هم نافع بود و شیر مرصع با نبات
 کثیر و شیر بجز با نبات یا شکر و پاپود و نباتی یا شکر می بار و غن بادام شیرین جمله غذای نیکو بود و ایشان را
 و آنجا که آنرا صفر ظاهر باشد گاهی اندک رب شاه توت یا رب آلو یا لوبه هم قبل از غذا دهند و مرصع غذا پاک
 واقع صفر اسخورد و آنچه تیز و درشت نباشد و آنچه از کثرت نزول رطوبت بود و تری سرفه و آب بینی و مرطوب
 مرض بران گواهی دهد علاج آنست که گاهی نگشت عسل آلوده در بن زبان بماند تا قی کند و رطوبت
 سختی از حلق و کام و دهن او بیالانید و تغلیل غذا مبعید دارند و حب الشفا یا حافظه الصخره مرصع هر شب بکار آید
 و مرض را هم در عسل آب بخشی حل کرده دهند و بر بینی و بن گوش و شقیقه و کف دست و پای او چند بیدار کنند
 آب سائید و بماند و هنگام سحر گاه که محل حرکات نزلات است حلوائی مغز بادام عسل دهند و بر سینه او
 سوم روغن بادامی میانند و قدری چشم نرم گوشتی را نیکو دود کرده داده پیوسته بر سینه او می بندند و در
 سحر گاه نفس او را گرم دارند تا هوای خشک بقصد او نرسد و از سختی کردن منع کنند و منضج عناب و منضج
 و سرفه طفلان را عظیم نافع آید ماش برنج یا شیر بادام دادن بسی مفید بود و جهت کم خوابی شیرده خشکاش
 بنایت نافع آید طفل و کودک را و همچنین سرشته یا شیر خشکاش و بادام و طعماهای خشک چون پلا و
 خشک و مرغ کباب و نان و حلوائی مغزی سرفه ترک و دکان را نافع آید و همچنین حب السعال نیز شهاب و زرد
 و آشنق و شکر و نارچیل یا هم کوفته خورون و کرکسین که برگ مور و آرد و در بن نگا بد آشنق کودکان را
 بسیار نافع آید بشرط کم گفتن و در او از زستان سده است و شعایه در ری هوا مولد سرفه شد و از اطفال
 و کودکان و چنان بود که چون سرفه کردند تا قی نشدی ضعف نکر و ندی سرفه شکنج نیافتی و چنان بود
 در سینه ایشان گرفتگی که طفلان زیره دست بر سینه خود نهادند و ندی و نالیدند و بعضی ازین معالجات نیکو
 میکردند نفعی زیاده در ایشان پدید نیفتی آید جهت بعضی مواقع و بسیار لطیف غذای کردند و بر خشک
 و اثر نیک ظاهر نیست بلکه گاه بود که غذای غلیظ بتری آمد و بعضی بهلاکت نزدیک شدیدی فرمودند
 حبه مفید که در میان سیاهی چشم گوشت دست بگیرند و خشک سازند و با نبات سحی کرده و در شیر مرصع حل
 کنند و بر ناشاکمی باد و از آن حبه بدهند و در شب با هنگام هم این چنین تدریجاً نبات نافع آمد و بد و سرفه و زرد
 صحت می یافتند و بر پیر شکر و سبب اطفال بدین علاج نیک شدند و کودکان چهار خیار را دیگر

که بوقت خواب مقدار باقلای مرغی برود نه و نه و فو بعل کرد و در هر گاه حلوائی میخیزد با دام یا حلوائی مغز
 جز میخورند و بماند که روزی ازین مرض خلاص شدند و بعضی را از قلب سرفه تب آمدی و بر نیز میگردند
 و آن حرارت تب با دور انفج میگرد و قطع میشود و بر بوق بجران صبح میگرد و صحت می یابند از تب و
 سرفه و بعضی آب پیاز پنجه یک قاشق بر صبح بناشتا میدارند و سینه او را چرب بنهند آشفند و بشو و دو
 داده می نمایند بهین صحت می یافت و اکثر این علاجه ها آنست تجربه پیوسته است خرد و تنگی نفس
 که در شبها پدید آید و بجای ماند که بوقت او را خرد عظیم بدیدی آید که دوکان را علاج آنست که طعام سبزه
 نهند و فی الحال با اسهل گرم قطره قطر میخورند و تخم کتان کوفته و لعل سرشته اند که اندک لعل میخورند
 و از آشفتهای هوای خنک نگاه میدارند و بنمای گوش او را بر و غن گرم کرد و پیوسته چرب می کنند و اگر
 بحکمت قی آورند که گریخته مفید بود و گریه در اطفال عظیم مضرب بود و گرفتن نبات در دهن و گاهی حلوائی سبزه
 با دام عملی خوردن کو دوکان را نافع آید و دیدم چندین طفل دکو دکر را که بجر لعل تخم کتان و غسل و خوردن
 طعام نرم و چرب داشتن سینه و حلق خوش شدند و دیدم طفلی دوساله را که این مرض شد و بدین علاجه بر طرف
 نیشد و غذای او شور بای ریح بود و بوجبه مرغ شب چهارم در گوش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد و از صبح
 وجع پیسته لعل آلوده و گوش او نهادند در دسکین یافت و تب ناپدید شد که بر بقعه او خسته بود و پنجه شد
 و در روز را عرق کرد و صحت یافت و دیدم کودکی را که شب مغز جو زخوره بود و آب بر بالاسی آن
 جای گرم خفته نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب به لاکت رسید و شیرینی هر چه بود و از دهنش
 و قطوع اطعم شد کی قدری رب شاه لوت بد و خورانی بهتر شد و بهین مداومت صحت یافت بر دوساله
 و پنجه جامی دیگر که سبب قریب بدان بود و از مو دیدم عظم مفید افتاد و دیدم کودکی را که در انبارگاه کهنه
 رفته بود و بازی میکرد چون از آنجا بیرون آمد این مرض او را طاری شد و قریب به لاکت رسید حضرت
 فرمودند که چند بشیر بر بینی گوش و کف نامی دست و پایی و شقیقه او مالیدند و اندکی هم بد و خورانی
 و سینه او را چرب کردند و شور بای چرب بی قاتق بد و دادند بوقت غلبه آشفته صحت یافت و حضرت
 از امده صرع تشخیص کردند جهت تصرف در غایت از غفونت هوای گاه انبارچه در ابتدای ظهور صرع اطفال
 قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت و صرع ایشان قواق چون شیر خوار
 که یک را پدید آید مرضه با گوشت که زوده و منده و زان می کنند و نیکو دارند از او بشیر بعد سینه

از شیر و زبادی با مثلاً پدید آید و بسیار دیدیم که در آن چنین چون زیاد و واقع شدنی مضاعف شدنی تاری از
لباس او کند می و باب و من ترکروی و بسیار بینی او بسیار دیدیم
که کودکان و اطفالی را که از راکلی و اشتند در صین فواق سخی بدیشان گفتند که شیری و یا خجالتی و یا خنجر
یا چیزی در ایشان پدید آمدی مثل نسبت در وی تخصص از آن باب و یا چیزی عجیب شنیده
و امثال آن و طبع ایشان بدان مشغول شدی و فواق بر طرف شدی و این از تجارب مشهوره است اگر
بچه نیز از آن نشود و علاج آنست که وزن بچه چند بیکتر از آب حل کنند و بدهند و جویزند یا بشکر سائید
هم نافع آید و چند اندر سر که و گلاب حل کرده فواق قوی واقع را دفع کند و آنچه از پی خوردن چیزهای خشک
آب و ترها خوردن نافع بود فی مفرط اگر طبع بلغمی آید علاج آنست که بنیدانگ قرقر شود و در آب
سیب شیرین یا در آب بهی شیرین دهند و پوستیکه خلاف بیرون بپخته است آنرا سائید یا آب سیب
یا بهی را در آن نافع آید و پودنه و ششی کوفته اندر شراب نعناع و ادون معید بود و اگر حاجت آید ضما
از گل سرخ و قرقر و پودنه سوده و شراب بهی سرشته بر معده او دهند و اگر صفرانیز آید علاج بخوراندن
رب آبی ترش و رب بخوره و رب ریوس و شربت زرشک و بزمیدن سیب ترش و میوه های ترش و
کوبی کنند و شراب پودنه و شراب نعناع و شراب انار ترش و انار دان و آشی که از بنیان در آن باشد حمید
نافع آید و بنیدانگ فادیه حیوانی و یا دودانگ گل ازمنی در آب سیب یا بهی یا امرو و یا دودن سکه گرفته
یا شراب نعناع جمله انواع افراطی و غشیان را نافع آید و جوارش فواکه و شراب مصطکی و سکنجبین اطفال
را التابت معید باشد صبیبه بود در رخی که ضعفی در معده او بود و هرگاه از مرخیات و ضعفات معده
چیزی خوردی چون باست دهند و آنه و انار ترش و امثال اینها بهیضه کونه پدید آید اگر وی و غشیان او را
بیشتر داشتی و هر خطه تی کردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرای زرد و بعد از آن صفرای سبز
و بعد از آن صفرای زنجاری و کراتی و بهیوشی عظیم کردی و هیچ نتوانستی خوردن و ترشها چنانچه
فرموده اند تسکین او ندادندی من او را نعناع سبز چند شامتی با سه لقمه نان خشک تحکیم و اذوق
صحت یافت و کرات و گرنعناع سبز با خشک پلا و سید اوم هم نافع بود و چند کرات و گرا و را بر اثر
آن بهیضه آمدی و بهین علاج صحت یافتی و نعناع با وجود گرمی و خشکی هیچ مضرت بربوبتی زنجار
نیکر و منع این می نمود و گاهی اندک مرغ کباب بخت ضعف معده میداد و نعناع و نافع بود و سیب

جای این سبب که دریم و نیک آمد سو فوس این جو شیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و جمع شدن
بخارات گرم از آن اندر فضائ سینه نبض عظیم و قوی متلی باشد سرعت و قوا تر گراید و
اختلافش کمتر از آن بود که در غیب مسدود و محروقه و بل از گلو فی سببی گراید و بی اثا روضه نباشد
و از اثا ر غفوت خالی نباشد و مخفی نباشد که هر انتقال را بطور علامات مستقل الیه نتوان شناخت
و بعد مظهر سبب را نی که داب اکثر و واضح است و از بیانی که در سائر جمیات خواهد شد مزید
توضیحی حاصل گردد و انشا الله تعالی علاج آن مبادرت بقصد کامل از اکل یا با سلیق بهیج حال قصد
از روز اول و دوم و سوم باز پس نشاید انگذ و خون چندان بر باید داشت که بعد غشی رسد و آنجا که قوت
و فصل و سال مساعد بود چنان خون بیرون باید کرد که بعد غشی افتد زیرا که مادی بقصد مرتفع شود و حرارت
بغشی سبب آنکه غشی مزاج قوی را خشک میسازد و چون دم غیر عنین خلط پنجه است مملت جبت نضج احتیاج
نباشد و گاه باشد که بعد از غشی قی افتد و یا اسهال صفرای عرق کند و صحت یابد و آنجا که از قصد کامل پدیده
مانعی باشد استفراغ دم بد و دفع و دفع و در روز و در روز باید کرد و آنجا که قصد جائز نباشد سبب
و شرط اذن و اشال آن باید شناخت و اگر مانع قصد نتیجه باشد مملت تارفع آن باید داد و همچنین حجاب
و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین چنین تلئین بر فق بسی موافق بود و امساک و تقلیل غذا و بعد
رفع مانع سرعت در تقلیل دم واجب باید شناخت بسبب آنکه چون این مرض از املا می دم است و خون
خلط عام و غالب است از تاخیر استفراغ آن تیم باشد که مجاری روح بسته شود و بسیار رفیات مبدیه و
و یا بمرض هلاک و اگر منتقل شود و چنانکه قبل ازین گفته شد و بعضی گفته اند که اگر مرض هفت یا ده نیز گذشته باشد
و قوت بر جای باشد استفراغ دم باید کرد و حق آنست که همه استفراغات نظر با قوت مزاج است آنجا که
قوت باشد هر وقت که استفراغ واجب شود باید کرد و الا در روز و بجران و اگر ضعیف باشد در اول نیز نشاید
بهیج استفراغ کردن و بتعذیل مزاج و تقویت مذاکر باید نمود که بسیار کس دیده اند که در ضعف قوت و
اوقات بحران و کنگی مرض قصد کرده اند و هلاک شده اند چالینوس گوید که آنجا که از قصد و حجاب است
مانعی باشد اگر در احشا آفتی نباشد و تخمه نباشد علاج آن باب سدر و کنیم و آنچنان بود که چندان آب سرد
کرده خوراند که مرض بلرزد و رنگ او پسری مائل گردد و حرارت زائل شود و اگر در احشا آفتی باشد
و لیکن مضرت تب بیشتر از آن باشد یا سیم بود که بیوفی منتقل شود و هم علاج باب سدر و کنیم و بعد از آن

اگر قوت قوی باشد بکم کردن اشتلا و تدریج کشادن سده شغول شویم و اندر تقلیل استلا و تفتیح سده دوا باشد
 خشک بکار داریم محمد ذکر یا گوید بسیار باشد که اندر تب های حاده آب سرد مفرط دهند و تب اندر حال
 ساکن شود لیکن بعد از آن تبی آهسته باز آید و باشد ناچل و در بیشتر و در دمار عات و یا عرق پدید آید
 زائل نشود و سبب آن باشد که بحر آن را پس انگذده و باد و ران غلیظ و فسرده سازد و یا بلغمی فسرده شود
 و عقده متی در آن آید و در وقت آنست که چون از حرارت بیم مضرت کلی باشد تسکین آن واجب بود که از
 درازی بیماری خطری کمتر از آن افتد که از گرمی و جدت و آنجا که در اجتناب آسانی بود است فراغ نتوان کرد
 و اگر از آب سرد دادن گریز نباشد بکوتبیین کم ترشی و یا جلاب سرد باید داد و اما در بسیار غلیظ و آتاسس
 صلب نشود و در جلاب تنه های خشک و نرم باید کرد و آب بیشتر تا بعضی استخفیل شود و فکلی بیشتر دهد و آنجا که
 فصد کامل کرده شود و هنوز حرارت نختی باقی باشد غذا یا نوشیدنی های ترش و خشک کرده باید داد و
 گوشت و هر چه خون فرازی باشد در باید داشت مگر و قنیکه قوت ضعیف بود که آنجا گوشت چوبه مرغ یا تریا
 رخصت شد طبیعت را نرم باید داشت مثل معصورانارین یا شیر ششت تنها یا با تر مندی و اندک شکر
 اشال اینها و از هر چه خون را بر جوشاند از شیرینها بچسبند در حله حیات و موسی حذر باید کرد و
 اطفال و کودکان سرد و راشیا های خشک کافی بود و هرگاه بعد فصد آثار حرکت و غلبه صفر اظفار گردد
 است فراغ صفر انقباض مقوی یا خرد و معصورانارین یا بلبله نزد باید کرد و اگر جهت تب سرد
 و تقویت بقوا که احتیاج افتد آلودی رسیده و امر و و سیب شیرین و انار اسی و پنوش و قرصیا
 بی و مغز باد رنگ اندکی جاز بود و اسلام اما مطبقة بیشتر تعفن چون از بسیار خوردن میوه ها
 تر باشد که از تر ارقش و آب پاک سازد و در آن سبب عفونت پذیرد و گرم شود و بر جوشد و چوبه شیرین انگور و یا
 رطوبات خام با خون جمع کند و حرارت غریزی آنرا نتواند گوارد و حرارت غریب اندر آن اثر کند و خون را
 تباه گرداند چنانچه در اسباب طلق تعفن اشارت بدین معانی است یافت بسیار باشد که اندر مطبقة
 خونی که در عروق حوالی دل و دیگر است عفونت بیشتر پذیرد و از آن صفرای عفن پدید آید و مخرج متقل شود
 و باشد که از غلبه حرارت دم صفر اوی بد باغ پر شود و بسیار گرم تر متقل گردد و باشد که حرارت خون را
 سخت بر جوشد و طبیعت آنرا بر جانب پوست مائل سازد و جبهه و یا آله متقل گردد و باشد که از جهت
 کثرت سبانه در علاج مبرذات جهت تطفیه حرارت بلیسر عن متقل شود و یا بلغموس مطبقة راست که است

و بر آن رفته است که چون غفوت اندر خون اثر کرد لطیف است و سخیل صغیر ای غفن میگردد و پستی که لازم
 آنست بیست دایره صغیر ای لیکن چون از صفای دمای حاصل شد و در لازم از غلبه لازم صغیر
 فرو درست و از جهت غلبه آنست از قریب عمد طبع بدست علاج آن قریب بطریق دمای است اگر چه این
 خالی از دمای نیست لیکن تجاربند قریب از چنانچه میان کرده ایم ترجیح یافته است و علامت اینست
 آنست که حرارت آن از اول تیز باشد قریب بحدت غلبه لازم و با کمتری و مانگی و گرانی سردتر پدید آید
 جثه استلای دمای و غفوت و ملایکه عبارتست از اندک گرمی خلاف عادت و کمالی و صدای هم بر آن
 مقدم بود و هیچ سر او را لرزاند جثه محضیت خلط در عروق و همچو غلبه لازم فترتش بی انکشاف ظاهر بود و تشنگی
 و صداع و اختلاف نبض و تغییر طعم دهن و تغییر لون ظاهر زبان در او از بر شمی و سیاهی این جا بیشتر از آنست
 بود که در سرفه جثه بعضی خلط و سرفه جثه در وی و استلای رگها قریب بدان بود که اندر سرفه ناخن بود
 نیزه سرفه مثل و ناخوش بودی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بخران جثه محضیت خلط و غلط آن و پاش که
 در وقت استند او حرارت او لا ینکاد و در پوست ظاهر باشد جثه تحلیل یافتن اندک و طبعی از جثه حرارت
 در مقام نقص نقصان و علامت نفع بزودی ظاهر گردد و اگر چه از اول صعب افتاده باشد و بسیار بود
 که در چهارم بحر آن نیکو کند جثه قوت طبع و شکی خلط و متزاید اکثر آن بود که بحر آن نیست که بخیر یا بشیر جثه
 حدت ماده و غلبه بعضی و قشای بسیار افتد که تا هفت روز بر بکمال باشد و بحر آنش در ترقاقت و بشیر
 آن بود که این تب چون بحر آن کند نقای تمام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود و لیکن بزودت در آن پدید
 و هرگاه در روزی از روزهای بحر آن تب لرزید پدید آید نشان سلامتی و زایل شدن این مرض بود و نه
 و گفته اند هرگاه اندر این تب سبابت پدید آید و شکم باد گیر و چنانکه اگر دست زنند او را و طبل کند و بیسار
 بی آرام باشد و بر سبب تر میگردد و از اجابت طبع آسایش نمی یابد و بر تن او خشک و سرد و پهن پدید آید
 نشان قریب مرگ باشد علاج تفکیک دمست بقصد با حجامت و یا شراوون و لیکن بقصد تا حشمتی کفایت بود
 و ترک غذا تا قریب سه شبانه روز اگر تواند لغایت نافع بود و الا قلیل از غذا و لطیفه میدهد و تطفیه در آن
 و تبیین صغیر ای متور که در سرفه ناخن مذکور شده میگفتن تخصیص بقصد اما و بر شتهای رزش و نرم و بلین بلین زرد
 در آب انارین و یا به چهار شربت عقیقه و یا به شایانای خشک نرم چون کشته زرد و آلو و منج و اشال آن در بنجا
 باب سرد و تیز بانی خشک کرده آن شربت حاصل نشود که در سرفه جثه استلای که خلط غرض چون سرد شود و فشر گردد

در نفع باید و اگر بگویی با آن حکم شده تعفن نیز و قصد معصب گردد و طبیعت از نفع عاجز آید بلکه اینجا نهایت
 بیشتر نفع دارد باقیه بعد از استغراق دم باید کرد و اگر ماند و تعفن باشد از آب سرد و امثال آن
 غلیظ تر ساختن مصلحت بود و اگر غلیظ بود آب سرد و شایسته بود و بلکه ترشیدانیز کمتر باید داد و غلبه او
 شیرین بنامی معتدل و رفیق تر قوی و تلطیف آن باید کرد و اگر قصد راسخه که مانع همت اندک باشد
 از مودات غفوت و دم چون تصور هوا و تقصاتی آن را از امر امن عفوئی را موقوف نباشد بیکیشتمان روز
 کند اولی بود زیرا که غلیظ چون بعضی است نفع می طلبد اما چون خون است نفع بسیار محتاج نیست و همت
 نیز بیشتر نمی طلبد ولیکن آنجا که تخمه بوده باشد تاخیر نافع و حلیت بود و بعد قصد در استغراق و در آسین
 یکیشتمان روزی اقل همت باید داد و اوقات باز آید و اثر نفع بهتر ظاهر گردد و آن استغراق مقوی و سهل
 افتاده مضعت و معصب و بیشتر از این همت متوان و آنجا که حرارت ضعیفی باشد از گوشت چوبه مرغ
 و آن گزیر نباشد و آنجا که غلبه بود و شکاب باید داد و آتش جو بیشتر که غلبه خنده در آن جوشیده بود
 و اندک کشنیز سبز و سفید و در آن نیکو بود و تجزیه پیوسته است که آبی که غلبه بسیار در آن جوشیده باشد
 و صاف کرده و خشک ساخته بجای آب گاهی دادن در حیات و موی عظیم نافع بود و عطش ضعف را
 کم سازد و غذا را بیشتر به نامی خشک و کافوریات که در غلبه مذکور شد و جمله سفید آید و آنجا که اعراض صعب
 پذیرد که مثل خنداع و سستی و هفتان و شهر در عاف مغر و اوقات و در و اشتاد و افراط عرق و قی و اسهال
 و کرب و غیثان و غشی و شنج و گنگی نفس و عطشه مغر و شباهه اینها اگر چه بحرانی باشد علاج هر یک از وسوسه
 که در حاشین مذکور شده آنچه لائق وقت بود باید کرد و در سخت محرقه هم بعضی پسین گردد و در جمله اوقات
 حرارت مسکن را و جواری را خشک باید پوشتن الا در وقت بحران بعرق که آن هنگام هوای معتدل
 باید داشت و تن را پوشیده تا عرق باز نماند و این رعایت در جمله حیات باید کرد و چند آنکه عرق
 افراط رسیده باشد گفته اند که در طبقه بعد معینه در وقت انحطاط اگر مریض در حمام غوطه بکشد
 بعد از آن در استغراق خنک که عرق نیک کند عظیم نافع بود و بدین تری بسیار کس ازین مرض برود و
 رسته اند و در استغراق متوجه برات بودیم دور و زانو نور در سلطان گذشته بقصد امیر این سعید هم در
 آنجا اندک تعفنی پیدا شده بود و مودت بسیار غلبه و حسیه شده و خلق بسیار در رستان بدین اراضی تلف
 شد و بودند یکیشتمان روز که آنجا ساکن شدیم هفت هشت نفر از جوانانی که هموار بودند و هفت یکیشتمان

گرانی در تن و سردی صداعی پیدا شده بعد از ظهر آب بنیابت گرم در وقت عصر حمله را فصد کردیم و
چون تا حد غشی گرفتیم خفته پیدا کرد و بعد از آن بوقت خفتن هر یکی را حسب الشماهی بزرگ خورندیم
خیانتی گرفت ایشان را و نوبان گفتن آغاز کردند جمعی را بر ایشان موکل ساختیم که گذارند که ایشان بسیار
حرکت کنند و خود را از جای بکنند و تصور می شود و بهر حال که بود تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند
علی الصبح حمله بهوش آمدند صحبت یافته الحال نقل بود اگر دریم ایشان پیاد و چهار فرسخ آمدند و هیچ نشدند
و دیگر نشد و در پهای استلانی عفونی این طریق علاج بسیار بکار داشتیم و القع ازین نیاقتیم تخصیص جهت
مردم غیر تنعم و غیر طفل و اما غیب لازم آمده است و آن بواسطه غیب سبب آنست که چون ماده آن
در عروق محفوظ است و در آب غیب از جنس خود دیگر مدومی یا بدو اندکی که تحلیل یافته بود عوض میگردد
و حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر شود و اکثر انقضای آن در غیبت روزه بود علامت این تب متوسط بود
میان علامت مطبقة و محرقة و جالینوس مطبقة را از جهت کثرت مناسبت و مشابهت غیب لازم از جمله
آن عدد کرده است و فرق میان این حمی و مطبقة آنست که درین تب هیچ گرانی تن نباشد جهت خفتن ماده و
صداع و کخی و دهن و کرب و سهر و تلواسه و قلت اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخار آن بول
اکثر زقیق ناری بود و ممکن که اندک عرقی گاهی پیدا آید از جهت رفتن ماده و تب همچنان باقی باشد و
علامات استلای بسیار پیدا نشد و در روزهای طاق آشد اوی ظاهر شود و بهوشی گاهی طاری گردد و در
میان این تب و محرقة در میان علامات محرقة بنین گردد و علاج آنست که نخست تدریس تسکین حرارت و تعدیل
و تسکین فصد کنند مثل سکنجین در آب هندوانه و لعاب اسپنول و علب تخم خیارین باشد آب لیمو اما با آب
آلو اگر ضعیفی در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آتش انار و آتش زرنسک و آتش تروکین طبیعت
کنند هر روز دو سه مجلس شرب آب بنفشه در آب آلو یا تریا یا ندکی شیر خشک درین آبها یا سکنجین قندی یا در
مقصود انارین و اگر بدینا مقصود حاصل نشد و بشافهای نرم و خشک مد کنند مثل شکر بنفشه و شهابه آن
و آلوئی سیده و غالب پنج خنک کرده خورون هم عظیم منفیه آید و بعد ظهور آثار نفع که در مطبقة گفته شده پسندند اگر
خون غلیبکی دارد و فی الحال فصد کنند و خون بقدری بر آورند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت
و تسکین صفرا کنند بشرت و غذای لایق و چون قوت باز آید و شهابه وزمی تقریباً اسهال صفرا کنند تا بابت
مجلسه بد آنجا مناسب بود از طبقاتی که اینجا در مطبقة مذکور شد و اگر بعد نفع در خون غلبه نباشد و معده فصل

وسن هم مقتضی آن نبودنی آن سال با سال صفر اشتغال با میشت. و اگر بقی نیز صفر آخری و رفع
شود و غیب بود و آب سدر و سر و بر ساعت تجرع کردن صفت در انفعج و در و شکم جی است
نمایه و عرق بچیناند و غذا با شربت های خشک کرده هم عظیم مفید بود و آنجا که قوت نیست نه نیست باشد تقویت
مثل گوشت چوبه خردس در آتش داخل باید داشت و کباب آن انار آب زده با اندک خشک پل و در شربت و آلو
پنج سر و کرده یا شربت سکنجبین سدر و کرده معنا در اعظم نافع آید و آتش آلو با اندک نعناع و چند در زیر من
سبب نیکو بود و همچنین آتش انار و اگر زیاد فی علاج محتاج شوند از حقیقت علایجی محرقه بکار دارند
اما محرقه صفر اوی انتقال نکس اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجران وی بقی باشد یا با سال
یا بر عاتق یا بر عرق یا به دو حال از اینها و این تب چون پیر از آید یا یک کسر خلاص یا بند از جهت ضعف و
بعد مزاج از مرض و آنچه در فصلهای سرد افتد بهتر باشد و بر اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد
و محرقه چون بویتهای حبث استادی باید بخت بد باشد و بجران بد این تب بیشتر اندر ششم بود و در ششم
و آنچه از ششم گذرد امید خلاص بد آید و آنچه از ششم بگذرد و غالب آن چیز بود و آنچه از چهار دهم
بلکه از دوازدهم بگذرد و کم ضرر کند و آنچه از هفتم بگذرد و اگر خطای در تداوم نماند هیچ خوف نباشد
حبث سرد شدن ماده فی الجملة و مقاومت قوت و تحلیل سبب و الفت دل با آن علامت این
تب آنست که باطن بوزان تر از ظاهر باشد حبث غلبه مضرت و عفونت که بدل و جگر رسد و بدان سبب
تشنگی و اضطراب عظیم بود و سر و کرب و تنش تشنگی و تلواسه و عشی و غور عینین و اختلاط عقل و سقوط
شهرت طعام اینجا بیشتر از ذکر تها باشد و قرائش کم ظاهر گردد و از اول هیچ فراش و از زنباشد و در وقت
بحران عرق کهنه حبث تحفوطیت خلط و عروق و بوقت بحران عروق البتة فراش پدید آید آنگاه گرم تر شود
و عرق کند و نقای تمام حاصل گردد و حبث قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده یکبار و اگر در او از مرض لون
زبان از زردی و درشتی بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و شقوق در لبها پدید آید حبث شدت سبب
صفرای فاسد و علامات استلای دم هیچ ظاهر نباشد و بول بدستور تپهای عفونی تری و بد بوی باشد
و بدستور تپهای صفرای ناری بود و اگر تر آن باشد که صفرای بر باز دفع میشود هر روز چند مجلسی اندک
بوزان و سخت بد بوی و کم رحمت و کو دکا نادر محرقه بسیار سبات پدید آید یا حالی که بدان ماند حبث کثرت
صعود تجارت تری و بد بوی و شیر خواره اندرین تب شیر نخواهد و آنچه ببرد و مده او ترش گردد و حبث

قبول بعض حرارت از دل و جگر و انقباض میگوید که کسی را که در محرقه رفته پدید آمده باشد اگر سخن به پیشانی افتاد
 رفته او زائل شود و از جهت گرم شدن اعصاب از صفو و سبب از دست و تحلیل یا فتن مواد بی که سبب
 رفته شده بود از اعصاب و مراحدت رفته درین سبب غریب نماید که آنکه بسبب ضعف قوت
 و اکت باشد از غلبه شان خلط گرم در آن پیوسته گام از آنکه آن از مبدی و سبب تر نماید و چون واقع شود
 هرگاه و اختلاط درین سبب هم بود و رفته بهتر بر طرف شود و جهت قبول عصبهای نازده عرض را و هم از گوید که
 چون در محرقه سعال پدید آید تشنگی زائل شود و جهت میل رطوبات شیش از گوشت رخ می که نزدیکی است
 بواسطه حرکت او بر رفته اند که اندر محرقه چون ناگوار حتی پدید آید بی آنکه بحرانی ظاهر بوده باشد
 استغرافی یا اشتیاقی دینی آنکه شش بر تنای خشک و موافق تسکین کرده باشد یا از تنوای هوای لائق
 رفقه و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد و در محرقه از اعصاب بسیار طبع
 دل در محرقه عظیم میباشد و اگر بعضی صاحب محرقه از اول عظیم بود و باقره و بی سرعت
 و تواتر و در غلبه از مدنی قمر بود و با سرعت و تواتر علاج هیچ تدبیری واجب از و نافع از تسکین حرارت
 نیست و طریق آن بر سرد کردن است و بکار دهنش غذا یا و شرابهای خشک و سرد کرده و آب سرد و
 غالب و نهادن طلیها و ضماد های خشک سرد کرد و دهنش بر سینه و جگر و سر و خاچ و در دق و غیره معلوم شد
 و اینجا جهت انتظار نفس هیچ تقصیر درین ابواب نباید کرد و از دوری مرض بر بسیار نماید رسیدن که خطر
 دولت عظیم است بسیار باشد که با بدان کم تر بقدر که به جهت طلب نفس و از حدت حرارت دل و دماغ
 و معد و مریض بریان شود و تشنگی خشک در عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و یا تشنگی خشک حادث گردد
 و نه از آن نتوان کرد و در غلبه از مدنی حرارت و دوری خلط عفن از حراری دل مبالغه در تبرید برین سبب
 احتیاج نیست و اینجا قبل از کموز از انار و نعج کافوریات نباید داد و قهقهه کردن بر وادون سکنجبین و شربت
 صندل و لیمو و شیرین بر و انار و آنو و قهقهه و سبب ترش حله یا کک آب اندک و لعاب استعقول سرد کرد
 از سحر بلند تا خفتن و بعضی با آب هند و آنده و یا شیر و تخم خیار برین و یا شیر و تخم سرد کرده هر ساعت از
 سحر بلند تا خفتن و در اشتیاق خواب نیز اگر ضرر باشد و همچنین بر وادون خشک و با آتش جو در جاشگاه و یا
 بمقدار ضرورت لازم بود و چند آنکه از نعج پدید آید و سکنجبین که ترکیب آن از شیر و تخم خیار و شیر و تخم
 کاسنی و زعفران که از آب هند و آنده گرفته باشند و از آب آنو و قهقهه و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر

واقع شود پس قصد وقتی واجب گردد که علامت اشتعالی در منظر ظاهر بود و قوت قوی و آسجی که چنانچه
 نباشد استفراغ صفرا باید کرد و بسیار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیادت باید سناسی مکی اگر
 باید ساخت و سایر طبقات قوی که گرم نباشد هم نکند بود و مسهل خصمت نباشد و بعضی اندک که مستویا
 در طبقات صالح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و افزون قوی را مناسب بود و بعضی
 تاخیر و تنقیه فرموده اند اینجا که طبع هر روز شفقت خویش و در سه مجلسی اجابت صغرامی کند و این غلط است
 جهت آنکه این فعل دال است بر غلبه خلط بدوی که در طبیعت بدفع آن و لا شک چون بدوی نباشد
 بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نه پذیرد و بی شکا میگوید که بعضی را از آن اجابت خفت عظیم حاصل
 شود و طبیب چنان در یابد از علامات که خلط کم و قوت دانی است و بهمان مقدار نفا حاصل شود و اگر کرد
 شکست جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نباید کرد که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد
 و آنچه از هفت بگذرد و قوت نیکو بود و در ششم استفراغ نکنند و آنچه از هشت در گذرد و قوت وفا کند در دهم
 استفراغ جائز بود و اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد و استفراغ حاجت نشود و چه اگر قوت بر حال است
 بر بخران نیکو قادر بود و در عرض نیز فی الجمله خشک شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد
 و در هیچ مرضی در روز بخران استفراغ جائز نباشد چنانچه پیشتر اشارتی بدین شده و در حیات لازم
 حاد و در ششم نیز نشاید از جهت وقوع بخران و اضطرابی بر خاطر و روحی خصیص درین مرض و سبب است
 که چون طبیعت سخت مشغول است بدفع مرض از تیر آن عاجز آید و استفراغ اگر موافق بخران باشد
 اگر ادا کند و اگر مخالفت باشد طبع عظیم مشوش سازد و اینجا که طبع کثاده باشد و با فراط دفع مایه نکند
 و احتیاج اندر باز داشتن از جهت عظیم ضعف کلی اقرص طباشیر مسک باید داد و کچین و جلیاب دور
 باید داشت و دروغ اشتباه بود و شیر و خرفه بریان و شربت های ترش قابض نیز و از هر چه طبع را نرم کند
 حذر لازم بود و غده آتش زرشک و سماق و دیواج و امثال آن اینجا بهتر آید و چنانچه آتش آلود و تر و آبها و
 آن اینجا که قبض باشد و اگر اسهال بخون ادا کند بدوغ و فاو در هر حیوانی تسکین باید داد همچنین لطین در نه
 و نمدوم و قوا بعض خشک و سماقیات و اینجا که تشنج خشک افتاده باشد سینه در گردن او را بموم روغن که از
 روغن بنفشه بادام و یا خطمی ساخته باشد چرب باید کرد و در آنکه وی تر و بزرگ خرفه بار روغن گل کوفته بر سینه
 و گردن او بطلایا خما گردان و غذای رقیق و مناسب دادن و آسجا که افراطی در فی افند و از تنوع و

و غشیان برنج باشد و بیست و هفت روز قوت باشد شراب انار که بود در آن کرده باشند باید داد و آب سبب
 ترش و آب ابی ترش که اندک پوست چروتن پیچیده اندران چوبیده و باشند منقیده آید و ضار دمای قلیض که
 صندل و گلاب و آب برگ مورد و آب سیب ترش و آب می ترش با آن ضمکم کرده باشند بعد و نهاده
 نافع آید و شبیات خشک ماده را به شیب مائل ساختن هم نیکو بود و اگر بقی سودا بر آید و سفیدی لب که گشته
 در بر معده او نهند و اگر تب و غشیان باشد وقتی نباشد بکنجین آب نیم گرم قی باید فروزد و آسنا که افزا
 در عرق باشد دستور سی که در علاج عرق نافه که کور شد معجیه دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید و غش
 برگ مورد و دیگر قلیض بر مفاصل و شست او باید بالید و اطراف او را اندر برتن ریخت و نهاده و بر و نهاده
 با زردن و دهمای خانه و جاسه و تن را خشک و شستن و در طبعی فو که قلیض و نهادهای قلیض سر و کرده
 نشستن و آب سر و غسل کردن و آبهای قلیض بر تن مالیدن نافع بود و سفوف که با و جلدنا و آسنا
 آن بر تن مالیدن و منحل کرده بر تن طلا کردن مفید آید و آنجا که در عروق افزا می شود و از عالجی که در
 افزا طر عاف غیر بحرانی مذکور میشود و بکار باید داشت و صاحب ذخیره میگوید که من دیدم که یکی را که هیچ
 حال بر عافش را باز نمیشد داشت از دست آنجا نبض که دم و مقدار بیت در دم خون برداشتم
 در حال بانیتماد و بسیار باشد که اندرین تب سبب و غفلت تمام پدید آید و چاره نباشد از آنکه بیمار را
 بیدار میکنند و با و از بلبله با او سخن میگویند و اگر بیدار نشود و چندی از آن تب سبب
 و کفهای دست و پاهای او بماند و سبب پاهای از پنج ران تا بقدم چنانکه اندکی او را برنجاند مفید
 آید و با قراحتی نیز نافع آید و شبیههای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن و میان و کتف
 شیشه حجامه نهادن مناسب بود و بی شرط بسیار باشد که عطسه دادن گیر و با فراط و بدان سبب و مانع
 بمشلی شود و قوت ضعیف گردد و در طریق باز داشتن آن است که چشم و بینی را با نمک و تخم کدو
 ارمغی آلودن کنند و گردن خشک و درخت سماند و بر غش نبش حرب کرده و قطره چند از آن نیلگرم
 اندر گوش او چکانند و در قهای گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته بر پیشانی او بکشد کنند و از دود و کرد
 و پوهایی عطسه آورنده و حر از فرمایند و سفید بخری و طین سنجاق و سونق می بویانند و بسیار باشد که گاه
 تب نیز رخا شد صفر از نیم معده بیمار ریزد و غشی آید و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر روی
 رسینه آویزند و صندل و گلاب و کافور و عرق مشک بید بویانند و او را بکشد از آنکه لقیقا باز نماند

و شکم و معده آدمی مانند و اطراف او در یک بالند و به بند و بدین تدریس با و در یک فرو شوند و گاه باشد
 که حاجت آید که نقطه دین و بینی چار را بگیرند تا حرارت با ندر و ن او باز گردد و قوت را بر انگیزد و اگر قدری
 سنگین با آب گرم در حلق او ریزند یکی از دو مقصود حاصل گردد و یا تا و از فم معده فرو رود و طبع
 اجابت کند تا بصلح آید و یا بقی باز گردد و دوسم معده را پاک کند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم
 شراب ریحانی با آب سرد آمیخته اندر حلق او ریزند و در حال که بهوش آید پست جو با نار و انگ سائیده و
 و دوسه لقمه نان اندر شراب ریحانی دهند تا قوت بد و باز آید معده چیزی مصلح حرارت نمرودند و اگر این روش
 عنتی داشته قبل از گرم تر شدن چند لقمه نان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو یا اندر روغ یا آب انار
 ترش یا اندر آب سیب ترش یا اندر آب بهی ترش و امثال آن دهند نفع بود و در منع آن و گاه باشد
 که بیمار را شهوت کلی بدید آید و آن هنگام چاره نباشد از آنکه حلوائی سازند از تر انگبین و روغن بادام و سمن
 تخم کدو و تخم خیار و بادرنگ و سیدهند و آنجا که بیمار از صداع برنج باشد علاج صداع صفراوی کنند و سمن
 معتدل و نرم کفید آید و آنجا که بیمار از سرفه برنج باشد پیوسته حب السعال خشک در دهن نگا هار و بلع باشد
 خشک جمله مفید بود و آنجا که از بخوابی بسیار برنج باشد شراب ششاش اندر کشکاب باید داد و گاه بود که تشنگی
 مغرطه نیز از این نائل شود و از جمله علاج بخوابی آنچه بدین مرض مناسب بود بکار باید داشت و باجمد بوسیدن
 منومات و طلا با دمنما و دمای خوشبو بی بس و کف دستها و پاهای و جگر نهادن بخوابی و تشنگی مغرطه هر دو را
 نافع بود و آنجا که از خشکی دهن و زبان برنج باشد بلعایهای پیوسته میشوند و دانه آبی و بز ترطونا و آلودگی را
 و قمر مندی و بخی در دهن و آتش و بدینها غرغره کردن مفید آید و اگر از وجعی در دهن می باشد بمسل آب
 میشوند و اگر بز زبان غبار بخار بسیار نشسته باشد و سخن بد تواند گفتن اول بلعایها با غسل آب کرده و در
 در دهن باید گرفت و این شستن و بعد بانندگی تیز آب فاروقی در چهار برابر آب کرده روی زبان ابدان
 شستن اگر در دهن کنده باشد و تعاقب آن بلعبات در دهن گرفتن نافع و الا جز مداومت بلعایها نافع نباشد
 و سو او روی زبان نیز همین طریق رفع بخار نماید گذشت که مستقر گردد و در بخارات خمیه آن بدماغ بر شود
 که دماغ را منوش سازد و نیستانی بجمیع میان تدایر اعراضی و افراط جبر آنها و اگر چه اکثر اینها در دیگر امراض
 حاده واقع میشود و علاج اکثر بقریب مرض نیز مذکور خواهد شد ولیکن چون درین تب ازین حالات بسیار
 واقع میشود و اینها منطوقی از علاج هر یکی کردن بیان مناسب بود و بسیار دیده ام که کسی را در اوایل این مرض

در دهن

استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود بدین علاج اکثر محتاج گشت و اما غلبه خالصه این تب چون بکبر و زیگیه و دیگر وزیگیه در سالمت بود از دیگر تبهای صفراوی و از منطقه و از تبهای شفته مطلقاً نذر اگر اینجایا قریب سی و شش ساعت اندر آسایش بود و اندران تبهای این فرصت نیابد و ماده این تب چون صفراوی خالص است و اندر گوشت و مائل پوست واقع است امید معرت قبول و تحلیل اینجایا بیشتر است و از جهت وقوع خبطها و مبالغه در تبرید ماده بی نفع و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل شود و بدوری کشد و بسیار باشد که از جهت تدبیر گرمی و خشکی فزاینده و با هر سال منتقل گردد و بسبب بهمت یافتن اندرین تب بحدت مذکور است که از صفرا از جهت کمی و خارج عروق و معسر جمع میشود اگر چه از جهت رطوبت جسمی قبول عفونت بسهولت میکند بهجت میوهست طبع غلط آن بسیار نمیتواند کرد و گساریدن آن بقرب و از ده ساعت میسر میگردد و افاقه بدین مقدار زمان واقع می باشد و علامت این تب آنست که اندر آغاز هر فوجی سرمائی بهشت بر آید بهجت آنکه حرارت ناری چون بجنبه بعضی رطوباتی را که صاحب عضلات است بگذارد و جنبانند و عضلهها و برودت آنرا که بسبب اوقات مجاورت در تنی یافتند در پانصد و این سردی را چون زیاد شد و بعد از ایندن نزدیک گردد و فراسا و قشریه و گوئید و اندرین حال بیمار چنان بیدار و که پوست و عضلههای او را بسوزن میرنجانند بواسطه حرکت بخارات تیز و اجسام این اعضا حدت آنها را و بدست این حالها اندک بود و بعد از این سردی سخت قوی گردد و چنانکه نیک بگذرد از این بهجت گردیدن ماده مرض اعضای حساسه را و کوشیدن قوت و انقباضه با آن و غرور حرارت غریزی باطن از برای حمایت دل در رفع ماده و این را ناقص گویند چه گویای اندازد اعضا ماده را از خود و بدست این سردی را نیز دراز نباشد و زود تب پدید آید و سردی ماسکن گردد و جهت گرمی لطافت خلط و رطوبت اول و دوم و سوم لرز و سرما قوی تر باشد بهجت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر میشود و بهجت نقصان یافتن حدت و خامی ماده چنانچه بیشتر ظهور فواید در طرقت صباح که محل حرکت صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان تر از گرمی تبهای دیگر باشد چنانچه بر تن او چون دست نهند تیزی تب دست را برنجاند و سبب ظاهر است چون زمان نیک بر آن دست دارند تیزی حرارت آن موضع کمتر شود و بهجت تحلیل یافتن ماده لطیف بختی بعد و حرارت کف و در حین لرز و غنیمت و اکثر طعم دهن تلخ بود و جهت صفرا و بول سبز ناری رقیق بود و اگر قوامی یا بدیسی غلیظ نباشد و بسیار

که اندر روز اول یا سوم اثر نفع اندر وی پدید آید و غالب اندر چهارم و با هفتم پدید آید و نبض اندر آغاز
نوبت همفیر و ضعیف و متفاوت باشد جهت غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب و چون تب
پدید آید بنظم و موت میگرداید جهت سخت مایه و مختلف باشد جهت نقص خلط و لیکن اختلافش کمتر از نبض
دیگر تبهای عفونی باشد و گساریدن هر نوبت بمرق بود بیشتر از دستور دیگر تا غیر جهت لطافت و
رقت مایه و میل آن به پوست و هرگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه
گویند متعرق خواهد گردید و درانری نوبت غلب اکثر تا هفت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد
و از دوازده ساعت بسیار در گذرد و جهت سخت تکلیف مایه و آنچه چهارده و پانزده ساعت رسد تا هفت
و او در این تب اگر تکلیفی و خطی نشود و از هفت بیش نباشد و در چهارده روز از آن تمام کند بسیار باشد که
بسته نوبت و هفت روز بگذرد و نگاه باشد که یک نوبت بگذرد و سبب قی کامل منقش و یا اسهال تمام منقش
که اتفاق افتد از مدو طبیعت و تراید این تب مناسب باشد و بیقراری و بیخوابی و تشنگی در اینجا در اوقات
اشته او حرارت قریب بحد بود و خشم و طغیان و نافرمانی و مانند آن اینجا بیشتر از دیگر تبها باشد
و اگر حد اعمی بود و هیچ گزافی نکند بسیار باشد که صاحب غلب غلیانی در نزد یک جگر خود احساس نمیکند و چون
تمام این تب یا بمرق باشد یا با اسهال و یا بقی و یا با در علاج این تب خفیفی بود و از آنچه در علاج مرده گفته شد
و قریب بود و علاج غلب لازم بود و در رفع اعراض نیز قریب بدانها باید لیکن چون اینجا زری و نوبتی و یا بیشتر
هست چند چیز مرعی باید داشت یکی آنکه در نزد یک نوبت و در ابتدای آن و در حین سحر و روز و اشتداد
و تراید حرارت تب هیچ چیزی که غذا باشد نباید و او جهت آنکه طبع مشغولست بدفع خشم و باز پرود خشم بهضم
تواند پس غذا سبب گر آن باری طبیعت گردد و نوبت دراز شود و باشد که منفذهای اخلاط را تنگ
سازد و اندر آن خطری بزرگ بود و نیز چون بهضم غذا ضعیفست خلاصه خام از آن پدید آید و فساد و دیگر
از آن متوقع بود و بعد از خطاه حرارت غلبه صابروقت اشتها در غذا و شربت مختار اند و دیگری آنکه در حین
آغاز نزد تب اگر شربتی از بکنجین در آب یا در آب مهند وانه برآشامد و می کند تحبب کاهشی که غشیانی هم میباشد
خطی نافع آید بسیار را دیدم که برین تدریز بودی از مرض خلاصی میستند و دیگری آنکه چون در هفتم
و سمر آن تمام شود و در هفتم یا در دهم یا در دوازدهمین لائق اسهال صغیر بقدر مناسب کند و بسیار کس را
شیر شربت و سمن در آب آلود و گلاب داوم و بست مجلسی و کمتر بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را

از بعد آن نبوت اندک بر وی و حرارتی یک نوبت و دو نوبت می آید و بر اعراض غذا و کم خوردن تمام صحبت می افتد
 و باید که بعد از مسهل چیزی نماند که بغم فرا باشد کم بکار دارند که سیم عدد و شش غیر خالصه و حی طبعی بود و این سنگام
 سکنجبین بزوری معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساد و مضرب و دو محمد و کرمی گوید که در انگلی و نیم سقمونیاس
 مراد و نسبت درم سنگاب جلاب حل باید کرد و در نگاه روز آسایش در او این مرض داون در غیر فصل
 گر ما و بلاد حاره تا یکبار از صفرا پاک کند و ندارد که سقمونیاس شراب بی باید کرد و از این این تنفسیت باز نیاید
 و اگر آید ضعیف بود و بزودی مرتفع گردد و این شدت اتوا و مردم سید و بقوت را شاید و دیگری
 آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و سردیها و ترشیا و ترشیا می مضعت معده خور که در غیر وقت
 حرارت مضعت آوردن آنها بسی ظاهراً گردد و دفع بدوری کشد و ممکن که خطا شود که در دو دشت ماده
 و در این پس چون مجال آسایش است آب سرد غالب و مبردات بسیار احتیاج نیست و دیگر می آنکه در وقت
 نوبت تن خود را پوشیده دارد و خود را بامری مرغوب غیر مضعت مشغول گرداند و اگر چنانچه تنی نتواند کرد
 بهستوری که مذکور شد شربتی ملین که تبدیل صفرا کند مثل معصوم انار ترش یا اندکی شکر و یا نقوعا شده
 بخور و معده آید و در آشنای حرارت اگر سخت غالب باشد شربتهای خشک با طباشیر و لی آن باید داد
 و در اختلاط حرارت اگر پایی اندر آب گرم نهد خطه باقی دشت حرارت را از سر فرو کشد و گفته اند که روزی
 آسایش باید و سکنجبین سرد کرد و خوردن پس آن کشکاب بد و ساعت خوردن و از پس آن چهار ساعت
 شربتی دیگر سکنجبین خورد و از پس آن بد و ساعت خوردن و از پس آن کشکاب بد و ساعت خوردن و از پس آن چهار ساعت
 از پنج و شش و نفع و چند بهستور سخته باشند بی گوشت عظیم نافع یا قلم در عصر چهارم کوشش و دیگر
 روزهای خفت و یکسری آنکه روز و سیزدهم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب معصور فواعت کنند
 اگر باغی نباشد تا نوبت بهفتم بمر آن نیکو کند و بخیر بگذرد و باذن الله تعالی و دیگری آنکه چون نوبت
 از هفت زیاده شود و سبب الشفا چنانچه دستور است علاج کنند و در نفع کوشند و پیشین تا چهارم
 ماده بکدام طریق دفع سطلید از آن طریق او را اندا کنند و برخلاف طریق میل ماده هیچ دفع نکنند
 که آن عظیم مضعت بود و گفته اند که در غیب خالصه بعد نفع و استفراغ گر ما معتدل در روز یک
 آسایش عظیم نافع بود و الله اعلم و اما غیب غیر خالصه چون ماده این پس نفع طاست
 نواب و اوقات آن بطریق غیب خالصه منظم و مضبوط نباشد و تفاوت در جاست و نواب آن

مناسب اختلاط و قابلیت موده باشد چنانچه صفراوی محتاط هرگاه و زیاده از بلغم بود و قابلیت نفع در آن بیشتر بود و نواب آن بهم نزدیکتر بود و حرارت بیشتر میشد و باشد که بنواب خالصه ماند و مدت آن کمتر باشد و اگر صفرا با بلغم مساوی افتد و خلط نرسد و تر باشد نواب آن دورتر افتد و البته غیر اجتماع موده غلیظ قلیل و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوازش بنواب ربع ماند چنانچه اشتباه عظیم افتد و این تب انتقالی بسیار واقع شود و علامت این تب آنست که مدت سرما در روز کمتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر و مدت سرما و تب و اسالیب نیز مختلف باشد و از ربع و جنب خالصه بدین اختلاط استسماز نیکو باید و نواب آنرا حدی معلوم نباشد و باجمه بیشتر از هفت نوبت بود و شش ماه بسیار کشد و دوری این تب بسیار پدید آید و اکثر در فایز افتد و از بعد تبهای دیگر بسیار را دیدیم که قریب یکسال این تب داشتند و اغلب شبیه نوبت غبه آمدی و گاهی که تخلیط کردندی زودتر آمدی و گاهی که رعایتی کردندی دیرتر آمدی شبیه نوبت ربع و در او از پنهان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبت آن متضرر نشدندی و بعد ظهور حرارت بصنایع و جهات خویش پر خشم شدی و گاه باشد که اندر او از این تب سپر بزرگ شود و تهیج اندر پشت چشم و اندر رویا پدید آید یعنی برآمده و همچو آماشید بناید و پشت پایها بیامسد و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و تبازی این اثر ملکی گویند و در صین تب سرانگی گران باشد جهت جمع و بخار صفراوی غلیظ بماغ و آثار نفع درین مرض پدید آید و در آخر از نوبتهای عرق کمتر از خالصه کند جهت غلظت موده و بدین سبب بول در اکثر اوقات غلظت و رنگین باشد و کم رسوب و حرارت این تب کمتر از خالصه بود جهت خشکی موده نسبت بدان سخت ماند و درین مرض زودگذر است و جنب اندر آغاز نوبت تمیيع و صغیر و متفاوت بود و باخر مختلف گردد و زیاده بر قبض خالصه ولیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر خالصه و این تب بسیار باشد که در نواب تب تبیین ماند و یا بشطر انقب و فرق میان این و تبین بطول مدت مرض بعضی اعراض خاصه باشد و میان این و شطرنجب بعدم تفاوت مدت نواب در کوتاهی و در درازی و عدم اعراض شطرنجب بود اینها علاج نخست باید و بدین تفاوت آن از خالصه بحد درجه واقع است بر حسب اعراض و لوازم اگر بسیار و در زمانه علاج خالصه بکار باید داشت یا زایدتی رعایت جانب نفع البته و اگر بسیار و دور بود

سردیها و ترشیا هیچ نشاید کرد که ماده را فسرده سازد و نفیج را پس افکند و طبع را ضعیف کند
و غذای غلیظ کجبار یا ز نشاید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت نادت نفیج و فاسخند و حرکت ضعیف
و استحکام اعظمی مضر باشد شناخت زیرا که خلط صالح بحدین فعلها گداخته شود و با غیر صالح بیامیزد و
منتشر گردد و لطافت تحلیل یابد و کثافت بماند و در علق و طول مرض شود و بلا شبهه و چون این مرض
را مدت دراز واقع است در موضع آن بزودی نشاید کوشید بلکه بنفع و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد رفت
بعد از نفیج مشغول باید بود و مراعات قوت بواجبی نمود و طریق تدبیر فی الجملة آنست که سفینه اگر
دلیل غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات استلای دم ظاهر بود قصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نفیج و در
غیر وزن نوبت و جرآن قوی و بعد از قصد بغذا یا و شرابهای جالی و گرمی مائل نفیج خلط سید مهند مثل
کشکاب که اندران بخورد و اندک با ویان یا ستر و اشباه آن بخت باشد و آتش حلیم جو که در آن بخورد و اندک
شربت و زیره و کشنیز و چوبه مرغ بخت باشند و مثل سکنجبین بزوری و اصولی و قنار شرف و اشباه آنها
و بعد از نفیج تام تلبنین ملائم دفع خلط فاسد باقی کند بدستور و اگر قصد اتفاق نیفتد و یا نشاید طبع را محسب
باید داشت بسیا فدا و حقه نامی معتدل و با شرابهای ملین مناسب در اوقات آسایش تا مجال نفیج
باشد و غلبه خلط بسیار حضرت نرساند و غذای مناسب غلظین باید داد و اشیا می بی قاتق کم چسب
و با چوبه مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد و باعتدال و هند وانه شیرین موافق آید و اگر بول
ناری و جنس سریع باشد سکنجبین ساد و یا شیر و تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه و اشباه آن در اوقات
حرارت و در وقتهای لائق داون و آتش که قاتق ناروان و قلیل انصاع خشک و شسته باشد نیکو آید و
صباحا کشکاب مذکور قبل از غذا باید داد و لیکن در اوائل مرض و در غیر وزن نوبت و اما بعد مهند هم به شربت
و غذای منصفیه مناسب بود و دستور منع غذا و شراب و اوان اینها همانست که در خالصه مذکور شد و در تمام
اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد و اگر در هر چند روز طعامی که تی را شاید بخورد و وقتی کند بوقت آسایش
و یا قبل از نوبت پنج شش ساعت بسیار نافع بود و درین مرض استفراغ خلط موزی بفلوس خیار شنبه اندر
منفع مناسب حل گردد و یا اندر شراب گل مکر و یا در کلاب گرم کرده نیکو آید و حسب چنان اندر شراب لمبو
حل کرده بسی مناسب باشد و بسیار بود که خلط عسیر و ناقابل باشد و حاجت آید که بر سرهای استخوان پلو
و مده و ضامی نهند که گرم کند و خلط را بپزند تا استفراغ عسیر شود و مثل ضما و لادن و هشتال آن

در ترشیب لایق و آزموده در تدبیر این مرض آنست که چون صفرای غالب باشد البته شکم کم فروزد
و ترشیب حرارت و صنداع رنج دارد و بیشتر تشنیه بنوائب و غلبین آید پس غذا با و شرابها که گفته شد در حاصه
بهمان ترتیب باید داد و شکم را در اوقات آسایش ایشان و حشاهای معتدل نرم و آشن و ترکیبی که بیشتر
صفرا را که بلغم را فرو آورد و از شرابها و جهای ملین بعد از نفع نیکو گاهی بکار و آشن و در غذا با
چاشنی که در چیزی که منفع باشد و جالی داخل ساختن مثل خبازی و اسفناخ و زیره و کشنیز و نفع و مغز
با دام و تخم و پیاز و شباهه آنها و در کشکاب نخود و اندک بادیان کردن و در حلیم جو بخود و شبت کردن
و قبل از نوبت بچند ساعت فی یکنجین در شربت حل کرده کردن و گوشت خرگوش چوب در غذا
باید و مثل ساختن و بدین حل چندان در امانه کردن که از مفرور و زنگذر و ماده خشک گردد و طبیعت
با آن خوی کند و نوبتهای آن بر وقت مقرر قرار باید یعنی اوقات هر نوبت بیشتر و بیشتر و در نوبت
غلبه و یا ربع می آید و یا هر روز در وقت معین و این هنگام غذا با و شرابهای منفع و جالی نیکو تر باید داد
و هر چه خلط را خام میکند و بلغم می فراید و در و دشمن و بعد نفع نام و بقای قوت ملین مناسب قوی و اودن
و بعد نفع و قرار فرج نوبتهای آن بچند اشفا و حافظه و نفع و شربت و کشنیز و زوری و اصولی و مثال
از اینها مشغول و دشمن طبع گذرانیدن و اگر بلغم و صفرا برابر باشند حرارت نرم تر بود و آن اعراض معلومه
کثر و اکثر تشنیه بنوائب ربع آید و اینجا در اوائل حال بنده ای معتدل بی قاتی مثل آتش جو و نخود و سباز
و شیر با می برنج و ماش و برنج و رشته عدس حله جو به مرغ و اسفناخ و زیره و کشنیز حفظ قوت باید کرد و تعدیل
خلط بخوردن و گلفند در کشنیز حل کرده و شباهه آن در صبا جهای و در آسایش نمودن و در روزها
نوبت اگر قوت اند غذا کثر خوردن و فی بیشتر کردن قبل از نوبت یا بعد از طعام بچند ساعت اگر بیشتر
باشد و هنوز نوبت نیامده باشد و الا با شایانهای مایل بگرمی شکم فرو آوردن و چون از چهارده در گذرد
غذا با می جالی و پز اند و اودن بوقت اشتاهای مثل نخود آب کچو به مرغ و اندک و اچینی و اسفناخ و
خبازی و مثال آن و شربت نفع شربت و شباهه آن هر صبح و با اندکی نان و اودن و بعد نفع تشنیه
بجب حصانی در آنچه لائق مزاج باشد کردن و یا با مثال آن و بعد از قرار گرفتن نوبت بچند اشفا
و غیره نوبت را گذرانیدن و آنجا که بقصد تشنیه افتد بعد نفع در ایام لافقه قصد کردن و لیکن در تشنیه
آتش یا لایب یا باید نمود که در تهیای نایب بقصد از بیشتر تشنیه از طبیعت است بچند اشفا که در خارج

عروق متعفن است بقصد پاک نمیشود بلکه اخلاط بار و در افسردگی و برود خامی زیاده میگردانند و اخلاط گرم
 حاد می افزاید پس ما دم که بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد می عظم شود که گرو و بقصد جز آنست نباید کرد و
 تجویز قهوه را در نایب مخصوص بدین پاپ باید شناخت و ملاحظه کنی مرض حبت ارسال منضجات بر
 آنست که چنانچه این مرض مختلط است و در اول غالب است و نوبت پیش غیر مفرط و هرگاه در اولی
 منضجات و اگر بسیار داده صغیرا کثیر بجزکت آورد و داده را گرم تر سازد و فساد آن با خلط داخل عروق
 سرت کند و پاپ لازمی پدید آید و لیکن چون مرض کهنه شده و داده سرد گشت و تخفیفی یافت طبیعت
 با آن نوبی گرفت آن هنگام گرمیها و منضجات بزودی تحلیل آن میکنند و حال آن فساد است همیشه
 و ملاحظه تر از گرفتن فواید است احتمال حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل حرکت و قبول
 قهوه خنط مقرر شد مخدرات در قرب آن محال طبع را اشتغال میسازد از انشای فعل مقرر و اخلاط و تجارت
 را در آن چنین تسکین میدهند چنانکه آن چنین بگذرد و حرارت غریزی اخلاط منجمه تحلیل کند و نگذارد
 که تعفن تپید و هرگاه آن وقت مقرر در گذرد و حسب اقتضای طبع مرضی قوی در آن کیفیات و حالات
 پدید می آید تا بار دیگر محل فواید میرسد انشاء الله حدوث میکند و چون محل فواید مقرر نیست هرگاه
 کیفیت فواید بر طرف است و داده بجزکت آمد و فصل خود و تمام میکند حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر احتمال
 مخدرات از تنقیه جمیع آنست که چون فواید غالب باشد بخند تسکین آن شکل بود و لیکن که از مخدرات
 تعلیل باید و قهوه و فسادات دیگر از آن فواید آید و لیکن کسی را که تنقیه نکرد و باشد اما مرضش کهنه شده
 و تحلیل نیست یا نه حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی شکست محلات و محلات دیگر را باید داشت
 و در صورت استعمال حب الشفا و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقدار
 دهند که دانه که آن مقدار مریض را البته بگیرد و کمتر از آن نیک و بیشتر از آن مضر است و اگر مزاج مریض ضعیف
 است آنرا با مقوی که غذا مختص نباشد دهند مثل شربت سبب و شربا و آن را اگر زیادتی نشی و تحلیل
 و قدری محتاج است در کجی بیانات منضج حل کرده یا در شربت میل یا در غسل تنها یا در غسل مجبیل یا
 در شرباب دیناری دهند و اگر مریض بخندری معاد بود و باشد و جهت مرض ترک آن کرده از آن متباد
 او دهند مقداری که تخد کیند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر بود و الا
 بحسب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن حب و غیره اساک مضر باشد

باید که قبل از آن غذای مناسب و اندک بدین آنکه مخدر بکار دارند و آنرا که شب بعد از ظهر آید صبح غذا
باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت بخنداد و آن مکرر نباشد و در اثنای گرفتگی حب
هیچ چیز نباید داد و اگر خشکی حب و هشال آن حضرت یکسند و مریض نازک مزاج باشد در اثنای گرفتگی
مخدر شربتی مناسب و نرم کننده باید غرضید و آنجا که با وجود مخدر سردی و لرز و حرارت پدید آید در افتاد
خلط و حبست از سکنت سردی و لرز و حرارت پیزی بکار داشتن و در اثنای آسایش تدارک
بیش و حرارت کردن بدینچه مناسب باشد و در نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای
نوبت آسایش باید حبست و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترهیا و سردیها
باع و ترهیا خنک کردن و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد و در نوبت بهمین دستور نافع و
غذا و غیره باید داد و آنجا که چون صحت مزاج قرار یافت بعد از پنج روز پیران آمدن و اگر مخدر بکار
ندارند و باشد به و آنغذیه علاج کنند آنجا مشغول داشتن طبع بلعها و صنایع مرغویه لازم بود و بسیار باشد
که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص معنای او بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع
تخصیص معنای او بسیار کس آیدیم که در وقت ابتدای لرز خود را یکبار در آب سرد انداختند و در غیر
لرزش بر طرف شد و اندک حرارتی ظاهر شد و بزودی رفع شد و نوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و محسوس
چو آنان بودند با قوت و مرض کمند و سبک شده و بسیار آیدیم که بوقت ابتدای لرز یا سردی یا شغلی سبک
بر آب چنانچه ایشان غافل بودند در عتبات ایشان محکم نبریم و انداخت چنانچه صبحی کرده از بخت آن
مریض از جای محبت و مرض را طبیعت فراموش کرد و حرارت غریزی یکبار بدرون متوجه شد و داده
علت را تحلیل کرد و سردی و لرز و حرارت او بدین گشت و صحت یافت و بسیار آیدیم
که این شب نوبت ربع می آمد و قبل از نوبت بدو ساعت ایشان از قنطاریه می ستانیده و معسل شده
دادند و آب و ترهیا و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان را گرفت و نوبت گسته شد و بسیار آیدیم که نفع
شرف قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند یا معنی کردند و از روز از آب و غذا قبل از نوبت تا وقت
گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و ایشان نوبت غیب می آمد و بسیار را حافظه صحت دادیم
استو حباب الشفا صحت یافتند و بسیار آیدیم که این شب غنیم می آید یعنی هر روز و کمنه شده بود
بهین محالجات مذکوره صحت یافتند و بسیار آیدیم که ترنا سو دادند قبل از چند نوبت بحدی صحت و

از آب منع کردند و زنگسته شد و تب اندک آمد و کت و گر گرفت و در وقت نوبت نداشتند و بعضی هم تب بزرگ اول
صحت یافتند بیان ترنا سو که برنجی مثل سبب بگیرد و مغز خود را هر یکی یک درج جزو سبب
سیر خالم سببانی و جمله باید کرد در باون نرم بکوب و اندک آب بر آن زده آنرا نیکو سرشته ساز و بوقت
ضرورت همچنان آب تازه بخوراند شبیهی از سه درم بوداده درم و بسیار را اردینکه در قاتق آن
سیر و نقیاع بود و چاشنی کرده و دوام قبل از وقت نوبت و بر آشامای نیکو و بر آب صبر فرمودم و نوبت
بخیر گذشت و صحت یافتند و بر نوبت آن آزموده ام نافع بود و تخصیص در آب کروش و بسیار برنج
اصول بر ناستا یا نان و بی نان داده ام و بر آب صبر فرموده و صحت یافته اند و در نوبت مختلفه نشیند
آزموده ام و بسیار را قبل از نوبت پلا و چرب با غسل داده ام و بر بالای آن حبس لشفای بزرگ و
نوبت ربعی و غشی بخیر گذشت و کوکوی سر و مطبوعه خارشیت و جوز بود و غسل آب و اندکی گلاب ساییده
و کوکوی ناخواه و کوکوی زهره کوفته و غسل سرشته و سیاه شخمه کوفته در غسل سرشته و جدید تر فقط در آب
ساییده و غسل در گلاب سرشته کرده و سکنجین بزور می و منیز آب شکنجه کا و جمله بسیار آزموده ام و در نوبت
تب یا اکثر نوبت آن مفید آمده قبل از نوبت خوردن و بعد از کنگلی مرض بدستوری که معلوم شد مگر را
کوکوی این مرض کشیده بود و بزودی صحت یافت و بعد از چند روز چنان واقع شد که هر شب بوقت
خواب اندک حرارتی بی سر بامید اکر دی و صبحگاه گذشتی حضرت مد ظله العالی فرمود که هر نماز شام سه نوبت نان
با نقیاع سیر خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کرد و صحت یافت و پرمیزی نداشت و سبب
نیکو و بر غذای معتاد و آب مقرر بود و منق بسیار یک بعد از امراض اینچنین می شد آشنند آن تجربه کردم
و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را که در علاج تخلیطات و تقصیرات کرده باشد و هیچ اندر
بشت چشم و اندر روی پدید آمده و سیر بزرگ شده مراعات جانب پسر و جگر و معد و او بسیار باید کرد
و تسکین حرارت بواجبی نمودن و تدایع عند الضرورة باحتیاط تمام کردن و استقراغات به فحاش و زرف نمودن
و چون قورم در پاهای پدید آمده باشد و تسکین حرارت بخد باید کوشید و بسیار را دیدم و آزمودم که کلسب
یا برگ بید کوفته و یا کاسنی کوفته بر پاهای بسیار مالیدن و پاهای و میان آن کوشیدن و حتما آب برگ بید یا کاسنی
سرشته بر پاهای و دستهایستن جهت آن درم نهایت نافع است و غذا یا می خشک معوی معده و قورم را
اندر سکنجین بر صبح بر ناستا خوردن و بدانکه در دفع تپهای که نه خواهد نایب خواهد لازم تر بسبب با عیبه میگویند

گاهی است که غلبه می آید و در نهایت بیشتر از نظام هر یک و دو بسیار را دیدیم که بدین طریق صحت یافتند و
 دینی آن نیست که اعراض نفسانی و توجه خاطر مریض را نیز درین گاهی دخلی باشد چنانچه در آمدن نور آب دخلی
 دارند و ادویه و اعمال که از اینند بیان درین باب نافع دیده ام نیست اما انوشه همامی تب بند است
 او آون تار شک آون بر ابر کون پیر کیال داکنی جوگنی دینه بند بهوتان جی که بالاده و ده دست
 دور و تحشت تره کون داکر هر پنت اپی کلا داکا دشت پر کلا جوش گیان دمان جانی بهیو است
 به سید بلقی کیا داکر کزی سیری کور که را و سبک سونا است و یکس آو آون آچی سیر پنت
 زاجا چیدرانی آچال کی سات پیر لیکه چو آند بهون و چو آند بهون و چو آند بهون بر آند بهون چو آند بهون
 بند بهون تینا آند بهون آجیزانی کی ساری که جیت پند چو ویری گیت کور کی شک و طریق
 بستن تب نوبت بدین انوشه است که پیش از نوبت قدری رسیانی که از پیش بر سهیه
 بزنند و بدین نیت و دختر بکر آزار شده باشد بهین نیت بستانند و بوقت غروب آفتاب تبخیص عصر
 چهارشنبه در محل خلوت یکسر از اجانب هیچ علف کره که ار که ترکان آزار بدرقاق گویند و در زنی آزار
 فوجک مانند و آن علفی است که باران خار باست کوچک و گره شیه پاستخوان زیتون و در چراگاه بر مو
 چو اناست بسیار می چید و بزرگ آن علف شیه است بزرگ باد بخان بپسندند و در حین ستن سه کت بگویند
 جاگ جاگ سیری کا جگا لاک و نام مریض بزند نیت کنند بستن تب او را و قدری نمک در پاشی آن علف
 بدین نیت بزنند و سنگی بران باقی ریمان نهند و بگذارند تا صبح در نوبت انگا صبح قبل از طلوع
 چنانچه هنوز سخن نکرده باشند آن علف را از پنج بزنند دم گرفته پنت مذکور و درین حین سه کت همان
 الفاظ را بگویند و آن ریمان را غیر از محل ستن زنند آزار نیت بستن تب مریض بکنند و سه تو کنند و در
 این علف بزنند و میان این ریمان سه تور ابران نهند و انشون و دم رانی خوانند چون بلفظ حیت بد چره
 رسند قبل از آن نام محمد مریض بزنند شل آنکه بگویند محمد گایارند گایارین قیاس و در حین تمامی شتر میان این
 ریمان بار میان پنج گره زنند و انشون را بران دست طاق و باز از هر طرف شتر میان این انشون
 خوانند و نام محمود برده و وید و جد اگر بزنند و بعد از این را بر گردن محمود بزنند و در حین ستن هر دو
 شتر را بخوانند بنام محمود و در وقت آخر ریمان و مشد و گره زنند و سه نوبت بخوانند و هر بار یک گره زنند
 و در بنوقت لاون از محمود بخوانند انگاه طاسی پاک را بر آب کشند و کار دی بر بند بولادین آن

و افسه نهاری می خوانند و بعد تمام افسون بر آب سیدند و سید کار در اهتساست که بر زمین میزنند و در محوم
 سه کثرت این عمل با آب کند انجا و ازین آب اندکی بر روی محوم بدست چپ بپاشند و اندک
 بخورند و بدین کار و فی الحال مرغ سیه را پنج کفند و برای محوم آنرا تصدق نمایند و در حق سبحان
 لازمه کنند نیز همین نوع بود و لیکن آنجا که سیمان از غیبه سفید نو باید کرد که دختر بکر بدست محوم شده باشد
 و اگر همین نیست چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شرط تاثیر این اوجیه
 درست خواندن است و آنرا سه بار در هر روز و نفس بپاشند و پنج دابست و چندین جایی این عمل
 مفید آید و استادی دهم که جهت پنهانی کند میفرمود تا دختر بکر سه بار و ام را چیت محوم می شکست
 چنانچه مغز در آن درست باشد و هوای بیرون نه بنید و آنرا در شب بالین مرخص شب می گذاشتند و
 علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن گفته بر یکی از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگر
 می نوشت که بسم الله و بر سوم می نوشت که بسم الله و بدین ترشید هر صبح تا شایمار
 یکی ازین می خورد و صحت می یافت باذن الله تعالی بحربی بود که هر کراشی کند می بود تخم مرغی می آورد
 و در صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن بر آن تخم مرغ می نوشت بسم الله جادنا الرحمن طارنا الرحمن ایمن
 بسم الله فلان بن فلان زاب و شب میا حق محمد رسول الله و حق علی ولی الله بعد از آن سیمان که کبر شش
 بهین نیست سه تو بر سیمان تخم مرغ می چسبند و در شب بنجا کستر گرم می چسبند و بر می آورد و زرد آنرا بهین و ز
 بر ناشتای خور و در مرض و سپید و آنرا بگ چهار چشم سید او بدست رفتن شب او و پوستها را در آب
 روان قوی می انداخت بهمان نیت و سیمان را بر بازوی راست مرخص می بست بدست بسته شدن شب
 و در مرض راحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغمی چون سبب حدت و شوری بلغم صفرا
 محرقه است که با آن آینه می کرد و قابل فساد میسازد از جهت بعضی این جمی را از انواع صفرا و
 عذکر و اند و اگر احوال و علامات این جمی صفراوی بود و پیران را این محرقه بیشتر افتد و جوانان را آن
 محرقه و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در محرقه صفراوی همین گشت لیکن اینجا چون غشی بیشتر نیست
 رعایت قوت و حمایت دل و فم معده باید نمود و استقرار غده وانی که بلغم شور آورد و کردن و استحام در
 و آخر بعد استقرار غنی آید و رعایات اعتدال در اخذیه و کشه به بارده بعد استقرار غات لازم آید و ملاط
 مناسب بر دل و فم معده و جگر اینجا بیشتر بکار دارند و همواره ملاحظه نفس در دن بهار تا بکر و منع غشی بود و

و اما حمی لثقه بد آنکه اکثر تپهای بلغمی که در کان و مرطوبان و بیکاران بر خوار و پیران و صاحب تخمه
و آروغ ترش و صاحب زکده امشلاهی و کسانی زکاده بر امشلاهی طعام حمام زنند یا حرکت عنیف کنند افتد
و همچنین میوه خواران که آبها سرد یا شور که بر بالای میوه خوردند و یا شیر بکتهای ترش نیک سرد کرده و یا
معه با آن خوردند و بر سر آن حرکتهای عنیف کنند هیچ یک از تپهای بلغمی از ضعف و اَلَم معده حاکم
نمیشد و بخران تپهای بلغمی اکثر یا با سهال و چون این حمی نشسته گاهی از تعفن بلغم شیرین می افتد و گاهی
از تعفن بلغم ترش و گاهی از تعفن زجاجی پس بیشک حدت و لین و طول و قصر و اعراض آن بحسب آب
خلط سبب و می خوردند و بخران این تپ بعد چهاردهم بود و جهت غلظت ماده و قلت حدت آن در اکثر
میان نیست و سی افته و بسیار باشد که در او آخر پاستقا باز گردد و علامت این تپ آنست که هیچ
سرما و لرز نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و مشابه باشد به تپ وق و فرق به لین نبض بود و مکرر در وقت
بحران و هیچ عرق نهند مگر در وقت زائل شدن و گاه باشد که صغراوی مزاجان را اندک نمایی بوقت
ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینه پدید آید جهت تحلیل یافتن اندکی بخارات بعد و حرارت نیم روز و جهت
خلو معده و در نیم شب و حرکت حرارت در خل و گرم ساختن معده و جو بگرانی اجماع بول در اکثر احوال کم
بود و در تشنگی ناپسند و گاه باشد که بسبب عفونت بعد اوایل بر خنجر مائل گردد و بر صاحب زکده اید و بر آن
بلغمی بود و تشنگی کم باشد و بسیار بود که سرفه رنجبه دارد و ضعف النهار در او اکل شب و بعد آب و ترشها
خوردن حرارت بشیر محسوس گردد و علاج این تپ بقدر آب و شرابهای معتدل باید کرد و معده را بگلشکر و
قرص گل و سفوف مقوی تقویت کرد و بعد غذا و اگر تپش جهت تقطیع بلغم احتیاج افتد بکنجدین که
اندر آن اندک بچ کر فس یا بادیان جو شیده باشد و دهند و آنجا که سرفه باشد ترشی و در باید داشت و بگوید شکر
نباشد و اگر گلبین اندر و هر شکم سفت و دهن و اگر بحسب السعال احتیاج افتد آنچه بی مخدری بود و مناسب
باشد و آنجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استغراغ بلغم باید کرد و بعضی گاه هنگامی بعد طعام آب بقی مناسب
یا با سهال بر فنی بعد ظهور نفخ مبسلی که سخت گرم و تیز نباشد و حب چنان در مصالح مناسب بود و او در بول
سها و الاصول عظیم نافع بود و اندرین تپ بگریمهای و داروهای پزائنده و لطیف کنند آن دلیر
نشانید که در آن که اندر بلغمی ناپسند زیرا که بسیار بود که اندر وقت تزیاید چون ماده لطیف گردد و تیز دماغ بر آید
و بهر سام باز گردد و همچنین بهر دیها نیز آن دلیری نشانید که در آن که در تپ صغراوی زیرا که ماده اخام کند

و مرض بدوری گشته و فساد آن بیکبار باز دهد و باستقفا گشته و انگاه علاج مشکل گردد و آنجا که صداعی باشد
بحقنه و شیاف شکر فرو آوردن مناسب بود و از تداوم که در غیب غیر خالصه جهت تب مذکور شده و از آنچه
در نامه بلغمی بعد از این مذکور می شود آنچه مناسب بود بحمل احتیاج بکار باید داشت غیر از مخدرات در قافیه
سند احمدی و شحمه سفر عراق اتفاق افتاد و فرزند من عین الدوله در سن چهارده بود و در راه خریده و با
روغن و کلیچه بسیار بخورد و گاهی با نه آب شور می خورد و معده او ضعیف شده بود و در کاشان بریان خورد
و امثال آن که در مشهد بتیمون میخ سر کرده با آن واقع شده بود و آب سرد و حرکت عثیف بعد از آن کرد
در گرمای شفته پید کرد و چون هوای موضع گرم بود و عثیف حرکات سفر واقع شده در او اهل بکرمی آن
حضرت ندادم و نامه شفته کشش برنج و هند و آنه و گاهی اندک قریا آلوده و نذ شبا و نیم روز با و بعد غذا
و آب گرم تر میشد و آخر شب و صبحها خشک تر میبود و هیچ عرق نمیگردد و بعد هفته سرفه پید کرد و آب سرد
بهوای بهتر نقل لازم بود و یکجا ده و شتر او را یک منزل بردیم از کوفت راه و پ در اعضا پید کرد و چنانچه
از حرکت شتر برنج بود و گاهی بخنده بر چهارپائی او را سوار میکردیم و گاهی یکجا ده و بدین جیل به نظر و قسم
جهت تسکینی سرفه لازم شد که از انگبین در دهن گرفتن و گاهی نبات و این خود جهت تب هم مفید می آمد
اندکی چون بنهم رسید و هوای خشک نظر دریافت میزد و اند و ترشی باز گرفتیم و مانع از نیز کمتر میدادم
و اندک سیب شیرین تجویز کردم و نیک بود و هیچ غذا غیر ابلح میل نداشت با لضر و در شبانه و فوس
و نوبت اندکی از آن میدادم و جهت تقویت معده بر بالای ابلح کهنی سفوف مقوی بخورد و نیم
روز و شنگلی کم داشت و آب گرم بخورد و بدین تدابیر تقاضای عظیم در در دما تب و سرفه او شد و شبها
بعد نیم شب اندک عرق در سینه گردان او پیدا می آمد و هر چند فرسخ یا گوار و شکر آب هسته شیرین در بازو
و احصافان نزول شده و او را آن مقدار قوت بدین تدابیر شده بود که سوار یک فرسخ و دو فرسخ می
میشد و رفتن و تب در او اهل روز کم ظاهر بودی و بعد باز و نیم بر سیز نیک و دو طعامهای قوی تر بخورد
و اما بیوه با کمتر غثبت می نمود و ملازمه سفوف بر بالای طعام و آب می نمود و صحت تمام نشد
و اندک علم و اما حمی هوا خطبه بدانکه عثیف بلغم در خارج عروق بیشتر در جایهای خالی افتد چون ناغ
معه و اشباه اینها و اقل اوقات ابتدای این تب سحبه و روز بود و اقل اوقات اقلع آن با
چهل و شصت روز بود و جهت خامی و غلظت و غلبگی خلط و اسهال این جمیع آن بود که قرات آن تمام بود

و با خفوت غرق نیکو کند جهت دلالت بر قوت ماده و قلت آن و مختل بدن و از زمان صعود و انحطاط این
 تب بسیار بیشتر از زمان صعود و انحطاط غلب بود و علامت این تب مطلقاً آنست که در هر شب از روز
 یکبار بگیرد و یکسره را و نافض بیشتر از دیگر تبهای نایبه و اکثر اوقات مدت و اشتغال این تب نایبه عمت
 بود و مدت آن شش ساعت و پاک نگسار و سبب جمله آنست که چون بلغم غالب است زودتر جمع شود
 بمحل تقصیر و از جهت رطوبت زودتر قبول عفونت کند و حفظ حرارت بیشتر از دیگر خلطها نماید چون خلط سرد است
 و غالب در مدت حرکت آن سبب حرارت عضلات اسکس بر زبان کنند و دفع آن طلبند و زمانیکه سردی را در
 ممتد شود و چون کیفیات بلغم غرض مختلف میباشد این تب نیز بحسب هر یکی درین حرور و دناقتش و طول و قصه
 متفاوت است و در چنانچه سبب تب هرگاه رطوبت زجاجی یا ترش باشد سردی ز قوی بود و سردی و نافض ز جایی
 پائیند و تر قوی تر از جمله باشد لیکن سرماییکه با ظاهر نباشد نخست دست و پاکی سرد شود و اندک اندک
 اندامها سردی یابد تا بدان حد رسد که گوی جمله اندامها اندام میان برهنه است و بدشواری گرم شود و در آن
 گرم شدن نیز گاه گاه سردی کند زیرا که گرم شدن از اشتغال حرارت معنوی بود و بعد قبول تمامی خلطها عفونت
 و خلط سرد و تر و غالب تب بدیج قبول عفونت میکند و اندک اندک تب بدیج متصل بلکه بدخات و گاه باشد
 که سرمایاندک فراشا بود جهت حرکت اندک صفرای با آن بلغم و در او و آخر سردی را در این مرض عظیم تر بود
 قوت و اختصار یافتن ماده سرد و هرگاه سبب تب بلغم شور بود و اندر آغاز فراشا کند و تشنگی بیشتر از سایر
 اصناف بود و جهت دخل صفرای محترقه و هرگاه سبب بلغم شیرین بود و در نافض کمتر از جمله باشد و بسیار بود
 که در نوبت اول سرمای زیاد و تشنجه و دناقتش بدید نیاید و اندرین مرض مطلقاً حرارت تب حاد و ممتد
 نباشد و کف گرم بر مری که برتن او نهد چنانکه کف بران می نمند گرمی بیشتر فهم گردد و حس چنان بر پاه
 که گویا چیزی گرم از قعر تن او می بالا آید و بظاهر می رسد و اندرین تب از اعتراض صفرای کم باشد و کمتر
 این تب با کسل و سبات یعنی نخودن بود و جهت نرمی و گرانی خلط و رنگی وی اندرین تب بسیار
 و سپیدی گراید و نباشد که اندک سرخی گاهی بدید آید جهت اضطراب طبیعت و حرارت و بنض ضعیف و غیر
 واقعه و متفاوت باشد و باخ متواتر بخت مختلف شود و قبول در اکثر احوال سپید و رفیق باشد و در آخر
 تیره شود و نباشد که سرخی گراید و طعم و من ناخوش بود و شوت طعام نباشد و ضعف و اتم معد که لازم
 جمعی است و بدین سبب استی و غشی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد و بسیار باشد که در او آخر

این مرض سپرز بزرگ شود و سه پهلو یا تنگی گردد و دبا شد که تنگی و آماس اندر چشم در وی و در شیت باها
 پدید آید علاج این تب همچو علاج غلب خیره خالصه بود لیکن اینجا بشرتها می تنگی جای بیشتر جراثیم
 توان کردن و از ترشیا جبرئیل نجیبین ساق و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی جهت تخلیج
 بغلیم و غیره و آنقدر توان داد و برقی قبل از نوبت اگر نوانند را دوست توانند نمود بی احتیاج بسیار و لیکن
 بعد هفته از مرضی باید بنیاد نهاد و اما سدا که قبل از آن چون معده ترشیا نیده شود و آماسی پدید آید و غذا از پیش
 از نوبت شش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بعد از او دواهای متضج و گرم اینجا بسیار
 دوز و درجات باید کرد که اندر ساعت غلب خیره خالصه و در جمله تدابیر اینجا ملاخطه خلاصه بغلیم باید کرد تا اگر کدام
 صفت است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بغلیم ترش و زجاجی را دواهای قوی تر و گرم تر و لطیف کننده تر
 باید داد و با محله ریاضت اندک برگشتگی و دکاک متعادی و نقل بجان گرم و خشک با اعتدال اندرین مرض
 عظیم نافع بود و لطیف غذا را و اهل لازم بود چون بنوش و ریج و راش متشرب و یا در مرقی جوید مرغ
 بعد مضج و حب شود برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ بعد چهاردهم و خنود آب بگوشت کبوتر بود است و یکم و
 بعد هفته بجای آب مار اسل و شویب آب و طبعیچ بادیان و امثال آن بسیار مفید باشد و تقویت نم
 معده و مضامات مقوی مناسب و واجب بود و سفوف مقوی و کل اکثرا در شبها و آنها را بالای طعام و
 آب نیکو بود و در آخر روز بالای طعام کنی مقوی ترش و مهارس عظیم نافع باشد و اگر بار الاصول
 گرم تر و اسهال حبس چنانچه بعد مضج بسیار مناسب باشد و رفع فویرا میجران حافظه الصحه در غسل آب
 بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد و گاهی غذای نان و غسل مفید آید و تنجیص با همچون مذکور
 در اوقات سرد مردم سرد و مزاجان غیر جوان و صاحب ماد و خنک غلیظ را هر روز بعد از آنکه
 استفراغ قوی کرده باشد و دانگ تریاق فاروق یا نیم درم مشرد و عطش و امثال آن هم بسیار نافع
 آید و آنجا که تنگی اندر شیت چشم در وی و آماس در پاهای پدید آید هر روز با شاقص کل جالینوس و در
 بادیان و سنگجین کم ترشی باید داد و در او از بغلیم یا نمیه حمام و آب زرد که اندر آن قوت اکتیسل و با بونه و
 و آنجا که بسیار مناسب بود و گفته اند که یک شقال زرد آنجا که سفید کوفته در غسل کشته قبل از نوبت
 خوردن جهت غایبه لرز و طول بردن نافع بود لیکن بعد مضج و تنقیه اما اگر گاهی که حرارت غالب میباشد
 بدین نوع گرمها دادن جرأت نباید نمود و در بستن تب و تدابیر مستوره است که در غلب خیره خالصه

و اکثر او به که در آن مرض از مودیم اینجا نیز نشخ آن ضربت و سکون در سکنی که گرمی و خشکی مایل باشد
 بود و الله اعلم اما حسی غشی خلطی آن بود که یار در هر ذوب بنیوش دینی قوت دلی طاقت باشد
 و سبب این در کشیز و قهتا بسیاری در اگر گندگی بنظم خام نمی بود که بر قوت طبیعت قهر کند و ضعیف
 نیز اعانت آن کند و اینچنین بود که از ماده و شب غشی سبب دل و حوالی آن که لم بعد بهت بود
 مجاورت میل کند در روح از بر دآن سرد شود و قوت بدان جهت مشهور گردد و بدین معنی تر و ضعیف
 ممد باشد و غشی افتد لیکن چون طبیعت سرد و حرارت غشوی زود و متعین و لطیف آن ماده است
 پس اندر غشی مانند و بعد از حرارت بعضی از صغر و بطور و قنای که سبب غشی درشت غشی تسلیل
 بیرون آید و سبب غش گر این تخصیص در انقباض و دورانی این تب همان دورهای غشی مذکور بود و دور
 صاحب آن بر یک حال نباشد گاهی بر جصاصی نزدیک است و گاهی سببهای مائل و گاهی سبب
 و گاهی سببهای گرمی که آید و گاهی باشد که رنگ لبهای او بر رنگ لب کسی مانند شاه ثروت خورد و باشد
 و لون چشمهای او سببهای گرمی که بدین مائل بود و بوشت میجان خلط جو را کند همچو چشم مجنون و سر بر پاس
 پهلوی در دفع نباشد و بسیار بود که تهج اندر چشم در وی پیدا آید و قی ترش اندرین مرض بسیار افتد
 و علاج این مرض سخت و دشوار بود زیرا که اگر غذا باز میگیرد از جهت غلبگی و خامی خلط و طبیعت اصلا
 آن کند قوت بدان فراموشد و اگر غذا از تقویت میکند چون بنظم بهت محدود و خلط می شود و اگر سطرانغ
 سبک میکند ماده غالب و خام دفع نمیشود و حرکت می آید و دشت بیشتر میکند و ممکن بود که منافذ در
 و نفس را رسد کند و اگر دمای قوی ارسال میکند طبیعت جهت ضعیف احتمال آن نمیکند و ممکن بود که
 از تحریک چنان خطای غشی منجم او فتد و قهت پس هیچ چاره نباشد غیر از آنکه اندک اندک غذای تریاتی منجم
 بدفعات دهند و دوائی که با نخا صه خط قوت و تحلیل ماده و تقویت معده نماید مثل فاذر حیوانی
 در شراب سبب و هارس و کنی مشوی برس و حافظه الصحره اندر غسل برنجیل حل کرده و در دار اندر فعل
 حلوی کوشت با دینار بالای غذای قبل از نوبت بکار دارند و بعضی حکم را گاه گاهی شبیا فهای نیز چندان
 گرم کشانده کشانند و قهتار غسل آب که اندر آن قوت لطافت باشد و ترک دیگر غذای اندر او
 اگر انهمی نباشد پس نمک بود و جالینوس گوید که در تحلیل ماده و این مرض تدریجی به از دواک نیست
 باید که نخست را نهاده و ساقهای پای او را از بالا پذیرد و سبب آنکه با چرخش بعد از آن از سر کشت

تا سر و دستا بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و در همین ترتیب دیگر و دیگر نکند تا زمانی که نزدیک
باشد که بیمار از تاب آن بیوشد گردد و چنان سازند که اگر در روزگار نوبت را ممکن باشد یک نیمه اندر کمتر
بود و یک نیمه اندر خواب و بوقت تشنگی آب بنی بچین زوری و اشال آن نباید خورد و اندر ضعفها
اندر شراب و سبزی مفید آید و رعایت مسکن و حرکت بهمانست که در مطلق خواب معلوم شد و آنرا که قی
کردن آسان بود و امیدوار باشد که اگر قی را بدستور بر اوست نماید خلاصی یابد و آنجا که اندر احتیاج آید
باشد امید خلاص نیاید و پشت و شش و شش اندر قانون آورد که ممکن بود که این تب از صفرا می غالب غلبه
و آن هنگام از نوزش احتیاطی و صفرا و تلخی و بن خالی نباشد و اکثر علامات صفرا ظاهر باشد و لیکن این
ناواقفند و اگر افتد علاج آن ببلای غیب غیر خالص نزدیک بود و اسلام و اما همی نهامی آن بود
که نوبت آن مقرر بر روز یکبار و شب یکبار و اما همی نوبت آن بود که نوبت آن مقرر شب
یکبار و بر روز یکبار و دهر و عسر باشند و دراز کشند و نهامی از جهت طول و وقوع و حرر در بیم باشد
که بدین تشقل شود و نیز از اید تر و عسر تر یافته اند و اکثر علامات و علاج این هر دو جهانت که در مواب
مطلق گفته شد و اما ظاهر این آن بود که اندرون سخت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب این
ز حاجی بود که اندر فترت مانده و بخاری از آن عفونت می پذیرد و بظاهر میرسد و گرم می آید و با
از جهت حرارت عفونی بحرکت آمده و لیکن عفونت نه پذیرفته و گرم نشده و حس انضامی باطن سرد
آزاد می آید و از آن متضرر می باشد و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود و با سبب چهار ساعت و
سبب این باشد که نوبت ربع و یا نوبت غیب آید از جهت غلظت و قلت ماده و این تب دو کسند و سران
از این مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض ببلای غشی خلطی و موابه نزدیک است و لیکن فاک و گرم کردن
ظاهر اینجا جاز نباشد و در وقت نوبت یکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر مانعی نباشد و از تشقل و
و عمر نکند و در گرم گرفتن بمقدار امکان و تحویف مفید آید و فضل کوفته در عمل و سیر غالب در تمام
بی قاتی و جذب بیشتر در عمل آب نافع بود و اسلام و اما ظاهر این آن بود که بیرون تن سرد باشد
و اندرون گرم چنانچه میوزد و سبب این اکثر بطنی بود که اندر فترت عفونت پذیرد و گرم شود و از جهت
غلظت از آن بخاری گرم تحلیل نیاید که بظاهر رسد و گرم کند و مع ذلک حرارت غریزی بدفع آن
باطن میل کرده باشد و تخصیص که در ظاهر نیز بلا غم خام منتشر باشد و ظاهر سرد می آید و عفونت نمی پذیرد

تا گرم شود و گاه باشد که از ماده مرض بخاری غیر متعفن بظاهر صفو کند و اندک گرمی کند و از مداخله در مباد
 زود سر شود و در برون ظاهر گردد و علامات بلغم اندر بلغمی ظاهر بود و مدت این تب از شش الی ثلث روزه
 باشد علاج این قریب ببلایج موافق باشد ولیکن بگرمیها و اینجا آن حرارت نتوان کردن و دوک متعادل
 گرم داشتن تن عظیم نافع بود اینجا باشد که سبب این تب صفراوی سخت غلیظ باشد که اندر قعر تن عظم
 پذیرد و چیزهای از آن تحلیل نیاید که بظاهر هر سرد و گرم کند و حرارت از برون شود و درون گشته باشد و بیرون
 سرد مانده و اینجا علامات صفرا ظاهر بود و علاج این قریب ببلایج غلبه غیر خالصه باشد و دوک اینجا نیز
 عظیم نافع آید و اندک اعظم و اما شپ ریح آنچه لازم باشد چون در جو آن نادرست استخراج علامات
 و علاج آن محل بعلامات و معالجات باقی تنهای سوداوی بود و اما ریح دایره از تعفن خلط طبیعی و
 غیر طبیعی هر دو افتد همچو حیثیات بلغمی و از هر خلطی حاصل شدن خاص بود و ریح بیشتر حرارت آن بعد تنها
 عفوئی مرکب و غیر مرکب باشد جهت تر مدخلات غیر مستقر غده فاسد و فاسده و گاه باشد که بعد از درم طحال
 پدید آید و اکثر تنهای ریح کم خطر بود و جهت طول آسایش ولیکن دراز کشد و غلبه چون از مبحث ماه
 بگذرد و سال رسد و باشد که ماده وی سخت خام باشد تا دراز دو سال بدارد و اینجا سخت دراز کشد و با خود
 با درم طحال بود و اکثر با سستی منتقل گردد و اسهال ریح آن بود که از درم طحال خالی بود و ریح سلیم نیست
 کردن حرکت ناقص بود و از محل مستقر و تحلیل کردن حرارت مر آنرا از بسیار ریههای سوداوی چون
 صرع و الیچو لنیا و شنج خلاصی دهد و هر ریهی که در صیف افتد زودتر از ریح خریفی زایل گردد و همچو مواظبت
 جهت کشا و گی مسام و تحلیل یا فتن و بخت شدن ماده با عانت هوای صیف علامت ریح دایره
 آنست که نخست اندک سرما دایره کند پس حرارتی باز نرم پدید آید بی نساک از بخار تر جبت و خانیث ماده و هر نو
 سرما و لرز زیاد و تواتر است و استراحت آنکه هر چند ماده سرد و غلیظ نبیند تر قیومی باید نفوذ و نفوذ بخار
 که از او متصاعد میگردد و در اعصاب بیشتر میشود و هر گاه تمام نفع یافت حکایت کیفیات و شراد تمام گرمی یا
 سردی این گاهی در استخوان باشد چنانکه بدارد که می شکنند و چنان برد آید که دندانها یکدیگر زنند جهت
 رسیدن ماده عنبر به ششیه محیطه با شجانهها و مسر از فاع ماده غلیظ و مدت نوبت ریح خالصه است و چنان
 ساعت باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و شش ساعت بود و سبب این آنست که چون خلط و
 اندک است و غلیظ و در جمیع گردد و در محل تعفن بود و اسهال پس برود و قبول عفوئی کند و حفظ حرارت میسر

بسیار تواند کرد و بیشتر این تب اندر قایم اند و نو آتشین بیشتر به اول شب که محل حرکت سود است گیرد و
 بر طرف شدن نوبتهای آن بعرق بود و کمتر از عرق غلبه بیشتر از عرق نایب ملنی و بعضی خلط باشد و بعضا
 گر آید و بول غلیظ و خام و سپید بنام بود و در انتها بسیار بی گراید و آنجا که دوسه وای مشرق باشد
 نبض تیزی و عظم مائل بود و بول غلیظ باشد و عرق کمتر بود و او در آن دراز تر باشد و آنجا که صغیر است
 باشد نبض سبب است و تواند گر آید و مشرق به یا ناقص باشد و او در آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند و تشنگی
 و انتهاب غالب باشد و آنجا که موسی باشد و علامات ترسیب سوداوی طبعی خالصه وی بود و حسن
 و عادت کس و فصل و تدبیر گذشته و بیداری گوی و در هیچ یک از اصناف ربع از آنست پس از آن
 نباشد و فساد آن بجز موده نیز باز و درین جمله بول در آخر بسیار بی گراید و این
 مرض در از ست و زمان آسایش نوبت بسیار و خلط اسهال صغیر است تدبیر آن بر فتنه باید کرد و در اول از
 غذا ای متعاد و آنچه خنک در مرض باشد و غلبت مائل در باید گذشته و استغفارغات قوی نباید کرد و در وقت
 خلط و چیزهای گرمی و خشکی فراور باید داشت و در فایض طبع بر آن نباید که خود صفا که هم اندر آن فضل افتد
 و همچنین بیشتر از محتاج و روز در وضع آن نباید کوشید و اتهام در فتنه ماده درین شب بیشتر باید کرد و از جربت
 میس و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بجز مای مائل گبری و بسیار طبع باید کوشید و اولی آن بود که در
 روزهای نوبت قبل از حد و ث مطلقا هیچ غذا و شراب و آب و ترهیا نخورد و اگر طاعت نداشته باشد
 قبل از نوبت شش هفت ساعت قبل از غذا ای سبک معدل سودا و در روزهای آسایش غذا ای متعاد
 مقداری که خواهد بکار دارد و آب سخت بهر درین مرض مضرب بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و بقیه
 چیزها پر خام و یاد انگیز به ضرر بود و درات و معرفات و هر چه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضرب باشد و بدین
 خریره منع نکند یا وجود صفت طبع آن با سودا صاحب ذخیره گوید که آنجا که ماده سخت غلیظ باشد بهر بار
 هفت درم سنگ کلنگین بوده درم سکنجبین ساد و سخته دهند و بوی منقاسی و اندامیرون کرده باشند
 بسته و با دم نقل کند هرگاه خواهد و خود آب مرغ فریوان و یا زیر بلخ مرغ برشته شده با بکار دارد و از
 فعل شنب دور باشد و گوید که بسیار تپهای ربع بدن تریز ازل شده است و در او کل این مرض اگر بران
 ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید صغیر معدل نرم در هفته یک نوبت در غیر روز نوبت شش و یا
 نرم کننده معدل مثل شکر بنفشه و مغز خیار شنبه و اشبا آن بکار کوشتن در هفته یکد و کرت نافع بود

و در آغاز نوبتها اگر تنی کردن را ملازمست تو اند نمودن غشیم نافع بود و هرگاه اثر فضع نیکی دید آید و مانع
نباشد استفراغ سودا و اسهالات لائقه واجب بود پیش از روز نوبت و قدری سنگین غشلی کلقتند
آمیخته صبا جامی غیر نوبت و یا سنگین افتیمونی با گل قند سرشته گاهی که طبع از حرارت خالی باشد
غشیم مفید آید و فضع و تحلیل سودا نیکی کند و نیز تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود و در روز سوم
از بر نوبت و بعد از تنقیه حذر خجیب الشفا و امثال آن دادن لازم بود بدستور یک و غش غیر خالصه
نذکور شد و اکثر آن مدایر که در نایب یعنی غش خالصه نذکور شده اینجا نیز نافع آید تخصیص که مایه سودا
بلغمی باشد و حب الشفا و غش با آبی است و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تب ربع بود و بر او
ایشان امام الدین جعفر کیال این تب داشت و اطباء عراق از علاج آن عاجز شده بودند از این و
در دو نوبت خورد و صحت یافت و پرمیزی نداشت در فانی حضرت را ربع سید ایشد و چهار ماه کشید
و نوبت آن در آخر وقت قرار یافت و غذا نخود آب مرغ فربه بودی و قلیه و پولاد و حرپ بگوشت
بره فربه و شور بای رنج بگوشت گوسفند فربه و جوان و امثال اینها و گاهی انحرک سرکه کبری کم ترش
با طعام واقع شدی و گاهی کلقتند با سنگین غشلی صبا جاما خوردنی و از خشکیها و میوه های سرد و تر
و آب خنک و دواهای گرم و خشک حذر کردند و تنقیه نیز کم فرمودندی و چون نوبت ضعیف شد
قبل از نوبت به وساعت مقدار آب قلی می مرکبی را با دودانه قلقل سخت کرده یک فاشق آب گرم را
میخورد و نوبت منع تقصن خلط و دشت و پاهای بدن را اگر گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و
شربت در صبح اندکی میخورد و نوبت بسیار می غلو مغرور تا اختلاط را از و در حرکت نیاد و نوبت
بر جای ماند که سن ایشان از شدت دوزخ و تیا و زو و اگر تا وقت دوا اساک می نمودند چند نوبت
چنین رعایت نمودند و صحت یافتند و این دوا در بسیار ریه های ضعیف از مودیم و نافع آمد اصل
در تدبیر این مرض آنست که نخست نیک تر نایه ماده مرض از که ام خلط حاصل شد و در غذا و شرب
و تنقیه مراعات جانب آن کنند چنانکه اگر ماده از صفراوی محترقه باشد در تطیب مزاج مبادا نکند
و در خشکی آنچه خلط را از فضع منع کنند مبادا که درین دوا در اشتراکات دفع خلط مزه محترقه نمودن اصلاح
جگر بواجبی نمودن و اگر سیاهی بی اعتدال و در دشتن و اگر از بلغم باشد نایب معتدل کردن و در شنبلیله
دسر و یا مطلقا در دشتن و شیرینهای بکار دشتن و غشلی و نیز در می و امثال آن و غذا با

منفج استمال نمودن و معاجین ترکیباتی منفج مقوی بکار بردن و استفراغ کمتر کردن و آب سخت سرد
 خدر نمودن و اگر از غلبه خردی خون باشد کمی خون از باسلیق و یا از صافین باید گرفتند نگاه
 اعتدیه داشته معتدل بخورند مقدار لایق بکار داشتن و اگر از سودای طبیعیه باشد چیزهای گرم و تر
 بکار باید داشت و در منفج سودا محض کوشیدن و هیچ اعتدال نکردن و در جمله برفق مرض را که نه باید دست
 انگاه برفق آن بپستور کوشیدن و آنجا که آفت سپید سبب آن شده باشد علاج سپید را اولاً باید کرد و بعد
 را از دیدم که علاج سپید ایشان که وند و بوع ایشان بدان زائل شد و جالینوس گوید که بسیار تپهای ربع را
 چنان علاج کردم که در بعد منفج تمام سہل شد و او اودم و از پس آن چند روز شراب شبنمین سید اودم و از بعد
 آن روز نوبت تریاق بزرگ میدادم و سہل آمد و غذا بپستور مقرر نکرد و بود و بعضی ترک طیبیان اودم
 که محل منقبض را بر سبب غلبه داغ بپستور میکنند و ربع کنند بدان زائل میشود و ربعی را اندر خرگوش و ربعی
 که در شرابهای پخته اند نوز و سه شبانه نوز و خود را اگر هم نگاه داشتن در آنجا بودی بخار و در شراب تخم
 و بخار و بوی آنرا در یافتن بسی نافع آید و مجرب است با وجود که علاج ربع در فایز صحتی دارد و لیکن آنچه
 سخت کشید باشد ممکن العلاج بود و اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نوبت باشد و آنجا که در شراب
 مدنی می پرند و غلبه باشد هوای آن انبساط بود و در ربع لازم گویند صد از عروق که سودا را دفع کنند
 اففع آید جهت بودن خلط فاسد و غرق و او را نیز بعد منفج اینجاست نافع آید بآمال الاصول معتدل در فایز
 چون بیم بود که مقصد او را در شستن دفع شود و غلیظ و خارج عروق بماند و مرض بدتر و دراز تر گردد و در این
 هر دو وقت حاجت استیاط بسیار کردن و اسهال و آب استیاط شش و سده و ربع و ربع
 جمله در علامات و دستور علاج قریب اندر ربع و آب قراط گوید که شش را مدت دراز تر باشد از سبع و سبع را
 مدت دراز تر باشد از یاقی و مدت بدترین جمله این اصناف شش بود جهت آنکه بسیار باشد که مقدمه سہل بود
 و گاه باشد که شش آن پذیرد و بر این این جمله هم بعد از این اختصاص انتقال حیات بیشتر باشد و چون
 مقادیر نوبت و ازمان و فصل آنها طول و فقر مرض بواسطه فرمان برداری خلط و عدم نیست مرض منفج
 را تا اعتبار احوال مقرر پس منع وجود این امراض جالینوس را و جی ندکشته باشد صاحب فخر گوید
 که اندر خوار زم غلامی داشتیم و او را شش پدید آمد و بود و در اول چنان می نمود که مکرر در نوبت
 میکنند و مرض نوحه داشت میشد و آخر تشخیص کردم و مزاج او گرم بود و او را در روز بعد روز نوبت صبح

بکنجین شیرین تخم فرودید اوم در اثر آن بعد از ساعت کشتاب فقط و روزهای دیگر کشتاب بکنجین باد و وادی
 و غذا از زرباج و یا شور یا بنجور و شب و گوشت بر و یا مرغ و در و پیش از روز نوبت هر روز و خود آب و آب
 یا زربابی و زور بخور باد اوم در وقت تب جز بکنجین اندک با آب سیرج فرادی و آن نیز جهت آنکه آب تناس
 بخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز اما ک فرمودی و از اخلاط مخون بخارجی ساختم و بعد روز نوبت
 بدور و ز مقدار دو درم سنگ از آن اومی و این حب و دوا بر پیش نهاد اوم برین طریق علاج صحت یافت و آن
 تدابیر کلیه مناسب بود و الله اعلم و اما شطر الغضب گاهی مرکب بود از غلبه لازمه و جمعی بلغمی لازمه
 جهت نقصن هر دو خلط در عروق و خلط را عرض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی مرکب بود از غلبه اری و جمعی بلغمی
 و از جهت نقصن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غلبه اری و جمعی بلغمی لازمه جهت نقصن مغز
 در خارج عروق و نقصن بلغم در عروق و این قسم را بعضی خالصه نیز گویند یعنی یک نوع است آن غلبه خالصه است
 و گاهی عکس این قسم بود جهت نقصن بلغم در خارج عروق و نقصن صفرا در عروق و مقدار هر شی را از هر صنفی
 از این حدی مقرر نباشد و گاه باشد که این تب مدت نداد و بیشتر باشد و گاه باشد که برض حاوی باد و یا بپای
 مریض اشتغال کند جهت بدی تدابیر بسیار باشد که بعد میت روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از
 دو ماه متخلف فی النایه واقع است طبیعت را در تدبیر آن تحریر غلیم حاصل بود و واسطه انصاف شطر الغضب آن
 بود که از نایبتین افتد و اقرانش در نوبت ظاهر و باهلت باشد علی الاصل است این تب آنچه بد و انصاف است
 و اگر چه آنرا نیز الا بهت و از قرین دیگر است یک روز نوبت در از روز است و در آن نوبت بلغمی باشد
 و یکروز دیگر و گرم تر و آشفته تر و آن نوبت صفراوی باشد و در مرکب از نایبتین سخت ظاهر بود و روز سوم
 بادل نماند و چهارم بدوم و پنجم طاق لطاف و حقیقت بحقیقت تشابه بود و در مواظبه و مرکبات دیگر تشابه
 و تشابه بدین صریحی نباشد و بسیار بود که اندر مینوبت و دوا یا سه بار صرا و فراش یا بد جهت اختلاف نقصن یا دیر
 و بار کوشیدن با یکدیگر بسیار باشد که بجا نبرد که تب یا تنها سید و از روز و سمر و فراش بار آسوس بسیار
 یا دوا و بار دیگر ازین اعراض هر که جهت تحریک و ترقیق صفرا بلغم را و تغلیظ و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن
 بلغم و زمان نوبت این تب دراز باشد و طبع رخت یا بنجانه سبب این اختلاف احوال آنجا که مرکب از لازمه
 و نایب باشد و هیچ گسار و اعراض نایب نباشد و جهت تحریک و ترقیق صفرا بلغم را و تغلیظ و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن
 بدین میاید و اگر تب دراز باشد و نایب نباشد و جهت تحریک و ترقیق صفرا بلغم را و تغلیظ و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن

و احوال مرضی هر خطبه بحسب حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد ولیکن اصل آن خاص به پدید نیاید و غلبه هر خلطی
 را از غلبه اعراض قوی هر یکی توان دریافت و در هیچ یک از این اصناف عرق تمام نباشد و مردومی را
 که صفراور بدن ایشان بسیار پدید آید و غفونت می پذیرد و هرگاه و در دایره رطوبت فراوانی مبالغه می کنند
 ایشان را این تسبیح بسیار روز و در پدید آورده و همچنین مردومی را که در ایشان قله رطوبت بسیار رز و در و
 در تداوم گرمی فرا مبالغه کنند این تسبیح بسیار و در غیر مرکب از نایبترین اشتباه بیشتر واقع شود و تسبیح
 عظیم در تشخیص آنها واجب بود و در علاج هر طریق اصوب و در علاج جمله استقامت تمام است که استفراغ نیکین قبل
 از نفع تمام می باید فرمود و در اوقات لائمه یعنی که از هر خلطی نحتی وقع کند و اگر قبل از هر نوبت یعنی آن
 خلط استفراغ کند نیکو بود و باید نرم نگا به اشتن طبع را بختن و ششای معتدل و طبیعت خفیف که از
 هر خلطی نحتی وقع کند اما چنان باید که غلیظ و ترسین هر دو وقع شود و اگر نیکین حرارت استیحا بسیار بود
 اولاد آن باید کوشید بنوعی که مانع نفع نشود و بعد نفع باید اسهال صفرا و ملغم کردن لیکن اگر غلبه ملغم را
 باشد آب بسلاب یا شربت گل مکر نیکو بود و اگر غلبه صفرا را باشد سنا و شیر شست و در نفع مناسب بود
 و اگر سرد و خلط غالب باشد خلطوس یا شربت انداز آب مرو یا مغلی ترش و اندک ترید مناسب بود و شربت
 و غذاها که در مطلق غلب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت و غذا صحرانگر
 باید داد و در نوبت ملغم قطع و نفع ملغم بجا باید داشت و در ادرار و تفریق بعد از نفع تمام و بعد از استفراغ
 بهر نوبت نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جای نوبت قبل از نوبت باغی چند ساعت کشاکش
 باندکی فلفل سائیده فرموده است و مانع نیست و من جوانی را که در فصل قایز در رسی شطرنج و شربت
 از نایبترین و اعراض بلغمی بیشتر پذیرد است بهر بیت و بخر و ز که نوبت آن ظاهر شد و مقرر شده بود و در
 نوبت بلغمی سبب اعتدال بیشتر از نوبت شربت کشاکش جو یا نیم شقال فلفل سائیده داوم و دیگر هیچ ندانم
 و آن نوبت بخر گذشت و بهین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نایبین باشد چون طبع را ملطت اسایش
 نیست علاج با احتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعیه اشتن و بهر خلط که غالب باشد
 طریق نفع و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند غذا و ملغم بجا داشتن رعایت قوت
 هر چه تمامتر بایند و در هر گل کا قوری اندر داخل این نوبت از لازمتین نافع آید و غذا را گاهی که سبب
 لازم باشد نایب و او مکرر تکیه نیک است که گفته شده باشد انگاه حافظ الصلحه و امثال آن نافع آید و اتمام کسب

از خمیدگی و انقباض و از سه ربع و چهار خمس هر روز هر یکی فویشی بدارد و اگر چه خلط هر یک
 از این مرکبات در یک جنس است لیکن چون از هر خلط تسبیحی چند در مواضع مختلفه تسبیح می پذیرد و بر غیر
 وقتی مقرر مخالفت داشت و دیگری اتفاق افتاد و هر یک بنوبت خود آمد و اگر نوبت یکی بر طرف شد و
 نوبت دیگری بذات آن فاصله ظاهر شود تشخیص هر یکی بعلامات آن باید نمود و از تدابیر سابقه فصل
 کیفیت هوا و صحنه بوسن و بول و نبض و سایر احوال مخصوصه هر خلط علاج هر یکی جدا باین معلوم شد
 آن باید کرد و باز باوقتی اهتمام در مراعات ثبوت بوشه بودن در این هر روز اندر شب و بعد از نفع
 و گشایی مرض چون بخدری رفع نوبت یکی کرد و شود و بماند و سوره هر روز آن دو باید داد و در نوبت
 دیگری نمودن اگر چه ممکن بود و دیگر ربع یک نوبت رفع جوده و جهت قیاد شدن طبیعت بر تحلیل مادی فاسد
 و اگر از آن بعضی مشکلم بود و سهل را رفع باید کرد و نوبت خلط عسیر را گذاشتن تا نفع بیشتر بود و در بعضی
 نوبت و قوتی باقی او باز آید و مزاج علاج را قایل نشود آن هنگام از آن نیز آسان باشد و اشتباه بسیار
 مرکب از ثوب خالصه و غیر خالصه و شرط انقباض عظیم بود لیکن در علاج بکیده گریز باشند و اما مرکب
 از ربعین و در روز آید و دیگر و از گشایش دهد و اما مرکب از خمسین و در روز آید و در روز شب آید
 و باشد که بنوبت ثوب آید و اما مرکب از سه خمسین در روز آید و دیگر و از نیمه و برین قیاس بود و در سایر
 و غیره اگر مرکب واقع شود و علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما
 مرکب از رطوبتی و قوی و محلی خلط علامات آن در میان حمی دق و غیره معلوم شد علاج این ثوب
 است که خلط فاضل فاسد را بر قوی استغفران گفته بعد نفع و بعد قانون علاج دق مرغی سبب دارند
 آنجا که دق یا حمی سوداوی افتد که از خلط بقیه افتاد و پخته و گشته بود و علاج آن سخت مشکل باشد جهت
 آنکه باید در بعضی غالب تر بر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و همچنین چون با حمی رطوبتی قوی اتفاق افتد
 در چنین مواردی بواسطه خواص آنها چاره نباشد و اما مرکب از ثوب لازم و دانه علامات
 و معالجات این ثوب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینها تخریب بیشتر واقع
 تدبیر احتیاطی در بابها مبر باید کرد و الله اعلم و اما حمی عفونی و پائینی بدانکه هرگاه هوای پاک تسبیح شود
 آنرا و با خوراندن چون بر آب استنشاقی ببل پس از آن طرح و در دال است فاسد سازد و در طبوباتی که در دست
 جمل از استنشاق کرد و اندوختن و استنشاقی از آن در بدن منتشر گردد و حمی پدید آید و بواسطه سبب لازم میباشد

و جهت این احوال بزودی هلاک کند چون سبب عامست مرض نیز خام گردد و اکثر خلق آن ملک را پدید آید
مگر کسی را که بدن او پاک باشد از اخلاط بد و مساوات او کشته و نیاشد و مزاج او قوی بود و برتر است که
دافع آن فساد باشد مشغول بود و بسیار باشد که فساد آن هلاک و ایدل حیوانات نیز سراسیمه کند و حیوان بسیار
هلاک گردد و علامت این تب بعد حدوث و با آنست که طایفه هر تن خست گرم نباشد و در باطن حرکت
سوزان نمی یابد و تاسه و اطش بسیار عظیم باشد و دم زدن از حال طبیعی بگردد و متواتر و عظیم می باشد
و بعضی را نفس تنگ شود و باشد که ناخوشی می گردد و در عروق اینج و بدیو می باشد و بنفشه و متواتر
باشد و بول تسبیق بد رنگ و بدیو می باشد و گاه بود که بول اسود گردد و که سبز بزرگ شود و حوالی همچو اسهال
پدید آید و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل و فم معده درد می باشد و غشیان و یا سقوط شهوت
طعام گاهی پدید آید و بسیار فی صغرا و می کند و گاهی فی بسو و ادوی نیز کند و باشد که گوشت بدن و دندانها
و دهن کشیش گردد و باشد سر و تشنگی رنج و در دو سقوط قوت غشی و اختلاط عقل گاهی ظاهر شود و
خواب کم گردد و حوالی شراست و کند و طبع نرم و کفنگانک و سوداوی و بد رنگ و بدیو می باشد و باشد
که شربهای مسخ و شتر برتن او پدید می آید و باز پنهان میشود و با خروست و پایی سرد گردد و غشی افتد و باشد
که غیر نفس و تشنج و کرازی پدید آید و از اول تب گاهی بعضی اعراض بقوت پدید آید و بعضی مردم را گاه بود
که همه این علامات دست دهد و بسیار باشد که بیمار از حرارت خود آگاه می گردد و کشته بود و نقص آب و تشنج
بسیار از وضع طبیعی دور نباشد و مع ذلک نزد و هلاک شود و طب و درین حال حیرانند و اکثر این مجوسین
چون نفس بدیو می شود و ازین مرض خلاص نیابند جهت استحکام غشوت در طوبات دل و حوالی آن و
اعراض مذکور و نیز چون بقوت و غلبه گردد و امید خیر نباشد و الا ج این تب آنست که نقل می کنند اولاً
آنگاه بپستوری که در خفا الصیحه از تدابیر هوای و بانی گفته شده از غذا و شربت و دوا مرغی میدارند
و عوض میجوهای گرم کافوریات اندر ریشهای میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعیف و اعراض قوی
نیاید و سبب است که تشنگی ساختن بدن با ستفراغ طوبات زائد و فصد و سهل سبک و یا ملین قوی
و با استعمال غذای ترش و خشک کنند و تن و تریاقتی مثل مرغی که از آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا همان
بریان گردد و باشند و نیز به کشتن ترشک آنرا آلائید و با ناردان کوفته آگند و خشک پلا و و نشک و طعام
و گرم طوبت و تریاقتی و ترش باشد و قرص کافور اندر تپها و ادون و اندر و مرغی میسکه نافع بود و هر روز

کینوت و کل ارسی و کل مخوم مشربتی اندر ترشیهایی که کور با کلاب عظیم مقید آید و آب سرد و با فراط سبب
 بود و بنیز افزایند و ترشنگی و گرنگی صبر کردن غلیظ مضرب بود و اگر ششها کم بود اندک اندک بزرگ
 طعام باید خور و چنانچه امتلا شود و خواص نیز نیفتد و تدبیر میکن و بوی غیدن تریا قات بکشد و در وقت از خواب
 و بانی گفته شده اغضم تدبیر بود لیکن گرم و سرد و بخور است گرم و سرد باید داشت و در تقویت جانب دل
 به آنچه ممکن کرد و تقصیر نماید کرد و آنجا که سرمای هلو و پوست شکم طریخیده شود و پوست و پایی سرد
 گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن بپسند بر می افزارد و بیوشی میکند چار و نباشد از آنکه او را بچیز
 که هم پیش از آن تا حرارت را بظاهر تن کشد و بخنی او را بماند و آنکه در طریق استقراغ آنست که
 خون غالب شود و فصد نکند و از بی آن تریا قاتی خنک چون کافوریات و استباه آن بپسند
 و اگر خلط دیگر غالب باشد استقراغ آن کنند جمیعینات قوی و تریا قاتی و سسلات تریا قاتی سیرج السهل
 قلیل است و در آنجا استقراغ نفع نیاکیشیه که مجال تنگ است و عرض تعلیل طبوبات است بر رفع
 سبب و احتیاط عظیم و سسل باید کرد که مباد چون دل ضعیف است فساد می کند و آنجا که اعراض
 ظاهر شده باشد استقراغ نتوان و توسل تریا قات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من که آنست در
 اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر هر صبح و شام معصودا نارزش بکشد برتری حصیر غوره که حبس اشفا
 بزرگ اندر آن حل کرده باشند خورد و مراعات غذا انقباض را لایق در شب و روز کند بهترین تدبیر است
 باشد و احد اعظم خلاص است و با آنست که حیوانی که زکی الطبع باشند مثل قنوق و پرستوک و امثال
 آنها سحیل و مانعی گویند اشیان خود ترک کنند و از آن ملک فرار نمایند و ضضع و حیوانی که از صفعت
 بشود میشوند بسیار پدید آید حیوانی که در زیر زمین می باشند چون موش و غیره همه بر روی زمین
 گردند سحیل و سر اسیمه و مد موش باشند و سسل سوراخهای خود بکنند و در هیچ محل دم زدن خوش آیند
 نباشد و روح او تقصیر راحتی نیابد بلکه نافر باشد و چون بر بلندی بر آید و اندر هوا نظر کنند چنان نماید
 که دو ناک است و غلیظ و تیره و پر سر غمراش همچو دو دفر و سپیده بی آنکه دودی باشد و شوا
 وقوع آن سبب تغییرات هوا بود و در حر و سرد و متوالی تغییر محل و زیاده از دستور عادت و فصل و
 وقت و غبار ناکمی هوا و غلظت و تیرگی در طوئیهایی بی محل و نیست با تعاقب حر و سرد و غلیظ و کم و شرب
 و زمار که در سر خیا خصوصاً در اقل ترفیت و ایلول و تغییر احوال فصول از وضع خصوصاً ضعیف و

بسیاری تیرگی هوا اندر آن فصل بسیاری از نع نباتات خبیثه و قابلیت هوای ملک وقوع آن
بار و در وقت قبل ازین شرط بود و الله اعلم

باب چهارم

در بیان حصیه و جدری و سایر شرها و در میان و خدام و سوسه مازدگی و سموم زدگی و کوفتگی و قرحا و
سوزشگیها و عرق مدنی و ریش بلخی و جراحتها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکستگی استخوانها و اسباب عللها
و معالجات این امراض اما حصیه شرهای بسیار بود که اندر ظاهر پوست تن یکبار پدید آید باجمعی مطبقة و آن
پوست برشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و دوقره و خشک میشه پیدا نکند و در اول ظاهر سرخ و آن
شبیه بود و نشانهائی گزیدن کبک و سبب این مرض دفع طبیعت بود و مریخون صفراوی حاد و را
که غلیان عفونی یافته باشد و این مرض از جمله امراض و یابی است که آنرا آخذ و دواره گویند
یعنی چون در جای پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت مصاحبت و مقارنت و ملاقات
یکدیگر چون این مرض بیشتر اندر خفیت و بهار و اندر بدی هوا افتد مردمی را که چون صفراوی اند
در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی یکبار نوبت البته پدید آید
و دو نوبت هم دیده ام و زیاده ازین نادر بود و علامت این مرض نیست که تب مطبقة سخت گرم
باشد و منش کشیدن غالب بود و تا سببی کند و نشانهائی مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود
اندر سه روز از تب بروز کند و الا در هفته بروز کند و آنچه از هفته در گذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد
اکثر با خطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز اندک تملکی بود در روز سوم از سر تا پای حصیه سرخ بیرون
کرد و بخیر گذشت و پیرهنی نداشت دیدم چند کس که اندر تب گاهی فراش می کردند و سخت سوز
داشتند بعد هفته حصیه سرخ بروز کرد و بهر صورت و سلامت می تند و هیچ محصول دروشت و پاپها غالی نباشد
و درری از جهت مناسبت هوا و اندام بشری غالب خوردن انگور شیرین و دوشاب نیم سوخته و خمر و گلاب
و شیرینمای دیگر و نج بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصیه آنچه بلون سیاه و یا بنفش و یا
سبز بود اکثر کشنده باشد بجهت غایت احتراق ماده و آنچه سرخ و اشقر بود سالم باشد جوان کشمیری را درری
حصیه سیاه پدید آید و نزدیک بهلاک رسید حضرت او را سه عدد انجیر خشک با مغز گوز دادند بخورد

سخت یافت و تجربه چنان یافتیم که بول محسوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون خسته بنزد برید و شود همچو
بول خربانه و سلامتی نفس از او روقبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات
تنفس و تمامی قوت و میل موده بخارج و قوت و سرعت نفس حال بود بر سقوط قوت و یا بر ورم حجابی و ظاهر
شدن جمیع رز و پنهان شدن و اختلاف ظاهر بر ذوقهای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت
و میل موده بدرون و این اکثر احوال مندر بوقوع اسهال باشد یا نباشی محسوب نمائیم که لون آن متغیر بود
و هرگاه تشنگی و کرب غلیظ شود و ظاهر تن سرگرد و رنگ حبس بسیار یا لبسری گراید و ملاک نزدیک
بود و بیوشی آنرا که مضد کرده اند اندرین مرض سخت بد باشد و لبس سام مملکت و متغیر شود
اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و قوت و بعد از دوم
اکثر آن بود که بحرانی نشانی باشد و موجب است در عاف اندرین مرض بحرانی نیکو و اکثر با سلامتی باشد
و هرگاه محسوب اسهال خون یافتد حال بد باشد تخصیص در او اگر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای
باشد و اعراض بد دیگر نباشد و استلای دمای بوده باشد بنحیض خلاص یا تخصیص مرا و اهل و در اینجا که
خون آبید زود ملاک گردد و اگر آب پیچیده ای قابض علاج کند آسانی در اشتا تو کند و ملاک سازد علاج
حکیمت که مضد کنند از باسلیق و اگر نیابند از کحل و اگر نیابند از قیصال و غیره آنچه یا نبند خون نیک است
و اگر مضد بتوان رگ سرگوش و رگ درون بینی و رگ پیشانی زنند و تقطیل خون دمای فرجان را
واجب بود بقدری که سجد غشی رسند و صفراوی فرجان را بجز بود و اگر صفراوی سبابت تبلیص
کند بعد مضد اگر یا بدتر باشد و اولی در مضد روز دوم بود و بعد اول بعد سوم بعد چهارم و این
در تجا و زنباید که دیگر آنکه استلای دم سخت ظاهر بود و هنوز اثر بر روز حبس بدید نیامده باشد و الا بعد از
حبس جان نباشد و بعضی متلی الدم را بعد ظهور نیز اندکی استفراغ دم جانزد اشتها ند بلکه واجب بقدر تقطیل
ماده تسکین حرارت کنند کفشک آب افراط تجرع آب سخت سر و دست و رجمیات دمای و با سایش و خشک شدن
نفس اگر بدینها تسکین توان یافت نه با و اگر حرارت می افروزد و شکم از آب پر شده آنرا قی کند و
باز دیگر بخورد پس اگر درین تدبیر عرقی یا داری ظاهر شد امیدوار بود که زود نیک خواهد شد و هم بدین نوع
تسکین دهند و اگر حرارت دیگری افروزد تسکین بجا فوریت اندر کفشک آب و بخوره های و نار نمایی و خشک
و امثال آن باید کرد و اگر داند که ماده قویست و هوامد و مولد مرض است و البته حبس بیرون خواهد آمد

جز کشکاب یخ اندک کاهی و آب غناب و آلوده کم کرده بمبادرت و آتش جو ساده که کشنیز سبز اندران با
چیزی دیگر نباید داد و ترشها و سردیهای منفرد چون در نفیج و بر روز توقت می افکند و ممکن بود که از این
حال مادی با بعضای ترشیه میل کند پس این جمله را قبل از هضم و بعد از دم موقوف باید داشت
و شیرینی اگر چه ممد بر وزنست لیکن چون ممد مادی است تخصیص ترشکین نشاید داد و طریق علاج که
بر مخصوصان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا تقطیل دم فرموده ایم و بعد از آن
جست تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آتش جو که اندران غناب و اندکی کشنیز سبز
جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب جوشیده و جوخته داده ایم و آب
سرد و آب غناب جوشیده و اندکی نخ و ششاک تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلوده جست تسکین مفر
با آب غناب خلط کرده ایم و گاهی که سخت و بدن خشکی کرده بند وانه سرد کرده شیرین داده ایم
و اگر شکم نرم بود و منع عمل نموده ایم و آلوده دهند وانه نداده ایم آن هنگام غذا کمش برنج اندر آب جو
پخته فرموده ایم مخصوصا بعد بر وزن حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصولی را خطائی نرسیده و بسیار
از حصبه های بد بدین صحت یافته اند و آنجا که بر وزن دریشو و وناقص و یا سراج ست طبیعت را
بیاری داد و احتیاج است باید که تن او را بجای که پوشیده دارند و جود آب سرد میدهند و اگر قوت
داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را نرم و سالم را
کشاده سازد و صواب بود و آنچه چند در آب غناب جوشیده آب داوون هم ممد بر وزن بود و اگر قبل از
بر وزن طبع نرم باشد و منع بر وزن کند و یا سیم حدوث اسهال باشد فزیدن بی ترش و رب آن مزید
نارزدان و ترشک موافق بود قبل از غذا بسیار را دیدم که در یخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه بسیار
گذشت اما اگر انی در زبان و یا در گوش پیدا کرد و در ایران مانند و آنجا که گرانی سرد صراع و یا سپو
و غفلت بسیار شود و او آملای دم باشد و فصد نشده و حصبه نیز هنوز بر وزن کرده اگر ممکن بود
تقطیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلا می دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد
ماده را از دماغ باز باید داشت بجهت و شیان و بیاشوب و پو یانیدن کافور و مخلوطهای خشک و
مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بر وزن آنکه ضعیفی باشد غذای قوی تر خواهد چو مرغ با
چو خروس باید داد و جوخته یا کباب کرده بمانبری اندر ری هوامولده حصبه شد در اطفال و

اگر بکاف و چنان بود که سر قوت سخت و تنهائی پیدا میکرد و نروید و بیک روز شب بلبسته قوی پدید می آمد و نوبت
 شب بر سر تنگ آمد سر نه و شب بیشتر میشد و اکثر از آواز می کوفته بود و روز پنجشنبه سرخ بر تمام بدن
 ظاهر میشد و چنان بخت میشد که آنجور حبت سحر فیه پیدا و نذ نافع بود و بر روز حبه را نینزد و میکرد و
 ترشیدها سحر بود و هم سر نه را و هم پ را و غذا نافع بعضی را شور با می برنج بود و گوشت کوفته اندران
 جوشیده و و حبه کوفته گوشت اندران جوشیده و بعضی را آتش جوشاده و بعضی را نونان برنج و بعضی را
 ماشین برنج و دیگر چیزها و ترشیدها و سر و دها و شیر مینا میج نمیدانند و بعضی که دکان مقادیر و را
 انار املی اندکی پیدا و نذ و بدن نوع تدبیر حبه صحت یافتند اکثر در حبت روز و در باز و در حبان تمام بدن
 بود و چون مرض مزاجی و ضعیف بود و حاجت بپختن میشد و بیشتر احتیاج بپختن که دکان سخت
 مطلوب و مردم سیده را باشد حبت قوت سبب تخصیص که تدبیر اکل و شرب ایشان بود و باشد
 و حضرت شیخ محمود مبارک انگیزد آشتی که جائید پاک بپوشند حبت آنکه گردن پیش حبت بر روز حبه نیکو باشد
 و الله اعلم بما یجوز می که آنرا آبله گویند بر برای بسیار بود که اندر ظاهر تن پدید آید و برنج باجمی مطبوخه
 و از پوست برداشته تر شود و غمقی پیدا کند و اکثر آب گیر و نخته شود و با خا زردین بود و در اختصار
 خشک ترشید بر هر شکر پیدا آید و در اول ظهور نیز بزرگتر از حبه باشد و سبب این مرض نوع طبیعت بود
 و فضیلت خونی آبناک را که غلیانی یافته باشد و فاسد گشته و این مرض نیز جو حبه از جمله امراض و سبب
 وارد و است و چون طبیعت است حبت پاک ساختن خون و از فضله طوبات طشتی و غیره آنرا جوشی میدهد
 تا فاسد آنرا بشیر ساخته و دفع نماید اکثر آن غلیان سحیدری می انجامد حبت تا نیر و حرکت حرارت معند و
 این مرض کبریس را آنچنین در کودکی البته پیدا آید و اگر در خردگی پدید آید در نیرگی البته پیدا میکنند
 و از یک نوبت بیشتر کم پدید آید در همه مرت عمر و نذ و نوبت چند کس را دیده ایم و سبب نوبت هم دیده اند
 بر سبیل قدرت و حقیقتار اهت کثرت و دیده اند که شخصی بر آورد و با وجود که سحر کثرت و اگر حبه و آبله
 بر آورد است و این مرض حبه را اگر نشدن بدان سبب تواند بود که در یک نوبت اندک پدید آید و با
 طبیعت کار خود تمام نکرده باشد باز بجز یک سبب شتم طلبه و یا اسباب خارجی قوی دیگر بار اتفاق
 افتد و پیران را هم آبله باشد مگر سبب قوی از مزاجی و باطنی و ملاقات مجید و ران و امثال آن و غایت
 آنست که سبب همان باشد که یک نوبت یا دو نوبت دیگر بر آورده باشد علامت این مرض است

که تب آن مطلقه باشد با غلبه طبع سرد و شیت غالب و مانند گی جهت کثرت ماده فاسد در شش یا
 بزرگ که نزد یک مهر مانده است و ترسیدن اندر خواب بسیار و از خواب جفتن و لرزیدن با
 در وقتیکه پیش از خواب باز گردد و در آن سر و سرخی چشم و دیدن اشک بیکریه و خاریدن بینی و گرفتگی آواز
 این جمله از خواص آبله بوده باشد که در دگلو و تنگی نفس و یا سر فمهم پدید آید و تن گران و سخت بود و
 آنجا که طبیعت قوی باشد و ماده قابل درد و وسوم آبله بنیاد بر در کند و بعضی اطفال را دیدم که در
 او آخر روز اول پدید آمد و روز و صحت یافتند و آنچه در چهارم پدید آید و ریخته شود و آنچه از هفت روز
 بگذرد و بر روز گرده باشد با خطر بود و غلبه آن از غلبه ماده بود و حدوث آن بر اعضای باطن
 نیز باشد و آنچه اندر روزهای نیک ظاهر شود با سلامت بود و آنچه اندر روزهای بد پدید آید بر باشد
 و گاهی بر بدن آمدن و باز نهان شدن نیک نباشد اگر با وجود اینحال لون آن شفاف بود و حکم
 باید داد که غشی خواهد انداد و آنچه بدیری بیرون می آید و قوت ضعیف بود و محل آن سبز یا سیاه می شود
 مملک بود و بهترین آبله آن بود که اندک ذکر و در آگنده بر آید و بزرگ باشد و زود چخته گردد و برون
 سفید باشد و شب بر اثر ظهور آن انحطاط یابد و طبع قوت گیرد و آبله سبز بهتر از زر و باشد و زر
 بهتر از دیگر الموان و سبب سیاهی و سبزی و غشی آبله چون سوختگی خون بود و اکثر با خطر باشد و آبله که
 بعضی بزرگ و بعضی خرد باشد و یا پهلوی دارد و یا در یکدگر پیوسته باشد و یا غالب و یا د و آبله اندر میان
 یکدگر باشد یا در چخته میشود و در بیرون می آید و یا بر اثر نهایت باقی باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر
 و اضطراب غالب باشد سخت بود و آنجا که نخست بیرون آید آبله و انگاه تب گیر و خطرناک باشد
 و خطر این بیشتر از آن بود که آبله بیرون آمده هنوز تب سخت باقی باشد و آنجا که آبله پهن بازمی شود
 و در هم می پیوند و تاسه پیدا باشد و شکم باد گیر و دهاک نزد یک بود و آنجا که آبله کوچک و بی آب باشد
 و می طرقد و بسیار سخن بهر شان گوید برگ نزد یک باشد و همچنین آنجا که نفس متواتر شود و آواز بگیرد و تاسه
 پیدا پدید آید و رنگ آبله سبزی یا سیاهی گراید و بشره سرد می شود و دلیل سبز باشد و غلبگی آبله بر رو
 سینه و شکم و کمی آن بر دست و پایی نشان غلیظی ماده باشد و پدید آمدن بول الدم بزود
 و پس از آن سیاه شدن بول تخصیص که قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفراوی با آن یار شود
 هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصه نیز این حال بهلاک کشد و اکثر این کسانی که

در آبله هلاک شدن یا بختان هلاک شدن و این شیر بود و یا بسج یا باسهال فقط جهت سقوط شدن قوت
 و بسیار باشد که آبله با خرفه فوئی یا ماشر اگر دو و یا سه سبکه از ماده آن تولد کند علاج آن قبل از
 بروز بعینه علاج حصیه چنان که مذکور شد باید کرد الا در غذا و شراب و نوآ که زیرا که در آبله چون ماده
 آبناک است که غلیان یافته هیچ چیزی که خون را آبناک سازد نباید داد بلکه همه چیزهای که میل بسرد
 دارد و خشکی باید داد مثل سپت جو یا سپت عدس اندر آب انار ترش یا اندر عصیر غوره یا آب بویاج
 و اشباه آن یا اندر جلاب و پلا و عدس و ماش برنج غلیظ ساقج بی روغن اندرین ملک رمی دهند
 و از ترشی حذر میفرمایند و بغایت مناسب می آید و ماگو دکان سیوه خوار را قبل از بروز و بعد از بروز
 انار املسی سید او نیم نیکوی آمد و ترش خواران آتش برنج با ناردان گاه گاهی سید او نیم و مفید میبود
 اندر ما و را و النهر پلا و خشک با خرما می دهند و بسیار نافع می آید جهت ترشی سوامی آنجا و در اکثر مواضع
 تر قوی این غذا مناسب بود و اما در مذهبای گریختن این شیرینی بقدر احتیاط باید کرد که مد و غلیان
 نشود و هر حال آن مقدار که ترشی اندر حصیه جرات توان کرد و در آبله نتوان و آن مقدار که بشیرینی در آبله
 جرات توان کرد و در حصیه نتوان لمشش ظاهر است و جمیع مجبه در از انضام عظیم نافع آید و آنرا که قوت ضعیف
 باشد چه چه کتاب بستور یکم که از ذکر یافته یا پلا و خشک نیکو آید خصوصاً که طبع نیز نرم باشد و
 آنجا که به استحال تلکین حاجت آید رب هلیله باشد که مناسب باشد و این جمله را در آب انار ترش که در اول
 میسم نیکو بود و معصوم از نار ترش یا نبات هم نافع آید و تسکین حرارت اولی بود و آنجا که در اول تسکین
 و تغلیظ خون و روع و منع ماده از غلیان کوشند خوراندین شراب طلع و شراب ریاس و آب نوآ که
 قایلین نیکو بود و اما بعد ظهور آنرا بر و تر آن اندر اعمای بر که مضرت آبله اندر ان عظیم است مثل گوش و
 چشم و بینی و حلق و کشش و روده و بند کشاد و از ان حفظ باید کرد زیرا که در چشم و درون گوش و
 نقصان لبصر و سمع بود و در بینی را انفس را بگیرد و در حلق خنق آورد و در شش بیم سل و ضیق آن
 باشد و در روده اسهال کند و در بندها چون بزرگ و غائر افتد تباہ کند و تیر خنق چشم است که سماق اندر
 گلاب تر کنند و بیا لایند و اندک کافور اندر ان حل کنند و چشم اندر میچکانند در شبانه روزی چند نوبت و
 آب کشنیز تر و آب تخم انار ترش در چکاندن نافع بود و اما زو گلاب سائیده اندر چکاندن سخت تر
 بود و جفص و صبر و شصاف ما بشا و اقا قیاب را بر و زعفران قلیلی جمله را با آب کشنیز تر سائید

بر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هرگاه آبله اندر چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده باید چکانید
 و اگر این تدبیر نافع نباشد چشم سخت سرخ بود و آبچکانه منطقی که ترشش نباشد باید چکانید و بعضی
 گفته اند که لفظ سفید اندر کشیدن سخت سودمند بود و اگر بسیاهی چشم آبله بزرگ بر آمده باشد
 سرکه صفایان و کافور بکشنیز تر حل کرده هر ساعت اندر کشند و سرمه و گلاب نیز نافع آید با کافور
 انفع آید لیکن بستن آن بود که رفاده بر پشت چشم ننهند و تخته از سرب ساخته باندازه چشم بر بالای آن
 نهند و پس بندند تا چشم را فرو نشسته دارد و بعد از آنکه دار و چکانده باشند هر روز چند کرات دار کنند
 و چنین بستند و تدبیر حفظ بینی آنست که هر ساعت سرکه تنه یا گلاب به بینی برکشند یا صندل و شبان
 مایثا و رب غوره و امثال آن که سحر کرده باشند برکشند و در پیش چکانند و روغن گل یا روغن مور و
 باندکی کافور اندر چکاندن و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش هم چکانیدن
 و تسلیه آلامیده بدین مذکور است نهادن بود و تدبیر حفظ حلق آنست که از اول قواصل مذکور باز غذا
 و شراب بکار دارد و بعد سماق و رب شاه قوت غرغره می کنند و آب سرد و طبعی عدس و گل سرخ
 در گلاب آغشته غرغره بسن سفید آید و تدبیر حفظ شش آنست که کرکسین بلوطی و تخم آبی پیوسته
 در دهن میدارد و رب شاه قوت بخورد و تخم کدو و تخم خیار و بادام شکر بانیات و کثیرا بر آب سائیده
 و بلعاب اسپغول سرشته چنی از آن پیوسته در دهن آشتن نافع آید و تدبیر حفظ بند و کشا و دانه آنست که
 صندل و شبان مایثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور حله در گلاب سائیده و سرکه بر آن چکانده
 بر بند با طلا میکنند و اگر آبله بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زین بشکافند و طوبیت آنرا بر و کشند آگاه
 بر هم اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ روده آنست که چون آبله اندر انحطاط افتد شراب مورد و قرص طبعی
 در آب آنی و شاه قوت و امثال آن می پزند و غذا به صورت کدو و انجا که آبله دیر بر دوز کند و بعد از احتیاج
 باشد ترشها و سردیها را باز باید داشت و به صورت کیک و حصبه مذکور شد رعایت کردن و عناب خشک و تخم
 خشک و خرما اندکی گاهی نقل فرمودن زمان و سسه و مزاج را از انکیو آید و غذا ایست که از اینها پخته باشند
 بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناچسته با غذا خورد هم نافع بود و طبعیخ و تخم عناب با اندکی رازیانه
 خوردن سخت قوی بود و اگر مزاج را آب آلو باید داد اگر طبع نرم باشد و اگر عدس متشرف در دم
 و کاس مغسول بخورم و کثیرا سه درم حله را در تخم من آب بپزند تا بپزند باز آید و از آن میدهند ماده را

نزد بیرون فرستد و آنجا که خارش رخ بر می دارد و بنفشه نرم و پیاپی مرغ باید خارید و دستهای زشت را که بسیار
 نرم باید کرد تا بناخن غیر بار از نرم نمکند و بجز با مشغول باید داشت تا خاریدن را سختی فراوان شود
 و آنجا که آبله و ریخته گردد و دود و احتیاج باشد بپسینید که هرگاه تمام بیرون آمده باشد و نفس خوش بجا
 طبعی قریب شود و اضطراب و ناله گشته طبعی بایوید و اکلیل الملک بپوشد و خطمی بسوس کند
 اندر شیب دامن او میدارند تا بجا آید آن آب گیر و بچینه شود و چندان نمی باید داشت که از حرارت آن
 ضعف پیدا آید بلکه چون طاقت نباشد مکرر مصلحت میدارند و هرگاه از بر دوزخ بگذرد و آبله دوز
 بخشکی بند و در خشک بشود و آنچه سخت بزرگ بود و بیرون زدن را بشکافند با هسته آبله از آبله نرم چوب
 و برگ گل خشک یا برگ مور و یا برگ کوسن یا برگ گزنه کوفته و بنفشه نرم بر آن ریختن و اندر سردی هوا
 چوب گزنه پوست پیاز و شاخ و پیچ سوسن خشک در خانه باید سوخت و در زیر دهن او هر روز چند نوبت
 از پیاده و دود که در آن دور گرمی هوا چوب صندل و مور و زرد و دود کردن و اگر موضعی ریش گز و گل سرخ
 و برگ مور و صبر و کندر و انزروت و دم الاخرین سوده و نرم بچینه بر آن محل باید پاشید و در دار سنگ
 و سنگ نرم و سفید آب یا بعضی از اینها پاشیدن هم نافع آید و آنجا که آبله غالب و بر آب باشد و بزرگ چاره
 از آنکه بیمار را در میان بپاشد که نرم کرده و دود و دود و برگ مور و صندل داد و خواهانند و احتیاج عظیم
 کنند تا ریش نگیرد و در میان ریش سخت نرم باید خوابانید و در گرمی و سردی گرمی و سردی آنرا
 رعایت کنند عظیم نافع آید و در میان آنرا دوزن و آرد و جوهر نمک بود و در میان سوز و برگ گزنه و مور و
 گل خشک و شاخ و برگ کوسن خشک هم نمک بود و در میان گل سرخ و شنبلیله و شنبلیله سوده و در روی سبز
 نرم آگند و سخت مفید آید و نمک آب بر آبله دست زدن و خشک شدن آنرا باری حسد و نمک آن
 جوی این برگها آگنده اوقوی بود و هر محلی که زخم شود و مرهم کافوری بود و دارد و دود و دوزن را در خشک کردن
 بصلح آوردن ریش در جلا اوقات نفع عظیم است و هرگاه آبله خشک ریش پیدا آید و اگر دیر می آید
 و در شیب آن رطوبتی نیست و غن نیگرم بر آن باید چکانید تا زود بپزد اگر در شیب آن تری باشد
 و خشک نشود و میعاد می که دستور است آنرا به بخار آب گرم نرم باید ساخت آنجا و با سبزه بر دهن و دین
 تا شوری دارد و باز اگر عظمی دارد و در دوزی از صبر و مور و زرد و جوهر و در سنگ و سفید آب از زیر
 اقلیمیا می کشم سازند و بر آن باشد تا آنرا آرد و اگر عظمی ندارد و با پوست بر آب است شنبلیله

و نمک سوده بر آن باشند و بگذرانند تا در گریز خشک بشود بر آورد و باز به همین نوع ملاخطه میکنند تا تمام
رطوبت آن زایل شود و صیقل آید و نیز عجم من است که در او اثر که تبخیر نفس و قوت بحال اصل
باز آمده باشد اگر جهت دفع رطوبت از آن آبله زد و در صیقل آید آن مرهم آبله فزنگ قدس
به دستور سید اندک دفعه بود و اینجا که اسهال بود پدید آید از ای غذای ویرانچه ممکن بود و نیم بریان کرده باید
و سفوف لطین و در پی قابض باید و او قبل از کشکاب و غده او نیز عجم من فادیه هر حیوانی اندر رطوبت
قابض سوده مناسب بود و آتش سیرا از نرم شدن شکم عجم من اندر آبله و حصه بود و جوی باید که مضر
اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و اندرین نمک خشک ریشه های آبله را با نبات سوده اگر بخورد اطفال
تندرست می کشند و جهت هوای نفس مولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله بر می آورد اندک مکمل مضر
میباشد و بداند که حقیقتا غیبت میان حصه و جدری و اعراض و علامات آن هیچ وجهی
و علامت است اینست لیکن در جمیع وجود است از آنها و اندر هوای مولد حصه
اطفال هر طریقی آنها را که نمایان تر از آنند و اندر هوای مولد آبله اطفال صفراوی دانند
که نمایان تر از آنند و علاج آن ترسب صیقل آبله بود و اندرین نمک از آن آبله گویند یعنی
آبله است که آب نیگیر و خشک ریشه های بر می آورد و سکه نوع دیگر بشود اندر نمک ری و نیم
که علامات و اعراض آنرا غیر از وضع و هیئت ترسب بجهت و آبله است یکی را تنگ گویند جهت مشا
بزار و آن نیز با غالب بود و کس نیز بچهار نرم دانند و ترسب برآمد و چنانچه دست که بر تن باشد
در شش آن مجوس میگردد و چون آن اندکی از لون تن میسر می گراید و اندکی میخار و هیچ آب نیگیر و
و هیچ بزرگتر نشود و خشک ریشه نشود و بجز تحلیل پذیر و باختر دفع شود و دیگر رشت خشک گویند
هم جهت مشا است و آن نیز با غالب بود و خورد و سفوف ریح و آبله خشک است و اندکی از پوست تن
پوسته نشود و هیچ آب نیگیر و بخار و خشک ریشه نشود و بجز تحلیل پذیر و باختر دفع شود و دیگر
مردارید گویند هم جهت مشا است و آن نیز با غالب است و ترسب بر می آید و ترسب بر می آید و ترسب بر می آید
بر آمده تر نماید و از اول حال تنیان بر خیزد و بخار و هیچ قدر آب نیگیر و صفائی تر از آبله رسیده بود
و هیچ خشک ریشه نشود و بزرگتر نشود و بجز ترسب بر می آید و ترسب بر می آید و ترسب بر می آید
زودتر افتد و گاهی در ترسب و از آن و نوع دیگر در او اختصار و اکثر بعد چهار و نیم افتد

با تب و بخران ناقص و جمله با غرق بر وزن کند و علاج این هر سه نوع بستور علاج حبسه و آبله بگو آید
 و اندر تب جمله چون بر وزن نماید و آفت است اشتبا و تب بطنی و صفراوی نرسن بسیار واقع شود
 و احتیاط عظیم اندر تشخیص باید کرد و الله اعلم اما سائر جزیره بد آنکه بزرگ عبارتست از مطلق
 در ماهی کوچک که در پوست ظاهر شود و سبب جمله تغییر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت
 بدفع آن تجارچ بدن جهت عجز از تحلیل آن اولاد یا مسامحت بر دفع وضع آن از داخل و هر شری
 که نادره غالب آن خون بود یا صفرا آنرا اگر کم گویند و آنچه غیر ازین باشد آنرا سرد خوانند و از انواع
 بشرات که عموم دارند نسبت با ظاهر بدن آنچه اطباء با غایت یافته اند و از جمله اعراض عدد کرده و علاقا
 و معالجات آنها را بیان نمود و پانزده نوع بیش نیست سه نوع از آن حبسه و آبله و حقیقت است که
 نیکو رشد و دوازده نوع دیگر حمه است و نمل و شری و سفه و حصف و نبات اللیل و لطم و حنث و لول
 و سماریه و نفاخه و نقاط و مرج این جمله بدوازده نوع بود بلکه بدوازده نوع چنانچه بعد ازین واضح گردد
 ما چهار نوع دیگر نیستیم که در تب نیکو نیست سه نوع آنست که با حقیقتا گفته شد و یک نوع دیگر از سنی
 دانه است که اندر فرنگ پیدا شود و از پنجار دم و عربستان رسیده و در سنی و سقایه در آذربایجان
 پیدا شده و بعد آن در عراق و فارس و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین ممالک غنیمت یار آورده اند
 و برمی آورند و شرح آن بعد بشرات کرده شود و نشان را الله تعالی اما حمه و حیم و حیم بود یکی موسوم
 به حمه باشد و آن شره بود به سخت گرم و سوزان و با در حوالی و رطوبت کم دارد و بر هر جا که پدید آید
 پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرود و خشک ریش سیاه بر آورد و چنانکه جایگاسی را
 که داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا آتش پاره نام نهاده اند و گاهی یک شره بیش پدید نیاید
 و گاهی متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندر آن محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاد
 مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر ولیکن حوالی آن درم کند و محل آن چون خورده شود
 بزرگتر نماید و بسیار باشد که هیچ شره اولاد پدید نیاید و آن محل سخت بخار و بسوزد و سخت سرخ شود
 پس از آن بلون رصاصی گردد و یار نادوی بسیار بود که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و در حوالی
 آن تپهای صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای و با و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این
 شره صفرا و سودای احتراتی عفون باشد علاج آنست که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد

و در خون غلبه ظاهر بود فصد کنند تا حد غشی و اگر غلبه نباشد فی الجمله خون کم کنند بفضله یا حجامت بتخصیص
 بر حوالی اگر مانعی نباشد و بعد از آن استفرغ صفرا و سودای احتراقی کنند مسبله که اندر و تر باشد
 نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر سهیل اختصار لازم بود و بر محل علت ضما و مای محصل
 بمحفت معتدل در گرمی و سردی بکار و در اندر شبان روزی و دو کت و سه کت و چهار کت پیش
 ضماوی که از حدس مقرر و برگ سان اکل و نان تنگ بسیار بسوس ساخته باشند و انار ترش با سبب
 و پوست که اندر سر که خنجه باشند و نیکو سائیده و مازوی اندر سر که خنجه و نرم سائیده و غذای مای تر باشد
 مائل بسردی و ترشی میدهند و گاه بود که احتیاج افتد تا بیکه محل علت را بر شیخ با چسبند و غول فاسد
 آنرا بریدن کنند نافع بود و در نو انگندن بسی مفید آید و اندرین ملک ری آنرا حویب ر و ناس کرانده
 به آهن سنج کرده داغ میکنند و بر هم اصلاح مینمایند و در و سوزش و درم آن گاهی عظیم میشود و از دهان
 و کم کسی را طاققت آنست اما در خطر باز دارد و یکدانه بیش بر نمی آید بعد داغ و کسی را که طاققت سوزش
 و در و باشد اولی آنست که به تیزاب فاروقی بدر آنرا داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بر آن میزند
 که آن محل سوراخ میشود و بجزکت آید و آنجا که این مرض بحرانی افتد این عمل واجب بود و طریق استعمال
 تیزاب بتقریب معلوم گردد و آنجا که جره بر لب یا قنصب یا قنصبه یا مانند آن بر آید و بدارد و مای خشک
 کنند محتاج باشد بگریزند قلع طار و قلع سیز از هر یکی بیست درم پوره بخندرم و آب بسایند و طلا کنند
 و پشک نیز با انگبین سرشته طلا کردن نافع بود و در سیم کوزه فقا طلا کردن عظیم مفید آید و بر محلها
 مورد از حوالی علت گل ارینی کرسد که حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش همواره
 بر محل علت بستن عظیم نافع بود و ششم دیگر موسوم بود بنار فارسی و آن بثره بود بر آب با خارش
 و سوزش صعب و در و و درم حوالی و هیچ غور نکنند همچنانکه از سوزختن آتش پدید می آید و بدین نسبت
 آنرا نارگویند و تخصیص بفارسی غالباً بجهت آن گردد باشند که اولاً این مرض اندر فارس پدید آمده باشد
 و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه از منی دانند را میگویند و اندر حوالی این
 بثره بثرهای خرد و از جنس او از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصاً طوبت و عفونت آن بهر جا بیکه رسد
 و خشک ریشه سیاه کند و حوالی پوست را نخی بخورد و بسوزد و اندک بهین باز شود و این بثره نیز اندک
 سالهای و با و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تپهای گرم مهلک پدید آید لیکن مالدن این بثره گرمی

و سودا ویت و عفت نباشد که اندر ششم اول یعنی این هر دو قسم را جگر گویند و بعضی هر دو را نارفاست
 و تشنگ گویند علاج این تریب بصلح ششم اول باشد و شش و دواغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آزار
 بناخن مرای بخشی بزند و آب آنرا بخورد بر جگر و کوز و قضاغ و یا مرهم سفید را بر آن خطا کنند
 و بر حوالی آن گل از سی اسبر که حل کرده اند بخلیم نافع بود و سوخته مغر شفتا و در سفال آب خور و در
 بر محل علت طلا کردن هم مفید بود و غلامی آخر را بر شش جگر پیدا شد و تمام شش و حلق او درم کرد
 با در و سوزش عظیم شش که در حضرت او را از جگر پیدا گشت و بر مریز فرمودند و غذا پاشی شش پیدا و در
 و بوقت خواب معصورا نار شش شربتی تمام و بر بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و جگر را با
 لسان اکل سحر کرده در شبانه روزی چندین پوست بر محل مرض و حوالی آن طلا فرمودند و بهین صلااح
 اغراض بدان بر طرف نشد و در سه روز نوبه مرهم سفید را بر شش کشید و جگر است آنرا با صلااح آوردند
 و این علاج بسیار تجربه پیوست و نفع ازین شود و آنرا شش ششم و ششم بود و مکی موسوم بود با سیم و ام
 که نمک است و آن بتر بای خور و یکدیگر گز و یک و در هم پیوسته میگردد و بهین باز میشود و با خارش
 اندک در محل باشد و طبع گرم بود و سوزش هر چه در آن از آنجا سوزش گزیدن جو خور باشد و کوبت
 آنرا نمک گویند و لون آن بصفرت مائل بود و بهین است که در بهین است و آن بهین بود و گاهی افتد که بهین
 باریکتر از شش باشد و بسیار بود که نمک یک بتره افتد و یا اثرات متفرقه و بعضی که از نمک باشد و شش گردد
 و پوست را اندکی بخورد و بهین تیزی و سوزشگی با دو نمک فراموشی آن و بعضی باشد که تحلیل رود و بی آنکه بتر
 گردد و از بهین قلت و داریت و دقت ماده و قوت طبیعت و گاه باشد که حرارتی سخت و بی اثر این
 مرض پیدا آید و اکثر تجربه ای که بر جلد پیدا آید و بهین باز شود و متفرق میگردد و بعضی زیاد و نه از خار شش
 و سوزش خالی است آنرا از نمک شمرده اند و شش و سوزش بود و جگر و سیه بهین است و بهین آن در جگر
 و کروی بچ چاکس و لون آن از زردی سیاهی گزاید و خواص آن بصلابت مائل بود و بهین با نمک
 جت احتلاط ماده صفراوی این با بغیم و سودا و هم بهین سبب گرمی طبع و سوزش و خارش این کثر بود
 و تحلیلش عسر تر از نمک بود و علاج هر دو قسم متفرق است اولاً بهینوری که در جگر و کور شد و اندر سسل
 جاکور سیه ترید با تقیون جت تحلیل شود و اولی لازم بود و غذا اندر شش و تریاتی باید و اندر جاکور
 تریاتی چاشنی داریا ساده و او به که در شره و شش تریا اطفال مذکور شد جمله نافع بود و اینجا که شش ریزد

او دیگر که در جبهه گفته شد بکار باید داشت و اقراص اندر خوردن در خل مزوج و یا در خمر قابض حل کرده
 طلا کردن مفید بود و همچنین عصاره قشار انجیر و بلخ و مراره تیس و فطرون در بول گا و حل کرده یا در
 بول گاو و کان و اگر در ابتدای ظهور اثرات مله یا جاد و سیه بر سر برده اند مقدار عرض آن نیز آب فار و قو
 بر نهند و چون خشک شود دیگر زنند و جان رعایت کنند که نیز آب از غیر سر و اند با طرافت تجاوز نکند عظیم
 نافع آید و نگذار که دیگر حشمتا پدید آید و تحلیل و منع نیکو کند و آنجا که این مرض بجرارتی افتد این علاج
 واجب گردد و آنجا که هنوز ریش نشده باشد طلا کردن صندل و فوفل با هم سحق کرده و پیسج برگ پید
 شستن مفید بود و در سخن چوب گل و چوب کلنگ بر بشو و زدن هم نافع آید و اما شکر
 بر نیاورد و بسیار و همین و شبیه به نفحات مجتبه و متفاوت در کوچکی و بزرگی دم کرده اند و یا ناسه و کرب و
 خاریدن صعب بود و چون آن مائل بسرخ باشد و اکثر دفعه پدید آید و در شب اعراض بد آن باید و بشو
 و ماده این مرض با خلط بخاری جاد و موی باشد که در جلد متعصب و شکافت گردد و در زیادتی حرمت خون
 و حرارت ملس آن سوزش و سحرمت ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که در چاشنگاه نیز اعراض آن
 زیاده گردد و یا خلط بخاری گرم بود که از بلغم بورتی حاصل شده باشد و قلت حرمت و حرارت ملس و
 سوزش و بطون ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که تری همچو عرق از آن می تراید و شستند و لیلی این قسم بیشتر بود
 علاج آنجا که علامات خون ظاهر باشد نخست تسکین ماده باید کرد و طلا کردن آب غوره و مثال آن
 و خوردن دوغ و ترشها و افشکه یا بلخ و معصورانارین و بنجور کشنی خشک و در صعب جامه و لوبه تسکین
 فی الحال مفید یا حجامت کردن و بعد از آن بلغمین صفر افودن و اگر حرارتی غالب باشد قرص کافور و
 طباشیر اندر دوغ و ترشها باید و او اگر مدت دراز گردد و فقیع معبر اندر آب کشند و آب برگ عنب الثعلب
 باید و او آنجا که علامات بلغم بود استقران بلغم کنند به پیلید کابلی و تر بد و مثال آن و کلنگین و
 اندر سکنجبین ماده هر صلیح مناسب آید و غذا ای بی فائق باید و او اگر سنگی کشیدن اندکی مناسب
 بود و یکدم کبابه سود و باسه درم ننگ شکر سفوف کرده نافع بود و اگر آجر نو در آب نهند و از آن آب
 بخور و سود و دار و تخم چنگشت سه درم کوفته و بختی در سه اوقیه شیر جوشیده آشامیدن نافع بود و
 در هر دو صنعت گر ماه و شرق آوردن و سام کشا و ن مشید آید و حب الشفا و به بالایی طعام بسیار نافع آید
 و شیخ گوید که پودنه و طباشیر از هر کدام دو درم گل سرخ نیم درم کافور قیراطی حله را سحق کرده و مخل کرده

در آب انار ترش دادن هر دو صنف را نافع بود و مجرب است همچنین ابله بر نشت اندر شترتی آسانند
 و اگر باشد ای غشائی بود آب گرم و خمر و یاری باید کرد ماتی تمام کرده شود و بعد طبع را نرم باید داشت
 و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتی قبیای حیض را در خمر محل پاکی بطلد که در آن کج و قوی بعضی
 بر کمرگاه منع کرد و در وقت او را بعد یک روز این مرض پیدا شد و او را عجب کار داشت از خارج بدن خستید
 پس سهل صفا و بلغم خوردن که نافع بود و لیکن مرض باقی بود و هرگاه سه دی و ترشی خوردی زیاده تر شد
 و ماست سخت منفر بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی و چون روزه میداشت از غذای منفر و چرب
 پرهیز میکرد و آگاه پیش از موعد باز حیض آید و بهمان صحت یافت اما معصمه دوشم بود یکی موسوم
 باشد بمعصمه و آن بترای متفرق بود که بر سطح تن پیدا آید مائل بکمرت و بعد ریش شود و خشک ریش
 پیدا کند و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و دانه کی غور کند و بعضی همین باز شود و از خارش دانه کی
 سوزش و درد خالی نباشد و بیشتر بر پوست سر پیدا آید و فرغ که آنرا کجلی و کجلی گویند نوعی از این بود
 و گاه باشد که هیچ رخ نمیکند و گاه باشد که شوره بر آید و بسیار باشد که اندر زمستان از این نوع جوشتی
 پیدا آید و بزودی بر طرف شود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام آنرا بنبند و بچوب محل داغ نماید
 چنانچه بعضی کلان را واقع است و گاه باشد که اندک ریشی از آن می آید بقیوم غسل ششم و دیگر
 سعه بود و تفرج و آنرا شنید که گویند در و سوزش و ریش آن زیاده از سعه باشد و این بر روی
 و در اندامها بیشتر از آن افتد که پسر و باشد که پوست را بخورد و ماده این غلطی حاصل و آنرا سعه از صفا بلغم
 و ماده سعه خشک خلط سوداوی باشد که بر طوبی حاد و آمیخته شده باشد علاج آنجا که ریش همین باز نشود
 و در و سیکند و ریم رفیق و سوزان از آن می آید نخست استفراغ صفا کند آنگاه قوا بعضی بدستور اندر کمر
 و روغن گل حل کرده طلا می کشند و اگر خون غالب یا بنده اول نخعی خون کم کنند بفضله قیصال یا بنده طاز
 و رگ پس گوش و رگی که بر پوست سر است و رگ پیشانی اگر علت بیروزی و حوالی آن باشد و اگر اعضا
 سببش باشد فصد صافن است و باید با سلیق آنگاه مسهل دهند و حجامت خوالی علت هم نیکو بود و غلق
 بر علت انگندن تدبیری پس صواب بود و خصوصاً بعد تقیه و اگر ریش همین باز میشود و در طوبی غلیظ لزوج
 از آن ظاهر میگردد و نخست استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و آنچه هیچ ریم و طوبی ندارد و شوره
 میکنند اول استفراغ صفا دهند و از بلغم باید که در پیش طبع باید کالی یا انیمون و صبر و قنونا آنگاه طلا

فی نسبت و غذا نویسی مناسبت براحت است می خورد مدتی را آن پوست و عمل یافت و بر رویه از سلطان حسین با لعل
 مشورتی در آن باب پسند و این از تجارب است اما حکمتش بنور بسیار بود و سوزانند و دخت کوچک و
 سرخ و سوسن آن تجویز منقح خلیل که سحر بار باشد و از خجست بعضی آنرا شو که بگویند و این شور بر اعصاب
 بسیار عرق و تلیل النفس و غنای که چرخ آنرا نیک و در سازند و بر آید تخصیص در پودای گرم و گویا که
 با دوان آن اقبال عرق است که لایق آن شرح میکنند آن در جلد محبس می مانند و گاه باشد که خشونت مثل
 خشک ریش در پوست پیدا آید یا خارش و سوزش اندک مخصوصا آنجا که عرق ریش بر پشته باشد و هیچ دانه با آن ظاهر
 نشود و علاج آنرا که این مرض بسیار یافتند طبعی فصلی غالب باشد متقی که زرد لا و لایق تقبیل اخلاط را در
 غسل کنند محل آب بهای سحر و عرق و خج یا بهای گرم و شستن تن با رو با طلا و عسل و درون خربزه بزرگ
 که در میان بود و همچنین گل سرشوی و لعل یا خجی مخرج خجست و حاد آب کاسنی سرشته هم نهان بسیار نیست
 و غذای سحر و در خوردن آنرا و آلوده مثال آن دانه که کن خشک است راحت کردن و تن خشک و شستن
 و منع عرق کردن با شستمال زرد و غیره و جلد را نفع آید و طلا کردن روغن گل یا مودیا که تازه با کثیر اخلاط کرد
 سخت نفع آید و آنجا که فضا که باشد واجب است متقی نیستند و غشال و طلا با منع عرق کافی باشد و گاه باشد
 که مرض نوی تر افتد و در طلا با سحر که در روشن داخل باید ساخت و گاه باشد که متفرج گردد و بر هم آید و
 امثال آن علاج باید که در اگر سخت ریش و سوزش و عرق ریش سحر و امثال آن باید کرد و اما نباتات لعل
 شیرامی غالب کوچک و هم رنگ تن باشد که اکثر بیض تن پیدا آید یا خاریدن و در شستی پوست گاهی که در شست
 سر و سرای پوست تن سحر پوست را در شست سازد و مسام را بر بندد و تا بخارات هشتم غذا و عسل و در
 جلد محبس گردد و بنابرین تجاویز آنرا نباتات لعل خجند و اگر چه از خاریدن آن محل در اول لذت می یابند لیکن
 بعد خاریدن درد و سوزش آن تشویش دهد و علاج آنجا که خا ط فضا بسیار از رجن نباشد مسام را کشا و باز
 سجام و تمرخیات و شستن تن با رو با طلا اندر طبع چقدر و طلا کردن حاد آب کرفس و حمام و یا صبر و محق
 که در اندر غسل و تن را از سوراخها فرمایند و غذا در روز یکا و خورد و بیکام و سحر خورد و بر بالای طعام شب
 یا حافظ الصبح بکار دارند و از شربت و میوه و غذا با می خشک مسدود کنند و آنجا که خا ط بسیار بود اول
 متقی کنند به سحر و انگا و مسام جلد را کشا و سازند بطریق مذکور و آنجا که ماد آن خا ط بورتی بود و خارش
 آن برین دوا بانیک نشود و بعد از متقی غنچه لبی و اسهال و شیب قنار و انحراف یا نینج تخم خنظل و آنکه آرد و سحر

عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و ویدیم که بزرگ ششم را اگر کشند و دونه و زنگنه کشند و بعد از آن
در حمام بخورد و مالیدن هر جای که کرب و معنی باین طرز ساخته و بعد از آن بآب گرم شسته صحت یافتند
و بعضی بکر کردن و تمام بصلح آمدند اگر بدین تدبیر باز اکل نشود و بعد از آنکه گفته شده باشد مالیدن آن را در
قوی علاج باید کرد و بسیار بود که زود و دانا بران تمایزند و تجارت آن بجز بکر باز رسد و سود و عقیقه و درم ببرد
و این محراب است و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضا نیست که از جگر دفع میشود و بسیار
مناسبت نام میان بکر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان او لایق است و میان دو اها
مالیدن بکیند و زیق کشته و نشان و مکرین خشک سفید سنگی و مردانگ و گوگرد و سفیداب از زیر
راست راست و جمله سخن و نقل کرده در روغن کشیده و بچوبم ساخته بر محل علت در حمام طلا کنند و بنید
ساعتی بخیج چون رخت شوی بشوید و اگر لرزش و خشک ریش بسیار بود و با سر که در روغن گل آمیخته طلا کنند
و بکرمی تخم بر این است درم مشردانه زرد آلودی تلخ مثل آن سیاه کشته است درم نمک بخورم
جمله را کوفته و بخیج بکسر که بکشد و با جزات و با آرد و کبود طلا کنند و در حمام و بکرمی گوگرد و سیاه کشته
زرا و در طول بر آب کوفته و بخیج در است گادی کشته طلا کنند و بکرمی زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
و عدس و مردانگ و کندنش و با دام تلخ از هر یکی جزوی کوفته و بنیسته با روغن زیت یا کنجی بچوبم
سازند و طلا کنند و بکرمی لاسی بکشد سیل بکر را طلا کنند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
کشته را اندر موم و روغن زنند و بدان که کشته چرب می کنند و هر روز در حمام بآب نشان یا چون با آب
بشوند و بکرمی شیطان تازه کوفته با جزات در حمام میالند و اگر سخت میسوزد و زود بشوید و آب
بر غشت و چین مقدار ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید و بکرمی نوشا و مسوق را بار و روغن گاو
در گرابه که خشک میالند و بعد چند ساعت بشوید و بکرمی آهک بنیسته را در جزات گادی زنند
و شب زیستار زنند و صبح از آن زرد آب بر که کشته بمانند و بکشد از زرد خشک شود و چون در کیم
تبعاق جزات بمانند و چون لطیفه دهند و آب از آن رود و حمام زنند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و گاه باشد که در مالیدن افزا ط کنند و از تاب آن حرارت و تب شود پس در مالیدن احتیاط کنند و بمانند
نخندند و بکرمی هر لایق را نرم بمانند و در روغن گرم اندازند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و بعد از روز یا هفته حمام زنند تمام بصلح آید و بد آنکه اسباب تولد که یعنی خاریدن تن بلبه بشر

از جنس اسباب تولد جریبت لیکن ماده جرب اقوی و غلط بود و حکم از سند سام و حج آمدن شمع بر تن
 بسیار افتد و از ضعف و افتد و بدیضی چشم می افتد چنانکه پیران و بعضی بیمار از دارا و از باری و در نقاء
 می افتد و حکم گاهی که ماده آن غلبت مائل بود یا بدو سدی باشد و اگر چه حکم از قسم شرارت نیست اما چون
 بنا سبب بسیار است میان جرب و حکم تدبیر آنرا باید تدبیر جرب ذکر کنند و تدبیر هر دو در تفسیر و تفسیر یکدیگر
 نزدیک باشد و اما در استعمال او ویزه خارج و حکم آن مبالغه نشاید که و اندر جرب وید و اهای حاد و احتیاج
 نیفتد و آب کرفس اندر سر که و اندر گلاب و زعفران طلا کردن و طبعی حلیه یا طبعی حطل طلا کردن و تخم
 خشخاش کوفته اندر سر که و زعفران گل طلا کردن و آب انار ترش و غوره و برغن گل طلا کردن و آرد با قند
 و تخم خربزه کوفته یا عسل کرفس و بوره طلا کردن و یکشنبه ستن بوم و زعفران گل جرب و آتش کانی بود و تمام
 عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نرم ساخته ستن و بعد بر زعفران گل جرب کردن و انفع علاجه بود و جرب و حکم
 در اینجا که ضعف چشم و قوتها خست علاج ضعیفها باید کرد و آنرا که سبب جرب و کثافت جلد بود و سبب
 اضلاع باید کرد و باید آنکه جرب و حکم جراحی را از و علاج نباید کرد که اندران خطر و مرض و انتقال
 بر مرض آخر باشد و هرگاه و مزاج بقوت آید و جرب و حکم روی آید بهتر شدن ندارد و علاج تیزاب کار
 اولی بود زیرا که ماده را یکبار قطع می کنند و مجال عود و حرکت نیند و حکم ماده را از اوی و حکم مر را علاج
 جرب علاج تمام کم میسر گردد و در اینجا بسی جرب است و علاج مطلق جرب و حکما کی سبب غسل است یا بعود
 گوگرد و زراک و آب دریا و اما قو لول اینجا از وی سخت بلند بر آمده باشد و سختی کوشنده باشد از اوقتی
 گوگرد و ماده تا میل خلطی غلیظ و اوی بود و سبب جرب از بلغم و یا از خونی که اندر عروق صغیر حلق شده باشد
 و گاه باشد که قو لول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاه باشد که یک قو لول بزرگ پدید آید و سبب
 آن جمله شود و چه از غذائی که با عضفای مجاور می رسد و سختی را با ماده خود سبب می سازد و بتدریج غالب شود
 و باشد که متفرق بر این علاج جمله چنان است که در ثایل اطفال گفته شد نافع آید و تخم حطل با شب
 طلا کردن و مقبب بود و هر روز بر سر که نمک مالیدن و ستن نیکو بود و طلا کردن کفک بول که از ترین
 شور و خربزه و طلا کردن بینی آدمی بعد از آنکه قو لول را تخم خربزه کشیده باشد و اثر و ده و صلابت آنرا
 نشسته و در کرده نافع بود و اگر ترنج زرد را با نو زدن بر روی کزده کوفته ضما کنند و سه شبانه روز بگذارد و بعد
 پس بکشاید و ترنج زرد دارد و اگر چیزی باقی مانده باشد مگر از طلا می نورد و معمول چند ساعتی هم نافع آید

و شونیز مسحق بودل سرشته طلا کردن مجب نافع آید و ز راج اندر موز که فته طلا کردن قوی بود اندرین ملک بعضی ثولول را تا بن تاید و داغ میکنند تخصیص در او ثل عظیم مفید آید و آنجا که یک ثولول سبب دیگر باشد و باشد بلعاج آن سبب علاج دیگر باشد و آنجا که ثلیل غالب پدید آید و زیاده می شود و استغراق سوداوی باید کرد و غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد حذر کردن در اوست پرورن کبی نافع آید و مجرب است و اما مسیاریه بر ما بود ثولول مانند بسفیدی مائل که طرف سر آن گرد بود و سطح و طرف پنج آن باریک و اندر گوشت و پوست نشسته همچو سمار و تا و این هم از جنس ماده ثولول بود و همچنان که ثولول غالب میشود این غالب نشود لیکن تعد و باید علاج آنست که اگر قوت آن از آب شکاری بیرون آورند و الا آنرا سحر آشفند و صفت کوچک را از سرب خالص بر این بسته میدارند تا با نخاصه آن تحلیل کند و اگر آنز رویت و نوشا در وزن کار در آب صابون سرشته بر آن بندند عظیم نافع آید و نیز آب فاروقی زدن عظیم مفید بود و عمل بلا و هم قوی بود و ز راج چنین و سیما بکشته و خاکستر بلوط و نمک فلیات را تا آب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه و ز بران گذشتن نافع بود و جارب کردن چنانچه در دالوک اطفال داشته شد نیکو بود و مخفی نماند که هر دوائی نیز قوی که بر اثرات زنند باید که احتیاط کنند که از عرض بزره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزانند و ریش کنند و اما نقاخه بزره بود که رطوبتی ندارد و ماده آن بادی بود و در شیب پوست و یا مادون ظاهر عضو محتسب گشته و اما نقاخه بزره بود که رطوبتی در جوف آن باشد و ماده آن مائی بود که از خلط غلیظی مشتمل است بکیار بجانب پوست و غیره منفع شده و در آن محل محتسب گشته باشد همچو آنکه که از سوخته شدن مخبر پیدای شود و یا خون مستقیق مائی بود که در شیب پوست جمع شود همچو آنکه که از کوفته شدن عضوی بکیار پدید می آید و حرارتی و خارش با اینها باشد و استعمال فقط نقاخه یک معنی در کلام قوم بسیارست علاج آنجا که ریحی باشد و زیاده میشود چیزهای محلل ریح باید خورد و نفث مسام کردن و از سولات باد حذر کردن و آنجا که خلطی باشد و زیاده میشود نفث باید کرد و به دستور چیزهای مسکن غلیظان اودن و گوشت میوه که خوردن و در اول ظهور آن عدد مسحق مسحق لبر که ترک و طلا کردن نافع آید و همچنین نفث مثل پوست انا اندر سر که نقش کرده یا اندر آب جوشانیده و آنچه بزرگ باشد باید شکافت و آب آن بیرون کردن و محققا طلا کردن و خالصن و اگر ریشی پدید آید بر چشم صلاح کردن و اما ارشی و آنکه اندر خراسان بابله و رنگ مشهور بود و جهت کثرت مشابهت اکثر آن سجدری بد در پشت نه در جمیع اعراض به انواع پدید آید

و بعضی را آبله های بزرگ و غالب در هم پیوسته یکبار پدید آید و آب گیر و خشک بزرگ نشود و سوزش
نخند و می خازد و رویه بکشد و بعضی را در دو دانه که بیشتر باشد بعضی را در اول حال شبیه به نمکه ظاهر شود
و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک میشد آید و بزرگ میشود و پوست را بکنی می خورد و بعضی را اندک آب گیرد
و زود ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم است همچو حمزه و گاهی بعضی بصفه خشک کال باز گردد و گاهی
به نمکه بدو بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر بدن گیر و گاهی باشد که بر اکثر اعضا بر آید و هیچ و آب
اول برآید بود و هنوز باقی باشد و بعضی را نه بلکه یک نوبت برآید و گاهی باشد که بعضی اعضا غلبه کند
تخصیص سر و بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص پاها و گاهی باشد که ثمرات اندک متعنه قی بود و اعراض
آن غلبه حرارت مزاج است و اعیان خاریدن و درد متعنه حاصل بر تیره که حرکت مشکل تواند کرد و در ششها درد متعنه
بیشتر رخیده دارد و آنرا که دانه کمتر برآید وجع متعنه حاصل میشود و گاهی باشد که وجع ثقیب بود چنانکه بسیار
خواهد که خود را اهلک کند و گاهی باشد که زمین سازد و دیدیم که زنی را پاهای مدتی بیکار شد و همچو مفلوج و گاهی باشد
که با وجود درد و متعنه حاصل پاها در هم کند و هیچ اندر پشت چشم در می پدید آید و ششهای طبخ هم شود و در هم
ضعیف گردد و گاهی باشد که از اول دانه غالب برآید و تا آخر وجع نباشد و بجران تمام آن چنانچه بعضی یافته
چون تخلیص نشود و در غده باه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند متعنه نیکو یابد و بعد چند روز دیگر دانه
یا درد و ورم معدوم کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض
آن کمتر رخیده دارد و بسیار بود که قبل از ظهور بثور حرارتی و تبی و سستی مدتی پدید آید و بعد از آن استغراغات
گاهی کمتر میشود و باز پدید می آید پس ناگاه بثور ظاهر شود و یا خود حرارتی و حیانی و در متعنه حاصل
پدید آید و بعد مدتی از ایام بثور ظاهر شود و دیدیم زنی را که مدتی گلوی او در سبزه و ناگاه آبله و رنگ
بر او رود و بسیار باشد که اول بثور ظاهر شود و ناگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید و مرض از جمله امراض
مسرری بود و لیکن بسیار میرع السراپه نباشد و از مجامعت با آتشک دارد و در ترانص صاحب پدید آید
و از رسیدن بخار تن در حمام یا رسیدن عرق و الالیش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و نفس او
پدید آید و با دانه این مرض خلطی بود و بعضی مرکب از اخلاط فاسده لیکن طبعیت سرد و اودیت احتراسی
بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آن عفن سازد
و بعضی خود مستحیل سازد و گاهی فساد با و دهجی رسد که ریش آن عضو را بخورد و تا بکشد

و بسیار باشد که ثمرات آن با عرض پدید آید و ثمرات بر طرف شود و در دوزخ و درم و بدی هم باقی باشد
 تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند در علاج تقصیر
 نماید و دو سال و سه سال و چهار سال بیشتر اندرین مرض بماند لیکن بی دانه و یا کم دانه چنین بود و بسیار
 دانه از مدت بحران تمام نکورد و نگذرد و علاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بسیار در بدن باشد و غیر
 بسیار میداند و علاج نیک نیابد و دانه پاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد و دستور و غذای برای
 کم ترشی بکار داشتن و تسکین حرارت بجا فوریت و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن ضرر دارد
 و اعراض دیگر افزاید و نیست که خلط بلغم غرض بورتی و اشباع نیست و از سردی و ترشی خذر کردن و اگر
 بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی محترقه است و ترشهای ترشانی بکار باید داشت و آنجا که ثمرات
 یک یک پدید آید و نیز آب در بر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و در اوست خوردن و بوسیدن ترش یا قاشق
 تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و غذا از شیر نمیداد که میباید که حاکم کنند و بر جوشانند و خلط پاک شوند
 لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و خمر درین مرض عظیم مضر بود و در هر ماه چند نوبت ملینات خوب
 مثل فلوس خیار شنبه اندر مغلی مناسب باشد و شیر خشک اندر معصورانار و نفوق سناو حل کرده باید داد و بسیار
 نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و نیز آب در بر نرم بر محل درد از سفال مالیدن
 مفید بود و بعد نیز آب روغن مورد که مرکبی اندر آن حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد و در دوزخ و در
 مغز شفتالو و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ گزنه و صندل و انگور و بهر نوبت چند نوبت در شیب
 امان مرین که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل علت لطیف است و شربت خار و گل سرخ و مورد و گزنه
 که اندک سرکه اندر آن باشد هر روز شستن تنقیص در که مفید بود و وجد و اگر گلاب سائیده بر محل زخمها
 و در دوطا کردن نافع بود و چون از مباحث افتاده باشد هر شب جد و آرسائیده باب در حلیل باید چکاند
 و بر مرغ مرده و ستا و در خصیهها مالیدن و در دوزخ و دوزخ و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده
 کی نوبت یک شقال و دو شقال عسل بخور آن که در دوزخ و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده
 و بسیار ایدین نوع علاج کنند و در اوست خوردن جد و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده و آرسائیده
 و گل مختوم و گل ارمنی و شربت آبی و یا در لیبی مناسب و حب و شفا و معصورانار حل کرده و در حفظ
 و تریاق کامل و شبا و اینها هیچ این علت را برکنند و اگر آن بود که پیش از هفت ماه اصلاح نیک کنند

و لبنیات اکثر آنکه داران را مسقر بود الا دغ آب گاوی تازه در گرم بعضی گرم فراوان را و سیر و گند
و پیاز اندر طعام بسی نافع آید جلد را و اکثر آنچه در جدری نافع بود و اینجا نیز نافع آید چربیا و گوشت نازک و پختا
سبب از حضرت کنند و گوشت کبوتر سبب و اشال آن بسی مفید آید و گوشت خارشپت و راسه و دوا سی این مرض
و با حجامه بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحر ان تمام و آن هنگام مری می که آزادار و سوسه
آید رنگ گویند بمانند تا صحت کامل حاصل شود و آن اقوال علاوه ای این مرض است و اگر علت غالب بود
و بدین مدت که در مصلحت ندهد و علاجه ای سابق بسیار مؤثر نموده یا مسر نشود چاره جز آن نباشد که دارو
آید بمانند تا تحسینی یابد و در آنها خشک گردد و در بزر و در و کمتر شود و آنگاه علاوه ای دیگر می کنند و چون
و اگر علت طغیان یابد باز داروی مسقر را اگر عمل کنند بعد از یکماه و دوماه تا آنکه سبب بحر و صفت تمام
و طریقی استعمال آن دو آست که بر تمام مفاصل از آن بمانند و بعد از آن در بعضی را بر خور غلب
نیکو بپوشند یکشنبه روز چنانچه عرق بسیار کنند و در آن اثنا بجای آب و غذا او شربت جنت دفع حرارت
و تقویت شربت صندل و گلاب و تخم سبحان با نبات یا عرق پیله و اسپغول دهند و در ضعف مزاج اندک
گوشت آبه هم جایز بود و بعد عرق یخیزد تقویت کنند و روز سوم ملین شیر خشک و سنا با فلو س خیار شنبه
به دستور مذکور دهند و یکی حمل و امید صحت کامل آنگاه بود که بعد اسهال که دستور ملین است خون بکشند
و یاری خون آلود و چند مجلس واقع و آنرا بوقت افراط یفا و زهر حیوانی در دغ سائیده و یا جودار شربت
سائیده خورائیدن تدارک کنند و تا چنین استعقار غ هنوز نقای تمام حاصل نگردد و بشکرا حمل تمامه باز آید
افتد و بعد مدتی در بعضی از مشهور و ایام و علامت و دیگر که بعد دار و از صحت تمام خبر دهد آست که درون
دین تمام بر جو شه چنانچه زبان درم کند و سخن نتواند گفتن و چسبندی نتواند خوردن و گاه باشد که قبحی
را دفع کند و آن نیک نباشد اما گاه بود که رفاق افتد بعد قی فی آفتی در دماغ و این نیز بنیات است از آن
و آنجا که دین سخت بر جو شد بخور سازند از عصیر عینب الشلب کوشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب
ومی بویزد بدان دین می شود و غرغره و مضغه میکند و بخر عا شور بای مناسب بد و بخورند و بعد نقا
از دار و موسهل اگر ریشی در باقی بود و صلاح می آید اگر از دوا بای که در نموده و در فارسی مذکور شد طلا
و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دوسه نوبت سهل جنبال میداوم و بسی نافع بود و بعضی بعد سهل
مداومت همچون سیاق فرمودم صحت یافتند و بعضی اطباء را دیده ام که بعد روغن آبله بمانند ششبار و نه

و عرق میفرماید و در آن اثنا غذا می لطیف و پر قوت از مرقما میزند یک نوبت در روز می بکشد
 شربت مذکور بعد از آن بلین میزند و این خالی از خطری نیست ویت این مرض چون در اوست
 بر فرق و مدار تنقیه بدفعات و پر سبز با مراعات قوت واجب بود و اسلام و اما ورمها بد آنکه هر فرق
 انصاف که در عضو است پدید آید پس اگر سبب جمع و احتباس خلط یا مادی یا بخاری یا ماتی یا خلط یا ترش
 آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور مقتضای اصلی و طبیعی گردد یعنی بزرگتر و برآمده تر شود و
 آنرا در مخرج است و بفارسی آنرا س گویند و از اینجا واضح گردد که بزره مطلقا آناسی یکشد خرد و آناس
 مطلقا بزره بود و بزرگ و اجناس آنرا شش قسم میروند نیست زیرا که ماده آن یا خونیست یا صفرا یا بنیم
 یا سودا یا مایست یا ریح است و آنچه ماده آن مرکب افتد منسوب بحر و غالب بود و سبب جمع و حبس ماده
 در مخرج اعضا یا سابق بود چون امثال و فساد و خلط و دفع طبیعت بدان محل و ضعف و زوونی عضو و قایم
 او مقبول خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبه
 یا ناسک خارجی یا عضو و اکثر اطباء بر این نیستند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم داغ و در اعضا
 که بغایت چسبند انچه چون استخوان نمی باشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و صحیح قول شیخ نیست و هر کسی
 که ماده غالب آن گرم باشد آنرا گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آنرا سرد و بنام آنرا در مخرج
 مذکور شد و بزرگترین نسبت نکند نسبت فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگر با و انوار
 آناسی که عمومی دارند نسبت با ظاهر بدن و اطباء آنها را همه از جمله امراض عدد کرده اند و علامات و
 معالجات آنها را بیان نموده و مفهده نوع بود چون فلفمونی و دل و طاعون و خیارک و حمه و دما شرا و سلع
 و غده و او و یا و خنایر و سرطان و سقر و س و کهر و نفخه و تهج و استسقا و مرج حله فی الحقیقه بیاز و ده نوع بود
 چنانچه واضح گردد و اما فلفمونی بدانکه فلفمونی در غایت یونان گرم و تهیب را گویند و اصطلاح اطباء بر آن
 جاری شده که فلفمونی ورم ویدی را نامند نسبت وجود التهاب و خراش در جمله او را م و موی و اگر چه
 در او را م صفراوی نیز یافت می شود و بعضی فلفمونی ورم ویدی را گویند که در اعضای ظاهری نیستند
 خون آن فاسد نباشد و بر آن برآمده نبود و اینجا مراد است و آنچه در اعضای باطنی افتد هر یکی با سبب
 علیمه میگویند و چون سرد و گرم و ذات الحجب و ذات الصدر و در ذات الریه و خناق
 و ششها و اینها تحقیق هر یک محل خود کرده شود و نشانه الله تعالی و ماده فلفمونی هر گاه خونی غلیظ بود

آماس اندر گوشت پوست سرد و باد و بقر و رمد و بود و در و ضربان بسیار کند جهت ملاقات شرائین و هرگاه خون قوی
 بود و درم اندر پوست باشد و ضربان نکند جهت آنکه شرائین اندر پوست نباشد و طس جگر گرم باشد و لون آن بمرخی تیره
 گراید و باشد که بگیری مائل شود چون گشت بران بختی فشا رند سرخی آن زایل نشود و نگاه باشد که با آن
 بی سخت گرم پدید آید و بسیار بود که ماده آن بد شود و عضو را تباه کند و آنچه ماده آن نیک بود
 زود بخت گردد و در سر کند و در شش آن بزودی اصلاح آید و باشد که تحلیل پذیرد و در نیم کند و هر و درم که
 بپخته شود و در و ضربان وی تسکین یابد و محل آن از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر فلولی
 بی اختلاط خلط دیگر کم میباشد ممکن بود که صفرائی که با آن آمیخته بود و در تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد
 و باشد که طوبی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچو تهی نماید و برنگ سرخ و بکس گرم بود و هیچ صلب
 نباشد علاج آنجا که سبب آن لاحق بود و استلای درش باشد سخت قصد نیکو باید کرد و آنجا که تحلیل
 ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد و بعد از آنکه ماده و طلاهای محل مناسب و بهشتکاره از
 انگشتان ملق و شگافتن و در شش کردن و حجاب است کردن و یکسمن عضو موقوف و گرم داشتن آن
 و شباهه اینها آنچه رای طبیب صلاح میند و تخفیف غذا و شغ استلا لازم بود و اگر استلانی نباشد جز
 با صلاح و درم مشغول نباید بود و اکثر این نوع درم تحلیل زایل شود و طلا کردن صندل سرخ و در عفران
 برابر آب کشنیز ترسانیده در و این درم راز و در نشانده و چینی شیم پاره بر و غن نیم گرم آلائیده نهادن
 بر ساعت و آنجا که سبب آن سابق بود و هم در ابتدا قصد باید کرد و هم آخر خلط غالب بعد از قصد
 و هم تحلیل طلا و ضماد و از استلای سخت بر جزد بود و پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضوی شریف
 بعضی خیس منفع گشته چنانچه از دماغ پس گوشها و از جگر کش را آنها و از دل بپند که مفارغ
 ایشان اند و هشال اینها هیچ حال دوائی سرد و راجع استعمال نکنند که بیم رجوع ماده بود و این اعضا
 شریفه و حشمت آن بیشتر باشد چه بدین حرکت نشا و آن خلط زیاده شده است و طریق علاج این
 هنگام باستعمال مرخیات بود و مثل روغن در آب گرم طلا کردن و ملینات محلل و شباهه آنها تا بعد
 ماده از عضو شریف با تمام واقع شود و نگاه آن ماده را تحلیل دهند یا اخراج کنند بوجی که مصلحت آن
 باشد و اکثر آن باشد که ماده که برین اعضا رنجه شود و بخت گردد و در سر کند و زود شگافتن آنها در اول
 سخت صلاح باشد و اگر چنانچه اولاد دفع طبیعت بعضی شریف اتفاق افتاد باشد و یا در عضو سیه که

گوشت کم دارد و بحجاب نزدیک است و یارگ شریان و عصب بسیار دارد و یا مفصلی باشد آنجا از مزاج
و محلات جاذبه هیچ بکار نشاید داشت زیرا که ماده بد آنجا بسیار میل کند و ضرر آن بسیار شود و بحجاب
و بندگاه و عضو شریفت را بیم آفت بود و در و ضرر بان در اعضای ششمانی و عصبانی عظیم معلوم باشد
و طریق علاج استعمال رواع بود اولاً تا سیل ماده بسیار را باز دارد و بعد قرار داده بصورت رواع را
با محلول منضج و مرغی باید آمیختن تا از سبب ملاقات رواع آنچه ریخته شده غلیظ و سخت نگردد و خام نماند
و در اواخر منضج محلول محض بکار باید داشت تا ماده زود ریخته شود و منفع گردد و اگر در آنجا جایی بختن ماده
نیست و بسترکاری اصلاح می پذیرد اولی آن بود که بعد ریخته شدن اگر پوست قوی بود و در سرنیکیست
باید شکافت تا ماده فاسد جایی نگیرد و محل آن کشته شود کسی که با این نخواهد که بشکافد به تیزاب
فارونی شکافد یا داروهای تیز و به تیزاب بهتر و اسرع شود و جالینوس گوید هرگاه آماس بزرگ و یا ضرر بان
صعب بود و امید تحلیل یافتن آن نباید داشت و زود آنرا باید زانیدن و یا دستکاری نمودن زیرا که
اثر مهلت آن بیم باشد که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضور را تپا کند و ورمی که رنگ آن
ستغیر شده باشد جز دستکاری و دوائی نباشد و دیوچه افکندن عظیم نافع آید و ورمی که بر گوشت غلیظ افتد
ماده که نیک ریخته نشود نباید شکافت زیرا که مدت سیلان ریم و زرد آب آن دراز گردد و سیان
و دوائی رواع مناسب شیان ما میثا فلفل افاقیا صندل سرخ همه را برابر بسایند و با یک شغیر تر بشنند
و طلا می کنند میان و دیگر می که تسکین و ج کند عصاره کشنیز تر و آب که دی تازه و روغن گل موم
سفید از نیمه قیر وطنی سازند و طلا می کنند و همچنین عصاره کشنیز و عصاره عنب اشلب و عصاره
لسان الحمل انجمله مخلوط و تنها بار و عنغن گل رواع مناسب باشند و مسکن و ج و ضرر بان سیان
محلات مناسب آرد و جو با بونه اکلیل الملک جلبه بزرگ کتان خطمی خبازی خوش نظر و ان عنب اشلب سایه
اینهار آنگین کردن و بختیه اینهار اضما کردن و طبع اینهار انطول کردن و عصاره اکثر اینهار را
و لعاب تخمها را طلا کردن و بجهله و جو تحلیل نیکو کند پوست و خستیح بشکال در ظرفی کنند و آب غلبه
اندر آن ریزند و در تنور گرم یا تون حمام منته کشیب آنگاه بردارند و لعابی که از آن حاصل شده بر بنیه بکنند
کرده طلا کنند محلی بس قوی بود و بسیار ورمهای صلب را بدین تحلیل نموده ایم تا غایتی که بر ورم
پی دست ستوران طلا کنند و تحلیل و اصلاح آن کرده و تیزاب فارونی حاد مدبر محلی قوی بود

سیکه طاقت سوختن حادث آن نداشته باشد نرم آنرا مگر طلا کنند بپایان و دمای سوراخ کنند و غسل
 بدارد و زنت تربرد و در احم سنگ انداخته و بکشد و بسد آتش نهند تا آسخته شود و انگا و از آن قدر که
 بر محل که صلاح باشد بنهند و نیم روز بگذارند سوراخ شود و دیگری آهک آب نارسیده بپاشند و بنهند
 دیگری زبل کبوتر بلعاب استخوان ترشندی که کوفته و جوشانیده و باشند بکشد و قدری نوساد
 ختم کرد و بر بنند و دیگری تیز آب فارقی فقط اندک اندک گرم کرده می بنند و دیگری زنگار چا
 بپاشند و بنهند و باید که هر دو که استعمال می کنند از خارج اندر گرم شده و بنند و اندر سرانگیزم
 کرده بنند و اولی اندرین مرض آن بود که هر روز حسب الشفا اندر معصورانار ترش خورد و بر بنند
 تا تسکین اختلاط دفع تعفن کند و اما خارج ورمی بود بزرگ با سبطیری محل و الم و ضربان و حرارت
 ملمس که با خ حال سخته شود و درم کند و ماده آن خونی باشد فاسد و منهد و آنچه از خون سخت گرم تو لکند
 میانگاه بر آید و بر بد و مخروط شکل همچو دمل بزرگ و بکس سخت گرم و بزرگ سبب بود و ضربان الم آن
 عظیم باشد و زود تر سخته شود و دگر کند و آنچه از خون غلیظه تر و کم حرارت تر تو لکند پس بوشیقه نقل بموئی
 و بنگ گیره ترا ز اول و بدان حرارت و ضربان و الم نباشد و در تر سخته شود و چون سرد کند رهنم آن
 کشاده تر بود و اکثر آن باشد که چند جامی سسره کند و با خز جمله یا یکی آید و هر خراجی که بر اعضا سسب سسب
 الم و انت آن بیشتر باشد و هر جراحی که سر با ندر و ن دارد که بدرون کشاده خواهد شد با خطر بود و ضربان
 و الم جمله در ابتدا می سخته شدن بیشتر شود و چون تمام سخته شد الم و ضربان نباشد و خاریدن نمی پدید آید
 از ابتدا می سخته شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احشا بقرب ورم المی و سس و
 یاب و بنض صلب باشد و تب گریه تبی بی ترتیب و در او امل شپا فرا شامی می باشد و مدت شپا
 فرا شاد اول مرض در از تر بود و هر روز کوتاه تر میشود و گرانی در محل الم بیشتر می گردد و الم کمتر میشود
 و هرگاه الم تمام بر طرف شود و گرانی غالب بود و فرا شاد و تب ساکن گردد و نشان سخته شدن ماده بود
 و هرگاه محل خراج سوختن و خلیه نگیرد و نیک بلز زاند و تب و وز معا و دت کند و وضعی پدید آید
 و محل فرو نشسته شود نشان آن باشد که خراج سر کرده است و بعد کشادن اعراض خلیه تسکین یابد و بر هر
 محله که ریم گذر و سوزش در آن محل در یابد و باشد که ببول یا ببقی و یا با جاست ریم پدید آید و هرگاه
 ریم بسیار بیکبار از خراج برود و قوت ضعیف گردد و دو باشد که غشی و خفقان تو لکند و باشد که ملاک کند

خواه درم اندرون سر کند و خواه بسیر و ن جبت آنکه ماده که اندر خراج ممکن بوده روح و قوی می باشد
 مشوبه اصلاح آن بود و اندون بچو مکی و متعلقه و انسی شده مروح و قوی را پس هرگاه جمله آن یکبار
 بیرون رود و تحلیل عظیم در روح و قوی واقع شود و بشایعت آن و خراجی که اندر سینه کشا و شود و دریم آن در
 فضایی سینه ریخته شود و حال بچو حال خداوند خاق پدید آید و باشد که هلاک کند و از خراجات باطنی آن
 در اعضا می شریفت باشد و دریم آن اندر تجویفی کشا و شود که فضل آن عضو از آن تجویف پراخته شود
 چنانچه خراج معده را بر اندر داخل معده کشاید و خراج دماغ را بر اندر منفذ بینی امید خلاصی توان داشت
 و خراج اندر مفاصل کم است جهت آنکه آنجا خلطی مختلط است مگر آنکه جراحی یافته خصوصاً اندر زوایا
 که خلط آن بسیار مفاصل دفع شود و هر خراجی که پدید آید و باز گردد و نیکو باشد و هر خراج که بر مفاصلی گشت و
 افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول دفع و اندامی و هر خراج جراحی که محل آن کشا و در شود اولی بوجهت تمام
 آمدن ماده مرضی مقدم و هر خراجی که کم صلاح است بود بهتر باشد و زودتر بچخته شود و چنگی درم را پس و
 انگشت فرو فشار و ن بتوان در یافتن چنانچه هرگاه از کل حالی که در ترزاید داشت فرو آمد و محل آن نرم
 شد و در زیر پوست در عین غمزه اصبع بران چیزی نرم تر از پوست حرکت می کند یقین گردد که چرک است
 و بد آنکه دریم سفید بود که ناخوش بوی نباشد دلیل قوت طبیعت و غلبه او بر علت بود زیرا که رنگ اندامها
 اصلی سپید است و بلا شک دفع مستلزم استوای قوام و قابلیت خلط و عدم تعفن است پس باید که طبیعت
 قوی نباشد ماده علت را بزرگ اندامهای اصلی نتواند ساخت و تا بر مرض غالب نیاید تصرف اندر جمله
 اجزای ماده آن نتواند کرد و از تعفن که سبب بدی بوی است منع نتواند نمود و علاج نخست تنقیه باید کرد
 بسترگاه رعایت قوت کردن بقدر امکانی نیکو که مفسد ماده علت نباشد و تر اندین خراج مشغول بود
 و چنان رعایت کردن که دو آنیکه بر محل علت می نهند عرض آن کمتر از عرض خراج بود و تا خراج باز نشود
 و جای بسیار از ریخته و خراب نهند و میاگاه و محل بر آید خراج را معنی باید کرد و تا زودتر بچخته شود و در ابتدا
 ر و اوع با منضج ضم که در استعمال باید بود و تا جذب و میل مواد و خام ماندن و در ریخته شدن حاصل نشود
 و بعد از آن منضج فی را و اوع بکار باید داشت بیان طایفه های مناسب منضج پیاپی زنگش اندر مانه اصل و
 اندک روغن سوسن بچو شاند و بچو مکی باخته بکار و از اندر پرازند و نیکو بود و بچو بن عضه را و نچ فی با بچو بن
 و زفت زوئی با شوخ خانه گس آنکه بن که آتر این نرم گویند سرشته و مری که از زنگار در میان و زفت

و موم و روغن زیت سازه برانده و سوراخ کنند و بود و همچنین هر یک که از سراز و کربن بخند و مغز بنشیند
و غیر ترش و خردل و زبل کبوتر سازه و همچنین مرغیم و خلیون که اندر لعاب خردل حل کرد و در دهان
و اخیر سرشته باشند و همچنین نمک قلیات و نوشا در لعاب خردل سرشته و همچنین زرا برنج سود و
و به گین بطایا یا سرشته و یار و غن که چک و موم و موم ساخته و دواهای اقوی و دفعه فی مذکور شده
اگر احتیاج افتد از آنها بکار دارند و هرگاه سوراخ شود و چرک و جراحت آنرا بر همه های مناسب اصلاح
کنند و اگر مریض بعد تنقیه بدوست حب الشفا یا حافظ الصلحه نماید تا رخی خلط محل علت و تعفن آنرا
منع کنند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب را از آن آگاهی باشد بهتر بود بلکه واجب باشد
و هرگاه بیند که خراج عظیم افتاده و قوت طبیعت تمام بخند شدن آن و فانی کنند و یا هر آن بود که تمام
پزاینده آن آفتی اندر آن عضو تولد کند باید که تمام باخته آنرا بشکافند و ماده آنرا برون کنند و بدین
و استیاض نماید تا آنکه جرح بحد شرف که قابل جراحی نباشد نرسد و آنجا که رحم تمام رسیده باشد و پوست
قوی باشد و بصورت شکافند باید که رحم آنرا بدفعات برون کنند و نگذارند که بیکدیگر پیوند آید که نیم
هلاک بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غالب بخند باشد در محل علت و جای آن صلاح
پزاینده آن جمله نباشد اگر چنانچه بستی بسریخ آنرا بیاچند چنانچه در جاست می کنند تا سختی ماده آن
دفع گردد و بوی آب انگار محلات از مراحیم بنگذند مناسب بود و علق بر انگندن بر حوالی علت عظیم
نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نکرده و در علق افکند و در دستکاری چاره نباشد و طریق
و دستکاری و صلاح آن بجر احسان است و متعلق بود و آنجا که مزاج اندر باطن باشد و سختی
باید کرد و دستور غذا ای لطیف و اودن بدستور و تسکین حرارت بپیرمای متدل و لغاه نمودن و از
چیزهای سرد که ماده را خام کند و در برون همچنین مخدرات و ترشها مطلقا و در دشمن مگر که حرارت
غالب بود که اندک ترشی و تسکینی تواند داد و بعد از تیر بخنک ماده کردن بخورون منصفیات و غذاها
لطیف مناسب مثل کشکاب و شور با مای نرم که در پختنی و اسفناخ و پیاز اندران کرد و باشند و
نخود آب که کربن و پیاز اندران بخند باشند مناسب بود و همچنین ایاج رفیق از آرد جو
به اسفناخ و زرد چوبه و دانه تازه یار و غن با دام بخند و حوی که از آرد جو یا نشاسته جو و روغن بادام
و منع عربی بوده سازند بعد بخنکی نرم نافع بود و در رفیق سبب اندک اندک جهت بخند ساختن ماده

خوردن مفید بود و اگر سر باد و دودانگ صبر و دانگی عصبان سوده اندر آب بنگرم بپزند و وخته شود و
 سر کنند و باید که غذاوشه رست اندکی دهند و مر قباد و او خسته مرض و صین فصیح بخورند گشتند و هرگاه در سرم کرد
 بگيرد و اسپغول نخودرم سنگ و کیدرم گل از سنی تخم خبازی و تخم خطمی از هر یکی چهار درم صنع و کثیر او نشکسته
 و تخم خرزله از هر یکی سه درم سنگ چله اسائیده غیر از اسپغول شربت سی درم اندر آب فاتر و اندک روغن گل
 حل کرده هر روز صبح و سه درم شامگاه میدهند و تریاق فاروق و شتر و دیوس کوئید که مفید بود و هر روز یک شربت
 داون و اگر دردی در محل علف پیدا شد و گيرد تخم خبازی و تخم مر و کثیر از هر یک برابر دغله را کوفته و تخم
 بروغن گل بیا و ام چرب که در کشته درم صبا حوا سه درم شام میدهند اندر صبا و قیبه شیر خاتا در و نشاند و آنجا که درم
 اندر اسافل بود و باشد لعاب حله لعاب شحم گسان و کثیر از صغ عربی و زرد تخم مرغ و روغن گل حقه کنند و از
 علاج فروغ میده و اما و مشاء بخار سیدارند و مکنی بنام که خراج بحقیقت از اصناف افغونی است و مرا عا سنی
 که در شاد آیر انجا حسب اختلاف آنکه صاحب سائقه و بادیه و غیره باز که رشاد حله را با دستورهای اینجا نیز معی باید
 و اینجا اهتمام در بر اندین سینه باید کرد و اینجا اهتمام در تحلیل عظامی اخراج رانگ گرفت حضرت اود را
 برنا شهاب الشفای بزرگ و معصومان را داون و او پیشوش شد و اینجا بود و هر روز چون نیم شب شد
 عرق کرد و خراجی پساق پای او ظاهر شد و در آن حین اندک بخود آمده بود و از در دآن می نالید و صاحب
 حضرت عصره تیزاب گرم کرده بر حویب بر بیابگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن هر قطره بزرگ می شد
 چنانچه در ساعت نجومی مقدار نصف اناری بر آمد و خرطی و همچنان نگه دار تیزاب میکرد و در ساعتی دیگر سوراخ شد
 و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چرک گونه بهم آینه از آن بیرون می آمد و شب و در دو چشمهای او همه بعد از آن
 روی مشکین نهاد و صبح خوش بود و آن جراحت را بر هم اصلاح فرمودند و اما و مل در می بود و مشهور
 و داده آن ماده خراج باشد و عصب سابق آن بیشتر بدی بنهم و حرکت و استقامت بر امتداد بود و تخصیص
 مردم خیره را و بسیار آمدن آن مندر بخراج بود و بدترین و ملها آن بود که غوز آن بسیار باشد علاج
 چون بحقیقت دمل از اصناف خراج است تدایر آن خفیف بود و از تدایر خراج ظاهری و جهت هر دملی تدبیر
 تنقیه حاجت نباشد بلکه در ادل و غلبگی و تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج تنقیه نیست جهت کم
 پیدا آمدن دمل و عدم امتداد استقامت بعد سر و کردن دمل غلیظ ثانی بود و بعضی مجربان گفته اند این مرضی
 که از حمام پدید می آید و از حمام خوش میشود و جراحت دمل انگاه خوش شود که چیزی که همچو ریش پدید در درون

آنست دست بیرون آید و آن سنگ گام و گریه را و نهاده آن است پیچ خفته و خاریان محل محل دریا و آنکه چرخ
 نباشد نشان و سید و بصلح آمدن باشد و بسیار بود که تخم نمندی که نمته نرم و اندر آب بچرخد و نمته نمندی
 مکرر بر دل نهند و آنرا بپزند و در بصلح آورد و کافی باشد و بچرخد و نمته نمندی شود و دروغن و نمته نمندی
 بهم نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید
 کسان که نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید
 آتش بپشت مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید و در و نمته نمندی مکرر آید
 ششتر طلا کردن اولی بود و اگر در دل خست گرم نباشد و در نمته نمندی می شود و از رنگی که بدان پیوسته باشد
 سختی خون بیرون باید که در آنجا و جاست بر دل کردن تا ماده آن تمام دفع شود و کسانی را که در دل بسیار
 پیدای شود و ریاضت بعد از مضطرب تمام کردن سود دارد و از طعامهای غلیظ و گوشت و شیرینی ها پیوسته
 لازم بود و گوشت بپخته هر روز مقدار کمی بچرخد و ناس آشامیدن منع آن بکنند کسی را که در دل درخت
 سفت و غیره پیدا شود و باید که البته آنرا نکند و حفظ کند که بر جانی ساییده نشود و که حشمت آن عظیم گردد
 بهیم ناسور بود و کاغذ بپوشان آن چنانچه آن که در گرد آن کاغذ پیچیده باشد بر سر آن عظیم بپوشد
 بود و در دل که بچرخد آید و رطوبت آن چنان پاک میاید که در و نمته نمندی می شود و در و نمته نمندی می شود
 که از بوی آن در گری بر آید بر آن حوالی که آن رطوبت گذشته بچرخد و بداند که بعضی در دل را که رطوبت در آن
 باشد آنرا دیکه گوشت و بعضی دیکه در دل بزرگ را گوشت که چندین باز کرده و اگر چه آخر آن جلیه می گردد
 و بعضی دیکه بر او رام و موسی که اندک صلا بپوشد که اطلاع کنند و بعضی بر هر درمی که نمته نمندی گردد و در و نمته نمندی
 اطلاع نمایند و اما طاعون آناسی بود و گرم و بخت سوزان و بازاری است و ماوه آن است و بخت گشته
 در همچو نهاده باشد و عضد و آباه کند و بخت آن عضد و بخت آن عضد و بخت آن عضد و بخت آن عضد
 یا صیدی از آن ترشح کند و سیت مادی و آن از راه شریانیها بل باز در و خفقان و غشی آورد و آنچه
 در گوشت پس گوش و در فعل و در پستان افتد و در و دراک کند از جهت قرب آنها باغ و دل و آنچه رنگان
 نیز و بسیاری مائل باشد هم کشنده بود و آنچه در اعضا دیگر افتد یا لون آن سبز بود و یا زردی گراید
 امکان خلاصی از آن باشد و طاعون اندر سالیهای و باواند و باوانی بدو ملک و شهر مانی که بواسطه
 آن زد و غن میشود و بسیار افتد و مشهور است و این مرض هر چه السراپه بود و بخت بسیار کس را و پدرم

که در اول حال برادر بود و بدو شروع و خوردن ثریا قات ازین خلاص یافته بودند و بعضی را دیدم که شش
 و دماغ خوردن ثریا قات خلاص یافته بودند و مجال نصیحت کم کسی را دست دهد و تجلیل گاهی بگذرد و تجربه
 یافته اند که متعدد در آئین آن بهتر از مغرور بود و آنچه رفع شود و بر عملهای دیگر بدید آید بهتر بود و علاج
 شخصیت نقل بودا کنند اگر ممکن باشد. و از آنکه دست دل بخوراندین کافوریات و غیره از ثریا قات
 خشک چنانچه در خط از هوای دیانی و در تپ و بانی مذکور شد باید نمود و دستور تدابیر که در آن مباحث
 گفته شد در غرض است و خوردن جدوار یا کافور اندر ترشی بهترین تدبیری بود و طلای جدوار در آب
 کشیده و سر که اندک باشد و بهترین غذا بود و قبل از بروز اندر و با ازین طلا بونین و شپیدن و بر نعل
 و کشش را با کپسیر گوش و غیره باید متصل مشع بر آمدن طاعون برین عملها کند و گویند طاعون اریه
 با گوشه کوفته و بر دهن بریان کرد و خوردن مشع بر آمدن و ضرر آن کند مطلقا و مجرب است و حق است
 که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که بعضی را زود فصد کنند بعد از بر بالای طغام ترش یا قهقهه الشفا
 بزرگ اندر معصور انار حل کردن و دهند چون بکیر داور محل مرض را به تیز آب فاروقی در بسیار جدوار
 سود را بخ کنند به ستوری که در خراج گفته شده و بر دل و دماغ او طلایهای خشک ثریا قی عطری بنهند و با
 تدابیر سحره و شش نیست اما طلبیب را بگر و چنین مرض گشتن جابز نیست و در هوای و بامی بکشد کردن
 جمل نیست اندر اندر و اما اختیار کرد و این در می بود و از شکل سببیت یا در رنگ کو حاک که اندر
 میخوردان افتد و اندر نعل نیز گاهی یافتند و در نه و عوام نیز همین کسم مشهور بود و اما اطباء این ابوم
 همین موضع باز خوانند و از اندام خوشترند و این درم در اول با در سخت و صلابت باشد از اعرص
 طاعون با آن هیچ نبود و دین وی در اول از بون تن دور باشد و بسیار تجلیل گذر و وسیع این درم
 یا دفع طبیعت بود از عضوی که شش یف چنانچه معلوم شد و یا المی بود و در عضوی فردوسی آن که از مواد
 که روی بدن عضو آورده باشد و گذر آنها برین محل باشد سختی بکشد نرمی و ضعف و فراخی محل اندرین
 مقام بماند و این شش عرض بود و اکثر آن باشد که بخو تجلیل پذیرد و بعد تسکین الم عضوی مآون که سبب بود
 بر یکدوی استخوان و از اصداغ گویند و گاه بود که در زیر هر دو روی عظم و اما شکست استخوانها باشد
 که استخوانها بعضی از دراز شکسته شود و بعضی از پنهان و آنچه از دراز شکسته شود گاه بود که دراز
 باشد گذشته باشد آنچه از پنهان شکسته شود و گاه بود که تمام کرد شکستن شود و آنرا دوری گویند

وگاه بود که در زنی بر عرض اقتاده باشد از کیزوی وگاه بود که بعضی با درازی نمی از سینه ششم
شکسته شود و باشد که بعضی با پهنی نمی از دراز شکسته شود و بجو قلم وگاه بود که شکسته شش شاخ
شود وگاه بود که استخوان ریزه گردد وگاه باشد که نیک وگردد و از آن آواز خشنی می آید
و هرگاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکسته از بر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره را
در غشای که بر استخوان پوشیده است و در گوشتی که بر جوالی است بخلد و بد آن سبب درد و آس
پدید آید و اگر شکستگیهای ناممور از زخمه خالی نباشد و هر عضوی و جدالی که استخوان آن شکسته
دو توگرد و در صلب ترین شکستگی آن بود که استخوان که شکسته شود از هر آنکه مشکل شود و در هر یک
گرد و در هر استخوان که محکم تر شکسته آن در تر و درست گردد و از استخوانهای شکسته چه استخوان اطقال
باز تر و در سبب قرب ایشان میباید تر و نرمی اعضا و استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز تر و
اناسته گردد و بدان وجه که کما می می غضروف بر جوالی آن جایگاه پدید آید و از آنرا فهم گیرد و محکم
کند و آن تمام را اطباء و شایه گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان باز و دوشو از رسته گردد
پس استخوان ساعد پس تر و خفه که شکسته از اندرون بود و استخوان ران و ساق زود تر و آسان تر
بسته گردد و در دم صغیر اوی و خشک مزاج دیر تر بسته گردد و جهت قلت لزوجت در خون ایشان
و استخوانهای کم مغز هم دیر بسته گردد و چنان تجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی اندر ده و رسته گردد
و استخوان پهلوی در سبب روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز
و بعضی تا سه ماه و چهار ماه هم رسد استخوان منته و نمی در سه هفته بسته گردد و در سینه گردن در یکماه
و استخوان باز و در چهل روز و استخوان ساق هم چون استخوان ران بود و در شکسته که بر بندگاه
درست شود حرکت آن عضو بد آن سبب دشوار گردد و جهت پدید آمدن بندگی گری بر استخوان
و صلب شدن بندگاه و در نهایت باید که آن نرم شود و آنچه بر بندگاه استخوانهای کوچک درست
شو و صلب گردد و همچنین هر چه در بندگاه می افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکی باشد
و کشادگی و پهنی کمتر چون بندگاه اشتانگ و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ
خون بر ظاهر پوست پدید آید از هر آنکه چون شکسته درست گردد و طبیعت از آن ماده که انجا آمده کرده بود بر آن
اصلاح و تغذیه می نمایند و در بظاهر دفع کند و کسی که طریق شکسته بسین داند او را مجرب گویند

دستور العلاج هر شکستگی که در روز نمی و قبور نمی عصبی و عضله نبو و خلطی و دومی با آن نباشد آنرا
 بطریقی که در روزادی گفته شد باید کشید با حبشیله و سر استخوان و دنده انهای آنرا باید که برابر کردن و بر
 هموار داشتن و نظام خود باز کردن انگاه ضما و در فاده و غنیمت و بر نهادن و بستن و در حکم خودادی و حجب
 کشیدن بقدر ضرورت باید که اگر زیاد کشید و زوری بی قاعده کشند ممکن که مورث و جرح مملک یا آتاس
 و تب و استرخای عصب شود و اگر کم کشند استخوانها جمل خود و مقابل نشوند و نظام خود باز نشود آن رفتن و هموار
 نگردن و مقصود حاصل نشود و در هر شکستگی تمجیل باید کرد و پیش از آنکه محل آن جمل شود و مانع آن بستن شود
 و یا آتاسی بدید آید طبیعت عضو فاسد گردد و دندار کشید و باید که بند را از و زد و بکشاید که بسیار
 هواد یافتن نگذار که کشید محکم گردد و در بستن سخت محکم کشند که بسیار بود که عضو را محکم کشند و در کشیدن
 عضو میر و بوسید شود و آن هنگام جز بریدن و بدو فکند آن چاره نباشد و باید که گاه اندک برکت
 فرمایند آن مقدار که احتمال کند تا طبیعت عضو کسلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن
 بود و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده و شید را تحلیل میدد مثل طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم
 و قهیا و جماع و خشم و هوای گرم و دوائی گرم و امثال اینها پرهیز باید کرد و آسایش و آرامش و جوایا
 خوش و طعامهای مغزی و غلیظ چون هر سیه و کد پاچه و شراب و حب و حلیم جو و گندم و برنجینه و شکنبه و بریان
 بزغالک و آبشابه آن اختیار کردن و گفته اند که سبب این که اندران خروقی یا غار لقون کرده باشند اندک
 اندک مزیدن باد و صابح را بوضو مأووت کشند و بسته شدن یاری دهد و خوردن فاده و هر حیوانی و موسی
 درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه بسته شدن استخوانها از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته نشود
 و محکم نگشتن باید دانست که آنجا ماده است که از آن کشید تو زدن کند پس آن موضع را بر قی تمام با خون یا بید
 و کف دست بر آن مالیدن باند آن موضع را اگر کم کند و ماده بر تحلیل پذیرد و خون شین بد آنجا میل نماید
 و بعد از آن کشید محکم برود بسیار باشد که رنگ استخوان بگرد و پوستها از آن برنجیزد و بر آن سبب چیست
 آید که بند را کشاید و هرگاه این حال بود و خنده نشاید بست و بز فاده اکتفا باید نمود و بسیار باشد که شکسته را
 رست کرده باشند و بسته ناگاه و روی عظیم تو زدند آنرا باید کشاید و شکستن در و درون پس در کنار بستن و گاه
 باشد که استخوان رست کرده را از هر گریستان باید ساخت و بی نظام گذاشتن تا بیمار از سرخ و الم آن
 خلاص شود و اگر نگردد و هر شکستگی که از روز و دندار محکم تر باید بست چنانچه شکاف دمی از فرم فشارده شود

و آنجا که سر استخوان شاخ شده باشد از استخوانها گوشت بقیوت تمام و با آنها و بر سیاهها آنرا نیک باید کشید
 با شستنی یا بر آب بکشد و در یک سببی خوش بپوشد باز نشیند و درین صحن بپوشد نیک باید کشید
 درست داشتن انگا و عضو را از کشیدن آید بکشی باز کشیدن و بپوشد و اگر باره استخوان از اصل جدا شده باشد
 و غشا و عضله را بپوشد و در دزیا و ده میشود آن موضع را باید بکشید و آنرا بپوشد و اگر نتوان کشید و
 اگر فتن شود آنرا باید برید و چون شکاف جراحت را فراخ باید ساخت مصلحت عضلهها و عصبها و شراطین
 آنرا نگاه باید داشت و آنجا و شستنی که فتنی بود که کشید محل باید نگه داشت و آنجا که استخوان نیک ریزه شده باشد
 جلد را اگر ممکن بود بپوشد و آنرا باید آورد و آنجا که بخوبی شستنی آید از میوه دیگران و پخته امیدوار
 بود که چون بپوشد بر جوی آنها و شستنی بسته گردد و جلد را فرو گیرد و آنجا که با شستنی جراحتی و قصور عصبی باشد
 و یا دلی افتاده باشد طریق جراحی و در دزیا و دزیا جلد مرعی باید داشت چنانکه بسین شده و تا خیر حس بود
 بهت جراحت نشاید کرد زیرا که تا وقت درست شدن جراحت موضع صلب گردد و درست نتوان کردن مگر
 بکشیدن صعب و از آن دردی عظیم تولد کند و باشد که خطری بزرگتر افتد و گاهی که چنان تقصیر شده باشد
 و بیم خطر عظیم از درست کردن عضو بسیند اولی آنست که بگذرانند تا همچنان که کوز بر وید زیر که کوزی یک عضو
 بهتر از خطر آن بود و همین ملاحظه باید کرد و آنجا که کوز رسته را خواهند که باز بشکند و درست به بند و طریق منع آید
 بقصد داد و دید و کشیدن طبع و غیره و طریق رد خون و منع از جراحات و علاج اعصاب و کوفتی اعضا
 جلد بپوشد که در مباحث کوفتها و جراحت و در دزیا گفته شده و آنرا جراحی الیق و استخراج آنها بر عاقل
 مخفی نخواهد بود و همچنین اوقات استعمال آنها باید آنکه طریق بریدن ششویه آنست که نمدی نرم سوراخ کنند
 با نازده ششویه و آن محل خلیدن ششویه نمند و ششویه را بدان سوراخ بیرون آورند آن مقدار که ممکن بود
 و باید پس پوستی بر آن شکل برزید نمند و ششویه را هم بدین پوست بیرون آورند و دست بر پوست و نمند و
 نشانند بطرف اصل ششویه چند انگه نشان بر آن اصل نشیند و آنرا از اصل بردارند و نشان بپایت نازک و تیز
 می باید و طریق بسین بر فاده و تخته و غیره آنست که چون عضو را کشیدند در پوست هموار و نظام اصلی داشتند
 اول را فاده ای گمان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نمند و بعضا به پیچیدگی نمند و بعضا بر زبان بسیند
 و تا چهار روز و همچنین پوشش میدارند و بعد از آن چهار قسمت آن را بالای فاده و نمند
 و اگر آن عضو را اطراف از بعد باشد و بعضا به پیچیدگی نمند و بعضا به پیچیدگی نمند که نمند بر جای بگذا

درست افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست
و شکستگی بزرگ را بنصبه عصابه باید بست یکی بر فاده تا آنرا تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت تر و دوم
بر تخت نه تا محکم نگاه دارد و مقبول را از جایگاه شکستگی باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام حبله
و بند عصابه نخستین را از فرو سوئی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را
بر دو نوع چنانچه حبله را فرا رسد و پهنای عصابه در دو شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو
بقریب یک شبر باید و عرض عصابه ساق و ساعد از سه انگشت بود و تا چهار انگشت و از انگشتان
کسر و برین قیاس در باقی و این برای مجرب متعلق بود و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود و تخمه ویرتر باید نهاد
زیرا که زرد و سبزی کوفت کند و خداید رسد مگر آنجا که ترسند که عضو کور شود و آفت آن بزرگ شود
و اگر چه در خوشترین باشد تخمه بر باید نهاد و تحقیق آن مجرب با هر متعلق بود و بیک بستن هم ویردیر باید کشاد
و فاده تخمه بند هم بیشتر باید و انقباض میگوید که بسته را در دوزی می باید کشاد و در دوزی نه تا بیمار ضعیف
نشود و خارش را بنجهد از و در هر یک که بکشاید بر همان گونه که بسته بود و نه باید بست و شکل بند و نهاد
رفاده ها و تخمه تا نشاید کرد و آنست تا آنچه بسته میگردد و نه باشد و عضو از شکل خویش نگرود و پیچید نشود
و در و نخیز و چون بپخته بگذرد در چهار روز یکبار باید کشاد یا در هر پنج روز از هر آنکه پس از هفته از آماس و
خارش این شوند و بعد از آنرا اندک اندک است تر کنند تا عذای بدن محلی بهتر زاده یابد و اندر دور کردن
تخت شب تاب نباید کرد و اگر چه که آنرا فته که بسته شده جهت آنکه ممکن بود که هنوز و شنبه محکم نشده باشد
و عضو پیچید و کوز بماند و بیمار بود که در روز یا بیست روز تخمه بسته دارند و لیکن همواره احتیاط می کنند
تا اگر لون پوست و حال گوشت متغیر شود و متدارک آن مبادرت نمایند و بعضی مجربان هرگاه که کتب
بکشاید باب نیک فادر طول کشند تا ماده و شنبه بد آنجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم مثل آنکه
به بند نه طول کشند تا عصبها را نرم کنند و اگر کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که
نگهدارند که و شنبه محکم شود و آنجا که ضعیف یا طلال از آن خشک شد و نباشد و در دوخته و خواسته که بکشاید
اندکی روغن طلا کردن جایز بود و تخصیص کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد
رفاده و تخمه از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را بر پهنه گذارند
و بر حوالی آن رفاده با و تخمه را بر پهنه و پیچند در شکل موافق تر و جراحت را بر پهنه مرهم می بستند

در فاده که وجوحت را بجز باری که منع آتاس میکنند ترسید ازند و آنجا که محل کوفتی را در غیر جرح است هم
 آتاس باشد هم فاده آن محل را بپوشانند آتاس باید آلائید و بعضی مجربان فاده بر حوالی جرح است نه
 و تحت استند نه چنانچه مرهم بر آنجا فرود شود و دریم و چک از وی بیرون آید و بر بالای جرح است نه
 چنانچه بجز جرح نرسد و نشه بر روی آن بچسبند تا گس و دمای گرم و سرد بجز جرح نرسد و بعضی در منع آتاس
 و رفع خارش قیر و طی فرموده اند تا لیکن آنجا که جرح است باشد استعمال قیر و طی دروغن نشاید
 که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم شکستگی را از سرمای مغرط و گرمای مغرط نگاه باید داشت و از عطسه
 و سرفه و بلند کردن آواز پر حذر بودن و اگر تعفنی نگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن باید
 سبابت نمودن چنانچه در جراحات غیره دانسته شد لیکن آنجا با احتیاط تر باید و در طلا و ضماد و تریاقا
 و مصالحات عظیمه و اغل باید ساخت چون خواهند که نگاه بکشند صلب از مرسانند گاهی که تعفنی
 اراده کنند بر است و آستن عضو کوز تا یا شکستن و نوبستن گیر و در ما و دبه از هر یکی جزوی روغن وزن
 و انگبین و بعضی شیر که آن نیم جزو بهم سرشته نیگرم ضماد میکنند و دیگری تخم سید انجیر پاک کرده و نیکو فته
 با نیم وزن آن روغن گاو و چهار یک وزن او انگبین سرشته و بعضی بکینچ یا جاد و شیر یا جد و یا جاد و بکینچ
 هم اضافت کنند و حلیه در شیر سرشته و طبعی بکینچ بکال طلا قویم باشد و بعضی این ترکیب را بسبب که مقوی کنند
 و با شبنم بهتر آید و در او را مصلیه محاللات بسیار مذکور شده و اگر احتیاج افتد از آنها نیز بکار دارند و چون
 اندر متاعل از کشیدن بقیاعده افتاده باشد ضماد یا سی قابض تدارک باید کرد و او اهل و جوز سر و
 وزعفران و مر و راسن و دار چینی و اقاقیا اندر طبعی و ج سرشته ضمادی آن نموده است و گاه باشد که
 در کسر و جبر الی بعده یا بکسر رسد تدارک آنها بقویات و مضامین لازم بود و از آنچه در علاج درد و ضعف
 سده و بجز بکینچ مبین خواهد شد و ضمادی که در الم یافتن معده از این احوال مجرب است انیس
 و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصططک و برگ مور و از هر یکی بخیر مر زعفران و جوز سر و
 از هر یکی یک درم همه کوفته و باب لسان الحمل سرشته و ضمادی که در الم یافتن جگر مجرب است انیس
 صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از هر یکی بخیر مر آرد و جسته درم زعفران یک درم کافور بخیر مر
 جگر کوفته و بگللاب و روغن گل سرشته و دیگری مغاث و گل از منی و برگ مور و جگر کوفته و بگللاب و
 روغن گل سرشته و بدانکه گاهی که مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارتی و پتی پدید آمده باشد

اتحاد امراض الحکم و کسره بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود و اگر بمزاجات آن خشکی ساد و او شود و کوفت
 و الم را زاید سازد و بیکین که چون زخمی هم باشد آن زخم خراب شود و تقصیر از آب سرد خوردن و عذرا
 لطیف هم بیشتر بد باشد و آنجا که مرض دیگر چون عرقه و اجلا و عقل و سدر و سکت و شش باد آن از تباہ
 شدن استخوانهای سر افتاده باشد چاره جز آن نباشد که پوست سر را بشکافند و آن استخوانهای تباہ
 شده را آنجا که تهنه و بی خطر باشد بیرون آورند تا آن اعراض برطرف شود و اگر خطری ممکن بود و در سیر
 آوردن مبالغه نکنند و بسیار کس از استخوان سر بیرون کرده اند چنانچه برده و در نقصانی رسیده
 و رعایت آن جراحت کرده اند و گوشت بر آن موضع بسته است و درست شده و صحت یافته اند هر حال
 چون ریشه قوی بر استخوان سر نبیر و شکسته آنرا اگر چه تباہ نیز نشده باشد بیرون کردن لازم بود که از جمع
 آمدن صندیر در مغز آن گردد و در استخراج آنها احتیاط عظیم باید کرد تا آفتی بقشای دماغ نرسد و از
 هوای سرد و خط آن وجب تر بود و در جراحی هم احتیاط باید کرد که رخاده و ضما و غیره بر آن بار نشوند
 در اول حال که می شکاف پوست سر را پس پی باید شکافت چنانکه یک شکاف آن شکاف شکسته بود
 و یکساکایی که شکاف کسر در اثنا بود و گوشت که بخشی جراح است و بود که استخوان تباہ شده سر را بر سر
 و استخوان سر را با پرچه که و بجای آن وصل کردی بجهت حمایت مغز و پوست ابر بالای آن بدو
 و مراعات کردی و بروئیدی و حکم شدی و این از عجایب است اما آنجا که این امراض مذکوره از جهت
 آفت غشائی بود که از اندرون تحت کت یا از آفت غشای دماغ اصلاح آنرا مجال نباشد و اگر بر
 استخوان سر درزی که آنرا صداع گویند پدید آمده باشد و آن همچو موی باریک پدید آید و آنرا باید تراشید
 چند آنکه و اثر آن نماند مباد که سبب تباهی شود و محل آنرا هم بستورند که شکاف باید کرد و بعد از شکاف
 پوست را باز و ختن و اصلاح کردن و اگر صداع بدان وی دیگر رسیده باشد اندر تر از شیدن افزا
 نباید کرد و آنجا که از شکستن بهلویق نفش و سده خشک و خلیدن و درد درون و نفش خون
 پدید آید بجهت رسیدن آفت بحجاب و غشای درون آنرا بست رشت باید و دشمن و دشمن بستور
 و باشد که بدرون فرو بسته باشد و آنرا بلبس نتوان دریافت آنرا نیز بستکاری رشت باید کرد
 و بعضی محجمه آتش آنرا بر آورند بعد تقیه تا اما اولی آن بود که کپاسی خام را به سرش و سپیده خامه مرغ
 و مقل از زرق سوده آلایند و بر روی پوست آن محل چسباند و سه روز همچنان بگذارد تا بر آنجا

نیکو خشک شود و پرده پهلوی باز کشد و بر آورد و اگر بخود باز نیاید آن را باز آرد وی آن یکبار درست
بر کشد تا پرده پهلوی هموار شود و اگر کشد مگر نکند و بعد از آن چند روز آنرا بسته دارند و اگر حاجت بقوتی
در عیاتی باشد ضنای یا طلای متوی بکار دارند نیست فی الجمله بیان طریقی کسر و جبر و هر که این
دستور را نیکو بداند و در علاج آن آسان باشد و چون جبر از ختم و شکاری پر خطر است از استناد
ماهر بسیار دید البته و آموختن بنا بر آن تفصیل در هر کسری نگردیم چنانچه در روایت است و بر قانون کلی
اختصار نمودیم تا اگر استناد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله ملاحظه توان کرد و الله اعلم بالصواب

پانجمین

در بیان احوال دماغ از ترکیب وضع و مزاج و غیره و در علامات از مزجه مختلفه طبیسه وی و امراض دماغی و
اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و مزاج و دماغ و متناهی این
حالات بدانکه دماغ عضو نیست مرکب از مغز و پرده و تجوینی چند که از روح مملوست و عروق و
شرینی که بمنزله پرده اند آمده و جمیع دماغ در طول یعنی از پیش سر تا پس سر بدو بخش است بود و هر دو
بخش حماس یکدگر اند و جدائی هر بخش اندر پیش دماغ پیدا تر بود و آنجا که دو فرو نیست که جاسد بود
بدانست و شناع که از دنباله دماغ رسته همچنین منقسم بود و اگر چه آن محسوس نشود لیکن با شارب توان دید
و اکثر مغز شکن شکن همچو پار با خوش بر هم نشسته و آنرا تزیید گویند و عشاوی که بر مغز دماغ پوشیده است
دو است یکی نرم تر و لطیف تر و آن حماس مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر و آن حماس محض بود
برباطات بدان استوار شده باشد و بعضی که بدو اندر گذرشته تنبشای رقیق مرطوب گشته و بعضی
که سخت او را فرو گرفته باشد بلکه اندک فرجه بود تا دماغ را بحال انبساطی باشد و عشاوی رقیقی که
وقایه است مردماغ را از لبطه و ضا لبطه جمیع عروق و شرابین در آورده بدماغ مست همچون شیره و حمله
اولا اندروی یافته شده اند و بعد از آن بدماغ اندر رفته و حمله آورده و شرابینی که تنبشای دماغ اندر
اندخت در فرو سو دماغ در شیب لطن اوست در هم یافته شده و پهنای آنها در یکدگر کشاده شده است
و آنان حال فی الجمله کشادگیها تو تیرید پیدا و خلل فرجهای آن گوشت غدوی مملوست که آن
حفظ اوضاع آنها میکنند آنرا طبعیان معصره گویند و شبکی هم نامند و نیکه در رگهای دماغ میگردد

نخست استخوان گرداید و اندر توهای آن بگذرد و بمنزاج دماغ نزدیک شود تا غذای او گردد و تمام دماغ را
در طول سه تجوین است که آنرا بطون گویند گوشت و خشا رتجوین است سرخشی از آن متمیز باشد و بطن اول
آنست که اندر پیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و این جزو اعانت کند بر اشتقاق و دفع فضله
دماغ بعطسه و بر توزیع روح حساس و بر افعال قوتهای مصوره باطنی و بطن میاتین کو چک تراز
بطن اول بود و بطن موخر کو چک ترازان بود و این کو چک تر شدن نوعی تدریجی بود که چنان نماید
که نخاع و ببال دماغ است و این جزو اعانت نماید بر افعال قوت حافظه و بر توزیع روح محرکه و بطن
میاتین همچو دلیز است میان آن هر دو نهادوی طولانی افتاده و سهوا که اندرین تجویفات است
اطباء آنرا روح خوانند و درین دلیز بهم متصل شوند و هر چه بجز نخستین ادراک افتد برین خرد میاتین بگذرد
سجود باز پسین سپرده شود و بهنگام باز آوردن همچنین باز آورد و مجمل ادراک اول رساند و باین
بطن میاتین محل تفکر آمده تا در هر چه می سپارد و باز می آورد و در آن تصرف کند و نیکو بداند
و سقف اول این بطن او سطر را بطن آن کری بود و آن خرد و دماغ که قاعده این سقف است و
باقی این اجزا که بر دو طرف تجوین است آنرا دو گویند از هر آنگه دراز افتاده است و حرکت انقباضی و بسطی
که آنرا برای تعدیل روح و قوت کوتاه و دراز واقع میشود همچو کرم و آن فی الجملة در اطفال که میان سه
ایشان نرم است محسوس شود و هرگاه منقبض شود آن هر دو قاعده که بر دو جانب تجوین است به یک
تاس شوند و کوتاه و قوی گردند و تجوین بسته گردد و هرگاه منبسط شود از هم جدا گردند و دراز گردند
و باریک تجوین کشاده گردد و این دو جزو را فخذین گویند جهت مشابهت بفعل آن در تقارب
و تباعد و این قاعده یکپارده است تر از اند نیست همچو سایر اجزای دماغ و ازینجه حرکت آن قوت
و تمام بود و جرم دماغ آنچه در طرف پیش بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف نخاع میرود و صلب تر
میشود و جهت منفعتی که در جهت غضب باب اول نوشته شد و فضله دماغ اندر دو مجری دفع شود
یک مجری آنست که از اندتین ملتین است فردوسی آن استخوانیست بشکل لکیر که آنرا مصفات گویند
فضله بخشیشین بیشتر بدین منفذ فرداید بطرف بینی و یک مجری دیگر از میان دماغ آمده است
و اندر هر دو غشای دماغ و اندر عده که میان غشا و صلب استخوان است کشاده شده و سراز
فرخ و پنج اوتنگ بود و برسان قمع و ازین جهت آن را قمع نامند و ضلع بخش میاتین غلب

بدین تغذیه فرو آورده بطرف کام و از بخش نخستین نیز بخشی بدینجا واقع شود و بخش باز پسین امجرای چشم
 هست جهت آنکه کوچک است و فضل آن بیشتر بطرف شجاع دفع و منفعت و مانع چون توزیع روح حس
 و محرکه است بر اعضا از طریق اعصاب که منبع آنها نیز و مانع است باینکه سر و مخلوق شده است
 تا از او را کات و غلبه نکرده و فکر که می تابد یعنی نه و بد و راه نیاید و یا حرارت غریزی که پیوسته از دل
 بد و میسر متعادل باشد و تر مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بد و راه نیاید و تر مخلوق
 تا در او را کات و قبول استیالات فرمان بردار بود و روحی که حاوی او است و محتاج است به حرکات
 از او بد و یابد و تعدیه بعضی اعصاب بر وجه لائق آن گشت و در چرب و لزج مخلوق شد و تا عصبها بسته که
 از وی روئیده کسلنده و شکننده نباشند و مرز و مخلوق شده تا نفوذ روح در او سهولت بود و در کثرت
 دو در اشایسته تر باشد و در بخش مخلوق شده تا اگر آفتی بیک طرف رسد طرف دیگر سلامت بود و تا آن
 از منافع آن با تمام محرم و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین قسمت ریاست معلوم گردد و در وقتها
 دماغی چون دریاب اول مذکور شد اینجا حاجت بیکدیگر را و نباشد و بجهت این منافع عظیم که از دماغ بدین
 تقریر ریاست معلوم شد ریاست او را مسلم باشد و اما معلومات اخر چه مختلفه طبیعی و دماغ
 خداوند دماغ گرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب و آتش و گرما به و از طعام و شراب گرم
 و بوی چیزهای گرم تخصیص کل سرخ زود و صدراع و نزله خیز و بزرگای دی چشم او مائل بسرخ باشد
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موی او خست سرخ باشد پس سیاهی گرید و زود و صانع شود و فضل
 دماغ او زود و بخت شود و در بزرگ و در میانده باشد و از راهها و عریضها زود و دیگر دماغ باشد که در و
 طیش و سبکباری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زود و زود بسیار افتد و در
 چشم او صفاتی بود و در گهای او باریک و خواب او اگر آن باشد و موی او خست مائل بزر و سیاهی
 و چند نباشد و در موی او زود و سپیدی بدید آید و حرکت چشم او آهسته باشد و چشمها بگرازی کشاید
 را می و عزمیت او ثابت بود و همچو عزمیت پیران و خداوند دماغ خشک را امجرای مینی از فضول
 پاک باشد و زود کام و نزله کم افتد و حاسه های او قوی بود و بخوابی تواند کشید و زود و صانع گردد و
 علمها و غیره کم کند و آنچه کند در نگاه دارد و موی سرد او جدا و غلیظ و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را
 حاسه ها کند باشد و نزله و زود کام و سیلان طوبی از مینی بسیار رود و بسیار خشد و علمها و غیره کم کند

بیان کرده میشود و صداعی است که مرض بود و این بحسب طبایع و اسباب و اوضاع مختلف بود و با صفاست
 متمکنه اما صداع گرم بجا و سبب سابق آن حرارت آفتاب بود که بر سر و روی نماید یا بر اثر
 آتش و یا حرارت گرما یا سخن گفتن بسیار و یا چیزی باواز بلند خواندن و یا یوی چیزی گرم و تیز یا خوردن
 طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت و علامت آن کم خوابست و بودن در دیگرانی سرد خستگی
 در وقت بول و زیاده شدن از این اسباب مذکوره علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکور و بویژه
 صندل و گلاب بر کاه گل گشته ریخته و عرق مشک بید و نعشه تازه و نیلوفر و طلا کردن سرکه و گلاب و
 روغن گل بهم آویخته یا باروغن نعشه با دم یا باروغن نیلوفر بر سر آنجا که در و بیشتر محسوس گردد و بویژه
 نخله سرکه و آب گشنیز و عرق مشک بید و نعشه کردن کوفته برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ رز و
 صندل و نعشه بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته هر ساعت یعنی چون گرم شود و دیگر خشک بر نهند و باید که
 آنچه از خشکیها بر سر می نهند پیش سر نشند که مقدم و مانع است و از پس سر دور دارند که با عصبان حرکت
 مسافت نرسد و بعد سر و روزه مرض اندر اخطا و افتاد و روغن بابونه اضافه کنند و خشکیها بر و بمقدار حاجت
 بکار نهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه از ضماد و طلا دور دارند و روغن زرد کاهو با ششخاش اضافه میکنند
 و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد سرعت باید نمود که از تاخیر عسر گردد و با شد که بخار پاس
 بسیار بجنباند و بجایب دماغ بر آرد و بدین سبب از علاج آن از استفراغها اگر زیست و آب نیک سرد
 و شربت های خشک چون پست جو باشد که اسپنول اندر جلاب خام و آب انار و فزوره با چون افشله
 و فزوره و غوره و امثال آن از ترشهای تهوی و قطیعه خیار و کدو و ریوانج و نعشه از استفراخ و کوس و
 امثال آن همه صداع گرم را نافع آید و قطره های خشک و منوم سفید بود و خناتاب کاسنی سرشته بر سر
 بستن بسی مفید آید اما صداع غنی سبب سابق آن آشفته و حرارت دم و صعود بخار است آن
 بود و بدماغ علامت آن گرانی سر و چشم و اندامها بود و مانند گی یافتن سینه سبب از تعبها و زحمات
 و غم و نرسیدن بسیار و شیرینی طعم دهان و سیل خواب و سده خنچ چشم و پری رگهای چشم و غیره و خاریدن با گچ
 نصه و حجامت و اشتداد بعد غذا و شیرینی علاج آن مبادرت بود و نصه قیصال یا کحل و یا بشیرط
 اذن و یا زدن رگ پیشانی و بعد از آن اگر حاجت باشد تقیه ببلبلجاست و امثال آن کردن و غذا
 و شربت و ضماد و طلا بر سر سابق بکار داشتن و اگر تشنگین نیابد نصه صاف کردن و برق حجامت

و محجمه آتش نهادن و شبانی خشک گاهی شکم او فرو آوردن نافع بود و بومیذن کافور عظیم نافع آید و
 حشمتی مستدل اما صدراع صفراوی سبب سابق آن برون آمدن بخارات طعنه آید
 بود و در باغ علامت تشنگی بود و تلخی دمان و درشتی زبان و بیخوابی و بیض سر و پوسته اوب
 استعمال گرمیها علاج آن تئین صفرا و بویا شربت مقوی بسنا و مطبوخ فواکه و نفوق آنها
 معوق خیار شنبه و اشال آن و غذا و شربت های خشک و نطول و شوم تخمات سرد و طلا و ضما
 مذکور حله مفید بود و در مواضع خشک و تر مقام کردن و خوبایی نافع آید و شبانی مقشتر شکم فرو
 آوردن و قرصیا و اقال و در غر و رنجبه و سیب و بهی میخوش و انارین دادن مفید بود و آنجا که
 حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند کشنیز خشک و خشبه و گل سرخ برابر گرفته و با شکر آغشته باید داد و
 شبانگاه و در دم باب سرد بپزند اما صدراع سردی مایه سبب سابق آن از مقابل
 معلوم گردد و علامت آن سپیدی و رقیق بول بود و عدم گرانی در سردی و نبودن مخاط و باشد که
 اندیشهای فاسد کند از جنس رعوت و زیاده شدن از چیزهای سردی فزای علاج آن تدبیر سست
 بر و غن سداب گرم کرده و سیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی تخمین حاجت آید روغن فلفل
 با دین راجه اضافه کنند و تخمید نیک و کادرس با تخم کیهو آید و بوی مشک و مرزنجوش و درج و عسبیر
 و اشال آن عظیم مفید آید و سرکه بر خاکستر گرم رنجین و بر سر طلا کردن نافع آید بقایت و هوای گرم
 و آفتاب و اورا موافق بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب اسطوخودوس تنها و با شراب لیمو و آن نافع
 باشد و غذا و آن آب که در چینی و زعفران و زیره و خربسمل و پیاز و کشنیز در آن باشد گرم خوردن نافع
 و غسل و با قلا آب غسل و کاجی غسل و اشهای که ترشی که سیر و یا گندنا و یا جنت و زان باشد مناسب بود
 و نطول طبع با بوند و اکلیل الملک و مرزنجوش و پوست خنخاش و اسطوخودوس و ضما و جرم اینها نافع بود
 و شومی که از سیب سازند میان آن باقیون و زرقیون و عنبر و مشک و گلاب مطیب کرده بر آتش بخور
 کردن همواره عظیم مفید بود و طلای روغن زیتون که اندک تر نفل و جندوران باشد و طلای شنبه
 بس نافع باشد و تخمین طلای سرکه که دلاله سرخ بدان سرشته و طلای کوش در بندی و آنجا که بسیار
 سرخازده باشد ملاحظه نیک باید کرد و غذا کمتر دادن و طبع را نرم داشتن و شبانی صابون و خوردن
 گافقه و گانگبین و طعامهای نرم و گرم و در مقام گرم بودن و تخمید رنگ و زیره کردن و از هوای سرد

آید و درون
 سرد و تلخ
 سینه آید

و آب سرد و از جمیع و حرکتهای متب بدنی و نفسانی خدر کردن ایاحه صواع ملغمی سبب سابق آن
بر رفتن بنجارت بلغمی بود و دماغ غلاضه است آن گرانی سر و چشم است و کسالتی بسیار خفتن در سر
و همواری صواع و کشتند او بعد خوردن و استعمال سر و پیا و تر پیا پا و دن از بینی و بسیاری آب
و مان و بسیاری و غنیگی بول و تفاوت و بلغمی تنفس و پشه که از جهت در و خشی بنجاره و بنجا
کشدید و باشد و رنگ چشم و روی که سرخ ساخته علاج آن نفیج و پشه و غنیگی ملغمی بود و کجیب حسیات و
در هر بی و امثال آن و پشه و کشتیاف صایون و پشه و اینها و غرغره و عطسه آوردن و در و غنیگی
گرم که کور بر سر طلا کردن و در گوش و بینی چکانیدن و سائر تدابیر است که در صواع سرد و ساده گفته
شده باشد که پیش از کشته شده و افتد و غنیگی و در و غنیگی و در و غنیگی و در و غنیگی و در و غنیگی
که بعد طعم ملغمی و نیز و آب سرد و غلبه افتاد و باشد و اگر بنیاز از آن شود و سهل نباشد و بسیار باشد که آه
یا طبع شود و آن هنگام آب گرم بسیار بر سر یا بر رخت و در و غنیگی گرم یا نقطه سیاه و بگوش اندر چکانیدن
و بجای آب غسل آب و شست آب که غسل چاکشی کرده باشد و دن و طعمهای نرم و گرم از نذر
بکار و خشن ایاحه صواع سرد و اوی سبب سابق بر رفتن بنجارت سوداوی بود و دماغ
غلاضه است آن و سوکس و کم خرابی و تیرگی چشم و رنگ و روی باشد و گرانی سرانی که از بلغمی
بود و استنهای طعم بیشتر باشد و مزاج و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و از چیزهای خشکی فزا
بیشتر بود و علاج آن نفیج و استقرغ سودا است سبب حجر ارینی و دهنه و طبعیات و قلوب خیار شنبه
و امثال آن و در طبیب دماغ و تدبیر خواب کردن و سائر تدابیر که در صواع سرد و ساده گفته شده است
باید داشت و ایاحه صواع خشک بی مایه سبب سابق و لاحق آن از تقریبات است
فهم شد غلاضه است آن خشکی بی چشم و لمس بود و میل از دای و نفرت از گفتگوی و کم خواب
و خیالات سوداوی و تشنگی با ناخوشی از طعم آب و زیاده شدن از چیزهای خشکی فزا علاج آن
دماغ بود و چیزهای ترینی فزا از هوا و غذا و کشته بود و در و غنیگی و غنیگی و در و غنیگی و در و غنیگی
کوته بار و غنیگی خنک و در و غنیگی بود و حمام فخر و در و غنیگی و غنیگی و غنیگی و غنیگی
بسی نیکو بود و غذا ای جرب و نرم معتدل و شرابهای خنک و غنیگی و غنیگی و غنیگی و غنیگی
نافع آید و غلبههای خنک کننده و غلبه نیکو باشد و از استقرغانات و تحلیلات و تبها خدر و آب بود

بنجاره و بنجا

فصل فی علاج اوجاع اعصاب
اعصاب فی الجمله بیان علاج صدها می رسد و ماوی منفرد و علاج مرکبات هم از اینجا مفهومی گردد
اما صدها و اوجاع اعصابی که سبب آن سبب اعیان بود و مانند گی و عصبها و عضلهها و دماغ از کثرت
ملاحظه اند که با بسیاری اعتمادی بر اعصاب و عضلات کردن در خواب و غیره بیشتر افتد علامت
آن آنست که در درجه در دماغ اعیان بود و از اندک ریختن متعب و خورون چیز گرم و خشک بیشتر شود
علاج آن علاج اعیان بود لیکن بخشی این علاج سبب بود و از علاج اعیان باید نالیدن رنگهای گردن
و تدبیر بنیابت نافع آید در خواب که در گردن است و بعضی آنرا از گنجینه گویند گرفتن آهسته چنانکه
صاحب آن قدری بیخوش شود آهسته آهسته مالیدن دست باز داشتن نافع بود بنیابت و بسیار
را دیدم که برین علاج صحت یافتند فی الساعه اما صدها و اوجاعی که از ما و غلیظ خیر و بخت شد
و نفسه فی اتصال باشد که گشت رویه با آن باشد علامت آن آنست که رنگها
گردن و کمر متعرج گردد و در دست و عصب باشد یگرانی و خنده در گردن باشد از جای بجای و متعرج
اندر قعر چشم می بود و بسیار باشد که باطنین دوی بود و در دست و ضربان باشد و آنجا که بشارکت
معه بود و در از میان سر که با فوج است آغاز کند و باشد که تا قفا و حلقوم و ما بین کتفین فرو آید
و تصور احوال معده بدان گواهی دهد همچنین زبانه شدن از خوردن و چیزهای نفیاج و غلیظ
علاج آن نخست تنقیه معده است با طریقات و سهل و سبب با طریقی و تنقیه دماغ و غلیظ
و اسطوخودس در دهان و در دماغی محلی چون طبع بالونه و شربت در دهن که چاک به هم آید
و بعد استقران تقویت دماغ و تحلیل بخار آن بر زمین شود نیز و مرزنجوش و چند بیکتر و شک و خور
با و یان و مشع بخار از دماغ بخور در کشتن خشک باشد که سوده و سیب و سی و آمر و دوزخ و زعفران
و طعم گرم پخته در زیر و بشه اطراف و بعد سخت کشادن و در آب گرم نهادن و استحمام هر بار از
برناشاندن و در دهن با دماغ اندر گوش و بینی چکانیدن مفید بود و سفوف مقوی و حافظه الصیحه
و معجون مشک و شهابه آن بنیابت نافع بود و بعد از طعام لطیف و مالیدن و خوردن چند بیکتر و شهابه
آبی است اما صدها و اوجاعی که از دماغی است در بخت سرعت ادراک مواد
از آنچه آن کیفیت منافی باشد و اکثر قلیل بود علامت آن منفجر شدن مرض و زیاده شدن آن
مرض بود و از بویهای قوی و زود در یافتن بویهای ضعیف و آمدن غشایان از هر بوی ناخوش

و چون بی نجاشه در صبحا و در وقت تاخیر غذا از وقت افطار بیشتر گردد و در طول الم کم گردد و علایق
 آن استعمال غذا با می غلیظ شود مثل مکه پاچه و هر سید و شاه آن و قندریس بخوراند و ضماد کردن
 مخدرات از خنجا شمشاد و شاه آن و حب الشفاورین آتی است و گفته اند که شراب نیلوفر و گوی
 ترنج نافع است اما صمد اسرار که از ضعف و دماغ ضعیف و بهجت قبول بود و بعد م
 رفع آن بر وجه لائق علامت آن فتور جو اس و بلاد است بودنی انچه از یاد شدن و غلظت و در طول
 الم علاج آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود و شیر دانه و بخورات که در دیگر صدا اعمان کور شد
 را اگر بر دهنی مقوی سوزا چرب کنند و قنفل سوده بر بالای سرین بر پیش بر پاشند تقویت نمیکند
 حاصل شود و سوسر غالب بر بخار قلبه یونی داشتن غلظت نافع آید علاج بگیرند جگر نیکو سفند و فکینه
 و پیاز کوشنیز و زیره در اندک آبی بزنند چون بپخته شود و آب کم شود و روغن بگوشند اندکی بپاشند و بسیار
 دیگر باریک شینیز و زیره مجد و از اسهال کنند و در آنجا اندک زعفران و شکاف در آن بپاشند و بخان یا دیگر
 در پیش روی آنند و جامه بپوشد و دیگر پوشتا بپوشد چنانچه هوای بیرون داخل نکند و سر دیگر بر اندازند
 و چنان مکت کشند که عرق بسیار از روی برود و چوبه نغمه از آن بخورده ششها هم بخورد و هرگاه سخت باشد
 آید بر دارند و هرگاه که نواهند مکر کنند و همان را سینه گرم ساخته استعمال تواند کرد و دیگر و زو تقویت
 دماغ بود و دیگر بتقریب معلوم گردد و انتشار الله تعالی اما صمد اسرار که از افراط تمام است
 بهجت حدوث میس و یا صمد و بخارات بر دماغ از حرکت جماع و استیکه بدن پاک نباشد علامت
 آن وقوع سبب مذکور بود و باقی علامات پس و عیانی علاج آن و عت و آسایش غذا آگاه
 مطب و دوک متدل و غسل تاب سرد بود و علاج میس و عیانی و چرب کردن گردن و دانه و خنجر
 عظیم نافع آید پیچ و موم و پیچ و دوا و غذا می گرم و چیز نشاید بکار و شستن و چیزهای عالی از فواکه و سبزه
 همه ضرر بود و چیزهای فی انچه مغزی بهجت متدل و میوه های مقوی جگر و دل و گرد و بسیار مفید آید
 اما صمد اسرار که از خنجا تر سوز و بهجت صمد و بخارات فضلات خمر بر دماغ علامت آن
 وجود بقیه آثار خمر و من آن بود علاج آن شکین بخار بود و جو مصلحت فواکه و خنجر با و طبع
 بنوعیات خشک و حاض بعد تقویت دماغ تبیین بر روغن گل و آنجا که است لاکم بود و ششها صاف
 پدید آید و در دماغی که صمد اسرار گرم گفته شد مفید باشد و در ششهای تیز چون سکه که در بکار ضرر بود

و فی در اول مفید باشد بنیابت در او از خواب و استقامت فایز نمند و اندک اعظم و اما حاصله آن
 که مشارکت عضو و دیگر است بدست مشارکتی که آن عضو را یاد داغ بود و اما آن را
 در یاد یا تجارت را در یاد از آن بدماغ بر آید علامت آن است که تصور احوال عضو مشترک بود و اما
 آنچه مشترک است بعد بود و علامت است و علاج آن فی اغلب معلوم شد و در یکی و آنچه مشترک است بجا بود و در
 بجانب بیهوشی بود و آنچه مشترک است سپرز باشد در و بجانب چپ مائل باشد و آنچه مشترک است گرده باشد
 در و بقیه مائل بود و آنچه مشترک است مراقب بود و در و بجانب یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا
 یا این موضع علاج آن تقویت دماغ بود و علاج آن اعضا بد آنچه در علاج امراض آنها که خواسته
 انشاء الله تعالی اما حاصله آن است که از کرم و غیره است بدست مشارکت بر آمدن تجارت از آنها
 بدماغ علامت آن ظهور علامات کرم بود و زیاد شدن بویت گرسنگی و کم شدن بویت سیر
 ویدی و پیشانی خواب و نردوی و سفیدی رنگ و اختلاف بین وختی و بدیوی بر از علاج
 آن تدبیر کرم بود و بد آنچه و محلش مذکور گردد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جامع درین باب
 اطهر بقل کشنیزی بود و پیوسته فریدن کشنیز خشک و سفوف و اچینی و فستق و کشنیز خشک سوده هم
 نافع آید و کشنیز سیاه و طعام رخیه خوردن و تخم بنیزک و در سنترکی با پیوز سیاه و ناروان کوفته برشته
 خوردن و حافظه نسخه هم درین باب عظیم مفید بود و اما حاصله آن است که از کرم و دماغ خشک و
 و آن در مقدم دماغ متولد گردد و در حرکات اعصاب را بر بخاند و تجارت بد نیز از آن حادث شود
 علامت آن آمدن بوی بد بود و از بینی و احساس حرکت چیزی محسوس دم دماغ و بدون نیاز
 و گران در آن موضع و زیاد شدن درد و حرکات و جمع علاج آن استقران بلغم بود که با ده کرم است
 بعد و تقویت دماغ کردن سیوطها و قطره با مثل کرم در تجلیل فقط و فلفل فقط و عصیر و برگ شفتالو و
 طبع ترس و نجین با صبر و طبع در سنترکی و اگر خشک آب کشنیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دواها که ذکر
 کردیم بکار دارند بهتر بود و جهت آنکه کرم از بوی کشنیز است شود و از دار و نتواند که بخت و تدبیر
 گرمی و خشکی فرا مناسب بود و آنجا که از وجع حرارتی باشد تدبیرات خشکی و سردی فرا مناسب بود و
 استعمال تخم را از داخل و خارج نافع بود و اما مضاعف و مخلوط این هر دو اسم کینوع حاصله
 با ده و فرس بود که بعد از امراض افتد سبب آن اکثر ضعف دماغ بود و قبول او اختلاط بود

و گاهی عذر را اورام و مانی نیز واقع شود و این قسم خارج بحث بود و در این قسمت آن نیست که هرگاه
سر را در دفر از سید و باشد و بدین هیئت که از خود موسوم بود و دباغی سببی از حرکات و غیره از یاد کرد
و از روشنائی و روشن گفتن متغیر بود و از یکی و نه نامی در بیست و یک با آن اقداد و دست دارد و آنجا که ماده در پرده
و باغ بود و در چشمها فرو آید و آنجا که ماده در پرده بیرونی محلول نمیشد و احساس آن در خارج توان کرد
و لمس کردن در دفر و کند و علاج آن نیز آب گاری است تمام سر را بعد از کشیدن به تیز آب بنیم نرم
و بعد از آن بنظیف و موم حرب کردن و در تحبیل نرم سائیده با زرقنقل در آب کاجی و در سینه طلا کردن کرم
کرم بر تمام سر و کرم نگاه داشتن خطیم نافع آید و تقویه و تسکین دغد او شربت و تسکین و تدبیر که در اع
بلغمی گفته شد جمله آنجا نافع آید و سید رنگباریز و بویات مقبیه بود و شراب شیرین بعد طعام مناسب باشد
و آب شور و هر چه سرد بود و عظیم منفر باشد و قتل هوای گرم مغیره آید و تقویت و باغ قلبیه یو قی مذکور و شهابه
و تقویت معد و قویات و حبیب بود و در او مسکه حافظه است و حبیب الشفا مبر تبخیر عظیم مضیه بود و در
که خایسه بسین شهابه نافع آید و بویات تخصیص بعد مالیدن حجر مسری و اما شقیقه این در و نیم سر بود
سبب این همان است که در مضیه گفته شد لیکن اینجا ضعف در یک شش بود و نادره این اگر در عضلات
صدر و پیشانی بود و از باد غلبه و خفا گرم و خلط سرد و جمله افتد در این است این بودن در دست در یک
شقیقه و گاه بود که نبض باز آید و گاهی در دفر آن بر تیز رسد که لمس نتوان علاج آن همچو علاج خود بود
بخصیص آنجا که گفته شده باشد و در او اهل که از ماده گرم اقداده باشد و علامت غلبه خون ظاهر بود
و رنگ پیشانی و رگ بسین و گوش زدن و نکو بود و مخدرات و اذن سبانه در او عمامی محلول بکار آید
چون آب کشنیز تر یا آب عنب اشلب همیشه نهاده و یا با سرکه در وقت خلط کرده و تیزاب جامع النفع بود
درین باب و قبل آمدن نوبت آن استغراق می نمیشد بود و بعد از آن تقویت و باغ و اگر مریض بود
بیل باید بست تا علت انتشار پیدا یابد و گوشت موم و روغن زراعی پسیدن چند آنکه آبله کند موضع
در و همچنین خردلیات و اشباه آن از مفرات نافع بود و بعد از تسبیح تدبیر مصلحات و حبیب بود
یا بعد از آنست که تدبیری که عام بود دفع آن در حلقه اعضاء یا شویه بود و محلات جاذب چون
طبیخ یا بونه و کلیل و پودره و خطمی و قطره و ن و خاله و برگ سید و مالیدن تیزاب نرم بسم و تیز
بر کفهای پاچی و دست و بسین اطراف آنجا که بعد کشادن در آب گرم نهاده و و مجروح آتش بر ساقها

و خواب کردن و طعام خفیف و کم خوردن و آب با گلاب همیشه بنما صنف خوردن کم کم و نیم سر و یک تریک
 آب و قشقرق بر گلاب و نارالمسی و جلاب قند و گلاب و تخم زربان یا عسل آب یا شربت آب یا
 هندوانه یا خربزه شیرین بتخصیص یا با کشنی و بونیدن چند یک ستر و تخمین طبعیت بملکات و مشیات
 و حقنه معتدل و طلاء کردن چیزهای مقوی بر سر خواه گرم و خواه سرد و همچنین روغنهای گندم که به صراع
 نزله باشد که آنجا روغن و در باید داشت بلکه هر چه ترشی فراید و تکیه بسی نکند و ترک ترشی در کشت
 صد اعما اولی بود و بعضی مردمان بکشند که چون اندک طعام صغیر اوی خوردند یا فعل گرمی فرا کردند فی
 ایشان صداع پیدایم نماید چون اندک ترشی خوردند فی الحال تسکین می یابد و حذر از بویهای گرم و
 عطر چون زعفران و سلیخه و قسطا و حماما و اسفند و اینها از افادید در اکثر صداع اعما لازم بود و همچنین از
 طعناهای بخار انگیز و شکر افون و رگ پشانی نافع آید در جمله همچنین بالیدن اعصاب و عضلات
 کردن و دوشها و بسیار آید که بهین صحت یافتند با وجو جمعی صداع و پیدم شخصی را که صداع
 صعب و مزمن داشت و در در میان سر و یک یا فوج بیشتر بود و بی اطباء علاج کرد و نمیدانید
 حکیمی مندی فرمود که صنف را گرفتند و جوالی و در شکم او را سوراخ بسیار کرد و در در میان سوراخها
 بستند چنانکه شکم آن بر میان او بود و گذشتند ساعتی فرغ و رگ کرد و آنرا برداشتند و دیگر بر آنچنین بستند
 چون پنج عدد بستند بخت یافت و چند جای دیگر هم آزمودیم نافع بود و پیدم شخصی را که او را بسیار
 صداع شدی بود اگر بکشد و در زنده بپزند و بپزند اگر دی و چند سال چنین بود و یکی فرمود که در حمام
 رود و زرده تخم مرغ را بر روی کیسه حمام بزد و حمام و سوراخ گوش بر آن نهاد و خواب کند و بپایان
 بداد و چند آنکه گوش او تمام آنرا جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر خیسد و زرده دیگر گوش دیگر جذب
 کند همچنین که در صحت یافت و در شفقت نیز از جانب در و تجربه کردیم نافع بود و پیدم شخصی که در در
 عطیه داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و مدت ها نگاه شتی و بی مضطرب ساختی او را و هیچ طلاء و
 نطول کرد و او غدا نافع نیامدی شخصی مجرب فرمود که دو سید بزرگ ساختند و بر سر زده شقیقه او
 نهادند و تا سه حکم بر آن کردند و بر سر او بستند سخت ساعتی را تسکین یافت و هرگاه پدید آمد
 همین نوع علاج کردی چند جای دیگر هم تجربه پیوست و بسیار باشد که صداع مزمن گردد و هیچ علاج و
 دفع نکند الا که دراع باید کرد و میان سوراخها و در غما و سل بستن که از مضرت در چشمها حفظ کند

و دیدم شخصی را که صداع مزمن داشت و هیچ علاجی بکشتور اطباء صحت نمی یافت یکی فرمود که
صبر تا ب حل کرده طلا که دوشیدلها بدان آلائیده در گوش نهاد و درون گوشه شمار اینز بدان نطوخ کرد
صحت یافت و بسیار جایها از سودیم مغیبه بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از
مزید العرق و حافظه الصحوه و حب الشفا و جوز بوا و بلادر و زرنج تقویت مزاج نمودند این علت است از ایشان
باز شربت و آنچه احیاناً شدی زد و دفع شدی و چند صداع کنه صعب را بعد از است کس بر بالای طبایع
نرم غلیظه و گرم علاج کردم و لابد اعلم و مرا گاهی صداع صعب افتادی و بسوی مراعات کردی و خفتی یافتی
لیکن تا خواب نیکو شب نکردی رخص نشد و خواب شب و کم خوردن منعی بودی از جمیع علاجها و
آخر الامر خپان تجربه شد که حدوث آن از خوردن فرشی در طرف شب و آب بسیار بران یا آب بسیار
بر بالای سیوه در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صعبیت در که بحلقوم سه فرو داده بود و انگشت
اندر حال پیش کردن فرو بردم و بقرصه فرو فشار دادم نافع بود و تکرار کردم در ساعت طلسم شد و
بعد از آن همین نوع علاج میکردم و این بسی عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع مزمن افتاد
شد و بهالیهن را گنای گردن و کتف و دوش و حفظ از هوای سرد و دوا و استرس و ترک ترش و
شیرینی صحت یافت اینست فی الجمله بیان صداعها و علاج آنها و لابد اعلم قرآن طیس است که
درم گرمی که از خلط گرم و تیز اند غشاء و باغ افتد از اسیرام گویند و گاه بود که درمی را که در جرم و باغ
افتد از چنین خلطی آنرا سیرام نامند و یک نوع از آن موسوم بود بشقاقلس و چون لازم این نوع
درم و باغی است هندیان گفتن آنرا با سیرام قرآنطیس که در لغت یونان عبارتست از نذرین موسوم
ساخته اند و این از قبیل شمشیری است با سیرام لازم می و این در استمالات بسیار شایع است و چون
سیرام در لغت فوس آناس سندر را گویند مطلقاً گاهی بدین استعار بر جمله ادرا می که بر دماغ می افتد
اطلاق می نمایند و با ده قرآنطیس صفرائی بود و حاویا محترق و یا خونی یا صفرا آلوده تیز و رقیق شده
و این مرض را مقدمات است که جمله آنها خبر دهند و اندر بوقوع آن مثل تبهای گرم یا خشکی طبع و فراموشی
امور قریب العند و اندوه مندی بی سبب و سرخی زبان و چشم در روی و استلامی را گنای گردن
و چشم در میدان چشم از روشنی آفتاب و غیره و در و سر لازم با گراتی و بیچ اپی و دیدن خوابهای شوم
در تبقی بول و عدم رعاف بعد از اینها و این علت گاهی سبب ورم نواحی سر از خارج افتد و

[illegible]

لازم و گرانی سر و گاهی سخن بهیشتان گفتن و گاهی خاموش بودن و دم زدن عظیم و بی نظام و خواب
مضطرب و در خواب نعره زدن و بدان بیدار شدن مضطرب و کسلانی آواز دادن و باشد که آواز
گاهی منقطع شود و باشد که زانوش آمان گیرد و گزیدن زبان و دشت بول و سبایی لون زبان بود
بعد از زردی و تقطیر بول بی اراده و آنجا که بول مانی بود امید بر و نباشد و چشمهای صاحب این مرض
در او اهل خشک بود و در او از یک چشم و سه پدید آید و نبض در ورم حرم و داغ موجی بود و در ورم
غشای منشاری و گاه باشد که قرصش گردد و آن مقدمه غشی بود و باشد که از غشی خشک گردد و آنجا که در ورم
اند غشای جز و مقدم باشد و در تحیل او بیشتر بود و زردی از چاه و گاه از دیوار میپسند و دست پیش
چشم بیدار و برسان کسیکه یکس اند یا گسید و آنجا که ورم اند جز و میانین بود و اندیشههای او بیا
گرد و نه زبان بسیار سخن بهیشتان گوید و آنجا که ورم اند جز و موخر بود هر چه گوید و بخواهد فراموش کند
چنانچه اگر آب نواهد که خورد و فراموش کند و آنجا که آمان در غشای بیرونی و عروقی بود که از درزها
سرد آمده اند صد اعمی بود که گونی در زبانی سبک باشد و آنجا که ماده آمان خون صفراوی بود و گاه
سبک او متفنج باشد و فعلهای او باخته بود و قطرات رعان گاهی ظاهر شود و ورم میباشد و حمر
غالب در خساره و چشم او ظاهر بود لیکن اگر صفرا باشد زردی در بشره او غالب بود و حرکات
او مضطرب باشد و خواب نکند و گرانی سر کم بود اگر خلط سوخته بود و کوس و ملاک و خونبار و غالب بود
و خواب او شوش و خیالات او فاسد باشد و آنچه مشارکت اندام دیگر افتد بکلیار ناگاه پدید آید
علامات بیماری آن اندام قبل از آن شاه آن باشد و آنجا که آمان غشای آمان بر دم داغ مودعی شود
علامت آن آنست که بیمار بر پهلوی نتواند خنثی بقیا باز افتاد و خسته و گاهی بکلیار چشم از پهلوی
باشد و سه پهلویهای او طر خنجره بود و شکم او متفنج شود و اختلاج اندامها پدید آید و آنجا که بیشتر
باز گردد علامت آن آنست که نبض بطبی و نرم شود و سیلاب لعاب پدید آید و چشمها بزرگتر افتد
و فراز کرده دارد و چون علیل را اختلاج عقل او با گریه خسته بود و کم خلاص یابد و آنجا که شنج و سستی
و بخاری پدید آید در ساعت هلاک گردد و آنجا که عروق متفنج گردد و ورم در اسافل و سستی با و سستی
در پاهای پدید آید و علیل بدان خود را دری یابد و تشنه و سبک عظیم امیدوار بود و علاج آنجا که قرار گیرد
بی مشارکت عضوی باشد تدبیر حی صفراوی لازم محرقه و غیره و صدراع حار مطلقا چنانچه مذکور شد باید کرد

با مبالغه در غضب ماده با سافل و اگر تیزاب فاروقی تیز بر کنه های دست و پایی مریض باشد بخانه
 پوستی قوی از آن بردارد و بر سر او تیزاب نیم نرم مکرر مالند و مهلت دست و در این گشتن غشای
 محل معده را بعد از آنکه رادع و طبایات و آب کش نیز داشته باشد و آن بکار و آشفته باشد و ماده فی الجمله
 خشک ساخته و با سافل مال گردد و نیده بخته و غیره و غشت به استفراغ حاصل کرده بغایت نافع بود و سکر
 وی با خوش هوا روشن و بی نقش باید و در روز اول هیچ غذا نباید داد و بر پنجین ساد و مثال آن
 اقتصار باید نمود و بعد دور و ز کشکاب برقیق باید داد و بعد سه روز یا چهار روز ز کشکاب غلیظ دادن
 مگر آنجا که از ناخوردن آنکه ضعف می شود و طبیعت مریض که آن نمی آید که آن هنگام غذای خشک
 از کشکاب و غیره پیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اعراض قوی تر بود و بر لطیف تر و
 و غذا بیشتر باید و آب سخت سرد را از صاحب این مرض دور باید داشت و آنجا که بول کردن آموش
 کند مثلاً او را بر و عن شبت نیگرم چرب باید کرد و آغشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده
 قرمطیس خلط محرق بود و تسکین و خشک ساختن ماده اولاً تقصیر نباید کرد و بعد و بکلیت
 خشک است فراغ باید نمود و حتمه که از آلو و سپستان و عناب و نیلوفر و شاتر و دونه و هیچ خطمی و زرد
 و حلیب بزخاری و کشکاب و خبازی و بابونه و روغن بنفشه با دام ساخته باشد بکار داشتن و
 بشیانی که از ترنجبین و بنفشه و خطمی شیرین و شکر و خیر و مینو یا دقرا قوت و زهره کا و ساخته باشند
 گاهی گاهی شکم فرو آوردن و باقی ته اسیر بطریقی که ایما شد مرعیه داشتن و آنجا که ماده خون صفراوی بود
 و حتمه متعصبه قصد قیفال مستونی باید کرد و الا الحجامت ساقین و میان دو شان که درون و رگ گوش
 و رگ پیشانی و بینی و زیر زبان زد و بعد از آن تسکین فرمودن بنده کورات و در خشک ساختن
 ماده اعتدالی مرعیه داشتن و باقی تدابیر که بدان ایما شد بدستور بجا آوردن و آنجا که خطر آب و
 در عظم بود بر تیزاب کاری و غیره تسکین نگیرد چاره نبود جز آنکه مخدری مقوی بدو بخورند
 آن مقدار که او را از درخیز سازد و نگاه مجال یابند و با سهام تحلیل مشغول شوند و آنجا که مرض
 شبه کت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حمله باید که آنچه بر سهیم اندامی مانند جهت
 ورم نخست را و عنای محض بکار دارند تا آنچه بخارات متوجع بود باز آید و به علت منقطع شود
 و بعد از آن بختی قوی بعضی زیاده گشتند تا معضوفت باید و بعد از آن سیردات بی قایلین بکار دارند

و قلیلی از شخاش اضافه کنند جهت خواب اگر ضرور باشد و قلیلی بابونه جهت تعدیل آن و تسلیل فی الجمله و بعد از آن محلات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و اگر تیزاب خارج ازین تدبیرست بهر وقت که توان بکار داشت و بعد استفرغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم شفا قلوب
 این فلغمونی جرم و مانع بود و سبب آن اعتبار خون عفن باشد و مغز علامت آن تب گرم لازم و اضطراب و صداع صعب بود و چنانکه گوید یا در نای سکه کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بین حواس و حفظ بینایی نظام و قاعده بود و برخلاف عادت بیشتر بقفا باز خسید و باشد که بسبب مشارکت عشا
 که از تو کند و باشد که مشارکت معده فی و غلیان خصب وارد و اکثر این مرض در سیم باشد و آنچه از آن بگذرد و امید خلاص دارد و علاج آن همچو علاج قرطیس خونی است لیکن اینجا قصد سبالغه باید کرد و خون فاسد بسیار بیرون کردن بدفعات در روزها متعاقب و بعد از قصد قیال اگر اعراض و درد کمتر نشود و رگ پیشانی درگ زیر زبان بایزد و اگر زیادتی احتیاج افتد حجامت ساقین کردن و سار
 تدبیر بدستور یک در سر ساق فم شد و معده اشتن و الله اعلم حمزه و قویای و مانع این هر دو در سیم در جبهه و مانع فم شد لیکن آنچه ماده درم آن صفراوی صحیح بود آنرا حمره گویند و آنچه ماده درم آن صفراوی مخترقه باشد آنرا قوبا گویند و کوهکان را این مرض بسیار افتد علامت آن تب سخت نیز بود و صداع قوی و اندرون سر سوزش بسیار در یابد و پوست روی اکثر اوقات سر شود و جهت غلبه میل حرارت باندرون و باز یکبار گرم و تیز گردد و درنگ چشم در روی زرد باشد و دیان و زبان خشک بود و سبب اینها که از فلغمونی بود لیکن سایر اعراض کمتر باشد و اطفال ایافوخ و ششینه و چشمها غور کنند و جن جنینگر و در هیچ نمناکی در بدن نیاشد و اکثر این مرض در سیم هلاک کند و اگر از آن بگذرد خلاص شوند و علاج آن علاج سر ساق صفراوی بود و باز یادتی در تطیب و بستن اطراف و جذب اینجا پیوسته باید و خود کاهرا اسپیده خای مرغ بار و عنکب آسخته و سر و گرد
 به طلا کردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن و نهادن متصل و همچنین طلای آبکش نیز بر بوی برگ خرفه و آب کدوی تر بار و عنکب گل آسخته و سر و گرد و عظیم مفید آید و الله اعلم صهارا و این بود
 صفت که با قرطیس افتد پس حقیقت مرضی بود مرکب از یابنا و قرطیس چنانکه قرطیس مرکب است از ماخولیا و درم و تب و ماده این صفراوی سوخته بود و یا سودای سوخته و گاه و باشد

که اول جنون برپا آید و آنگاه درم حادث شود و متعجب آن علماست است که هر چه بشنود
 جواب مناسب آن قدر در انوشش کار باشد و حرارت تب غالب باشد و چشمها سرخ بود و کراتی
 بکشد و هر طرف مضطرب بگردد و بعضی از چشم زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی
 حرکت نکند و زبان شیر گویند و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آید و هیچ نمکند و چشم
 مشتاید و حرکت نکند و باشد که خاموش زیر از جامه و کلاه از دیوار کشان گیرند و بخوابی و آن
 و غیره که در قرآن پس گفته شد جمله آنچه با شمع الزیاده علاج آن بعینه علاج سرسام صغری بود
 باز یادتی در تطیب و جذب مایه و با ساقط و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مریض را بیدار
 از اعتدال و حشمتی بدتر رسد و دست بعلاج او توان کردن و الله اعلم الخیر عین آن و مری
 بلغمی که اغلب اندر مجاری روح و مانع که آن عروق و شریانهاست که به مانع و حجب آن در آمده و افتد
 و هیچ در سیم و مانع و عشا نیفتد بواسطه لزج و غلیظ و مغز و مصلاب و حجب و لیکن از مجاورت
 این ورم و مانع و روح را مضرت رسد و ممکن بود که بعد از بلغم لزج را حجاب و مانع را قشر کنند
 و مشورم شوند و با از بعضی بلغم حدی پیدا کند و در آنها نفوذ کند و این کم افتد اما جمعی بیشتر برسد
 این مذکورات اطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن ورم بود و هم بدین اسم موسوم باشند
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بود و هم داخل بود در این اقسام و با استعمال جمله را
 سرسام منور و خفیه و بیشتر در لغت یونانی بیان را گویند و تسمیه این مرض بدین اسم بواسطه لازم
 بودن سیانست مریض ورم را اینجا خود تسمیه قرطیس معلوم شده علماست این تپی نرم و
 لازم بود و صدای خفیف و غنودن نفس بدیری زدن و گرانی بر خواب و فراوانی و سبب
 بر زبان و کسالتی در حرکات حتی و چشم کشادن و درین بدم نهادن و گفتن ضروریات و در جامه
 خواب بیشب و زدن و غنم نبض با تفاوت و یا موجی و یا بطور کوشش بودن بول ببول خرو
 گا و باشد که بول باز گیر و درم زدن ضعیف و لطیف شود و اگر سختی سودا با ما و پرا آن اینجه بود
 سخت با نهان و شجرت و چشمها باز کرده و در همچو چیز یک کسی سخت و در آن تخیر بود و تقدیم علاج
 یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه فراوانی و در خواب دیدن بارانهای غالب بعد از تپی نرم
 مرطب و خوردن چیزهای بخار آکنید و غلبه و مستی و خشم مندر بدین علت بود و علاج آن صدای بلغمی

یار عایت است بدال در گریه حاجت تب و غلبه است تمام منصف نام و دو کس معتدل غلبه بعد از آن و
 مناسب آن بود که اولاً بر سه طلاهای رایج معتدل بنشیند از سر که و گلاب در روغن گل آبیست
 و بتدریج گریه های محمل و اصل سازند از آنچه در صداع سر و گفته شده و در او آخر لاجرم تیزاب فار و
 اضافت کنند که با خاصیت نفع عظیم بخشد و حقیقت نیز در اول از منقبضه و اصل بنویس و منویز و آب
 بیج باد بیان و صلیب و تخم گاجر و نمک سازند و بعد از آن اصل او تر و سفید اج اضافت کنند و در او
 گرمتر سازند باصل که در اصل گرفتار است و اسطوخودوس و فودنه و دمری و انیسون و نمک هندی و آب
 آنها و اگر آنزاقیست که غده ششم خط و بوره و ترید و سقونی و خارقون و امثال اینها یکی یا دو
 از اینها اولی بود و استفرغ بحسب چنانال و هر بی و شباه اینها مناسب بود و در جذب ماده بود
 نه کور سابقاً سعی باید نمود و تیزاب کاری و بعد از آن تدوین بقیر و طی و لفظ و بدین اراده
 عظیم نافع باشد و در است دادن اکثر مغنیه آید و بسیار زانیا بگذشت که بعضی وقت خواب کنند
 و اگر غمخواران و خواب غالب او را آید باید آگاهانیدن و قطعاً ننگ داشتن که غافل شود و غلبه آواز
 و کشیدن موسیسه او و خواندن و جنبانیدن و تیزاب نیز کفهای دست و پایی او مالیدن
سبات سهری و سهر سباتی بدانکه سبات غمخواران را گویند و سهر بیداری را و هر یک
 ازین دو نوع مرکب باشد از قزاقیس و لیث غش حبت برون ماده مرکب از بلغم و صفه اند و تیزاب
 تمام مزاجی بلکه تریبی اخلاطی و محل این در محل قزاقیس و لیث غش بود چنانچه دانسته کنند و چون صفرا
 غالب بود علامتهای قزاقیس ظاهر تر باشد آنجا با بنیان و چون بلغم غالب باشد علامتها
 لیث غش ظاهر تر بود و آنجا با بنیان غمخواران بسیار باشد و اگر سیدار شود و غافلانه یکبار چشم باز کند
 و دیگر چشم فراز کند تمام بطریق قریب چنانچه گاهی بلغم طغیان کند و اعمال سبات سهری ظاهر تر شود
 و گاهی صفرا طغیان کنند و اعمال سهر سباتی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقاً باز گرفتن بول را
 سخت بد باشد و سرفه خشک و سهر سباتی نزو و بخت و چیزی بگلو اندراندن و حلق ناشدن آب خوردن
 از بیسیر بیرون آمدن در جمله عظیم بد باشد و در سبات سهری گاه غلبه سحر بلغمی رو به امتیج و رنگ صاف
 بود و در سهر سباتی گاه بود که از جهت غلبه در و بهیوشی صاحب آن هر ساعت بر جلد و بر خود بول
 کند بی اختیار و بعضی صاحب سبات و سهر از منقبضه صاحب لیث غش قوی تر و از منقبضه صاحب انطیس

ضعیف تر باشد علاج این مرض مثلثا مشترک بود میان علاج قزطیس و لیشر غش و گاه بود که یک
 تاشق تیزاب در برابر آب آمیخته دادن عظیم نافع آید و الله اعلم جمیع که آثار عونت
 گویند نقصانی بود که در شکراشته چنانچه تدبیر اعمال ضروری بود آنرا اصلاح توان کرد بطریقیکه قبل
 از آن اورا میسر بوده سبب این سوء المزاج بود که در بطن او وسطا مستولی گردید و یا سوء المزاج
 بود یا بسبب سوء المزاجی بود و در خشک که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف
 کند و محض اصلی را نل نشود و علاج تعدیل مزاج دماغ بود در سافج و در مادی تنقیه دماغ و بد
 بود و تعدیل مزاج بدن بتقلیل و تطهیر غذا و تقویت محل تبدیلیات بادبان تقوی و طلا با و
 صنادهای و نظو لها و شوها و غیره با و در جمله از اوست طلای قیرو طی که از روغن بلادر با چهار برابر
 روغن کنجد و موم سفید و مقداره کفایت ساخته باشند و طلای و من الرحت نافع بود و در اوست
 خوردن بلادر و جمله ای آن و اطریقیات بسی مفید باشد و خوردن غذا با که در آن دار صنی و مصطکه
 و کندر و زعفران و مشک و غیره و زیر و زنجبیل بود و قرص عود و عنبر و مغر و من و نادر جیل باشد
 و مسکات نافع باشد و رس و زنجبیل و رینی و میدن یا درون بینی مالیدن نافع بود و عادت فکر با
 دقیق بقوانین حکم درست گفت و شنود با مردم محلول در معاملات تنکون بود و الله اعلم شیان
 این نقصان قوت ذکر صور معانی بود و سبب این و علاج در غلب احوال بچوب سبب و علاج
 حق بود و اما محل مختلف باشد و گاه بود که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در جز و موم
 دماغ و آن هنگام علاج خفیفی بود از لیشر غش و فرق میان و مادی شیان و همچنین از محض غلیظات
 اضربه و تاپیر سابقه و غیره آسان بود و الله اعلم ما یستحق لیا این تشبیه کما نهما و فکر با باشد از
 بحر ای طبع به بدی و خون بیوقع بحیث سوء المزاج سوء اوای که از داخل کند و مظهر روح نفسا
 بود و بدان سبب روح نفسانی که جوهر شفت و نورانی است از که و رت و ظلمت حاصله جوهر خود
 متغیر گردد از آن و متوحش و ترسان باشد چنانچه از او را که طلمت خارجی و این سوء المزاج یا سافج
 بود یا مادی و ماده آن یا در نفس دماغ بود یا در تمام بدن یا بشکست عضوی از اعضا نیست
 اما آنچه در نفس دماغ حادث شود چنان بود که سوء ای طبع غالب یا غیر طبعی جمع گردد و غیره
 آنرا فراخورد و آن کیفیت دماغ در روحی را که در بطن و سیت کند و شوش دارد و سبب

حرارت و طبعی و گاه باشد که حرارت و باغ بود یا حرارت دل یا بر دو یا بر آن جهت سوداوی غیر طبیعی
 در و باغ یا خون که در بعضی مجاری و باغ بود و تحیل طبیعی تبکالت و غیره بی اشتراق غالب
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محترق باشد آنرا مایه نیکو یا نیکوید بواسطه آنکه اعراض آن از مایه نیکو یا زیاد
 باشد چنانچه پیشتر معلوم گردید و انباشت از این جهت است که مایه نیکو یا این بود که جهت استحکام
 مایه در عضوی رسین باشد و بسیار بود که این صنف از انتقال صرح افتد و آنچه مایه آن اندر تمام بدن
 باشد چنان بود که سبب سوء المزاج کینه یا پیرز یا پیر سودا و انگیز یا حبس است و افغات سودا
 متبادر سوداوی غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن بد باغ متصاعد گردد و در روح
 نفسانی را آشوبش و مکرر دارد و این اثر احسان بود و خصوصاً از روی خون و کثیف آن افتاده باشد
 و آنچه سبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فصول غذا و بخار معاد در مراق که بعضی است که تسکین
 مستحکم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت جگر و معا و یا سده سوختگی فی الحقیقه پیدا کند و تحیل
 پس و اگر دو و بخاری مطلق از آن بد باغ میرسد و این را مایه نیکو یا مایه مراقی و مایه نیکو یا مایه نیکو
 نفوذ فراقیه مانند جنت غلبه نفع درین صنف و یا سوء المزاج با فاج یا اندر و باغ بود فقط و یا اندر
 تمام بدن اما آنچه در نفس و باغ بود چنان باشد که آنچه از طریقت غذا از سد طبع سودا آورد و
 مزاج روح روشن را غلبت و کند و در تحیل سازد و سبب این اغلب سوء المزاج سوداوی بود
 که در دل پدید آید بواسطه انقباضی که روح حیوانی را با روح نفسانی است و بواسطه آن مزاج و باغ
 را تحیل طبع سودا اگر داند و گاه بود که سبب دیگر باشد از اسباب سردی و خشکی نرا لیکن هیچ سبب
 درین مرض بی مشارکت دل نباشد و آنچه در تمام بدن بود و هم اغلب سبب تقدم سوء المزاج دل
 و یا مشارکت آن و بدانکه سبب قوی در مایه نیکو یا غم مفراط و یا خوف مفراط بود و جهت بود و این و غیر
 موجب تبدیل عظیم در احوال دل و و باغ و روح اینها و بسیار باشد که مردم معده و رخم و اسهال و اسهال و اسهال
 و باب الکبد و مراق و غیره سبب مایه نیکو یا شوند به جهت حبس و اشتراق اخلاط و صعود بخاریه از آنها
 و برقع آنها مرتفع شود و گاه باشد که احتباس طشت و حین و خون بواسطه سبب شوند و کشتادن آنها
 نیز مرتفع شود و مردمی رسیده که دل و جگر ایشان گرم و و باغ ایشان تر بود و تخصیص مردم افش و آنان
 که سبک زبان و خشک اندام باشند و چشمهای ایشان متحرک بود و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه

و باینکه بر همه میفتارند و موسی ایشان بسیار سیاه و غلیظ بود و بزرگ سخت سرخ و پاکند مگویند که بسیار
 مایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لبها سطر دارند و در گامهای کشاده مستعد این مرض باشند و همچنین آنها
 که بسیار فکرهای دقیق کنند و شدت و گرسنگی و تشنگی کنند و خشکی فراخورند و مردان از ایشان بیشتر از زنان
 افتند و از کین از ایشان بیشتر افتند و که از آن پس از ایشان بیشتر از جوانان افتند و در فصل خریف و صیف بیشتر
 افتند و جمله جفت مناسب طبیعت و در بهار جفت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که همچنان
 آن باد و از بدیدی آید و این مرض با مرضی که چیز اسافل افتد چون بواسیر و داء الفیل و داء امیت
 بسیار منتقل گردد و مرتفع شود و گاهی بصبر منتقل گردد و دیدیم که بفتاح و خدام نیز منتقل شد و علما
 ابتدای حدوث آن آنست که بعد وقوع استعداوت مذکوره و یا سبب دیگر از آنجمله فی الجمله سبب
 و سهری زیاد و می باشد و بلا الهیابی تقریب و سیاق اللسان غالب و غصه های بی موقع و قبض شکم
 فرون از عادت و از اراد رسیدن بی محل و هر اسیدن از اندک چیز یا سخت از نارگی نفرت کردن
 و تحمیر بودن و بسیار بفکر فرو رفتن و راه افتادن چشم غالب و نیک آگاه نشدن از حکایتی که
 گویند با او در آن حین و سوختن و مانع و خشکی بینی و چشم و اطراف و آسایش و صفایافتن از خوردن
 شربها و خشکیهای سرد و کرده و زینها و از آمدن شکم و بدینک آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب
 نازکیها و دو و بسیار دیدن و باخ و ناگاه بلند شدن و بدی صم و سوزش فم معده و بی بودن
 و ترشی طعم و همین و گرمی سیان سرد و گاه بخارات بسرو روی بر آمدن چنانچه پندارند که از خرد خواهد افتاد
 لب و زبان و انگشتان بی تقریری ظاهر و چیزهای تیره و سیاه و تیره را چه بخورد و و خطوط و بخارات نور
 و زمین در پیش چشم گاهی نمون چنانکه نیک احسان چیزی دیگر نتواند و گاهی بخاری در سر و دست
 و روی او حرکت کردن شبیه بچرکت مورچه و غلبه خیال یافتن گنج و قسمت و خرج آن و گرفتار
 سلطنت و ساختن کیمیا و خراج آن و بسیاری میل حرکات مضحک و از او و تنها بودن و گشتار
 و کوهها و غلبه خوف آواز قصد مردم و از افتادن خانه و درخت و شباه آن و علامت
 استحکام آن آنست که اکثر این حالها غلبه است و سخنان نامربوط گوید و کارهای بی قاعده
 کند و حقد و بجاج او بسیار شود و همواره اندیشه های بد و قصد با کندی جفت و گریزان ترش روی
 و غمگین باشد و اویم پندار و که کسی قصد او میکند و زود از چیزهای اندک برینج و سخت برینج و در آنها

سو دای عام از تداوم مرض جگر یا سپر ز باشد و یا حبس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا جگر و اخلاط
 از بروی خارجی و امثال آن بدان اینها نمایند و آنچه بشاکت مراق بود بی درمی جفا حاصل و دارد
 طبعین و اختلاج روی و بر آید بنجار یا چنانچه بدار و که سستی می شود و متمثل نشدن صفرا و ضعف و درد
 معده و قراقر شکم و توده و اندک در مراق از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت درمی بود و علامت است
 درم بدان گویای دهن و آنچه از بی حیات افتد مزاج و حال پ بدان شعر باشد و این کم بسیار است
 گذر و علاج آنجا که سیر به المزاج سافج باشد تدبیر کلی تبدیل مزاج بود و بمیان دودام در تطبیق خورد
 غدا یا شربت یا سیوهامی ترسی فرا و مغزات سرد یا معتدل و شربت اب مزج و به نقل نمودن به واسطه
 سیر و یا ترگیری مائل و یا بچکه جذر کردن از هر چه مشکلی فراید و مداومت نمودن بر آنچه ترسی فراید چنانچه
 در ابواب سابقه مسبین است و اندرین علاج تعجیل توان کردن و به تغافل بلکه اصلاح دایمی متصل تدبیر گردد
 باید کرد و در فرجه کردن بدن عرض کوشیدن و شغل های فرج آورد گشت و قنجر شکار و مواضع خرم
 و گلزارها و سبز با وجود رطوبت و سماع اغانی ملائیم و ترنات نیکو و دیدار اغر و اکرام و انعام
 جمله دای این مرض بود و از بشارت مایه خوش آمدن با مایه خول بسیار متاثر گردد و دفعه بلع باید و بهواره
 و کفهای پاسه را چرب و شستن بر روغن بنفشه با دام یا نیلوفر با دام یا روغن کدو و سی تخم بود و اگر
 دایما و رسته از دینه تازه بکفت یا بهیاسته دارد و عظیم نافع بود و سی مجرب است و آنجا که ماده باشد
 با این تدبیر معتدل و زود و باید کرد و بملینات خشک و مسهل های سریع الحار که سبک و فصدان
 گاهی که دم غالب بود و یا سودا در عروق همه تن منتشر شده باشد عظیم نفع بخشد و همچنین فصد با سلیق
 اگر در حشا آفتی هم باشد و همچنین هم فصد و در جین و عرق پیشانی اگر ماده در دماغ فقط بود و
 نیز آب کاری و بعد از آن تدبیر هم بنایت نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش و فاسد میشود
 بعد طعام در هر سه روز یک نوبت بمقیات شود بسیار نیکو آید و مداومت گل قند و قرص عود
 عظیم مفید بود و به طعام و تخمین میوه های شیرین در میان و طعام صبح و شام جهت منع حرکت
 بخار و تغلیظ روح نفسانی تا ادراک ظلمت خود بسیار کند و تفتیح سده و خواب آوردن و مداومت نمودن
 حب الشفا یا حافظه مناسبه بود و به ترش و شهابوت خواب یا بالای طعام آخر و زاولی بود
 و جهت اصلاح عضو و تبدیل مزاج مداومت زینج و یا مهارس و یا کسی جنبانی تخصیص آنجا که ضعف و

و در و معده باشد عظیم موثر افتد و ملازمت تمام قاتری غلبه کثرت و بی ضرورت جنابت میسبب بود
 بر سیمیری و در مرانی با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهایی که نفخ را بشکند مثل زیره و دارچینی
 و غیره و نیز تبسبیل اندر طعام ایشان باید افکند و اصلاح حال جگر کردن و مقویات آن چنانچه در
 امراض جگر سبب است و همچنین نعوت دل نمودن و نبات در سردی و برهراق طلا با دهن و با
 مکمل نفخ و مانع تولید آن نهادن از آنچه در او رام سرزد شود و آنچه در سر که خیس باشد و بهرست میسبب
 باشد که روغن گل طلا سفید آید از موده است و همچنین مصیر کاسنی که ششتر و گل مرغ و با آنکه روغن طلا
 کردن و برود در گرما خشک و شستن و همچنین طلای جد و از آب کشیده و گلاب و سرکه و اگر مداومت
 نمایند نیز آب نرم و تدریجین بدین در و نمایند تدریجی کامل بود و چون فساد و مزاج غالب باشد در آب
 سوزن بر چاشنی است مفید آید و که بر سر که چاشنی دارد و همچنین عنصلی قندی کم ترشی و همچنین شربت دنیا
 جمله درین قسم و آنچه از وحشت سپرز افتد نافع بود گاهی خوردن و آنجا که توری در مزاج باشد طلاهای نیکو
 و حجامت نافع بود و نیز آب تحلیل آن نفع بود و در جمله شربت با و غذاها و میوه های سرد و تر و اوان
 در هوای چنین برون بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبت که صدیق است که سبب کلی آنست نیز
 نافع تولید با و تجارت و تحیل بسود میشود و قطعا و مسکن سایر تجارت است بنا بر اینست که ما خولان و
 اهل سود از چنین خور و نهان تازه و کشاده و میسبب و تسلی می یابند و بخشی با هوش می آید و از ضد آن
 برعکس و آنجا که سبب ورم طحال و رحم یا غیر آن آماسی و شباه آن بود و علاج آن امراض کافی بود و آن
 خارج بحث باشد و همچنین سوزنی که آن خود و علاج پذیر نیست ازین بحث بیرون بود و ما خول حشمتی اگر
 جماع کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی تجارت که در مشغول گشتن طبع بر غوب
 و فراموش کردن مرض و تسکین حرارت بخار گرم و سوزخت لیکن باید که از او نکند که میسبب غلبه و خیر است
 و غبت که کشند که تعب عظیم و کراهت حاصل شود و در مرض افزاید و با غیر محبوب بکنند که بدل با تحلیل دیه
 پدید آمد و با مرغوب زود ماده منعی حاصل گردد و در و ضعیف نشود و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند
 جهت آنکه بر خلط معده و بدن میں و حرکت بخار غالب شود و بر بری معده و تری بدن این حشمتها
 نباشد و طوبات و بعضی مجاری سبب و لیکن که در پاهای می پدید آید و ماده از دماغ بد آنجا متوجه گردد
 و با اشتعالی افتد و سوزش بود و معضوی سفلی بهتر از ماخل و بی نیز بود و در خواب هم بعد از خوردن پیا

از شکم و سینه و بنایست مناسب آید جهت بر رفتن بخارات تر و باخ و همچنین در کتب و حرکت
 و با سینه و دود آویخته نشستن جهت جذب مایه در گردن آب سرد غسل کردن و سر آب سرد فرو بردن
 اندر بنایست مایه در وقت کمی حر و در اکثر روزها مایه باشد و پیش سر و سینه و کفهای دست و پایی را
 خاک داشتن نافع آید و همچنین گرم و نرم داشتن پشت و پس سر شست اعضا را و در کفها
 و شست و پایی اکثر شبها تا آب کشند سر شست نهادن مایه بود و اگر گاهی بر سر نیز نهند نیکو بود و
 چند کس را دیدم که بخار بسیار با ایشان بر می آمد یکی فرمود که عصب و مصلیهای نعل ایشان را سخت
 میمالیدند بدین مداومت آن حال بنایست کم شد بخار صفت آن نه طبیعت و چندین را دیدم
 که شکم بپخته که اکثر بعضی موشنگ گویند بستر را با قیاض نوبت خور و ندر و این بخار از ایشان کم شد
 بنحایت نه طبیعت مجرب است و باید دانست که هر چه در آن قبض و غنوصت و در شتی باشد درین
 مرض مضرب بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا و خشکی و خشکی مانع باشد و از دیاد و با هر چه
 نیک گرم با فضل و سرد با فضل و یا مرضی بود هم بد باشد جهت ضعف و باخ و دل و جگر و معده و مایه
 و همچنین هر چه در آن طبعی غالب بود مضرب باشد و ضد اینها مایه باشد و حکما میهند در علاج مطلق سودا
 از خوردن هر چه در آن سیاهی است منع کنند که آنرا با نجات بد علت شود و در سودا و مزاج ثابت آن
 مرض بطعام طبع نباید کرد و کوشش در تقلیل و منع از دیاد و ان باید نمود و از غلبه مایه خود آب
 بگوشت مرغ و بزبور بارنج بگوشت طفلی فریدرشته بگوشت بره و مرغ قلیه برنج جرب و گوشت بلام
 جرب بروغن بادام یا مسکه تازه یا دونه و خالوده قند یا عسل بر روغن بنفشه با دانه و گلکاس و مضر
 و خشخاش و مرغی بروغن بادام و خشخاش و مغز پیسته و بنیه تازه با عسل یا شربت سیب یا شربت به یا
 خرما یا سیاه و قیاق تازه یا اینها و شیر و قند در بلاد رخیه یا نان سیده تازه یا گوشت بز و نازک
 و ماست شیرین گادی و کله و باجه و ترید آن و مغز کله با قند و روغن شیرین و مطبوخ مرغ و کوهی که گند
 و کشنیز و کاهو مسامی در آن باشد و هر یک گوشت گوشت مرغ و حلیم کشک جو گوشت بز و دانه ک شوی
 زار و دانه که فائق آن از آبکاه و عسل یا قند و مغز بادام یا سبزه باشد بشرط آنکه ترشی کم فهم شود و
 در مزاج می بود و فائق آن از نازد آن و مغز بادام و کوهی مسیح باشد و ترشی زیاد اگر صفراوی
 و موی و استراتی بود و از آنرا با سبزه و جویات که در بعضی از این اطعمه کنند مرز و کشتن

[illegible]

بود اگر هم ساختن روح و یا بوقیست خلطی مستکن در دماغ یا متصعد به باغ که حدست روح را گرم
 سازد و بخارج مائل گرداند و میبست هم مانع خواب شود و جهت آنکه میس نیز سبب گرمی روح بود
 و سبب بخوابی پیران بیشتر این باشد و سرقه خشک با این هر دو نفع کشند و بود و یا فکری باخ
 و یا غم جهت غلبه توجه و تحلیل روح و حد و شیب و یا غلبه روشنائی که روح بدان میل نماید و
 نور نیست بخصوص که میس هم در دماغ باشد و یا در رمی سخت که طبیعت را بدفع صدد شغول دارد و
 روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند بر دختن و یا فساد منجم طبع را بشوشت دارد و بخار است
 مفسد از این بدماغ صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن دماغ را خشک و روح را بشوشت دارد
 چنانچه در مایه بخور لیا معلوم شد و شناختن حد و شت آن از هر سببی از این اسباب نه کور و بقدم آن
 سبب و ظهور علامات آن چنانچه در کتاب مبین است میسر گردد و علاج آنجا که سبب آن بخار است
 گرم و خشک بود و تشنگی مفرط و حرارت و سوزش قرحیم خشکی بینی و دهن بدان گواهی دهد
 و یا بخار سوداوی پس آن باشد و بعضی اعراض مایه بخور لیا بدان گواهی دهد و علاج بدستور
 علاج مایه بخور لیا باید کرد یعنی تریه و ترطیب و استعمال منومات و تعدیل مزاج با سحاح و تطهیل بعد
 و تدبیر و دواک بعد از حمام و نقل بود و بخار دشتن مخدری سردی بخور لیا و دهن و تشنگی و تشنگی
 و آنجا که سبب بوقیست خلط باشد و در طوبیست چشم و بینی و شوری مخاط و نفث و اندک گرم شدن
 چشم بخواب و زود آگاه شدن و برون آرزوی خواب و غنودن بدان گواهی دهد تعدیل خلط بقدر
 و شربتهای مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقه و سهل کردن و لگفتند و حب الشفا و حافظ الصحة
 و افیون و خمر بقدر احتیاج بخار دشتن و علاج بخور لیا پیران و شوار تر بود و در فح و جهاد و بیشتر
 و اگر فطولی از بابونه و خشک جو سازند و هر شب بخار دازند و در غن و بابونه و اتخوان هر شب اندک
 به بینی برکشند و بر سره فاف و مقیده و خصیه مالند و در گوش بچکانند و پیوسته بیاید و از پس کر باید یا صنعت
 کند و بعد از آن طعام مناسب خورد و آسایش جوید و مضید باشد تا لیبوس و بیری هر روز جهت خود قلیه
 میفرمود و از گوشت نازک و زرد و کبک و دانه چینی در آن میکرد و تا خواب آورد و می گفت که من سیم و مرا
 خواب سود دارد و مالیدن روغن مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف مرغ همان سبب کافی بود
 و در جمله غذای تر که گوشت یا شیر که خشکاش در آن باشد نافع بود و حب الشفا و اشال آن غلط سیم

سنت بخت و سماعی خوش مستدل تخصیص نواخت شد خواب و آواز آب روان و آواز حرکت
 در خان از باد مستدلی و آواز باد شنیدن از خانه درون تاریک و سماع حکایات و قصص و حرکت
 از جوجه جلد خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد قعدیات مزاج و دماغ به بندند و در شب بر او
 حکایت گویند و او را به تکلیف اسماع آن بسیار نمایند تا ملول شود و منومی در آن انشاء دهند و چون
 بینگی خواب کند خواب بماند و در خواب بنوازند خطه و یکبار خرسند و اطراف او بکشایند و چراغ بر دراز
 و صبح آواز نکنند و تشویش ندهند خواب رود و الله اعلم شیخ مخصوص که آنرا آخته و جمود نیز گویند
 علتی بود که یکبار حسن و حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالیکه باشد هم بران بماند چنانچه
 اگر استیاده بود و میخام بماند و اگر نشسته بود و میخام بماند و اگر سیدار بود و چشم گشاده بماند و اگر در
 خواب بود و چشم بر هم نهاده بماند و اگر دست بکار بود و میخام بماند و جهت تگمیه شیخ مخصوص که باز مال
 چشم است و باخته که گرفتن است و بجهت و که فسرده شدن است ازین حالات ظاهر بود و سبب این
 علت سوء المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود و از ماده سودای غری در این ماده اندر جز و موخر بود
 و آفت بهمه اجزا باز دهد و نیز ازین مرض از سایر شیوه بسیار آن کنند که این ناگاه افتد چنانچه
 گفته شد بی تشنجی و بی کف کردن و نبض اندران و تشنج بطبی و صلب بود و جهت بر دوس ماده بود
 و هر چند بنباید آگاه نشود و علاج نخست خفنه قوی باید کرد و از آن نوع که در شیر عش در او انحراف
 و اگر ضایع و زهره و گاه اندر طبع پنج بالونه و آفتون گداخته و قدری روغن زیت و شکر آن آمیخته
 خفنه سازند نافع آید و قه ازین مجرب بر ساقهای او نهاده و عضلههای صریح و عضلههای پشت و میان
 انگشت شصت و در بهام در سخت گرفتن و مالیدن و سیرینی او را محکم فشردن و گوش او را
 کشیدن و عضلههای قاع و کف پای او گرفته و رنجاندن و نیز از آب نیز سیریتور مالیدن جمله او را
 آگاه سازد و جذب ماده و تحریک روح حساسه و بویهای تیز نیز مفید آید و بعد از آگاه شدن تقویت
 دماغ و تعدیل مزاج آن و تنقیه خلط فاسد چنانچه در دیگر فسادات دماغ معلوم شد کردن بهر چه مناسب
 بود و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا و خشکی آورد و حذر فرمایند و بجای آب مازا
 بماند که گلاب دهند و دماغ پس سرد و نیز آب گازی بآن بی نافع بود و وار و سرد این هر دو
 علت را بفبارسی گشتن نامند و هر دو یکدیگر نزدیک باشند اما و او را آنکه صاحب آن

چنان باشد که همه چیز باریک گردد و در یکسند و اگر بر پایی غیث و بقیت و سدر آن بود که صاحب آن
 چون بر پایی خیزد و یا بختی تپلی کند چشم او تار یک شود و بگرد و دوسیم باشد که بقیت و سدر اکثر
 مقدمه دوار باشد و این هر دو چون بر پیران غلبه کنند مندر باشند بصرع یا سکه جهت دلالت
 ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظه در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث سده که سبب آنها بود
 و بسیار بود که دوار بصراع را نکل شود و بر عکس **وسبب** سدر بخار تیره غالب بود که بسیار
 در مقدمه دماغ حاصل شود و بوج با صره بخار باشد و مانع شود از وقوع شج بر او و حدوث این بخار
 گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار انگیز اندر بطوبی بلغمی مختص و یا اندر عضوی دیگر بود مثل
 دل و سده و جسم و مشانه و گرده و سپرز و مرق و پایا و غیره یا بشارکت بدماغ **وسبب**
وسبب دوار و زکرون روح با صره بود و تبدیل یافتن صور و اشتیاج حاصله در آن
 روح علی الاتصال و سبب حرکت روح یا بخار دوار بود و با روح آمیخته از آن نوع که در سدر
 معلوم شد و یا سوالات مزاج مختلف باشد که بسیار در دماغ افتد و ارواح از آن گریخته متفر کرده اند
 عروق و بطون دماغ دایر گردند و با بسیاری دوززدن و چرخیدن بود و بسیار از نظر بر چیزها
 متحرک و دایر گردن چرخ روح با صره بقریا می افتد آن حالات دائر شود و بقید سکون صاحب
 و قطع نظر همچنان آن کیفیت در و باقی بود و جهت قروالت یا صفر و یا مستطبه که بر سر سدر و
 روح را بقیت دائر سازد و ازین حال سدر بشیر افتد و مانده اینها از هر خطی افتد اگر چه بشارکت
 باشد و لیکن بخار موجب سدر بی سودا ویشی نباشد و بخار موجب دوار صفر اویشی نباشد و گاه بود
 که مانده را دوار افتد سبب ضعیفی قوت که بی تکلیف حرکت روح او مضطرب شود و دور کند علما با است
 اینجا که سبب بخار نفس دماغ بود پیش از دوار اگر انی سر طوسین گوش و تیرگی چشم و کندی همه حواس
 و ضربان ثریا است صدغ و گردن بوده باشد و اینجا که سبب از عضوی دیگر بود ضعیف قوت و افت
 آن شاید باشد و اینجا که سبب سوالات مزاج مختلف بود و ضعیف دماغ و تقه جم و یا بر و خارجی دیاکستان
 چیزی سخت گرم کنند یا سدر کنند و مضربون شراب و مانع آمدن آب سرد بدان گواهی دهند
 و در باقی نفس سبب شاه بود علاج آنچه از بخار متحرک در دماغ افتد و تقیه دماغ باید که بحسب جنین
 عضوی بصبر و غریزی مناسب و عطسات لائق و تقویت سده اند و باطر نیل و کافور و کلکین

و شوق تقوی و حافظه الصلحه تا حدی که در بنیاب بجهت تنقیه جامع بود و مانع حرکت بنجار و مسکن و منقلب
 روح که مطلوب است درین مرض و غذا با می اصلاح بار و مفید بود و آنچه شیرین و ترش نباشد و شد
 اطراف و جذبه با و بنجار از دماغ بجهت ناکه در شیرین گفته شد مناسب بود و آنچه از سوراخ الزاج
 مختلف افتد بار و شد اصلاح باید کرد و تقویت دماغ کردن چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج شیرین
 چون افیون و جوز مثل و در سردی مخدر گرم چون حب الشفا و حافظه الصلحه مفید آید و غذا آب سرد
 در گرمی و سردی مزاج مناسب آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود و سردی آن د آب
 از و در نظر بر دایره و تکریم باید از رفع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از ضرب و
 افتد اصلاح محل ضرب و کوفت و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه سحرانی بود و از علاج سستنی بود و آنچه
 میبست باشد و آنچه از بنجار معده افتد اگر از معده و در گرسنگی و صفرا و سبب معده باشد چنانچه کمی
 اشتها و تلخی درین وقت و تقویت مرض در وقت سیری و غشایان و اسهال با فم معده باشد و بود و
 بطعام صفرا شکن تدارک کند و تقویت صفرا و تمکین آن مناسب بود و اگر از غلبه اخلاط بد معده
 باشد و بدی هضم و غشایان و بی اشتهای و امثال آنها و لیل گردد و تنقیه نفسی و تمکین لازم بود و بعد از
 تقویت معده و شمع بنجار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود و آنچه از بنجار
 و آفت عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و آنچه تقویت دماغ و شمع بنجار به کشش
 و مخدرات نمودن و در دماغ از چیزهای دیگر کشنده و بلند بیا و آبهایی بزرگ باز باید داشتن و
 چیزهای که مادی و ریه اسافل مثل سبزه و بنجار دماغ را تحلیل کنند بکار و دشمن از آنچه دهنده آنها و غیره
 نه که ریه و داری که از حس خدر عضو سبب افتد و در علاج باید کرد که مندر سبب باشد و نیز آب
 گازی و درین سیر بعد از آن آنها مناسب باشد و تمکین و در پیرایه از این مفید آید این نه سینه
 و اسعد اعلم که بوسیله این علتی است که مردم را اندر ابتدای خواب چنان خیال افتد
 که چیزی گر آن یا عیب بر سینه افتد و ادراکی فشار و نفس او تنگ شود و زبان سیرمان
 و آواز و حرکت تواند کرد و گاه بود که خری و دانه و بیدار شود و منقبض و تنگی بر او افتد و
 و این علت چون غالب شود و اکثر مکرر صریح باشد و گاهی مکرر مدکته و یا دانهایم بود سبب
 این سبب یا ریه یا غلبه باشد اندر تن چون بغم و سودا و خون سوداوی که بنجارهای غلیظه

از ان بدماغ برمی آید لیکن در بیداری بجز گشت تحلیل می یابد و اما در خواب بجهت رفع حرکات و دماغ را
 فرو میگردد و گاه بود که سرمای سرد بدماغ رسد تخصیص در خواب و دماغ را کثیف سازد و فراتر
 فشار و کاه بودی تواند کند و در خواب لون بخار بر خلطی چنانچه در لائل مذکور شد می نماید و بر علامت
 هر خلطی چنانچه بسین شش هم قرینه باشد علاج آنجا که ماده خون بود قصد باسلیق یا صافن باید کرد
 و تطبیق غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر مسهل مناسب بعد قصد دماغ را پاک سازند مناسب
 بود و تقویت معده بعد تقیه و تسکین بخار لازم بود و در اخلاط دیگر تقیه متوالی و بر فوق باید کرد و
 مسهل نافع بود و در مفته و دوزخ و گاهی خوردن چند بیدستر و بوسیدن آن اکثر اوقات مفید بود و
 غذا با طبیعت کم بخار چون نخود آب نافع باشد و بعد تقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار و حبس بود
 و غیره متوالی و احتقان نمیکند و در دم چند کس که گاه از غلبه مصاحبت مصروع و بسیار شستن این
 سر صافید اگر دزد و یکی در سن چهل سالگی صرع نیز پیدا کرد و اسد اعلم صرع این علتی بود که کیما
 توست حس و حرکت ارادی بخشی از کار باز ماند بسبب مانعی و افعال اندامانی حس و حرکت
 بی نظام شود و در اکثر تشنج اندر آنها پیدا آید و صاحب آن اگر استاده یا شسته بود مفید و بدین
 جهت موسوم بصرع که در وقت افتادن است گشته و غلبه کفک بر لب آورند و سبب این علت
 سده بود تا تمام که اندر طبول نفس مغز افتد تخصیص و مقدم و سفت آن بجهت باز و در و چون دماغ
 بجهت حد از موزی و دفع آن خود را بهم در کشد و صاحب بدان و به تشنج کردند و این بجهت
 بود که معده گاهی که خواهد که طعام فاسد را از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت افتد آن تشنج
 و فراق کند بجهت پیشش نیز چون خواهد که خطا حادتر را یا موزی را چون کرد و دود از خود دفع کند
 خود را فراهم آورد و قوت افتد آن بجهت دماغ طلب و حرکت سرفه پیدا آید پس صرع دماغ را
 همچو فراق بود و معده را و سرفه شش را و عطسه نیز دماغ را از حذر کردن از موزی و فراهم کشیدن خود
 افتد مثل صرع فلان صرع عطسه بود در از عطسه صرع بود و گاه و جهت کوتاهی عطسه لطافت دماغ
 ماده بود که طبیعت آن از موزی دفع کند بجهت بیانی از موزی شش و حرکت دماغ و هوا می تشنج
 بر آن یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت و باز رسیدن آن به بطنهای دماغ است
 تحلیل و دفع آن در از گرد و سبب آن سده و یا با هم در کشیدن دماغ بود و از رسیدن بخار می موز

از عضوی مشارک که بدان جهت سالک روح بسته گردد و انقباض شود و باز رسیدن
 کیفیت سمیه از خارج چنانچه از راه پیش و پس عقب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه از داخل
 چنانچه از حیض محتبس و یا از منی مترکم و فاسد گشته در او عید منی و رحم و اشباه آن و یا از رطوبه
 قلیل رسیده بگوهر که اندر دماغ جامی یافته باشد بکثیبت ایندرا کنند و مانع از او یا خود بادی غلیظ باشد
 که محتبس گردد و جهت غلط در گذرگاه روح و یا بر جو شیدن رطوبات بود اندر دماغ و سد کردن
 منافذ آن و یا غایب غلبی غلیظ یا رقیق یا سودا سی رقیق بود و ازین دو خلط بیشتر افتد و از خون
 سوداوی و بلغمی نیز افتد و باشد که نادر از بر جو شیدن خون فقط یا از صفرا می فقط افتد و حق است
 که این سه از بخار غلیظ است چنانچه رانی قوی و از رطوبه بعضی از جو گیان برین است و حدوث این
 بخار نیز در عضوی دیگر است چه ناگاه و افتادن این مرض و زود آگاه شدن مرض و بحال اصل
 آمدن و میل نیکو بود برین معنی و تو اثر صرع را جهت آنست که از بخار در هر نسبت چیزی اندر
 استجابت و باقی مانده بواسطه ضعف دماغ و بدانی محرکی در حرکت آید و دماغ و روح را بر بخار
 و سبب آن باشد که حس دماغ قوی بود و کیفیتهای ناموافق را زود در یابد و صرع تولد کند و صرع
 دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعضا مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود و سبب آن بخار
 معده باشد یا مرائی یا سپر یا تمام بدن یا یا بهیما یا کسما و باقی صرعی که از دماغ حس و یا از بخار
 گرم شکم و یا از فساد منی یا حیض و یا وقت حمل و اشباه آنها افتد بر رفع اینها زود مرتفع گردد و در
 بدتر از آنجه بود و طبعی نیز برین فریب باشد و بسیار بیاثر و یا نیاثر متقل شود و بسیار بهت برین
 تر اهل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن تجلیل بخار و دفع خلط سوداوی بود و تمام این
 بدان معلوم گردد که حرکت کابیه منتهی باقی بود و چنانچه مصروع احیانا ثانی تشنج باشد و اندکی درین ضربه
 و ندادنسته کلمه گوید و اگر سه تمام بودی سکته شدی و تمام حس و حرکت مرتفع گشته و نباید داشت
 که هر صرع که پیش از نسبت پنج سالگی افتد در گذرد و اما بعد از نسبت پنج سالگی بر آن کم اتفاق
 افتد و علاج آن بغایت صعب بود و بعضی اطباء طبع بر و آنرا منع کرده اند و من در قزوین سید
 را دیدم که بعد بخار سالگی صرع پیدا کرد و در شخصت سالگی بر طرف شد و چندین جوان او دیدم
 که بعد از سالگی صرع پیدا کرد و در جهت یافتن نه چنانچه بعضی را بعللاج وی اطلاع بود و در معالجا

نمذکر گردد و صرع کو دکان بیشتر از غلبه رطوبت باشد و تقبیل رطوبت و تغییر در اصلاح باز آید و بسیار باشد که در قرب بلوغ قبل از آن و بعد از آن صرع افتد و آن بحسب قوت مزاجت غریزی باشد که بپذیرد و قبول کند و بسیار باشد که تب صغری که دکان بصرع بچران کند بحسب بر جوشانیدن آن حرارت رطوبات و ماغی را و بسیار باشد که صرع با قویج بر طرف شود و تخصیص که بعضی باشد و با پنهانی ناسم که در آغاز آن لرزهای صعب باشد و بعد از آن گرم شود و عرق بسیار کند و ماده آن صرع بدان از جا خود کنده شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون صرع را بر روی پیشانی ریخت بدید آید نشان تحلیل داده باشد و بدان خلاص یابد و اطفال دکان را که بر سر اطراف آن جوشش مایه بسیار باشد از صرع امین گردند و اگر صرع بوده باشند بچرانی شکو بود صرع ایشان را و آنها را که بخار صرع ایشان از عضوی مقرر بر می آید چون در آن عضو ریشی و الی و در می حادث گردد و آن صرع بدان بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جوهر و ماغ بود و یا در شریان آن بدتر از آن بود که در میان غشاء و ماغ باشد و هر صرع که متواتر گردد و کشنده باشد همچو ام صعب بیان و همچنین صرعی که با آن غشی متقارن بود و از رسیدن فساد و فتنه و بخار و ماغ بدل در حال تشنج و ماغ خلاص است مطلق صرع افتاد و و بهیچ بود و وسیل بسیار چشمه بالا و باشد که غائب شود و تشنج دست و پایی و باز و اندن دهن و گرفته شدن نفس بدست و خائید شدن زبان و میل بیان زبان به بیرون آوردن کفک بیرون از دهن و جستن عضله های ر و چشم در امتدادی گرفتن و کج شدن دهن و آوازی همچو ناله دراز کشیدن لرزیدن دست و پایی مضطربانه و تشنجانه و تیره شدن رنگ در چین گرفتن نفس و در آخر جان بهم لرزیدن کشادن نفس به نفحات در نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش باز آمدن بعد از آن همچو خواب آلود و بعد بخت بجال اول شدن و زرد بودن زبان در اکثر اوقات و سبز بودن رگهای زیر زبان و گندی دهن و بدی بوی دهن و آنچه از ماده سو وادی افتد قبل از آن و بعد از آن علامات و علامات بعضی ظاهر بود از خوف و حد و حد غضب و خیالات باطله و غلبه کردن سخن و آشوب و آن دانند مراقب و طحالی نیز از این اعراض باشد و اندرین اصناف تشنج بیشتر بود و چشمها بیرون خیز و نهایت و دیگر تر بهوش و حال اول می آید و می باشد که نفخ از وجه اشود و بعضی از غایت صعب است مرص و در وقتی که اندک نرمی اعضا و ادراک پیدا آید ناله بسیار کنند و بهر طرف خود را تکلند و باشد

که چنانچه و شیب از جای بدر رود از غلبه شنج و سایر دلائل سودا مزاجات این اعضا و غلبه سودا
چنانچه در مایه خونی بعضی گفته شده است که در این اصناف شکسته باشد و آنچه از ماده بلغمی افتد این اعضا
بسیار ضعیف نباشد و شنج کمتر بود و کفک بیشتر و زردی بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو
آب گینه که اخیره ظاهر باشد و از کسل و صبر و نسیان و سایر علامات بلغم نباشد خالی و محتاط و کمال
و من او سخت بد بوی و غالب بود و قبل از نوبت بعد فی صناعی و گرانی در سردی اعضا ظاهر بود
انگاه صرع افتد و اندر معده اضطراب و فریاد و در قاع بسیار بود و بواسطه معده بیشتر افتد و جهت
از دیار و ضعف و قبل از خوردن شفقان فم معده و غشیان ظاهر گردد و باشد که صناعی بیشتر ظاهر گردد و درگاه
که طعام زیاد خورد و در وی در میان هر دو کفک او پیدا آید و باشد که در بیوشی بر خود بر از بول کند و باشد
که متواتر گردد و در دلاک سازد و سایر دلائل فساد و تصور مزاج معده شاهد بود برین صنف و آنچه از ثبات
اخلط و معده بود و اندر خلط معده بیشتر افتد و شبها در هر خطی را نتوان دانستن و آنچه از خون سودا و
افتد در قرب صرع خندان و ناز و روی بود و در سایر اوقات بهوشتر باشد و فکر و لبا نون بود و صرع
او ساکن بود و کم شنج باشد و سایر دلائل غلبه خون و سودا شاهد بر این صنف بود و آنچه از خون بلغمی افتد
در اعضا فتنه شیب بصرع اطفال و کودکان بود و سایر دلائل غلبه بلغم و آبناکی خون با غلبگی شاهد بر این صنف بود
و آنچه از صفرا و بخار آن و خون صفرا و سی افتد فلق و اضطراب و رعد عظیم باشد و شنج ضعیف و قبل
باشد و زود و بهوش آید و در حواس او تصویری و فوری واقع نباشد و زردی چشم و روی و تلخی درین و سایر
دلائل صفرا شاهد بر این صنف بود و آنچه از بیهوش و غلیظ و بخار فتنه مقدم طنین و دوی و تند و سخت و مانع
و سختی شنج در زود بخور و آمدن و زود یکی نو آید و فتنه اخلط شاهد بر این صنف بود و آنچه ماده آن اندر
و مانع باشد گرانی سر و زبان و تیرگی حواس و زردی روی و خرافت در اوقات هشیاری و لازم بود
و در او را وجود که معده سبک باشد و طبع مجیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات
بی ترتیب کردن با سلامتی سایر اعضا شاهد بر این صنف بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آفت آن عضو
شاهد بود بر این صنف و آنچه از سی خارجی افتد مقدم لمس حیوانی و یا رایحه سی و یا خوردن سی شاهد بر این
باشد و آنچه از بیستی و اخلی افتد چنانچه ماده دودی یا منوی و کبابه آن در عضو مختص شود و سمیت
در آن پیدا آید و بخار آن بواسطه عصب بد مانع رسد احساس بر آمدن آن بخار از آن عضو بطرف

و شنج

دماغ همچو حرکت مغز یا نفخی در شیب پوست و درون آن مقدار که بسرد و چسبناک شود
و صرع گثیر و شاد این صفت بود و اعضائی که از آن این بخار بر آید پامی بود و پوست و گوشت و
زهار و رجم و معد و ادویه سنی و آنچه بحسب صفت منی افتد تقدم عادت استفرغ آن و تقدم حبس
آن و غلبه میل جماع و تیرگی جو اس شاد این صفت بود و باشد که در اوقات صرع از انزال یا بدست
واقع شود و آنچه بحسب صفت حبس منی افتد تقدم حبس و تیرگی چشمانا دلیل نبود و تفصیل این دو قسم در
در اختناق رجم کرده شود و آنچه از بخار گرم است سیلان معاب غالب از دهن و منجمو گردد و آنچه
و اسبابه در برابر او و سوارى قلیل و لازم در اکثر اوقات و بدی و سنگی رنگ بشود و شناخت
با وجود خورش تمام پیش شکم در جالی نوبت صرع شاد این صفت بود و آنچه از بخاری بود که از نیم
تن منجمیده و دلائل خلط غالب و بر آگنده در بدن و عدم دلیل آفات سائر اعضا شاد این صفت
باشد و آنچه از دکامی حس دماغ افتد تیزی جو اس و سلامتی اعضا و مقارنت را بجهت بدو عدم
نکته از نوبت و تقدم نفر آن شاد این صفت باشد علاج آنجا که صرع از سودا یا از دم سوزا و سوسه
افتد یا از آفت مراق و طحال علاج بدستور یا بنحو لیا باید کرد و آنجا که سبب بلغم و یا دم طبعی بود علاج
بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج لشرعش باید کرد و آنجا که سبب خلط صفراوی گرم بود
علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج فزائیس باید کرد و آنجا که سبب باد و بخار بود علاج
صداع رنجی باید کرد و آنجا که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت دماغ باید کرد و بعد
تنقیه و آنجا که سبب سمی باشد علاج آن بدستور که در باب سمو م مذکور شده باید کرد و آنجا که سبب بخار
سمی باشد از اختقان اخلاط در اعضا آن محل را که بخار از آن بر می آید دماغ باید کرد و به تیزاب کار
تحلیل اخلاط آن باید کرد و مسهلات تنقیه دماغ و بدن کردن و بالایی آن محل را پس از وقت صرع
مکمل بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کرد و آن قطع آن با تمام مرض منقطع گردد و شرط
آن محل و حجامت آن در هر هفته عظیم مفید باشد و آنجا که سبب بخار ضعف معده باشد قوی در سینه و
مفید بود و ترکیب جلابی و یارس و یا بلادر و یا حافظ الصلحه و سفوف مقوی مداومت نمودن نافع بود
بعد تقویت دماغ و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذا با
سبک کم بخار نکند و آنچه بنحین کلقته و مقویات معده بر بالای طعام مفید بود و سائر امراض

[illegible]

چربی و شیرین و غذای غلیظ از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه های کم جلاوت و ماهی و چیزهای
سخت ترش و شکم در تب و سردی و سیاه و بطلای خشک و کدو و بویا و هر چه بخار انگیزد و تیز
طعم بود و یا سخت سرد و یا سخت گرم بود و بر سینه کنند و همچنین از هر سبزی که بوی آن مرغی بجنباند چون ان
دود گوگرد و رومی سوخته و غیره که روغن یا صمغ است سیاه و قطران که روغن یا شکر سیاه و بد بود و
و سرون بز و تیس و بوی مرد و تخم خیس آنرا که از دکانی جس صرع اند و همچنین از چیزهایی که حس بر زبان
سیکند و تیز و داغ را می جنباند چون ملاخه چیزهای و دار و گفتگوی غلبه آوازهای بلند در آب
روان از بلندها که سینه و بسیار بی فکر و زایل و غیره و بر سفیدی و روشتائی قوی که سینه از
رسمان با و خورون و در روی با و شستن و همچنین از هر فعلی که اختلاط سخت در حرکت می آید و
چون حرکات متعجب بی عادت و بر استلجای عادت و حجام گرم و خواب روز و غالب حرکت در که
غالب در سردی غالب و همچنین از اعراض نفسانی مغرور و تخم صمغ از غم و خون و غصه و همچنین از جو
و غذای بی بد و موله خلط و دکان و غیره و سیاه جاسم النفع درین مرض و آن که درن پشانی است نزدیک
میان دو ابرو یا بر میان کتف بر محل یا نوح یا بر پس سر که حال است و حجامت پس سر و میان دو کتف و
ساق و مراق و تیزاب کاری تمام سرد و کهنای پایا یا بتفصیر و نه اوست و روغن کاری بر سر و غرق و روغن
و موم و روغن فلفله و کرچک و دهن بصر و رحمت و روغن خفج و اگر گ سحر و گفتار و در هر مریضه
بسهل یا تنگین مناسب یا حخته کردن دیگر در میان یا دور دزدی کردن و حرکت معتدل بین
چنانچه عرقی فی الحمله بیاید کردن و مسامد کشاده و دشمن و جند بیخته و فاد و یا باخود دشمن و بر جلد
سقوطی مانع بخار بعد طعام مداومت نمودن و در مریض را غشیل با جفن و نظرافتها و جسته های مرغوب
شغول کردن و غذای پر قوت و سبک سریع و صغیر خوردن و از استلا و تخته و مسحه دور بودن
اطراف رستن و بجهت تشنه بر ساق نهادن و قتل پیوای خنده های محل حد و ثب مرض کردن و
جایهای بی نم و نم نشستن و یکم خورون آب و میوه عادت کردن و اکثر اوقات دکان سینه
از طرف بالا بشیب کردن و هر روز غرغره بغیر و زمانه سب کردن و در سردی ماهه تیز سحر قدر
خورون و سه روز در سه ماه یا فستقهای ماده که درین باب از موده است خواندن و بر مریض و سینه
که طرقتش این است که چون مریض از خواب بیدار شود و صبح بیدار شود و یا نشاند و چادری سفید بر سر او بپوشند

و غیر بخور کنند و در ترازو جاردنی افشونگر بدست گیرند و فسون بخوانند و جارب را از سر او با طرحت
فرو بیکشد و چون تمام میکنند سه کرت بر زمین میزنند و فسون را هفت کرت بخوانند و اگر روز اول سه کرت
خواند و دوم پنج کرت و سوم هفت کرت نیکو بود و بعد ازین بر قدری آب بخواند و بعد و بر و بپاشد
و اگر بر طعام و بر شربت او اکثر اوقات خوانند و دهم سبی نیکو بود و در وقت بیوشی او اگر بر آب
خواند و دسید و بر روی او بپاشند دهم مفید آید و بدان نیست سورج بهشتی سمندر تری کاست
کاهی کنایه یکی کلا لوبار و کنایه یکی جبال و کلا کتون کتون کرین کتون کت کت کنکالی سرنیک یا ن چو
نار این کاجکده چو بشو کا بریان چو کلا بان چو چوین کنکالی و بسن رکیا لاچین من کنکالی چو پرایسی یا و چون
من کنکالی بای پایی تلیکون سیری بهشت و بانتری کی ریا و بن کوژی کی سب بهاد یوس که نشی
ماهین جبال کی چال سرتاهین چال بهت ماهین جبال کت ماهین چال بهت ماهین چال بهت ماهین چال بهت
سری پسری آوی جادی ایسر بهاد یو کی مندر آلا که جاجالی سمندر پار جاب و بعد تمام کردن آن
افسون چند لغظی دیگر خوانده بر مریض دمد و مینی تو لون سارا اساری و تار آاند چون تینی یارسل
پُر لوبامنی کناد او کی سیری کوزک را و سیکر سونا ست نافع بود انشاء الله تعالی و یک نوع
مرضی هست که ناگاه زن را بدید آید که صورتها می نابوده به سینند و سخنان نامربوط گویند و خندند
و در اثنا گریند و در می گویند که اورا کیش شد یعنی از جن مضرت یافته و من چندین را بدین افسون
علاج کردم در ساعت صلیبه شش ساله و فانی صبح شفتا لوی نیم رسیده و زعرور خورده و بسیار
خورده بود و کتر عامی پیدا کرد و بخور کشیز آنرا دروغ کرد و نه صبح و دیگر تب کرد و بعد سه روز ام ایاز
پیدا کرد و چنانچه مقطوع الطمع شده بود من او را فاد زمر و کلاب سائیده شبا نگا و او دم بهتر شد غذا
گشت ابد و او دم و علی الصبح دیگر فاد زمر و غذا ای مذکور و او دم بهتر شد شبی دیگر مکرر کردم با خود
آمد و غذا طلبیه شور بای بقیه داویم در روز دیگر عرق کرد و صحت یافت چو افی سی ساله را
در کو بیایه ری صرع پیدا شد و چندین سال داشت و چنان بود که چون نوبت مرض او نزدیک شد
جمعه اعضا می او در و کرسنه چند روز بطریق اعیاء عام و بعد از آن مصروع شدی و بعد صرع بحال خود
باز رفته حضرت در ابتدای در و او را هر شب بوقت خواب شب الشفای میانه می دادند و غذا
و دو وقت صبح و عصر بلا و چوب بگوشت نقلی میفرمودند یا سر که کبری و بر سه طعام کفنه میدادند

و هر روز چند بیکتر سائید و باب دینی و درون گوشه‌های او و بر پیشانی او می‌آیند و او ایستاده می‌بویانند و هر صبح بر نشاسته مقداری یک قاشق خرد و یکجین غصلی او را معطر کردن می‌تواند به همین ترتیب چنانچه نوبت بخیر گذشت و صحت یافت و به همین ترتیب یکسال مداومت نموده بعد یکسال یکجین را نیز ترک کرده خوش شد علامتی سی ساله رنگی را صرع پیدا شد حضرت او را هر صبح یک شربت جند میخو ترسید و غذای با چرب ساده بخورد و به همین دو صحت یافت و اندک عسل سکه این علتی بود که قوت حس و حرکت را ادوی یکبار با تمام معطل شود و بسبب مانع و صاحب آنرا هیچ حرکت جز دم زدن نماند زیرا که آن حرکت را ادوی نیست و این مانع سده تمام بود که یکبار اندر مجاری دماغ افتد و راه رسیدن روح حیوانی را بدمای و راه رسیدن قوت روح انسانی را با عضای حس و حرکت ببندد و بسبب این سده یا استیلای دماغ بود از ماده غلیظه یا لزج یعنی یا خون یا سودای غالب و یا به هم کشیدن پرده‌های دماغ خود را از مودی که یکبار بر او وارد شود و یا از خارج مثل سرمای قوی و کفر به محکم و منقط سخت و یا بخاری عفن و یا از داخل چون بخار فاسد می‌غلظد که از غلبه احتباس منی و یا طشت مرفوع گردد و باشد که از غلبه خون در ریه شدن آنرا اندر تجاويف دل و دماغ و پر ساختن آن تمامی رگها و شریکهای بدن را سکه حمله و مرکز واقع شود و آنرا اطبا خناق قلبی گویند و گاه باشد که ماده فاجع هر دو جانب دماغ را پر کند و فاجع بسبب سکه گردد و علامت خاصه سکه اندر سیات گفته شد و آنچه مندر بود و بوقوع دی گرانی بهرست و غلبه دوار و طنین گوشه‌های اندر حرکات و خیرگی چشم و اختلاج اکثر اندامها و بی‌مردن دندانها و خواب بسیار و استیلای رگها و سردی اطراف و بول زنگاری و یا سیاه یا سوسپ نخالی بختی سابق و باید دانست که هر سکه که دم زدن اندر وی آسان تر و با نظام بود و اسهل باشد و آنچه صاحب آن است شبیه گردد و یا به بینی خرخره میکند و دندان محکم بهم در برده و کفک بر لب آورده که خلاص گردد و در تقرط حکیم میگوید که سکه هرگاه که قوی افتد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتد و علاج بصوبت پذیرد زیرا که چون سده تمام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بجهت لطافت از احتناق تمام نزد فاسد میگردد و نیز بر ابدان رسیدن صعب بود و فرق میان سکوت و صاحب شخص بدان کنند که اندر شخص جار سابق مانند و در سکه پنجان باشد بلکه اگر ایستاده باشد یا نشسته بیفتد چشم سکوت اگر قبل از آن

گشتا و در دود باشد به هم گیر و در فرق میان آن دو غشی در غشی گفته شود و چون آتشگاه باشد که سکوتی که در دود
 وی ظاهر نباشد زنده است یا نه چنانچه زنده بر بینی او نهند و قدحی آب بر روی شکم وی بریزند اگر اندک
 حرکت اندر آب یا نیاید پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آینه روی او درازند توان یافت
 بیشتر یا نه در درون و بر پشت بر جانب دیگر که در پیادر حرکت است و بعضی از جهت بر و خارج و بعضی
 زود از حرکت باز میماند و با دستان به هیچ معلوم توان کردن که حرکت میکند یا نه و تا آن ساکن نگردد
 و یا در دستش نشاند و به برتر آن بود که در این چهارم ای سکوت نظر کنند اگر مثال انسان که از او یک
 گوشت و پیر وی شود زنده باشد و الا نه باشد علاج آنجا که خون غالب باشد و سکوت تخت سرخ و مرطوب
 بود و نسبت فربه باید کرد و از تیزال هر دو دست یا از دو چین و بر ساقها حجامت نکند که درون شکم را
 بختند یا نه است دل فرود آوردن و الا بعد و جتنهای جا و اگر احتیاج باشد و چون دندان به هم در شده باشد
 بر مرغ زنده و من به بین و غیره چوب باید ساختن و با یارچ فقیر آلودن و بخلق او فرد کردن تا باشد
 که فی آتش و بعد از آن غش کردن اولی باشد و هر مایه شست و گردن او را بر دهن فریون گرم کرد و نیک
 بیاید و باید در دگر چیزی بجای او فرود و در تریاق بزرگ و کشا و آن یا چند بیکتر یا جلشیت یا کچینگ
 در راه اسهل حل کرد و بخلق او باید چکانیدن و موی سر را باید شستن و دواهای حا و قرح مثل فریون
 و بال و در ارج و خردل و بنش و سیاه و آتشگاه اینها بر سر او نهاد و با طلا کردن گرم کرده و عصاره
 مرزنجوش و چند بیکتر و زهره کلنگ به هم آمیخته در بینی او چکانیدن و نمک گرم کرده بر او بپاشند تا دگر
 نافع بود و گفته اند که اگر طبیبی یا تاجر آتش سرخ سازد و بر سر او می نهند چنانچه موی سر او را بسوزند
 سفید بود و این جهت آنجا باشد بود و در فرق خلط رنج و باید که اطراف او را محکم بماند و پشت بکوب
 پیوسته و بخور مناسب به بینی او میدارند و اطراف او را در محلی که موی آن معتدل بود اندر آب گوگرد
 می نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از آنکه شستارهای می نشاند و آنجا که از بطن رنج افتاده باشد در فی و
 نیز دالیدن بله خشن و نهاده و تا به گرم و مقرعات بر سر ضا و کردن و سایر علاجهای مذکور در کتاب
 فیه و تجاربست میباشد تمام باید کرد و خون را بحال خود گذارند و حرکت بر آوردن و در تخمین و باغ و
 ترقیق و تطهیر و با و بیشتر کشیدن و قطور یون کبیر و شحم خنثی و طار لقیون اندرین خفته مناسب بود
 و اگر سحر بی نرم یا دوال بر سر او بسیار زنده نماند سفید باشد و آنجا که از سرد افتاده باشد اگر در خون

خلیفه باشد قصد و ادب این و با با سلیق مناسب باشد بعد از ختم نامی معتدل بکر با سائرند امیری که اولاً
 مذکور شد ولیکن چیزهای بسیار گرم و تیز و در باید داشتن و در حقیقت چیزهایی که سودا از دماغ بکشد و خل
 باید با خشن چنانچه در امر اضطرار و ادوی معلوم شد و آنجا که از ضرر به کسر افتاده باشد قصد و سخت
 بالبدن بعد از آن در چیزی بکسر و از رون و آگاهانیدن و ختم نامی معتدل بکار در کوشش مناسب بود
 و آنجا که از سستی افتاده باشد همین علاج مفید آید و آنجا که از بیماری عین افتاده باشد ثبات
 باید در گوی او چکانیدن و پویانیدن و سرکه پیازی و سیر علی الاجمال در درون بینی و گوشها
 و بر سینه و کفهای دستها و پاها و با بالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلاء کردن و غلظت با سست
 موافق بکار در کوشش و بعد از در و در حقیقت کردن و یا به گل مخلوط و در غلظت کردن و در کوشش آن در آنجا که از
 اشتغال مرضی افتاده مثل فاج و غیره آنرا علاج نباشد امیر السیاس خواص را در قلم از آنجا که کوشش
 شرب خمر سبب شده و بوی شبان روزی که نفس تمام متعلق گشت او را بخیل و تخمین کردند و در حقیقت و نهاده
 بقبر می بردند و مولانا احمد طبیب قری رسید و از کیفیت فوت او پرسید و دانست که سبب است الیه
 کرد و نفس او را بخانه او باز آوردند و خلاصه کرده از شرابان و پیاور یافت که هنوز اندک در مری باقی است
 فی الحال خانه را گرم ساخت و غلامان را فرمودند تا او را بسجای بالیدند و بر سر او طلاء افشای و در حقیقت
 خون بکشت در آمد نگاه از هر دورگی قیال نصیحت کردند و آنکه خون روانه شد همچنان او را سیالیدند
 و آنکه سیر و در خانه نیک خون بکشت آمد نگاه بر سر او چیزهای گرم کرد و می نهاد و بوی گوارش می بویان
 بیدار نماید که بکشت اند و نفس ظاهر شد بعد از سستی و قصد ختم نامی مناسب بکار داشت و از اثر
 و ادویه لایق بماند آنکه چکانند تا بکوشش باز آید و بعد از آن مراد است یکدیگر و تا تمام از آن خلعت
 بخارج می شد باذن الله تعالی و در آن را در ری سبب و موسی افتاد و هر دو را فی الساعه بقتضای
 و چند پویانیدن بکوشش آورد و بعد از آن دیگر مراعات می نمود و مابین حال خود آمدند که
 رسید و از در گذر افتاد و سبب شد شخصی او را در خیال رسید و در فرمود که برادر بر سر آمد
 و تا زمان بسیار بر سر او زدند و پیش آمد غلامی بپند می بویان و فی الساعه حکم بر تهاکوش زد و او را
 سبب افتاد و بعد از چهار ساعت که با خبر شدیم دندان بهم در برده بود و گاهی اندک کلمات بلب می آورد
 و آنقدر را و بقیه در آن روزی آمد حضرت فرمودند تا چند نفر او را سیالیدند و بکار در حقیقت و نهاده

و از هر دو دست از انصه کردن از انکحل که قیال او ظاهر بود و در اول خون کم کم و قطره قطره
می آمد و بعد مدتی روانه شد و دوشست خون از او گرفتند چون قدری بهوش آمد تیزاب بر کفهای
دست و پایی و پیشانی او مالیدند و هر ساعت دو دانه کبود بر دماغ او میداشتند تا بهیشتی ز نایک
واقف شد بعد از او را بشیخ دروغن گاو فرمودند تا حقنه کردند سه نوبت بجال خود آمد شخص از
آب سرد فریاد و کشته شد مخبر می رسید و فرمود تا مردی بر قوت بغلهای می او را گرفته از زمین دارد
و محکم بجنب باند او را چنین کرد و بهوش آمد ~~و بعد~~ سر حق نزد من است که اگر خون غالب
باشد بر آنید بیکر که تو اند خون کم کنند اول و بعد اگر بهوش نیاید سر او را تیرا شدند و تیزاب فارسی
در برها و حلقیتی بر سر و کتفهای و دستهای و پایهای او می مالیدند و اطراف او را دلاک می کنند
و خشک میزدند و در دانه بیسی او میدارند تا بهوش آید و بعد از آن باحقان مناسب مایه
خط را دفع می کنند و اگر به نینا تیز بهوش نیاید قدری تیزاب تیز بر روی زبان او میمالند و قدری
تیزاب نرم در حلق او قطر و قطر بچکانند چنانچه مقدار یک ملقه حلق او فرود و دجیزهای سخت گرم
گردد و به سرد او می نهند و قلیلی رسن قوی بدرون بینی او بمالند و هرگاه سخته کشته گرده گرد و آبیت
روز او را مراعات کنند تا از عود او رسن گردد و بدان نوع که هر صبح بار الاصول یا روغن بیدار
یا روغن بادام تلخ دهند و هر هفته سه مرتبه مناسب بکار دارند و یا حقنه موافق کنند و غده انخود آب
و شور بای گوشت گنجشک و کبوتر بچ فرمایند و در است حب الشفا یا حافظ الصخره می کنند و در غیر ملغی
و در ملغی رس قوی بخورد و این تدابیر امراض ملغی بود و استجا که خون غالب باشد و ضد مناسب
ند ایند باقی معالجات مذکوره موافق آید و استجا که از سمیت بخار منی افتاده بود و بعد افتاده دفع آن مناسب
بود و استجا که از سمیت بخار طشت افتاده بود و بعد از افتاده در ارحین و طشت واجب بود و استجا که
از بر و مغرط افتاده باشد گرم کردن سر بکمیادت و تا به گرم و در حمام گرم خشک نشاندن و غالب
مانیدن و تدبیر بدنهایی مذکور کردن کفان بود و الله اعلم فالج در اصطلاح اطباء است عصبها
و عضلهها و او را یک شق بدن و باطل شدن جس و حرکت آنها را گویند چنانچه مناسب معنی لغو
فالج است که آن نصف ساختن چیز است و گاهی بسبیل عموم سستی و بی حرکتی هر عضو
که واقع شود آنرا فالج گویند و این مرادف استرخاب و فواج و غلج و غلج بیک معنی می باشد

سبب فاج یا آنست که روح حساس و محرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر و قوت
آن عضو قبول نمیکند بجهت سوء المزاج مغزطی که عارض آن شده و این سوء المزاج اغلب بار و بسیار
باز طب هبت آنکه برودت یکشیت و اجاد و اجتماع اجزای عضو سد مجاری روح می کند و بطوبت بار خا
و در بل و در ستم نشاندن اجزای عضو سد سیکند و حرارت و بیوست بخلاف فعل اینها می کنند لیکن در افراط
لیکن که تشفیست تام و سد مجاری کنند و این فاج سوء المزاجی و در یک عضوی از اعضا افتد و در تمام
بدن و در یک شق چون فاج مثانه و ذکر و ششها و آن جهت عدم اتفاق سوء المزاج اعضا می
الطباع و دفعی نیز نتواند واقع شدن جهت آنکه حصول سوء المزاج سافج تمام را مدتی می باید اما عدم
نفوذ روح حساس و محرک در عضو یا سبب قطع مجاری باشد از پنهان یا سبب سده بود که در مجاری
روح واقع شود و از غلبه خلط یا از غلبه آن یا از لزجیت آن یا از منقبض شدن عضو یعنی بهم در شستن اجزا
آن جهت رسیدن سرمای غلیظ میکیار عضو یا رسیدن ضربت و یا وقوع شدی و خفگی محکم از خارج
و یا مجاورت و رمی و یا سیل نمودن مهر و از مهرهای گردن و پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو میجو
عقب و باشد که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه و رمی که در تمامی مناسبت عصب افتد از سقظه
قوی یا در شعبه از شعبه های آن و فرق میان آنکه فاجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود سبب قطع مجاری
یا سبب انقباض از ورم بدان کنند که فاج قطعی دفعی بود و ورمی تدریجی و باید دانستن که هرگاه
سبب فاج در یک شعبه عصب افتد اعضا می که حس و حرکت بواسطه آن میرسد مفلوج شوند و باشد
که در عصب حرکت افتد و عصب حس سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب در
یک شق شجاع از گردن افتد نصف بدن و طول مفلوج گردد و لیکن در سلامت بود و جهت آنکه
اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق بطین میخورد باغ افتد یک
بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و نصف پوست بر نیز خدر شود و جهت رستن
اعصاب آنها از این بطین و اگر سبب در هر دو شق بطین میخورد باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و در
و مراد از سر مفلوج رقبه است جهت آنکه اکثر اعصاب تن و حرکت بر روی از بطینین سقظه دماغ
رسته اند و هم بدن جهت حس حرکت اعضا درونی بهم سلامت باشد و اگر سبب در جمیع بطین دیگر افتد
آن سکت مملک مذکور بود و این علت فاج از انتقال امراض چون قرح و یا الخور یا و صبه ارشی آن

و صرح و از خنای برجم و ذات کسب و ذات المریه و شیر غش و خدر و لغوه و اما من عضله که درون بسیار
 و گاه باشد که بسبب خشمی غلیظه یا بسبب خونی و اندوهی غالب و یا بسبب حرکتی خفیف رطوبتی فرونی
 که اندر تن ساکن بود و چسبید و باطراف فرو و آید و عضوی مفلوج گردد و در امتداد بدن فاجع عامی
 ممکن بود و در عضوی مفلوج که رنگ آن بزمک تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطعی و استقامت
 نباشد علاج پذیر بود و آنچه برخلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و بعضی مفلوج از بطور ضعف فست و است
 و بی نظامی و تفاوت و تو اثر خالی نباشد تخصیص اندر سوز المراجبات بار و وطب و بول کشتن را
 سفید بود و بکار آنجا که جگر و یا که در ضعیف باشد که بسرخ مائل باشد جهت تصور وقت نیم و تقریب خون
 و در خلطی و در می نهض و بول مناسب باشد بجال هر یک چنانچه در ابواب سابقه مفلوم گشت و آنجا که
 بسبب سوز المراج عضوی بود و فاجع و عضوی ظاهری باشد مثل ذکر و انگشت و دست و غبیره
 بضما و یا و کما و یا می مناسب و تدبیر متصل بدین سخن و درین راجع و تعدیل مزاج بعد از است کثرتی درین
 و بلا دریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون مثانه و معای مستقیم و شبهه آن که بجهت
 مناسب و ضما و یا و طلا و یا و کما و یا می لایق از بیرون و تعدیل مزاج بعد کورات علاج کنند و بیان اینها
 و تفصیل امراض آن اعضا که در دوشماره اند و کمالی و آنجا که سبب سده باشد باید دیدن اگر از
 ما و در عضوی غالب است و حجت و فصل و سن و قوت مساعد باشد اول قصد کنند و سه شهاب و نه
 اگر ممکن باشد هیچ غذا نهند و بعد از آن هر روز غذا با می پزند که بجز لطیف بود و در اثر مقوی و فتح
 سده بر کشته می غالب صفا و قی و از بی آن دوا می دهند که تفتیح کند سده را و خون را بخورد و صحت
 و کم سازد و این فعل در سن پر قوت بود و یا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلای و
 و هموار و چیزهای که مقوی عصب و محلل ماده و مفتوح بود می مانند تخصیص درین راجع و درین سخن که درینجا
 آتی اند و چون مرض در یک شق بود و تمامی مهر نامی گردن و پشت و آن یک دست و یک پای و یک سرن
 را و غن و او وید می مانند و در ریگ گرم نهند و کمند ریگ و زیره کنند و اگر در تمام تن ضعیف باشد
 جمله را اندین و یک یک کنند و درست در ریگ گرم نشیند و غسل اندر آب گرم معادل آب دریا عظیم
 نافع آید و طلا می نیز از نرم بر میا و می عصبها از بنجان و فقرات و لغوه و بنوم و روغن فلفله و زیتون
 به سفید بود و اگر گاهی گاهی می کنند بخوردن نیز از نرم ساخته و آنچنین مثل آن بود و ممکن که عظیم سفید

و در هر هفته هفتصد و پنجاه مرتبه مکرر کردن نافع بود و در هر ماه حب بنیال خوردن مفید باشد و چون انتر
 مریض است در علاج هیچ تعجیل نباید کرد و جهت تقویت گوشتهای گرم لطیف چون کبوتر بجهت
 کینشک و اشباه آن باید داودن و دارچینی و بنجیل و زعفران در همه طعمها داخل باید ساخت و چیزها
 نافع و سیوه با دسر و بهار و شیرینا و هر چه با عصبان و او تارضر باشد و یا چون فزاد و چون حشر
 و در باید داشتن و گل انگبین هر روز باید داودن و جدوار اندر جلاب و مار افسل گرم کرد و سیوه
 هم نافع آید و از سر تا آب سرد خوردن و در خنک پیوسته باید کرد و پیوسته سوی یا باید پوشیدن
 همچنین تا هنگامیکه اندک تفاوتی بخیر در یابند انگاه در هر طریق که نافع آید میبایند و از دست نهند و چون
 قصد را مانعی باشد بجهت و ارجاعات و شرط اذن و غیره خون کم کنند و بگز سنگی کشیدن و اگر
 اینها را نیز مانعی باشد همین دستور را از عید از نو آنچه از غضب و حرکت عقیق و هم عظیم است
 علاج آنهم بدین نوع کنند و اگر مادی و غلیظ یا غالب بود و در خون هم غلبه سینه با احتیاط
 تمام اول قصد با سلیق با دوا و اجتناب کنند بعد همین تدبیرات مذکوره را بکار میبرند و از چیزها
 خشکی فزاد و سرد و اندر می کشند و اگر در خون غلبه بنید بسهل شود و چون حب سنگ سیلما
 و اشباه آن بعد نصیج و قرار مادی و تقیه میکنند هر ماه و دوسه نوبت و بعد تقیه سایر تدبیرات را بحال لایق
 ملازمست مینمایند و بعضی قرار مادی این علت را مطلقا بعد هفدهم تعیین کرده اند و بعضی سه هفته
 و بعضی بعد چهل روز تمام و درین فایده سوداوی اکثر از علاج مایه خوب یا مناسب بود و وقتی کردن
 به تیزاب نرم کرده در برابر آتش بیشتر منفعت و جهت دفع شدن سودا و این صنف فایده از انتقال
 مایه خوب یا بسیار افتد و علاج پذیرد و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن صعب تر بود و از آنچه از
 غلبه سودا افتد و اگر از ماده بغیر غالب باشد فی الحال که خدر غالب و سستی در یابند تخم ترب
 و سیخ خرنیزه کوفته در مار افسل گرم بپزند و وقتی فرمایند بپاخته و بعد تا چهار روز اگر ممکن باشد با غذا
 سیخ تدبیر میزنند و الا بار بار افسل نیم گرم اقتضا کنند و از آب خوردن هر چه ممکن گردد و رایام
 این مریض منع کنند مگر نوشیدنی سهل قوی خواهند داد که آن هنگام پیش از آن آب دهند و اگر به
 تشنگی صبر نباشد مار افسل دهند و غذا هم کم آب و گرم و با از آن بپزند مثل مطبوخه کبوتر که سستی
 نداشتند باشد و زعفران و دارچینی و فلفل و صندل و کباب و شک اندران باشد و گوشت حیوانات

مزاج گرم تخم خفیف و دشتی نیکو بود و گوشت رو باه و کفتار و راس و بدین علت مخصوص باشد و سرخام
 غالب در طعام هم مناسب باشد و برنجینه و اردینه و غیره نیکو نباشد و نان خشک را اندکی جایز بود
 و بعد چهار روز که مرض محقق گردد دنیا و تنقیه کنند جفتنهای لقیوت مائل در سهفته و دو نوبت و تا بین
 حقتین یک تی نیک میکنند چنانکه سهفته بگذرد و بعد از آن جفتنهای قوی کنند چنانچه در سهفته
 سر و معلوم شد و شیافها و فرزه های گرم بر بول و بر طبوبات هم مناسب بود و بعد چهل روز
 هر سهفته از سهلات قوی میدهند مثل حب چندیال و قیر و طی اقوی و شیش و زرسسل فی مفرغ
 بختی بلغم و در غیر اینها هم مثل حب چندیال و قیر و طی اقوی و شیش و زرسسل فی مفرغ
 طعام و زنجبیل پرورده و اگر بر کس قوی با کتبی ادا و است نماید هم نیک بود و ادوی آن باشد
 که بر شب رس در درون بینی مالیده خواب کند و در موضعی گرم و خشک نشیند و سونبه پوشد
 و در میان رگ یک گرم کرده و شب شش مفلوج را انهدا خواب کند و روز در آفتاب گرم نشیند
 یا در پیش آتش و پیوسته روغن سن بار و روغن راحه بار و روغن حبث می مالند بر پس سر و مهر
 گردن و پشت و بر شامی عضو مفلوج و از استعمال آب از خارج خواهد گرم و خواه سرد الا آب بعد از
 زنج که نیک بود و از میوه خوردن و از بهای کسر و در نزد هر چه بلغم انگیز و سردی یا تری فرا باشد
 حذر عظیم نماید و هر چه گرمی و خشکی میفرزاید بکار دارد و کشتاب را درین مرض عظیم شمر دانند چنانکه در
 سده و مفلوج ترش شود و دوسر که گرد و دوسر که بدترین چیزی بود و اندرین مرض و تب لازم اندرین مرض نافع
 بود و بشرطیکه در سده وی و تری خوردن جهت حرارت مبالغه نکنند و در نیک عضو مفلوج فی الحاله لازم بود و درین هم
 بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از باده بلغم لزوج باشد علاج همین نوع باید کردن لیکن در سهلات
 و جفته با چنان باید اندیشیدن که چیزی داخل سازند که تقطیع بلغم کند و عصب بضر نباشد و اطراف لقیات
 و سفوفانی که بلغم داشته باشد و یا تر کبی که سطوح باطن اعضا را درشت سازند و از آلائش از جهت بلغم
 آنها را پاک سازند و چون اخراج بلغم لزوج از دماغ و از شجاع و عصب و در تبی مشکل است درین صنف مدارا
 و احتیاطا و ملازمست علاج بیشتر باید کردن و از چیزهای خشکی فرا بگذردی مجتنب باید بود و در آب شسته
 اینها را بمحل سده مالیدن و بعد از آن تدبیر بر روغنهای مذکور مناسب بود و در حمله اصناف سده
 بعد تنقیه های قوی مفید و شستن در آب زنی که در آن کفتار زنده و تخم خردل کوفته و زعفران حب

و خوش نظر باشد و اگر چنانچه باشد و روغن را به باقی وطنی و فلفله در آن غالب کرده و همچنین در آب زنده
 که در آن بچه گرگ زنده و مضغ زنده و کلان سیاه بزرگ زنده و بوشیده باشد و روغن خشت خشت نهند
 آن کرده عظیم نافع آید همچنین طلای زنجبیل خام سوخته و در آب بچو مرتبه بچو مرتبه گرم گرم پس سرد و هرگاه
 که را مفید آید و همچنین دوا می آید و رنگ بدستورش مالیدن و عرق کردن و گاه گاهی بنیدرم چند خوردن
 بسی فائده و به خصوصاً ما یکدردم ایارج گفته اند که هر روز یکدردم ایارج با یکدردم چند خوردن مفید آید و به
 حیوانات با از برای مذکور خوردن بجای طعام عظیم مفید بود و روغن بی پیل و فرقیون و زنجبیل
 و چند در آن باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج بهم در شستن اجزای عضو بود و از سر سبب
 سخت و یا از عارضی و دیگر چنانچه سبب گشت اغلب آن باشد که برقع آن سبب و تدارک و شستن
 آن مرضی مرتفع گردد و دیگر سر را خورده و کوفته گها و او را هم به از پیش مقرر شده آید و درون فتن
 مهره چون از ریخی غلیظ باشد و یا از ماده لغز نهد و علاج آن صعب باشد و در ریاح لافزیه بیان
 این کرده شود و هرگاه باشد که مفلوج را حنجره و مری سخت گردد و چیزی بکلن فرورد و حنجره
 بر نیز زنجاران او باید نهادن تا گرم شود و آنرا سبب تنجید بدستور جامست اما خون بیرون
 نکردن و سبب و چند بیدستر طلا کردن امیر شیخ جلال میر در روزی گرم خمر خورده بود و در شستن
 بدن سوار شده در پی شکار بسیار تاخته و مطوبتی هم داشت چون بجان آمدنی احوال آب سرد
 خورد و با طعام شیرین از پی آن دیگر آب سرد در ساعت استرخای عامی بدیده آمد مولا نا عطار
 طبیب کرمانستانی که یکی از استادان صنف بود و فی الحال او را در آب سبب غلبت سرد و تا بگردن
 نشاند چنانچه لرزه بر او افتاد بعد از آن سیاه پالوده و غوغا و می پیچ سرد کرده بدو میخوردند با فراط
 و چون از سرما سخت ببطاقت شد مملتی میداد در سه شبانه و پیوسته بدین طریق میکرد و دیگر هیچ
 غذا نمیداد تا تمام بحال خود باز آمد و فترتی که درین تدبیر دافع میشد زمانی بود که در شب خواب میکرد
 پس این را می اختراعی غریب است جوانی را از سن ده سالگی افلیج عامی طاری شده بود
 بلغنی و هشت نه سال داشت و دستها و پاها می اولانغ شده بود و در حضرت او را مداومت میدادند
 و بهین راحه فرمودند و آفتاب گرم و در پیش آتش در خانه گرم بر تمام بدن چون دو سال این مداومت
 کرد و چنان شد که برخاستی تا به تنگی دراز خوب بدست گرفته قدری راه رفتی و بدست چیزها

فی الحکله گرفت و هر دور و زینه در کمر پاس یافتی و همین قلن شدی و ترک علاج گرفت و الا لاسم
 بصحت آمد به بعد از آن جوایفی افلیح شده بود و در آن روزی تدریجاً کرد و نقصانی بود
 در آن بود و آخر الامر روزی در بهار و کوکی علفی که در میان آنها میوه و گیاهی سفید دارد و طعمی
 میوه چیده بود و پیچور و او هم قدری طلب کرد و پیچور و نافع آمد چند روز دیگر از آن بچیان خام خورد و صحت
 یافت خواص الاشیاء حق عوارضی پسری زائیده و کوکت عظیم یافت و پش کرد و منته در سرد
 خورون از جهت حرارت مبالغه کرد و پانزدهم فالج از یک شق او ظاهر شد و زبان او هم بکپار شد
 و به معالجات کرد و آن مقدار تفاوت شد که بسیار سعی بعضی سخنان شکسته گفتی و بعد بسیار
 پاشی خود کشیدی و بر او رفتی بعد چند سال حل پذیرفتی اما ز سید ه اسقاط شدی و چون از انتقال
 فساد جسم بود و علاج قبول نمیکرد و اندک علم حذر یعنی کشتی که آنرا عوام خواب رفتن اعضا گویند
 نقصانی بود که حادث شود و در حس اول و گاهی نقصان حرکت نیز با آن اتفاق افتد چون به
 حس و حرکت عضویکی باشد و سبب این یا غلیظ شدن روح نفسانی بود که بدان جهت نیک نفوذ
 و فرج عصب نتواند کرد و چنانچه از خوردن مخدرات مثل افیون و تنگ و سید ه افتد و یا فسرده
 شدن خون و روح بود و چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضی افتد و یا فساد مزاج روح بود و چنانکه از
 سبب عقرب دور و در بعضی سموم افتد و یا غلیظ شدن غشا و عصب بود که با نقیاض نفوذ روح بود
 و یا سده بود و ناتمام در عصب از بلغم یا از سودا یا از خون و یا فشار ده شدن عصب بود و از مجاورت
 گرمی یا از شدی یا از ضربی بر عصب یا از اعتماد بر آن چنانکه از بسیار بالایی پاشی شستن محسوس بود
 جالینوس گوید که مردم خشک مزاج گاه بود که در وی گرم میخور و خوشکی زیاده شود و بدان سبب
 سرانگشتان خدر شود و آن خدر بگریزند و با آب آید و آنچه در تب های مخرقه بسبب تحلیل رطوبت است
 و غلبه خشکی خدر را در اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد چنانچه
 اندر حال غشی و نزدیک مرگ واقع می شود و بسیار باشد که بخار سوداوی بچینه روح غلیظ کند و از آن
 خدر در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در اینجولیا بدان اشارت شد بسیار بود که خدر از انتقال
 ذات جنب و ذات الریه و بیشتر غش افتد و بسیار مقدّمه فالج و صرع و کشته و تشنج واقع شود و اگر خدر
 بلغمی که لازم گردد و حرکت نیز کم تواند و بواس تیره بود و بقلج باز گردد و گاه باشد که اندر بنه از جهت تیره

و غلبه شدن روح از حرکت تجارت روده خدر سخت افتد و ممکن بود که موده خدر از اندر لبطون و مانع افتد
 و حس و حرکت وی جمله یکبارگی باطل شود و همان روز مرضی هلاک گردد و موانع سده و خدر همان است
 که در فاج گفته شد علاج چون اسباب حدوث این علت با سباب حدوث فاج قریب است و سده
 این ناتمام است و این مرض بست غیر لازم حقیقی از اندام فاج در رفع سده این کافی بود و سائر خدرها
 غیر سدی را اندر کبعضه و کبعضه عموم گفته شد و انشاء الله تعالی و باقی راهمان رفع سبب لاحق از
 خالرج کافی بود و مثل رفع برود و شد و اشال آن و آنچه از بخار سوداوی می افتد علاج آن در مایه خویس
 نافه نه کور شد و خدر سیسی را به تربطیب و تبدیل مزاج تذکره باید کرد و در عرضی بر این مرض تقوی
 مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الخدر اند نیز به سبب خنثی و بعضی از اندام جسمی و قی بکار داشتن
 موافق بود و کسانی که مرطوب و کثیر الخدر اند از ایشان را تذکره لاغر ساختن باید کرد و بشرطی که سودا و کثرت
 در ایشان نباشد و الله اعلم رخصه لرزیدنی باشد که در سردی دست پذیرد آید بی اختیار و این چنان
 بود که قوت محکم که اعضا بار آورده عاجز آید از تحریک عضو علی الاضطرار بران منجمی که خواهد و قوت عضله
 نیز عاجز آید از ترک حرکت و اثبات برای آرام و آسایش بدین جهت عضو میل طبیعی با فعلی حرکت
 طلبد و سبب مانع اتمام تواند کرد و از خلط این جمله اضطرابی در ارواح و تجارت و قوتها
 عضو پذیرد آید و عضو و عضلات آن لرزان گردد و عجز نکند که با سبب ضعیفی نفس قوتها باشد
 چنانکه در مردمی که بیماری غالب کشیده اند و یا جماع بسیار کرده و یا از چیزی سخت رسیده غشیم
 بسیار خورده و یا از چیزی عظیم خشم شده یا بر سردیاری بلند برآمده این حال مشاهد گردد و
 یا سبب ضعیفی آلت حرکت عضو بود و از سودا مزاجی سرد و تر چنانچه از مستی شواتر و بسیار خوردن
 آب سرد و میوه های سرد و تر و قیاع بسیار و ناگواریدن طعام و اشال آن افتد و یا از سودا مزاجی
 چنانچه در فاج و خدر بدین گشت و یا سبب ضعیفی قوت و آلت سرد بود و چنانچه از گردیدن حیوان
 سبی افتد که سم آن بصورت نوعیه تضعیف روح کند و کیفیت ایلام و تضعیف آلت کند و عیشیه را
 هم ازین تبیل بود و در عیشیه که از خشم عظیم افتد هم در نیست که ازین نوع بود و چگاه بود که طوبی فضلیه
 اندر عصب و یا حوالی بوده باشد و تجارت غضب که راخته شود و در حرکت آید و بر عصب و او تار
 ریخته شود و مزاج عصب و او تار را سختی گردد و اندر دست شوند و از میل روح بخارج نیز روح و قوتها

ضعیف شوند و سبب باخار شدن ریشه همین اندر سر و دستها است که عصبان حرکت اینها چون
بیدار و اقرب است نرم ترست و حرکت مختلف باشد که تقصیری در قوتها و آلات نزد پذیرند و بسیار
سبب قومی می باید تا در عضوی دیگر احیاناً ریشه افتد چنانچه درخوف و غضب عظیم لرزیدن آن
گاهی بیدار آید و عصب ترین ریشه آن بود که از جانب چپ منبأ و کند جهت آنکه از طرف چپ
حرارت غریزی و قوت کمتر بود از طرف راست که همچنین آنچه گفته شود و آنچه پیران را افتد و آنچه
در سرد دست هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس دلوا باشد و از جانب این نیست
سهل العلاج بود و علاج چون ریشه در اکثر اسباب حدوث قریب بخیر است همان نوع تداویر
مرعی باید داشتن لیکن چون این علت را طول مدت و لزومی نیست یا خدر واقع است مداو
علاج و تداویر برقی لازم بود و اگر ریشه که از دوام سستی افتد تبرک خمر و قوت عصب و تقلب غذا
بصالح آید و ریشه که از غلبه جماع کردن افتد تداویر آن در سخت تدارک مضرات جماع گفته می شود
و ادنی ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و ادوای بطریق که در حفظ الصحه مذکور است و بابت
ریشه های غیر سدی مذکور را برنج آن سبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اگر خرد بصالح آید
بعد رفع سبب و اندر ریشه های غریزی سرد سدی اندک اندک جذب بدست اندر بار غسل هر روز
برداشتن خورون و اگر سنگی تشنگی فرمودن و نوافی آید و حلوائی بجا در مناسب باشد و چون ماده این علت
اکثر اندر ریشه های عضله ها و در تر باست اهتمام و تقویت عضلات بیشتر باید کرد و دماغ بر بسا
جماع نهادن بسی نافع آید و ایداعلم لعلوه که در بدن تمام ظاهر یک شق روی بود و از وضع طبیعی چنانچه
یک طرف دوی کج بود بنمای نسبت باطن و دیگر سبب این یا استرخای بود که اندر عضلات یک شق رو
پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ بر ریشه های عصب آن عضلات و متراهل ساختن عضله ها
و فردا و ریخته شدن آنها و اعضایی که حرکت از ان عضلات می یابند چون پوست پیشانی و روزه
و یک چشم و ابرو و لب و این قسم کمتر افتد و تشخیص باشد که اندر عضلات یک شق روی حادث شود
از جهت مستل شدن آنها از رطوبتی غلیظه که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاده کند و تمدد و انقباض
اعضای روی با آن تمدد و این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بر این
شدن دماغ و شخاع از حرارتی تشنج خشک اندر عضله یک شق روی پدید آید و نهاد روی با آن بگرد و

و

چنانچه اندر آخر تنهای بحر قزو ازین استغفر انهای با فراط گاهی لقوه حادث شود و باشد که آما س عضله کردن
 اندر خفاق سبب لقوه گردد و بجهت آنکه بعضی اوتار عضله های روی و لب از چتر کردن دستخوان سینه
 و خرک کتف رسیده است و ازین لقوه اندر لبها پدید آید و در جمله اقسام خداوند علت آب بدن است
 متواند انداختن و بادرست متواند دیدن و جنبه های چشم و لبها از انجانب نرم نیکو منطبق متواند شدن
 و هرگاه این علت قوی و بیکبار افتد پوست روی از جانب دیگریم حکمت متابعت سختی بدین طرف
 منجذب مایل شود و چون اندک اندک و سبک افتد شق دیگریم متغیر نشود و گاه بود که میل شق مایل
 به جانب انشی روی واقع شود و این هنگام که انی این شق بر شق غیر مایل و میل آن ظاهر گردد و
 این نادر بود و از انجاست که جمعی گمان برده اند که جانب لقوه جانب صبح رازی کشد و متغیری سازد
 و خود بر نهاده طبیعی میماند و چون اشتباهی واقع شود فرق بدان کنند که طرف مایل از آنست که
 خالی می باشد و علامت خاصه ششم است که چنانچه تیره بود و یک ازیرین چشم فرو آمده تر باشد
 و غشاء کام هم از انجانب سختی فرو و کو نتیجه بود و لعاب دهان باز متواند داشتن و پوست اعضا
 مایل نرم بود و از آنست و خالی باشد و علامت خاصه ششم ششبی است که حواس سلامت باشد و پوست
 روی سخت و ترنجیده بود و خطها و شکنهای پیشانی ناپدید گردد و آب و دهن کم ظاهر شود و پوست روی
 این شق بطرف گردان بیشتر مایل گردد و از پهلوی و از سر برخی بطرف طول میل کرده باشد و صده
 در ابتدا می ششبی هم واقع شود و این علت چون گمنه و مستحکم شود و علاج آن شکل شود و آنچه از شش ماه
 در گذرد اسید بر آن نباید داشتن علاج طریق احتیاط در جمله آنست که تا هفته نگذرد و ماده آن بی
 قراری نیاید هیچ علاجی قوی که مخصوص لقوه باشد از سقوط و قطره و غرغره و اشباح آن و چسبیدن
 یا استغفر اخات قوی نیز مشغولی نشوند که مبادا ماده آن غالب باشد و سخت بجنبه و بر بیماری روح برزد
 و سبک کند و سکت یا فاج با فجا پدید آید اما بعد هفته چون قبض باشد بجهت مستدل شکم فرو و باید آوردن و
 در انجاست که کم باید از اول و آب را کم ساختن و ترک کردن و بر میل آب اقتصار کردن و از
 دیدن روشنائی و آب روان و از هوای متناک و جابه های سر و خنک کردن و از هر چه ملغمه
 باید انگیز باشد بر سر نودن و بعد دو هفته حقه نیز بکار داشتن و هر چه یک نوع است و غذا را سرخا
 از حبس نان و عمل و نان خشک و غله خشک بگوشت کباب و طیور و آرد و گوشت و کوبیده و کباب

و در شنجی خود آب بروغن زیت که در آن دار چینی و زیره و کشنیز خشک کرده باشد و بکشد محل سترخی
 بر یک و زیره و طلا کردن آن موضع بجنبید ستر غلیم مفید آید و بدین محل شنج و صد غماد مهر
 کردن بدین اگر ارمه و بدین منافع بود و گفته اند که صاحب لقوه اگر بعد از حقه تیز مکرر و تفکیک موده
 در موضع نشیند که سخت روشن نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و بکلفت صورت خود را مشاهده
 می نماید و جویز بود در دهن سیدارد و غذای غریز و گوشت آمو دیار و یاه و پاختر کوره و یا کفکند و یا
 گاو کوهی و یا زله می بزند و کوفته و بروغن زیت آلوده بر سر و گردن در وی از صفا و می کنند سخت
 نافع بود و وحاشا و زوفا و پودر و شنجی و ستر آنچه میسر شود اندر سر که چو شایده از آن طبع برادر و پیشانی
 در بعضی طلا کردن و در بعضی را سر بر بخار آن دوشستن فائده دهد و این تدابیر تا چهل روز باید کرد و آن
 بعد چهل روز چون مرض باقی بود و سوطهای مناسب بکار باید دوشستن و اگر از آن سر که اندکی گاو بکشد
 اندر بینی بر کشد تا رطوبتی از او بیرون آید بهتر بود و بدین قوی در بینی مالیدن جهت استرخانی و غیر
 نافع بود و نیز آب نرم طلا کردن بر هر پای گردن و بر تمام یک شق روی در حلقه مفید آید و سهامات و سه
 مناسب بود چله باید دادن هر دو هفته و صفا و دای مناسب بر مبادی علت نهادن و بروغن پید و آب
 آن صد غماد و هر پای گردن را در شنجی نرم دوشستن و در استرخانی خردل بر سر که سوده مالیدن و در تحمیل
 و قفل سوده و در آب بچوبم بخت طلا کردن گرم گرم نافع بود و غالیه در روغن بان حل کرده مالیدن
 در حلقه نافع آید و همچنین منی سوده در روغن سداب و سر بر بخارابی دوشستن که اندر آب آن با بونه و زرد کوزه
 و سداب و قیسم و در حل جو شیده باشد مفید بود و تجربه آن ذکر یا گوید که اگر طعام از معلق باز گیرند تا آن او گرم
 شود و در گمائی او خالی گرد پس سر بر بخار آفتاب دارد که در آن طبع مذکور بود و مکرر و بسیار نگاه دارند
 قسط دیار و روغن سداب گرم کرده بر سر و صدغ او مالند مفید بود و در قفل و وج خائیدن نافع بود و آنچه
 در تدابیر این علت از موده ای است که چون مرض ظاهر شود و زار و طعام و آب نهند و تا چهل روز
 او را در خانه نشاند که سخت تاریک بود و اگر احیاناً بضرورتی بیرون آید لثه سیاه یا کبود و نور بر پیشانی
 چشم او زده و تاریک و شنی نمیند و غذا البعد روز زمان غسل دهند و اگر باقی باشد آتش سرشته یوغان خور و
 و بجای آب غسل آب و پیوسته جویز بود در دهن گیر و در آب آن فرو میرد و جهت شنجی خلطی تخم خردل
 بر آن کنند و سائیده بر روی نمیند که با دانه تمامی یک شق روی کنند و چندید ستر سائیده بر آن و چوب

و گرم کرده بر شق ماکوف طلا کنند و بر شیب تا صبح بر آن پیچیده بگذارند و صبح دیگری بر آن کنند و تا شب
 بگذارند و جهت استرخائی چند قطره گلاب سائیده طلا کنند شبانه روزی چند نوبت یا جوزه یا چند حق
 کرده بر روی لته طلای مذکور نیز کرده و طلا کنند و درین اثنا هضمهای تیز مناسب بعد از سه هفته هر سه روز
 و چهار روز یک نوبت میکنند و همین علاج صحت یابد اکثر باذن الله تعالی و اکثر نیز هر که فلکتاب
 چقدر نیز مناسب اگر بعد از کیفیت حل کرده و بر بنی علیل چکانند رطوبات بسیار دفع کنند و فائده عظیم
 و مجربست و آنجا که از تشنج میسی افتاده باشد در رطوب و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از رفع اسباب میس
 و آنجا که از سبب ورم افتد نخست علاج ورم باید کرد و اما در اول حال که لقوه پدید آید و بد آن
 که البته لقایج یا سکنه باز خواهد گشت جهت ظهور بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امر ارض بالقوه آنجا
 هیچ مهلت نشاید و ادون و فی الحال حقنه تیز باید کرد و غذا قلیلی بخورد آب دادن و نیز آب کار
 بیکوب بر مبادی علت و بر کفهای دست و پایی و روی زبان کردن و بجهت چنیال یا قیر و طی را قوی
 بعد از سه روز متعینه نمودن و بدین حیل سه ماه را منع نمودن و داغ بر چال پس بر پیش سر و پیش
 بر محل سبتن مل مناسب بود و متعینه بکوی مزاج را نیکو تبدیل باید ساختن و الله اعلم شیخ بهمن شیده
 عصب حرکت و عضله باشد چنانچه از انبساط عاجز آید و از حرکت انقباضی عضور اهرم مانع آید و بد جهت
 عضوشده و کج بماند و این گاهی در جمله اعضای شکر افتد جهت وقوع عصب در سید اعصاب
 و گاهی خاص بعضوی افتد جهت وقوع سبب و عضله و عصب و آن سبب تشنج یا اوراک مودی بود
 که عصب از آن بطرف سید و گریزان شود و چون رسیدن خلطی صفراوی حاد و عصب و علامت آن
 آنست که در عضو تشنج و جمی سخت باشد و یار رسیدن بدوی قوی کشت باشد از خارج و یار رسیدن بر روی
 از داخل چنانچه از خوردن محذرت افتد و یار رسیدن سیمی بود و عصب از نسعی و شباه آن و یار رسیدن
 بنجاری سیمی از داخل مثل بنجاری سیمی و طشت محتسب تحیل بحقیقت سمیت و تقدم این حالات و وقت محل
 آنها دال بود و بر آن و یار رسیدن بنجاری عفن از داخل مثل بنجار گرم سده و کدو وانه و غلبه آنها و ظهور
 درشت آنها بر آن گواهی دهد و با وقوع استلای بود و اندر عصب که طول آنرا کم سازد و عرض آنرا زیاد کند
 و این از بلغم غلیظ بیشتر افتد و اجنایا از سو و انیز افتد و علامت غلبه هر خلطی و افتادن مرض میکیار
 یا استلای بدن و کسالت حرکات و گرافنی محل مرض شاید آن بود و با وقوع خشکی در جرم عصب بود

پنج درخت بشکال باد نشاندن دروغن خفیه و باروغن سوسن و باروغن کفتار مالیدن و خد او نه شنج
 استهای عام را بعضی تشنجهای خاص را است آمدن عظیم نافع بود و گفتند اندک اگر حلقیت و چند بید ستر
 بهم ساوی سرشته و چند جوزی بپهند تپ آورد و در حال تشنج بچشاید و غذای ایشان نان و عمل آب
 و سخود آب ببار از گرم و شباه آن نمک بود و اگر قوت کم باشد مرق گوشتهای گرم اندک مناسب بود
 چون تشنج اندر عضوی خاص بود تیزاب در بر جانند مگر عظیم نافع آید و بسی مردم را بدین علاج شده و اگر در
 شر حر که ده تازه بر آن مضروب بندند و بگذارند تا بر آن کنده شود و پس بر دارند و مکرر کنند مفید آید و ضما میوه
 و چند بید تر و زقیون و سوسن و غن کچد مفید باشد و در گرما خشک و در ریگ گرم و زیره شستن نافع باشد
 و خداوند تشنج یا بس را اگر تپ نباشد اندر آرنجی نشاندن که اندر آن خفیه و خطمی و کد و خیار و موسوم و غن و
 بنفشه با دام باشد و روغنمازم مالیدن و قهقههای تری فرا نیند که در آن نافع بود و غذا شیر تازه و یا شک
 در روغن با دام دادن مفید آید و آبجاکه تپ بهم باشد اندر آب زنی نشاندن که اندر آن کد و زنیلو فر
 و خیار و خرزبه هندسی و برگ بید و کشک جو و بنفشه و کوک چوشیده باشد و روغنهای تری فرا نیند و نافع آید
 و غذا کشک آب باروغن با دام و آب خیار و کد و می خفته مفید بود و در حلقه سی لعاب اسپنول و آب
 برگ خرزه و کد و می تر بر سر طلا کردن پیوسته نافع آید صاحب و خیره گوید که کند نادر بلبل کوفته در گرما بید
 صاحب تشنج خشک و موسوم مالیدن نافع افتاد و اعدا حکم کر از نوعی از تشنج بود و مخصوص بعضی است
 کردن از پیش و پس چنانچه گردن رست بماند و نتواند التفات کردن و نتواند خفتن و از جهت کثرت
 اعراض بدین قسم جدا اندک و سیرگ و دو سبب غالب آن بادنی غلیظ بود که در منافذ عصب گزرد
 از کشید و دوار و باشد که مایه اندر بعضی عصب و اجزای عضله گذر یابد و سبب سرمانی که بدان محل
 رسد لیفا و اجزای عصب و عضله فراهم نشینند و بدان جهت در دانه که کند و حرکتها باطل گردد و علل آن
 خاصه که از آنست که هیئت روی و چشم صاحب آن هیئت روی و چشم صاحب خاق ماند و گاه باشد
 چشمها را زود بر هم سیرند و اشک سیرند و دند آنها بهم در می نشینند و گردن کوتاه ماند و دوشها برآید و بود
 و نفس زدن از حال طبیعی بگرد و باشد که هیئت خنده بر روی او نماید و خنده نباشد چنانچه در تشنج
 مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه بهم کشیده شود و بر شکلی که فوت و افه باطل گردد و بول باز
 گیرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و بر شکلی که قوت ماسکه آن باطل گردد و باشد که با آن گلی بکسلد

و بول خون گردد و باشد که عضله مقده و معامی تنگ شود و قفل را گاه تواند داشت و باشد که بعضی را سبب قنری قوی گزید و داند بیشتر حالها بول بخون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که سبب کشیدگی چیده شود و بیمار از جانی خواب خود را بر آن انگه دمی غلط و همه انواع از بخوابی و در خواب نباشد خاصه در میان و کتف و هرگاه عضله قناری کشیده شود و آب بدن و ضربت بدی که در احتیاج و خارش اندر همه اندامها پدید آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان گرانی کند و مقده که از آب است علاج همان نوع باید کرد که در شرح مذکور شد و در تحلیل با و غلیظه از عصب و عضله که کشیدن و غمها و در غمهای گرم تر بخار و دشمن و پیر خور و پیر شیر و پیر کفار و پیر گاو و گوی که آخته مالیدن و شیر غصهها و کشیدن از شیر آدمی و غیره و چون گز از از استلا الله بحقیقه نیز علاج کردن اولی بود اگر حخته تر معاری بسوزد و شیر خور و غن و نه یا گادی دیگر باز حخته کنند و عرش بشانند و در حله شیر خور در گردن و سینه باید نافع بود و نیز اب کاری مفید آید و الله اعلم بحال و در است نافع از عصب و عضله مخصوص که بود و حیا نیز از تشنه عاثر آید و عضورا از حرکت انقباض مانع آید و بدان جهت مخصوص است بماند و سبب آن انقباض ماده بود و متیق که نفوذ کند در جرم عصب بساوات و لیفهای عصب آنرا فرو خرد و در حین انقباض عضوین ماده و حیا نمیدارد و در جهان نیست در خلل عصب و عصب را همچنان بدارد و بی آنکه در طول با عرض آن تشنه شود و حیا کند فتیکه که موم گذاخته را فرو خرد و کسر دیگر و د و باشد که مودی سیر و عصب رسد و عصب از آن بطرف منتهی در طول گزیزان شود و بر آن نیست بماند و باز گشتن آن دشوار گردد و د و باشد که میوست اندر عصب آید و عرض آنرا کم کند به مجمع ساختن لیفهای عصب و طول آنرا بر حال خود بدارد و آن سپس نافع آید آنرا انقباض و در سبب بعدا مات خود تمیز گردد و چنانچه اکثر مبین شده و در ابواب و امراض سالته و این مرض مخصوص با عضنای آلی بود علاج همان نوع باید کرد که در شرح مبین شده و عورتی را در هر است که او متهم شده بود و از زانو خم نشین است شد اطباء بسبب از علل جهای تشنج فرمودند نافع نیامد و ابو و حضرت قناری که تیزاب فاروقی تیز بر آن رکفت دست و پا پی او مالیدند مگر چنانکه پوسته نیک از کف پای او بر جاست و بعد از آن در وزن کاری زخم میکرد و در دوسه روز خوش شد و او را از چیزهای غلیظ انگیز بریزنیز نمودند و از چیزهای بخور و در وزن نیز میگرداند و الله اعلم بحال و حیدر سلخ ظاهر عضو بود و سبب آن باد بود و غلیظه که در عضله متعین گردد و در حرکت خویش عضله را پوستی را که ملاصق آن است بجهانند و سبب

حرکت آن باد که شش طبیعت منقبض بود و دفع آن در این باد غلیظ گاهی بخار ماده غلیظ بود که بسبب و
 حرارت قوی حاصل شده باشد چنانکه بعد از خوردن دوائی گرم احتیاج دفع شود و دریا بعد از غنچه
 و یا رخی غلیظ می پرد می آید و گاهی بخار ماده غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو مختص که در دوا احتیاج
 غلیظ شود همچو هوای چاه آب در این باد گاهی که سودای افتد چنانچه اصحاب مایه و لیسائی تر است
 و سطح لان را افتد تحلیل شکل پذیر و بسبب در یافتن ماده و بیست طبع آن جهت آنکه تحلیل
 می گرمی مینماید و گرمی در تولید ماده و پس آن میشود و هر خست علاج که در همه تن افتد و دوائی گردد
 مقدمه مایه و لیسائی صریح بود و اگر اندر روی افتد و دوائی شود و مقدمه لثوه باشد و اگر اندر سر پیلو
 افتد و غالب گردد و مقدمه آماش حجاب بود و اندر دیگر اندامها گاهی مقدمه تشنج بود و علاج
 آنجا که از باد خشک افتد تبدیل مزاج و تعلیل سودا و اصلاح عضو مایه و غنچه که بشکست غناد آن
 پدید آمده باید کردن و در محل اختلاج طلائی محلی معتدل و کثیر الرطوبت باید نگه داشتن در غنهای نرم
 معتدل چون روغن بنفشه بایند بسیار دیدیم که خوردن چیزهای سرد و تر از میوه و غیره تسکین یافت
 و آنجا که از باد تر افتد بعالج لثوه کثیر خای و تشنج استلانی علاج کردن و از صفاد و کما و غیره و قدما
 و شدت در روغن کاری و کشاید آن و اگر آن موضع را اول بخورد و شدت بماند نگاه روغن مالند بهتر باشد
 و طلائی مناسب بر آن افکند که بر آن بپایند تبخیر اینچنین در آن سرشیم باشد غلیظ نافع آید و از هر چه
 باد انگیزد و خرد و هب باشد و بدانکه حکمای هند اکثر امراض دماغی را که سرخ البرص و بیکار می افتد
 مثل صرع و تشنج و عشه و لثوه و قد و اختلاج بسبب آنرا باد غلیظ دانسته اند و در علاج اولی تنقبض
 حاصلی که باد از آن حاصل شده است کنند نگاه بایند و دوائی محلی آن از خارج و خوردن
 دوائی دفع باد که شش و اغلب بقوت موم آن ماده را از خلل احقاق و احتضار کردن بر نبرد و اعلم

باب ششم در بیان احوال ششم

این ترکیب و وضع و قوت با صوره و مزاج و منفعت اینها و علامات اینها و طبیعت اینها و آنچه مضرو
 یا نافع است بر این در غنهای عین و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت با صوره
 و مزاج ششم و سابع این حالات بر آنکه ششم عضو است مولف از طبقات و طبقات و عضلات و عصب

و بر دو یا در گهای اجوف و شریانها و ریب هر یک چنان است که نخست سه طبقه اندر سبزه استخوان
 چشم گسترده شده است نخستین را که تماس استخوان است طبقه صلبیه گویند و دوم را شیمییه خوانند سوم را
 شبکیه خوانند و در طبوت اندر میان این سه طبقه نهاده است نخستین از جاحیه گویند جهت مشابهت
 آن در قوام و رنگ با بکینه که اخته و گوهران از خون است دوم را جلیدیه خوانند از بر آنکه صافی
 و روشن و فسرده همچون و شبکیه که دست بچو ژاله و بدین سبب آنرا بر دیه نیز خوانند و در آن بیرون
 آن اندکی پهنه دارد و تا اشباح دیدنیها در وی نمیکوبد آید و پشت او برتری گراید تا اندر عصب مخفی
 که در ورطوتها در آمده است باز نامشینند و در طبوت سوم را عصبیه گویند جهت مشابهت آن در قوام
 سببیده و خایه مرغ و جلیدیه اندر میان زجاجیه است و عصبیه تا از زجاجیه نمیکوبد آید و عصبیه قوت از فرغ
 آفتاب و چیزهای درخشان از وی نخی باز میدارد و تا بند ریج بومی رسد و چهار طبقه دیگر اندر پیش این
 رطوبت باست نخستین را عنبیه گویند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن بتار عنبیه است
 دوم را عنبیه گویند جهت آنکه میانگاه او بر ابر موضع دیدار فقیه است بر سان ثقبه دانه انگور که دنباله
 او بر کشیده باشند و هرگاه آن ثقبه بسته گردد و بینائی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گویان است
 تا نور دیده اندر وی منتقل گردد و زیرا که افراط آنکه سیاهی است نور را تیره دارد و فراهم آورد و تقریظ آنکه
 سبب است نور را پدید کند و اندرون این طبقه خلهای نرم است که الان آب را که در چشم فرو آید
 بپشتکاری در آن خلهها پنهان کنند تا محل آنرا نگاه دارد و نگذارد که دیگر باریش طبقه باز آید و طبقه
 سوم را قرینه گویند جهت مشابهت آن در صافی و صلبی و شفافیت و شایع عصبیه ترشیده و این طبقه
 چهار توست بچو پوستها بر همه که مطبق و مترکم شده و طبقه چهارم را طحیه گویند که بر آن گوشت عصبیه
 و چرب و بعضیهای چشم آینه و بر طبقه قرینه سخت شده و بجام پذیرفته بدین جهتش طحیه گویند اما
 عصبها و نوع است یکی عصب حس بینائی است و آن محو که محل نور باشد بر خلاف عصبها
 دوم عصب حرکت است اما عصب محو از کنار بچو لپ نخستین از تجویفهای دماغ رسته است
 و اندر میان دماغ نگذشته و از نزدیکی فرونی دماغ که آنرا علقمان گویند بیرون آمده یکی سو
 چشم راست و یکی سوی چشم چپ آنکه از سوی راست رسته است بسوی چپ آمده است و آنکه از
 سوی چپ رسته است بسوی راست آمده و بعضی وقت در میان مسافت بهم رسیده اند

و میانگاه هر دو آنجا در هم پیوسته است چنانکه تجوین هر دو در هم کشاده شد بدین شکل عین هر دو
و یکی گشته و آنجا تجوین هر دو شده است و تجوین هر یک بیش از آن نیست که سوزنی اندر آن بگذرد
و ازین اختلاط با گشته اند و دنبال چه بچشم چپ آمده و دنبال راست بچشم راست و ازین اختلاط
گمان برده اند که آن هر دو شمع از هم گذشته است حسیلی دارد از چپ بر راست و از راست بچپ و نور دیده
که آن را روح با صبر گویند که قوت دیدن با آن است اندرین تجوین بگذرد و بر طوبت جلید بر آید و بر
بناب و محلی که این دو عصب ملاقی شده اند از جمیع انور گویند و تسمیه ظاهر است و چون از آن محل گذشته
یکی بچشم چپ و یکی بچشم راست آمده اند هر دو عصب را به افراخ و سطر شده و در طوبت زجاجیه جلید
اندر آمده اند و طبقه شبکیه از آن مرشبه شده است و شش لب ترین اجزای چشم طوبت جلید است که قابل
نور است و همه طوبتها و طبقات از برای صحت است چه طوبت زجاجیه و طبقاتی که ازین است یک
نیمه آن رسیده اند و در آورده و در طوبت یضیه و طبقاتی که در پیش است گردیده و دیگر آورده اند
و از بهر صیانت او در میان حمله نمانده و از دو و از دو عضله بر چشم چپ یک چشم نهاده است و
ازین پنج شش است که حرکت بر داشتن یک بدن است و دو شش که حرکت فرو خا باندین یک
بدن است و از هفت باقی یکی است که در اندرون چشم عصب محبوت از نگاه میدارد تا چشم بر دو چشم
و شش دیگر است که حرکات خاصه چشم بدان است و جنبه مرکب باشد از غشای عصبی و غشای عضله
و جلد و در جن اعلا غشا و دیگر پوششی و چون چشم از برای شغف و دیدن مخلوق شده است بنا برین از اجزا
ترکیب یافته که قابلیت انعکاس و انطباع صور مرئیات متقابل و یا حدوث و زوال شعاع از عصب
بجانب مبصرات محاذی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر جمعی بنوعی از آن قائل شده اند و گشته باشند
و اگر چه اجزای آن بطبع لغایت مختلف افتاده اند لیکن طبیعتی که از مجموع حاصل گشته در حرارت و طوبت
بنفایت اعتدال واقع است و بنوعی آن است که احوال اجزای بدن طوبت جلید است بهت تعلل
وجود انسانی که روح مجسم نورانی است بدو محل و قابل شدن جلید میفرزند و چون امر دیدن از اعلا
مهمات بدینست بهت بهت این هم چشم و گویا در مخلوق شده تا اگر آفتی یکی رسد بدن از شغف و دیگر
بافعیب بود و مع ذلک در ابصار و در جهت حرکت هر دو متحد واقع شده اند تا یکی دو دیده نشود چنانچه
احوال را واقع است و سبب اتحاد و است هر دو چشم صحیح است که آنچه روح با صبر و درسی با جمیع انورین

و بد آنجا که میان ادراک گردیده و داخل راز رحمت پیچیده شدن و پاشخ عصب حرکت چشم و بایسته شدن بگو
 ملاقی عضبتین مخوفتن بامیل رطوبت جلیده بطرف مخالف طرف دیگر ادراک و حرکت و جهت مختلف است
 و بد آنکه چشم مشارکت تمامست با دماغ و عجب و داعی و معده و بدین سبب امراض آن بشارکت
 این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بران بصیرتست که با وجود قرب جوار عصب نور
 که یکی از طبقات چشم شد و از دماغ رسیده است و طو بایست چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه
 می یابد و معدن نور با صره هم دماغ بود و مشارکت آن با جیها بران بصیرتست که از اجزای حجاب
 خارج دماغ که محیطا مخففست و از اسحاق گویند و از گوشت سفید رنگ طبقه پنجمه بدیده آمده و از اجزای
 حجاب علیها که مخافا مخففست متصل بدان طبقه صلیبه و قریه حاصل شده است و از اجزای حجاب سیرق
 که ملاقی مغز است طبقه ششمه و غنیست متکون گشته و مشارکت آن با معده بواسطه مشارکت دماغ
 با معده بواسطه عصب اوج و سامت دماغ و چشم نیز بمایشان معده واقع شده است و الله اعلم
 اما علل امراض از جنس مختلفه طبیعی چشم سرعست حرکت چشم باخت و بطور گاهای آن با سرعست
 و تیرمینی و رحمت یافتن از ملاقات خشکی و از روی لون و اشغالی دلیل گرمی بود و از این حالات
 و کم رنگی و سبزی دلیل سردی باشد و خفت و حرکت چشم بی سرعست و کمی رخص و رحمت یافتن از
 ملاقات ترها و بهم فشردن پلکها و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و وضع آنها
 و کبودی دلیل ترشی بود و شدائیت دلیل قوت بصیرت یا آنچه بر چیز را که بیند بی نقصانی ادراک کند دلیل
 و فقدان مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه چشم ضعیفست و بسیارست و گردد و بواجب باد
 و ملاقات هوای سخت سرد و خفت گرم و گرمی بسیار و بسیاری تیرمینی سرد و روشن و چشم کردن و تیرمینی
 بر آفتاب و ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب و بر چیزهای براق و درخشنده و سخت بپدید روشن
 مثل برین و بر ریشهای شکر همچو عکس آب چنبده و بر چیزهای دایره از بلند بسیار بر زمین و باران و
 بزرگ سیل و بر نقشهای خود و خطهای باریک و بر چیزهای آنچه سیاه و سفید و مستطقی و بر روی خفتن
 وستی و تخدیر متواتر و طعمه و شیرین بدگوار و چیزهایی که بخار بسیار و بد از آن بد دماغ بر آید و چیزها
 نیز چون گندنا و پیاز و سیر و اکثر شیرینها و کندن موی بینی و بغل و ابر و و مژه و بوی بغل و بویها
 گنده و بوی خربزه و شامه و پوست جود و برگ آن و بسیاری استحمام و جماع درگ زدن و حجامت

وینوایی و خواب غالب تنوایی و بر استلای خفتن و شب طعام خوردن و چیزهای که فم معده را برینجا
 چون سرکه و بعضی ترشها و آنچه در شکم است و در شور بود و شهاب و میوه های سرد و تر و باد و روج
 و شبت و مخدرات و کوک فریون و کرب و عس و با قلا و شباه اینها و گوشت های غلیظ و لبنیا
 غیر از جزایات کاه و تاز و و پایی برخاک خشک و گل بسیار نهادن و بسیار شرب آب انگلیدن و
 از جایها فرو آوردن و بیاصل زدن و غالب غوطه خوردن آنچه چشم را نافع است
 نوی و نمبه تازه است بر کف های پای و بستن جنایات برگ بید یا کاسنی یا آب پمزنکوش یا آب بادیان
 سرشته بر پاها و دستها و دست چوب بکشتن کف های پای و مداومت سر کشیدن و قوتیا برگ چشم
 مالیدن و گاه گاه توتیای خوره و توتیای شلغم و شباه اینها کشیدن و دانه پنبی و فلفل و قزفل و زعفران
 و بادیان خوردن و گاهی آب بادیان یا مزنکوش یا گلاب در چشم چکانیدن و انداختن صافی بر روی
 مائل سر فرو بردن و چشم کشادن و در تاریکیها نظر کردن بمبافنه و در خطای خوش و جل نگر بستن و در روی
 آبوین و در چیزهای که دوست میدارند نگر بستن و میل زدن در چشم کشیدن و اکثر ایام طبع را نرم و آستر
 و غذایایی سنگ که بخار خوردن و سردی کسی طبعی مائل و آب سرد با صلیا خوردن و تشنگی صا و
 و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دود و گاهی تازه خشک کرده و گردا و در تشنگی خوردن
 و خد از مضرت مذکور کردن و بالین بلند ساختن و تقویت مزاج بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحتنه
 بسیار در چیزها مطلقا کردن و بسیار باده پوشیدن و دانه های سنگین بخار و مقوی معده و بعد طعام خوردن و
 مداومت بخیلیات کردن و اندک علم اعراض عین و اسباب و علل و اعراض و علل و اعراض
 آن بداند و علم که مشهور است بدو چشم آماسی بود که در طبقه ملتحمه افتد با در و ضربان و نسا و آن بجای
 بچشمه نایز رسد و سبب رمد غلب خون بود و یا غلبه صفراوی و یا آنکه که از ماده سوداوی و یا از بلغم عین است
 و یا از مرکب ازین اخلاط باشد که از ماده ریجی جارفتد اما علامت رمد غنی در خواب و بیداری
 یا بختن شرابها که آنرا ضربان گویند و گرانی و غلبه سرخی چشم و پلکها و برخاستن رگهای سرد و صندغ چشم
 و بسیاری رمد و آب بینی و بجم سپیدن پلک چشم و زود چشمه شدن و مری و علامت صفراوی
 حدت در دود و سوزای و گرمی رمد و التهاب و سبکی چشم و کم سپیدن و غلبه آن در دانه تفاوت در مملکت
 و غنی درین دلیل سرخی چشم بزدی و زردی رنگ بشر و خافت و علامت سوداوی کمی در دود

نسبت بدوی و منفردی و کمی رص نجابت و ازین جهت آنرا خشک در وقتند و بیکه آماش کنند
اما با سوزش بود و رنگ چشم سرخی و تیرگی مائل باشد و عسر العلاج بود و این صفت کمتر افتد از جهت عدم
حدوث سودا در چشم و قلت وقوع آن باده خود آنجا و آنچه احیاناً پدید آید مردم سوداوی را توانند
بزنند و اما علامت بلغمی غلبه گرانی و ترخی چشم بود بی سوزش و آلتاب و ضربان و کمی سرخی چشم و از جهت
رص و بسپیدی مائل بودن و سرخی بیکه و تبخیر بیکه و پدید آمدن خشکی رص و بعضی از علامات
غلبه هر خلطی هم بوقوع آن شاهد باشد و اما علامات ریخی غلبه و جع بود با سوزش و غلبه خشک و کمی سرخی چشم
و کمی رص و عدم علامات خلطی و اگر اندر بیکه تبخیری پدید آید زود کم و زیاد گردد و هر ساعت در طرز
از چشم دروغ غالب احساس کند و گاهی چنان پدید آید که محلی از چشم خواهد ترکیدن و هیچ ساعت آرام نگردد
و بد آنکه هر چشمی که بزرگ و فراخ بود و در گمائی آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب اوقات مستعد این مرض باشد
و این علت همچو حصیه و جدری اکثر مردم را در ایام عمر پدید آید تخصیص در کودکی و از جمله امراض ارده باشد
و زود با طفول سرایت کند و گاهی بعضی را چندین نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چند که منمن شود
باشد چون زدن الا معایز پدید آید و زودی از آن خلاص شود و علاج آنچه مشترک المنفع است شستن
ست در مقام خوش هوا و بکرمی و تری مائل و تار یک و لکه کبود و سیاه بر پیش چشم که در ختن و از مضرات
مذکور بر جذر بودن و تاسه روز و چهار روز دست چشم نزنند و در او نمک و در شیر و دغری که بر غلبه
و خشید و گاهی که گشتی مطلوب نباشد از آن طلاگردن و گاهی بول گرم شستن چند آنکه خشک
در رص پدید آید و غذاهای چرب و نرم خوردن مثل پاجه و شیر و شکسته و تخم و آب چرب بر پیا
و استباه آن و جز این نوع هیچ غذای گرم و سرد و میوه خوردن و طعام کم خوردن و کم خفتن و هر شب
پاشویه مناسب کردن و در روجه و استباه آن خفتن و بکایات نیکو و در مشغول داشتن طبیعت
و اوراد اتم نرم و مجیب دشمن بشایانهای لایق و ختنهای موافق و فتوحهای ملین مستحب بود و کردار
تکلیف کردن خصوصاً در سردی هوا و با شربت لعاب تخم اودن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تغییر شود
و داء الرید سپید در چشم ریختن هر روز و نوبت و بعد هفتم اگر سرخی در چشم باقی بود و داء الرید سرخ ریختن
همچنان و درین اوقات اگر بیکه ما بر چشم سپیده و متورم باشد جو زهره بستوری که در مردان طفل
گفته شده استن هر شب و بعد یازدهم و چهاردهم اگر سرخی و خشکی و سوزش و اندک

در وی باشد و آب سیریز و شنبلیله و حبیب هر روز در مالک کشیدن یک نوبت و اگر این اعراض قلبی
 باشد پیوسته طوطیای شسته و سود و برگر و بکله مالیدن و تقیه هر روز بحام فایز در آمدن سنگ
 و آب غالب بگری مائل بر سر ریختن و نیز آب نرم بر صدفین و گرد چشمها مالیدن و در غلیظی در دوا پنجه
 بهر سبب مخصوصه نافع است آنست که در وی روز دوم قصد قیال کنند و اگر مانع باشد
 سر را سه گوش با چنید یا بر پس سر حجامت کنند یا بر ساقهای پای بگرار و بعد سوم بلین شراب بنفشه
 و کل بکر در نفوق مذکور و هند یا شیا و بنفشه و شکر شایز و زردی و دو کت شکم فرود آرند و شیا و
 در وی در چشم کشند یا شیا و بر ویوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تقیه
 ملازمت حاکم کنند و اندر صغری و ای چون بی بلغمی نمی باشد روز چهارم تقیه کنند بملینات صغری
 مقوی بسند و آبشاه آن و فلوکس خیار شنبه اندر مقل حاصل یا بلبله زرد و اندر مصدور یا زردین
 در عصیر آلودی بنفشه یا مقشر شقوق و امثال اینها و درین اثنا سنگنا صغری میزند از ثقیع فوکه
 و فاتی شیرینی مائل یا منزه با دام کوفته و در اوست حمام فایز بعد تقیه و غذا کشکاب که در آن کدو
 پیخته باشند و روغن بادام افکنند و بپس مناسب بود و شیا و در وی طبایع بزر قطره ناچل که
 کشیدن نیکو آید و اندر سودای تقیه بدن و دماغ کنند بسلالات سودا بعد چهارم و در سبیل
 مزاج کوشند و بر کفهای پای نوی و پیوسته بنزد و غذا با پای چرب خورد و مالک کم تو قیامی کنند
 و اندر بلغمی بعد سوم تقیه بلغم دماغ کنند بسلالات بلغم چون حب چتیا و امثال آن و بخود آب چرب
 و اماج و آبشاه آن اندک اندک خورد و رجوع غالب و قطولات محلل بکار دارند و اگر مسهل را با پسته
 باشد شیانهای حاجت اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و تکیدات پیچ و دو کز و داده و آب
 آن پیوسته می کنند و در ریجی چیزهای شگفته با دوزند و از چیزهای افشاج و استلا می ده بر جدر باشد و زرد
 و جوز بستر بنزد و طبع محلات با دوزیم فطول کنند و تکیدات با دشمن پیوسته می کنند و مجسم کش
 بر چال پس سر نهادن بی مفید باشد و در حمله اگر تبیری نماند که دن که زحیر یا زین الاسا و از آن
 پدید آید بی نافع باشد چون زرم شستن و چیزهای تیز خوردن و آبشاه آن و اسنجا که ازین انواع
 مذکور و مبارکت معده افتد و کمی در دآن در خلط معده و زیاد شدن آن در پیری معده و در فساد
 طعام در معده و در آن گواهی دهد که کم و مقوی معده یا در خوردن و در تقیه مسهل یا بدو آن که معده نافع

و خلط بد از معده باز دارد و معده و ریه را پاک کند چون طبله و حب ضعیف و کل مکرر و بعد طعام و آب مسکن بنجا
و معقوی معده بکار باید که شش از دواها و معاجین بی مخدر مگر آنجا که در صعب بود و استعمال
مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلما مانند که افیون داخل باید ساختن و حب الشفا
و اشباه آن بمقدار لائق خوردن و آنجا که مبارکت حجاب خارج افتد و متده و ضلالت پیشانی و غلبه
آفت بیکه مایلان گواهی دهد در نظولات باید کوشیدن بسره و چشم و در استحمام نیز بعد تنقیه و حجامت پس
کردن و کماد با می محلی و معقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و آنجا که مبارکت حجاب داخل افتد
و غور چشمها با ابتدای وجع شاهر آن بود و در تنقیه و نظول وضعا و مناسب و احتقان لایق و حجامت پس
و ساتهای با می باید کوشیدن و آنجا که مبارکت و مانع افتد و قهقمرانی سر و صداع و بسیاری رطوبات
چشم و بنی و لعاب و دهن و نزله بدان گواهی دهد و در تنقیه و مانع باید کوشیدن بمسلات لایق و ضد قیال
و بعد و تسکین نزله و نزول مایه خودن و استعمال حب الشفا و حافظه الصبحه و بر شش عشا و شباهه آب سار
داع شریان صدغین و تیزاب کاری سر و تنقیه یا و پاشویه با می مناسب و غذا با می نرم که اندران
شیر و خشکاش باشد خوردن و بعد تنقیه نیک و تسکین نزله و دوار را بد بکار و شستن بسیار در و بر
که آنرا دوار را بد این خود نیم از حجرات اهل ری گیر تخم که آنرا چشمک و چشم نیم شین گویند و آنرا متفرقا
یا هم چندین نبات سفید و هم چندین از زرد و همچنین اسپنول سق نیکنو کن در مایه یار رنگ ساف
و جگر از دواهای بسیار سفت بگذران و نگاهدار و بعضی بی اسپنول نیز سازند و نیکو بود و تخصیص در سرد
هوای بسیار در وری دیگر که آنرا دوار را بد اخر خوانیم هم از حجرات اهل ری گیرند و دوار را بد این در
هر یک گرم از آن یکد انگ خون سیاوشان که آنرا اطباء دم الاخوین خوانند و آن عصاره معقود و معجون
بودن نشیده و نرم پنجه فتم کنند و با هم بگردانند و آنرا بگذرانند و نگاهدارند و طریق استعمال این در و را
در چشم است که مرض پیش از باز خواند سر بر بالین نهاده و بیکه مارا بد و گششت نزله و شهادت بر دارند
و در دوزن بیکه مارا پاشند هر غباری چند آنکه نزدیک بآن رسد که سرخی روی بیکه مارا پوشیده شود و بسیار
آن نگاهدار و بیکه مارا بگذرانند تا بجای باز رود و هر چه که فتم پس نشسته نرم بر پشت چشم بندد و چشم باز نکند و دست
نمال و بخار و چند آنکه دار و در آنکه بخور یعنی دار و حل شود و تخم اجزای چشم برسد و با اشک بدون آید
و نگاه بر خیزد و چشم اگر خواهد در تاریکی بکشد و بهتر آن بود که بر صبح و عصر رنگ ازین در و سفید بکار آید

و صبا نما اول غذای نرم و چرب بخورد و بعد در دو فلکند و بعد به چنان یافتند که در چهار رفته و نموده اند
افکنند یعنی نذر و میان هر یک از مجرب اهل رسی بگیرد و روغن بادام شیرین و در ظرفی سی کن و بر سر
نگشت افزوده بنده و قدری پوست پیاز و قدری ریزه های چوب خشک که و قدری پوست پیاز و چوب
در آن اندازد و آنرا نرم نرم بچوبشان تا بطعم و بوی اینها در روغن در آید و اعتقاد کن تا روغن سوخته نشود
پس از آتش بردارد و روغن را با ایلائی و قوتیای سوخته کشته و سیراب گرفته بگیرد و کف در پیچ
کوخیه ملتان جزوی جمله عوده از دالای سفت گذرانیده در این روغن بریزان مقدار که بتواند از
شود و نیکو خوب که آنرا بر هم زن و نگا دارد بوقت حاجت قدری از آن با سر نگشت بردارد و
و شهادت آنرا بر سیلی بنجی قوی می مال چنانکه بر اثر سیل و مالیدن و خدایانک سیل رنگ آن می شود
نیکو شود و مال سیاهی و قوامی پیدا کند انگار آنرا در ششم من سیل زین اولی بود و اگر ششم
سرهای رسیده باشد بعضی روغن بادام مغز تلخ نرزد و آنرا با ششها کورانیسم خسته و در سنگ بگشت از
سائیده باید کردن و از آن دوامی خشک قلیلی با آن سرشته سیل مالیدن و کشیدن بسیار
شیاف و روی مجرب بگیرد گل سرخ تر چهار شقال زعفران و سیف داج منول از هر یکی و شش
افیون و از روت از هر یکی شقالی جمله را گرفته و نرم خفته باب باران صافی بسازند و شیاف شسته
نگا دارد بوقت حاجت بسپید و خای مرغ رنگ صلا که گفته شد از نیمه نو بار یک بار آن بگیرد و
و از در میان خفته مانده چنانچه رفته بماند که در نقش چنان است که بیکبار از ختی باز گردانند و فله در
و بگذارند آهسته تا بحال خود باز رود و آنرا بگیرد و اگر در او را بسپیده حل کرده سیل اندر کشند با قطره
کنند از چشم هم شاید بسیار شیاف بر روی مجرب بعضی اطباء بگیرند یا شفا و از روت از هر یکی
هفت درم زعفران و دو درم کثیر اکیدرم افیون خیدرم جمله را حق و نرم کرده با آب باران بسازند
و نگا دارند و بستوری که در شیاف دردی گفتیم عمل نمایند و دعوی اضع آن بود که این شیاف در
یک روز مدبر را اصلاح میکند و بسیار در شستن که این مبالغه در تنقیه است و شیاف شفا عیسیه با
از برای رمد های بود که بسیار روده باشند و خبیث قریب بوی ریح و الا اکثر رمد های اطفال مردم جوان
و خوش گوشت و شیرین خرن و کم خلط فاسد و هوای را به ترش می که در علاج رمد اطفال گفته شد علاج
کافی باشد و تا ممکن بود به هیچ درانی که گشت نیز با گرم با سر و یا خشک باشد به چشم نباید رسانید

که عضوی بس نازک و شریف است و زود آزرده می شود و تخصیص گاهی که در چشم دردی و ضرر باشد
 بهشت بجز دوائی نرم سکن بیج و دیگر دآن نشاید بدون و آنجا که بیکه های چشم بسیار تورم و
 برهم افتاده بود و اول در تسکین و نرم باید کوشیدن بضماد کردن جزو زریه بر پشت چشم و طلا کردن
 پس زبانه و قشای تازه برگ علف بید که که آرد و بعضی جامه از نیک گویند و در لب آب بسیار
 روید گرفته نرم همچو سرمه ساخته و بیول گرم ساعت شستن و از باد و سرما نگاه داشتن و همچنین دوائی
 مناسب و غیر ذلک آنجا که در وره های مذکور افکندن جهت ورم و فقیله های مذکور نهادن مفید
 بود و آنجا که در درون بیکه ها نقاطه خونی یا وری همچو کبیه از غلبه یاده و وجع پیدا شود تا آنکه سر
 و خون آن بیرون نیاید اکثر این دوائی های مذکور نباید افکندن و این مرض آذری گویند که چشم
 فلان فوج دارد و آنجا خایه زرد چوبه را که آن کرد و بانی است در خمیر کچیر نهاده در تور بند تا کچی
 پخته شود آنگاه بر آورند و سائید به سبیده تخم مرغ بپوشند و فقیله بدان آلائیده در چشم او نهند مگر
 و آن نقاطه غیر را بطر کنند که خون چندان از آن برود و ورم تسکینی باید و بعد از آن بدو سه روز
 در ورطه بکشند و فقیله آید و بسیار دیدم که فقیله زرد چوبه مذکور را با نشتیک زعفران را بسپید
 خایه مرغ آلائیده در تخمی که در می اسپید و ریجک گویند و آنرا در حرار با گینه میگردانند و آنرا با چشم
 در چشم می نهند و در آن نقاطه را می کشاید و یکس گاهی که ورم هنوز خام است از آن تخمه آرد و زیاد
 می شود و اگر طاقت نهند آوردن در وضع آن بیکه و دوائی که هنوز ابتدای علائم است سرد باشد
 ربی که از طینج بیخ مرشک و بیخ زرشک گرفته باشند خشک ساخته آنرا با آب دهن بسایند و در کشند
 بیه نافع آید و قوتیای سوخته خشک برگ و چشمها پیوسته طلا کردن و مالیدن و کفهای باقی اجرب
 و آشتن هم نافع آید و باید که هر دو اشک در چشم کنند و بر آن نهند چون بینند که در در اساکن بسیار و سخا
 بوقتی دیگر که رسازند و تجربه نگویند و هرگاه بینند که در درازان زیاد شده فی الحال آزار بردارند و دیگر
 بکار ندارند و عوض آن چیزی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قویه مخالفت آن دوا باشد
 از جمله مذکورات و البته اعلم و گاه باشد که در مدطلای مناسب کنند چون عضو با و فست فی الحال
 در زیاد شود و با سوزش اما چون دست نهند ساعتی و تسکین گیرند بغف تسکین نیکو یابند
 و مایه آن چشمی و قوتیای سفال مساوی چون صلایه کرده بر پشت چشمها مالیدن سوزش و تمدد و

در ورا سنگین کنند و مجرب است و در پنج این رمدی بود و عظیم مدخا پنجم درم سبید و چشمه بدان حد رسد
 که حدقه را بپوشد و چشم را برهنه نتواند نهادن و این مرض اکثر اطفال را افتاده و جهت غلبه طبع
 مزاج و دماغ و ضعیفی چشم و قوای ایشان و باشد که از ماده ریحی افتاده همچو کیسه از مابین سفیدی یک پدید
 شود و بر روی ملتحمه بایستد و چشم بهم نهادن با خلیه آن و کوفت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در
 رمد پانی صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه در تنقیه بیشتر باید کرد و چون از ماده گرم افتاده باشد
 در خون میزدن کردن باید که شستن بفضله قیصال و حجامت فقره پس چنانکه سر تیغ دراز نمودن
 بیشتر فروزند از قاعده تا ماده بیشتر کشیده شود و حجامت هر دو کف و علق و انگشتان بر پیشانی
 و فصد شریان صدغی و بریدن آن و بدایع کردن پس نافع آید و طریق آن آنست که پوست را از بالا
 آن شق کنند و دو طرف شریان را از محل قطع باریشیم حکم باریک بزنند و سیاه گاه را قطع کنند
 و سبزی با تشنه بخورد و ده هر دو بر مقلوع را داغ کنند چنانکه ابر چشم فرو رسد پس زخم را برهنه اصلاح کنند
 و ضماد کشنیز تر و زده تخم مرغ و اندک زعفران جمله بهم سائیده و با تشنه گرم کرده نهادن مفید باشد
 و اگر غلبه الشلب داخل سازند نفع باشد و موشش شب بر آن حکم شگافه گرم بر آن بسن نافع آید
 و نهما و گل سرخ و عدس منقشر و برگ خشک و غلبه الشلب و آرد جو دروغن گل جمله با هم کوفته و نرم نرم
 چسبیده نیکو آید و آنچه از خلط سرد و غلیظ با افتاده باشد بعد از استقرار ماوه غلیظ بخار انگیز زیره نرم سیاه
 بزده تخم مرغ ریخته بروی بیند که زده و گرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر خشکی با آن باشد
 بیه شمع را نرم نموده با آب بسیار رقیق و با لیمو بهفت آب از شسته تا چون برین سفید گردد
 و بوی آن برود و برینیک زده بر پشت چشم طلا کردن نافع بود و بعد چند روز که درم سنگین باید بزد و طلا یا
 بعد تنقیه در و زنیایم انگشتان نافع بود و اگر یک ریش شده باشد در و راغبر فائده دهد و در و را چنان بردارد
 یکایک باید نشانند که سجده نزد اولاد اعلیٰ مقهور این رمدی باشد که از بسیار دیدن روشنی و برت
 افتاده بود و ملتحمه غلبه میل نمود و بدینجا علاج کشیدن غسل خام بود و بیل اندر چشم و فقیه نرم و صبل آلوده
 در و زدن و یکها نهادن و اندر تاریکی نشستن و غذا با می نرم خوردن و شیرینی بهم گاهی خوردن و کسر
 بر بجا طبعی که کاه کنند و کشتن و لته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار بر سر
 ریختن و آنجا که سرمای هم رسیده باشد همین علاجها نافع آید و بنده و دو کرده داده استن پس نافع بود

در چشمین طبع گاه که گرم شستن و انداختن کرم و تر بود که در چشم پدید آید و چشم کرم
مانند که بنیاد در مد کرد و دهنوز در م حاد باشد و برین حال مانده باشد که رگهای برخاسته بود و سبب بی
ولی ضربان و وجع جهت قلت ماده آن و این از اسباب بادیه انتم مثل ضربیه که چشم رسد و از سبب الم ماده
بدانجا میل کند و یگرمی آفتاب و اشباه آن بخارات سر را در حرکت آورد و بطایر چشم کشد و یا سرامی سخت
که بخارات سر چشم را حرق کند و گرم تر سازد تا بدان جهت بچشمه و حتی بطایر چشم کشد و یا خوردن چیزهای گرم که
بخارات را گرم کند و حتی چشم فرسند و یا خوردن چیزهای سرد و مخدر که بخریب و تقلیل بخارات و باغ را گرم سازند
و حتی چشم میل کند و سبب باز در علاج آنچه بقطع سبب و تدارک و جنت آن بر طرف شود و فیهما و فیهما و فیهما
پیدا آن زائل نگردد و خفیفی از علاج رسد باید که درون مثل طلای آب کشیده و خض بر دایمیا برگ و چشم و تو تیا
مفسول همچنان خشک برگ و چشم باید که از برین دگای میمالد کشیدن و گاهی گلاب اندر چکانیدن
خصوصاً که بوی فعیل سبب آن شده باشد و بندها را هم گلاب شستن و عرق شکن باید که نافع بود
و اگر بعد از آن بکشد و نوتیای برود و بشنم و یا خوردن آن بر طرف شود و انداختن غلظت
که اثر البهار سی ناخن گویند و درونی بود و نامها را از جنس غشای که بر چشم پدید آید
و از چشم بکشد ام نباشد و این اکثر از کجانی چشم آغاز کند و باشد که از کج و حشی آغاز کند و گاه بود که از
گوشه اش هر دو چشم بنیاد کند از جهت غلبگی ماده و باشد که این ناخن بترج بزرگ شود و ماحد
که روی حد و را پیش و دیدن تواند و لون آن یا سفید یا زرد بود و یا سبز یا کد که حسب اخلاطی که سبب
نگون آن شده باشد و از حیا آنچه پدید و رقیق و نوا باشد و در علاج بهتر بود و دوار و در غلظت آن اثر
نباشد علاج در جمله بهتر از دستکاری بود و چه هر دو انگیرا می تحلیل آن در چشم انگشت چون حدقه بنایت
تا زک است حضرت آن قبل از منقش رسانیدن بناخته بخار رسد مگر دو چشم که بخاصیت جامع النفع
بود که استعمال آن توان اما در ابتدا اگر تنقیه کنند و انگبین بر بهره از اینخته می کشند و کل و باشند
قیمت بکار رسد و در شب نافع بود و جایز آورد و پوسته که اصل سوسن خشک را بخیو غبار بود و در چشم کشید
ناخنه ضعیف را برود و انداختن کرم و تر بود که در چشم پدید آید و چشم کرم
و ابتدای ظهور آن از اطراف چشم بود و با سبب آن شش شدن رگهای چشم بود
از خون فاسد که در امتلاهی سر و حد و ف مزاج چشم بر اشجار رخته شود و اکثر با خارشش بود و

چشم

صاحب آن از روشنائی عظیم بیخ باشد و چشم درین غلظت که چسب تر شود از جهت ضعف و خرج شدت
غذای آن سبیل و این مرض سبب بود و میراث بفرزند نیز رود و عسل علاج آنچه قوی بود و کار
باید کردن و آنچه ضعیف افتد قوی که کیشباز و زبراد و سنجاس قبرسی در آن تر کرده باشند چنان
و شعیاف احمر و کشیدن نافع بود و نیز اسب نرم که سباب نهشته باشد و نقره داشته باشد بر آن
کشیدن چنانچه زور آن بعد قه زنده عظیم نافع آید و بر سر و در چشم مالیدن هم نافع آید و آنجا که از حله از
برنج باشند طبع سماق که در گلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم وزن خود از روت
و چهار وزن نبات سوخته که کل کردن بی مفید آید سبیل و حریب اثر داند اعلم اصطلاح
این بمجو آماسی بود علاج تدبیر مای لطیف کردن و ضما و های محلی و طلای صبر ریشیت چشم انگندن
و شیان خلوتی و شیان اسو کشیدن و سر بر بخار طبع با بود و بنفشه داشتن نافع بود و داند اعلم
صلاست ملجمه این چنان بود که ملجمه سخت شود و همه حرکت های چشم دشوار گردد و وظایق
سرخ و طر بنجیده و در و منند باشد علاج بخار طبع با بود و بنفشه مفید آید و طلای سپیده و زرد و خایه مرغ
بار و بنفشه و سیاه هم نده و کشیدن شیان احمر و حله بعد تنقیه خلط بلغم و سودا و تدبیر لطیف عظیم
نافع بود و داند اعلم چنانکه درین ملجمه سبب آن میل باد و حا و گرم باشد و بد آنجا از دماغ یا غیر آن
علاج از هر چه گرم و تیز باشد پرنیز باید کردن و غذای چرب و نرم خوردن و هر باد او در گریه آب
بسیار بنفشه باید ریختن و نیز وزنی کردن و همالاک و توتیا و پرورده و بنوره و غیره کشیدن و داند اعلم
چراحت ملجمه که از زخم چوب و شباه آن افتد علاج اول فصد باید کردن بعد بکلین
توجه مواید آنجا کردن و اگر خونی بیرون آمده باشد آنرا پاک باید ساختن و شاد و چرخ مغسول با اندک
شبیاف افیونی سائیده بر آن فرور باید کردن و زرد و بنفشه چشم نهاده و بصما پس چشم بستن و اگر
خون بسیار رفته باشد توتیا و مغسول با زرد و خایه مرغ آخته باید بستن و علاج قرحه کردن بدینچنین مناسب بود
و اگر چنان باشد که زخم پاره از طبقه ملجمه بیرون افتد بی حال چنانست پس بر باد کردن بسیار اندک و
زرد را غیر سیسته کشیدن و داند اعلم طر قه نقطه بود که سرخ یا کبودی سرخی مانع که بر سپیدی چشم
پدید آید و سبب آن یا ضرب باشد که چشم رند و یا غلبه یابی بود و از خون در این موضع و ترشح آن از حشر
بجست است و باید آن خونی قلیل بدین محل از حرارت حرکتی منفرط و یا کشاده شدن سر بر سبک

از رنگهای چشم است در مقامه و تقصیر در حین فروداشتن بر محو زورتی که در علاج آنجا که
 قوی نباشد فوئی که از پنج بال کبوتر یا فاخته بقبضد یا بکشد بر مای آن گیرند تازه و گرم در چشم کشیدند
 بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدای رواج داخل سازند مثل طین ارمنی و طین بوسلیا
 و سوده سنگ سلطان هر روز بمیخ باشد و ضمای رواج بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و آنجا که
 سبب قوی نباشد رنگ قیقال باید زد و دیاجاست پس سر کردن و گوش آغیدن آنگاه داروهای
 مذکور بکار و اشتن و شیر و خمری و شیان احمر لکین کشیدن بسی نافع آید و ضمای اکلیل الملکات و الاخر
 و اصل سوس و زعفران و عدس شش و زرده تخم مرغ و روغن گل جمله را بهم کوفته و گرم کرد و بر پشت
 چشم نهادن بسی مفید آید و الله اعلم قطاطی که در طبقات قرینه بدید آید چون رطوبت آن در میان
 پوست اول و دوم قرینه باشد از جانب خارج رنگ غنیه محبوب نگردد و سیاه نماید و چون در میان
 قشور دیگر قرینه باشد رنگ آن ظاهر بود و رنگ غنیه مخفی است آنکه بعد از شفیت شعاع بصیرت
 و آن ماقیست چون شود و یا نیز و اکال باشد الم آن موضع بسیار بود و اگر طعمی نداشته باشد الم کم بود
 علاج آنکه کوچک باشد و وایمی خشک کننده مثل توتیا و اکمل و قلیسیا انگندن کافی بود و کم خاست
 غذا و دوا و است حب الشفا و شباه آن مفید آید و آنچه بزرگ بود و تقیه باید کرد و بدستکار
 اصلاح آوردن چنانچه باید که جراح موضع محلی را از حلقه که رسوا که آنرا اکلیل گویند بشکافند و بطریقی
 که در از عقب قرینه گاهی بیرون می آورند بیرون آور و آنگاه اصلاح ختم کنند آنچه مناسب بود
 الله اعلم فرجه که بر حلقه افتد حدوث آن یا بقدر زرد باشد که بقیه مواد فاسده آن بر دو سطح
 ظاهر حلقه و غیره را بختی بسوزد یا بعد وقوع شیره خبیث هم از فساد داده آن و یا در عقب قرینه
 رواج شود که گوشت آن سبب تفرق اتصال و منخ شده باشد و مطلق آن از پشت نوع بیرون
 باشد چهار از آن در سطح ظاهر قرینه افتد فقط دست دیگر در عمق قرینه افتد آنرا از قروح سطح قرینه
 آنچه دودی بر ظاهر رسا و عین نماید و گویا هیچ نفوذ در جرم آن ندارد آنرا اقسام خوانند و آنجا
 سیاسی حلقه در موضع قرینه بیشتر ظاهر بود و جهت که در تفتیح اما هیچ مانعی دیدن غنیه نشود
 آنچه از آن کوچک تر باشد و فی الحقیقه دار و بلون سپید گویند بود آنرا اسباب اسود خوانند
 آنچه بزرگ اکلیل رسا و افتد آنرا اکلیل و درین محل چون شترک است میان قرینه و سطح

انچه بر قرینه که حدقه است افتاده باشد سفید نماید چنانچه از آنکه شل شد و شل شد جرم نوی اول قرینه از آن موضع
 و آنچه بر بلغم افتاده باشد سرخ نماید گاهی که ماده آن تمام تحویل شده باشد و آنچه بر چوبشیم زده بر سر
 حدقه نماید آنرا صوفی گویند و آنجا نیز رنگ طبقه عنبیه محجوب نگردد و اما از قروح عمیق قرینه یکی عنبیه بود
 و محل آن تنگ شده باشد و از چرک و خشک نشیه پاک بود و دیگری رعمق کمتر باشد و محل وی کشادتر بود
 و دیگری با وجود رعمق و وسعت با چرک و خشک نشیه بود و درین هر سه نوع محل قرحه سفید نماید جهت زایل شدن
 شلیف قرینه بقرحه غایر و جمله قروح عین پا و در ضربان قوی باشد اما آنجا که ماده از قرحه بر فاداسته باشد
 سفید بود و در بیشتر باشد و آنجا که ماده رقیق آید یا زرد گون یا همچو مد بود و کمتر باشد و آنجا که بسرنخ
 مائل بود و سخت کم درو باشد جهت سهولت ترشح دم لطیف علاج آنجا که قرحه بر جانب رست بود و در
 چپ خواب باید کرد و در بر عکس و غذای لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد گوشت تازه
 طنبور یا زرد مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خور و در آب شور با او تر یا بخور و بهتر باشد و از
 میوه یا چیزهای بخار آگینه خور لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید که کشیدن چنانچه نخست فصد
 نیکو می کنند از قینالی و بعد از آن اگر قوت و فاکند در هر چند روز تقلیل خون و غلطی میکنند بطریق
 نقل ماده چون فصد صافن و حجامت پس سر و ساق پایی از همان جانب که کشیده ایمان و اگر راست
 در استفراغ خون متواتر باشد پس ملین و خشک و آب شاده آنها تقلیل و نقل ماده کشند و شیخ ابو
 در چهار روز متعاقب فرموده است سهیلی که فضلات گرم و رقیق را بر فوق دفع کنند مثل طنبور و اگر در نقوش
 مسهل و چهار شب متعاقب و امثال آن و آنجا که قرحه بسیار رخن باشد مار الحسل کشیدن و شیان
 انار شیرین در شیر و ختری حل کرده کشیدن بسی نافع آید و آنجا که با قرحه از روج و روج خیزی باقی بود و چکانند
 شیر و ختری کشیدن و ماک و شیان نشاسته اند شیر حل کرده و چنانچه قرحه از روج پاک گردد
 و یا روج نباشد بمقتضای شیان کشیدن و کشیده رسوده و شیان نشاسته بطریق نقل در شیر حل کرده
 جمله نافع بود و الله اعلم پسید که بر بده افتد همچو آب تسبیح بیوج و ضربان و منع دیدن
 و سبب این غلظت یا غلظت در چشم و دوری آن بود و یا صدمه اختری و سبب قرص که بجهت بسیل و
 سرنخستی از آن بحدقه و بر روی آن نیز اگر گردد و یا رقیق از آن غشای را فاسد سازد و بی تفرج و یا
 که آنکه در آن و او را بی نامناسب در چشم آید و باشد که از فصد تا قوتهای چشم و میل بخار

بدان این حادثه که در و چنانچه بعضی پیران واقع است علاج آنچیز سخت رفیق باشد که بشین
 عصا را به شش تان التهان و عصا را به قنطور یون باریک و اصل خام توانم داده زوده شود و بسیار
 بود که زبان درشت در آن مالند خیسند و در شستی زبان بجزی عقیص در دهن گرفتن حاصل شود
 و آنچیز قوی بود چنان و ساق و از زرد و سیاه را به چهار بار به نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین کشیدن
 آنحضرت کشیدن و با زنی خطان یا کبوتر در غسل سوده کشیدن و لی بوسید و با چهار بار به نبات سوده در
 بوسید بود و هر روز چند نوبت در آن در آن مالیدن خصوصاً که در شست باشد نفع بسیار باشد و آنجا
 بر مدیاصداع باقی باشد شست علاج آنجا باید کرد و این بیشتر مذکور و ملین در جلد نافع آید و همچنین در است
 قوی و نه بیکه با بهیاستن و بول در چکانیدن و اگر تو آنکه اعتدال حدت تیزاب مرعید از نه چنانچه
 منقشر کشند از آن تیزاب تا آن سپیدی رسانند زود و دفع گردد و در و علاج و در و غده ای نرم و کم بخار و
 اندک خور در آن جمله لازم باشد و اندک سلسله ساق سبک کشیدن و سرخ شدن کنار یک چشم بود و چون
 کشند شود از غصه و دوا و از فرکان بریزد و محل آن بسوزد و در شش شود و بیشتر در نزد یک پیوسته چشم است
 و باشد که تمام پاک را از آن گیر و گاه باشد که نرسد که در دوا و دوا و آن غالب شود و وجه تیزاب است
 کند و بهیاتی خلل نپذیرد و سبب سلاق رطوبتی بود و غلیظه روی که طبع نوره پیدا کرده و اکال شده و این
 علت از انتقال با دوز بسیار رفته علاج تیزاب کار است چنانچه هر روز تیزاب قار و قوی مدبر نرم
 بد آن میمالند و به یکجه قه رسید و اگر به هر وقت سلسله خلاص از ج حاد و غلیظه و غرض مثل حب هر بی و تر بد
 و انتیمه فی جورند و در آن اثنا تیزاب کار می کنند بهتر باشد شخصی را این علت آغاز کرد و در هر دو یک
 و ایاز میگردانند و تیزاب نیم نرم می مالند و پیچ در و درون چشم می نهاد تا بحد قه نرسد و چون سوزش تمام
 میشد پیچ برداشت و یکبار را هموار میکرد و صحت یافت نزدی و اگر تیزاب حاضر نباشد تقیه باید کرد
 و انگشتان زرد و تخم مرغ در و غن گل سازند و ضماوی که از کشنیز تر و غلبه اشعلب و برگ مورد و پیچ
 تخم مرغ در و غن گل سازند و ششیا ساق در گلاب و پیچ و خایه مرغ سوده کشیدن و مهابک یکا
 و بهشتن و تیزاب و یا به معدن ششیا و هر روز در حمام آب گرم بسیار بر سر بخنق در آن خطا و مرض و آنچیز
 کشند شده باشد بر ساق اول جیامت باید کرد و بعد از آن رگ پشانی هر روز مکنوبت زدن و دیگر گشتا
 آنچنین و زو گوگرد آنکشدن و استحمام را متواتر کردن و این طلا از خارج بکار و شستن مس سوخته بنهیدم

و از این سکه درم و در عرقان و فلفل از هر یکی یک درم و حله را کوفته و در تخم بیه در بول یا در شراب بخت صمدی
 کرده و بنوعی عمل از هر دو اگر چه هم تیزاب بسل و سپید و تخم مرغ سرشته طلا کنند بی نافع آید و اگر ماده
 بد و ضعیف نباشد تو میبایستی فقال را با مغز یا دام و عنایت بسیار سنگ صمدی که در دو باب فقط از سرشته
 چند نوبت بر مرون یک یک مالیدن نافع بود و الله اعلم به و در طوطی بود که در درون یک یک جمع آید
 و غایت که در دو تخم گرد و گرد و بدین مناسبت بکار که در سوم گشته است علاج طلا کردن
 از دروست و صحنه لیل را که سمنار است که باند که سر که سرشته بود و پیوسته و مجرب است و اولی آن باشد
 که اول آنرا بختی بد و نگاشت بخت از نند و بماند انگار طلا کنند از بیرون و باشد که از نند و سودا و
 افتد و آن کوچک تر و سخت تر و بد بینی مائل بود و بعضی آنرا عده گویند و تدبیر آن بکار می بود
 و بهتر آن باشد که اگر زیاد نشود و در سفر تی نمیرساند با آن مترض نشوند و الله اعلم به
 در سه بود و در از چو چو بی که در سبط گاه ترکان دید آید بسبب آن یا خونی بود و سوداوی که تخم
 گشته و آن صلب باشد و یا خونی بود و صفائی که غلیظ گشته و آن نرم باشد علاج تنقیه باید کرد
 بقصد و سهل و بعد از آن بر هم پدید آید و در جو صند کردن و خون کبود و آشفته آن طلا کردن و جرم
 تیزاب بسل و سپید و تخم مرغ سرشته طلا کردن و گس سرکنده و نرم کرده طلا کردن و شفاف
 یا شفاف گل از نی باب کشنده و طلا کردن حله از خارج و الله اعلم به و در نایق جرم زردی است
 از جنس سینه که درون جنین بالا آید بدید آید غشائی در وی پوشیده شده و پاک را آویخته دارد و
 همچو غشوی سترخی و بوقت برداشتن نیز تمام برداشته نشود و سبب این بسیار می طوطیات
 قابل تشخیص بود و به آن مناسبت غشای سترخی وی عقد کردن حرارت و پس حرکت جنین از او
 حرارت که از نند و قوت و انداختن و از بخت کو دکان و در طوطیان بکار و درم بسیار که در کام
 را بیشتر پدید آید و همچنین مردم بسیار را و علامت آن خص بدین است که چون نگاشت
 و وسطی از هم کشاده بر آن ننند اعما و کنند شریان از میان انگشتان بدخیز و چون دست بردارند
 زمانی بر همان شکل بماند و شیب پوست همچو سله ضبان بود و خداوند علت روشنائی آفتاب
 نخواهد که میند و در و شکست فروریزد و عطسه فرود آورد و علاج نیکو و شکاری بود و آن بخیر می باشد
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و در تذکره خود آورده است که

و از درون اندرون و غیره و در صغیر و بطلای صبر و افاقیا و حوض و سبک و شمایات مایثا و اندکی زعفران
 بآب مورد و سرشته علاج کردم و در نیاب نیز آب کاری بر پشت چشم به نیز آب و بر باغ و بعد
 تنقیه به سهل گشته مناسب بود که طبعه درون چشم زسانند و آنجا که بریدن مصلحت نیست
 تمام آبریدن مانعی باشد بعضی را که کم خطر بود باید بریدن و بر باقی آن نمک ریختن تا آنکه گداز
 و بخورد و البته هر که زکرده بر آن می نهند تا خون باز دارد و جرحت بهم نیاید و تخفیف رطوبات آن
 کند و دفع شود و اگر آنرا بگذارد از آن در سخت و درم گرم و صلابت یکک حادث شود و چون
 آن تحلیل یابد جرحت را با دوید که حوض و شمایات مایثا و زعفران باشد و صلاح کنند و آنجا که
 رد می و زدن مانعی باشد تا علاج آنها نکنند دست بدان نزنند و الله اعلم ثلثه گوشت بود و خوردن
 نرم و سبک بر شکل قوت از جنین آویخته گاهی بر جنین اعلی و گاهی بر جنین اسفل گاهی از اندرون
 و گاهی از برون یکک و باشد که رنگ بعضی بسیار زرد و باشد که از بعضی خون تراید و سبب
 جله خونی سوخته بود که بر جنین ریخته شود و جای گیرد علاج سخت بقصد و سهل تن را پاک کنند
 و بعد از آن سفوف کشنیزی و اطریفل کشنیزی بخورد و چیزهای که خون را از دم بسته شدن منع
 کنند و ماده او را دم و موسی را تحلیل دهند می نهند از آنچه که خاص در جراحات و اورام و بشور
 گفته شده اما آنچه بر برون آویخته باشد اگر بریشمی برین آن نهند و بگذارد تا آبشکه باریک شود
 و در هر چندگاه محکم نرمی کنند تا باختر بسته شود و نکو بود و آنچه در درون بود و بدارد دفع نشود
 بدستکاری دفع باید کرد و الله اعلم گفته بادی غلیظ بود و از جنین و علامات آن آنست که
 خداوند علت هرگاه از خواب بیدار شود و نذر که در چشم او یک ست یا خاک علاج تدبیر
 لطیف باید کرد و در بیدار او که مابین درون و شمایات طر خا طقیون کشیدن و ضماد جوز و زیره چنانچه
 در مد گفته شد بکار و دشمن و آنجا که مرض غالب باشد تنقیه کردن اول لازم بود و ممالک کشیدن
 مفید آید و الله اعلم خشکی ملکیها این علت چنان بود که هرگاه صاحب علت از خواب بیدار
 چشم تواند کشاد و آن زمانی نیکو ملکیها را نمالد و باشد که با آن سرخ بود و از المی یا سوزشی خاکی
 نباشد و اندر گوشهای چشم رص خشک پدید آید و باشد که ملکیها در خواب بهم نخمید پیوسته
 در یک یک چشم خشکی بهم شود و سبب ریختن ماده غلیظ از ج مائل خشکی بود بر جنینا و باشد که

مادی آن دم سوداوی غیر جا بود و در غلبه این مرض بعد از مدتی گرمی شد که آنرا با مالیدن چیز پاک
 سرد و خشک علاج کنند علاج تنقیح خلط غلیظ و یاسن و گرم بود بعد از آن استحمام متوالی و چشم
 را بر بنجار طبعینهای محلول داشتن و روغنهای گرم کرده بر روی مالیدن و ضماد بنفشه و خنثی و اندک
 سکه بر سر نهادن و شبها با احرارین و ممالک کم قوت آب کشیدن و از غذاهای غلیظ و دیگر گوشت پخته
 کردن و از امتلا بجزر بودن تخصیص در طرف شب و بر پشت جنبها تیزاب نمرنی باطل مالیدن
 چند آنکه پوستهای خشک از آن برخیزد و گاهی ببول گرم شستن با آب شکران مراد بر است و
 گرم واقع شود و آنرا بطلاهای نامیران و قوتیهای صفال با آب سود و علاج کرد و در من سوزش پیدا میکرد
 و هم وج نیز بود و آخر الام حمام و غذاهای چرب و نرم و ضد باسلیق و تیزاب خشک و در و چرب کردن آنها
 با پی شبنم و هوای زیستان فایده داد و آنجا که سبب بلغم غلیظ باشد بعد تنقیح آن طلاهای سرد که
 که اشق یا مصطک یا کندر در آن حل کرده باشد فایده دهد و الله اعلم استخر خاشی حزن این خیال
 بود که بکلی فرو آورده باشد و بجای خود نتواند ایستادن و سبب آن کمستی و تری عضله آن باشد
 از خلط سرد و تر علاج تنقیح بدن و دماغ بود از فضلات بلغمی مسهل و چند روز غرغره عطسه و
 چنانچه در فاج و شباهه آن مذکور شده و بعد از آن مامیثا و مرد و زعفران با آب مورد و سرشته بر پشت چشم
 نهادن و تیزاب بر پیشانی و پشت پلکهای محلول مالیدن چنانچه پوستهای نیک از آن برخیزد و در وقت
 نخست بخت و در وقت مورد که زاج سوخته در آن باشد چرب کردن و الله اعلم استخر حقیق این بود
 شدن جنبهای بالا این بود چنانچه از خواب که برخیزد هر دو پشت چشم بر آید باشد از آنچه دستور خواب
 است و باشد که ناره های پلکها بر دمیده شود فقط و سبب آن بوی بخت و کثرت صحو و بخار است
 بر بود از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی استخوان و کودکان که اکثر
 حال امتلا کنند و در وقت خواب آنها خورند این علت بسیار ایشان را واقع باشد علاج
 تقویت بعد و اجتناب بود و در طرف شب کم خوردن و بعد بخت صفال و آب و زهرها و در وقت خواب
 بغاوت ترک کردن و در آخر روز حرکت مشدندل معرق کردن و شبها آنکه که بوز بود و در من گرفتن
 تا روز و الله اعلم **خارشش** ملک این در درون ملک افتد و در ناره و گوشهای آن با
 اندک اشک ریختن علاج است که هر بار با داند که گرما بخوش آب آید و تو بهای غریزی و در وقت

یا ساقی پرورد می کشد و آنجا که از بنهار نزله باشد تقیه دماغ و فغده و در است نمودن حب الشفا و شفا
 آن در حب بود و طعمهای که نمک و نرم چله مفید آید و همچنین حرکت سواری و پیاده و دو دو کم خوردن آب
 ترک کردن و از هر چه خلط را بر جو شانه و پیرساند و پیر سر کردن و اگر دو دانه در بینی دارند تا اشک بسیار
 همچنین پیاز خام بپوشد و بخورد تا اشک بریزد و نافع بود و در تجبیل خام در دهن گذاشتن و آبی که در دهن
 جمع کند ریختن بسی فایده دهد و بسیار را دیدیم که دماغ گرم داشتند و بهار از بوی گل سرخ ایشان از گاه
 و نزله و حکم جمله بر حرکت میشد و از بخار شدن جنین رنج میبردند چنانکه موسم میگذشت ز کام و نزله و حکم
 جمله بر طرف میشد و در آن اوقات بعد از اجامی که کور تخفیف می یافتند و اسه اعظم موسمی از آمدگاه باشد که
 در درون جنین براید و غلیظدن و کوفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل مژگان از درون بر آید
 و آن نیز چشم را رنج دهد و گاه بود که از درون مژگان بر آید و بد نماید و سبب آن زیادتی ماده موت
 و ضعف و افقه و ناقصه موضع آن و یا غلبه قوت ماسکه آن موضع علاج تقیه بدن و دماغ باید کردن
 و مقدی است خوردن موسمی را بکندن و سر سوزنی قوی که با تشنه باشد و غلبت آن فرستادن تا در
 شود و محل دماغ را مراجعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی طلالوان کردن بوضر
 دماغ داروهای که در منع موسمی گفته شده و بکار باید داشتند و اسه اعظم موسمی منقلب این یا موسمی
 فرونی بود که بر غلبت مژگانها بر آید و سه بدر و چشم داشتند باشد یا موسمی مژگان بود که کج بر آمده باشد
 بر بطرف درون چشم از جهت کجی غلبت چشم از آن در گوشت باشد علاج همان نوع است که در سوس
 زاید گفته شد و اگر ابره یک در نزدیکی چشم موسمی منقلب فرو برد بطرف بر آمدن مژگانهای نیز بالا و موسمی
 سر زنانه و دو تو در سوراخ سوزن بگذرانند و سوزن را از درون آورند و آن موسمی دو قوی را که مقدار
 بکشد که از پایان در پنج موسمی منقلب مقدار حلقه کوچک بماند انگاه سه موسمی منقلب را در آن حلقه آورند
 و حلقه را بکشد تا از مخرج سوزن بیرون آید تا مژگانها هموار و مخرج او محکم گردد و درست شود و تدبیر
 نیکو بود و اسه اعظم ریختن مژگان این علت بعضی را چنان باشد که بریزد و یک غلیظ شود
 و پیش هر دو سبب این رطوبتی باشد تیز و غضن و آنچه برش نکند با ماده دار اشک بود یا خشک
 مزاج عضو علاج آنجا که سبب رطوبتی حاد و غضن باشد و سوزش و خارش شاهد آن بود و تقیه
 باید کردن و غلیظی را بکندن و شبانه یا شبانه و شباه آن طلال کردن بعد از آن جگر را سنی فرو کردن

و نیز آب کاری بتدریج در حیات او کردن و تقیر و طی قوتها و موم چرب داشتن آن قوی تریزی باشد
و آنجا که سبب دانه اشک باشد علاج منتر آن کنند آنجا که آن چشم مفید بود و تیریز نکور چشم یک بود
و آنجا که سبب خشکی باشد تطیب مزاج بدن و عضو باید کرد و چیزهای نرم در کشنده طلاء کردن
و نیز آب کاری و سرمه صفایانی کشیدن و استخوان سوخته خراشیدن و بیهوشی لاجورد و سوده کشیدن و زرد
کردن جمله نافع بود و زیادتی تدابیر از باب زینت باید چشمت و انداختن حکم سپید شدن و مرطوب کردن
در محل علاج نخست استقران غلبه کشنده انگاه بگیرند لاله دشتی و یار و غن زیت یا پیله زیت یا پیله
و طلا می کشند و حلزون زنده را بپوسته زرخ شک بسوزانند و یا پیله برشته نرم طلا می کشند و
همچنین خاکستر یا سیاه یا پیله کلان یا پیله سرشته و زهر کلان سیاه و غلظت و سوخته زاج سیاه یا پیله
سرشته و کل بران میمانند و به خوشتر چوب ارغوان بران می کشند و مداومت خوردن بعضی مقویات
که در حفظ موی گفته شده بنمایند و انداختن حکم چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت
باید و وضو پیش از آنکه غباری یار و غنی و غیره در آن انداخته و از حس مانع آید و آنجا که از پوست چشمت
ضایع شده باشد نباید و وضو که سطح گرد و لیکن صبر و انزروت باید نهادن تا طاهر گشت و از طبیعت
پوست گردانند و بعضی آن بزارند و درست شود و آنجا که جراحت کهن گرد و دانه کی مرهم صبر
استخاره باید نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن تا گوشت بر آرد و انگاه مرهم صبر و انزروت
تشر کنند و دوم الاخرین در غصه ان نهادن تا تمام درست شود و در طبیعت که سبب و رخ باشد پاک
گرد و دانه کی امراض چشمت را از تکامل و ثلث اول و آسای طب در خود شری و مکه و غلظت و کل و شش پاک
و استیبا و اینها علاج از مجلس استخراج باید کرد و انداختن حکم چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت
و سبب آن یا نقصان بلندی فزونی بود که در کج چشمها و افت است از طرف بینی و یا ضعف مزاج آن
و یا ضعف عضله از عضلات چشم که آن فزونی را انگاه سیدارد و پاکشادگی گرد و چشم و غلبه رطوبت
فضله و مانعی زیرا که اشک از رطوبت فضل بود که از دماغ و سر و چشم و فزونی بدان گوشه چشم
فزونی آید سبب قوی از داخل بدن چون اعراض انسانی از خارج چون طعمهای تیز و بویهای تر
و مجرای آن رطوبات یا رگهای درون نصفت باشد و یا رگهای بیرون نصفت پس هرگاه ضعفی در گوشه
چشم و عضله پدید آید نتوانند حفظ آن رطوبات منع کردن تا بی اختیار پیوسته می آید و همچنین هرگاه که

رطوبت مجاری غالب و مجاری وسیع لیکن هیچ حال متوجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن نزد
 ضعف آن و ضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون ریختن مایه و آماس کردن و تنگی
 شدن و یا غلبه کردن رطوبت و حصول سوء المزاجی از آن و یا از اسباب خارجی افتد چون جراحت
 و ضربانها و سرمای سخت و دود و غبار و غلبه و بوی طعم تر بسیار و نمند و دیدم شخصی را که کله چند
 بر سر او زد و بود و زخمی بر سر او بر زمین بسیار خورده بود و این مرض او را حادث شده بود و بسیار کس را
 دیدم که چشم گوشت خلی میخوردند و باندک حرکتی چنان آب و چشم ایشان می گشت که دیدن نمیتوانستند
 ویران را از جهت غلبه رطوبت و ضعف قوت اعتدال این مرض بسیار افتد و آنرا اصلاح ممکن نباشد
 علاج آنجا که نقصانی در گوشه چشم باشد شیان مایه تا یکدوم زعفران و دودانگ صبر نیمه انگ شیب
 سوخته و انگی حبل از زم سوخته آب گن بسپارند و شیان سازند و شیان بشیر آب بپایند زم و در کج چشم
 بچکانند و آنجا که ضعفی در گوشه چشم باشد نخست چشم را بشیر آب انگوری بشویند پس اندک صبر در شیب
 مایه آب سائیده بدان بچکانند و آن سفنج بشیر آب تر کرده بر چشم نهادن نافع بود و محمد بن زکریا گوید
 شیب یمانی اندر شرب آب پنجه است پنجه بدان تر کرده بر چشم نهادن مفید آید و افاقیا و برگ مایه تا کوفته
 بر پشت چشم خما و کردن هم مفید بود و مایلک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون تحت
 بران اعانت کند پیوستگی و غلبه عطسه بدان گوی دهد بغرغره و عطوس بوییدن عطر با و بخور آب
 استقراغ و باغ را پاک و قوی باید ساختن و موی سوزد و زود سوزن کج بر پشت چشمها و پوسانی
 طلا کردن مگر سرشته پس و دانه های مذکور کشیدن و آنجا که رگهای درون تحت بران اعانت کند
 بعد تنقیه و تقویت مذکور خما کند و غبار اسباب آب غوغ سرشته بر سر باید نهادن و تمام پیش سر
 گاهی کج طلا کردن مگر سرشته و آنجا که از ضعف عضله باشد بر دغوره و قوتیای غوره با سلیقون
 و روشنائی و کل در آب سمان یا خر حل کرده باید کشیدن بعد تنقیه و خیار و ماز و بم سرشته بر کف پاها
 و سر سبتن در جمله نافع بود و همچنین بر دست جو زبوا و در من گرفتن و آب آن خرو و در حب اشفا
 و آب یا به آنرا ملازم است که در هر شب یا هر روز بر بالای طعام و خدایای کم رطوبت و کم از جهت خرو و
 و از میوه باد تر یا و صبر و یا بر سر کردن و آنجا که سبب ضربه و نقطه باشد چیزهای که کونگی را بر چسبند
 بکار باید داشت و آنجا که سبب سحر یا دود باشد بر بنجار طبع کاه کنند و اشق و شلغم نافع و زید و زکریا

علامت کمان
 عربی گویا است
 که از آن برونش
 آن
 در چشم است
 در ضعف است
 بسیار است
 علامت فتن
 دسکون دارد
 فتنه در چشم
 در ضیق مثل
 در ضیق انار و
 چشم بیاض
 آن و نمند
 از آن نمند
 خود و خزان
 در دوم سر
 در اول شکل
 آن خزان

سبتن نافع ایر و آنجا که سبب و در بود و باشد و شب بکشیدن و در چکانیدن مفید بود و آنجا که سبب
 غبار و در بود و باشد و در تمام شست چشم و در غن با و در نفع و در و آنجا که سبب و بیهایی عاود
 باشد از آن حذر نمود و گلاب و در و غن چکانیدن و بیهایی سیوه بای تفتید مفید آید و الله اعلم
 غده زیادتی غالب بود که بدان زیادتی گوشه چشم پدید آید علاج استفرغ خلط فاضل
 باید کردن بعد و در و بانی که در علاج نظره گفته شده افکنند و همان نوع بر پیر کردن و الله اعلم
 غروب آماسی کوچک و متفرج بود که اندر گوشه چشم پدید آید و این چنان بود که فصلهای که از
 چشم بر بصر و اشک می پالاید و رعد جمع آید و آنجا تعقیب گردد و معتقن شود و سبب آماس و قرصه
 گردد و با ضربان و در بود و باشد که استخوان را تبا کند و قرصه آن بدو زشت گردد و علاج
 زود استفرغ و تقیه تام باید کردن و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب
 باشد که علق بسیار بر افکنند و بعد از آن بر چای اسپس سر جابت کنند و همچنین بر ساقها و سر پا
 گوش با چینه و حب صلال و اشباه آن سهل بخورند و مایشا و صبر و زعفران و صندل سوخته آنچه
 باشد بآب زخشق سوده طلا کنند و طلای نطرون و مرو صبر بهم سرشته بوسی آب بربست و گفته اند
 که خاصیت ماش آنست که اورا بخانید و بر غریب نهند ازل گردد و اگر کنند با سر کین که بر سر
 و زاج سوده و یکینج بسر که حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کنند از اینر اند و بگذازد و اگر گشت
 و سر کنند آنرا بفتارند و پاک کنند و گذارند که چک جای گیرد که با استخوان مجاور آن میخورد باشد و
 مغز جو زعفران گرفته در سوراخ غریب آغشتن مفید بود و همچنین برگ مور و خشک و مر و زریق با هم گرفته
 و زرد و تخم مرغ سرشته و اگر ممکن بود که در اول بسر عویب باریک تیز آب گرم کرده زنده چنانچه چشم
 برسد چند آنکه سوراخ شود و عظیم نگیو بود و زود و صلاح آید و احتیاط آنست که قدری پنبه چرب در
 درون چشم نهند بملوی آن و محل درم را از آغشته دارند و قطره روغن در چشم چکانند و هر گشت
 آب در روغن حاضر دارند تا اگر قلیل چشم برسد فی الحال بشویند چشم و دیگر بار روغن در چکانند و
 بعد سوراخ شدن مرهم لایق با جود و آنجا دارند و الله اعلم **فوت بصیر**
 چنانچه دیدنیها را بر وجهی که هستند و دیدن بدان میرسد نتواند دیدن سبب آن با سودا اگر آ
 بود در تمام بدن و صاحب آن از دور در نزدیک همه چیزها را از بون بیند و با سودا اگر آ

خاص بدانج و صاحب آن از دور همه چیز را می بیند و یا سودا و مزاجی بود خاص بکلیه اعضا حی چشم و اگر
 سودا مزاجی یابین باشد که از کم شدن رطوبات بدنی که با دور روح اندوخت شده باشد چنانچه نسبت
 از استغراضات مغرور و غلبه جماع و تعبهای طولیه واقع است و باشد که از غلبه رقت روح با صوره افتد چنانچه
 نظر کنند در قرص آفتاب در شعاعها را واقع است و صاحب آن چیز را از دور ببیند و شبیه
 ببیند و از نزدیک بقدری تواند دیدن و خطوط البصیرات تواند خواندن و از دور نتواند دیدن و باشد
 که از افراط غلیظی روح با صوره افتد و صاحب آن از نزدیک بد تواند دیدن و از دور بی ابجه بهتر ببیند
 و بسیار باشد که افراط غلیظی روح می شود و دیگری وحدت و رقت روح و ایشان از دور و نزدیک هر یک را
 بیکو نتوانند دریافتن لیکن از نزدیک بی ابجه بیشتر ببیند و باشد که از حد و رقت در رطوبات
 از رطوبات چشم افتد چنانچه قوام تمام بنحیه هرگاه غلیظ تر شود و اندکی از دور بد تواند دیدن و از نزدیک
 هم اندکی ببیند و اگر قوام اجزای آن کم تر گردد و غلیظت بخا ذرات بجل بصیر البصار شکل باشد و اگر
 قوام غلیظه یکد شود بی ابجه غلیظت خروج شعاع و انعکاس و انطباع هر دو ضعیف گردد و همچو آب گداز
 و نه رنگ و اگر قوام از جابه غلیظ تر گردد و همین نوع بود جهت رسیدن غذای که در اذن بکلیه پی
 و کم تر شدن غلیظه و باشد که از تصور حال طبقات افتد مثل کشاد و شدن نقیصه غلیظه که از اتساع و فشار
 گویند و خاک شدن آن و هرگاه که این هر دو علت قلیلی باشد و اگر اکثر باشد شکل گردد و از جهت ایشان
 شدن روح در اتساع و منضبط شدن آن و خفیف و کم شدن آن و هر دو حال و اگر این حالتا قوی تر باشد
 بینائی تمام ضلایل کند و سایر اراض طبقات و صلب بجز هم برین قیاس موجب ضعف بصیر شوند اما اینجا
 مراد ضعف مرض است نه عرضی و چون چشم ضعیفی است که چنانچه اجزای آن باین چشم نزدیک و بینه اند و
 هر سببی از این اسباب مذکور به خصوصه بسی صعب بود و از زدن خدشی قوی باشد علاج آنجا که سبب المزاج
 عام بود تبدیل مزاج جلای بدن و تقویت دماغ و چشم باید کردن چنانچه در ابواب سابقه و صدر این باب
 معلوم گشت و بدل با تخلیل رطوبات بخوردن غذای مقوی حافظه صحت حاصل باید نمودن و آنجا که
 سبب سودا المزاج و دماغ بود و تقویه دماغ بدستوری که در اراض دماغی گفته شده باید کردن و بعد
 تقویت دماغ و معده و چشم کردن و خوردن اطرفیلات در نیاب جامع النفع بود و همچنین سبب رتبه
 غلیظه بودنی بسیار روشن و آنجا که سبب سودا المزاج چشم بود فقط و صحت سایر اعضا باید آن گواهی داد

و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کردن چیزهای نافع که در صدر باب مذکور است با متناسب از سبب است
 که مذکور است و بعضی از ادویه مقوی چون ممالک و قویا و پودره و بعضی دیگر که چون استعمال
 ملینات سبک و درجه بکف پایا است و غذای نرم خوردن و آشامیدن اینها که در مذکور شد
 جمله اینها متناسب باشد و آنجا که سبب رقت روح باشد غذا یا نای باید خوردن که از آن خون غلیظ
 حاصل شود و در نظر و ششها و در سینه پیدا و در ریهها خنک و در ریهها خنک و در ریهها خنک و در ریهها خنک
 و چیزهای تیره و یک رنگ باید داشتن و مداومت کشیدن که شهور خوردن و تقویت بدن کردن
 و از سرجه روح با صره را تحلیل و در چنان بسیار نگه داشتن و در چیزهای رقت و در چیزهای دور و دور
 و در بسیار دیدن و دور بودن سفید پیدا و در ریهها را همین حال بود و بعد طعام حافطه صحت خوردن
 عظیم نافع آید و در شهاب و زری یک نوبت و همچنین اطریقیات نیز درین بابایی مفید باشند و آنجا
 که سبب غلظت روح باشد و باغ را مطبوع مهمل پاک باید کردن و غذا یا خوردن که از آن خون لطیف
 حاصل گردد و اگر سودا یا در مزاج باشد از تداوم بسیار یا نای یا این تدبیر باید سخت و تجارت سودا را
 بعد از مهمل بنقو حات و نوا که لطیف تری فرا تسکین باید دادن و گاهی احتیاطی متناسب کردن
 و در چنین و یا دیان و مرزنگوش و باد روح حل کرده و حوض تنه و غسل در کشیدن و شلغم کشیدن
 باب را از یانه آب مرزنگوش و شلغم بسیار خوردن چخته و بریان کرده و در چیزهای رقیق بسیار نگه داشتن
 و آنجا که سبب که در دست رطوبتی باشد اگر آن که درت از غلبه تری افتاده بود و تقویت باید کردن انگاه
 قویا و کلهها بکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده بود و تعدیل مزاج و تقویت و ترطیب و باغ و چشم
 باید کردن و آنجا که سبب فراخی ثقبه باشد آنچه قلیل واقع شده باشد چنانکه مانع البصار نباشد بلکه
 منصف بود و صاحب آرزو در دیدن چیز با چشم از آن بود و کوسیا یا آن بزرگتر و غالب تر نماید اگر
 از زور قی و مثال آن افتاده باشد آسایش باید جستن و در خانه تار یک شستن و در و در
 قابض که مشک و عود و ورق زرمسوق در آن باشد پیوسته کشیدن و محجمه آتش پس سر نهادن
 و اگر از غلبه خشکی منبیه باشد و کمی رنگ و خشکی و باغ بدان شاد بود و ترطیب و باغ باید کردن و شیر
 و خرمی بران و خوشیدن و طلا کردن و از زور و ترطیب بر سر نمودن و در غلظت نفثه با دام اندر
 بینی و گوش چکانیدن و سر بر بخار شلغم و قلیه پختی و آشامیدن و اگر از ضرب و سقط

بلی نقصانی درختوی از اعضای چشم افتاد و باشد فصد قینال باید کردن و بعد از آن حسب
 بکار و دشمن و ضما و از وجو آب برگ بید یا برگ خرفه بر پشت چشم نهادن و بر صندغ شیان
 مایشتا و مندل طلا کردن و گلاب سرد و چشم چکانیدن و بر پس سر حجامت کردن بر چشم
 زرده تخم مرغ و روغن گل نهادن و پشت خواب کردن و غذا با می سبک خوردن اگر غلبه
 رطوبت غلبه افتاد و باشد استقران رطوبات باید کردن و در گوشت چشم و صندغ زدن و شیان
 زهر پاکشیدن و سبیل بستن و در آب دریا و مایه دریا نشستن و غذا با می خشک خوردن و آنجا که
 سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الحکله اگر از رطوبتی بود که بر آن متولی شده ثقبه آنرا نختی فرا هم
 آورد و باشد همچو خربال در رسی تفتیه بقی باید کردن و زورگری و کمان کشیدن و دم گرفتن و زور زدن
 نمودن و قد ایر خشکی فرا نذ کردن و اگر از خشکی غلبه بود که دهن آن نختی فرا هم کشیده باشد و
 در تطیب باید که کشیدن چنانچه داشته شد و بعد از آن دو با می تر در چشم کشیده باشد و ترس
 مزاج حاصل شده دم گرفتن و زور بر چیز پاک کردن و در رنگی ثقبه مطلقا چشم کو پاک تر نماید و در
 غلبه مرض خروشی و شالی از اشیا چیزی نه بنید قریب بسایه آنجا که بسبب تصور حال بسیار طبقات
 به عصب محوت افتاده باشد هم قیاس بدین حالات مذکور ثقبه و تقویت عین و عصاب و
 عضلات بدانچه ممکن بود باید کردن و علاج بعضی حالها از قرصه و غیره سبقت بیان یافت
 اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اکثر آنهاست که در صدر باب مذکور شده و گفته اند
 دو عدد و پنج و نایست سوزانیده با نسی عدد و هلبه زرد سوزانیده و سحر کرده با مشقال فلفل غیر خمر
 و زرم حنیه در چشم کشیدن پس مفید بود و عصاره انار میخوش را جو شانیده تا به نصف آید نصف آن
 غسل صاف با آن خلط کرده و در آب و در آب نهاده تا غلبه باشد و دانه بر آن پوشیده چنانکه
 گردنگیه و بعد از آن بر دهنشته با آنکه صبر و فلفل صلایه کرده و در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افاس
 در همچون کرده خوردن هم بے مفید آید و مسام سر کشاده و دشمن و زور و زور و چک آن دور کردن
 و در پوست خوردن شلغم و اکتمال تجذیض جو ایر و از رسی نافع بود و همچنین ورق مار با نبات سوده
 کشیدن و بهارس و سرورس و همچون بلا در خوردن مفید آید و الله اعلم **شکوه**
 سبب آن غلبه شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلبه رطوبت غلبه

باز کشیدن در گ
 بید کردن

و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز گشتن و هوای روز وقت آخر روز و هوای شب
 جمله بر آن اعانت کنند جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز در رشتنهای غالب لطیف
 روح و اجزای لطیفه طوباب را و غلیظ تر شدن آنها از جمع آمدن بخارات در طرف شب گشتن
 هوای شب علاج دماغ را از خلط غلیظ بسبب و غرغره پاک باید کردن هر روز یکوش درون
 بینی مالیدن و غذای لطیف خوردن و تقویت دماغ بویهای لطیف کنند بخارات کردن
 و همچنین تقویت دماغ و معده بخوردن کس و گیتی و حلوا می بلارد و حلوا می دار چینی و سفوف
 مسقوی و از چیزهای غلیظ کننده روح و خلط پرهیز کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن
 و در هوای خوش مقام کردن و پیوسته سر در رشتنهای و شیان مرار ت کشیدن و صبح
 و شام خون گرم خفاش در زیر بال بوم در چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را بر آتش نهند بکار و آنچه
 رطوبتی که از آن بخوش بر آید و از فلفل و نمک بپزند و از نموده و بخیته بر آن پاشیده بسبب
 آن رطوبت را بگیرد و چشم کشیدن غلظت فائده بخشد و اگر از فلفل و فنیل را استخارست سودا
 بر آن پاشند و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب جگر بز و جگر بوم و قلیه آنها که در پیچینه
 و ستر و زیره و کشنیز داشته باشد و از آن قلیه پوتی گویند خوردن و سر بر بخار آن دوشن سودمند
 بود و چوانی بایزده ساله را استقامی زنی نباشد و بود و در اعلاج کردیم چون موده او
 تحلیل یافت تختی بدماغ او بر آید و شکم شود و فرسودم تا جگر بند بر اقلیه پوتی سیکر و بستر
 و معطر میا خست و هر روز سر بر بخار آن بسپارند و بخانی پسر انگنده و چشم کشاده چند آنکه غرق
 بسیار از سرور می او سپردند و همانجا بقدر حاجت از آن بخور و و شیرین عرق را خشک
 میا خست و پیوسته سر می کشید و بچین صحت یافت چوانی دیگر را درم سپرد و او را کچو دماغ کردند
 بعد چند روز شکم در می پدید کرد و در انبر عین علاج کردیم صحت یافت و سبب برگردن بخار است
 سوداوی بود و بدماغ و این تقویت نافع آمد و اندر علم کردیم که بر می سبب آن غلبه لطافت
 قوت روح با صره بود که روشنی روز تفریق آن کند و گرمی هوای روز تحلیل و ترقیق آن نماید
 این علت چشهای ازرق و اشمل را بیشتر افتد علاج چیزهای ترسی فرا باید خوردن و بر سر چیز
 مرطب دماغ طلا کردن چون شیر و خرمای و لعلها و اشباه آن و از تخم لاله و محلا است و چیز آ

بیز طعم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زدن بر چشم طلا کردن و کحل و گلاب و آب سماق کشیدن
و نوعی که وضعف بصیر گفته شده مرعیه داشتن و اگر از حبت اکثر بر بن و سفید برافناوه باشد علاج
تجربا نماید و دشمن و اندر اعلم حیا لایست اشکال و الوان بود که در نظر آید بی آنکه موجود باشد
و این گاهی ضعیف است و بجز مویها بافته مشک و یا توی بر تو و بجز زنجیر و یا مثل عیار هانسیا
و این خود اکثر کس را واقع باشد چون در مو نظر کنند و این طبعی بود و سبب این قوت بصیر باشد
که تجارات چشم یا رطوبات روی حده و خلط بعضی اجزاء از آنها را تصور نمایند و اما آنچه غالب شود و سیاه
تر نماید یا مثال دارد و بوی یا بجز تجار که از آتش نور خیزد یا بجز عکس آفتاب که بر آبهای شور و غالب
تافتن باشد و بر دیوار افتاده و از باد صبیان بود و با الوان و یا آنچه نماید و یا نصف چیزها را بیند و نصف
را بیند و یا میانگاه چیزها بیند و یا خیال از چیزها بنظر آید بجز سایهها در گذر و یا صور تناس
غیر معلوم سبب و ناخوش آئیده و یا بجز گسار و نشانه و مور یا نماید و یا چیزها در میان دود و بخار بیند
و یا بکه با کسی سیاه بیند این جمله نا طبعی بود و بعضی از اینها شکن و دیر یابند و باشد و بعضی بخندد دارد
و بر طرف شود و باز جو و کند بعضی زودتر و بعضی دیرتر بنا سبب اسباب و سبب این مرض یا اثر
شدن روح بود و از آمدن تجارات تیر کشند و از هر خلطی بدماغ بچنانکه در مایه لیا گاهی می باشد
و در وقت بعضی بجز آنها و در وقت پر ام هم شاهد می شود و احیاناً علامت آن در غیر مرض دود
رفع شدن آن خیالها وضعف و مانع و معده بود و قوت یافتن بعد غذا و نمودن هر پوست بر خلط
که سبب بخار بود و دلالت کند و یا که در تنی بود که در رطوبات چشم یا در طبقات آن پدید آید چنانچه هرگاه
اجزای بقیه بعضی غلیظ تر شود و از تجار تیره یا از خلطی یا از کیفیت و آن اجزاء متفرق بود و پیش چشم
خیالها نماید چون پشه و کس و خطوط و مانند آن و اگر بر یک محل واقع باشد چون میانگاه مثلا هر چه را
بیند میانگاه آنرا سیاه بیند یا خیالی و اگر یک کنار بقیه تمام مکرر بود و همه چیزها را یک نصف بیند
و برین قیاس و اگر لون بقیه متغیر شود و تغییر آن از هر خلطی که باشد لون آن خلط در وید بینا بیند
مفر و در مرکب را مرکب و اگر تجاری غلیظ از اخلاط در و ساری باشد سایه آن بخار لون و شکل
خودش نماید و تغییر لون جلیدیه همین حکم دارد و که در ستار جاجیه بواسطه رسیدن غذای که از آن
بجلیدیه هم داخل بود و برین اسباب و اما در قرینه چون کدورت و کثافتی پدید آید از سد های

و یا از بقیه و بخ یا سیدی از رمی و شباه آن بجا و است آن و نیز نماید و نشو و بیا آن محلها که
مخاوی این که در ذات است تا رنگ نماید و باشد که آن مشکل بود و شکل و در سطح مری همچنان که
ببند و مری بخواستی مر آن شکل را نماید و بگردن سید آن حدقه آن تغییرات کند و بچک از بنها از
ضعف و باغ و یا چشم خالی نباشد و مع ذلک چون بخار سرداوی در و باغ باشد و یا بخار سمل
مشوش از عضوی بد باغ بر آید و باغ را رنج کند صورتی جری و و یو میب نماید و اگر بخار است
انحراف از نیکو غلبه کند صورتی خوب و در نظر آید و از جمله این خیالات آنچه مجموع و دو و کس و برده و
سایه نماید و تشنگی گردد و ضعف بصیر اندک یا آن زیاد می شود و ماده آن رطوبت باشد
مقدوره نزول آب میاید و هر چه از شش با گذر که اتوای بجز انهای ششی است و آب فرو نیاید و دیگر از
گر و در نزول آب علاج آنجا که سبب آن بخار بود و در آن از و باغ و معده باشد تقویه باید کرد و
و تقویت نمودن بخور و در این طریقات تخصیص شنیزی و کسب و ریش و شباه اینها با طعام خیر
که منع بخار کند از و باغ خوردن و طعامهای سبک بکار و دشمن و ملاحظه باید نمودن اگر در خدا
سند و بهتر است گر شکلی فی الجمله بایستید و حرکت کردن و بر یا ضات غرق آوردن و اگر در کمال
معده و بهتر است غذای متفرق خوردن و میوه های سکن بخارین الطعامین بکار بردن و در چشم مقوی
که و ضعف بصیرت کور شده کشیدن و آنجا که عضو دیگر خون مرق و جگر و سپرز و رحم و او و کس
و اسما و یا گرم در و در بخار و در آنجا که سبب آن بخار بود و در آنجا که سبب آن بخار بود و در آنجا که سبب آن بخار بود
و بعد اصلاح آنها خیر میای مقوی چشم کشیدن و بکار دشمن و آنجا که سبب آن بخار بود و در آنجا که سبب آن بخار بود
از بخاری هم قریب بدین نوع بخاری علاج باید کرد و آنجا که سبب آن بخار بود و در آنجا که سبب آن بخار بود
از خلط و سودا مزاجی کیفیت از خارج بهم تقویه باید کرد و تحلیل آن کردن بکلهما غلبه آن
چنانچه و ضعف بصیرت غیر گفته شده و تدبیر رفع خشک ریشه و قرحه ثقبه و خشک در مد و سپیده و غلبه
جمله بقت بیان یافته اند و آنچه عرضی مرض بود و باز از مرض بر طرف شود و آنجا که بیم نزول آب بود
تدبیری خشکی فرازی باید کرد و از نزود کردن و حرکات عنیف و شریب کردن ریخدر باید بود و در
و اندر اعلا فرو و اندر آن آب چشم این علت چنان بود که رطوبت غریبه بخش شود
در تقویه غلبه میان صفات قریه و رطوبت بخیه و این رطوبت گاهی سفید بود و گاهی سیاه

در این فصل از
تفاوت بین
رطوبت غریبه
و رطوبت طبیعی

در این فصل از
تفاوت بین
رطوبت غریبه
و رطوبت طبیعی

یا یکدیگر می باشد و گاهی صاف نماید و گاهی همچو کج گداخته و گاهی و فته نازل شود و تمامها و گاهی
 بند ریخ نازل گردد و بسبب قوی تر اندرین علت غلبه سردی و تری است بر مزاج چشم و نسبت مزاج
 آن و باشد که ضربیه سرد و خلی و رافضای چشم و المی بدید آید و بدیخت رطوبات بدیختها نازل
 و متبیس گردد و درین اوقات عربی را ویدیم که شتر بر سر آورده بود و آب نازل گشته و یکی شکار
 آنرا علاج کرد و این آب گاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صاحب آنرا اینانی تمام بر طرف شود و گاهی
 در محیط ثقبه با سینه و بلز و جت چسبیده و باشد که بطرف دیگر نزد صاحب آن از طرف دیگر تواند
 در نصف چیزها و فطر آید و دیگر درین حد و نصفی دیگر را به میند و گاهی در وسط ثقبه با سینه مستحکم
 چنانچه از اطراف او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از فرمات بدور دایره میند و از غلبه سردی
 همچو که سیاه در وسط آن خیال کند علاج آنچه بپایست رقیق و صافی و نور آورده باشد و از
 ضرب نباشد با استفراغ رطوبت مشغول با بیدار شدن و سهلات مناسب میانای خوردن از ترس
 و در خوردن و غذا ای خشک خوردن و در آبیر خشکی فرا کردن و او و به حقیقت کشیدن شنج گوید من شخصی
 عاقل و انصاف معتبر و ویدیم که او را آب سفید که آنرا درواری گویند فرو داد و خود با استفراغ مشغول
 شد و طعام کم خوردی و از چیزهای تری فراموش کردی و بر قلبه شنج و طبعه اختصار می نمود و
 سرمای محکم می کشید آب زائل شد و نور بینایی باز آمد و آنچه گفته شده و یا از ضرب افتاده بود
 و سفید باشد آنرا سیل باید زد و چنانچه در حال کمالان مقرر است و بر آن ناسالی نگذرد و دست نباید
 که اکثر بعد نقار باز عود کند و آنچه سیاه و یا تیره باشد اما رقیق بود و هم ممکن باشد که بدشکار
 زائل گردد و اما آنچه سخت غلیظ و کدر بود و یا از زن صفها و با همچو کج گداخته بود و علاج پذیر نبود و بار و
 به عمل زدن جهت آنکه از غلظت نیک سیلان نسکند تا پسین دفع شود و بقیضات نسا و او زیاد
 می شود و وقت محلات را تا بدین رسیدن نسا دست و دیگر در حدقه می شود و تدابیر که در خیالات
 و ضعف بصر گفته شده اکثر آنها در ابتدای این مرض و در کمی آن نافع بود و گفته اند که ایارج فیرا
 و اوان در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمله نافع بود و اندر مطبوخ قنطوریون انفع باشد
 و آزموده است میان مطبوخ قنطوریون بکثیر قنطوریون باریک سه درم تر بدینچه خاشکیده میان تپی
 نیم گرفته سه درم بسفنج نیم گرفته هفت درم نمون و اندر پیرون کرده پیت درم همه اندر نیم من آب بپزند

تا بقدر نیجه درم باز آید و بیا لاند و بکار دارند بپایان شیان که اندر تبه اوقات و چشم کشیدن نافع بود
 بگیرند خربق پیچید یک و قید پیل پیچید نیم و قید اشق یک درم بهر از مسموم و ده و غنچه باب بپرسند
 و شیان سازند بوقت حاجت سوده در کشند و آب پنج پیاز با غسل آینه کشیدن چشم بود
 و زهره کلنگ و زهره کرک و زهره کفتار و زهره شنبو کشیدن مفید بود و بپایان شیان میگریزند
 زهره گاه و زهره رم و روغن لبان مقداری بآب و پانیزند بعد خشک کنند بمحصول عصاره و باران خشک کنند
 و شیان سازند بوقت حاجت سوده بکلاب در کشند و الله اعلم چو طایرون خواستن چشم بود اندک
 از محل خورشید سبب آن یا قوت می بود یا قوت خنای یا صعبی زادن و باشد که از ضرب تیری یا چوب
 و اشباه آن بهم واقع شود علاج آنجا که سبب زورتی و اشباه آن باشد نخست فصد باید کرد و
 و بر کردن حجامت بشرطی و بی شرطی که درون چند نوبت و استفرغ بجهت تیز و سهل کردن و چشم را
 بسته داشتن و رفاده بعضا به و بر بالای رفاده تخته از سرب باندازه چشم ساخته بسن و بقفا باز خفتر
 و طعام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و ترهیا و باد انگیز پیریز کردن و شیان ساق
 اندر چکانده و آنجا که سبب در زادن باشد باین تدابیر ادرار طشت نیز باندک کردن و آنجا که سبب
 ضرب تیر و اشباه آن باشد و تصویری نشده باشد صاحب ذخیره گوید که من دیدم که شخصی صاحب
 آن چشم را باز بست و محجه آتش پسین سر او چندین نوبت نهاد و شیان یافتند و شیان ما میران و
 شیان انار و زرد را غیر در چشم می کشید تا بر جای شد و قرار یافت بی تصور و الله اعلم

باب ششم در بیان احوال گوش

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و صنعت اینها و مضامی گوش و اسباب و علامات و معالجات
 آنها را تا ترکیب و وضع و قوت سامعه و مضامی گوش و اسباب و علامات و معالجات
 گوش مضامی است مؤلف از غضروف و عصب و گوشت و پوست و رگها و ششها و باریک
 و با و بان کشتی برده شسته تا بهوائی که از او در شکست برسد و سوراخ گوش تنگ و پیچیده برسان
 لبالب مخلوق شده است تا آوازهای قوی بکینار عصب منع گوید و آنچه سازد و در اندرون گوش
 مضامی است و عصب حس بر عصب آن مضامی از جانب انسی گسترده است تا به سوراخ گوش که سینه

و در اندرون فضا هوای ست ساکن و گرم مناسب لمس آن محل هرگاه که هوای بیرونی از آواز
 بجنبش بدینست نسبتی که لغات حرف گویند در او یا غیر آن حاصل بوده و بهمان وضع تحریک
 آن کرده و بسور اخ گوش اندر آید این هوای ساکن را بهمان نسبت و بیش جنبانند و این هوای
 با عصب حس مصداقه کند و بدان شنودن حاصل گردد و بهمان دستور و نسبت حاصله حس سمع چون
 از اعظم محاسن بدنیست و فضیلت دیگر هم دارد که سخن گفتن که کمال مرتبه انسانیست بر شنودن
 موقوفست که هر که را در زانوست و یا هیچ نشنیده هیچ نتواند گفتن و هر چه شنود و بداند جواب دهد
 و باز گویند باین محل آن شئی آفریده شده است تا اگر آفتی می رسد بدن از منفعت دیگر نصیب
 باشد و ادراک هر دو حکیمان و متحد مخلوق شده است تا اختلاف آنها نفع آنرا بر طرف سازد و از محضرت
 مخلوق شده است تا در خفتن و از صدمات و ضربت و دو کوفت نشود و پدیدان برای صحت مذکور
 میسر باشد مخفی نماید که مشارکت گوش با دماغ بسبب قرب مجاورت و عصبان تمامست و چنانکه در
 گوش جمع می آید فاصله است از غذای صغیر اوی که از دماغ به انجامی آلاء و همچنین بیان گوش و
 زبان بدان سبب که گذرگاه مواد می آید یعنی بر گوش باشد و بدین سبب لال یا دراز
 گرمی باشد و همچنین بیان گوش و آلات متاسل بسبب شریان که در قدامی آن واقعست و خنجر در صایا
 گفته شد و الله اعلم و اما امراض گوش و اسباب و معالجات آنها
 گرمی و گرانی گوش سبب گرمی و بد شنودن که فی نقصان خلقت گوش و بی نقد آن
 قوت سامعه از اصل فطرت حادث گردد و یا سده تمام بود یا ناقص از اسباب داخلی چون غلبه
 حرک گوش بسته شدن آن از حرارت خارجی و چون حد و کرم در گوش از مایه و غرض که گوش
 ریخته بوده باشد و چون حد و غشائی یا ثلثی یا گوشتی زائد از بعد قرح و زشت گوش و چون
 وقوع خلط غلیظ و مری یا خارجی چون ماندن ریگی یا دانه یا خاکی یا کلهی یا پشه که از خارج در غشیه یا
 یا حیوانی دیگر و شباه آنها و یا سودا المزاجی بود یا غیر مضرط و عصب حساس و آن غلبت و المزاجی
 باز می باشد و این سودا المزاج گاهی دفعش عصب بود فقط و گاهی بسبب کت و دماغ افتد و باشد
 که گرمی و گرانی گوش از دفع طبیعت افتد و بجز آنها با انتقال ماده قلیل یا کثیر بنا حیه گوش و
 سرد باشد که از تصاعد مواد بچو الی گوش افتد بیکبارگی و فتنه خنجر بعد اسهال صفرا و

بدو او غیر و گاهی واقع میشود و سهال بدان منقطع می گردد و باشد که از زور کردن لغت فسد
 همچون زور قی و کشنده آن و باشد که بادی غلیظ و فضایی درون صماخ و یا نواحی پرده حشی درون
 گوشش جمع آید و از سوراخی خارج نیک ستاثر نشود و با حس عصب را سختی تیره کند و از جمله اینها
 آنچه قوی افتد و ممکن و گه گاه در علاج آن مشکل بود و علاج آنجا که سبب آن غلبه و تراکم چرک گوش
 بسته شدن آن باشد و آنرا با دخال میل و عدم اسباب دیگر بتوان دانستن گوش را بر بخار
 آب گرم باید دوشتن بسیار و در وقت عقرب و در وقت غنچه با دانه نمیکم با اندک سرکه چکانید
 و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه نرم گردد و انگاه بعد استحمام بر آن گوش خفتن و یا گوش بر تاوه
 حمام نهادن و خفتن و زور کردن تا برون آید و میل رسد و بعد پاک شدن تداوی لطیف باید کرد
 و مراعات گوش پیوسته نمودن تا دیگر چرک در مجرای غالب جمع نشود و گفته اند که اگر فستیلیه سازند
 و از تخم سپندان و بوره با هم کوفته در گوش بنهند و سه روز بگذرانند بعد در گرم با خطه گوش بر تا بگویم
 نهند و فستیلیه برون آورند چرک حل شده بسیار برون آید و آنجا که سبب حدوث گرم بود و خوردن
 و چیدن و دود غده درون گوش شاهد آن باشد چیزهای کشنده گرم نمیکم باید در چکانیدن مشکل
 عصا را بر گشتن و طبع ترس طبع در سه ترکی و در وقت ترکی و در وقت عقرب جمله با فستیلیه
 و چون گرم برون آید تنقیه مزاج و صلاح گوش باید کرد و تنقیه مقدم بر نافع بود و دیدم سر نو شده
 را که بیمار بود دست لازم داشت بعد تنقیه گوش او در کرد و بعد در روز و چنان صعب شد که
 که بی طاقت شد و گر بسیار کرد و در خواب شد ساعتی ناگاه از گوش وی سیاه نگاه کرخی ظاهر شد و تاشده
 بی آنکه دوائی در گوش او کنند آنرا البته گرفتند و بیرون کشیدند و کرخی سرخ بود و همچون کره مسیده
 و مقداری چهار انگشت طول او بود و باریکتر از کره معده همچون کره سرچون و او بهمان سخت یافت و آید
 در نیاب آرد و ده انداخت که دو درم شرباب و سه درم غسل و یک درم روشن گل و سپیده و دو خایه
 مرغ بهم نیکو بامیزند و دیگر کم کنند و چشم بپاورد آن آلوده در گوش بنهند و دست بر آن نهاده بر آن گوش
 خواب کنند یک ساعت و بعد از آن ششم برون آورند خطه را که گرم بآید و آنجا که سبب حدوث غشایی
 و یا فولولی و یا گوش قزونی بود در مجرای و آنرا بهر آن دیدن جز دستکاری آنرا اندام بیری نباشد
 و مضع آن مقوس باید و دست یا بسیار باید کردن تا فیتی عصب اصل گوش نرسد و بعد بریدن

و دوائی سوزانند و بر آن محل طلا باید کردن تا عود کنند و صاحب را قبل از بریدن بهوش باید ساخت
 بحسب اشتغای بزرگ و گفته اند که رومی سوخته و زرنج سرخ هر دو را بر سر که سوزده اند چکانند تا گوشت
 فرو رنی و تلول را بسوزد و در شیش کنده پس علاج ریش کنند و آنجا که خلط غلیظ از قرحه و غشیه در
 منفذ مانده باشد و تقدم وجع و قرحه سبب آن و ظهور ریم و عدم علامات دیگر اسباب
 بدان دلالت کند چیزهای تحلیل کننده باید چکانند چون محصاره سداب با عسل آمیخته و
 چند بیکسره اندر روغن شبت حل کرده یا اندر روغن باداچچ کوبی یا زرد اندر بول یا اندر نرم
 حل کرده و طبخ اهل اندر سرکه چوشیده چندانکه سرکه سیاه شده باشد و طبع خربق و جذبه
 دیوره اندر خمر حله نیم گرم و این دوا با چست شوخ اصلی نیز نافع بود و اگر با خلط غلیظ متقیبه
 از قرحه و غیره مانده باشد هم این دوا با سفید آید و آنجا که سبب خدوشا ورم بود و تیر ورم
 باید کردن از هر نوع مناسب آن و علاج آن جدا اند که خواهد شد و آنجا که سبب آن ماندن
 سنگ و اشباه آن بود و در منفذ روغن باید چکانند با آب خرم یا سرکه بعده ماسوره بزرگ بر سر
 آن نهادن و بدین آنرا کشیدن و گلی و آنچه آب نرم شد چون بر آن گوش خفته زور کند بیرون
 آید و الا بی کافحت خارج نشود و آنجا که سبب رفتن حیوانی بود و در گوش احساس حرکت و غرضه
 بر آن شاه بود همان تدابیر گرم نافع آید و اگر قطران اندر چکانند و دوا نرا بچشد و همچنین عصاره
 و رب پیاز یا انار یا انار صبر حله نیم گرم پس کشته آنرا با احتیاط بس برودن باید آوردن
 و آنجا که سبب سوء المزاج باشد در تبدیل مزاج عصب حس سمع باید کوشید چنانکه در بار و
 روغنهای گرم منهدم کننده گرم کرده باید در چکانند چون روغن ترب و روغن شبت با آنکه چند
 در روغن غار و روغن قسط و روغن باداچچ کوبی و از سر و دها و سیوه و دهاوی سر و لبنیات بر خور
 بزدن و دواست خوردن جد و اربا رس با بلادر پاکتی کردن و در حار سکین حرات مزاج
 باید کردن بهستور جمیات و صغیر غلب و کشنده و روغن گل با داهی و یا بنفشه با داهم
 با هم در چکانند و بر آن خلط طلاهای خشک انگندن و در یابس گوش بر بخارهای نرم داشتن
 و شیر زبان بار و روغن بنفشه و چکانند و از چیزهای خشکی فراور و برون نگاه باشد که در روغن
 ساقا بوده باشد و جهت صلاح آن دواهای غیر مناسب و متعاقب در گوش کرده باشند و مزاج عصب

بدان تصور یافته بود و یا خود گرانی قلیل بود و چیت آن دو ای نامناسب افکنده باشند و اگر
 پدید آمده بود و از تصور مزاج عصب از آن دو ای و اینجا تحقیق آنها نموده و بعد از آنها و مصالح باید
 ارسال نمودن و با محلت و تعدیل مزاج تمامی اعصاب کوشیدن چنانچه در امراض عصب متفرست
 و تدارک مخدرات که در وجع استعمال کرده باشند و غنمای گرم بود و یا چند بیکتر و آنجا که
 سبب سوء المزاج با وی باشد اگر از بلغم بود و این بیشتر باشد استقراغ بلغم بدفعات باید کرد
 و غذای خشک و کم خوردن و شربتها بکار داشتن بعد تنقیه و اگر از خون باشد خشک فصد
 باید کردن و شرط اذن و حجامت شیب گوش کردن و غذای معتدل خوردن بعد و روغنهای
 که در بار و گفته شد بکار داشتن مخلوط با آب کشنیز یا عنب الثعلب و روغن بادام شیرین سفید بود
 و اگر از صفرا باشد سخت اسهال صفرا بطبیخ فواکه و فربه و نیلوفر بدفعات باید کردن انگاه
 تبرید مزاج بعد از شربتها خشک بکستور حیات صفراوی نمودن و آنچه در سوء المزاجی حال
 در گوش چکانند چکانیدن بعد تنقیه و من گری رشف و دم که از سوء المزاج مادی و غیر مادی
 افتاده بود و بلندی که بر کنار غضروف گوش است از جانب روی بر اول شند آنرا به پیشه باریک
 کوتاه داغ نهادند بر سخته و بعد وزی گوش او بیشتر گوش ایشان بکستور صحت سابق کشود و نیک
 می شنودند و آنجا که بشیرکت ضعف و داغ افتد سخت تنقیه و تقویت دماغ باید کردن انگاه
 اصلاح گوش نمودن و آنجا که سبب بجران انتقالی باشد و تقدم مرض حا و چون بعضی امراض مادی
 و تنهایی ضعف ادوی و وقت بجران بدان ایما کنند بعد از حصول قوت مزاج بحال اصلی خود
 تنقیه خلط سبب باید کردن بد آنچه مناسب بود و تقویت دماغ کردن و انگاه روغنهای نافه مذکور
 آنچه لایق حال بود و افکندن و داغ مذکور هم نافه آید و آنجا که سبب بر آمدن خلط مراری بود با عالی
 و نو احی آن گوش و استقرار آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفرا بعد و ش آن ال گرد
 بران تقویت و تعدیل مزاج بدن و صفرا باید کردن و ملین صند ابرق دیگر بار نمودن و مقویات خشک
 و راجع در گوش چکانیدن و اکثر آن بود که این قسم خودی خود بعد تعدیل اصلاح آید و اگر تسکین گردد
 داغ مذکور نافه آید و آنجا که از زور قی و شابه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشتها و
 نماید تسکین بر او و آسایش باید کردن و این سینه اکثر خودی خود و اصلاح آید و آنچه تسکین گردد و

همچو دماغ سابق عمل باید کردن و آنجا که از باد غلیظ افتد و وقوع سودا و آب مزاج با غلبت قلیل و
 کشودن گوش گاهی سنجبار و دیگر گران شدن بران دال بود غذا با بی باد شکن باید خوردن و
 در اسهال سودا و بلغم باید کردن و گوش بر بخار طبعی با بون و قیود و اشتن و تجمید گادرس و زیر و
 یک کردن تفتیه دماغ بر فتن نمودن و در غنمای محل باد با جند آمیخته در گوش چنانچه در تفتیه
 و چیزهای سکن بخار و متدل از ایشان بر دوا که باید خوردن دانسته علم شوند و آنرا پاک
 در وضع یعنی آوازهای که از توج و قرح هوای سیر و فی نباشد اما آنچه آواز تند و آواز باد که در کوزه
 و جامی چسبیده و آواز سیاه و آواز گس و زنبور که در ظرفی مانند دبا باشد و آواز آب روان دانه
 اینها مانند از طنین گویند و دوی و عوام آواز سر مانند جبت ادراک آن در سر و آنچه با یک طرف روبرو
 و چینی مانند که چیزی بران زنده و یا آواز درای از دو جامی آواز عوام آواز گوش خودند جبت ادراک آن
 در گوش و اطباء بر عیال تقسیم هم طنین و دوی گویند و سبب غالب این علت بخاری بود و یا باد
 در سنجبار و یا سحر و حوالی گوش که بکثرت خود تفت را یا دیوارهای سحر را یا آنچه حاوی تفتیه گوش
 بگوید و هوای مجاور ملائی صفاخ از آن متاثر گردد و آواز صفاخ در یابد و این بخار و باد گاهی نفس
 دماغ و نواحی سر متولد گردد و در ظهور و علامت غلبه باد و سبب بخار باد در دماغ و حس گردیدن
 بخار در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و در ظهور و علامت غلبه باد و سبب بخار باد در دماغ و حس
 و حس گردیدن بخار در درون و هر روز جامی سحای رفتن آن شاید آن بود و گاهی از عضو دیگر با غلظ
 بر آید و بیشتر از معده بر آید وجود و عدم و کم شدن و زیاد شدن در خلط و پری حس و بدان اشتباه کند
 و یا باشد که از مرق یا طحال و یا روده از بخار گرم و غیره و یا از زهره و غیره بر آید چنانچه در مایه لیا و غلبه
 اشارت بدان شده و باشد که از سودا المزاج گرم اخلاط بجمید و بخارات از آنها پدید آید و با عالی فرستد
 چنانچه در آغاز نوبتهای شب گاهی افتد و باشد که از غلبه گرنگی رطوبات بگذارد و بخاری از آن بجمید
 و بدماغ برآمد و تفتیم جوع صفت بران دال بود و باشد که سبب این علت نوت حسن سمع و ذکاوت
 گوش و قوت مزاج و هوای دلیل آن بود و باشد که سبب ضعف دماغ و قوای حسیه بود که از
 ادنی حرکتی متفعل و متاثر گردد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی از آن چنانچه است
 ادراک نتواند کردن و مخلوط از قوح سبب داخل و خارج احساس است و چیزی دیگر شود و غلظ

و این مردم متفکر و سوداوی مزاج و نادره صفت و پریشان و باغ را بسیار افتاده و در کمال حساسیت
این نوع خلط و او را که خلط متصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت کند و آن هوای ساکن را
شکر یک نماید و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم گوش بر آن دال گردد و علاج
آنجا که سبب بخار و بانفوس و باغ باشد اول تنقیه بدن کنند از کاهه تنقیه و باغ نمایند و بعد تنقیه
در اوست خورون مقوی چون کس و شباه آن نماید تا طبیعت و مزاج و قوی را بر تندرست بر دارد
و چندین را دیدیم که آواز سرگشته بعد تنقیه بد اوست بر و کس بعد سالی بر طرث شد و صد را بر چیزها
که به باغ مضر بود و بخار بسیار به باغ فرستاده از اغذیه و فواکه و بقول واجب بود و استحمام روغنهای
معتدل برسد مالیدن و در گوش چکانیدن نافع بود و از آنچه در طرش گفته شد تخصیص و غنم مورد باد
و آنجا که سبب بر آید بخار بود و از عضوی دیگر آفت آن عضو اولاً باید کردن از کاهه تقویت
و باغ و گوش فقط با استعمال اویان و در اوست خورون مقویات مخصوصه بدانها و آنجا که سبب
حیوانی بود و طریقی که در کرمی گفته شده مرغی باید و آشتن و در جمله این انواع در حرارت آفتاب و
آتش و گرمای بسیار نشستن و حرکت عنیف کردن و گرمی کشیدن و طعمهای بخار انگیز خورون
و بر امتلا خفقت و قی و آواز بلند کردن و چیزها در سبم خورون و ادخان کردن و در جمیع و
مطالعه مبالغه نمودن و صدای بلند شنیدن و متبض شکم مضر باشد و سر بر قلیه پوتی و آشتن و
از آن خورون و مرغ سمن معطر خورون و ریاحین خشک بویانیدن و هوای گرم و بر غیر عفن
بودن و حرکت سوار می شدن کردن و خوردن آب پیچرهای گدش مشغول و آشتن و در آن خشک
غوطه خورون و در گرمی هوا و در حمام فایز آب فایز غسل کردن بخفته در سردی هوا و در اوست خورون
نمودن و استماع مفید باشد و الله اعلم در و گوش سبب آن یا سوء المزاج بود و یا مادی
در حوالی پرده گوش محقق شده باشد و رنج سیدار دنیا آتاسی بود که حادث شود و در و گوش
یا در بن گوش از ماده گرم یا سرد دنیا از ضرب و سقطة و یا از رفعت حیوانی بود و هر از پاسه و در
اشباه آنها که در و در و در پرده گوش را بر بختانند و یا گرمی بزرگ بود که ب حرکت رنج سیدار و
و یا رفعت آب بود و در گوش بوقت غسل و هر سببی را با علامات خاصه آن تمیز توان نمودن
علاج آنجا که سبب سوء المزاج عصب حس باشد دستور می که در کرمی کرانی و سوء المزاج

خلاصه التعلیل
 گفته شد مرغی باید داشتن بعینه دار و نمیکه در سوء المزاجات در گوش نهادن و چکانیدن و غیره
 شفقت آنها مجرب است و عن گل است و روغن خرمن که بولی در آن جوشیده و باشند و تناس
 آن و شعله غلبه آلوده و روغن بادامچه کوهی و روغن گل که آب پنخ ترب در آن جوشیده و باشد
 یا مرکبی یا در آب اولاحل کرده بنده چند آنکه برود و روغن بماند و روغن فستیلیه کاندر حریه کاندر بند آید
 و روغن در اینج فستیلیه لعل و انزروت سوده و آلائیده و روغن که بیدستر در آن حل کرده باشند و
 و بن اخته و شیر و ختری و پسر و آب یاز پنجه و روغن گل با عصیر غلبه الشلب آمیخته و جوشیده
 و گوش بر بنجا طبعی خارج شک و غلبه الشلب داشته و بر بنجا آب گرم که منخی بزین فرو برند و بشنند
 و آب گرم بر آن ریزند و شستن بکشد بنک و کاکوس و زیره در یکت و کید پنجه و دکر داده و بخورد و خوب
 با وین چنانچه در وجه اذن اطفال گفته شده و ششای اینش بسفیده و خای مرغ سود و چکانیدن و
 همچنین سپیده و روغن گل با هم و روغن گل و آب کشنیر سپیده با هم ضم کرده و روغن گاو
 نیم گرم و صبر بر برون گوش مالیدن و آنجا که سبب باد باشد هم علاج است و بر طرش ریختن باید کرد
 و بخورد و خوب با وین نافع آید و آنجا که سبب آمان گرم بود و در و درون گوش کشنده بود و در غنچه جفت
 آنقدر بدماغ واحد است و غشی و سر استخصیص جو انان را که حرارت مزاج و قوت حس بیشتر است
 چاره جز تقلیل مایه و تسکین درد و تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد قفاله کنند و بعد سر با
 گوش با چند بستور و بر سر گردن و کتفها و ساقهای پای بد فعات حجامت کنند و شربت با
 خشک و آتش جو و کشکاب بپزند و روغن گل با اندک سرکه چنانچه فاترمی چکانند و بعد و روز لعاب
 پنخ و شکال بار و روغن گل میچکانند و اگر در و غالب باشد و روغن گل و سرکه بار و روغن تا توره آینه قطور کنند
 و لعاب مذکور و روغن بالونه با اندک سرکه و غلبه الشلب بر برون گوش طلا کنند و با عصیر تا توره ضم کرده
 بهتر بود و بر و نهامی گوش از حوالی سر گردن و بنا گوش تیزاب نرم طلا کردن مکرر مفید آید و
 مرصع را بخندرات چون حب الشفا بپوش و شستن تا الم آزار دنیا بد چند آنکه مایه سر کند بد بر قوت
 است و آنجا که فصد زانمی باشد یا خون غالب باشد و صفر ا غالب بود و کمین صفر ا باید کردن و فعات
 و بلنیات معتدل مثل نقوع میوه های خشک و شیر خشک و ترنجبین مقوی بسنا و بعد از آن روغننا
 مذکور چکانیدن و همچنین غلبه الشلب منخل اندر روغن تا توره و غذا های مذکور بشدت بهای سنا

بکار داشتن چنانچه در حیات حاد و گفته شده لیکن قبل از نشیج همه چیزهای متدل باید خوردن که با کار
سفر نباشد و نشیج را پس نینکنند و اینچنانچه خوردن این مخدرات در شدت خشک تخذیر کردن و آب
بود اگر چه مخدر نشیج را پس انگذد لیکن مصدق بزرگتر را مرعی میدارد و آنجا که آماس سرد باشد
و عدم تب و قلت آن و آهستگی در دوسر وی مزاج بر آن شاد بود و نخست استفراغ سرد باید کرد
و بعده روغنهای محلول چون روغن بابونه و سوسن زبان و امثال آن باید چکانیدن و سوراخ گوش
پیوسته بر شایطین پنج یا زغالیه و آتش در جمله نافع بود و همچنین ارسال مرهم شافی در گوش آفتاب
که عتیق گردد که سر خواهد گردن و در آماس سوداوی ثقیله در قطور آب غلب اشغال و کشنیز
داخل ساختن مناسب بود و چون آماسی محکم گردد و صدف سوخته با عسل و منقذ باید ریختن تا آزار
تحلیل دهد و جرم تیزاب با عسل هم مناسب بود و آنجا که آماس به انی بود و همین تقویت طبیعت
باید کرد و و تدبیر نزد و ایندین آماس و پنج چیز می که را دوع بود یا سخت جاذب استمال نباید کرد
در روغن زرد و در روغن بلبلان چکانیدن در جمله او را مر سرد و سوء المزاج سرد نافع آید و همچنین روغن
که جبل اندران نخته باشد نیم گرم و جمله روغنهای قطور را که بگوش ریزند نیم گرم کرده باید تازه و تراش
کند و بویص ضرر نکند و آنجا که سبب آماس بیرون گوش بود و در حال شگوش و بلندی و بگوش
و آن اغلب از قسم قورمهائی برخو بود که در کنج لعل و کش را ن افند و آنچه بحرانی بود و محلات جاذب
اطلا باید کرد و تا مادام که اتمام بد آنجا کشد انگاه آنرا ایندین یا تحلیل نمودن به سختی که در او را
مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقیه باید کرد و انگاه تدبیر آماس بدستور
مشغول بودن و آنچه عرضی باشد بر رفع مرض مرفع گردد و لیکن درین جمله پیوسته روغن گل درون
گوش چکانیدن و شیر و شیدن تا کوفت آنرا از درون گوش باز دارد و آنچه از ضرب و قطعه افتد
بعد مضد کامل عصاره برگ موسیه بار و روغن گل چوبیده فادر گوش باید چکانیدن و ضماد برگ تازه
موسیه کوفته بار و روغن گل گرم کرده بر بدن و محل ضرب و کوفت بکار و آتش و پوست تازه کوفته
گرم بر بدن گوش کشیده و کشیده بسوس و نمک کردن و از سایر مراعاتها که در کوفتگی مبین شده
بجا آوردن آنچه در غرور بود و در اوست حب الشفا جت آوردن خواب و تسکین درد و مواء عظیم نافع
در جمله او را مر و غیر او را مر و ترک گوشت و غذایانی غلیظ باید از انگیز و گرم و خشک در جمله او را مر مفیده آید

در آنجا که سبب رفتن و بویان و تولد حیوانی بود و در گوش بدستوری که در طرش گفته شد علاج کنند
و آنجا که سبب رفتن آب باشد در گوش و اگر انی گوش و قندرم سبب و عدم سبب و دیگر بران
گواهی دهد و باشد که ورمی از آن حادث گردد و از غلبه در و باشد که از چربی که از آنجا است
اشکی هم رویی جهت تدبیر اخراج آب باید کرد و در طریق آن یکی دستور عام است که بران
طریق نخیه کنند و بدست بچینانند یا بران بایستی تا ده گوش برکت دست نهند سر خم کرده
و در چوبند بهمان بایستی و درین بر گوش نهاده بکنند و طریق دیگر آنست که چوبی محوفا از بادمان
یا شربت بنفشه آری که در گوش گنجد بچینند و بعد در شیری و کبیر آنرا در آن شربت گوش بچینانند یا شربت
چنانچه بود داخل نتواند کرد و آنگاه بر سر دیگران بلبته باز و بر وزن زیت چرب کرده بچیند و با شکر
در گیرند و بگذارد تا سوخته شود چند آنکه نزدیک گوش رسد آنگاه شرب و شربت بیکبار آنرا برود
کشد آب با آن بیرون آید و اگر ابرشیم از خون جبری که در صدفی بود وین و بزرگ بچو صدف
لو بود و محیط آن در از و باریک باشد و اندر دریای مشرق در دم و قروان یا بند قنیه سازند و
در گوش می نهند جذب آب کرده شود و اما هر ساعت بیرون باید آوردن و خشک ساختن و دیگر با
ارسال کردن در وزن گل نمیکرم ریختن در گوش و باز بیرون کردن هر ساعت نیکو بود و الله اعلم
قرحه گوش آنچه بر ظاهر گوش پدید آید از ریشهای بر با و جز احتمالا و اما سبب دستور است که
در آن مباحث مقرر شد و علاج کنند و آنچه در درون بود اگر بعد از در بسیار ورم پدید آمده
باید که از شستن تا آنچه پا بودنی است ببالانند و مدتی هیچ در و نباید کردن جز بتفتیه بدن و کشیدن
طبیعت و تقویت مزاج بقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و با و انگیز و سه و میان از بهر
سرمحا فطرت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استعمال کردن هر روز خطه و اگر بیم تبین حرکت
در شند بود در وزن با و آنچه کوبی یا با و دم تلخ گاهی بچینانند و اگر کنند که دست بباله بعلل آلوده و بزرگ
سوده در گردن سیده می نهند و شعیاف یا ینا بسره که وسیله خایه مرغ سوده گاهی می چکانند
و اگر اندک در ورمی باقی بود و با اندک میسی دارد در وزن مرکبی باید چکانیدن و گاهی در وزن با و آنچه کوبی
و اگر قرحه کند و باشد و رطوبت غالب و بدوی از آن می تراید قطران تنها بار وزن آنچه بچینانند
تا پاک گردد و در او از این اقسام استعمال هر بهمانی رو باشد و مصلح خون شیلی و با سلیقه

و اسفیداج منفذ آید خارش درون گوش سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد یا سبب
 و غده حیوانی بود چون گرم و خنجره و یا حرکت باد و بخار نزله گرم خیاخی در خارش جنین
 گفته شد علاج آنجا که سبب بخار تیز یا شور بود و رغن باید چکانید و اگر غلبه شود استغفر
 غلط تیز یا شور باید کردن انگاه و رغن گل و بادام و شیاف مانع اند که سر که باید چکانید
 و آنجا که سبب غلبه حرک باد و غده حیوانی بود و تیز حرک باید کردن و آنجا که سبب حرکت بخار
 نزله گرم بود و تیز نزله و تعدیل مزاج باید کردن و یا ممکن باشد چیزی بهت خاریدن و در گوش
 نباید کردن که اطبا گفته اند که گوش را با آرنج باید خاریدن و کوی را گوش بدر آمد و سبب
 بسیار میرفت اکثر بهت شنیدن بگس بر انجام گرم میداشت و تشویش میداد گویا بهت که در
 آن را گرم کایک گویند و اکثر آنرا بهت گویند نگاه میدارند قدری نرم نمایند و گوش
 او که در نزد گرم طبع فتنه شد و حجت است

باب هشتم در احوال

مغضوبی است مرکب از استخوان و غضروف و عصب و عضله و پوست و عروق و شریان و ریه
 و چنان است که نمیه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نمیه فرو سویی آنکه در میان
 ریه است غضروف است و حرکت و کناری بر عضله است که با عضله ریه است و نمیه
 بیسی از سویی بالا با استخوانی که آنرا مضغه گویند میرسد و از استخوان برگشته اند بر دوش
 و مانع بر این استخوان منفذی است بودنها از آن منفذ بدماغ رسد و حس بوسیدن که از آنوقت شام
 گویند در آن دو فرونی است که در نهایت این دو مجری است و آنرا حکمتان گویند خیاخی در باطل
 بدین اشارت شده و از هر دو منفذ بینی در منفذ اندر نهایت گاه کشاده است نفس بدان و منفذ
 از قصبه شش بر بینی گذرد از بینی بقصبه و آید و صفای او را پسندید و منفذ باشد و
 محافظ ازین راه بدین و خلق در دهم اندر مجرای بینی بگوشه چپ منفرجه است یک کشاده است
 و بوی دواها که در چشم کشند از آن دو منفذ بر بینی رسد و طعام آن از همان راه نفس بکام زبان
 رسد و هر دو منفذ بینی از ابتدای که بطرف بر و نشسته تا نهایت کام فراخ مخلوق شده است

و آب گرم استنشاق کردن و حمام کردن و بعد بنهیدن بزور نفس بیرون کردن و آنجا که چیز
در مینی مانده باشد بپستکاری باید بیرون آوردن و در امراض اطفال اشارتی بدان شده و
آنجا که سبب گوشت فزونی بود و تدبیر آن بعد از این مذکور شود و آنجا که سبب کرم و باغ و منفذ
بینی بود بنوعی که در صداع کرمی گفته شده و در گرم گوشتش علاج باید کردن و آنجا که سبب آلودگی
غلظت بود و در منفذ صفای بخور زیره و بخار سد آب و سحر و پودنه که مسرکه سوده باشند و قطره
لیل و سپیده و بنار اسفید و چند بیک ستر بر دهن با دامن تلخ سوده و نافع بود و همچنین بکوبیدن
ریگ و زیره بریشانی و خوردن بادشکن و آنجا که سبب جدوش آماس باشد بر فح آن برطر
شود و تدبیر آماس مینی هم به وجه آماس گوش بود و الله اعلم و و ام اوراک بوی بد
و لذت یافتن از آن و اوراک بوی در وقت بختیدن و بوی و اوراک
طبعی بی آنکه در خراج موجود باشد سبب این یا خلط بلغمی عفن بود و در مقدم و باغ و
یا در خشیوم که نهایت مینی است از درون و یا در زایدتین حلتین که حس مریض پیوسته
اوراک نفع آن میکند اگر بوی آن غالب است و از جهت انف از آن لذت می یابد بهنجو
و باغان و کناسان و الا در حین توجه باوراک ششومی دیگر بواسطه توجه حاسه و تحریک بخارات
آن و اشتزاج و غلبه کردن بوی آن بر بوی ششوم و اگر چه عطر باشد اوراک آن کمی کند
و با قرحه عفتی بود و در مینی که نفع آنرا می شنود و یا بخاری بود و گنده بوی که از معده و یا از
و یا از دهن بی مینی میرسد از خلطی عفن که بر سطوح آنها با در اجرام آن اعضاء جایی که ده باشد
و یا قرحه در آنها حادث شده باشد بر بوی و پیوسته بوی آنرا در مین باید علاج آنجا که
سبب خلط بلغم عفن بود و در معده یا و باغ یا خشیوم یا زایدتین و هم در علامت بلغم و که در
جواس و عدم دلائل دیگر اسباب شاهد آن باشد نخست تنقیه و باغ و دهن باید کردن
بسهلالت مناسب بعد از آن بوی مشک بویانیدن و عطوسات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن
بالته ماده را به فعات بکند و یا در و ببول گو ساله یا شراب یا بول خرما و به شوق فرمون
و بغیر غرما و سقوط نهایی حاد و باغ را پاک کردن و سقوط طارش بیه مغیبه آید بعد از شستن مینی
و همچنین سلیقه خمر آلائیده در مینی دشمن و دوا با می شومی و منشی باغ و محلل بلغم خوردن

و غذا نهای کم رطوبت و کم بخار و گرم بخار و دشمن چون کج کبوتر بریان و قطبیه آن و مرغین و قند باسل
و گوشت دنبه و زرد سوخا و کشت و منزه که مرغیان یا فلفل سود و شیر و آب و اینها و آنجا که سبب
قره و دما سوری و عفن بود و در منفذ بینی هم سخت استقراغ و تنقیه بدن باید کرد و غذا با سبب
تریاق خوردن انگار و بعلال ریش مشغول گشتن و شستن آن بول خرما و ده و خمر و آب لسان آمل
بغایت نافع بود و بعد از آن غلیظه از سبب و غنیل و صبر و گل و قر قنل حمله آب خربزه و سرشته و سرشته
نهادن مفید آید و از جمله علل جاهی که در دنیا گفته شد و آنچه مناسب بود و بکار باید داشت و اگر سرشته
به تیراب نرم کرده بدان محل توان رسانیدن و آزار به آن شستن و طافت غرضش آن باشد
عظمت نافع آید و آنچه در قره گوش گفته شد از قطران و غیره هم مفید آید و جد و در مراهم کرده و بار زرد
و تخم مرغ و عسل و ادرک و انزروت و بومرهم و آزار بوشش طلا کردن عظیم نافع باشد تخصیص بعد
از شستن مذکور و آنجا که خون غالب باشد فصد قیفال و شرط اذن و حجامت پس سر فصد کردن
در و ن بینی نافع آید و آنجا که سبب بخاری گنده بوی بود که از عضوی دیگر بد و میرسد علاج آن عضو
به ستوری که در محلش مبین گردد و باید کرد و اندک علم و داهم ادرک بوی خوش و طبیب
بی آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن خونی بود و در و مان رسیدن بوی آن بشام
و این حال چون در امراض حاده واقع شود و علامات سهل دیگر با آن قرین بود و دلیل قرب مرگ
باشد چنانچه در علامات خیره شده گفته شد و اگر غیر از آن بود اصلاح ممکن باشد و علاج سخت رگ
در و ن بینی با بزرگ و تنقیه و مان کردن مسهل که خلط سوخته را دفع کند انگار و پیوسته چند بار
می بوبند و بر بینی سوط می کنند چنانکه بوی آن در باید و اندک علم حفاف و خشکی کردن در و ن
بسیار و نوع بود یکی آنکه هیچ رطوبت محسوس نشود و خشک و در هم کشیدن آن رنجه دارد
و سبب این با جاراتی مفراط بود و در بدن که رطوبات نازک را تحلیل کرده باشد که نفسی سیدان
رطوبات کثیف چنانچه در حرکت های غلیظ و پنهانی گرم پدید و یا میسی بود و مفراط در تمام بدن که
انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوی و اصحاب تدابیر خشکی فرای را و اضم
سست و یا میسی بود و مفراط در تمام بدن که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه در قوای را و اضم
سست و دوم آنکه در تجری رطوبات غالب آید و در خشک شود و محکم بسته گردد و سبب این دو

رطوبات بود که بینی می آید و سیرین حرارتی بزرگ که شفت ترسی آن کند از داخل یا از خارج برآید و در
 غبار و غلبه که بخالت از غلیظ و خشک سازد و علاج در چله ترک ثقب کردن و در سواهی سرد و
 سکن شدن و پاشی در آب سرد نهادن و در عصیر کاسنی در پیش سطلانی خشک و نرم کردن و خا
 تاب کاسنی و لعابها بسته بشمار پیش سرد یا بهار و ستهال بختن و در غنغنه و نیلوفر و کدو
 با اندک آب بنجم کرده در بینی چکانیدن و خطبه حکام فایز در آمدن و در حرارت مغرط و خیار و بادک
 و امثال آن پیوسته بوسیدن و از باد و گر و غبار و گر مایه خدر بپودن و غذا با کمی سدر و تر بو
 در غیر عرض خوردن در حیت غسل تاب سرد کردن زیر ناف فرو بردن و در غلبه سودا و در رتبه
 خلط تنقیه و قهقهه خلط مانع بود و اندک اعلم خشک و شسته و این پنج خشک نشیه بود که در درون بینی
 پدید آید و در غده که چون از اینجا بگذرد و بکند خون تراشیدن گیر و مخرج شود و ماده سبب این
 خلط محترق غیر عادی بود و از ششم نازده قوی و سالم علاج سخت تنقیه باید کرد و سبب که خلط محترق
 دفع کند انگاه پدید آید از آب است نرم کرده بر روی آن طلای کشته و همچنین لعابها از درون و در
 مرهم روغن گل که مردانگ و سفیداج در آن باشد بر آن مالیدن شبها خواب کردن و در روز
 بلعها بشستن مفید بود و قطعا از آب است نباید کافتن که ریش و جرات تازه کرد و در صلاح
 پذیرد و سایر مراعاتی که در حیات گفته شد جمله اینجا نافع آید و اندک اعلم شفاقی هستی این طریقه
 بود که در کام بینی پدید آید و سیرینی و لب پائین از کوفت آن و نرم کنند و باشد که کوفت آن
 سحوالی چشم رسد و یک چشم آماس کند و درون چشم سرج گردد و در شیه بر آید و بلکه روی سبب
 سودا المزاجی خشک بود چون مزمن گردد و علاج نه پذیرد و علاج تبدیل مزاج باید کرد و توتیا
 سفال را با مغز بادام و عناب بر سرنگ باب صلابه کردن با پنجه مرهم کردن و بر آن طلا کردن
 پیوسته یعنی چون خشک گردد و از طلا کردن و غذا با کمی چرب دادن و اندک اعلم گوشه
 قره و فی این گوشتی بود نرم و سفید و بیدرد که از وی ترسی پالاید و ریش بینی پدید آید و اندک
 بعضی بوسید گویند و باشد که فزونی سخت و تیره رنگ پدید آید و کام بر آماس سخت کند و گمان
 افتد که مکر با سورت و آن سرطان باشد و فرق آن باشد که با سوزنم بود و از ریش علت سبب افتد
 که مرض تولد کند و باشد که دراز گردد و سوزنی برآورد و علاج آنچ با سوزن و در خان بکار نمی آید

خلاصه التمارین
۴۹۸
و اصلاح جرحت کنند و اگر انار را با جرم طبع بگویند و بچو شانه و صاف در ظرف مسی کشت بگذارند و
فتیله بدان تر کرده در مرقه و نو شاد گردانند و بر پیاورینند و در ششده اوست کنند تا گل کنند
و بعد بتقیه بچسبند و سبیل او بکشد و در سرطان راح دست نباید کردن و بتقیه بملطیت خسته و
تیز آب نرم و یا جرم آن و یا عمل اصلاح کردن و اندک اعظم خارشش در رون بینی
سبب آن بخار مسی تیز بود که بسبب دماغ براید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مست
رطاف و یا مقدمه آبله حصیه و و دماهی که بخار سنده باز دارد و بخار کوشش و عدا دماهی کم بخار و
خشک خوردن و بینی را درون و بر رون بر و غن گل و با دما چرب کوشش و اگر خون غالب باشد
فصله قیال کردن و برگ بینی کشادن و آنجا که سبب مقدمه کالت نکور بود و تفریر آن امراض باید
و آنجا که از بقیه ماوه غریبه و جرحی باشد فلول آب گرم و بدان شستن درون بینی مفید باشد
و اندک اعظم **مستواثر** سبب عطسه و سرفه گفته شد و طبیب تواند آن قوت دماغ
و ذکا و حس آن را تا از رسیدن بخار حاد بود و بعد از عصبانیت در بطن اول و این در ابتدا
نزله و زکام و آماس بود و تدبیرات آن قریب بتدبیر صریح بخاری باید کردن و در غن گل و در غن
بید انجیر بوبیدن و همچنین نخله سرکه و عسل کشش نیز در دماغ و یا عرق بید و همچنین بوبیدن سبب و
بسی و آفتاب بخاری و بر پس کردن مجله آتش نهادن و دلتی گرم کشید بر آن محل کردن و در غن
نگرم چکانیدن و سبب بر بخور و قند و زعفران و آتش و چشم و گولش و اطراف بالیدن خوب و
بسی چیزهای مرغوب مشغول کردن و رسانیدن بجزایمانی که آواز می کند و بعضی از چشم و درن فراخ
با ذکر ده در چیزهای شکاف نگرستین و آب گرم بسیار بر سر ریشین این جمله نافع آید و آنچه مقدمه زکام
و نزله باشد تدبیر آنرا باید کردن و آنجا بوبیدن شامه افیدنی و گاه کل و کل سر شوخی سید و خوردن
حب الشفا در گرسنگی کشیدن و حرکت در خشکی بود اگر درون نافع باشد و آنجا که آماسی در نواحی دماغ
بود و قصد باید کردن و تقلیل غذا و تدبیر تحکیم آماس آنجا بوی تیزاب ناروق و امثال آن مفید
باشد و همچنین بوی پایزه بخت و بوی کرنه بخت و خوردن شور با پیا و سر بر بخار اینها و شستن و برود
چرب کردن و اندک اعظم **رعاف** سبب خون آمدن از بینی یا دفع طبیعت بود و ماوه مرض را
در بخار و یا استلاسی بدن از خون که بغلیه شد و سرگی و در ششده بینی از دماغ کشاده شود و

طلک کردن مفید بود کج بسکه سرشته یا این عصاره های مذکور سو ده اقا قبا و گلنار و ناز و صندل و کافور
و افیون و گل ارمنی و چای بعضی سرکه سرشته یا عصاره های مذکور و باید که کج را بقدر یک انگشت بیشتر
بر کرد و نصف پیشانی طلک کنند بیا آن دو و ابای مرکب که در درون بینی تا اقصا اندر بقعیده نشاند
خون باز دارد و مجرب است افیون و انگلی غبار آسیا و گلنار و ناز و سو ده و خیدرم و حله و عصاره
روث انحرار سرشته و خانه عنکبوت در دافرو و دیان و دوا های که بخورند نافع بود و شربت خشخاش
و دود انگ ناز و مر حیوانی و دودغ سائید و یاد عصاره خر توله و دود انگ موسیانی در عصاره بادرنجب
یا خر توله سرشته و شربت در دودغ و در افشاده غوره یا سماق حب الشفا ترش نموده و افیون
نیم خودی گل مخوم و عصاره نعناع و یاد عصاره خر توله مرد انگ در آب سیب ترش و آب خیار
و بادرنجب سو ده نیم درم و غیره یا حیوانات و عصاره خر توله بیا آن دو و ابای نافع بود و یا چوبه بهماق
پخته پنج بومی داده بهماق و اندک نعناع با بود و پنجه نیمه تازه کشک آبش بومی داده و ماش عدس
بزرگ با سماق پنجه یا پنجه که خمیر آن به نعناع گرفته باشند بقا لقی سماق بنان و دودغ بی سکه خشک
بلا و دودغ و کتاب بیا بزرگان آگنده و امثال اینها از آنچه در اسهال و موی فرموده اند و باید که
در حین خفتن چیزی در بینی نهادن احتیاط کنند که خون از راه حلق معده و در و ده که معده و از آن
باز گیر و منجنق ضعیف شود و غشی افتد و بقی محتاج گردد و یا بخورند و حملات و جمله بعارض مضمر
باشند و اگر از معده بگذرد و در دوده اندر در و در و شکم پیدا آید و حقیقه و حملات احتیاج آید
و آن نیز در عارض مضمر بود و بیست و فی الجمله تدابیر رعایت بسیار را بدین نوع علل اجهای شفا حاصل
شده است الا آنکه شرابان شگافه بود و اندک اعلا م ~~را جهت تقطیع سده و داغی حکیم~~
هندی دوا می نیز در داغ از منقذ بینی و مید و بود و اورا رعایت باشد و سه شبانه و ز خون اندک اندک
میرفت و هر چند آب سرد و شنباه آن به سر او میرختند باز فی استاد همان حکیم فرمود و عصاره
علف بک که در آنکه نامی باشد از بسیار ترشند و بر پیشانی طلک کردند و در بینی او میرخشند
و سر او را خشک میداشتن بدین باز استاد و زکام و زکام و طلح اطباء بران جاری
شده است که آنچه از طبع باشد و داغ سیلان کنند و تمد و قوت و دفعه را و بینی فرود آید یا آنکه
سده و در نهایت منقذ بینی از آن و رقیق شود و آن از کام نماند و آنچه سیلان کند و بر راه حلق و سینه

کج را بقدر یک انگشت بیشتر
بر کرد و نصف پیشانی
طلک کنند بیا آن دو و ابای
مرکب که در درون بینی تا اقصا
اندر بقعیده نشاند
خون باز دارد و مجرب است
افیون و انگلی غبار آسیا و
گلنار و ناز و سو ده و خیدرم
و حله و عصاره بادرنجب
یا خر توله سرشته و شربت
در دودغ و در افشاده غوره
یا سماق حب الشفا ترش
نموده و افیون نیم خودی
گل مخوم و عصاره نعناع
و یاد عصاره خر توله
مرد انگ در آب سیب ترش
و آب خیار و بادرنجب
سو ده نیم درم و غیره
یا حیوانات و عصاره
خر توله بیا آن دو و ابای
نافع بود و یا چوبه
بهماق پخته پنج بومی
داده بهماق و اندک
نعناع با بود و پنجه
نیمه تازه کشک آبش
بومی داده و ماش عدس
بزرگ با سماق پنجه
یا پنجه که خمیر آن
به نعناع گرفته
باشند بقا لقی سماق
بنان و دودغ بی سکه
خشک بلا و دودغ و کتاب
بیا بزرگان آگنده و
امثال اینها از آنچه
در اسهال و موی فرموده
اند و باید که در حین
خفتن چیزی در بینی
نهادن احتیاط کنند
که خون از راه حلق
معده و در و ده که
معده و از آن باز
گیر و منجنق ضعیف
شود و غشی افتد و
بقی محتاج گردد و
یا بخورند و حملات
و جمله بعارض
مضمر باشند و اگر
از معده بگذرد و
در دوده اندر در و
در و شکم پیدا آید
و حقیقه و حملات
احتیاج آید و آن
نیز در عارض
مضمر بود و بیست
و فی الجمله تدابیر
رعایت بسیار را
بدین نوع علل
اجهای شفا حاصل
شده است الا آنکه
شرابان شگافه
بود و اندک اعلا
م را جهت تقطیع
سده و داغی حکیم
هندی دوا می نیز
در داغ از منقذ
بینی و مید و بود
و اورا رعایت
باشد و سه شبانه
و ز خون اندک
اندک میرفت و
هر چند آب سرد
و شنباه آن به
سر او میرختند
باز فی استاد
همان حکیم فرمود
و عصاره علف
بک که در آنکه
نامی باشد از
بسیار ترشند
و بر پیشانی
طلک کردند و
در بینی او
میرخشند و
سر او را خشک
میداشتن بدین
باز استاد و
زکام و زکام
و طلح اطباء
بران جاری
شده است که
آنچه از طبع
باشد و داغ
سیلان کنند
و تمد و قوت
و دفعه را و
بینی فرود
آید یا آنکه
سده و در
نهایت منقذ
بینی از آن
و رقیق شود
و آن از کام
نماند و آنچه
سیلان کند
و بر راه
حلق و سینه

فردا و در آن مجاری سده کند و با کند نزل نامند و علامت خاصه مطلق زکام و دشواری
نفس نزون باده از راه بینی تنگ کلام مخصوصا سیم راسب گفتن و نون و دشواری تکلم و
حلق و علامت زکام و نزل که گرم سرخی چشم و روی بود و خشکی و گرمی و تیزی یا شوری رطوبت
که می یالاند بر راه حلق و بینی و سوزش و دغدغه کردن آن مجری حلق را و زردی و تلخی نفث در
صغراوی و سترخی و سیزی آن در دوی و خش و التهاب سرد روی و سبکی در حث یافتن از
خوردن خشکها و هواهای خشک و پری صده و غلبه آن از گرمیها و هواهای گرم و غلبه صده و علامت
مطلق زکام و نزل سردگانی سرد روی بود و سرد و میثانی و منقذ دم و غلبه و غلبه و سبکی و زشتی
نوبان یا بد مزگی یا بد طبعی و سردی رطوبات نازک و دغدغه منفذ بینی و سرد دان و زیاده شدن
گرانی در پری صده و از خوردن سرد و یها و ترسیا و هواهای خشک و سبکی در حث یافتن از غلبه صده
و هواهای گرم و دوی گرم بسبب جمع آمدن فضلات رطوبات نازک و در دماغ یا سودا و المزاجی بود
گرم و در دماغ که بخارات زائده بدان حث بخوبیش کند و از ضعف عارض آنرا نتواند گذاردن
و تحلیل کردن و یا سودا و المزاجی بود و تر که سبب زیادتی پری دغانی بخارات گردد و در دماغ و یا
سودا و المزاجی بود و مرکب از نیتا و از خارج گرمی هوا و امثال آن در سرد اثر کند و رطوبات و دماغ را
بگذارد و بسیار سازد و یا بویهای تیز دماغ رسد و رطوبات و دماغ را بچیناند و بخارات آنرا
را بگیرد و یا سردی بسبب رسد و مساوات آن بسته گردد و در رطوبات بخارات تحلیل نباید و جمع شود
و یا بد و است که خداوند مزاج نرود و دماغ را از زکام و نزل بسیار افتد و مردم کم کثیر الفضلا
اکثر اوقات مغموم بود و حث عجز از گواریدن ترها و خداوند دماغ گرم را از بوی گل و مشک و امثال
آن زکام افتد و سبب این ظاهرست و مردم کم کثیر الفضل را هم نزل زکام بسیار افتد از جهت تحلیل
بدن ایشان و در شمار مردم میوه خوار را نزل بسیار افتد و همچنین آب بر بالای شیرینی و میوه خوردن
محر که نزل زکام بود و لیش ظاهرست و از هواهای گرم بیکبار هواهای سرد و بر آمدن و سردی را
در گرمی یکبار سرد و ماضن و از سردی در وقتیکه سرد و شده باشد بیکبار از خانه آمدن که هوا
سردن در آن داخل نتواند شدن و آنرا گرم ساخته باشند نزل زکام و نزل و در جهت حث و
شکر یک رطوبات و خواب روز اندر زمستان زکام آورد و جهت زیاد ساختن رطوبات دماغ را

و همچنین دماغ بسیار خورده و در زمستان و تابستان و امیدن بسیار روشن و زمان چرب بسیار خورده و
 برگه و در پی باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد و همچنین برگه که تابستان بر طبع خود و نگذرد و به باد
 بارانهای بسیار آید زمستان نزله بسیار افتد بحسب تخریب و تولید رطوبت و تخریب رطوبت است که هرگز
 نزله بسیار افتد از مرض لثالی این که در و جالینوس میگوید که سبب آنست که هرگز عضو ضعیف شده باد و بد که در
 او بد آید و وی بد بخامی آورده پس عضوهای دیگر سلامت افتد و شیخ گوید سبب آنست که باد و خداوند نزله را
 باشد و باد و مطول غلیظ و جواب حق آنست بلکه غلبه تقاوت رطوبت و یوست خلط جم و ا
 و مرعجب می آید از حکیمی مثل جالینوس که از تخصیص قول انبساط بطول چون غافل مانده و بد آنکه
 نزله سبب بیماریهای بسیار گردد و و چنانچه باد و نزله چون بر اسیبی فرو آید نزله کام باشد و چون
 بر گوش ریزد و امراض گوش تولد کند و چون بچشم ریزد و امراض چشم تولد کند و چون بدانه ان ریزد
 در دندان تولد کند و چون بکام فرو آید باز تولد کند و چون بر و ده آید سبب اسهال و سحج و
 قولنج گردد و چون شش فرو آید سل و سرفه و ذات الریه تولد کند و اگر سحاب فرو آید سبب
 ذات الجنه و شوصه گردد و اگر جلیق فرو آید شقاق گردد و چون بعد فرو آید سبب اکثر امراض
 معده گردد و اگر بعد حرکت در اجزای دماغ متحقق گردد و سبب بعضی امراض دماغی چنانچه دانسته شده
 و از نخبه شیخ گفته است که نزله کام را درست میدارم بمای تنقیه دماغ اما از سرسام خون نمیکند فلذا
 در نخست باد و نزله اهتمام بلع لازم بود و در تقویت دماغ دفع آن کوشیدن و جلب رطوبت و در
 سرکه و شراب کشمش معالج را رعایت لازم است تا تسکین باد و اینچنان باید
 که چون خلط غالب باشد و سخت گرم در آخر همان روز فصد کند از قیال و خون تمام بر و از
 و بعد از آن شکم را نرم دارند و بلعنی نرم مناسب و اگر خلط سخت گرم باشد ناسه روز نخست نصف
 مملت و بهند انکا فصد کامل کنند و بعد از آن بلعنی نرم شکم فرو می آورند چون مسی که از
 و پس باو شان و بنستان و تخم بچه خطمی و پنجه سوسن و عناب و خیار شیر و شیر خشک سازند اگر
 غالب و سرد باشد بعد از روز سه روز و بهند از زرد و صبر و رب السوسن و صندل و تخم بادام شیرین
 ترکیب با سسه باشد حب حبیبال و حب انیسون و حبیل حلوی بنامت نیکو بود و هفت روزین مرض فطر
 دار و که خلط را بر جها هم کشد و دفع مزاج آن کردن و در هم تعدیل مزاج و همچنین باید

و همچنین دماغ بسیار خورده و در زمستان و تابستان و امیدن بسیار روشن و زمان چرب بسیار خورده و

بالکسر بلع بسیار شل جلد و قنال بنامت صبر بلع

و غلیظ و چسبن و روغن و چیزهای غلیظ و سخت گرم و تیز و درشت و گلوگیر و شور و سخت ترش و میوه ها
و آب سرد و درختیات غیر جالی خوردن در وی بسیار دشوار و سردی و سردی و هوا می خشک است
کردن و در مقام خشک ساکن بود و احوال و امثالی طعام بسیار سرخشیب افکندن و
جماع بسیار کردن و خشنه پز کردن عظیم منبر بود و تمیزین بوسیدن گل سرخ و مشک و امثال
اینها کسی را که حس ذکی و دماغ گرم باشد و داشتگی کشیدن و اندک گرنگی خصوصاً بعد از مجامعت
و حمام و دوش سرد و در چوب آن پاک کردن و سرد را گرم نگاه داشتن و پیله در گوش و بیشتر
تجسس در شبها و گاهی قطره روغن مورد و یا روغن مرکب در گوش چکاندن و چیزهای
نرم و لغز اندک که در مشرب باشد خوردن و یا شور یا بای که در آن شلغم و اسفناج باشد خوردن در
مقامی که هوای آن گرمی بایل باشد ساکن بودن و در مقامی که هوای آن غیر زیستان و تابستان
و در زیستان در مقام یک گرم ساکن بودن و شامه افیونی بوسیدن و کفهای دست و پاها را
بر روغن گاوچرب که در بسیار بر سر آتش و آشتن و سر برنجار شلغم و قلیه یوتی و آشتن عظیم مفید باشد
و در چوب که نبات می شود است که چون بدن نبات متلی و مرضی و مرطوب بود و در
و فصل و در فصل مرطوب بود و فصل و قوت مناسب است و استقرای باشد و استقرای غلط است
کفنه بعد حسب استقامتی بزرگ فی الحقیقه و در روز میگوید و هر شب بکینوت خوردن و غذا بکینوت
که گفته شده و بکار دارند و همین نوع ملاحظه می کنند که میخورند از غذا و آب بنده آنکه ماده بنده شود
و بعد از آن بجماق متعاقب داند تا پاک شود و در آنجا که استقرای حاجت نیاید یا مانعی باشد
همین حسب استقامت خوردن و سایر مراعات تا که در آن کافی بود و در بار و فصل الصبح عظیم نافع است
بلکه اولی بود و در حار ترش نمائیم نفع تمام بخشد و بسیار حریفان قوی مرض را بدین نوع علاج
شده است و بیاید و در آن که اکثر مردم شیر اسکر را و مردمی را که سودا و ایتی در مزاج و دماغ
واقع باشد که مردم شیر را یا خنده گرم دماغ را از کام مفید بود و آنرا از دوا علاج بناید که در
بلکه تپید و خیل و من ساضن آن یعنی کینه و لازم ساضن آن مناسب بود و در حار
نزدیک در او چون تپ آید پیش از آنکه بر اعضا و درونی ریخته باشد
نافع بود و در دوا و بلع و شش و با پیشنه و شش و اعظم

در بسیار دوا
نشدت پیوسته
در

باب سیم در احوال و پان

از ترکیب و وضع و قوت و زبده و منافذ اینها و امراض اعضای که اجزای آنهاست و اسباب علامات
و معالجات آنها اما ترکیب و پان و قوت و زبده و منافذ اینها را بدانند که درین عضو
منج از چند عضو مرکب شدن چون لبها و دندانها و گوشت نبت آنها و نهایت دی برنج منفعت
مستصل بود و از پان و درون شیخ و داخل وی در نخدان از حساب دیان باشد و عضله و پوست
لب همه وی مقصد بهم آمیخته بود و جدا نباشد همچو دیگر اعضای منفعت لبها جهت صحت تکلیف که از
اعمال کمالات بدنی است و جهت تکمیل حسن صوت که درین داند او و اعانت بر آشامیدن و خوردن
امری واضح است و اما در دندانها برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر را بر هر فک
شانزده عدد و شانزده شده و شانها از عصب حس بد آنها پیوسته شده است و درخ آنها پراکنده گشته
تا محفوفت آن او را که در منافذ طبایع کند و برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم مادر و پدر متکون بود
و در حین ولادت اگر چه همچون سایر اعضای جسمانی ظاهر نگردد لیکن بنح آن در استخوان بافتها
آماده نهاده و پاستا در وقت حاجت بر طبق حکمت الهی غرض جل ظاهر گردد و در غلبه احتیاج و کمال قوت
و ضعف با قومی متبدل گردد و چون این عضو بود که حاجت بنائیت برابر غالب باشد و قابل نقل و
تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا در حد و درین وقت و درشت ساگی جایی بنح دندانها از رخ ترک گردد
و در خائنین آنها را بجنبانند و غذا انیکو نیابند و تیرتیب آنچه ضعیف تر بودی افتد و طبیعت عوض آن
نشان می کند و دلیل که بعضی نوشته اند بر آنکه دندانها از تخم مادر و پدریت جهت آنکه اگر بود
همچو استخوانها باستی که در درجه متکون گشتی خالی از صفتی نیست چنان دیدیم که کودکی متولد شد جز استخوان
سر و مهرانی گردن و پشت و پانچ استخوان دندان داشت و هفت ساگی به پیشگی استخوانهای دیگر و در بدن پانچ
می آید و از جمله استخوان آنچه جهت خائیدن بکارست بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون کرسیها که
از انباری اینها مانند و آنچه جهت قطع بکارست باریکتر و نیز تر مخلوق گشته که آینه گویند گوشتی بود که
رفو عصبانی و منفعت آن جمله حفظ داشتن گشته است چون دیگر با گوشت بنح دندانها و تخمین بنات
آن ظاهر است همچو منفعت دندانها جهت تخمین صورت انسانی و تخمین ادای حروف و جرج و ا...

زبان گوشتی است نرم و سفید غشائی در وی پوشیده و گه گاهی بسیار دریدی و شیرانی در گوشت او
 پراکنده گشته شرح نمودن آن طولی چون آن رگهای باشد و اندر اصل وی قطعه گوشت غده و
 مخلوق است جهت اشتغال لعاب یا مطعوم مختلط گردد و در مده سولت بهضغ و او را ک طعم شود و اندر
 غشائی وی نصیبی تمام از عصب حس آید و در وی دوس ذوق که از اقوت ذائقه گویند بدان قاعده باشد
 و گوشت زبان دو شاخ بود و همچو زبان مار لیکن سبب آنکه هر دو اندر یک فاش است هر دو یکبار بهمانند
 و غشائهای آن نیز از میان دو شاخ واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در زبان
 در میان او پیدا است و منفعت زبان جهت سخن گفتن ذوق طعم مطعومات و نیکی اکل و شرب که شایسته
 قوت حیات آنست ظاهر است و اما کام که از آن خاک گردید گوشتی بود صفاتی قوی بر روی استخوان
 پس گسترده شده و بر آن استوار گشته باشد اما متعفی نمائند که چون تیز آدمی از اکثر حیوانات
 بسخن گفتن است و اکثر امور معاش و مساو و مضمر حکم سنج است بهجت ششم این چندین عضو مخلوق
 و مخرج هر حرفی بر محلی از حلق تا شقیقین مقرر شده تا در آنک بعضی از منفعت دیگر را با نصیب باشند
 و با وجود این نوع منفعت انفس فی انجا و اکل و شرب جهت بقای حیات که منوط بدین است بهترین
 منافع است و فی الحقیقه و برین در جامعیت منافع را اکثر اعضا شرف دارد و برین را با مری و معده بواسطه
 و قعر جمله یک سطح و با ذماغ بواسطه غشاء و اعصاب با بینی و چشم بواسطه منفعت شراکت تمام است اما علم
 و اما امراض اعضای دهن و اسباب و معالجات آن طریقه

اسباب آن سودا مزاجی بود یا بسبب اکثر آن از جهت اثر هوا افتد علاج کثیر دارد و برین گرفتار
 و زبان لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده آن بالیدن نافع بود و همچنین کلهی که از خیار با و نمک
 گیرند بوقت بریدن آن و بر چند گیر سودن و همچنین لعاب اسفند و بهی بالیدن و خوردن و شرب
 ناف و معده را چرب کردن بر دغنی نرم و غذا را چرب و نرم خوردن مفید بود و با چوبه نیم شب خوردن
 بیه نافع آید و اگر جراتی و سوزشی با آن باشد کشک جود اسفناخ با گوشت خروس چوبه مفید آید و
 حفظ آن از هوا جنبانیدن کاغذ و کشاده آن بر بالای آن واجب و پوششی که در اندرون فی می باشد
 چسبانیدن نیکو بود و بسیار آن مرغی که طلا گفته نافع آید بگیرند اسفند اراج از زیر و مازوی گفته
 در نرم پیچیده و نشان گندم و کثیر از نرم سوده و پیچیده جله برابر و در موم روغن گل کبر شند و طلا و بر بالای آن

نوعی از گوشت
 است بهنجی
 و طبع
 قوی
 را و مده و ک
 شش و دهن
 از جوی که
 بصورت روده
 اندرون
 راه آب و حلق
 است از آن
 بنده شده

پوست درون سبب پانصد و یکده روز یک نوبت مرهم نهند و باید که از خنده کردن و آشپاوه آن خبر
 باشد و از استقبال با دو سر سیدن گرد و آب سر و گانه دار و در هر روز نیم روز حمام فارد و آید تا حد عرض
 کشت کند و آب نیگرم بریزد و از واهی گرم و خشک و از چیزهای سخت شیرین و سخت شور و سخت تر از
 پیرسیر نماید و اعلا علم کما هم این ریشی بود و خشکی مائل که در کجانی لب پدید آید و از سوزشی و بیخوشی
 خالی نباشد و گاه و بگاه از تاب آن اطراف اندر وی که در حوالی است ورم کند و دهن کشاند و در لب
 سخن گفتن و خائیدن متعذر گردد و بسیار باشد که چون در خانه یکی را پدید آید با کثر اهل آن مقام سر آید
 کند و ماده آن درم سوخته بود و از صفر آید بسودا و آغوش آن بر پیر کردن است از شیرینی با و گرسه و
 کم خوردن و خشکیا و غده های ترش شیرین خوردن و پیوسته آنرا بیه تازه گداخته چرب و شیرین
 و اگر علاج های طرفین لب مفید بود و اگر سبب این عطشی بود که لب سلب شود و در میان
 آن شقی های گر و دود و پیوسته بخورند و بملکات و مرهم های خورنده آنرا دفع کنند شاید و اعلا علم
 و در هم لب سبب آن با باد شقاق بینی بود و با باد شقان لب و علاج آن علاج سبب آن با
 و باشد که سودا و الخراجی بآن ماده را دایم و اندک ماده در خلل آن را و باید و پیوسته متورم باشد بی
 و خوشی دیگر علاج این است که جانوری که در خانه میگرد و دهن پشت بر آید و سفید گون و بسیار
 دست و پای که آنرا بعضی جای خرنده ای گویند بگیرند و سوزنی در اسافل آن نهند و بزنند و بشارند
 بطوبی از آن سیر و آن آید از آنرا بر آن ورم سیالند و بسیار را این در و علاج شده است
 اعلا علم جوهر که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید غلطی بود و نیز که بر آنجا بریزد و از
 سودا و رمی خالی نباشد و اغلب از دماغ بر آنجا دفع شود و در عفونات هوا بسیار واقع شود و علاج
 این قریب به علاج ریشهای ساقیه و جره نارفارسی و بتقدیر تیزاب کاری و بعد از آن اصلاح
 بر مرهم جوداری عظیم نافع و معتد بود اگر گوشت دندان بر پدید آید همین انواع علاج فائده دهد و علاج
 قلع سید و هم نیکو بود و این طوبی بود که غرنی را که غذای آن میشود فاسد سازد و این سترن
 و سترن را ناقص گرداند و بی فضا و معده کم افتد و علاج بگیرند که در روز را ندهد و درج دوم الا خون و
 گرسنه و ایرسا حله را سوده و بقیه سبب این سترن بر آن با گشت سیالند و شب بر آن
 طلا کرده میگذارد و بعد از تقیه رطوبات سبب صمیمال این الفع آید و پیوسته بلیه با جرز بویا با فلفل

زخمهای گندیده
 از آن روایت
 بسیارند

در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و گاهی بدان مضمضه کردن و رختن نماید و در میان دوا
 سحر جویان کشنیر باریان مغز بادام بریان فلفل بر و عنکبوت گاو بریان کرده مر و در بریزه جمله بار
 سوخته و خسته بر شرب برنج و دانه پاشند و خواب کنند و بگری فلفل و حار سوخته و نرم خسته
 بر شرب بپاشند و خواب کنند و بگری برگ تنبول و جفت و بلبه زرد و مجموع یا یکیک سوخته و بپاشند
 و الله اعلم مست گشتن گوشت پخته و دانه پاشند و سبب است که ترش و ترهل غلبه
 رطوبت غریبه فاسد و غلبه بنهار رسیده بود و علاج است آن آنست که بر دانه پاشند و ترش و ترهل
 سابق و عام بزرگتر نماید و علاج آنچه اندکی علاجی که در نقصان گفته شد نافع آید و کافی بود و اگر بسیار
 باشد بجا آمدن آنست که به لکه نرم چیده خون آنرا بیرون باید کردن و تنقیه رطوبت با سبب کردن
 و محضات مثل بازوی نیم سوخته و فلفل نیم سوخته و سعد و گلزار و و فلفل و شرب میانی سوخته و سبب
 و برگ تنبول و برگ مور و و خاسته پوست هند وانه و تخم درون بار کل و دانه پاشند و اینها یکیک
 یا دو و بیشتر سوخته و بر شرب برنج و دانه پاشند و خواب کردن و صبا جابگلاب و طبع حار و
 در و بر شستن و مقویات معده خوردن و حافظه الصلحه بر شرب نگاه بکار و شستن نافع آید که شستن
 سحر و دانه پاشند و سبب است که سستی و ترهل و کشادگی سام آنها بود و علاج این علاج ترهل بوده و
 اعلم علاج بیان در امراض اطفال شده و این ثمرات آنچه سفید بود که برنگ مشهور است و سبب آن
 بلغمی باشد که سوزش و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنبانیدن ظاهر شود و آب در دهان
 بسیار آید و آنچه سرخ بود و سبب آن خون باشد و سوزش و الم و تعب این بیشتر بود و این که
 و آب دهان غالب شود و بدن حله می و آنچه تیره می باشد و سبب آن صفرائی بود و حار و
 سوزش و حرارت این فرو و از جمله بود و آنچه سیاه می باشد و سبب آن سودائی بود و محترقه
 حار و از درد و سوزش خالی نباشد و آب و دهن کم بود و این صفت بدتر و فرسوده تر از جمله بود و سحر
 اسلم در برع الزوال تر از همه باشد و سیاه اگر با کله متقل شود و علاج نکند نماید بلکه سار و علاج
 و در جمله اصناف غیر سیاه چون غصیفه و افق پخته شده تریبری که در قلاع اطفال گفته شد کافی باشد
 و چون ثمرات آنها غالب شود و بزرگتر بشود و در هم می پیوندند شستن استغفار آن خلا باید کرد
 آنگاه دوا را از خارج بکار و شستن و از کوفی خوردن و در آن چون حله می فساد و ثمرات معده بسیار

تقویت و تقیه معده کردن آقا در موی قصد قیال باید تا حاجت فقره و شیب رخدادن قصد و
چهار رگ دهن و ترک گوشت کردن و حسب اشتها و غذا ای خشک خوردن و ترنجبین با پاک سوده
یا آرد جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها در روز با بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تقیه
بلغم شور غذا ای خشکی با مل و با شیرینی معتدل با مل و تخم و آب بر پیاز و بادویه گرم چون زیره و فلفل
و اگر آدویه و سفوف در ارجین خوردن و با آب شلغم آب مشهور و آب خردل و سرکه و بیه طبع تخم تره
و سرکه شستن دهن و منفضه کردن و بعد از آن غسل آرز شستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال
پاشیدن هر صبح و شام و بعد طعام گلخانه و خوردن حافظ الصلحه گاهی سفوفیکه از خا و ما میران و
سود و شب بریانی سازند پاشیدن گام بود و در صغری و می بعد سهال صغریا چهار شربت و یا آب
سفوف میوه یا پهلبله زرد و در معصورانارین دهن و شیخ بریان و یا آب کاه شستن و غذا ای افع صغریا
خوردن و منفضه بلغم پوست آمار در گلاب و سرکه و یا بلغم برگ مورد و سرکه و اندک شب پاشی
کردن و سفوفی که از کافور و گلزار و پهلبله زرد و حقای سازند و پاشیدن صبح و شام و گل سرشته
و کثیر او سفوف پوسته در دهن و دهن منقبض بر و آقا قلاع چون سیاه افتد و در قلیل و کثیر آن فی الفل
با ستفراغ سودا و می اختراقی باید مشغول شدن و بعد تقیه به تیزاب نرم غیر سیاهی منفضه کردن و
بمچین کردن بر آب در سرکه که منقبض علی کرد و یا در پنجین غصلی و غذا ای اصلح سودا خوردن و
بر بالایی بهار شش نوشیدن و سفوفی که در صغری و گفته شد شبها هر روز بکار داشتن و در قلیل
کوشیدن و بلغم کز در دهن پوسته داشتن تا نام آید و سفوف مذکور در قلاع اطفال در او خسته
گاهی سفید آید و بعد اعظم است و یا آن سبب آن یا حرارت و غلبه ترها بود و در فم معده
که بر سبیل بخار بدین تصحید می یابد و یا غلبه رطوبات در معده سردیابد و غلبه بخار گردد و یا حرارت
عارضی باشد که از شوق و غضب حادث شود در دهن یا گردن ترشید و یا غیره و رطوبات حواس
کام و زبان بدان گفته اند که دو و یا یک بدن چیزی که مرقق آن رطوبات و یا جاذب رطوبات دانند
بود و بدین از آدویه و شیرین و این هر دو شکم و در لایح سفوفی باشد و یا لایح آنجا که سبب حرارت فم
معده و باشد و مضرت یا فخر از دو و یا غذا ای گرم و بیشتر شدن مرض به تشخیص در شب بدان
شاید بود و قصد با سلیق باید کردن و مقوی لایح لایح ای خشک و در او سبب اشتها بزرگ

در معصومان از ترش هر صبح یا هر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی معده منقعت یا کمتر
از غذا ایامی خنک بدان گوهری دهد و هر سه روز یک نوبت بعد طعام قی باید کردن و طعمهای خنک
خوردن و آب و سیوه ترک کردن و مداومت کنند نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت و باغ بود
و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی و باغ بدان آتشها و کنند تنقیه و باغ بمسل مناسب باید کردن
و بعد از آن تبدیل مزاج آتشیان در باب هشتم و غیره بدین شده و پیوسته خیر توادر دهن و دشمن
نافع آید و همچنین مداومت حافظه الصحه و آنجا که سبب کرم معده باشد و لعاب آمدن از دها
در خواب روز و گاهی آب در دهن پر شدن و در دل شورش اندک بران شاگرد بوخت علاج
کرم بدستوری که در مجلس مذکورست باید کردن بعد تقویت معده نمودن و اطریق کشیزه
و حافظه الصحه خوردن و غذا ایامی خنک در طرف شب با وجود کرم نافع آید و مداومت زنج و دفع
کرم ممد باشد و در جمله این انواع از استلای معده و آب مکرر و سیوه حذر لازم بود و الله اعلم
بیربومی و دهن که آنرا بخر گویند سبب این رطوبتی بود و این عفونت یا اندر نسبت دندانها
و لثه بود و یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام سطح دهن بود و یا در تمام تن باشد چنانچه اندر
حمیات و بائی افتد از بعضی سموم و باشد که صفراوی عفون یا بلغمی عفون اندر معده و باشد و متن عفون
آنها بدین رسد و باشد که قره درشش و یا در حوالی آن باشد و بخار آن همراه نفس بر دهن گذرد
و باشد که از خوردن چیزی بدبوی افتد و این قسم از علاج مستغنی بود و علاج آنجا که سبب
نسبت دندانها و گوشت آنها باشد و ترهل آنها و زایل شدن بوی نخطه مسواک و خلک شست
بران شاگرد بود و علاج استرخا و مضغه بخل غشصل و طبعی بیخ که نافع آید و آنجا که سبب عفونت
دندانها باشد و تغییر رنگ آنها بر روی یا سیاهی یا سفیدی یا باد بخانی و کرم خوردن بران
آشها و نماید چون کمی یاد و یاسه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر دندانها باشد یعنی نایت باید
و به تیزاب غیر سیاهی نرم مضغه کردن و روی دندانها را بد آنچه ممکن باشد تراشیدن و از
شیرینی خوردن پرهیز کردن و پیوسته چیزی خوشبوی قابض تر یا قی در دهن کوشن درین جمله
نافع بود و آنجا که سبب آن در تمام سطح دهن بود و زایل شدن بوی نخطه بغرغره و مضغه نیک آب
و آسباده آن و لزج و بد رنگ و بدبوی بود و رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات اساک

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

و همچنین شیرینیا بتخصیص خائیدی و سرکه و چیزهای سخت سرد و گوشت ماهی و فاذر و حیوانی و گندما و
 تر یا قما و مضع چیزهای عکس بتخصیص شیرینی و چیزهای سرد و بعد از خوردن کرم و عکس و چیز لطیف تر
 بر بالای خوردن و چیزهای سخت دندان شکن و خائیدن و در شب آب خوردن و بعد از چشیدن
 چیزهای لطیف که در معده بسوزد و خوردن گل و گلنگین و گل خوردن و موم دندان رسانیدن و دیگر
 بی مکتب شدن است هر چیزی که دندان نافع است چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلال دندانها
 کردن بعد طعام بتخصیص بعد گوشت خوردن و مسواک کردن بعد آنکه که سر آنرا ریش ساخته باشند بتخصیص
 از چوب ارک و دیار ریشه درخت جوز یا ریشه درخت زیتون لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان از روده
 و بوقت خواب بر وزن بادام مضغه کردن و گاهی بسنونات که در زیت دندان گفته شده چسبیدن و
 و بلیه زرد یا کما بلی یا قنفذ یا کاک یا قنفذ یا جوز بود و درین دوشستن بکثر اوقات و کاک تنبوان اندک
 اکبر و پوست تخم مرغ گاهی خائیدن و ریشه علف قبول بر دندانها مالیدن و شنبه با زیتان فاروئی یا ریز
 بلسان مالیدن و یا یارچ فیروز آرد اوست بلا در کردن و غذا بهای نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد
 خوردن و قنفذ و در اینها آن در طعام گاهی خوردن و بجا کستر سرخ گوش یا اندک نمک بطبرق
 و نیم سوخته دندانها شستن و همچنین شب سوخته و با موصافی سوخته و بطین پنج بنوع یا اندک عسل و دیگر
 عمل آید گندی دندان خائیدن مغزهای تخم بود و دندان بجز دندان گندی نهادن و در پنج بنوع
 بنوع دیگر کرم و خائیدن برگ خرفه و تخم آن و برگ بادریج و موم زرد و نمک یا اندک عسل در دهن و در
 سطحه و از هر سوخته ترش که کند شده باشد برگ درخت آنرا خائیدن بسی نافع آید و اسه اسلم
 سمد و در دندانها بی محل سبب آن یا بسیاری رطوبت باشد و ریح آنها و در
 دندانها و در بل گوشت پنج آنها بدان گواهی دهد و یا سودا المزاجی بود و خشک چنانچه بعضی آنها را
 افتد و یا غوره شدن گوشت بن دندان بود یا رسیدن کوفتی از خارج بدان محل
 آنجا که سبب بسیاری رطوبت بود و تنقیه باید کرد و بجا جعیال و آتشباده آن و آبهای قالیجن
 مضغه کردن و قوالض سوخته و پنج آنها پاشیدن و اکثر آنچه در امراض گفته شده
 نافع آید و آنجا که سبب سودا المزاج خشک بود و تعدیل و تبدیل مزاج بود باید که بشینان و بنیز خورگوش
 و روغنهای سوخته آنرا چرب دوشستن و ملعبات در دهن دوشستن و آنجا که سبب غوره شده

در وقت خواب
 که از پنج آن
 سبب از دندانها

۱ اسم مرض
 ۲ نبات
 ۳ سبب در
 ۴ است

گوشت بن دندان باشد علایمی که مقرر شده جهت نقصان لثه کردن و آنجا که سبب رسیدن کوفتی بود
از خارج پیوسته عقیق سوده درخ آن باید کردن و در جمله از جنابان دندان بدست و غیره و از
سبب بیماری گفتن و چیزی سخت و یا غالب بدان خائیدن و از مفسدات دندان خوردن حذر
و اجب بود و میان سنونی نافع در جمله قرن اعلی سوخته تنک اندرانی بعسل سرشته و سوخته و شنبه
از هر یکی جزوی سوده و زخم خسته شنبه بربخ دندان بپاشند و از دو طرف غالب با گشت محکم
کنند و در خواب بکنند و روز بقیه الضیضه می کنند و الله اعلم کرم دندان سبب آن طوطی
بود که در دندان جمع آید و تشن گرد و قابل حیات گرمی شود و علامت آن خورده شدن دندان بود
و باشد که گاهی در دیگر و علایج بگیرند تخم بنخ و تخم گندم یا زرم بپاشند و یا گاه خسته پیچیده بپاشند
مرحور نیکو میسر شد و جها متوسط سازند و بر انگشت افروخته بنهند و قلعی مسین بر روی آن فرو کنند
و سه انبوه بر رابر دندان معلوم نهند چند آنکه بخار آن نیکو بدندان رسد نافع باشد و بخور بنخ چغل
و تخم آن هم مفید آید و اگر تیزاب بچوب بار یک بدان جوف رسانند دفع کرم نیکو کند و الله اعلم
در دندان سبب آن انواع سود المزاج بود الا لطیف و ماده سافج معلوم یا در نفس چغیر
دندان باشد و سلاست لثه و احساس وج در طول دندان بران شاید بود و یا در بنخ دندان در عصب
بود و تورم لثه و ایند یا فتن از لیس و تقدم تریل آن بران دال بود و سافج را تاب گرم و سرد
در دهن گرفتن بتوان شناختن چنانچه هر ماده را بلون دندان و باشد که از جهت کرم سوراخ شدن
و ضعف مزاج و دلیل مواد و هوای بیرون یافتن یا کیفیت ماکولات و شرابات در گسید و
ماده یا ثلب که معلوم بود و یا سجدت و یا غلبگی و با و ناکه و اکثر وج اندر دندانهای کبار بود
جهت سخت و قابلیت آنها قبول مواد و از جهت قرب و باغ و شریان این در عصب باشد
و یا شریان بود و اکثر ماده آن از دماغ آید و به آماس کردن روی و حوالی آن در تسکین یا بد
جهت نقل و انتشار ماده موجب بدان مواضع علایج آنجا که ماده در جهر دندان باشد و الم آن
عظیم بود و اما تسکین نمی باید هیچ بهتر از کردن نیست لیکن احتیاط عظیم باید کرد که ناگاه نشکند
که بماند و در بیشتر که جهت غلبه جذب الم قطع مواد را به آنجا بسیار بود که ماده در بنخ دندان باشد
و بکین مرتفع شود و جهت دفع ماده با خون و کشاده شدن محل و گاه باشد که بر و الم کشیدن بیشتر شود

اگر سوراخی در آن باشد و در آن گرم و جمع مواد در آن محل باشد هیچ بهتر از تیزاب تیز در زدن نیست و طریق آن آنست بگیرند چوبی سرخ برین میشتند و در سرخ آن اندک نمینهند چنانچه قوی بودن با آن مقداری بود که در آن سوراخ بکنند انگاه و نیمه آنرا به تیزاب برسانند و مریض را به پشت باز خوابانند و درین اوردن در روشنی باز کنند و آن سرچوب و نمپه را بجوشان آن خرویه شده برسانند نیک و بر دارند و ساعت شکین باید و احتیاط باید کرد و ناک تیزاب بگوشت دندان نرسد و گاه باشد که قطره تیزاب بآن نمپه برداشته بر سر دندان در و کنند که درست باشد نمند و ساعتی بدارند که در آن نفوذ کند ماده آنرا تحلیل دهد و در دیگر گیر و در تیزاب تیزاب این است لیکن اکثر آن بود که بعد از آن دندان برشته شود و با بستگی دندان گرم خورده را اگر سرچوبال و وزی نافه در سوراخ آن ننهد تا داغ شود و نافع آید اما باید که ماسته نمند و سر آنرا بر دندان گرم و سوراخ محکم کنند تا سرچوبال و وزی بجای دیگر نرسد و اگر این علاجه را مانعی باشد و ماده درین دندان و کشته و استلاهی در طبیعتی غالب در بدن باشد و یا نزل حرکت کرده باشد جهت ماده گرم مضه قیفال و یا مضه چهارگ باید کردن یا بشیب نریخ بر محاذی آن حجامت کردن و علق بر محل در و کشیدن و بلینی خاک خوردن و بعد از آن طلیخ خاک و غیب انگلیب بگیرم پیوسته در وین گرفتن و بعد بقطعه سختتر و حب الشفا نریخ بعد طعام خاک بکار داشتن تا از درد اگر غالب باشد نختی بخر سازند و اگر نزل باشد بند کنند و اگر بخندری طلا کردن جهت دفع ثاقب حاجت آید نیم نخودی افیون در لته کرده بر آن دندان گرفتن و چون لعاب غالب شود و ریختن مناسب بود و اگر در روغن گل گرم حل کرده نیمه بدان تر کنند و بر دندان نمند هم نیکو بود و گاهی افیون سوده بر روی از مری آن طلا کردن هم نافع آید و گرفتن بزر بلنج سوده و اشعابه آن از مخدرات قویه هم نفع آید و جهت ماده سرد و سهل خوردن و غذا ایامی گرم بکار داشتن و طلیخ شفت و بابونه و زنجبیل گرم کرده مضه کردن و در وین داشتن از انجانب و از بیرون زنجبیل را به هم میزنند و طلا کردن و از انجانب را اگر نمک باشد داشتن و بکار و رس و نمک کشید کردن و روغن گرم فاخته در گوش چکانیدن از جانب درد و حافظه الصممه مقدار مخدر خوردن و یا دیان با شست سوده

عینی سوجا

عینی سوجا

عینی سوجا

یا عاقر قرحا و فلفل سوده یا قرتفل سوده یا شک یا نو شاد در درنیه کرده در دندان گرفتن و اگر
 سختی در آن باشد ما و زیره سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده
 و از بریدن هم نمیدارد و چیزهای بادشکن خوردن نافع باشد و طبع برک غناب و برگ زیتون و برگ انجیر
 و برگ خنظل گرم کرده در دهن گرفتن مفید بود و آنجا که سبب سوء المزاج گرم بود و چیزهای خشک در دهن
 گیرند و بر بدن روی هم طلا یا خاک کنند و کافور یا فلفل در نیه کرده در دندان گرفتن نافع بود
 و چندین کشنیز خشک و طبع برک خرفه و کشنیز و غناب و الشلب سرد کرده و چیزهای خشک کرده و سرد
 تر خوردن مفید باشد و آنجا که سبب سوء المزاج سرد بود و برعکس آن عمل باید کرد و آنجا که چیزهای
 گرم و گرم کرده در دهن باید گرفتن و روغن چند در گوش چکانیدن و چند بر بدن روی از آنجا
 طلا کردن و درین دو قسم هم تیزاب زدن و تخم نافع بود و دندان کم فایده دهد و داغ کردن روغن
 دندان و بجز جو زگیر انده و لپت کرده با بن سرد پس هم نافع بود و آنجا که سبب سوء المزاج خشک بود
 روغنها در دهن گرفتن و بر آنجا که روی طلا کردن و آب روغن گرم در دهن دوشیدن و غذاها
 چرب خوردن نافع بود و تیزاب اینها نیز فایده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رقیق دندان گرم خورده
 قابل قضا بر یافت تیزاب زدن و یا نو شاد در دندان نهادن و یا لبن منبرج یا در سرشته در آن نهادن
 و یا پیله و زرع سبز درختی نهادن و یا داغ با بن کردن کافی باشد و گویند چون جگر با سام ابرص در آن
 نهند در آنجا که اگر داند و ابد اعظم نقل اللسان این مرض چنان بود که صاحب آن در
 سخن گفتن بی شور عاقر آید و این بدو نوع بود یکی آنکه اداسی سخن مطلقا بر و دشوار باشد دوم
 آنکه آغاز تکلم حکایت در بعضی حروف چون ف د یات و یام و یا غیر این بسیار در ماند تا او بگوید
 سبب این است که غرضه آن بود از رطوبتی و موسی یا بلغمی و باشد که شکرک و داغ افتد چنانکه
 در شیر غش و فاجع واقعست و دیدیم که از بعد حبس و آبله از غلبه سردی و ترشی خوردن این مرض
 واقع شد حکایت دو ساله درشت کلام از بام بلند افتاد و بیوشش شد بکسر عضو کهنه و بعد از
 آبیان زده شازده روز یکس با منی شناخت هیچ سخن نمیتوانست گفتن و بعد از آن چون شناختی
 هیچ سخن درست نمیتوانست گفتن و بعد چهل روز یکک کلمه گفتی و بعد از سالی بعضی کلمات
 درست گفتن توانستی و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی حروف آغاز کلام مانده

و علاج هیچ تفاوتی نیافتی و کسانی را که از کبودی باز این کرانی پدید آمده باشد و بران بزرگ شده باشد
هم علاج پذیر نباشد همچنانکه کرانی زبان متطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل و شواهد
جست غلبه رطوبت جرم لسان و غلبه نزول و مر در رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از
غلبه خفان در تنها و از مرضهای داغی و از آنکه سر قرص تشنج و غیره بزنج آنها مرتفع گردد و علاج
آنجا که سبب استرخار رطوبت داغ و موسی باشد و حرارت زبان بران دال بر تشکیل غذا
در دهان و اسباب میل عادت مناسب بود و قوا بعض خشک در دهن داشتن پیوسته و آب بخنجر فائده
و مداومت بلاد نافع بود و آنجا که سبب رطوبت یعنی باشد و غلبه آب و دمان و غلبه کرانی و سفید
لون بران اشتها و نما پدید آید بلغم مداومت کشتی کردن و غذا ای خشک خوردن و تر میا ترک کردن
و غرغره و مضغه بقوا بعض گرم چون جوز بودا کردن و خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن و
آب رنجین و شیر نمیا خوردن و از ترشی و در بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حیات از غلبه تبریز
هم بدین نوع تدارک باید کرد و مضغه تیز آب به تیزی ناکل بسی فائده و تخصیص مداومت آن
هر روز و داند اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یوست تنها باشد
و یا حرارت تنهای حاره یا حرارت جگر یا غلبه خلط گرم و سده و یا غلبه خلط لزج و نرم سده یا اند داغ
و اند و در نخستی از آن سطح زبان را و یا غلبه مر و هوای روی زبان از جهت بسته شدن راه بینی
و جمله ابلاغات خاصه آن بتوان شناختن علاج آنجا که سبب حرارتی باشد تبدیل مزاج و تسکین
باید کرد و خشکیها و نفوعات فواکه و لمعات خوردن و در محرقه بعضی تدابیر مذکور شده و آنجا که سبب
غلبه صفرا بود و در سده تلخی دهن در روی زبان و بشیره بدان شاها باشد اول تلشین صفرا باید کرد
بعد از آن لمعاتهای خشک شستن و آبغول در گنجین خوردن و آنجا که سبب خلط لزج باشد تقطیه
باید کرد و سهل و زبان را بکنجین با آب خربزه و اشباه آن شستن و چیزهای زروا بنده در دهن
نگاه داشتن و آب آزار رنجین و آنجا که سبب مر و هوای بود و تیز کام باید کرد و کثیرا و نبات
و اشباه آن در دهن داشتن هم مفید بود و داند اعلم شستن روی زبان سبب
آن یا غلبه خشکی بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخارانی که بران می گذرد یا غلبه خوردن
ترشهای سخت ترش و قوا بعض غرض علاج آنجا که سبب غلبه خشکی بود و از حرارت چنانچه در تنها

همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخار رسیده یا جگر باشد تعدیل مزاج آن باید کرد و
 پیوسته بر نقطه ناعظم می و اسباب آن در دهن و دشتن و غذا یا چوبختن و حلیم مناسب بود
 و از ترشها خور لازم بود و امد اعظم شش و زبان اسباب مطلق تشنج از پیش گذشته در باب
 ششم علامت آن دشواری تکلم و گویا ناسی زبان و نافرمان بود و در حدیث نکات علاج
 در امثال گفته باید کرد و بر پس کردن ضما که با حمل نهادن چون ضماوی که از اکتلیل و بابونه و زنجبیل
 و شک و دشت سازند و غرغره کردن لطیف حلیه و آب پیوسته و در دهن و دشتن و اگر حلقه
 سازند از آبلیم و آرد حلیه و در دهن سداب یا جوی یا مغز زرد آلودی تلخ و گرم پس کردن او
 می نهند نافع آید و ناممکن بود که سنگی کشیدن و جهت میسی ضما و از منقبضه و خطمی و بابونه و پیوسته
 یا مرغ خانگی و نموم و در دهن و دشتن و شیر خرد و در دهن و دشتن و با دام خوردن و
 مضغه و غرغره بدان کردن و پیوسته از آب و دهن و دشتن و امد اعظم آماک
 زبان اسباب آماک و غلات هر نوعی مگر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی سموم هم
 این حال است مخصوصا علاج آن علاج انواع آماک است لیکن موضع طلا و ضما و عین
 معین است و اینجا ایتام تجلیل داده باید کرد و اگر مصلحت پز اندین باشد مضغجات تحرک
 دهند و کشکاب در دهن اندک و عمل مضغه باید کرد و پیوسته در روزهای غلغله نافع آید و ترش
 نرم در او اهل مالیدن و بدان مضغه کردن بسی نافع بود و جو اسفند را زبان درم کرده بود
 و از برون دهن آمده و از سخن کردن و چیزی خوردن باز مانده بود و فرمودم تا فرغ را میگرفت
 و شکم می شکافت و گرم بران می نهاد و چنان چند روز تکرار کرد و درم کمتر میشد و کشکاب ترش را چنان
 که شور بامی خورد و دیگر بهین مدبر صحت تمام یافت و آنچه از سموم است علاج باید کرد و امد اعظم
ضفیع اللسان این همچو غده سخت بود که در زیر زبان پدید آید و وجه تشبیه بضمفیع است
 که لون آن آبیخته است از لون زبان و سبزی رنگهای شیب زبان پدید آید و جهت تشبیه بضمفیع
 ضفیع علاج پیوسته تو شاد و زنگار و زاک و سکه که بهم شسته بران می باید نهاد و اگر بد
 تحلیل نیاید برگ زیر زبان زنند و دار و پاکه در تحلیل سرطان و خنازیر و شابه آن گفته شد می
 تا تحلیل یابد و احتیاط کنند تا جلیق نمود و از غذا ای غلیظ پرهیزی کنند و امد اعظم بر جوشیدن کاه

علامه انجارب
 علی سامی
 است بفرست
 بهار و بهشت
 ضفیع
 تشبیه گویند
 از مضمغه

سبب آن غلظتی بود که در فم و تیز که از دماغ بر آنجا نرسد و از خوردن جوهر مغز و شیرینیا بسیار افتد
 و اکثر با خارشش و آنکه که سوزش و درد بود و علاج که فتن چیزهای خشک بود و درین اثر لغو
 و غلبه و خوردن غذای نخی خشک و باشد که نصیبه و سهل خشک حاجت آید و از خوردن نمک و زرد
 سبقت حذر باید کرد و در غرغره سبکه که در گلاب و عصیر کشیده و یا به رب انار و بنانه و ثوب
 و از اکثر نافع بود و باید اعلم خارشش که سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرو آید
 و در مقدار است نزل که بسیار افتد و خارشش گوش و یک است چشم علاج غرغره باید کرد و سبکه که
 گلاب و روغن گل نمیشد و روغن بنفشه و پنبی چکانیدن و غذایابی چرب و نرم خوردن و مقداره
 نزل را علاج کردن و باید اعلم

باب و هجدهم در بیان احوال خلق و اندامی آواز و دم و خون چون کلمات و لونه فتن
 حنجره و قصبه شش و حجامت از ترکیب و وضع و منفعت اینها و امر این اعضا و استنباط علامات و
 معالجات آنها اما ترکیب وضع و منافع اینها بدانکه گشادگی که در درون دهن است از
 سوسمی پیش مهر که قصبه و مرئی اندران نهاده است تا از خلق نمایند و گاه است که از ملازه گوشت
 گوشتی است نرم و مغز و طی بر نهایت کام و مجری نفس آویخته محاذی سر و قصبه و بنای رفیق پوشیده شده
 و منفعت این آنست که گنجی حضرت هوای سرد و گرم و دود و غبار گردان از حنجره و قصبه شش باز دارد و
 رسیدن آنها اول بدو در فرو بردن طعمه غذا بر وی تا با غرض و حلق برسد و بر آه مینی بعد نفس میفتد
 و هر که ملازه آید و آواز او تغییر کند و لوزین یعنی دو مغز بادام و صمغ و دانه و دهنیت از گوشت غلیظ
 عصبانی همچو عدد و مخلوق گشته و از سوسمی نهایت زبان بر دو طرف برآمده همچون دو گوش طعام که حلق
 فرو آید اندر میان این دو گذرد و همواره با سنگی حلق در روزه و این هر دو چون دو ضلع مرکوب را
 و حنجره سه غرض است یکی را در قی گویند و آن بر نهایت زبان پیوسته است بوقت طعام خوردن
 سوسمی مهر کردن آرد و مجری طعام را پیوسته دوم را قندالا اسم که گفته اند بر اثر و قی است و شگام
 کشادن حنجره و شش آن سوسمی مهر کردن باشد سیم را یکی گویند میان و الذی لا اسم له مفصل است
 هر دو بوقت طعام خوردن سوسمی و رقی آیند و آنرا فر و گیرند و پیوسته تا طعام و شهاب مجری آواز
 فرو رود بوقت سخن یکی از شش و رقی دوزش و حنجره که گشاده گرد و بدین سبب است که چون

کسی که در فم و تیز که از دماغ بر آنجا نرسد و از خوردن جوهر مغز و شیرینیا بسیار افتد و اکثر با خارشش و آنکه که سوزش و درد بود و علاج که فتن چیزهای خشک بود و درین اثر لغو و غلبه و خوردن غذای نخی خشک و باشد که نصیبه و سهل خشک حاجت آید و از خوردن نمک و زرد سبقت حذر باید کرد و در غرغره سبکه که در گلاب و عصیر کشیده و یا به رب انار و بنانه و ثوب و از اکثر نافع بود و باید اعلم خارشش که سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرو آید و در مقدار است نزل که بسیار افتد و خارشش گوش و یک است چشم علاج غرغره باید کرد و سبکه که گلاب و روغن گل نمیشد و روغن بنفشه و پنبی چکانیدن و غذایابی چرب و نرم خوردن و مقداره نزل را علاج کردن و باید اعلم

مردم در عین طعام فرو بردن ناگاه سخن گویند چیزی اندر قصبه افتد و چون شش مقدار منهدم دیگر ندارد و
 که چیزی بدان را در برودن تواند شد قوت در اندک بعال آید و این مقدار نصف انبساط و عضله
 و عروق استوار در فرمان بردار باشند و اندر میان غصه و فم است حلقه حلقه بر هم ساخته بعضی
 حلقه ها بزرگ و ناتمام و بعضی کوچک و تمام و با تمامی حلقه ها قریب و پنجشی بود و از سه شش این حلقه ها
 بدو غشایی بود و از اندرون و یکی از بیرون اما غشای درونی صلب تر و با سس تر بود و تا از ماده زرد
 تر و متناثر گردد و غشای بیرونی لطیف تر و با گوشت آلوده تر بود و با حرکت انبساط و فراخ تر توان شد
 و جدا و استغناء جهت تر و روح بیشتر تواند گرفت و از ماست آن امری نشود و بوقت فرو بردن
 طعام فرو نشیند و جای مری باز و در بدن سبب دم زدن و فرو بردن هرگز با هم جمع نشود و دراز
 قصبه در از می جهنت مرده کردن بود و از آنجا که چیزی کردن است چون فردا این شش اندر آید
 و پنجش شود جهت و مری بود و منفعت خلق قصبه از غصه و فم است که پیوسته در آمدن هوا
 برای تسکین لبیب حرارت اول و مدد روح و حسی از بخار و خانی آن کشاد و باشد و خواب سهوا
 و غلبه شش زدن که موقوف علیه حیات است باطل نشود و شش هر کس بود و از گوشتی متخلخل
 و غصه و فم قصبه و عروق و شش این غشای قریق که پوشش است و منفعت متخلخل آن است
 که در کشیدن هوا آن مقدار که باید بدو تواند در آمدن و نخی از هوای تازه در اجزای آن ذخیره ماند
 تا در آواز کشیدن مدد دهد و در دم گرفتن ضروری روح برانی اجماع مریخ دارد و چه حقیقت شش
 همیوم روح است زیرا که سحر کست انبساطی مینویست عضله حجاب بر وقت انقباضی طبیعت حیوانی
 جذب هوا نماید مثل اسفنج و از راه ساهم آنرا ایدل رساند و دل روح را خشکی آن تازه سازد و بجز
 انقباض هم مینویست عضله حجاب بر وقت انقباضی طبیعت بخارات سوخته دل رساند و هم غصه
 از خارج کند و هر گشتش بدو شش شود و از دو شش وی آنچه اندر قصبه ای جانب است بزرگ است بود
 جهت آنکه دل بختی بجانب چپ این قضا مائل باشد و جانب راست پر شش شاعلی نبود
 تساوی لازم بود و شش راست از شش شعیب است و شش چپ آن دو شش است مجموع
 که در دل اندر آمده و حرکت شش را دوی است چه در سینه و شش و خواب از کار خود و با
 بخلاف سایر افعال را دوی و مزاج شش گرم و خشک و رطوبت است غلظت یا فشر از خون

حفر اوی که از دل بدو آید و قبول تجارت و خانه دل را و مجاورت آن و دوام حرکت قلب
 مزاج آن بهوائی مستشق است و قبول بطوبات و مانع و بجا و رت غصه و فوج و حجاب سینه که از آن
 حجاب حاجت گویند جهت وقوع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات آنها از دو
 عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و هر یک از مهره دوازدهم
 رسیده است از مهرهای پشت و از اینجا برنده پهلوی آخرین پیوسته و بر همان سر پهلوی بار آورده
 مورد با استخوان سینه بدو پیوسته است و فضائی تا خیر کردن بدین سبب و خوش و حرکت هر
 از شش اندر شش ازین فضا واقع شود و ظهور را در منوشت این اعضا چنان بود که بهوائی که در شش
 است بر حسب ارواده حجاب و عضلههای سینه بجنبه بطرف دهن و بینی و در قصبه ارا و در
 حاصل شود چون بکناره قصبه که از انسان الزام گویند جهت تشبیه قصبه بخرمار رسد آواز شود
 و چون در کام که همچون قصبه است مرتجع در او در منافذ بینی و دهن که بجهت رانهای است پیچیده
 و تصرف خورده اند از آن بر دوقی ارواده کم و زیاده گردد و تقطیحات و نفحات خوانندگی پدید آید
 چنانچه از گشت نهادن بر سوراخهای مزمار و بیوت حرکات خلق و زبان و لبها در حین
 مزور آن بهوائی حسنج که آواز شده بر خلق و در میان حروف حاصل شود و سخن پدید آید و به
 و فراخی قصبه و تجربه باشد و مخفی نماند که چون منافع او از تکلم و تنفس چنانچه مکرر رسیدن گشته است
 افضل و اتم منافع بدین اند اعضائی که برای این امور مخلوقند اشرف و رئیس اعضا باشند
 بتخصیص شش و قصبه و این را از اعضائی که به و شرکای آنها عدد کردن تا آنکه جمعی برآید
 که بهوائی آن جو روح نیز میشود جهت معقولی برای این معلوم نیست و الله اعلم و اما امر
 این اعضا و علامات و معالجات آنها آئاس این است که سبب این
 فرود آمدن ماوه نزل بود و بلاذیه بیشتر از رطوبت و همت دم باشد علامت آن آنست
 که ملاذیه او پیچیده و بزرگ شود و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد
 چنین در زیاده گردد و تیز خط آن از کون آن و از سینه و سینه و بیاورد و بیاورد و بیاورد
 آسان توان کردن از دلائل و استن حلاج آنجا که ماوه غالب باشد و مرض قوی بود
 شش و قصبه را که بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد

از آن که در شش
 از آن که در شش
 از آن که در شش
 از آن که در شش

و بعد از آن بپوشید و در دهن در دوسوی و صفراوی برب نشاند و ثبوت ریح و طبع سماق در گلاب و سر
 تر ثبوت با عصاره کشمش آینه و سکنجبین با آب گرم آینه و طبع برک سور و و گلاب و گل سرخ و پهلبله و
 ماز و مار و پوست دراج بلور و اشال اینها و در لغنی و سوداوی و طبع عاقر قرقص و قوئل و پهلبله و ماز و
 شب و جوز و زرد قوئل و زرد و چوبه و شباه اینها و در غسل آب گرم انفع آید و غرغره و غسل مفید آید و اگر
 در اینجه ای مرضی از انشور راج مفید بود و در ادر و غن گاه و زنده و با گشت بر ملا و دس مالد نافع بود
 و بختضیف و موسی و او بختضیف نیز آب با گشت بدان مالیدن و صفوی که از سیاق و آنکه و و آب رسا
 گلاب و صندل سفید و پهلبله و شب میانی سازند با گشت ترک در بران زدن و بر ملا و مالیدن مفید آید
 و موسی و صفراوی را و شوق نوتاد و عاقر قرقص و زرد و پهلبله و قوئل و در اقل و قوئل
 و ماز و قوئل و قوئل و قاقله و شباه اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرد و میمان با گشت آب
 سوداوی و لغنی و نافع آید و غسل سرشته مالیدن بسی مفید بود و نیز آب زدن در اول هم نافع بود و گفته اند
 که سرگین سگی که در اسه در استخوان واد و باشد و خطاف سوخته در آن مالیدن عظیم سودمند و مجرب است
 و اگر با این ادویه مذکور بهضم کرد و به جالینوس بهتر باشد و جهت یا باید کرد و نادر اما که غرغره کرد و اندک بخورد
 و در و و غده ای صفراوی و موسی آتش جو کشمش سرخ و ماشن برنج کی گشت مناسب بود
 و خشک پلا و افشانه سماق و غوره و مفید آید و غده ای لغنی نان و غسل مناسب و مفید آید و مجرب است
 که غده ای سوداوی و سودای کم ترشی و شیرینی و آبلج و به مفید آید و در ورم که حجب الشفا و تصور
 خور و آن جهت سدر که در ورم سر و حافظ الصحه و غسل آب بسی مفید آید چون آماس ملا و به لاجا
 که کور تسکین و تحلیل نماید به نشود با گشت آنرا باید طر کاندیدن و به نیز آب سیر سورخ کردن نیکو بود
 بعد از آن بغرغره ای مناسب اصلاح کنند و الله اعلم استر حای المات سبب آن و
 رطوبات و ماغ و صعود بخارات مسدود و علامت آن فرو و آید بختن آن و مزاجت خنجره بود
 بی در و لکین گرانی کند علاج آن همان نوع است که در آماس لغنی ملا و گفته شد و غسل و بقو اضمین
 بر دشتن آن کمر کافی بود و الله اعلم و در هم لوثر یقین سبب و علامت ضعیف این مرض
 نوع بود که در آماس المات گفته شد این گاهی در کبیرت افتد و گاهی در ه و در طرف و این قسم دوم
 چون قوی افتد و از سیر و ن خلق بچونیم طوقی ظاهر بود و بلون پوست آنرا و بچو گویند و اعراض شود

سماق و قوئل
و پهلبله

سماق و قوئل
و پهلبله

مشیمه بجهت شخصی که باعث خلق او را نشان داده نگاه دارند و او از منقضی با و از مرقوم و صاحب ناله ماند
 و بسیار امید خلاصی بتواند کوشش و هرگاه که نبض او منقطع میگردد و در اطراف سر و رنگ روست
 زبان سیاه و باز رنگ روی سبز شود و نفس منقطع گردد و خارج عین بسیار بی گراید مرده باشد و خفاق
 کلی که چون سنگ در دهان باز گردیده و زبان در از بیرون داشته بود و بر باشد و شش خنق خلط بسیار
 آماس بعد ظهور ورم رنگ از زبان و اشتقاق ارواح و تخفیف استغراغات متا و چون خون حیض و
 طشت بطیلم و قبلت و کثرت وجع و بالکتاب و کس عدم آن و کمی و بسیاری آب و بهن و قبلت و کثرت
 عطش و بس و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود و چنانچه مراراً بگویند شده اما آماس چون
 و عضلات خنجره نفس بزود و دشوار تر از زور بدون چیزی بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات
 خارجی آنکه بیرون مایلند باشد سلب بود چون آماس و عضلات سرری باشد زور بدون چیزی
 صعب تر از تنفس بود و علامات بیرون شدن فوره زور رفتن آن موضع بود و در کردن عدم آماس
 و از پس آن الم بسیار یافتن و کج نمودن کردن ازان محل فی الجمله و آنچه از سم افتد مقدم خوردن
 آن سم علامت آن بود و حکم علاج آنجا که سبب آماس دوی صرف باشد یا مرکب از خون و
 غیر آن نخست تقطیل خون باید کردن فصد قفقال و غیر آن لیکن باید دیدن اگر استلا تمام بدن
 از ورم غالب بود و مالشی نباشد چنان خون باید برداشتن که نزدیک بغشی شود اما بغشی نرساند
 که غشی با غلیظ نفس مملک بود و بعد ازین غمره بچنگلیا کند چنانکه در ملا ذره و غیره گفته شده اگر بدین
 علاج صحت یافت فبدا دهم و اما بحاجت ساق و بهر دو جانب کردن و فصد رگ زیر زبان
 و دیگر بار ماده را کم باید ساختن و همچنین ترک غذا آن مقدار که تواند و بسیار را دیدیم که پیشتر متعصب
 شخو زنده و بجهت نرم طبع فرو باید آوردن و اگر چیزی بکلی فرو رود و خیار شنبه و شنبه خشک در آب
 کشیم و غش آب شلبل حل کرد و پیشتر بی باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را ازینافی نمی آید
 و بعد از تمامی عمل اطراف او را بطیخ با بونه و اکلیل و ششپاه آن بشویند و غذا کشاکش و بهن
 که عدس مشرو و اندکی تخم ششپاش کوفته در آن بپاشند و اگر زان نفرتی باشد بکنجین و بهن و اگر
 خفاق غلیظ بود و بعد از شربت حاجت آید و بتواند فرو بردن شیشه حجامت بر مرقه دوم از مهر که
 کردن او باید نهادن تا شفته نفس در خنجره غذا غشی کشاده و باید آنگاه چیزی از شش شربان

باید خراشیدن و بعد خورده شدن نشسته برداشتن و اطراف را محکم بسپن و مالیدن جهت میل موده
 مناسب بود و شایات و حقه معتدل شکم فرو آوردن غلیم مفید آید چکیت ورم صمادی از برگ کشنیز
 و لسان الحمل و آرد جو دعدس و خطمی و فنبش و بابونه و روغن گل برگه اگر در کرون و قفا باید بنهالون
 و بر محل ورم از برون جد و آرد عصاره کشنیز و لسان الحمل و غنیمت شنب سوده طلا کردن و نیز
 نیز آب نرم طلا کردن نافع بود و غرغره بشیر تازه گاوسی مفید بود و خیار شیر نیز داخل کرده غرغره نافع
 گردود و در اکثر بقو بعض غرغره آید در او اکل بر ب جود با کنجبین آینه مناسب بود و جهت تسکین
 حرارت در غرغره بر آب شاه توت یا آب غنیمت شنب نافع بود و اگر بعد غرغره سوزنی که از دوده
 حمام و شنب یمانی و نیک اندرانی جمله برابر ساخته باشند تا کیشب ترک کرده بر دشته از درون بران
 تمام ورم مانند بکر را نافع بود و آرد سوده است و اگر وزع را شکافته تازه تازه بر گلو بندند چنانچه
 تمام ورم برسد غلیم مفید آید و لسان قوی سیلی که افی بدان خفته کرده باشند بر حلق مخلوق بشیر
 غلیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند که سرکین کرک که مفید و خشک شده باشد و یا سرکین
 سکه که چند روز استخوان خورده باشد فقط با شربت کنجبین یا بنیوفرا یا بنفشه لعون فرمودن مصلحت
 و از برون باشی یا رب خرتوب آینه طلا کردن غلیم مفید و مهره که آنرا گرم ایوب گویند و کاغذ
 بدان مهره زنند در گردن صاحب خناق آویخته و ازین و از آن آب مالش دادن و سوده آرد
 بر برون ورم مالیدن نافع آید یا خاصیت سحر دست مالیدن موش گشته و بعد روز دوم اگر آب
 کشنیز و غنیمت شنب یا طبع گل و آرد آینه فلوس خیار شیر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند
 صواب بود و بعد سوم آب بادیان و قدری سخته اضافه کردن و از آن غرغره مفید بود و اگر بنفشه
 که آماش سخت باشد و خیار شیر اندر شیر تازه حل کنند یا اندکی بوره اندر شراب خرتوب یا خمیر ترش
 اندر طبع حلیه و انجیر خشک دیدن یا غرغره کنند و غرور سکه تازه با عصاره برگ کرک و سخته و تخم کتان
 هر دو در شیر نیم گرم کنند و بنشیند غرور لعاب بیج لشکال و یا شیر جد و آرد با طبع فرزند
 و اگر ورم غیر شرک در دوزخ یا انگه یا سرکین خطاف یا سرکین خرگوش یا چند یک ستر یا نوشاد یا دود
 حمام یا بلبل یا خردل یا بنفشه در شراب خرتوب یا در کنجبین حل کرده بدان غرغره می کنند
 و طلا می اینها از برون و کنجبین طلا می خرتوب و نیز آب و در لعاب لشکال حل کرده مفید بود

این نسخه از نسخه
 نسخه در نسخه
 نسخه در نسخه
 نسخه در نسخه

و اگر آماس نرم شود و نمی کشاید و ارمای نابین چون گز مانج و شب غمیده بهما شود و در سینه
 و یا باریب جز آینه غره کنند و حله غره و زوطلا و ضما و غذا که درین مرض بکار دارند باید که فائز
 و اگر میرشد و که با گشت فشار و ن آنرا بطرق کنند یا بقطره تیز آب تیز بر آن رسانیدن بسبب
 اگر بدان نمایان باشد هم نکوبد و لیکن در حینیکه سر کنند سر فرو باید و دشمن و طباط کردن تا
 انقطاع جملی در برود و بعد آمدن خلط بر دهن گاه و یا بر دهن نفثه آب گرم آینه غره کنند
 تا آنرا بشوید و همچنین بزده خای مرغ خام و در دهن بادام در آب گرم و یا بطبیخ ایر ساد اند که
 نفثه و دانه کی کثیر از غذا از دین وقت بموس آب بر دهن بادام بقوام آکرده مناسب
 بود و آنجا که قصد کامل را مانعی باشد خون بد فوات بیرون باید کردن بقصد و حجامت غمیده
 تا راه دم زدن بدین تدبیر بخشی کشاد ماند و سخت تنگ نشود و نامحال تحلیل و نفع مایه باقی باشد
 و راشاد آن استغراضات همین تدابیر مذکوره کردن صواب بود و آنجا که سبب علت باز آید و
 خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صافن و حجامت سابقا مناسب بود و کشادن
 آنها اگر غیر شود و صواب بود و گرم خوردن و از لطیف و نرم کنند و خوردن حله مفید آید و آنجا که
 آماس صفراوی باشد بعد تنقیه مایه صفرا بمانینی که مذکور شد همین علل را بکار باید و دشمن در
 غره و شراب ششخاش و طبخ سماق یا غوره اضافت کردن صواب بود و اینجا چون در دو حرارت
 بیشتر است در دو تسکین باید بکشیدن بعد از تسکین طبع پیوسته طبع را بقوات فرا که باصلحات
 آینه غره و ششخاش و سماق و در دهن نفع تمام بخشد و اینجا اگر سنگی ششیدن فائده ندهد که در دو
 بلکه ممکن بود که گرسنگی و تشنگی مایه را پدید سازد و گرفتگی خون هم غالب باشد که آن هنگام
 بر اندک غذا اقتصار مناسب بود و آنجا که آماس یعنی باشد بعد تنقیه بلغم حبیب حبیب و ششخاش
 در رب جوز و مثال آن حل کرده همین ترشید و در مذکور و موی معده از نیکوین مصلحت نفع لازم
 بود و بقدری که صلاح وقت در آن باشد و غره و یا منضجات و مملات بلغم باید کردن و در شش
 که سرخ شدن و آب جوز عاقر قرحا و یا بصل و آب رب و یا به دوا و یا لطیف لطیف و ششخاش حل کرده
 غره باید کردن و دهن را بهای مذکور و غسل یا رب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن آنها از بیرون
 هم نفع بود و همچنین دواهای که در عسر شدن خنای گفته شده و غذا های اعلی خوردن و اگر سنگی ششیدن

طبع را
 سیال کند
 و در دهن
 و در دهن
 و در دهن

بسی مفید آید و اگر بگویم شور بود و معینه تدابیر موسیقی غیبی از فصد و حجامت جمله نافع بود و آنجا که آکاس
 سوداوی باشد حقنه نیز مناسب بود و متقیه بعد از آن بایارج در مطبوع اقیقونی یا چوب سنگ سیلیکا
 در مطبوع مذکور مفید آید و غرغره بجای آب گرم و ماء لعسل گرم و مسخنه گرم نافع آید و اگر به طبع کلیل و
 بابونه و تخم کتان و حله و اقیقون و شبت و تخم مر و با لعسل یا سخته آسخته غرغره کردن بهتر باشد و غذا
 اسل و کشکاب که شبت در آن سخته باشند نافع آید و باقی عللها و موسیقی غیبی از غرورهای ترش و غیره از
 تقلیل دم چون بسین تیغ و شباهه آن جمله موافق بود و باشد که سودا از دموی خالی نباشد و سخته
 بر آن دلالت کند آنچه بعد از فنج بود و فصد با سلیق کنند و آنجا که سبب بیرون آمدن مهره کردن باشد
 تدبیر بجای بیرون مهره باید کرد و اگر به گشت فشار دادن از درون میسر باشد چنان کنند و الا با شستنی
 شبیه است بزبان بیان هنگام ترمگی بر کمانی فرو در کرده چنان که بر سر آن چیده و آنرا بجای بر بند
 بچیزهای قابض از بیرون چهره طلا و ضماد بکار دارند تا محکم گردد و آنچه کم بود و یا از آنست هم آکاس
 در مجاری باشد بگیرند و باز پوست و برگ سور و و سریش انگشتر آن و خرثوت از هر یکی جز و کس
 و بهر را کوفته و خیت به سریش ناهای گداخته بپوشند و برگ درون بنهند تا مهره را بجای باز آرد و شیشه بر نهاده
 هم مفید بود و اگر چهار روز بگذرد دست و پایی جلد نشود امید خلاصی باشد لیکن گردن کج بماند و اگر بعد
 چهارم روز هم آکاسی بود یا استلای مینید فصد کنند و حقنه شکم را فرو آورند و دوا می که مناسب بود
 بکار دارند و آنجا که سبب سسم باشد علاج آن به ستوری که در بخش مبین است کنند و عوارض
 ترک را از گذشته بود و حجامت رفت در حمام و دو بسیار بود و دو غرور و خفاق شد اطباء ایامی فرمودند
 شربت نارنج و میو میدادند و بر تریش حضرت فرمودند تا دو شب دوا می را بارب قابض شربت
 کرده چند نوبت دادند و صحت یافت و میزان در سه روز غشی مبین گرد و شربت حلق آنچه
 بر مری بود از گدشتن طعام غیبیه الهی اندر حلق و پس کردن میان دو کتف باید و آنچه
 بر حنجره بود و قصبه بود و از سخن گفتن بلند گردد و دوا می باید و سبب اثرات حلق همان سبب اثرات دهن بود
 علاج رگ با سلیق باید زد و ن و طبع را تا ب میوه و فلو س خیار شنبه فرو آورند و باید ادویه شنبه نگاه
 کشکاب بار و غن بنفشه با دوا می در دهن گل با دوا می و لغاب اسپنول و شکر یا ترنجبین دادن و از آب
 سر و ترشها و شکمها پر میگردان تا زود فنج پیدا آید و غرور را بپزند و آنرا که در خفاق دانسته شد

در این کتاب
 از کتاب الفارابی
 در این کتاب

در این کتاب
 از کتاب الفارابی
 در این کتاب

بکار داشتن و اکثر شره بزرگ بود و کهنه گد و و حلق را میخورد و اندک اندک موم روغن باید اودن
 تازه و نی بر دوازده در و تسکین می یابد و بعد از آن هر ساعت اندک مزه کافور باز زده و خایه
 مرغ فرو می برد و ناپاک کند و بر ویاند و شره را ویدر اجد و در آب لسان الحمل سائیده چند نوبت
 هر روز بخورد و ن تدریج فایده دهد تمام و الله اعلم پیچیدن ز لود و حلق آنکه بتواند بدین
 بنک و سرکه و انکه زده اولاباید غرغره باید کردن انگاه آنرا بنفشه با کلینتین باید کشیدن پاره
 نشود و سدا و بماند که از آن اباس و قرحه و غشی و امثال آن بدید آید و آنچه بتوان دیدن قسم
 شرب آن بز لود و غده کلو و سوزش و گرانانی آن محل و حاسن حرکتی در آن جاقفت الدم
 رقیق و حد و شغم و کرب بر آن شاد بود و علاج آنست که غرغره کند سیر که و نمک و خردل
 یا باب پیاز خام یا بنشین و شوخیز گرفته در سرکه فرغار کرده و در آفتاب یا گرم یا گرم بسیار بکشد
 کند تا شسته شود و بنایت انگاه و طحلب تازه در دهن بیز که و هیدارد و داند که بخ و آب آنرا
 می برد و از لوبوی طحلب و هوای میخ بر آن میل کند و بر آید و اگر بعد از فرور و شوخ ارستی و موم
 و بنشین و شوخیز ترش و مغز بنک کابلی و سرخ از هر یکی جز و یک و داند سرکه مزوج باب پیاز
 و یا لایند بخورد و اندر طعام سر و پیاز و بابل و خردل و کرب سید بند و پیمان در آفتاب یا گرم
 تشنگی عظیم می کشد و طحلب کوخ در دهن میدارد تا ز لوبو میل کند و بر آید یا ز و یک آید بگزیند و اگر
 بعد از دوا با تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرو برد و پیاز یا آب طحلب سر و در دهن گیرد و بعد از ساد
 قی کند ز لوبو بطلح حبیبیه بر آید و الله اعلم مانند خار و اشباه آن در حلق
 اما لقمه آنچه در اعلامی مری مانند فی الحال شست چید بضر بر تقضای او باید زدن تا بزور
 نفس در و ضرب بر دهن جبه و اگر فی الساعه شیشه حامی بر مهره دوم کردن نهند و مانع
 و طبعی اندک در گلوی او چکانند و بدست آهسته آهسته بر حلق او مالند بیکن که نیکو فرور و دوا آنچه
 در او اسط است دانهات روغنهای چیری باید خوردن تا آنرا فرو لغزاند و اما شوک و اشباه آنرا
 چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن باید بنفشه گریختن و اگر نتاید آب غلب
 بیکبار در کشیدن و لقمهای بزرگ خوردن تا بر کنده شود و فرور و تخصیص لقمه بزرگ از صمغ
 میوه از صمغ عربی و اگر بدین فعل بر هم نشود و خلیدن و الم آن بر آن دال بود و طعم غلب باید خوردن

کدام که در دهن
 که بداند و ساد
 بکشد بهر ساد
 آنرا از دهن بگرداند
 بفتح اول و شش
 با وجود دانه
 فغانی آنست
 از بیکبار که بکشد
 از بیکبار که بکشد
 از بیکبار که بکشد

وقتی کردن برآید و اگر بدین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت گاو یا صغیر خشک که پوست آنرا
 کنده باشند باید گرفتن و در میانی باریک محکم بر آن بسپن و دادن تا فرو برود و چند آنکه از خار در
 انگاه آنرا بیکبار کشیدن تا خار را گرفته برآرد و گفته اند که مقدار لقمه اسفنج را لیسان بندند
 و در پیش فرو برد و مقدار آنکه آب بخوراند و تا اسفنج آب گیرد و برآید و آن موضع را
 هم نرم کنند آن هنگام بیکبار کشند تا خار را بیارود و اگر سوزنی در مانده باشد باید که هیچ چیز
 بهنجو لقمه فرو نبرد و روزی قطعا نکند تا بیشتر جای نکند و عند الضرورة اندک آب و شور با آبستکه
 شجر کند و پیوسته سنگ مقناطیس و در ارضی و دهنگا دارد و اگر مقناطیس بر قوتی یابند مقدار
 لقمه آنرا بر لیسان محکم بندد تا زو یک سوزن فرو برد و با بستی برون می کشد تا سوزن بجا
 منجذب گردد و اگر استخوان نیز در سر حلق و سر می نشسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که
 دندانها را تمام در صمغ گیرند و سر مرغ جالبی زنده را در دهن گیر و نفس پیوسته باز می کشد
 تا نفس مرغ با استخوان رسد و بگذارد و بجا صمغ و الله اعلم مخوف کشیدن صرف آنرا
 که هنوز حیات باقی باشد و پیوسته باشد علاج آنست که او را انگون در آویزند و هر ساعت باز
 مریض را بر مینویسند و چنان سازند که نفس اسپ نیکو به بینی و حلق مخوف در آید و تلی باشد
 تا با موش آید و فضل گرفته در سنجبین بخت از آن شربت بخلق او رسانند و آس در بینی او دهند
 و در کام او ببالند و مویهای سرد او را بکشند و او را گرم دارند و تا به گرم در میان سرد او بندند چنانچه
 دهن و بینی دیگر او را بست نگاه دارند و بوشش آید چون بخورد آید از آن شربت بد و بخورند و غذا
 حسی کنند و دهند و الله اعلم لطایف آواز و تخمیر آن بد آنکه از هیچ آلات آواز و
 آواز متغیر گردد و چنانکه از زنگام و اگر چه این امراض ضعیف باشند اما لطایف آواز از حد و ش
 آفات و امراض قویه اند و حجاب و عضله و سینه حلق و تخرید پیدا یه و جله آنها عرضی باشند و در
 مرض بر طرف شوند و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن نقصان طویلت لحن بود که اندر لیسان
 غرض و فهای خنجر بهجت همین صلیحت آواز مخلوق شده است و نقصان قوی او یا هر دو حجاب
 چنانچه اندر سبب محرقه و بعضی نقایصها و اندر عقب حرکت گرما دارند و دو دو گردد و ششها اگر
 و بعد از مسلمات قوی و بعد از فرا یاد کردن بسیار شایسته علاج تر طبیب مزاج و خنجر

و تقویت قوی بدلی باید کرد و نمرطبات و بقویات چنانچه مراراً رسیدن باشد و در ابواب گذشته
از اندام سوز و المزاج یابس و نادرنا قها و شباهه آن و اکثر بلعبات با نباتات سوده خوردن
و تخم بوی نباتات در دهن و آتش و حبی که از لعابها معتد گردد با نباتات و از تخم کتان کوفت
با شکر سازند و پیوسته در دهن و آتش فایده دهد و بسیار باشد که سلب حدوث سوز و المزاج سرد
یا تر و نمرطبات غلیظ بران غلبه کند و آواز بار یک نفس شود و همچو آواز سنگ که
و یا قوی نفس بود یا تره و گران که بر یکدیگر افتد علاج دم گرفتن بسیار بود و کباب کشیدن
و احتمال اندک ریاضت کردن و بقدر گرستگی و تشنگی کشیدن و آبک و زیره گرم کرده گاهی
بر حلق بستن و ترخیل پرورده پیوسته در دهن و آتش و آب آنرا فرو بردن و همچنین پارو نباتات
و چند دانۀ فلفل و ترخیزه شیرین و کرب و غیره بجای آب خوردن و غذای لطیف و شیرین و
کم رطوبت بکار بردن و بخردل و خمر غرغره کردن و اگر رطوبات معده نیز غالب باشد می گردان
با آب ترب و عسل و خردل بسی فایده دهد و بجهت تصبیل تقیه کردن نیکو بود و هر شب حافظ الصحه
در عسل آب حل کرده خوردن جهت تخفیف رطوبات هم منبیه آید و اکثر علاجهای خفیف و سبب
موانع اند و گفته اند که خداوند آواز نفس بعد از علاجهای مذکور در اکثر اوقات پشت باز
خفته باشد و گفته اند که آن که از سرب و غیره برسد او نهاده بکلفت سخن گوید نافع آید و الله اعلم
و تشنگی نفس که آنرا ضیق النفس گویند آنچه عرضی بود از اسباب خناق و آژاماسش و
جانب و بعضی احتیاج چون جگر و معده و سبب زائده و همچنین از رخیته شدن مواد و بقضای سینه چنانچه
در استقاده واقع است و از بعضی سخنان نیز آفته و باشد که از استرخا و عصب حرکت عضلات صدر
افتد و آنچه مرضی بود سبب آن یا کافنی باشد که در شش پدید آید از رسیدن هوای سرد و
خوردن طعام و آب سرد و حرکت انبساط و انقباض شش چنانچه باید میسر شود و خشکی دهن و جث
یا فتن از هوای گرم و بر تخفیف یا فتن از خوردن آب گرم و روغن گرم نرم شاه این بود و یا از
جث غالب شدن بخار و فانی انقباض شش برای اخراج متواتر گردد و انبساط چنانچه باید
شاید از مرور این بخارات ضیق متاخره پس شش پدید آید و حرارت دل و تن و سودا و دست و
احساس و فانی در آلات تنفس و جث یا فتن از هوای خنک و غذای خنک و ترخیزه می

شایان باشد و یا سودا و مزاجی در شش عداوت گردد و در انقباض و انبساط از جهت ضعیف مجاری و شش
 گردد و مقدمه موجبات این شش از غالب بر رفتن و در دگر و در خلق و غالب و دم گرفتن و حرارت دل
 و غلبه استنشاق هوای سرد و خشکی و بلغم و مزاج و تدابیر خشکی و فرا خشکی خلق و دهن بران ال گرد
 و باشد که از استلای شریان بزرگ که بر پشت می گذرد و یا از استلای قسم چون که بر بالای سرنی آید
 از این ضیق پدید آید از جهت مزاجت آنها در شش را عیلاج آنجا که ضیق مرضی باشد عیلاج آن عیلاج
 مرض سبب آن بود و آنجا که از برداشته آن پدید آمده باشد معنی سگری گرم یا عرق سوسن خوردن
 نافع بود و در بین خلق و سینه بر وقت سوسن و در وقت باری که اندک معاش و کثیر است سوسن در آن که دوبا
 مضیق بود و در دگر داده بر سینه و خلق پیوسته بسن مضیق آید و ملازمت هوای معتدل و هوای
 حمام و اعتناب سرد و پناه و سر و کفنه فایده دهد و دم گرفتن بسیار و بیخ در دهن و آتش و آب
 از فرو بردن بی نافع آید و همچنین بکنید کردن بر میان شانها و آنجا که بسبب غلبه بنجار و خانی بود و از
 حرارت دل استفرغ شود و باید کردن و غذا مانده اشیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و تقویت آن
 کردن بفرج یا قونی و عرقهای عطر و شباه آن و از موالدات سودا و از ترشهای سخت ترش و شور
 پر هیز کردن و شربت قند و عرق کاه و زبان نافع آید و نبات و عرق کاسنی و عرق سوسن و گلاب با هم
 جو شیده و خشک شده هم بی نافع باشد و همچنین انارلس و نیشکر و سوز و قرص کافور و نفق و بیخ کاه
 لیمو و خربزه فائز می شیرین و شکر آب معتدل و عرق بید و قرص کافور و نفق و بیخ کاسنی و شباه آنها
 و بعضی مردم در مطوب سوداوی و دهن انحراف این حال بسیار است و در از قصد با سلیق و مداومت
 جد و از عرق بید و تعدیل و خفشت عظیم یا بنده و گاهی ضیق مقدمه قویج هم واقع شود بسبب صعود بخار
 رویه از قوتش بجا بیاورد آنجا که سبب سودا و مزاج یا بس بود و شش خوردن حشو و چرب و روغنما
 معتدل و لعابها جله فار ساخته و خارا از اعمال خشکی و از خوردن چیزهای سرد و یا گرم با کجایه نافع آید
 و همچنین تدابیر تری فرا اکثر مضیق بود و آنجا که سبب استلای عرق طهر و غیره باشد از دم و فصد فیکو عیلاج
 آید و همچنین بتقلیل غذا و اسهال علم عیلاج شش آنرا بر بگویند حالتی بود که نفس صاحب آن سنجیده
 بنفس مخوف میگردد و ضیق اول نفس و پنجه و از غذا و آن نیز مزینی و احساس نوده در آن موضع
 سخت نفس و زود بر آمدن نوده باندک هر فرد و شخصی شاهد آن باشد تا بر سطح نهاییات تصدیه و خفشت جزا

از فرج های آن چسبیده و باشد و تنقیح آخر نفس و گرانای سینه و تحمل شش و بیرون آمدن مایه و بوسه سرد
سرخ ریخته و عدم علامات مقدم بر آن دال بود و مایه در عروق نیز آن شش بود و این قسم
بر مایه و بسیار منجر گردد و خفای قلبی بواسطه منع مایه نفوذ بهوار ایدل و بطلان تریج و این
مایه گاهی در شش متکثر گردد و بواسطه حصول سود المزاجی باز در شش و تنج روح و حد و شش
تدریجی این علت باشد آن بود و گاهی از دماغ پر شش ریخته شود و علامات نزله و بعضی اوقات
دماغ چون صدراع و قفل سر و متد و وجود مرض و فتنه بد آن گویای ذمه و یا سبب مرض بود
و غلیظ در گزند زبانی نفس که مزاجی بود نفسی گردد و دخت صدر و تنقیح یافتن از استعمال چیز
باز شکن و پیریز کردن از چیزهای با و انگیز بر آن دال بود و اما سبب بیماری دغانی سوداوی بود
چنانچه در ضمیمه گفته شد و علامات سودا و حرارت قلب و خفقان و زیاده شدن از حرکت قلب
و خوردن گر سیاه بدن اشتها و نماید و باشد که از حد و ش حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید
و باشد که سبب پر شدن معده از غذا تنگی یا وسوسه نفس پیدا آید که سبب مزاجت معده و حجاب
وز اعل شدن آن بعد گذشتن طعام بر آن شاهد بود و بسیار بود که ریوید ذراته و قتل گردد و
علاج آنجا که سبب بلغم غلیظ بود از زنده پذیرد و شیرین شود و باید کردن و تقویت و سهل بلغم دادن بعد
نام و در اول هبت نفیج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق گاو زبان جو شایند و دادن و غذا پس
آب گندمی باشد که بگوام آورده دادن با حوی که از آن و با قلا و شکر ساخته باشند با با قلا می ترغاب
در جلاب قند یا در غسل آب جو شایند یا کاجی قندی که تخم مرو و تخم سیحان اندک سبب و اندک باد یا
در آن باشد و اگر که و گندم و آرد و با قلا و کاجی نصف نصف باشد اولی بود و اگر مایه سخت غلیظ
بجای غسل و نان غسل و فالوده غسل با روغن بادام شیرین مغیره تر آید و در او اسطوخودوس
چون مرغ و شور بامی خروس تخم بوس خروس پیر که منقارش متشرب و خود و با قلا و اندک بنجیل در آن باشد
باید دادن هر روز در طرف صبح و در طرف شب از همان غذا با مقدم دادن و از آب نامکن بود و بر
را حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد ننهد و نباید خوردن و در او خرگوش کبک و
کبوتر جوان و کشک و شاه آن بود که در مطبخ ساخته باشند و زبده کشنیز و در این معنی در عفران
و بنجیل و ستر و غلظت و امثال آن در آن کرده نافع و به سهل بلغمی کردن و بنجیات بلغم بنجیص

و کشیدن رجالی عظیم سودمند بود و گاهی بکافور از بینه قرار است و تخم بلبل که در آن بعد از آنکه لغو قات خورده باشد
 مفید آید و بعد نقیصه لغو قات که از غنجل مشغول در آید و فراسیدن و در وقت طبع با بایس هر شب پس از
 غسل ساخته باشند بکار داشتن عظیم نافع آید و همچنین کوفته و سیل و در وقت با و ام سرشته و تخم سیل که کافور
 و همچنین لغو قات با و ام مشغول و بعد سیل و تخم با و ام که در وقت طبع کوفته و گلابی که عرق سوسن
 در آن جوشیده و باشند سرشته و جوی که از اجزا سازند و نبات سوده و اندک افیون و لعاب تخم سیل اضافی
 کنند شبها و روزها در دهن و آتش سودمند بود و هر شب یک حب بزرگ از جافا الصخره در جلابی
 که در آب لیمایی باشد حل کرده و دادن جهت آتش نزل و خشک کردن ماده و نقیصه سیل فایده و در
 و اگر برین علاجها نکشاید طبع بلند اماند که غسل چاشنی کرده و هر صبح باید دادن و بعد غنجل است که
 در کوفه با چهار و یک شبیه به نبات مله مشهور اما به گاهی آن سبز تر از بزرگ مله کمتر آن باشد و ازین
 چوب بر نیاید و باشد و شامهای آن غالب و بار یک در شامهای مله بود و گل آن هم سرخ تر و
 که یک تر از مله بود و لیکن در تخم قریب یکدیگر باشند و طریق طبع و خوردن آن است که مقدار
 دو درم از تر آن یا یک درم و نیم از خشک آن را بخلوب در یک تن آب بجوشانند تا یک شربت دار
 بماند آنرا صحت از لیمو سفید بیالانید و شب بگذرانند تا نه نشین شود و انگاه صبح از سر آب آن مقدار
 یک تا شش یا دو قاشق با اندک غسل چاشنی کرده و بیاشامد بعد و سه ساعت غذا خوردن غنجل عظیم
 از ضیق و در بود و در انقضای مجرب است و آنجا که سبب بغم غلیظ باشد که دشمن شود که گشته علاج
 همین انواع بود و لیکن بعضی نیز نزله تدبیر گرم ساختن شش باید کردن بدین گرفتن بسیار و حرکت
 زیر و کباده کشیدن و کشیدن و آخر کردن و میان شامها و حذر از چیزهای خشک با فضل و از جوی
 سرد و آنجا که سبب آن باد غلیظ بود و در مجاری نفس سببهای باد شکن و حذر از باد انگیز اصلاح باید نمود
 و تقویت معده لازم بود و در اوست آس و بار بباد فایده و در اکثر طبع مله و عرق بادیان
 مفید آید و غذا با جوی که در امراض با و دی مذکور است جمله مفید بود و آنجا که سبب سوخته سوداوی بود
 و خون بسیار باشد بعد از بخل سودا باید دادن و غذا با و دی مذکور حلیه موافق بود و لیکن عوض غسل لعاب
 سی و کثیر و نبات دادن باشد مفید آید و همچنین لغو قات انار طوسی و رب و شراب نار شیرین با عرق
 کافور زبان و مارا شیرین با قند و جلاب قند و عرق کافور زبان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن

کافور
جافا

جافا
جافا

جافا
جافا

بعضی های خشک و غده های عطر خشک و شیرین های کافوری و بنفشه های خشک و نرم و ترک گرمها و بطلکها با
 خشک بر میان شاهناستمر برنج و دانه های ترک حرکات و اسایش جبین و درمهای خشک و تبکین سودا
 سعی طبع باید کردن و آتش که حرارت غریبه در دل باشد در سیر به مزاج سبانه عظیم باید نمودن و هوا
 مسکن و خشک و خوش ساختن و نقل هوای درین جمله بسی منفعت بخشد و اصلاح حال سیر در سودا و
 بی تشبه باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد قصد با سلیق چپ نافع آید در غلبه قصد
 با سلیق هر دو لازم بود البته اینجا قصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در
 امراض آنهاست این که در دوا اهل تجربه یافته اند که گوشت را سوختن و رو با بوشش گور خورون
 در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک آنها را سودا و چند شتال هر روز با کنجبین منضلی دهنده بی نافع
 آید و گفته اند که مروسلخه و قند از عفران جمله را بر حق کنند و بشراب آب سرشته و قندها سازند و بر روی
 آنکشت افزوده بخور کنند و خداوند بود و دوا از این کبریا نافع آید و طبع اینده چنانچه در بعضی گفته شده
 بعد گفته اند سوداوی بسیار نفع باشد چنانچه را این مرض گفته شده بود و گفته اند هر شب مقدار
 با قندای مرکبی فرومی برد و غده ای جرب نرم بخورد بی گوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم
فصل الاثمه صاب این خنان باشد که صاحب آن نادر است و اسعد باشد و
 تا گردن را راست یابا از بکشته نفس نوازند شستن و این نوعی بود از ضیق صعب بدتر از زردی و سبب
 این خلطی عظیم و غلبه بود در مجاری ریه و باشد که سبب آماس شش یا حجاب یا غشای چنانچه این حال
 پیدا آید علاج آنچیز عرض بود و بدیر مرض باید کردن و آنچه از غلبه خلط غلیظ افتد علاج ریه
 نرمین باید کردن و نرم در شستن طبع پیوسته در جمله ضعیف نافع آید و همچنین حریره که از شیر خر سازند
 و چند کس را دیده ام که بهشت ریه و نصاب ریه را با پیشین ملق و هر دو طرف نصاب داغ نهادند و نافع بود
 که در الله اعلم سنی حال تحقیق سسر و همان است که در صرع گفته شد و مودیات شش که سبب
 حدوث آن میشود یا مادی و زرد بود یا در ریه است و یا اگر در غالب که با هوای منضی نصاب شش در
 ریه و یا خلطی که اندر شش بر بسته سودا مزاجی پیدا آید و مستقر شود چنانچه در ریه گفته شد و کیفیت
 غلبه ماکولات و شیر دیات از طعم و غیره که بجا درت مری و حجاب نصاب و شش و حش یا سبب
 یا سودا مزاجی گرم ساد بود و در شش که سودا و غده ای که بدست آید گرم سازد و از آن از بنجا

علتی می شود و متوجه شست باشد یا سود المزاجی سرد و ساق و دانه که موی کوشش را میسر سازد و از مزاجی سرد و
 غلبه و خشت باید و سود المزاجی خشک ساخته بود که اجزای شش را منتهی فراموش کند و در آن از ساق
 و خشت باید یا سود المزاجات مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و حمله آنها از مجرای نقل خالی نباشد
 و یا رخیه شدن و یا میل نمودن ماده جاریش بفرم معده که مجاورت شش را رخیه دارد و چنانکه در استبداد
 نوع آب بعضی تپها واقع شود و چون ماده در ربع غنی و ریا آماسی بود و در اعضای بالا چون حجاب
 و سینه و فرم معده و جگر حبست شد و یا ترشح ماده آنها شش مستوحش باشد و یا نیز آب بود که در درون
 شش پدید آید و شش از آن برنج بود و از اثرات السعال گویند و باشد که خراجی در شش پدید آید
 و یا افتادن چیزی از ماکول و یا مشروب بود و براده قصبه و بیرون آمدن مرفق شو و جالینوس گوید
 شخص را سرفه عظمی بود و ناگاه بفتش سنگی از قصبه او بیرون افتاد و همچنان سرفه و تشنگین بود
 و بار و زخمه و آواز بود که شش بدان آزرده شود و تشنگین مرفق گردد و علاج آنجا که سبب
 مزله باشد تبریز که باید کرد و نفعه قیصال که گفته شده علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفق بود و بود
 بحلق هوای خشک و خوش و خوردن شربت و شتاب آب سرد و نان در آن شربت ترید کرد و
 و جذر از ترشها و دود و غبار علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفق گردد و بود و حلق هوای خوش و خوردن
 و آتشیدن دروغن مسکه گذاخته و شیر برنج ده شده و آب چرب دروغن با دهم در بینی کشیدن و
 آتشیدن علاجی شافی باشد و آنجا که سبب تولد ماده بلغمی بود و در شش و بود و نوبت مقدم بدان گوید
 و بد علاج ربوی سرد و بد مغزی که گفته شده باید کرد و آنجا که سبب کیفیت غالب بود و یا رخیه
 آن کیفیت ندارد که پذیرد و آنجا که سبب سود المزاج گرم ساقه یا شد و گرمی نفس و جهت یافتن
 از هوای خشک و حضرت یافتن از هوای گرم و خشک قصبه و حلق و دهن و غالب شدن در گرما
 و غلبه نفس و نفس بران دال بود و در تبدیل مزاج شش باید که تشنگان بسکون و قرار در هوای مروج
 خشک و بنهادن طلا یا خشک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و تنگها سخت هر دو که غوره و
 از غده غوسید و دال را خشک ساختن و لعابهای خشک آتشیدن و جوی از لعابهای خشک و دوز
 خیارین و نبات و مانند کافور و انیون ساخته باشند پیوسته در دهن گذاشتن و در میان تشنگین تر و فواید
 و ترانته که در از دود و دانه و بلند آواز داشتن و خواب بسیار و گرمی بسیار و در دهن و اگر با ماده باشد

در شش
 تشنگی
 تشنگی

خشیت استغراق ما و باید کردن انگاه همین طریق مرعیه شستن لیکن اگر دم غالب بود قصد باید کردن
 و اگر صفرا غالب باشد بشیر خشک و سنا بنیلوس خیار شنبه در سینه حاضر یا در نفوی نرم یا بر دوش
 غلاب و فستق و آن کو تخمیت ما و در کردن در هر چند روز یک نوبت و غذا از جنس آتش جو گوشت
 خروس چوبه یا زنگاله که کد و یا بقول طب بشیر و خشکاش در آن باشد مناسب بود و آنجا که سبب
 سوء المزاج سرد و ساد و بود و خلالت دلائل سوء المزاج گرم بدان شاهد باشد بسیار گاه باید دانستن
 باشد شش گرم شود و یا بر خلالت سوء المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته شد بدان
 اگر ای و در جهان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ما و سوداوی با آن باشد بر فو تمام و جیل استغراق
 سودا باید کردن و از چیزهای سودا انگیز و در بودن و ضیق از علاج ما و لیا نافع آید و آنجا که سبب سوء المزاج
 تر بود و از جهت تری عضو مجاورت یا مر و رطوبات تر که غنیمت و خر خشک کردن و میل نبض بر آن
 دال بود و در شیر خشکی فرا بکار داشتن چون مواد طبه غلاب باشد هر در سه چهار روز تمین و
 استغراق بغم و رطوبات باید کردن و آنجا که سبب شاکت و مجاورت عضوی دیگر باشد
 به علاج آن عضو و آن مرض سرفه بر طرف شود و آنجا که سبب بر اعد السعال باشد شش قصد و
 استغراق خلطها را باید کردن و غذا با و شربت خشک بکار داشتن و تدابیری که در ثبات خلق
 گفته شد غیر غرض دیگر جمله اینها مفید باشد میان آنجا که سبب می که در اکثر سر فوای مزمن
 نافع آید و بدانکه هر مرضی که کمند و مزمن گردد و سرد شود و هیچ تدبیری سردی فرا نافع نیابد و در بعضی
 در سرد نه گفته که سبب حرکت غیر طبیعی شش و قصبه مواد و رطوبت با آنجا که سبب اندک اندک مال
 باشد و شش را از اکثر رطوبات بر و دنی غیر طبیعی حاصل بود و تدبیر سرد و سبب دوری مرض
 گردد و مع ذلک چون در اصل حرکت شش مقتضای طبیعت است نه چسبیدار را و در رطوبت
 این عادات حرکت است و دنی سبب چون هوا می سرد و مثلاً ویران و زایل گردد و فلهذا
 تدبیری که جامع بود در گرم کردن شش و منع حرکت است و بکار باید داشتن و آنچه درین ابواب
 نبسته از موده است سبب که گرم کردن شش و قصبه چنانست که از سحرگاه تا شام از جاش خواب
 بر نیاید و خاستن و سخن نباید کردن و سحر و روی را از هوا می سرد و دنی نگاه باید داشتن و در شب
 بر بالین نهاده بر روی خشتن و مالینه غالب بر روی نهاده و داشتن و دم آن مقدار که تواند

و با بستن گدازشتن و اگر نفیست سر فروز کنی کرده باشند و یا بطریق نزله فرومی آید و و غرض
 در مجاری می کنند حب السعال یا شکر سرخ یا سفید یا حلوائی مغز جوز یا مغز بادام درون
 که فتن و پاکیزه نگین بلوطی که در اکثر سرها آئین است یا بستن آب آنرا فرو بردن و همین نوع
 مخالفت و دم کردن و اگر خلط معده در آن باشد از زینا با احتیاط باید خوردن و بسیار سرها
 به فرس را بدین طریق علاج شده و منفعت خواب خوب هم قریب باین است بشرطیکه منبهاست
 واقع شود تا منع رنجین مواد در خواب پیشتر هم کنند و بعد خواب سر فرو غلبه نکند و دیگر
 استعمال سکنا و محففات اخلاط است و متعدلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن
 چون حب الشفا و حافظه و شفا و مزید العلم و اشباه آن لیکن طریق استعمال آنها نیست که
 حبه خورند بقدری که اندکی کلیف سازد و با آن طعناهای غلیظه نرم و چرب خورند چون بهر که
 اندک شکر سرخ قلم در آن نهاده باشند و چون با پیچ مهره که قند بر آن سوده باشند و حکاکی خسته
 و کاجی سگری و یا عسلی و نان و حلوائی مغز بادام و نان و فرنی قندی که روغن بادام بر آن کرده
 و زیز بریان کم نمک و شکر و نار جیل و شیر برنج و شکر و یا خرما یا عسل و فرنی که آرد برنج و آرد نار جیل
 سوده و در آن ساوی بود و نان گزنه گلبین و اشباه اینها و هرگاه کیفیت خشکی و تیرگی حواس که
 بسبب حب حاصل شده بود کم شود و دیگر بخورند اگر چه نیم باشد تا بگذرد و که سه تا شش حب
 خورد و مواد و حرکت آید و شش حب موافق عادت مقرره میل کند و بسیار را بدین تدبیر صحت
 حاصل شده و دیگری استعمال داروهای مقوی شش است با نخاصه چون کوشش گورخ و شش
 چاکر و شش سوبه و گوشت راس و طریق دفع در خوردن آنها نیست که خشک سازند در سایه
 تنک و نرم بسایند و اندک نبات سوده اضافه کنند و برناشته از آن سفوف می خورند و باز دوه تخم
 مرغ بر آتش نیم خفته سازند و ازین سفوف بران ریخته صبا حاسجای غذا خورند و چشم گو سفید
 و حبه سفید آن با نبات سوده چنانچه در سر ذوق اطفال گفته شده هم نبات سفید آید و همچنین زرده
 نیم ریخته که مرکب بران ریخته باشند بیان حب السعال مجرب بگیند مغز بادام شیرین
 پوست کنده و مغز تخم که و صمغ و بادام از هر یکی یکدرم کثیرا و شسته و نبات از هر یکی دودرم
 و صمغ یک با یکدر از هر کدام باشد نیم رب السوسن یکدرم و فین چهار دانگ حمله را سوده

بلعاب تخم سی بر سر شد و جها سازند مقدار فنند فی خشک کرد و در زمین میدارند و تخم صیغ در ششها
 و دیگر می مرکبی دو درم میختره یک درم رب السوسن یک درم نبات و نشاسته و مغز بادام شکر
 و زهر یکی سه درم صمغ یک درم و نیم افیون چهار دانگ و نیم جله بر اندوده بلعاب تخم گمان بر سر شد
 و جها سازند مقدار خودی باید و است که سرده و نزل از امراض وارد و اندر بخون رسد و
 و آنکه و سرده و چنانکه از هوای تری خست از می اوقته از هوای محض تر گاهی می آفت سبب
 تنفر روح و شش از هوای سستش محض و من چندین نوبت این مشاهده کرده ام و در هر
 دو نوبت هدا اندک تعقیب پیدا کرده بود و بولد سه درم عام بی نزل و میر تبه بود و در سرده که
 منقطع نشدی باقی نیایدی ضعیف نگرددی و اطفال بهوشل میشدند و بسیار مردم از کوچک
 و بزرگ بهین غشی و زرد سرده ملاک شدند در کت اول آخر الامر تکمیل خام سوخته و ز آب گام
 حکیمیت می فرمود که آشنایند هر روز یک شقال و بیشتر اکثر بن علاج صحت یافتند و
 در کت دوم سه درم و بهار بود و علاج بقصد و نشین کردند و بخوردند و تکمیل سوخته و بلع
 مرکبی ششها و در بهین گرفتن پهلوی و پنج کج و جوز بوا و داجینی و شک طبرزد و پوست نار شیرین
 ششها و آب آنرا خوردن و بعضی جها و نزل و خوردن غذای نریاتی غلیظه و کم تر سبب
 بعد فی مدید واقع می شد و جمعی از مردم از این سوخته واقع شد و بعدا جای مقدم سابق
 شد و در واه و تانقل بود و دیگر در مرفع نشد و در سبب غلام چش صندراوی مزاج را و
 زمستان سوخته که فانی شوش پیدا و چنانچه شب خواب نموانست کردن و از مسکات
 نزل و مجذرات گاهی می خورد و غذای می شد و منفعت نکونی یافت و او را به اوشت انار میخوش
 با پودهای آن فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انار میخوش را و ششها آتش می خورند
 و میخوردند و صحت یافتند و در این فایده بود اندک بعضی داشت کثیر که سوخته شد
 چنانچه در نفس مقدم گفته شد حضرت او را بعب الشفا بهوش ساختند و ششها را و در سبب
 و آب سید و نزل و بهار و کشته پانز و زردی شربت غسل به و دادند و غذای نرم خوردند
 فائده تمام شد و سرده نشکین تمام یافته بود و بلع قوی دیگر محتاج شد و چندی کس اویدم
 که چنانچه سرده می کشد بر جال اسپیش کردن داغ کوچکی سوخته فائده عظیم یافتند و چند کس اویدم

مله در کت
 نویست
 ۱۱

که بزرگی که در حال شب زنده گوشت است به لوی استخوان چنان زیرین و چون گوشت بر آن نشاند
 سه ذره آید و باغ کوچک سوختند و سه فهای سخت بدو استند صحت یافتند و آنجا که سرفه است
 اتفاق افتد شربت مورد اطفال لعون باید فرموده اگر کسی نیز با آن باشد و رمی هم چنین شربت مفید است
 و آزموده است و الله اعلم نقیض الی درهم خونی که با آن رطوبات حلق و قصبه و شش است بسرفه
 و غصه بر آید یا از و باغ آید از بینی یا از لثات یا از لوزتین یا از حلق و غصه یا از قصبه یا از
 رمی یا از شش یا از عروق سینه یا از حجاب سبب کشاده شدن سرفه یا جراحی یا آماسی یا از
 ترشح کردن خون شش از عضوی مجاور و آشپاده این حالات از آفات این اعضا علما
 اما آنچه از و باغ یا مخاط از نرگهای ظاهر گردد و بی سرفه آید بحر داخ قف و آنچه از بینی آید جراحات
 نفس بدان گواهی دهد و یا مخاط بیشتر آید و آنچه از لثات و لوزتین آید آماس و جراثیم آنها
 بدان استند و کند و آنچه از حلق و سرفه آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی تنخ بر آید
 و با آن وقت غالب بر آید و آنچه سبب ربو بود و علامات ربو بران دال بود و آنچه از غصه
 آید با تنخ ظاهر شود و بعضی از امراض و موی آن محل و باز و آواز و غیره بدان شاگرد
 آنچه از قصبه پیشش بر آید یا سرفه باشد لیکن آنچه از قصبه آید یا بلغم بود و کمرنگ و بی اندام باشد
 و بسرفه ضعیف بر آید و آنچه از شش و نهائات قصبه آید یا سرفه غلیظ و بر آید و کم رنگ و
 کفک ناک بود و گاهی بایستد و باز آمدن گیرد و آنچه از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا سرفه
 سخت و در و بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و با اندک کفک بود و غالب باشد و فوته پیدا شود
 و اگر از کشادن سر رگ و ریز و یکی قصبه باشد خون آنرا که تر بود و کمتر و اگر سبب کشادن و ریز
 خون یا ترزی خلطی بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و تداویر که شربت بران گواهی دهد
 و اگر سبب استلای خون بود و ظهور آن اندک اندک و بیدار باشد و از دفع آن اندک راحته
 یابد و آنچه بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب غصه و شش آمده باشد اندک اندک و رقیق بود
 و در رم و موی آن عضو در وضع نفس بران گواهی دهد و آنچه از آماس شش براید علامات
 ذات الریه بران شاگرد بود و آنچه از قرحه آید با چرک و ریج ظاهر شود و مثل این بود و خطر این قسم
 بیشتر از آن باشد که از عروق شش رسیده آید جهت صحت التیام ترش شش و گفته اند که

آنجا از شش غونی آید بی قرح چون بسته می بی جایی و باز آمدن گیرد و دلیل آن بود
 که شش ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج آنجا که سبب غرضی مرض بود چون
 آما سها در قرح و اجرام و زخمها بپسندوی که در شش سینه است عمل باید نمودن و آنچه از
 نزله یا طر کیدن رسک از استلای باعث دم و شنباد آن افتاد و باشد در آلات آواز
 یا تنفس شست تمهید تسکین و منع خون در جذب بجانب مخالف باید کردن و طریق آن اگر چه
 در جراحات و نضد و رغات و غیره مذکور شد لیکن درین اعضا مخصوصا چنان بود که
 در جمله اولان نضد صافن و نسا کنند نضد باریک مافون میل با سافل کند و قوت بر جاس
 مایه و بعد از آنکه بنشیند اگر خون از دماغ و یا حلق و یا چیزی است از قینال بد نقات خون بگیرند
 و اگر در شش رسیده بود از با سلیق بد نقات خون بستانند تا منع آماس شود و قوت ضعیف
 نشود و بعد ازین لطراف را با بیهوشن و مالیدن و شیشه بر نهادن و با پیا در آب گرم دوشیدن
 و با شویه کردن بجا و بختن کردن تا باقی مانده تمامه با سافل باز گردد و در جمله اینها از
 سخن بلبله کردن بسیار گفتن و شتم و صحر که آن قلیق و اضطراب است از غم و بنارس سی نصیه
 گویند و از صیحه و نطسه و خنده و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور و خصوصاً کشتک
 و بنیر خشک و از چیزهای منع مخصوصا سخت گرم و یا شیرین و از چیزهای خون فزای تسبیق
 و نفوذ و کندن و تخصیص خمر و از بویهای تیز و گرم و خشک و از خوردن مطلق شیرینیا و ترشیا
 نیز کم تبض و از مرخیات ترش و غیره حذر و پرهیز واجب بود چون بدین تدابیر تفاوت کله
 پیدا آید بعضی از دواهای مناسب شش و نصیه و حلق و حجاب و سینه که جهت بسدن خون
 در رغات و غیره مذکور شد و بکار باید داشت و در صلاح و تقویت عضله مافون کوشیدن
 میان دواهای که اسپین مشترک النفع باشد بنیاشانند و غرغره کنند شراب انجیر در عصاره
 لسان الحمل که با و فون سیاه و شان و منع عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم در عصاره مذکور یا در
 عصاره کیمیا شیس حجر فاد از هر حیوانی یا سعدنی در عصاره مذکور یا در دوق خالص و غیره شادنج
 حدسی مقبول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره و خرفه یا عصاره و حصی الراعی یا و ر
 عصاره و خیار و سیب ترش و میانی در یکی از عصاره های مذکور طین مشوم و عصاره های مذکور

اواز بلند

عصاره

طین ارشی و عصا برامی مذکور غیر بایه خرگوش و عصا بر مذکور و اگر حرارتی باشد و غلبه باشد
 شغیره از کاغذ باریکی از اینها کم کنند و اگر افراطی باشد و نفث قیراطی افیون اضافت کردن
 نافع آید و اقراص کبریا در عصا بر مذکور و در بعضی منقبذ آید بپایان لغوی مشترک المنفع
 خیار و دودم الاخوین و کبریا و لبد و طراشیت از هر یک ششقاله کثیرا و نشاسته و صمغ عربی بریان
 از هر یک درم افیون ربع جزوی جله را نرم سوخته و شرباب ناراطی سرشته و در جله بجا
 آب عصا بر مذکور که نافع آید و عصا بر مذکور نیز در حرارتها مفید بود و اگر آب خواهر شاد و نجع عدس
 شسته یا گل ارشی و طباشیر اندر آب کیش بگفتند و از آن آب میهند میان غذاها
 مشترک المنفع می بینیم برشت تنها یا از جواس مذکور بر آن پاشیده و گوشت بزغال
 که انجبار و برگ خرگوش و کشنیز خشک یا تر و نارگل با آن جوشانیده باشد کشکاب که بقلبه است
 خرگوش و بختی التمس و عدس و عناب در آب جوشانیده باشد و دودم الاخوین سوخته بر آن پاشیده یا
 یا چوبه یا بزغال که بساق و خرگوش پخته باشند یا بعدس و بختی التمس و بقلبه استحقاق پخته باشند و
 سنگ پخته تنها هم مفید آید و انجا که سبب نزله باشد یا تداویر مذکور و سوسن و زود و بیا پشرد
 و ضمادی از لعبا و سرکین کبود تر بر سر نهادن و پیوسته سر را خاریدن و بجللات شستن و تیزاب
 فاروقی بی سیاب و نرم کرده بهترین معجون بود و حب الشفا یا حافظ الصلح و عصا بر مذکور و زود
 مفید آید و انجا که رگ در سینه از ضربی یا زوری شکافته باشد بعد فصد و تداویر مذکور و ضماد
 از طین ارشی و خاک کندر و ماز و آرد و جوهر و گداخته و پوست انار و برگ مر و اطراف و زود و چیزها
 رطب سازند بعد از کوفته و بختی چون عسیده ساخته و روغن بار و عن مر و با آن آینه بر سینه نهادن
 غلبه شود و مند بود و اگر سبب شکافتن رگ سرامی سخت بود که سینه رسد بگردد غلبه شایع درم
 تخم کتان کیدرم و نیم منبل سه درم کندر و گل سرخ از هر یک یک نخدرم کبریا و نیم منبل سه درم
 کیدرم و نیم افاقیا سه درم فادر بر حیوانی و دودم جله را با در و ج فادر ساخته و اشال اینها بخورند
 بیه مفید آید و اگر سبب شکافتن رگ با دوی بود و غلبه غذا با دوی با دین و دودم و معجون و
 غلونا و تریاق بزرگ نار سیده و عصا بر مذکور و نافع آید و انجا که سبب کشادن دهن رگ بود
 از استخوان راز و باز نشاید و شستن تا آنکه استغراق دم بجد واجب رسد انگاه تداویر مذکور

و غذای سرد و زهره ترک کردن صواب بود بعد از آن که خوردن تا طبیعت تمام قرار یابد و آنجا که
 سبب کشادن سرگ تیزی خون نبود یا تیزی مایه بود که با خون آمیخته است بعد از قصد
 کشاکش سرطانی مفید بود و گاه فور در حواس داخل ساختن لازم آید و اگر بعد از قصد اول
 مبطل مناسب و دفع خلط حاکیست اندکگاه پسین خون بر داند اولی بود و اگر کشادن سرگ
 سبب آفتگی از طوبی و سستی آن باشد تفکیر بطوبی بکم خوردن و سبب لایق اولی
 باید کرد و اندکگاه تقویت عضو عضو نمودن و حواس بکار داشتن از خارج و داخل و الله اعلم
 و اما اگر بعد از این درمی بود عارضه که در شش پدید آید از مایه کرم یا از بلغم شور غرض و سبب
 این اغلب از کرم باشد و از سینه بیان و کتف بدر میاید و ضربان اندر ریه کتف یا اندر
 ریه یا اندر زیر پستان یا اندر جمله اینها و نبض موجی عظیم یا متواتر و سینه بر آید و خسار و
 بمقدار یکدم سرگ در حدت تب و برودیدگی رویها و سیات و افتتاح عینین و غلط پلکها
 و گاهی حرکات چشم نسبت به عادت و استلای رگهای آن و ظهور طوبی غلیظ از چپ پیوسته
 بر روی زبان و در بلغمی سحرچی روی وحدت تب و مضطرب کس باشد و گاهی فی محل علت و آن
 و این بیشتر بود در جمله جزو پیشست تواند تکیه کرد و این علت اغلب در تنگی هلاکی و انتقالی
 آن بدتر باشد و گاه بود که در طبیعت قوی بدیر خوب مایه آن بطریق تخریب و تفت تحلیل پذیرد
 و ظهور طوبی بخته بر زبان دال باشد یا منتقل شود بذات است و این اسلم از عکس باشد
 و کمتر شدن جنین نفس ظهور و غلیظ شدن و منشأ را مل شدن نبض بدان گویا و با باشد که
 بر ستم منتقل گردد و چون از سینه بگذرد و تحلیل و انتقال نکند منتقل به تنگی و پاسل گردد و خلاصه
 از این مشکل بود و لزوم تب بعد تنگی و بودن درد و شد و در معالیه کشش هم شا به این حال
 باشد و گاه بود که بعد از یکم کردن متعجب شود و چون در تضای سینه ریزد و در عین و موجی شدن
 نبض بران دال گردد و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاده شدن تنگی نفس و سرخه تنگ
 متواتر بر این دال بود و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش خداوند علت طوبی بسیار رخیه شود و حال از
 همچو حال سستی گردد و در عین خفتن بر جوارب آردا که تواند و شش او سخت گرافی کند و نفس او
 عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب سنگ در شش تو کند که از جبهه تخریب خواهد شد

و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که بسزنی سنگ پاره و بار آورده است همچو زاله و اینکندر
گفته است که من دیدم که بسزنی بزرگ سنگی برآمد همچو سنگها که از منشا بیرون آید و بعد از برآمدن
سنگ از زایل شد و یونس خود گوید که من دیده ام که سنگهای خود و درشت همچو خشک برآمد بسزنی
ضعیف بعد و چهار یا پنج و هر یکی بوزن سه قیراطه و پس از آن سه نه کمتر شد لیکن غلت اجل باز شد
و مرخص بدان هلاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بگرد در آماس خونی و در آماس که از
خون و صفرا باشد که از که ام جانب است و آنرا بسرخ شدن رخسار و شپ از آن جانب بیشتر
و بگرانی جانب ورم و بیشتر آیدن رطوبت از دهن و در حین خفتن بر آن جانب نتوان تشخیص کرد
و همچنین بعد ملاکرون البته باب و کل تر کرده بر سینه مرخص بملاحظه زودتر خشک شدن از جانب تورم
پس اگر ورم از جانب راست شش باشد از پایی راست فصد صافن کنند و بعد سه روز
از این فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد از این سه روز دیگر با سلیق جانب موافق
کنند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد اکمل نتوان این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر
ورم اندر جانب چپ باشد بر عکس این مذکور عمل نمودن درین مرض اعتماد کل بر فصد کامل و بعد
بر خفته بود و استمال مسهل نیک نباشد تشخیص که تب گرم بود و سبب و گرانی نزدیک خیر کرد
نمی باشد اما در مرکب اگر خس گرانی و تند و در شراب سیف نیز می باید بعد فصد بملینات موافق
تقلیل و تعلیل خلط ممد و تعدیل مزاج مناسب بود و نرم و دشمن شکم در حلقه خور سینه در چیزها
ورم و بی سفلی شش و به داخل کردن نبشته و شکم و شکاب و شکیاف بسی نمک و آید اینجا
بیچ شست خشک و قابض نتوان دادن بلکه همه چیزهای ملین منفع و منقی معتدل و شست آورند
مناسب بود و اگر از جهت گرمی تب بفرست خشک حاجت آید شسته بهای خالی و نرمی فصد
چون آب خیار و آب هندوانه و شکاب و شراب نبشته و آب که و عرق سوسن و اوان بایز بود
و اگر ورم از جنس حرمت باشد شکاب و شراب نبشته و آب که و عرق سوسن و اوان جایز بود
و آنجا که ماده خام بود یا اندر اخشا و دیگر ورمی دیگر و حرمت او افتد و حشمت زیاد گردد و در اول
ضماد از موم سفید و روغن نبشته باید ساختن و بعد از آن پی مرغ و لعاب خطمی و لعاب اشکال بان
باید آمیختن و بتدریج با آب بوزن نبشته و بیچ سوسن اضافه کردن و همچو عصبیه سخته بپزیند بخار و شستن

و چون ما در بخت خام باشد ضما د از کرب بخت و برگ با دیان بخت و جمله را باید کوفتن و منتر
 و در جمله کما و سبوس گین تازه و زکاد می تنه و با نمک و سبوس و گل خشک نافع آید و آب گرم
 تنه و دروغن بنفشه گرم تنه و دروغن و نمک و سبوس یا در زن تنه گرم کرده و در قلع نمونی نمک کرده
 مقینه آید و در استعمال ضما و کما احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روی بیمار نرسد که
 طاسه و ضیق النفس تواند کند و ما دام که ماده آکاس خام باشد غذا از جنس کشکاب و گندم
 آب و سبوس آب و ماش یا اسفناخ و خباز می و با قلا و سرخ و مرد و ماش مقرر باید داون
 و اگر در شتی در سینه غرض و حسا از آرد و با قلا و کرسنه و آرد و نخود و جدر و بس پزند و با انگبین و
 و ماسل در نیو قوت سینه را پاک کند و لعوق کرب و تخم پیچ و این مقرر کرده اند روی بخت و سرشته
 پاک کننده است و لعوق اسفیل با شیر و خرده آمیخته سخت موافق بود و باید دانست که بوقت
 آکاس رسا و خواهر شدن تنگی نفس و گرانی سینه و در زیادت کرد و دپ گرم تر گیرد و آن
 که کشاده شود و نیک بلرزاند بوقت ابتدای ظهور این آثار روزی چند متواتر از ضما و مذکور
 بکار باید پیشین تا زودتر کشاده گردد و اگر در آن ایام بر بپلوی که آکاس است خواب کند هم
 بر کشادگی اعانت نماید و در زمانه شراب زوفا و کشکاب بخت داون هم موافق یافتند
 و اینجا که ماده بلغم غرض بود و علاج بدستوری که در ذات الحجب گفته شد باید کردن و در فصل بیشتر
 کوشیدن و الله اعلم **ذات الصدر** این علت ریخته شدن ریم بود و اندر رضای سینه
 و سبب آن یا انفجار آکاس شش و جابها و غشا و عضله بر سینه بود و یا جد و ش فرج موافق
 علاج است اندک بود و از راه کلو پاک شود و بطریق نفث جهت فرستادن ماده ریم ریش و هر چه
 در مدت چهل روز پاک نشود و اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تواند کند و اگر ماده
 چپ باشد اجزا ای سینه را تباه کند و هلاک سازد و گاه بود که مرض طویل گردد و یا بهیا آکاس
 بنیاد کند و آن دلیل ضعف حرارت غریزی بود و بد باشد و گاهی اتفاق افتد که طبیعت قوی
 دفع شود و دفع آن با دراز پیشتر باشد جهت اجتماع جذب کرده تا دفع جگر و عدم جذب معا
 علاج تدبیر این علت قریب تدبیر ذات الریه بود ولیکن آنجا چون ریم اکثر بطریق ادرار دفع شود
 یا بطریق استمال بدار و مای که لایق هر حالی و وقتی باشد از مدرات و تسهلات و ملینات

برای امداد بکار باید در مشت و اندام اعظم سسل این ریش شش بود و سبب آن مایه که تیز اکال بود
یا قنقش شدن آن اس شش یا گدشتن ریم حبیب از عضوی مجاور بران چنانچه در انتظام ماده ذرات
بعضلات سینه و شش واقع است علامت این ریش لزوم شب و نوبت است و اشتداد آن
در طرف شب بعد طعام و تقدم سرفه کند و یا ذرات الریه و گدشتن در ستجران آن که مہفتہ است
و یا ذرات اجنب و گدشتن در ستجران که چار و ده است و ظهور نفث الدم و چرک و ریم با سرفه و گدشتن
درت پاک شدن ریم که آن چهل روز است و گدختن بدستور و دق و باشد که در شبها یا در اوقات
گرمی روز اندک عرقی کند و بیاید و نیستن که این مرض بعد ثلثین و غور کم علاج پذیرد و جبت مانع بود
حرکت سرفه و حرکت نفس از درشت شدن جراثیم آن و آنچه اطباء در علاج آن نوشته اند
جبت تسهیل شد اید اعراض آنست و در اگر درون طبیعت با آن دردت دراز و غلب این
علت کسانی را بود که برو سینه ایشان تنگ باشد و گردن دراز و حلقوم بیرون آمده و کتف
گدشت خالی و بطرف پشت بلند برآمده همچو بال مرغ و آنکس را منجم خود اند و اکثر این مرض پس
از شتر و سالکی یا سی سالگی افتد و یا آنکه این مرض و مہفت ماه ہلاک میسازد و گاهی که ماده معشہ
و کم جراثیم و کم غور باشد احياناً مہلت دراز دهد و باشد که از سن جوانی تا بکهنیت بدرد و شیخ
گوید سرفه کشیدہ را دیدم کہ مہیت و سہ سال اکثری درین علت مہلت یافت و گاہ باشد
کہ بعض کسان را اگر چه در شش ایشان ریم نبود لیکن بسبب آنکہ پیوستہ رطوبتی از جراثیم
بشش فرومی آید سرفه ضعیف نفس با تہا تولد کند و حال ایشان بحال سلولان شبیدہ شود
و اگر چه آن از جنس ذرات الریه بود و اورا سلول گویند و آنچه از ریش شش علاج پذیرد آن بود
کہ ریش از غشای درونی وی تجاوز نکند و باشد و همچنین آنچه اندکی سطح ظاہر گوشت را فرا رسیدہ باشد
و غور نکند و باشد و عروق را فاسد کرد و در موع ذلک ماده کہ ہوا از بہار بصفت منتقل میشد اسہال
پیدا کرد و چند روز بچکس رانی شناختند و دست بجایہ و دیوار می بر وند و حرکات بی اختیار
میگردند و از ضعف قدرت اتمام هیچ فعل نداشتند و ہمین پنج علتند علاج قانون کل
ہمان است کہ در علاج نفس الدم و ذرات الریه و جمعی وقتی گفته شد و اگر چه ریش را بہ محففات
درست میتوان کردن اما اینجا محففات چنان سبب زیادتی سرفه و نافرمانی ریم جبت

برون آمدن میشود و استعمال آن نمیتوان کرد و اما اگر دوائی باشد که بخاصیت ریش را
در تری بر ویاند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد و
متمنی بحسب نفس منع تواند کرد و نیکین که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب تجارب مداد
آشامیدن سرشیم مایهی حل ساخته بستور باندک شکر طبرزد و هر روز دوسه فوتب مانع یافتند
و همچنین خوردن موسیائی سبک بجهشش و گوشت پانچ پنجه آنرا و همچنین بر پوست خوردن غاوس
چوانی در شیر خرسوده و همچنین حقیقت که در روز بروز و نیمه رخ و موسیائی سبک بجهش یا موسیائی
انسانی یا معدنی و آبی که پانچ یزغال یا سبک در آن جوشیده باشد بسیار در صحن جسته بحسب و لازم
بود و یا بالابریز و شوخ گفته است که غالب خوردن کلنگین و بجای غذایان خوردن هیچ آن این
را ضرر نمیکند و خشکی آنرا بطبقتی اصلاح کردن نیکو آید و در در لوقات خشک و غیر جهت ادرام
در دس و جراتها عظیم مانع بود و همچنین بحسب حقیقت که در آن اما با اصلاحات بهتر بود و الله اعلم
و است احبب و شوصه و نرسام بدانکه ذات احبب خالص در می بود گرم اندر
ججایی که حاجت میان آلات تنفس و غذا و شوصه آماسی گرم بود و اندر عضلهای درونی سینه
یا و رجایی که در شیب حجاب حاجت بر سینه پوشیده و این را ذات احبب و غیر خالص گویند
و بر سام یعنی آماس سینه و آن در می بود گرم و رجایی که اندرون سینه و ضلع بر آن پوشیده است
و آن حجاب را سبطین نیز گویند و جمله این ادرام را بر سبیل تقسیم و تراوت ذات احبب و بر سام گویند
گاه باشد که این درم گرم و بعضی حجاب باید بداند که اندرون سینه و ضلع را پوشیده است اما اندر
عضلات خارج سینه چنانچه توان احتساب کرد و اینها را بر ذات احبب و بر سام گویند لیکن خالص
نباشد و ماده این درم گرم یا صفر ابو دیاخون صفرهائی و یاخون و صفره مساوی و احیاناً از مغز
حار و چمن باشد و شور و نادر از سودای صفرائی هم افتد و یا غلبه این مواد نزل برین اعضا نزنند
و بواسطه بر دی و کثافتی درین جاها بمانند و سبب درم کردن از این جهت و سردی این مرض بیشتر افتد
و باشد که با مثقال ماده از درم مضبوط و در و یا از اشتغال ذات الصدر پدید آید و این باشد بحدت
مطلق این مرض در محل درم بود و تحت خلیدن در و اگر ماده گرم باشد خاصه در وقت نفس
باز کشیدن یا دم زدن و در سرفه کردن خود تمام بود و در اول سرفه خشک و پ گرم لازم بود و خشک

و توان تر نفس زدن و بودن تمد و اندر محل فورم و بودن نفیس جلیب و فشاری و ظهور نفیس یک مرتبه
در اواخر و برآمدن در سجده و خلیدن آنرا که عوام غله گویند تر قوه و میان کتفها و شنگی و سجده
و در ششی زبان هرگاه که در نفس و استنشاق در بیشتر شود و فورم و عضلات باسط بر و هرگاه که
در نفس در دزدیا و در دوزم و در عضلات عالییه باشد و در دوزم و دوزم و دوزم و دوزم و دوزم و دوزم
در صغریائی زیاد باشد بعد ظهور نفس نیز هر خطی از لون آسان بود و وسایز و لائل اخلاط هم
شنا بر باشد و همچنین است و شب بنوبت غب و سوبت ریح و عدم تفاوت بسیار در اوقات
و دلیل صریح بود و بر بلغمی و صفراوی و سوداوی و دوسوی تریب و باید دانستن که درین مرض ذرات
مستویترین و لائل و تریب اوقات اربعه مرض و حال سلامت و هلاک احوال نفس بود اما دلالت آن
بر اوقات چنانکه بودن آن و اندک ترسیق بودن و دوزم و بر آمدن ابتدای مرض باشد و
زبانت شدن آن و از وقت بغلظت نیل کردن و از دوزم و بر آمدن باسانی تبدیل یافتن
و از سرخی بزردی اگر آمدن تر اید مرض بود و پنجه و همواره شدن و باسانی اندک سرفه غالب
بر آمدن انتهای مرض باشد و باین حال و کم توأم شدن بد ریج انحطاط مرض بود اما بر سلا
چند آنکه زود پدید آمدن آن و پنجه شدن آن و باسانی بر آمدن و نیل خیمه بود و علامت نضج نفیس
سفیدی لون و ملاسه سطح و استوای توأم آن بی لزوجت بود و هرگاه نفیس در روز اول پدید آید
توقع نضج موده مرض و جسم آن در هفتم باید داشتن و این مرض اگر چه سخت گرم بود لیکن چون
قوت قوی باشد هیچ خوف نباید کردن هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفیس در سیم یا
چهارم پدید آید و در اواخر چهارم نضج پیداشد و توقع نضج در هفتم بجران یا در یازدهم باید داشتن
و اگر ظهور نفیس از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد نفیس از حال طبعی بسیار دوزم باشد
و دیگر اعراض مدار قلت است و خواب و کمترین عطش و امثال آن بسیار نباشد نباید در نیستن
که مدت مرض دراز خواهد بود و نقصانی آنرا در چهل روز و شصت روز توقع باید داشتن تا سلامت
عاقبت اگر خبط و خللی نشود اما بر موت چنانکه موخر شدن ظهور آن از چهارم یا بدی جسم مرض
نکوده و کمی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا اشقر یا سفید شدن یا لزوجت و دوزم و بر آمدن
یا تغییر لون آن بسیار بی خصوصاً باید بوی یا بسبزی و حرکتی یا بوی چهار بر آمدن در جمله دلیل هلاک بود

علاج آنجا که ماده خون و صفرا بود هنوز روز اول باشد که ماده سخت در حرکت است نصیب
 باید کردن از باسلیق جانب مخالفت درم و چون باعث نشنیک بر داشتن اگر قوت قوی باشد
 و اگر از ضعف ترسند بدو سه مرتبه بر دارند چنانچه از قبیل جانب موافق بر دارند و اگر یک روز
 از مرض گذشته باشد که ابتدا بقصد کنند باید که در آخر روز دوم خون از باسلیق بگیرند
 پس از آنکه موافق جانب بر دارند چنانکه رنگ نیکو بگرداند و اگر در چاشت سیم قصد کنند
 هم شاید تنجیس که صفرا غالب باشد و در حله روز دوم را پخته یافته اند و درین ایام غذا
 از جنس باکش معتدل و سفناخ و خجازی و کشنیر سبز مناسب بود و چون نفث ظاهر شود و کوفت
 سفتمان جهت سهولت آن باید دادن و یکشنبه روز آنرا منع نشاید کردن و یکشنبه روز
 که دانند که ماده کم باشد آنرا بجا بس که نفث الدم گفته شد چون طین ارنی و مثال آن باز
 باید داشتن و روز دیگر طینی قوی بقدر قوت باید دادن و بعد از آن بقدر اشتهار مناسب
 جالی نرم نفثیت کردن و جمله تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود و هر یک محل
 و اگر طین دادن محل نباشد بحقیقه غیر حاد هم منفعه میدهد و صفراوی صرفا بعد از تنجیس
 قصد معتدل باید کردن و بلین قوی بعد یک روز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا او شربت است
 تخم کدو معتدل طبع جالی و طین و منشی و منشی دادن و اگر ماده رقیق بود و در اول و منشی
 و بر خواهد بود و شربت ششخاش با شیر ششخاش در آتش جو باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه
 صفراوی و ترتیب مذکور مرعیه داشتن و در انقباض و بعد انقباض نیز همان تدابیر که در انقباض
 ذات الریه مذکور شد بجای باید آورد و بیان اشبه به که درین مرض گرمی است تشنگی و حرارت
 و درم نافع یافته اند تنجیس در او آبل مارا لشعیر یا منلی خلط طین عذاب سفتمان و بزرخار
 و بزرخمی عرق سوسن با شراب بنفشه سرد کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فاذا است
 و عرق سوسن که تخم خیار را در آن شیر گرفته باشد با چوبه خردوس و ماش مقشر ساخته بریان کرده
 غذا می مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فادر هر بعضی و اما داخل ساختن در او حشر نوان
 و اما در غیر اسهال اغذیه که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه و صفراوی مذکور شد
 میان تلخیصی که مناسب یافته اند بعد از تنجیس و قصد خیار شنبه پخته و درم شراب بنفشه سی درم

با عرض خیال شنبه شربت پانزده درم اگر اسهال قوی نخواهند و اگر خواهند از شربت و خیار شنبه در
 سی درم مضافه اضافه کنند و دیگر می هفتان و عناب از هر یکی میت عدد و آلوی بخاراده عدد و شنبه و
 سنای یکی از هر یکی شش درم اول میوه را نیک بچشانند و در آخر علفها را دو سه جوشی دهند و صاف
 و سی درم از آن ابامیت درم یک کسر شرب بنفشه دهند و لعوق خیار شنبه شربت می نافع آید اما در درم
 پخته و سو داوی حقه نیز باید کرد و نکر را و بعد از آن ضماد های پزانه و تحلیل کنند و بکار
 باید داشتن و آب گرم جبهه و دادن و چندین عملی با آب گرم آسخته یا با قند گاه گاهی و دادن و
 غذا که کباب از کشکس جو و نخود و کشک گندم و نخود و دیگر درم تخم بادیان و چند درم پنجه خج اندازان
 پخته باشند مفید آید و چندین شور بانی که در وی چند رو کرب و شبت و نخود پخته باشند و جو
 که از و حکبه شسته و آرد با قند و انگبین و مسکه ساخته باشند و بای شور یا شبت و گند نامی پخته
 پزائند و پاک کنند و است و اگر ماده پس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با نفث باز آید
 بگیرد و فاسی خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر مار اسفل بدیند و گاه باشد که تنگی نفس
 غلبه کند و بدان حاجت افتد وزن با قند از نگار یا انگبین سرشته بدیند و سوزانیدن آرایش چنین
 نیم برشت خوردن زائل کند و در بلغمی غذا کم خوردن مفید بود و از سردیها و ترهیا و سردی فزا
 حذر واجب باشد و افراد در تطیب هم ضرر بود و در سو داوی تطیب و تلکین غالب مفید باشد
 و لعوق خیار شنبه شربت تمام فایده بخشد و آنجا که ازین اورام و عضلات خارج سینیه یا در حجاب
 اضلاع افتد از دستور علاج مسعودی خبر و دستور این اورام درونی مذکور و آنچه مناسب باشد
 بکار باید داشتن و بعد تنقیه بضامه با و طلا با می تلکین شود و صلاح یابد و کم خطر باشد و دیدم که
 و تجعبل سائید و را در او آخر بقوام مرهم یا آب آئینه کرده متعاقب بران طلای کر و نذر و
 بصلاح آمد و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض تجربه کرده ایم یکی مالیدن رگس
 و عضله ها و و طرف سنیه است از بالایی پستان باز و یکی رتقه و تجصیص محلی را اگر در سه درم
 حد می کنند و بعضی گویند که شمع میزنند و چندین مالیدن و و طرف مهره های پشت را میان و شاپا
 تا سرد و ش تجصیص محلی را که در دست و دخیلیدن بدان شیعه میرسد و طریق این مالیدن بران
 بیشتر میارند و مدتی اندک اندک بیشتر زور می کنند و نوعی انگشت را بران میدارند که بچند

و با بستن انگشت ازان بر سیدارند و گشت و حضور ادم میدهند و دیگر میگردد و بخند انکه عرق
 و ج درون تفاوتی پیدا کنند انگاه همت میدهند و شبانه روزی چندین گشت چندین می نمایند
 ماده این علت بدین فعل بسیار تحلیل می یابد و دیگر بکسی نکند که دست خصوصاً بعد از این باید
 بکجادی که از پشک گرفته و بسوس جو و گل سرخ و اسه که از اثر کان کلکه کوئی گویند جمله را
 گرفته و نمک آب نمیر کرده و بجز قرضی بر تابد گرم ساخته باشند بر محل درد از سینه و میان شانه ها تا سر
 و دیگر داغ کردن است بقتیل چنانچه دستورست بر مغلطای که در مالیدن گرفتن آن را
 تخصیص کرده شد و داغ بیکبارگی از پیش میان رتق و سپان و یکی بر مجازی آن از قفا
 بر پهلوی مهره و سر میان نزدیک سر دوش و حاکم آن گشت بود چنانکه داشته شد و آن اکثر
 که ناخوش شدن و غما ماده مرض نیست تمام تحلیل و استفرغ یافته باشد بسیار کس اودیم که بدین علاج
 بی استفرغی صحت یافته تخصیص پیران که مانع استفرغ و در میان استفرغ داشته شد و در میان
 اثر اک این حاجات شاکست شخصی مطوب را اندقی مقدمات مانع بیاورد که پدید آمده بود
 و در رزستان بقدرین رفت نزد امیر ملا طیب بعلاج رفت بعد از پنهان کردن حقه گرم و سبزه
 فرمود و عملی شد و جگر او را از ان حرارتی و ضعفی پدید آمد و سبب ات کجیب شد چنانچه از رتق
 دیگر تب و شمد و طاقت طیب چون حال چنان دید و مرض مشخص شد غذای او برایش مقرر
 و استفرغ مقرر شد و نمک آب تر کرده و در روزیم اثر نصیج دید از رتق
 که ظاهر تر بود از جانب موافق قصد نامی کرده و غذا از رتق را بود و در آخر همین روزیم نقشبند
 پیدا شد طیب امیدوار شد و بشارت امید خلاصی داد و جهت سهولت بر آمدن ماده صباح چهارم
 لعوق سقمان یک طعنه و او شب پنجم طین از نی در آب کرده و او و خون را بست و نقشبند
 پنجمه می آمد و در وقت رتق کینه یافته بود و صباح پنجم طینی که باز و مجلس عمل کند و او از رتق چنانچه
 از هر کی ده درم و طیب پنج غناب و سقمان حل کرده و چهار درم سنای کی در ان طبعی اضافه کرد
 و چهار ده مجلس عمل شد و مجلس پنجم مرض غشی کرد و آب بر روی او زدند و کا بکل نمودند
 بخود آمد و اسهال بکلی منقطع گشت و آن روز و آن شب غذا همان او و ششم جو خردوس
 اضافه کرد و جهت ضعیف و شب هفتم عرق کامل شد و صحت یافت و در ششم استقامت مقدر فرمود

و بر سبب این که شکر است و بسیار را بدین نوع علاج کرد و به شخصی که گیلانی الاصل را در فصل
 زمستان در هرات ذات الحصب شد و او را احساس سینه در بوکته چنانچه دستور بعضی بر آن است
 هم واقع بود حضرت ادرافند کاملی فرمودند و بگیدند کور و محلی گرم بیت او تعین کردند و طبخ عذاب
 و شفته جفت تشنگی پیوسته با و بخور نشیند و غذای او معتاد اصلی مایه شود سبب آتش سخته و بلاد
 خشک کیکی و افشله کرد و در شرب حب الشقای بزرگ با و بخور نشیند و بعد قصد همه روز
 و شب اورانبات و درین دوشستن و آب آنرا آب شکر فرو بردن مقرر فرمودند چون چهارم شد
 نفث الدم پیدا شد و گاهی چنان سرفه پیدا کردی که از در و زور آن ضعف کردی و شبها زور
 چند آن خون نبشت بر آمدی که حیرت شدی مردم را و بدین این بهین شد و دو تا چهار دور و زجران
 صحیح کرد و یافت و این علاج خالی از تعجب نیست زمستانی در کوه طوارس هوای غفنی پیدا کرد
 و موله ذات الحصب مملکت شد و هر که را جوهای شیرین علاج کردند اکثر هلاک شدند و آنجا که شربت
 کمرست مردم آن جا باران عادت اینهاست حضرت هر که امقدمات مرضی درمی یافتند فی الحال
 قصد کامل میفرمودند و غذا شور باهای برنج و اسفناخ میدادند و صبح یک انار بزرگ نیم ترش را
 با لیموهای درون آن عصر کرد و دیالاید و سحرانیدند اعراض بسیار ظاهر نمی شد و در هفته صحت می یافتند
 و مفتاح و نفردین نوع صحت یافتند و بچکس بدین علاج نزد کشیزک و غذای سقید را دیدیم
 که بچیت شد بود و تا هفته آماس بود و اما ما و ضعیف بود و غذا های نرم بخور دهند و در دو کم نمیشد و سحران
 صحیح شکر و شخصی زنجبیل خام را سوده و بستوری که در بالا گفته شد بچیت پیوسته برین آنها طلا کرد
 بهمین علاج در دو کم شد و درم تحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً سرد بوده و اندک اسهال
 باب یازدهم در بیان احوال دل از ترکیب و وضع و مزاج و حرکت
 و منفعت آنها علامات امراض مختلفه وی و امراض قلبی و اسباب
 و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و مزاج لایق دل
 و حرکت و منافع اینها بدانکه دل عضویت مرکب از گوشت و عصب و غضروف و
 شریانیه که از وی رسته است درک احوال که از جگر بدو اندر آمده است و غولی که اندر لیفهای او

چون غذا و آزار بعد از نفع کامل خارج نمی گویند و روح حیوانی که بخار آن خونیست و غشای که غذایست
اما گوشت دل گوشتی است سخت متنازع از گوشت های دیگر و صنوبری شکل است و طرف بزرگتر او
که قاعده است بطرف بالاست با آنها و نیز از این طرف رسته اند و با آنها که دل برابر جاست
خویش سیدارند هم بدین طرف بالا ایستاده و آزار حجاب و قصبه استوار کرده و غشرون او
قوی تر از همه غشرونهاست و هم اندرین طرف است جهت آنکه بنیاد دل است و غشای بیرون دل
هم صلب تر از غشای دیگرانند اما است بسبب آنکه حامی عضوی پس شریف است و از اندک منه
خالی نیست و این غشای اندکی از وی جداست و اندکی بخود فراخی هم دارد و با حرکت انبساط دل از
نشده نشود و بخوبی غشای دل بنا بست بطون و باغ سه است و دوازده بزرگتر است و یکی کوچک تر
اما از آن دوازده بزرگتر اند یکی که بر جانب راست واقع است بزرگتر است و از آن دیگر که بر جانب
چپ واقع است جهت آنکه چون ماده غذا نخست از جگر اندر وی می آید بیشتر در وی جمع شود و با
دست ضرورت دل آماده باشد و این شق را شقان دل گویند و آن کوچک در میان این هر دو
واقع است بچو و دهنری که منفذ آن در تجویف بدن اندر هم کشاده است و قاعده این تجویف تنیه
از طرف بالاست و لیکن قاعده تجویف بزرگتر و درست از قاعده دوی دیگر تا راه غذا از جگر بدو
نزویک تر باشد و گوشت طرف چپ سخت تر است از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر است از
خون و خون آنکه آن را خارج نمی گویند لطیف تر است پس چنین اولی بود و با انقباض مانع تحلیل
و حافظ آنها باشد از طرف بالایی دل که قاعده است در باره گوشت غلیظ رسته است بر شکل دوازده
و راه آمدن نسیم به از شش بدل بران ترویج دل این دو گوش بود و هرگاه که دل حرکت انبساط کند
هر دو منقبض شوند تا نسیم بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند هر دو منقبض شوند تا نسیم گرفته باشند
بدل اندر شود و رخاوت دل بدو شود و با ذن اسد تعالی و بزرگترین رگهای دل در پیشه یابی آن که
از جانب راست از طرف جگر حجاب بدر اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو رساند و با
رگهای رسته از دل چون برای نسیم رسانیدن از راه مسام اندر خود در اند و تشریح شرائین فی الجمله
در باب اول پسین شده است و بیان روح حیوانی هم در آن باب و بیاید نیست که دل چون منبع
خارج نمی و مبد و قوتها معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در رحم شکون گردد و قبل از جمله

در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرتبه ساکن شود و بطبیع از جمله اعضا گرم تر بود و باطبیع و مطلقه ماد
 روح و انشائی آن بخار چنانچه لایق بود تواند کرد و در حرکت کلیه با بر دوت و باغ و عصب
 برابر می که سبب اعتدال مزاج است تواند بود و او را در حرکت بود و یکی انبساط از بر
 هوای خشک در یافتن و یکی انقباض از برای اخراج احوال چنانچه مکرر است گشته و در سکون بود
 که میان آن دو حرکت لازم است و جمیع شعریه اند که از دل رسته اند همچو خامی اند و از در رسانند
 روح حیوانی و حار غریزی جمیع اعضا و در ترویج آنها فی الجمله در یافتن هوا از راه مسامات بدن
 اظهار است که حرکات و سکونات و شرائین موافق بود با حرکات و سکونات دل زیرا که منافعت شرع
 متصل را با اصلی که میسر ما و جمله اعضا در وقت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی با
 و اینچنان سببی ظاهر نیست و نیز چون از قبض دل شریان منبسط شد تختی از بخار و خانی بدان اندر آید
 و مزاج روح و خون شریان را فاسد سازد اما حرکت شش در انبساط مقدم بود بر حرکت دل و از
 انقباض منبسط باشد و اگر چه از قدهیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد گاهی که درم منقطع گرفته شود و ترویج دل
 فی الجمله با بقی هوای بود که در خلل شش باز مانده و متخلل گشته و از هوای قلیل که از راه مسامات
 بشره آید در محل دل صحبت ریاست و اشرافیت که از تقریر آن معلوم شد متوسط اعضا
 شده و در درون سینه بود و تا از آفات محفوظ باشد و ابد علم ابا علمات از هر چه متخلل
 دل از طبیع و غیر طبیع اما طبیع بدانکه خداوند دل گرم از سینه کشاده بود و در است بدانچه
 مناسب بود و موسوی برتن خصوصاً پسینه و کتفها بسیار باشد و قبض و نفس او با وجود سکون عظیم
 بود و از هوای خشک فرحان شود و غضوب و غیور و متور و منذر باشد و نیز فهم خداوند دل سحر را
 یعنی مایل بسوی از حد لایق حال برخلاف آن احوال بود از عطر که محبت فرحان شود و خداوند دل
 را نبض نرم بود با وجود حرکت و تعب و کیفیات نفسانی را از دور و یاد و زود که کند و بطوبت
 فصلیه در بدن او بسیار خنج شود و خداوند دل خشک را حال برخلاف این احوال بود و خسته او نه
 مزاج مرکب را حال مرکب بود و از این احوال هر یکی مناسب اجزا شود و چون تغییر مزاج اعضا
 رئیس بجهل بدن سرایت میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم با این علامات مشارک باشند
 و اسند لال با عرض نفسانی اینجا بنایت صحیح بود اما غیر طبیع خداوند گرمی دل و انبساط

و تشنگی باشد که از هوای تنگ بهتر از آن تسکین یابد که از آن نفس او سریع بود و ملول و مغمو و سخت دل
و بی سبقت باشد و خداوند سر دی ذیل از نفس و نفس صعب تر و متفاوت و به تطویل بود و در
اخلاق برخلاف آن باشد و از هوای گرم و عطر گرم و گرمی است یا به خداوند تری دل را بهتر
نرم بود و کسبان و کند نرم بود و از رطوبت و فضلات بدی منفر باشد و خداوند تشنگی دل را حال
بر خلاف این بود و مرکبات از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی
درای اعراض آن باشد که اینها اکثر بعد از آنکه نبوده باشند پدید آیند و تبدیل یابند و آنها از
اصل چنان باشند و تغییر تبدیل پذیر و یابند برند و در بعضی دلائل و اعراض با سوء المزاج غلام
غیر طبیعی مشارک باشند و الله اعلم اما اعراض دل و کسباب و علامات و
معاینات آنهاست که اندر دل همه انواع سوء المزاج پدید آید و علاج پذیر داما اما
و تفرق الاتصال و بزه را احتمال نمند جهت تحلیل یا فتن روح از وجع جرات و از فساد ما و
و الم شیه و خسته شدن ارواح و رسیده آماس و گفته اند که هرگاه بدول بزه آید و از مینی خون سپاه برود
بسیار زود و هلاک شود و اما در بده خلاف دل ممکن بود که مطلق تفرق الاتصال و بزه پدید آید و
علاج قبول کند جانینوس نقل کرده است که خردی و بوزینه داشته است و آنها ضعیف می شده اند
و هر چند مراعات میکرد و نمیکشید و نمی شده و اندر دور داشته بر خلاف دل خروس آماسی یافته چند عدد سر
بریده و دل بوزنه در می یافته و چند با قلابی و بدتری امراض دل آن بود که از رسیده افتد و سلب شده
یا استلزامی خلطی بود یا بخار غلیظ که عضوه است بد و بزر آید و تنگی دل و خنچه بفضله میگرد و مسهل نشود
و رسیده استلزامی آنرا انقباض یا سلیق است تدارک باید کرد و رسیده بخار آنرا انقباض یا سلیق چپ
و از مسلماتی که جهت تنگی دل دهند از او و به قلبیه مستدل با رسیده یا گرم یا آنچه مواضعی باشند باید بیشتر
یا قوت و در اعراض ابدل رساند اما او به معتدل قلبی یا قوت است و مرجان و فیروزه و لعل و ورق
زر و سیم و سبب شیرینی و لسان الثور که آنرا انقباضی که در زبان گویند و اما او به گرم قلبی در رنج
عنقریبی است و خداوند از هر خدائی و تشنگ و غیره و آب ریشیم و زعفران و زربا و عود و همین سفید
و سرخ و سبیل و با و بنج و یه و تخم و آرد و پوست لیمو و ترنج و قاقله و کبابه و سا فوج هندی و دارچینی و کبریا
و خرما و آرد و سیر و قلبی کا و بابت و کشنیز و صندل و غیره به تشنگ و مر و آید و بسد و نقل و سرخ

و طباشیر و گل مختوم و ترشی ترنج و لمبو و امراض قلبی اگر چه ازین انواع بود که مذکور شد نمیکرد
 چون عرضی اعظم و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنا برین ملاحظه این هر دو را بذكر
 مخصوص ساخته اند خفقان این را طبیبین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل
 پدید آید بر احتیاج اعضا یا با بعد از اعضا چنانچه در او اکل فوایب تپها می باشد بر
 دفع مودی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند بغشی است
 و غشی هرگاه متواتر گردد و بهلاک است و سبب خفقان یا سوء المزاجی بود و سافج یا سوء المزاج
 بود و مادی اندر دل و ماده آن غلطی بود و از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها می پیچید یا مادی باشد
 یا سنجاری و خانی و باشد که خونی دفعه در دل ریخته شود و در نبض و نفس از ان اختلاف
 عظیم پدید آید و از پی آن بر و غشی است و یا سبب سده یا تمامی بود و کشر بیان در سبب
 که بواسطی کامل از غشی سبب آن بدل تواند رسیدن و سنجار سوخته هم تمامه منسحق
 تواند شدن و یا ضعف مزاج قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا در و چیزی غریب و مضاد بدل
 چنانچه از خوردن سموم آزار دگر بدین جانوران زهر دار افتد و یا رسیدن سنجاری غش از کرم یا
 رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خونی و یا غلبه شادی و یا رسیدن سنجاری سوء ادوی از مرق و فم معده
 و یا سپرز بود و علامت است آنچه سوء المزاجی بود و علامات آنها همان است که مراراً مبین شده
 و آنچه از یاد بود و عدم سوء المزاج و عدم افزونی اخلاط و عدم اسباب دیگر بدان گواهی دهند
 و آنچه از سنجار دخان افتد علامات آن چنانچه در ضیق النفس و بسته شده بدان است و نماید و آنچه
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامات استلای بدن بران
 دل بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاوی شدن او از بی کیفیت مثل گرمی و سنجار طعم
 و عظیم متاثر شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرحی اندک شاید آن بود و آنچه از قوت
 حس دل افتد هم همین باشد علامت آن لیکن و ضعف قلب نبض ضعیف بود و از قوت حس دل
 نبض قوی باشد و این قسم چنانچه از ادوی سبب پدید آید از ادوی علاجی زائل گردد و آنچه
 از و در و چیزی غریب و یا مضاد افتد همان و نوع سبب علامت آن باشد و آنچه از سنجار کرم
 بود علامت کرم بران دل باشد و آنچه از سنجار عضوی افتد آفت آن عضو بران است و نماید

و آنچه رسیده بخار سرداوی بود از علامات المیخولیا بعضی بدان و چند و آنچه از اعراض نفسانی
 افتد همان حال بدان و ال گرد و گاه باشد که فم معده از جفت بر آمدن خلطی مقصد از معده
 بیاد و یا بخاری نیز از اختلاج کند و از جفت قرب الموضع بدل چنان گمان نیست که خفقان است
 و نباشد و فرق آن بود که از تعاقب دیگر از خفقان است و در قوی فهم شود و از تو اثر آن جز
 و عذبه چیز دیگر نباشد علاج آنجا که سود المزاج گرم ساده باشد نقل باید کردن بهوای سرد و تر و
 پیوسته صمدل بودیدن و کشین سبز و افیون و کافور و گل خشخاش و امثال اینها دهن را اگر گرم باید
 و سینه را خشک و گاهی از خارج او به غالب خشک و خشک کرد و در طحال کردن که بهر ساختن و
 غذا ای که خشک باشد کم بخار خور و در تنه صید آنچه ترشی ترنج یا لیمو یا انار یا غوره بچته باشند
 و پاره های آبی در آن انداخته تا از دکارهای گرمی و خشکی فراوان نفس اگر گرم کند و در بودن
 و همچنین از غذاها و شیرتهای گرم و شیرین و دواهای گرمی فراوانی و طعم و گاهی از میوه های خوشبو
 شیرینی مائل چون سیب و انار و بلخی و انار و طوسی و بی و خربزه و فابری و جسدوی و انگور گلک
 و از شیرتهای مقوی قلب چون شاداب لیمو و حاض و اترج و صمدل و از عرقهای بید مشک و
 کافور و بان و گاسنی و از قرضهای کافوری و لیمونی در صیانت و دین الطمانین بوقت خواب اگر معده
 خالی باشد آنچه مناسب آن وقت باشد بکار روشن و در لامت خوردن و افیون و جوز مائل و معالجین
 که از این اجزاء از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و آنجا که ماده گرمی باشد خشک تقیه باید کردن
 بقصد یا بسبب یا بعلین بستر می که در مقدمه گفته شد و بعد از آن چون او سود المزاج گرم چیز
 باقی مانده باشد بهین دستور است عمل نمودن و در قوی گفته اند که بعد از فصد کامل و باز آمدن
 قوت بدن در جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب سود المزاج سردا و باشد تدبیر آن فصد تدبیر سود المزاج
 گرم ساده باید کردن و با بجمعه گرم کردن اینها عظیم نافع آید و همچنین بودیدن عطرهای گرم پیوسته و در اوست رس و
 و سیر خام و خمر و زینج و بلادیات و مفرجات با قوی و شایب و در اثر اشک بس مقصد آید و بر نهاس
 و عفرانی و قرضهای عود و عنبر و کشتاده اینها خوردن و اگر ماده سردا و باشد تقیه باید کردن بسبب بسیار
 و امثال آن بعد از آن بهین طبع بر آنکه در امری داشتن و آنجا که سبب سود المزاج یا بسبب
 کمالی اعتدال در تدبیر مرعی باید داشتن و اگر سبب سردا و خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق و شخو

خشم کاه

و با نهایت بکار بر زبان قرص کافوری مجرب که در اکثر مرصدا نباتات گرم هم نافع آید بکبر غلبه شیر و
 کل سبب و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کوکب و تخم کاسنی و تخم خشتا شش
 و از هر یکی دو درم نشا و هصندل سفید سو و دو چهار درم سرطان خمری بریان کرده سه درم
 رب السوس و کثیر خشک از هر یکی یک درم برنجبین و دو درم زعفران و دو دانگ کافور نیم درم جلد
 کوفته و خسته بلباب اسپنول بسر شند و قرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت
 از شرابی یک درم یا دو درم دهند و اندک علم غشی که از بعضی از خود رفتن دل گویند حالتی بود
 که با آن یکبار حال معطل شود و قوت حس حرکت اعضا و سبب های تحلیل بافتن روح حیوانی
 باشد و ممد روح نفسانی است با فراط یا خفه شدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خفق روح با تمام باشد
 فجاد و هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان غشی و سکوت آنست که در وقت
 غشی افتاد و سستی از دل منوم گردد و در غشی اغلب دهن بخنجر باز شود و در سکوت خنجر بهم فشار و
 و غشی را چون آواز دهند چنان نپندار که از جای دور آواز میرسد و در سکوت این حال نباشد جهت کمال
 آفت دماغ آنجا و سکوت را آفت نبض بشیر باشد و غشی را آفت نبض و لون غشی عظیم متغیر و شبیه
 بادن هوئی گردد و در لون سکوت قریب بعضی باشد و در غیر بخنجر تشبیه گردد و ظاهر بدن و اطراف
 متغییر و در سر و در و بخلاف اطراف سکوت و سکوت بی تقدم و تشنج و مرض در اعضا کسی نباشد
 بخلاف غشی مگر آنجا که از امری خارجی افتد چون رسیدن بخار به غنچه بدماغ و ضرب و نقطه و امثال آن
 و غشی بسیار کبر رافده و سکوت کم باز آید و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود و قیاب اعضا
 و تشبیهای بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و وجهای و تجارات حا و حاره صاعده از اعضا و لذت عظیم
 و سودا و مزاجات قلبی که در خفقان مذکور شده و سبب خفه شدن در دل یا غلبه میل آن باشد در دل
 به جهت خذر از سوئی مثل تجاری غن و در و گز که بالغش بیشتر در روزند و بدل رسند و یا کیفیت
 و یا عرضی غمی و یا قوی و تشبیه آن و یا وقوع سده بود که منبع نفوذ روح حرکت بآن و یا
 ریخته شدن ماده زائد بود و در جوف آن بواسطه استلزامی و این تشبیه ملک و لامبت آنچه از تحلیل
 روح باشد تقدم اسباب تحلیل بدان اشتها و نماید و آنچه از خفه شدن روح باشد تا تقدم و تقارن اسباب
 خفقن کنند و مذکور به بدان گواهی دهند و در جمله نبض ضعیف و صغیر و بطی گردد و آنچه که

بسیار

غشی بتدریج افتد نخست رنگ روی بگرد و بعضی متغیر شدن گیرد و حرکت چشم ضعیف شود و
 پیش چشم خلطی با خیال رنگ دیگر پدید آید و اطراف سر شود و اندک عرق سرد کند و باشد
 که همه تن اندک عرق کند و غشی خفای را علامات است لابد آن گویای دهد که اگر پیش از غشی
 باشد و پس پدید آمدن سبب آن فساد فم معده باشد و غشی که از پس فصد کافی افتد اکثر هم
 بدین سبب بود و چون حین خلطی بدین معده بر آید تنجید صغیرا و بجا و رت دل از اینجا
 و باشد که سبب غلبه ضعف از جهت خرج شدن چون صبح افتد و هرگاه اندر غشی رنگ روی بسوز
 مایل گردد و سرد اندر پیش آید و نیمه بماند چنانچه زانت نتواند کردن چون کردن و سرد او را است
 کنند فی الحال ببرد و هرگاه غشی را اسباب ماده ساقطه ظاهر نباشد و بشاکت عضو هم
 ببقا و ده بود سبب اندر جوهر دل باشد و آن زود و هلاک کند و توان غشی چون قوت از سبب
 است در دل یا روح یا سبب قوی مقاوت نتواند کردن و هلاک بزد روی لازم آید علاج
 آنجا که مدت غشی را طولی باشد و سبب آن دوامی بود و نخست تدبیر پیش باز آمدن منته
 باید کردن و بعضی از آن در حین فصد مذکور شده و اقوای تدبیری بود که در سبب و شایه
 آن مذکور است آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سموات عطریه تقوی
 دل هیچ نباشد و در اخبار و آگاهیدن اسرع از دلک قوی و تیزاب هیچ نباشد اما از روی کلیه
 و غشی گرم همه عطریه سحر باید بیایند و او و غیره غالب سرد و بکار و دشمن و در سرد و عکس
 این و در جمله در تبدیل مزاج باید کوشیدن و آنجا که سبب اعراض نفسانی باشد بعد افاقه هنوز آن
 عرضی باقی بوده علاج آن عرض در مجلس باید کردن و تقویت دل و بدن بنبذ او و شربت
 لایق بودن و آنجا که سبب ضعف قوتها باشد از مرض علاج آن مرض و تدبیر افاقه بدستور
 باید کردن و آنجا که سبب ضعف استغرائی بود و تقویت بدن بنبذ او و شربتهای لایق و عطریه
 باید نمودن و غشی و بعد افاقه و آنجا که سبب ضعف گرگی باشد از ابوی طعامهای خوب
 خوشبوی از کبابها و شیم با و بچکانیدن گوشت آبه که تخمیر ولی خمر گرفته باشند در حلق منته
 تقویت و تدارک باید کردن و بعد افاقه اندک اندک بنبذ او و شربت در آوردن که قوت ضعیف
 و تحمل ببرد و اگر ضعف از تشنگی بوده باشد بچکانیدن آب و شربت خشک تقوی در حلق

و آب سرد بر روی و پسته اوزون و بهیوی خشک داشتن و بویانیدن عطربای خشک علاج
 باید کردن و آنجا که سبب رسیدن غشی بخار از عضوی چون رحم و غیره علاج عضو باید کردن و بهیوی
 که در محلش مذکور است لیکن در اعتنائی رحم بوی عطربا و در باید داشتن و چیزهایی که بعد از نافع است
 بویانیدن و استغفار بر سر که و پیرو ده و اشباه اینها و آنجا که سبب غلبه لذت جماع باشد بی ترک آن
 باید بودن و تغلیظ روح کردن بخد رات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب غلبه المزاجی باشد بنوعیکه
 در خفقان مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب رفتن و دو غالب یا اگر دو غالب باشد در خلق و
 قصبه علاج همان است که در سر مذکفته شد و لیکن اینجا در چنین غشی از دو و دو شتاب آب کرده در گلو
 او باید چکانیدن و در صحن گرد شیر حبیب یا بر وزن بادامی در خلق او باید چکانیدن و روغن بنفشه و شهاب
 آن در بینی او قطیر کردن و بر سر و غفل و پسته او مالیدن و آنجا که سبب اشتیاق بخار می متعفن بود
 جد و اریافا در هر حیوانی و غیره باطین مختوم در خر حل کرده و در گلوئی او قطیر کردن و بدان حقه فرمودن
 و سر که پیازی و یا سر که یا صندل یا با گلاب و شیرین بر بویانیدن و همچنین سر که انگور در آن حل کرده
 و بر سر که سر و کاه کل و گلاب و سر که بر آن ریخته و نخله اینها بر بینی او مالیدن در میان سر و پسته او طلا کردن
 و او را سخت مالیدن و نیک جنبانیدن و در طول چاه پی غله بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات
 بر بالای آن ذبل و شمش بسیار کرده بودند و خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره غله سر آنرا کشاوند
 شخصی در وقت که آنرا پاک سازد هنوز تنگ چاه نرسیده بود که مرد رفیق داشت هر چند او را آواز داد
 جواب نداد اینها نیز بعد خطه در رفتند تا حال او باز دهند اینهمه در پی هر نفره چند نزد و پیوسته شدند
 مردم از نفره ایشان خبر شد آمدند که آنها بر دارند هر که در رفتن پیوسته شدی فرمودم تا سر که سر
 غالب آوردند و بر کنارهای چاه افشاندند و باره در چاه ریختند و میان در میان و کس بستند و تنها
 سخت را بدان سر که کلاهید و بر بینی و دهن آنها بستند و آنها را در می آویختند و تحمل آن پیوسته را بر می
 و مع ذلک هر که ام که یکبار در رفتن بود نفس زدن او بسیار ظاهر نبود و آن دوی دیگر نفس میزدند و در
 و پیوسته تمام از این ترایقات مذکور به بخیل در نای گلوئی او میچکانیدیم و می بویانیدیم و طلا میکردیم
 بر سر و پسته ایشان و در بین اصلو ترین تا حصین گاه و پیوسته و دوش میان شانها و دلق و در گما
 ایشان را میمالیدند این دو شخص اندک بخود آمدند و نفره کاهی میزدند و کسی را نیکو نمی شناسند

تا صبح که خواب کرد و نرود غذا خورد و نرسد بحال خود آمدند آن یکی که اول فرشته بود چون چیزی در حلق او نرسید
 هلاک شد هم در او اول شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در خفقان مذکور شد تدارک باید کرد
 و آنجا که سبب همی باشد علاج بدستورش باید کرد و غشی که در سینه واقع شود علاج بهینه بدستورش
 باید کرد و اگر چنانچه اندک شک و شک و مقابل اندراب آبی یا مایه اللحم که ده اندر حلق او چکاند
 و بعد از آنکه هم مایه اللحم یا اندک از آن دهند بشی سده بود و آنجا که در غشی متوجع و فوان پدید آید بوی طعام
 از او دور باید داشتن و پر مرغی بخلق او در باید فرستادن و جنبانیدن وقتی آوردن و بجز مایه معطس
 عطسه آوردن و عضله مایه او را محکم مالیدن و با دانه ملیند آگاهانیدن و چون غشی بتدایر که
 مذکور شد بهوش باز نیاید درنگ او هر محقه متغیر تر گردد و بعضی ضعیف تر شود اسید خلاص نباید داشت
 و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد و دار المسک و اشال آن در خمر حل کرده در حلق او باید چکانید
 و فم معده او را بر عن مصطکی و شباهه آن حرب داشتن و الله اعلم

باب دوازدهم

در بیان احوال مرضی و معده و شرب و خفقان از ترکیب و وضع منفعت آنها و امراض این اعضا
 و اسباب و علامات و مناجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها بدانکه مرکب
 عضوی است مرکب از گوشت و عشاها و در گاه که غذا در پوشه یا نه که مرارت و قوت حیوانی بدو وارد
 و عصب حس آن اما عشاها یکی از اندرون آن پوشیده است و یکی از بیرون و لیفهای عشاها اندرون
 آواز در است و کار قوت جاذبه و اندامها بلیف دراز باشد و لیفهای عشاها بیرونی آواز پهن است و کار
 قوت و افعیه همه اندامها بلیف پهن باشد پس فرو بردن طعام که آنرا از در او گویند بمجاونت هر دو لیف با
 وقتی بمجاونت لیف دفع که از بیرون است نقطه نابراین می گردان و شوارش از فرو بردن بود و مرضی بر آن
 مری می گردان فرو و آمده است از پس قصبه الریه و در عصب دماغی با دانی همراه آمده اند و آنجا که
 برابر مهر چهارم رسیده اند اندکی بطرف دست راست میل کرده اند تا راه شریانی که از دل بایلامی آید
 خالی باشد پس همچنان برابر پشت مهره فرو و آمده است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو و آمده است
 در باطنها و پیوسته شده و مری و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین رباطات استوار شده اند
 و از یکدیگر بکلی جدا نیستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب متکلی گردد آنها را فرو و کشد و هرگاه که مرکب

طعام فرو برد و فراخ ترمی شود این عصبها در گهای دیگر را که اندر حجاب بر دوز یک اند نقشار و در
فراخ نگردد و در می اینجا که حجاب فرو آمده است بتدریج فراخ تر شده است و آن جایگاه را که آغا
فراخ تر شدن است فم معده گویند و جرم معده بمری پیوسته است و ترکیب هر دو دوز یک یکدیگر است
و غشای درونی مری و معده و غشای اندرون دهن پیوسته در یک سطح واقع اند و بدین سبب که اند
و بان اندک از قوت هضم نیست و چیزی که آنرا اینجا بیندنی الحال از هضم اندران پدید آید و از نجاست است
که چون گندم خائیده را بر ذیل میهند آنرا پراگرد و اگر خسته برینند از شکست و غشای مری رود و با هم لغضا یا
معده پیوسته تا معده در یک سطح باشند و مری فراخ تر از روده است و غشای درونی هم قوی تر
از غشای بیرونی است جهت آنکه مری مجری طعام ناگواریده است و روده مجری گوارید و معده و دوطبقه
است و لایه های طبقه اندرون او اکثر از دراز است و بعضی مورب بنماده است و در جرم بافته از بر است
نگاه داشتن آنچه لطیف دراز از اجنبی کند تا آنکه هضم و کار معده با تمام کسب در چه قوت ماسکه بر اندامها لطیف
مورب باشد و لطیف و پدید آید از پهن است تا بعد اتمام هضم انتقال را واقع کند و طبیعت هر یک از
بجل خود کار فرماید و در مری هیچ لطیف مورب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با مساک نیست بلکه
مشترک است و آنکه گاهی چیزی در وی محطه باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا بزرگی آن است و شکل
معده گرد است و پشت او که ملاقی مهرهای پشت است بهی گراید تا ملاقات هر دو باندام باشد و
طبقه بیرون معده و آنجا که قواست گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند چه قوا و در مساکلی
دل و جگر که او را گرم دارند و درست و شامخی که او عصب حس از عصبهای فم شش نفهم معده آمده است
و اندروی گسترده شده و تا از نقصان غذا و حاجتمندی بد آنکه آنرا گرسنگی گویند خبر دهند و باشد و این
حس گرسنگی بقدر حق تعالی جز اندر فم معده نباشد چه اگر در دیگر اندامهای این بودی آدمی در گرسنگی
می طاقت شدی از خارش و سوزش بر اعضا و شربانی درک اجون از دل و جگر بجانب معده
رسید و اند و شاخا زده و در عهد گیر یافته شده و اصل شرب که آن پرده سر است و بر معده و با مساک
پوشیده است از این رگها بود و از بعضی شاخهای صفق که از پرده شرب و درون عضله های شکم
بر همه احشا پوشیده است از عطوبتی چرب و لزج که آنجا میرسد و بر آن بسته میشود و پیه شرب آنست و
شفقت آن خط حرارت است بر معده و امعاء غیر ما و فصل صفق از سوی بالا از حجاب سرشته باشد

و بنور بدن را پوشیده و بنور مشاهده اندر آمده و آنجا که در منفذ تنگ در کشه های ران بدیده آمده است
 یا اندازه آنکه زگنها و زبانه ها که بخایه مردم پیوسته است اندر روی گذر یافته هرگاه که یکی از منفذها پاره
 بسبب فراخ تر گردد و زوده و شرب بدان منفذ فرو آید بگنبد و حایه از افتق گویند و زوده را
 همین صفاق از بنها و خوشن نگاه میدارند و عضله های شکم و پوست و زرب منفذ معده را که نقل
 طعام از وی برود و آینه شش فرو آید ابواب گویند از هر آنکه تا طعام مضطرب نشود این منفذ را هم
 آمده باشد و بسته چون مضطرب تمام شود این ابواب کشاده گردد و تا قوت دافعه کار خویش تمام نکند
 ابواب همچنان کشاده باشد باون الله تعالی و شفقت مری و معده از برای گذشتن باکول و
 و مشروب و طبع غذا تحصیل کپلوس و تغذیه بدن که از اعظم منافع بدنی اند از ان واضح ترست که
 به بیان محتاج تر باشد و من ذلک بمقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری
 و اسباب و علامات و معالجات اینها و شوارق و بیرون طعام و آب که از اسهول
 از برای او است سبب این یا تنگی مری و درازی آن بود از اصل خلقت و این حال بعضی مردم از
 باریک کردن گندیده را افتد که سر ضربه ایشان قوی بود و از پیش خلق بسیار آمده بیرون و یا
 ضعف قوت جاوید و قوت دافعه باشد و یا ضعف قوای تن بود و چنانچه در آخر بسیار میاگا
 واقع می شود و تا آخر خشکی رطوبات مری باشد و یا عرضی بود از امراض خلق و یا پیش آمدن مهره
 گردن بود از محل خویش و یا چسبیدن زبانه و گند بر درون مری بود و جمله را بعلامات آن چنانچه
 مر از امین شده بتوان شناختن آنچه خلقتی بود و علاج پذیر باشد و آنچه عرضی بود و علاج مرتفع
 گردد و آنچه سبب آن ضعف قوای مری بود به بنید تا موجب آن که ام یک از سوء المزاج
 در تبدیل آن کوشیدن و حد و سوء المزاج مری اکثر از مرور باکولات و مشروبات و غلطی
 بی رطوبات نزلات باشد پس شناختن هر سوء المزاجی بعلامت حالات سابقه و لاحقه ملاحظه
 حال نزلات و مانعی ممکن و سهل بود و اما در سوء المزاج گرم مری روغنهای خنک یا عصاره کشتن
 و لو که پیوسته باید رییس گردن طلا کردن و شربت های خنک و کشکاب بکار خوشتن و آب سح
 تجرع کردن و مشع زرد که گرم بنورش کردن و اگر خشکی بهم تا این باشد پیوسته موم روغن
 بر پس گردن باید نالیدن و نیزه های چوب و نرم و خنک کرده آهسته آهسته خوردن و اگر غلظت

با آن باشد اول تنه این تنه قبضه و مینات باید کردن بعد از این عملها را بجای آوردن
 و اگر حی خشک بدعا بهما سرشته در دهن پیوسته نگاه دارند و آب آبی از فرومی برنماید
 و همچنین میزبانی خشک در شش غیر قابض چون کشته شمس و شفق و در مثال آن و در سوره المیزان
 سه و بخلاف اینها ماکولات و مشروبات گرم بکار باید داشتند در غنهای گرم بالیدن در دهن
 راحت و امثال آن بالیدن بسی نافع آید و اگر حی بزرگ از زنجبیل و عسل و امثال آن ساخته
 و خشک کرده هر شب یکی فرو برد و چنانکه در مری یافتند نهاده و تری بر بالای آن بخورد و خوابند
 عظیم مفید آید و در اوست استق در وقت غلظت نافع بود و در سوره المزاج نیز تری خشکی فرا باید کردن
 از تریها خوردن و در هوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن و خدر نمودن و قطبها و غده ایما
 خشک و شور خوردن و پس کردن بکشد کردن گاو کرس و شباه آن و اگر حی بزرگ از حافظه
 و امثال آن هر شب در خوردن و در کشته کشیدن و بر نان و عسل اقتضار کردن و ترک آس
 و میوه و حبوبات اولی بود و آنچه پیشتر کرد و عسل آب بجای آب و انار املسی بجای آب نافع بود و
 در اوست کشتی فامده و در سوره المزاج خشک بخلاف این اعمال باید کردن و غده ایما هر شب نرم
 و نعاسات باید خوردن و محلات و در دهن و از ریاضات پر خدر بودن و پیوسته حلق و شماس
 کردن را در دهن تنه بادام چرب و آشن و اگر سودای غلب باشد و بر نفم معده پیوسته میریزد و
 علامات بدان گواهی دهی که سودا نیز باید کردن بجز نای که کم قبض بود و میس نباید خورد و نفم معده
 پیوسته بجز نای که شمع آمدن سودا است ملازمت باید نمودن و حتی از علاج ضعف معده سودا
 بکار و آشن و پیوسته جهانی نرم و چای شیرین در دهن گرفتن و آب آبی خشکی فرو بردن نافع بود
 و آنچه سبب آن ضعف قوای تن بود در تقویت بدن باید که کشیدن و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن
 خشک رطوبات مری بود که در سوره المزاج پس ساده گفته شد باید کردن و آنچه سبب آن چسبیدن رطوبات
 و شباه آن بود در گلو و نفم معده و علامات از ظهور لیب اندر تی و اندر بر جوشیدن آب بغم معده و بر آن
 بملق و دهن و گرانی خل و احکام افعال آنها در آن موضع بدان گواهی دهد باخراج آن سعی باید نمود
 و طریق اخراج را به سبقت بیان یافته و اگر چیزی باشد که بخورد و آهنا ر بکشد و مضرتی با اعضا
 و رونی نرساند و گوشتی را نرسد باشد بود و هرانی بر اثر آن پیدا آمد و آشنهای غذا

میجند و سوزشی در نغمه جادو یافتند و اسباب سر و چنانچه بعین شد و هیچ طایفه بود و هیچ
 بعد از تفحص احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که گشته بجان این شخص زخمی و بر نغمه او استوار شده است
 و بجا و رشتشش میرساند پس بی خبر او فرمود گوشت سگ بچرخ را سم خیزه آوردند و دید و خوردند
 و بعد ساعتی بدو گفتند که این گوشت سگ بچرخ بود که بغلط خیزه بود و او نیز مرصیع از ان سخن عظیم شد
 و طی کرد و گوشت بر گوشت پاره پیچید و بود و بخت محبتی که کینه را با گوشت و خون سگ می باشد بر او
 و او صحت یافت و اگر بار دیگر گوشت خام سگ بچرخ را برشته و محکم بسته فرو برد و چند آنکه نفهم معده و محل کند
 و خطه بکشد که انگاه آنرا بکشد و بدر آورد و بکین که کینه بر آن پیچید و بر آید و الله اعلم سوره المرحه
 سواد از معده علامات گری این ششگی بود که به واسطه خشک تسکین نیاید چنانچه عطش قلبی تسکین
 می یابد و طعام لطیف را از دستاوه کند و طعام غلیظ را بهر سوز و دگر و دگر از غلیظه حرارت و ابرو غ
 و دندانک بود یعنی با آن بوی خوشگی در می یابد از آب و دهن همچو طعم ماهی خام ادراک کند و مضغ او افزوده
 اکثر از کشته تا باشد و از آب خشک و به واسطه خشک راحت یابد و باشد که بعد طعام شیرین آروغ
 ترش آید و دندانک و دهن با آن تلخ بود و همچنانچه بعد بخوابی نیز چنین حال گاهی می افتد و لا اله الا
 سر و می قلت عطش و نفرت از چیزهای سرد با نفعل و مضرت یافتن از خوردن سرد و بهای سطر
 و بویون اشتها از مضغ و دیر نیک مضغ شدن لطیف گرم و به مضغ شدن کثیف بلکه مضغ نماندن و
 و حد و ش باد و قراقر بعد غذا خوردن تبخیر این اندک غلطی هم و کشته باشد و بسیاری جشاد و سوز
 طبع و باشد که طعام ناگواریده آید علامت ششگی که آب و دهن و رطوبات مری بود و از اطام
 و بسیار بویون میل چربی و راحت یافتن از ان و خوشی کردن پوست سر گشتان و مضرت عظیم یافتن
 از جوع و عطش و غذای خشک و تسکین یافتن ششگی از آب سرد و خنک کردن آب و سرد و
 بوقت حرکت اندک بعد این علامات پیش بوده باشد که از جنب احوال در خواب و بوقت سخن گفتن
 آب از دهن رود و این سرد و شش آخر مفرو کم واقع شوند و علامات سوره المرحه اجات مرکب معده مرکب
 این علامات بود و علاج هر یکی را بعد از آن تبدیل باید کرد و با خنده و اغذیه مناسب و سایر تدابیر
 موجه کیفیات بالفعل آنها تا اثر تمام بود و در مزاج آنها و این مراعات زودتر نتیجه دهد و سوره المرحه
 مادی در معده علامت مادی و مضرت را و می تلخی دهن بود و به اشتها و بعد

چنانچه کینه بر آن پیچید و بر آید و الله اعلم

مضغ نماندن و کثیف یافتن از خوردن سرد و بهای سطر

غذاست لطیف و شیرین و تخم و سوخته شدن غذای شیرین در وی و حدوث صداع در کمر
 اوقات متناوب آن از روی لون بشه و دلاغری جن و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غلبه
 رطوبت خشکیا در ششها و سببهای آید اگر کم شیرینی خشک کرده و منقعت یافتن از آنها و باشد که
 از رخ گاهی بوی ای تباه شده کند و گاهی طعم خود خام بید و گاهی بوی آب استاده و کندیده کند
 و گاهی بوی مغزهای خود و اگر بوی زنگار کند معایست و اگر کم باشد و صفراوی اختراقی و معده بود
 بر گرسنگی و تشنگی صبر نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه سببها و گدا و باشد که در آید
 غلبه کند و او را غشیان و قوی بسیار افتد تخصیص در صین ریختن صفر امده در پری معده از غذا و به
 وند ما در این اعراض سبک گردد و در خلط معده سوزش فم معده و تشنگی غائب شود و علامات کور
 از گرمی معده و هم باین حالات باشد علامات طبعی بسیار رفتن رطوبت لزوج و غلبه بود از و بر
 در خواب و بیداری و ترش آوردن و طعم دبان و بسیار پدید آمدن بطنهای لزوج شده و در قی و باشد
 که آب دهن و مینی با نیکویی شوری بود و از آنچه تشنگی کا ذبی رنجیده ارد و این شتم بی ترکیب کم باشد
 و علامات تری سافج هم با علامات بطنی یار باشد و غلب طعما مائی که خورده شود و ترش گردد و
 و صیرهای خشک اغلب نافع آید و حرکت شعب فایده و در شکم نرم باشد علامات سودا و
 غلبه اشتها می کا ذب بود و ترشی و طعم دبان و در اغلب احوال بانکه تلخی و ویوست طبع و خشکی
 بشه و مضرت یافتن از ترشها و راحت یافتن از غذای ای جرب و نرم و از چیزهای گرم و تر و
 متدل سوزش و تشنگی کردن بیکه های چشم و تشنگی مینی چشم و خیالات خلط و ترسیدن در خواب و
 بهی معده و سوزش فم معده در گرسنگی و کم شدن آن بعد طعام تخصیص مناسب و علامت بیوش
 معده هم باین علامات ظاهر و در قی قوی که بناگاه و بخور کنند و یا مینی غیر مقوی سودا است
 و یا مینی لون سودا و آن در آن پدید بود و بدانکه سودا المزاج دموی در معده نباشد جهت قلت
 گوشت و خون آنجا و عدم مرار در جواف آن بخلاف سایر اخلاط علاج بهترین تبخیری و در خلط
 تنقیه هر خلطی بود از طریق مینی که مناسب آن خلط باشد چنانچه در باب ثمانت بعضی از آن کور
 و طعم در قی زودتر از صفر آید و صفر از و در از سودا و بعد تنقیه بعد از آب شسته بهنای و در آب
 مخرج خلط سوزی و معدل مزاج باشد و اگر فی را مانعی باشد و داده از بعد یلات تصلاح در نیاید

و تسکین نگیرد و بکلیات و تسکله لافقه تنقیه باید کرد و بعد از آن تقویت معده نمودن بقوت
مناسبه چنانچه بقوت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با کمال در صفا و بی بقرص قوت
و اطریفل و شیر خرفه و روغ و سایر اغذیه و اشربه و ویکه در تحریک اشتهاست
محرور مزاجان گفته شده تعدیل و تقویت معده متافع باشد و رسوداوی بنوعی که و تدریج
مراقی گفته شد حقیقت باشد این موافق آید و آنچه در علاج افروغ و ضعفهای معده گفته شد
اغلب آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم در معده سبب آن سوزن مزاجی بود و با
بیشتر از صغرافت باز سوز و اجتهت آنکه فساد معده و آنها مزاج معده را کیفیت جاوده و سبب و نفع
یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلبه سردی مشرب و بات بود چنانچه آب بنفشه سرد که اکثر مردم
برداشتند و کشند معده ایشان فی الحال در گیر و نیا و کاجی حس معده و بود که از آدمی کیفیت معلوم
و باید آید در فضیلات اخلاط بد باشد نفهم معده از غنوی دیگر میجاست یا بسیار گشت چون جگر در رحم و یا با
غلط بود که در جوف معده و حادث گرد و با سبب و سبب و ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث
گرد و ویران بماند و اسهال بیشتر باشد و مادی بود که در جوف معده و پدید آید و این شمع عرضی بود و بسیار باشد که در
معده است و باید بود و اسهال جبهه میل و با بخل متالم آما س پرید آید و بسیار باشد که از این اسباب برچار بود
بالائی زسد قوس بنجی با وجع بارش و علاج آنجا که سبب سوزن مزاج صغرافوی بود و علامات چنانچه
دسته شد سابقا بدان گواهی دست سخت ملاحظه باید نمودن تا مایه و صغرافه اندر نفهم معده است یا اندر
قرمعده است و حسب از معده مادی و در اشرب کرد و است یا نکرده و صغرافه از غنوی دیگر بود اسهال معده و یا
سعد و نفهم معده و می آید و با سبب گرمی معده و میل بر آنجا بیشتر میکند و یا از اصل خلقت منفذ عرضی
از زیره بقدر معده می کشا و است و صغرافه از آن منفذ بیشتر از مقرری آید منع و لک اخلاط ملایمه
باید نمودن تا مادی و سخت رقیق است یا نه پس برحالی را مناسب آن باید تدبیری کرد و چنانچه
ماده اگر رقیق و اندر نفهم معده است و در شوج در خلوصه طرف صباح و از آن بعد طعام مناسب
و احساس الم در نفهم معده و زود بر آمدن خلط بقی و تسکین و وجع برقیقت آن بدان گواهی دست
بسکین با آب سرد و اکثر روز بارداشتنی باید نمودن و بعد از آن در طرفای صبح زودتر
غذای لایق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات صغرافه کشن اگر نفهم معده را با

که پیوسته در دهن گذاشته باشد و آب آن فرو می برند و زشتیهای معده و انفع اندر تنجیس نار و آن
 و آب هبی و غذا ایامی و شربت های که در امراض صفراوی مزار اند کور شده و در لطایف استهناخه و دانه
 معده ای گرم مذکور سبب گیر و همه موافق بود و همچنین ادویه های معوی که اینجا بیان می شود و بعد تنقیه
 جمله نافع آید و اگر ماده اندر تمام سطح معده آلامیده است و درواز خلط با استند و کثیر و غلبان به تنوع
 و کم نشدن وجع با وجود وحدت فی و در و بر آمدن خلط و رقی با وجود مضمی مناسب بدان استناد
 کند بقصد اسهال رفیق و میخوش و مرغی و غیر فی باید فرمودن و اگر بدین نشود مضمی لائق با آن غده تنفس
 و اگر بدین هم پاک نشود تعیین گردد که جرم ماده در شرب که ده است پس اندک ایارج با شربت
 در تنجیس باید داد و بعد آن آب غالب فایز خوراندن و فی فرمودن و در تنجیس طبع غذا
 مناسب داد و در دیگر راه سهل با ملین صفرا داد و همچنین در سینه یک نوبت این عمل کردن و
 غذای شربت و دواهای معوی از آنها که جهت قسم سابق مقرر شده از شستنیات دادن چند آنکه طبع
 قرار گیرد و اگر ماده ریخی در معده باشد و وحدت در و بعد غذای لطیف و تنوع پیوسته بر دفع
 خلط و سست و تلخ و اسه و دشوار بر آمدن ماده در فی با وجود این معنی بر آن دال گردد و تنقیه مبسطل خلط
 غلیظ صفراوی باید کرد و چون ایارج فیروزه اشباه آن بعد از دفع نخوردن مطبوعات مناسبه قبل از آن
 و بعد تنقیه غذای چاشنی کرده و در شربت های بر آنند و متبدل الطعم و حرارت و معوی معده و باید داد
 چون اشتیهای نار و آن و موز و مغز بادام و نعناع و خشخاش دشته باشد و نعناع و شرف و امثال
 اینها و اگر صفرا سبب سودا و یا غلبه گرمی گردد و غلبه آن معده می آید در رفع سده و اصلاح جگر
 به مقوری که در مجلس سبب است باید کوشیدن و اگر از سینه زهر می آید آزاره کردن ممکن نباشد لکن
 پیوسته به تنقیه صفرا و تعدیل خلط و خالی نگذاشتن معده از چیزهای ضعیف و معال صفرا و اعانت باید نمود
 و اگر سبب گرمی معده صفرا بسیار بد و میل کند علاج سودا المزاج حار خشک ملاحظه باید نمودن و تنجیس
 باید کرد و آنجا که سبب سودا المزاج سوداوی بود و علامات سودا و چنانچه بقت بیان یافت
 بر آن گواهی دهند خشک ملاحظه باید فرمودن تا سودا از مزاج می آید و بودن در و غلبه در طر
 شب و بعد غذای سرد و خشک بیشتر بودن و میل در دیگران بجانب مزاج از طرف راست
 و عدم آفت سپرز در فصول بر بیشتر بودن بر آن گواهی دهد و یا از سپرز می آید و آفت سپرز بر آن

سپس از مرآت تدبیری که در این نحو لایا مرآت گفته شده آنچه لایق بود بکار باید داشتن و در حلاصه
تدبیر سپید ز مدینه ترش بودن و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جمله از موله است
سودا و خشکی فرا بر خیزد و در ترطیب کوشیدن بشیر طبع که از حاد معده نشود حضرت
دو سال در معده مراقب بود و انواع معالجات که در کتب مسطور است مشغول می بود و در وفاد
بیکه و اما تمام به طریقت نیشد چون آید تغذیه کیتی حیالی مقوی رس ساخت و چند نوبت از ان
داد و شب و روز بر بالای طعام و قبل از ان و آسمان سوداوی چند بر فتن از ان واقع شد
و تمام صحت یافتند و هر گاه بعد ایام اندک کوفتی در معده و تصور منجم در می یافتند باز خیزد و
اعا و سیکر و زنده تی را از ان رس شد و چند جایی دیگر هم این تجربه شد نافع آمد و هر اجم
این نوع در معده هفت سال و بعد اوست پردس که بر بالای طعام آخر بر طرف شد و
انفع اوقات خوردن این دوا درین مرض طرف آخر روز و اول شب بود و بر بالای طعام
مناسب و ترک آب و اقتصاد بر خیزد شیرین بدل آن در غیر وقت استلای معده از طعام
بسی نافع آید و چند روز در معده بریحی را بهم جدا دست رس علاج کردم و در صفاوی بهم بسیار
باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای طعام ترش شیرین ماس خورند و نافع آید بجا صلی که در اوست
در تقویت اعضا و در بلغمی که نادر از بلغم شود و یا ترش اند همین دوا با بعد تنقیه بلغم بقی مکرر
بر بالای طعام کم قاتق و یا بر ناشتابی نافع باشد تا بخصیص سیکه مقوی بریس و صیال بد
بعضه گان باشد که چون طعام خورند بعد ساعت در و غلبه کند چنان بقرار شوند که ناتی کنند
و نیز ترش بر بنیاد تر از گیرند و بسبب این بودین خلط سودا باشد و در قمر معده که در وقت
هضم با طعام یا میزد و نیشد که دوا و بلغم معده بر آید و دوا غلبه کند و تی را در اینجا بعد خوردن
طعام و کشش از حد و شایع عظیم نافع بود و اگر متقی مناسب بود که ماده را بکشد و یا طعام بر آرد
بسی نیکو باشد و بعد از ان اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای دوا می مقوی رود اگر
و تنقیه مبطل اینجا عظیم نافع آید و آسان بود و بهتر این باشد و بسیار بود که کسی بر بالای
آن مناسب بی تنقیه اصلاح کنند ~~مستخص~~ را اندرون می چید و شبیه به چیدن ناف
اما در حاد معده ادراک آن سیکر چون در دوا و همیشه تی سیکر و کشش هم گاه

حرکت میکرد و در بنهایی از حرکت کین می یافت و بسیار است بود و هیچ اشتها نداشت و زیاد
 لاغری شد حضرت او را نوبت کنی داد و در صحت یافت و آنجا که سبب خوردنی نامناسب باشد
 از حرکات بخورون مصلحات کفایت آن و بعضی دفع کردن اصلاح باید و این را دوا می باشد
 و تکرار سبب مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و تشنگی طعام و از آب سرد و پدید آید همین حال دارد
 و دفع این یعنی کامل شود و بار سال ضعیف و چندین گرفت فوجوان را دیدم که از خوردن هرگز
 منفرد و در گرفت و بخورون چربیها و شیرینهای معتدل و شیر تازه و میوه های شیرین صحت یابند
 و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلوده در معده سخت پیدا کردند و در متبادران بنامند
 بواسطه تغییر مزاج معده و حدوث خلطی مولم از آنها و قریب با عرض وجع خود او
 ظاهر میشد آخر مرا دست داری اشک و حافظ الصلح که در صحت یافتند و آنجا که سبب ذکا
 حس معده باشد از عدم علامت سوء المزاجات و غیره از مذکورات و متاثر شدن او از آنکه
 کیفیت بدان باشد مرا دست بخورانش مقوی معده چون حافظ الصلح و مزید المرو و شاهی
 آن نافع بود و وسیع چیز که طعام بسیار غالب داشته باشد باید داون و آنجا که سبب برآمدن فضل
 اخلاط منوی یا خلطی یا طمشی یا غیر آن باشد باصلاح مزاج آن اعضایی مجاور و مشارک و تقویت
 آن فضلهای صحت حاصل شود و آنجا که سبب یا غلبه بود از معده و غلبه آرزو و در معده طعام
 و سبب معده و قزاق و حرکت با و در معده و شکم و عدم علامت خلطی مولم در معده بدان گواهی
 از طعامهای شفاخ و پر خوردن و بی ترتیب و هر ساعت خوردن خدربانید کردن و غذا با و دواها
 با و شکن استعمال نباید نمودن و بعد طعام مناسب و دواهای لایق حرکت معتدل کردن و معجون
 در شب با سببی نفع دهد و گمید چیزهای شکنده با و فائد بخشید باید دیدن تا سبب تولد هر چه
 اگر قصور مضموم بود و علاج حاصله باید کردن به ستورش و اگر خلطی باشد تقویت آن نمودن و اگر بد
 غذائی بود تغییر کردن و آنجا که بنابر الاقصال ریجی بین الطبیعیین معده واقع باشد و غلبه است و
 و سخت محل و ضعف بعضی قوتهای معده و کمی آرزو و بودن میل آن و صفت بر آمدن آن
 و عدم علامات دیگر استجاب بدان گواهی دهد و بر وفق سبب آن و تحلیل آن بکند و است
 با و شکن استعمال از غذایه و اثر به شکنده در میان باید کوشیدن و ممکن که برآمدگی محل چیز

محسوس شود و در غلبه بر او دست مهارش و کفنی و حافظه الصحو و عقول معقوی که بی ثمر باشد
و آنجا که سبب ورم معده باشد علاج ورم باید کردن بدستورش و الله اعلم آما س معده
سبب آن اغلب خلطی گرم بود که در معده و آنرا از اخور و ورم بدید آید و گاهی از خلط
سرد و هم افتد و باشد که از کوفتی غلیظ که از خارج بدور کند علامت آن برآمدگی و
گرافنی محل بود و تب لازم و تاسه و غشایان و درشتی زبان و نیزال و بطلمان اشتها و سایر علامات
اختلاط سبب ورم با این علامت او بود و آنچه از ضرب افتاده باشد بعد از آن و تقابل ورم
با آن دلیل بود و علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد خشک فصد باید کردن تا با و گرم گردد
از بید این شوند لیکن شقاوت ماده پس غذا را کم و لطیف و خشک و محلی باید ساختن چون قدر
کشکاب یا انار آب و آب زایا شراب نبشته و با شراب نیلوفر باید دادن و تحلیل ورم بنماید
و تیزاب کاری کردن بدستوری که در او را گرم گفته شده و از سخی و تسهل بر جدر بود و منع شنی
اگر میشو و بکثرت کردن اما چون تبسین و تسکین و تحلیل ورم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی
یا آب خیار شنبه و قدر سه و عن بادام شیرین و شراب نبشته باید دادن و آنجا که تبسینی زیاد
نباشد چون ضعف است نبوض خیار شنبه و روض و شراب نبشته و رض ملینا شیر با عرق زکوز و انار
آن باید دادن هرگاه شکم حبس شود و دیگر تبسین مذکور دادن چند آنکه فصد بدید آید و گوشت فصدیم
اگر میل کند اندک که توان دادن و باید که ضا و را قبل از غذا دادن بدو سه ساعت بدو و در
غذا بخار ساعت دهند تا ورم فصدیم نبوده و آنجا که سبب ضرب باشد اغلب سحر و فصد و در آنجا
که جبهه ضرب بوده باشد یا اغلب و سقط گفته شده اصلاح آید و آنجا که سبب خلط سرد است
در ابتدای غذا و آب سرد و ورم محلیه بکار باید و شستن و تبخیر کامل خلط فصد را و دادن با صفا
صاحب اعراض گوید در ورم ورمی خشک فصد کامل باید کردن آنرا تسکین یا آب
و ما چهار روز بر کشکاب و آب انار فصد و آب همان نوع مذکور دادن و طمانی آن و در
از عصا و برگ مورد و صندل سوخته و ورم روض و عن گل و عصیر انبی یا سبب جلد را با سحر و در
صلایه کند و باید ساختن و ضا و آن از ابی در زیر آتش بریان کرد و باید با سبب در زیر آتش بریان
که و در تراخته کرد و در میان خرقه بران کوفته باید و مرتب گردانیدن و شراب انار آب انار

و شیرین و آب آبی و آب سیب باید فرمودن و بعد چهار روز یا هفتم هر روز شربت از آب کشنبر
 و آب عنب اشعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم فلوس خیار شنبه و دانگه زعفران و اندک
 زعفران با دام شیرین باید دادن و ضمادی از آرد جو و صندل سپید سود و ترashed کدوی تر و
 عصا سه عنب اشعلب و اندکی زعفران بکار داشتن و غذا برقرار و از ششم تا چهاردهم
 شربت از عرق عنب اشعلب و عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق کرفس مقدار چهل درم
 یا چهار درم فلوس خیار شنبه و دو دانگ زعفران دادن و غذا و آب بر سه روز و اگر طبع را
 نرمی باشد زیاده از مرارت قرض طباشیر بعضی خیار شنبه یا روغن داخل باید ساختن و یا قرض
 گل دیارب گل دیارب حبیب یا رب ابی داود و ضماد از عنب اشعلب و کشنبر خشک یا تر
 و بنفشه و خطمی و اگر داکلیل الملک و بابونه و فوج ترس و سوم روغن گل یا بکار داشتن بعد چهاردهم
 که حرارت نخنی کم شود و باشد با بابونه و داکلیل الملک و قفاح از خزانهر یکی سه درم مصطکی و کبریا
 از هر یکی دو درم اندر قرض گل زیادت کند و بشیراب انگور سی بسپارند و آخر صبح کشند و بعد از
 عنب اشعلب جو شاییده و جامی کرده مقدار لائق دهند و اگر قوت ضعیف باشد صبح البیضی بنشیند
 قدر توان آن بعد هشت روز که ماده تحلیل کرده باشد و تب آهسته شود و چوبه مرغ خاکی توان داد
 و در رشته و ماش برنج و آش جو که از محملات مذکوره در آن جو شیده باشد چون آماس پنجه خواهد شد
 و چون کردن و تحلیل شود و در هفت نخست در زیادت آرد و تب گرم تر آید و اگر پنجه شدن آن
 ظاهر شود و در دو تب آهسته گردد و آماس بر حال خود باقی ماند چون طمس معلوم گردد و بیماری باید داد
 و ماکشاده گردد و در این تدبیر خیال بود که شیر تازه و آب گرم پیچورانید و ببت معد و را میالند و
 و می جنبانند و ماکشاید چون کفشاده گشت و کم شدن ورم و اعراض سگ و ظاهر شدن ریم در بران
 بدان گواهی و جهت پاک ساختن محل ورم از چون که مایه غسل گرم باید دادن و آنچه خشک و سوز
 منقل فرمودن و اگر حرارت غالب باشد جلاب دادن و اگر در کثایه مقدار می خوردل گرفته اند
 و مایه غسل دادن و اگر ترسد که تب معاودت کند خیر ترش اندر آب گرم که اخن و اندک کب
 خیار شنبه اندر آن حل کرده یا اندکی روغن با دام باید دادن و میان کشند و بی برانند و بکیرش
 آب انجیر دو اوقیه لعاب تخم گمان و لعاب حلیه از هر یکی یک درم زعفران سوده و دو دانگ

صحت یافت و هرگاه که مرض پیش از وقت و نفع ورم گرم سخت بالا نشود و چشمها را سبب درشتی و سها
وقتی بدید آید و تب آهسته باشد و بول آنرا که آید و معد و سخت باشد چنانکه گشت نمند و در شنبه
علامت آن بود که ورم در بطن قوی واقع باشد اگر با این حالها ورم در دکنه و اطراف سر و می شود
دلیل بد باشد اما چون در بطن محقق گردد و در نفع آن باید که کشیدن باز و در بطنه گردد و در سکنه بطنه غذا با
و شربتها و دواهای براننده همانست که در بطنه و اورام و ازین جهت مذکور بود و از خشکیها و
چیزهایی که نفع را پس از آنکه باز دارد و در دکنه باید کردن و دواهای ضما و طلا را نیز گرم افکندن
و تیزاب کاری فایده نیکو و در میان دواهای مجرب بگیری بطنه خشک و بیدرم و نیدرم تخم فرو و حله
از هر یکی بخورم حله را سائیده با سه اوقیه شیر خرباشیر بزرگرم کرد و بخور و نافع بود و میان ضما و
مجر بگیری بطنه خشک یک اوقیه بزرگرم و چهار اوقیه حله کوفته بشیر تازه بزرگرم بسر شدند و
بنهند و هرگاه ورم نرم شود و علامت آن بود که بطنه شود و از آن هنگام مرض را باید فرمودن تا بر
قوی جامه خواب فرو خستید و معد را بر فرش نخی فرو فشار و تا بدین مدد بطر کند و ریم دی بر آید
انگاه تدبیر زوایانیدن به مشورت کنند و آنجا که آراس گرم صلب گردد و بطن تحلیل یافتن اجزا
لطیفه آن و باز ماندن اجزا کشف آن و صلاست محل و سکون جمی و طول مرض کرم بی تحلیل ملی نفع
و خشکی و طاقت بدن و خیالات بر دو سکنس بدان گواری دهند مرصین شیر شتر معوض آب و طعام
باید دادن و گاهی خراشید و از اصول حل کرده و روغن بادام با خروار بر افکند و اذن بود
بود و اقرص سنبلی در قشع و اذن نافع آید و گاهی غذا اندکی مغزین مانده در با قلا آب غسلی که
زیره و بادیان در آن جو شده بود و اذن مفید باشد و گاهی عملی تخم دارسم نافع بود و مواد می پزند و
اکلیل الملک با بون و حله و جب التجارب فستقین از هر یکی جزوی اشق مثل از هر یکی ربع جزوی
اشیر خشک و فربسته بعد از بخور یا از شیر شربت یا بک هر اشو پس او ویرا سائیده با بلبین بسر شدند
و ضمما را در آن شربت آب نیکو حل کنند مجموع را ضم کرد و بپخته بر می نهند بگو کرم کرده و تیزاب کار
بسی نافع باشد و سایر علایق را از معالجات اورام بطنه باید استنباط کردن و اما در ورم بطنی اگر گاهی
نپاشد در ورمه و زاول غذا و شربت آب آلود باید گرفتن تا بطوبات اغلب تحلیل رود و
بعد از آن دستور می کرد و در حقیقتی گفته شد و هر عید اشتن آنچه مناسب وقت دهند تا بهشت روز

ششجات معتدل باید و اودن درج بر اوع مناسب کم بر و کرون و بعد منتهی تدریج گرم تر کردن و در تحلیل
بجملات قوی کوشیدن چو این ورم کم صلب گردد و از و بر ماندن ماده آن غسر گردد و تیزاب کار
قوی در اکثر احوال نافع بود و در غشای تحلیل قوی بالمیدن بعد منتهی چون راجه و اشباه آن و بجای
آب مار اعلی خوردن یا شیر شتر و یا قتر بے نافع بود و آنجا که در مری ازین انواع ورمی پدید آید
بهم بدین نوع معالاج باید کردن و الله اعلم **ریش و پش** **محرر سبب**
ماده بود و تیز و سوزاننده که اندر معده تولید کند از خوردن غشای گرم و تیز که از دماغ بر آنجا ریزد
و باشد ماده نیز از عضوی دیگر بدانجا آید و باشد که از خوردن چیزی سخی نیز چون ذرا یخ و بلادر
و اشمال آن واقع شود یا از چیزی است گرم بالفعل چون روغن داغ کرده و یا سوزاننده چون
تیزاب و اشباه آن حادث گردد و علامت آنچه از ماده حادث میزند بود شا به آن تب گرم
ست و یا چیزی بوی دمان بخلاف عادت و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش و الم
محل از ورون اگر تعاش معده و اعضا نیز گاهی و آبی بسیار در آخر اندر قی پوستانی که از سر شیر
برخیزد و پدید آید و باشد که با بر باز بر گردد و اما اگر قرصه و شره اندر معده باشد الم آن اندر
مر و سوی سینه یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پو
قرصه اندر راز اغلب اینجا پدید آید و اگر اندرون متعل بعد و باشد هرگاه قتل طعام معده
فرود آید الم اندر حوالی ناف باید و پوست ریش اندر راز بنید لیکن این پوستها اندک
نازکتر بود و هر که خواهد تا محل وجع را تحقیق کند چیزی که در آن خردل و سرکه باشد بر فیض بخوراند
و ملاحظه کند علاج نخست فصد باید کردن خصوصاً که دم غالب بود و هر روز و روغ ترش
کافی مقدار ده سیر یا یکدوم طباشیر و یکدوم گل سرخ و یکدوم بزر اخلاص سید بند بگیند
شیر گا و دود سیر آب نفع حاق یا پودر عصیر غور و پنج سیر یا سیر نه و سنگ باب میکنند چندانکه
آنها برود و مقدار شیر بماند و آن شیر را با آب آنار ترش سید بند بوقت حاجت و آشامد
نزد سبب بوده باشد تنقیه دماغ و سد نزله باید کردن بدستور شش و اگر ماده از عضوی دیگر
آمده باشد اصلاح آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کشته و منقش شده باشد
جلاب و مار اعلی و آن کی اما بچ نفیر با آن کی جد و از جهت تنقیه محل و اصلاح خلط آن باید

لے فدا شکر
کے کرب از
تجارب
از تجارب

پس دوع ترش با آب نار ترش با کشکاب سید هندی غالب نمائی کنند انگا و سنا قبی قی دوع ترش
 و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ باید داد و تا به صلاح آید و طعام تر باقی فرمودن و اگر بهتر باشد
 خاصیت بخار شبنم اندر آب کاسنی باید داد و اگر بخورد اسهالی بدید آید طباشیر در رب
 آبی یا رب سبب یا اندر کشکاب سبی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در سینه
 و بر اذ ظاهراً گردد و فاذ هر اوجده و او گل مخموم یا مثل آن در آب لسان اکحل باید داد و
 جمله عصا را می قابض یا مثل تر یا قات خورائیدن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود
 هم مفید بود و غذا ای قابض تر باقی مانع باشد و آنجا که سبب برش و نیزه خوردن و ابرج
 و بلا در و امثال آن باشد علاج بدستورش باید کرد و آنجا که سبب خوردن و روعن آن
 بدافع و تیزاب و آتشباده آن باشد و آن جمله مری و معده باشد علاج آن خوردن شیر گوشت
 و روعن و مرهمهای مناسب بود و پیوسته و کم کم جمله غذا های مغزی و لعابها و فالودها
 پر صمغ و سریشیم نافع آید و خردین گل سرش و پیوسته پس فایده دهد اینجا و در ریشماک
 صحن روی و اعدا علم کثیر هرگاه طعام در معده نگیرد و شود و چنانکه غشائی که از حلق بر آید بوسه
 تخم منجسته و چیز می کنند و کند بی آنکه چنان چیزی خورده باشد و یا تیز و ترش شود چنانچه در روعن
 طعم آن بایستد و نم معده نیز سوزش آنرا در می باید و جشاء حاض بدان گواهی دهد آنرا تخم گوشت
 و این حال از صحت بسیار دور باشد لیکن مقدمه امراض کلی شود و همچو حصار غالب سبب
 نوع اول جزائی و میسی بود که بغیر اسهال و آنرا از قبول معضم باز دارد و تخم آنرا بسوزانند و بنفشه
 گردانند و بنفشه و این حال معده ای گرم را که تشنگی بعد اکل غذا کشند و یا گرمی بر بالای طعام
 یا میوه خورد بسیار افتد و سبب نوع دوم خالطه ملهنی ترش یا سودای بود و یا غذا بود و معده که بر معضم
 اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود و علاج اول آن بود که در جمله سبب درشت کنند با لثام
 یا بیشتر آنچه سیر شود و بعد از آن تقویت معده نماید و بقویات مناسب مزاج معده و اگر قی را
 مانعی باشد یک جام آب نیک گرم و ثلث آن کباب یا نیک خوردن و نیم درم صطک سوده قبل از آن
 باید خوردن یا مقوی دیگر که آب یا قابض نباشد تا آنچه اعانت کنند معده و ابر دفع و گد افشان
 و آنرا تخم شکسته و سطح معده و از آن بشویند و انتقال را از روعن نهشند و بعضی بطور

باورار و دفع کنند و نادام که معده از این طعام فاسد یال نشود و حشمت جوع نیکو بدید نباید نیامند
 هیچ غذا و شربت و شراب و آب و سیوه خوردن و اگر گرمی در دم با مساک تخمه را اصلاح کنند و
 معده کندیده از گرمی و خشکی را این غنبل نیکو نباشد و ترشی معده را بخورد و حرکت و اسهال در سن
 کسی باشد با آن نزد و مصالح آورد و تصبیه را و بدیم که چنان عادت کرده بود که چون معده او
 کندیدی طعام خوب غالب بر بالای آن خوردی آنجا که با هم بنغم نیکو شد و از آن ضررتی نیافت
 و اگر چه این حال رسمی نیست لیکن این حال بشما به است که آب غالب خوب در میان اندک آب
 کندیده در رو و حمله را خوب سازد و آب گرم که فرموده اند اینجا که تی نشود و همین نقل کند و سیوه خوردن
 و شیرین میا نیامد بد باشد و اگر دوا می مصالح بعد خوردن طعام بر بالای آن خورد اعتمادی پیدا
 و در اسهال تخمه سیاه فسا و اختلاط و امراضی بدید آید چنانکه تخصیص که ادخالی بران واقع شود
 و اگر ترسب مضهای بود و کان بر خوار ازین بود و خصوصاً در خصوص که استحضاف جلد و کثافت
 بشده در آن واقع باشد چون فایده صاحب معده کندید و حرکت و آنچه زیاد و مضربه بود
 و عت و خواب را استراحت در هوای خوش و اساک بعد از اسیر کور عظیم معنی بود و او در رو و تلک
 دفع آن کند و در هر دو شتم بعد اصلاح تا سه روز ملاحظه کردن لازم و کسانی را که این مرض بسیار
 می افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت معده و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید که شیدن و ترشیت تمام
 در اکل و شرب مرعید اشتن و با محله کسانی را که معده گرم و خشک باشد آنچه خوردند سردی مانع
 و لغایت نزد آبهای خشک با طعام مناسب بود و سیوه های کم شیرینی مفید آید و هیچ چیز که
 سریع الحضم و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که نه و متغیر گردد و تحیل کیفیت بد شود و ولیم سیله
 فقط در وین که اشتن و آب آن فروردن اکثر اوقات عظیم معنی بود و کسانی را که معده سرد بود
 بخلاف مذکوره عمل اختلاج نمودن و فرید اعمال در اصلاح حال معده از مساجت و دیگر معلوم گردد
 و بعد اعلم قوا که بعضی جاها آب از انگشت گویند حرکتی بود و دم معده و معده را غیر طبع
 مرکب از تشنج انقباضی و تمد و انقباضی حشمت دفع موزی و خدر از آن و این موزی با کیفیت
 غالب حری و یابردی بود که از خارج یا داخل بنغم معده رسد چنانچه بعضی مسافران و ریه
 بسیار سرد و بعضی مجربان را در آبهای سخت گرم واقع می شود و با کیفیت حاوه باشد

که از در و چیزی خاوری نم معده نومی چهل آید چنانچه از خوردن او دیار و از گذشتن صفرا
و بخاری در قهبران واقع میشود و با کیفیت خاوری باشد و یا شد که از ترشی در معده دارد و هم بدید آید
چنانچه از خوردن آبی ترشی می افتد و یا بلغمی باشد غلیظ و لزج که به نف معده چسبیده بود و شغل
در بر و آنرا بنجیه میازد و یا با وی باشد غلیظ که در معده و حاد شود و باشد و تحلیل نمی پذیرد
و چیز باز نف معده بر می آورد و این را می کنند و یا با بدن چیزی خشک بود و در نف معده که بحریم آنرا
میر بخانند و یا سوء المزاجی سرد بود و چنانچه در ضعف خراست غریزی بعضی در بطن و پیران کودکان
را افتد و یا سوء المزاجی خشک بود که نف معده و در شش ساند و چنانچه از غلبه تبهای مفرقه حیوانات
بعده از استفراغهای مفری واقع میشود و این قسم چون سحر نگردد و امید خلاصی نباشد و یا آتاس
و المی باشد در معده و یا در جگر یا در غیر آن که مادی در او ان نف معده و بر آید و اندکند و اگر چه بعضی
از این قسم عرضی بود و بلبلج بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است که در اکثر تر از عرض میباشند
در اکثر احوال بلبلج باشد تدارک آن به ستوری که بکار بیان یافته کردن لیکن چون باستعمال
بلغمی یا سبب اجابت آید از مقویات نف معده و با آنها باز یاید اگر کثرت تحلیل باشد تقویت بیست
که دلت ناقصان و مستقر نشان مقرر است باید کردن و آنجا که سبب حرارت است و یا آتاس باشد
در تسکین و دشمن و خوردن و حمله لایق آنجا موافق آید و آنجا که سبب خوردن چیزهای تیز باشد
خوران آب گرم و در معده و شور با می حریب بر طمائی خشک فائده دهد و آنجا که سبب خوردن
ترشی ز معده باشد همین باشد علاج بی آن و شربت فائده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طبع عام
سبب باشد بلغمی دفع آن باید کردن و گدازد و اشباه آن خوردن و آنجا که سبب باد سرد باشد
و دم فرود گرفتن در معده گرم و استحمام فائده بخشد و همچنین خوردن شور با می گرم و آنجا که سبب بادن
افتد بود و گدازد شستن جگر شود و آب آنرا بگذرانند و آنجا که سبب باد غلیظ بود و از علاج دفع رسته
بکار دشمن و آنجا که سبب گدازد شستن صفرای زنجاری بود و همچنین اشباه آن فی ستونی باید کرد
با غسل لقمهای کلان خوردن سفید آید و غسل آب گرم و کشیدن اندک اندک و زنجیریل پرورده
با بستن خردن و خوردن نافع بود و فی کردن بسلاب و خوردن قلع آن کند و کبسی و شیرین بر نافع
خوردن دفع آن را اگر سختی نف معده و آنرا فرآورده باشد باز تدا میر قوی تر باید کردن چنانچه

بیدنی سهل بلغم غلیظ باید دادن و مداومت کبشی یا مهارس نمودن و یا حلوای بلادر و
پیوسته جزو بود در دهن و اشتقاق آب آنرا فرو بردن نهایت نافع آید و از معاجین مناسبت
هم در وقت خواب بعد تنقیه و قرار طبع جهای بزرگ فرو بردن پس مفید باشد بشرطیکه
در فم معده مدتی بایستد و بنمیدرم چند بیدستر و سرکه خل کرده آشامیدن توان بمانی ابرو
هر و می در ری بود و او تب ربع داشت و درین اوقات که تب کم شد فوایق عظیم
پیدا کرد و هشت روز داشت متصل خناسخه از خواب و بخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ
نی توانست خوردن و در آخر نیز رقیق فی المزاجت خوردن از ضعیفیت آن ضعیف گشت
که غالب میشد غش میکرد و قریب به ملاکت رسید همین در سرکه فرمودم که سه روز بماند
میخورد و بهتر شد و روز چهارم در آب دادم و غذا شور بار بنجی ساده چرب می خورد و میفرمود
و اول حال تابیده و زردا کثر شب مصطک می خاشید همین و ز چهارم تسکین یافت و در شب
پنجم عرق کرد و صحت یافت و با جمله در اکثر قواها در گرفت و ضد قوی کردن و از چیز
معجب رفتن و حرکات غلیظه مرعجزه و قی کردن و رسیدن آب سرد و یکبار بر روی تن و
و بستن انگشتان پای رست و خوف و غم و فزع و استحمام و عطسه کردن پس مفید بود
و الله اعلم کذب صیحات انبارسی ارفع گویند و آن تمجی بود که قوت معده آن را
تحلیل دهند و از راه حلق بر آرد و سبب بسیاری آن با خلط سوداوی و یا غلیظی معده
که تصرف در غذا امکان نبود و بدان سبب ازان باد ما تولد و یا عدم قوت گواریدن
اندر قعر معده بود و اگر باد اندر معده همانند تحلیل نیاید و باروغ بر نمی آید هم هلاک باشد
که استسقا و طبعی تولد کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظ بود و در معده تنقیه باید کرد
و بقی و سهل ابارج فیفر او واجب هر سه دار و و شباه اینها بسیار بود که دوا می قوی گدازند
آن خلط چون کبشی درس خورده شود و اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود و در دفع و از
آن باید که شیدن و حافظه بصیرت را دست نمودن تخصیص با آنچه ضد سودا مزاجات
تنقیه عظیم مفید بود و آنجا که سبب خلط غذا انفاج بود و بگذشتن آن بر طرث شود و اگر باد اندر
معده بکشد و معده را میرنجاند و بر نمی آید فیترای باد شکن باید خوردن چون کمره

و صفوت مقوی و رس و اشباه آن و حرکت معتدل و اجتماع مفید بود و الله اعلم غشیان تنوع
 و قلق بدانکه دشواری و باش گشتن معده که آنرا غشیان گویند و حرکت معده جهت دفع چیزی
 از راه گلوئی دفع کند که آنرا تنوع گویند و اضطراب معده با کرب و خفقان و دوار و سردی و تغییر لون
 شکر و شکل و تلخه و تلخی بی قی آنرا اطلاق و غلبه نفس و گویند آنچه از اینها دیگر گانه بماند و باز و دعوی کند
 سبب آن خلطی بود و در معده و مثل صفرا یا بلغم یا سودا و احتراقی یا رطوبات فضلات حیضی و
 طمشه و اشباه اینها و این مایه در میان طبقتین معده بود و معده آنرا تشرب کرده باشد
 و یا بر سطح معده آلائید و باشد و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد
 و یا بلغم معده آمده باشد از معده و یا از عضو دیگر و حوامل در چهار ماه اول این حالت و علامت این مایه
 بدان است که تهوع و طعم آب و بن شاد و قوی بود و باشد که این حالات از سوء المزاجی سازج است
 و عدم علامت اخلاط و تقهیر هم سبب سوء المزاج بدان گوی و دهند و این سوء المزاج غلبه گرم
 بود و جهت ضدیت آن با مزاج فم معده و آنچه از بی خوردنی افتد ناگه سبب آن ناموافق خوردن
 افتد و یا معده یکسبب یا کمیت یا اثر خاچا آنچه از خوردن چیزها و لذت نبردن و بلغم معده و بر آید
 چون آب چغندر و ترب و اسفند آن افتد و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون سکه و آب
 افتد و بعضی مردم باشند که ایشانرا از بعضی چیزها مثل میخا و درک و حوا و سحسات و اشباه آن
 انقباض بر می آید باشد که اگر بنشیند یا نام آن بنشیند قریب بدین حالات ایشانرا دست دهد و باشد
 که اگر از آن اعراض نتوانند فی غیر کنند و بعضی هستند که از بعضی بوها چنان متنفر کنند که اینجالات
 ایشانرا دست دهد شخصی را و دیدم که اگر بد و گفتندی که جنوات و دوشاب در میگرد کنند میخور
 و از غشیان غلبه شدی و بسیار باشد که از بعضی اعراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پدید آید
 و باشد که سبب گرم گرم از معده تنوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و
 غشیان معتدله بحران واقع شود و آنجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل
 با و میوافق اندر چیزی سرد و دغیر بحران بود و از علاج تا گذشتن بحران مستغنی بود و آنجا که سبب گرم
 بود و علاج گرم باید کرد و آنجا که معتدله بحران بود و آنجا که سبب خوردنی نامناسب و یا غلبه و
 یا سوء مزاج بود و بعضی و در سال ضد آن تدارک آسان باشد و آنجا که سبب مایه بود که از عضو

نکته

بعد و سبب در اصلاح آن عضو باید کردن اگر سبب فاصله حمل بود و چنانچه جو امل را نمی باشد تا چنان
 علاج پذیر نباشد و معی و در آن عضو بود لیکن چون بسیار خون کند و فی نیز می او فتنه لشکین یا به
 و آنچه در لشکین عثمان و تنوع جو امل مجرب است خوردن ماهی شور قدید بود و در زیر خاکستر بریان
 کرده و کباب شکسته گوشتش که آنرا از ازار خانه گویند بر ناستا و بار کوفته بعسل آمیخته و در او چینی و یا جوین
 در دهن و آتش و آب آزار فرو بردن و با عسل سائیده لعق کردن هم نافع آید لیکن تدبیر گرم مزاجان
 را مناسب باشد و گرم مزاجان را بفرزند که در شکم است زیان دارد و مر بای ترنج و بنی سخته و قرص عود
 مصطکه و شراب غوره و رساس آفتاب و شراب انار مناسب آید و جمله ترشیا به غشیا آنرا گشتند
 نیکو آید و زردک خام خوردن عظیم فایده دهد و پیاز خام و برگ ترب و تره تیره و استباه اینها از قبول
 بانان خوردن هم نفع تسکین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و کبابهای ملج بزیر و کوشنیر آلا
 بس نیکو بود و آنچه که سبب بند شدن استغراغی بود از حیض و طث و خون بواسیر و غیره و حمل
 نباشد اولاً تدبیر آن استغراغ معتاد لازم بود و نمودن بقصد با سلیق یا جفا ن و استعمال طلا و
 حنظل و دواهای کشانیده از شیب و بالا انگاه تقویت معده کردن با دویه و شمشیر و طعمه مقویه
 و آنچه که سبب جفرا بود و معده آنرا تشرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در غوره باشد
 بتوان در یافتن نخست قی صفر باید کردن بقصیات قوی انگاه با بقی آنرا تبلیسین اسهال دفع کرد
 پس تقویت معده بجزای صفر اشکین نمودن و اگر صفر اندر فضا می معده ریخته یا اندر قعر معده آ
 و غلیظ است و قی افتاد و بی بقی و تسکین نیافتن و بر نیادن بقی و غلیظ قلی بر آنها گواهی دهد
 میسمل و بلین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای تر و گرمی مائل خوردن و غذای س
 چاشنی کرده بکار بردن و صباها حافظه الصخره در شربتی مناسب چون شراب فواکه و کجین
 خوردن پس مناسب بود و ضماد صندل و لادن و کافور و گل آبیاب و فواکه مقوی معده
 سرشته نهادن و طلای اینها کردن بنفید آید و گاهی جیت مناسب غلط جواب آن هم نفع عظیم
 بخشد و اگر ماده اندر قعر معده بود و بقی کردن تسکین و همواره مزین فواکه متوری معده و پیش
 و قرص فواکه و خوردن کباب مرغ بریان و تیار دال و کوشنیر آلا نمیده و بالا و خشک و استباه خوردن
 استباه اینها تدریجاً زرد و بزرگ و آنچه که سبب جفرا بود و معده ریخته یا اندر قعر معده آ

استهنا کنند و یا بلغم لغو و خام و عدم تشنگی و بیزگی آب در دهن و بیستی و بدی هضم طعام و عساکه
 در قی بران گواهی دهد و یا بلغم ترش بود و علامات آن ظاهر باشد نخست در قی بقیات
 مناسب نباشد نمودن و از چیزهای بلغم فراختر کردن و تلبینای خشک برستا و کم خوردن و
 گرسنگی کشیدن و حرکتهای مرتازانه کردن و بر بالای آب و شرب با کسبی با قلاقلی و آشپاده آن
 بکار بردن و یا پیوسته جو بر باد در دهن داشتن و در تحبیل برپورده شبها خوردن بهم نافع آید و
 مان و غسل که بلغم ترش و بیزه را کم کند و اگر ماده قوی بود و منسل بلغم باید دادن و حب سبیل النسل
 میگو آید و آنچه که سبب بود ای مخرقه چنانچه اصحاب مراقب را گاهی واقعی شود و در تنقیه سودا یا کبریت
 و بعضی از تدابیر اینجولیا مرقی بکار داشتن آنچه مناسب باشد و احتقان در حلقه فائده دهد و تدابیر
 که در اوجاع معده گفته شد و اغلب آنها درین امراض مفید بود و صنفی را از صنف مناسب آن
 علاج باید جست و بعضی از تدابیر منع فی غیر تدبیر این امراض بود و الله اعلم **افراط**
 حرکت بعد از باشد جفت دفع نمودن و دفع کردن از چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط
 آن بعینه اسباب غیثان و تنوع باشد علاج در حلقه احوال و تدابیر هم بدان انواع است رعایت
 باید نمودن و با بجمله آنچه خالص و مانعی قی است خصوصاً بعد تعلیل مادی و خوردن و دواهای قابض و
 بود و خواه مفرد و خواه مرکب و همچنین آنچه استهای طعام آورنده باشد و گاه بود که بخوردن مفری آورد
 ماده قی معده پاک شود و دیگر میل نکند و حقنه مناسب بنیاز بود که ماده را مایل با معاگر و از
 قی را باز دارد و شد اطراف و ضاموهای قابض و غوط نهادن بر جده و تنک مالیدن رگهای دوش و پشت
 و بعد تنقیه مجرب بر شیب معده قریب یافت نهادن و آنچه در افراطی اطفال گفته شده جمله نافع آید و همچنین
 آنچه از علاج مسافران بحر می گفته شد و آنچه از علاج غیثان و تنوع سبقت ذکر یافت و خواب کردن
 عظیم نماید و در جهت میل حرارت به درون و جدمی باید کردن در متونیم و خوردن مخدرات در قواض
 این بدو کند و اگر بر تختی از تخمه خسید و آن تخت را می جنبان بر قی تمام نیک بود و قی بسیار که از سبب
 او قند علاج آن بخلش مذکور خواهد شد و آنچه از خوردن سهل افند بر شرب آب سخت گرم و غالب تکبیر
 باید و افراط بحرانی را علاج نباید کردن مگر که ضعف و خفاک آورد و آنچه از شناوری و با خوردن
 ریمان آویخته و از چرخ زدن افند بسیار بدوری نکشد و استراحت و چیزی خوردن از آن سکین

کسبی بلغم
 ترش و بیزه
 را کم کند
 و اگر ماده
 قوی بود
 و منسل
 بلغم باید
 دادن و حب
 سبیل النسل
 میگو آید
 و آنچه که
 سبب بود
 ای مخرقه
 چنانچه
 اصحاب
 مراقب را
 گاهی
 واقعی
 شود و در
 تنقیه
 سودا یا
 کبریت

و باید دانستن که برگاه و معده ماده را تشرب کرده باشد تا دام که ماده را کم سازند هیچ غذا و طعمی قایلین بکاف
نشد و اشتن و در جمله ماوی ابتدا علاج بحقیقه مناسب باید کردن یا بطنی اگر داشتند که بدان پاک میشود
و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تنوع بسیار و قلی متصل و قلی زود و ضعیف و
غش آور و در تریاق الطین حدید و دوا و زهر در دوا و شیرینی قایلین سائیده در نیاب مد و
عظیم سائید و در جمله انواع این غذاهای کم رطوبت و شربتهای آب چون قرحه و ادویه و قوام
باید دادن و از چیزهای بسیار تر و سرخیات و در رطوبات اجتناب کردن و چیزهای که مریض اشت
مشغول گرداند و یا عظیم تر باشد جمله نافع بود و ابتدا علم فی الدم قی خونی یا از مری باشد
یا از معدن یا از جگر و اسباب آمدن خون از این اعضا یا خارج بود چون ضربی برش و آواز کردن
به بندی قوی و پدیدان زود و سبقت این اسباب ب حصول دلائل دیگر شاید این احوال نبود و
یا اسباب داخلی بود چون امتلاهی عروق خونی بخشی که محل کنجاست آن نمائیس بشکافد سرعت
را در آن موضع در طوره امتلا و غلبه گرمی و دم و تدایر سابقه بدان گواهی دهد چون ضعف مزاج عروق
درین مواضع از غلبه بن یا پس یا با قی سبب عشق گردد و علامات میس و لین در آن عضو و
عدم امتلا و عدم گرمی خون و تدایر تری و خشکی فرا بدان شاید باشد و ابتدا علم یا بواسطه طلبت
ماده و لین عروق و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و ب مزاج
و غلبه حرارت مریض و آتباتکی خون خارج و قوی و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حالات باشد
علاج طریق تدایر این محافت که نفیس الدم مذکور شد لیکن اینجا تدبیر منع قی نیز لازم بود و از
در مریض نشود و در امتلاهی اگر مملات و در و ملاک سازد از سردی و دست و سردی و پای یکبار نصب
باید کردن و خون تا قوت و در طل برداشتن صاحب ذخیره میگوید دوستی دشمتم در خوارزم بجام
سیرت بن سعید و بنین بن ثمود دیدم امتلاهی عظیم بود و محمد و تدایر غلبه خون گواهی میدهد و از
گفته بجام مرونی الحال فصد کن قبول نکرد و بجام رفت چون از حمام بیرون آمد فی الدم آغاز کرد
مرا خبر کردند تا رسیدم هلاک شده بود و اگر بعد از تسکین خون گنجی اندر معده بماند و نیز دوا عروق
چون غش و سردی اطراف و عرق سرد و ضعف بنین بدید آید نیز خروش یا فیر باید آن یا نمک
اندرانی باید خورد ایندن تا از اخل کند و سبب از رطوبت سازد و از فحش آید و بر خاله و بره نیز

نیکو بود و باشد که طبیعت بقوی آنرا دفع کند بعد از آنکه بواسطه که به بر از آن خارج کند و بعد از آن
 حصه موافق کردن ادلی بود و مزیقات خوردن یا مضمی جهت دفع آن اگر مانعی نباشد و قوی
 جایز بود و مفتحات قوی خوردن جایز نباشد و خاکستر چوب انجیر هم بجا جهت شستن آید
 بتجسس که با انجیر خوردن و تریاق الفصی و سر و دلیوس هم موافق بود و محمد ابن زکریا گوید
 مردی را دیدم که بی قی پاره بچو گوشت بر انداخت و از آن هیچ وحشی در و پیدا نیامد و من تفرس
 چنان دریافتم که او را در معده همانا که ماصوری بزرگ بوده و اصل آن ماصور مار یک شده بود
 و بزور قی کند و سر و بیرون آمده و الله اعلم آرزوهای بد چون آرزوی گل و نمک
 و کشت و گنج و برف و پوست تخم مرغ و چیزهای تلخ و تیز و ترش و عفن سبب این حال
 خلط بر فضل و غده که کند بود و اندر نسیم معده و نفم آن چنانچه اکثر حوامل را این صورت واقع
 میباشد تجسس در ماه دوم و سوم و ایشان آرزو میالان و گستاگویند و این حال بیشتر حوامل را
 در این صورت واقع میباشد چون از چهار ماه پنج ماه بگذرد در بطن شود و بچو غشیان جهت خرج شدن
 آن فضالات رحمی در بدن چنین واسطه رسیدگی آن و باشد که بعضی این خون شود و بماند
 و تمام عمر ایشان آزار اعلاج دشوار باشد و موجب اینهم عادت بر آمدن مواد بود از جسم
 بعضی معده و آن قلیل و گاه بود و بد آن سبب آرزوی بدیشان هم کم و گاه کاه بود و بچلای
 اوقات اوایل حمل و بعضی که دوکان باشند که ایشان را عادت کل خوردن بسی شده باشد
 و بر آن مانده باشند و هیچ وجه از آن منع نشوند عللاج سخت تسکین و غده ایشان بخوراند
 مطلوب باید کرد که در این چیز در حدین خفیدن آرزوی ایشان بجای آن مطلوب نیست بلکه
 بعضی باشند که اگر دیر تر مانند ضعف دل بر ایشان ستولی گردد و بواسطه میل سبغات سهل از آن
 ماده ردی بدل از جهت نیافتن مطلوب و بعد از این تنقیه خلط و تقویت معده باید نمودن و
 تنقیه بدفعات و رفتی کردن و طریق اولی تنقیه حامله قی بود و قی مناسب و اگر زودتر
 بچلای سحر باشد تا تقویت معده نمایند بکوارش عود و کوارش فواکه و قرص و صمغ و میبه و اشال و نبات
 و حب الشفار حافظ الصلح باشد ابی درین باب جامع النفع است و طعامهای که در این امر
 سیر و خردل یا از آن خلط و در این معنی باشد ایشان را مفید بود و مرغ و کبوتر که سبب و فلهای مرغ

و ناروان و زیر پوشش و پازیر تریب کرده و خفته بجا یث مناسب بود و چیزهای گرم و سبز و
 و دانه‌های بر قوت از حواله دور باید داشتن و مسهل خلط و ملین قوی هم بدیشان نشاید داد و آن
 و غیر حواله را تنقیه بقوی و مسهل بدفعات باید کرد و غذا بهمان نوع که مذکور شد داد و آنرا نشکند و خشک
 بپزد و کباب باطبع و قاز به چه ناروان آنگاه وزیر و پوشش و ناروان بران مالیده و سبب مفید آید
 و متفک بدان بکشد و در زیر آن آشوبانهای آنها و متفک بدانچه در سبکین غشائها و قهنا مذکور شد و مانع
 بود و در چنین متفک بجزیه‌های بریان کرده از خود و سبب شور و اشباه آن بسی نیکو بود و در اطراف
 و کوارشهای مسطحه و قو اکسی و کبی و معونات فلا فلی و اشبه به نفعی و نیز شور با مغز و زو پیا
 و نان فو که قابض ترش و قو و حله میشد بود و اطفال و کودکان متساو کل را از آن بپایند کردن
 و پاسب داشتن و در متفکات مذکوره بنوع مشغول ساختن که بدان نیز داند و اگر در اول حال را
 به از این نوع نقلها مخلوط کرده و به دست بپاشد است که از آن کم سازند تا به نقلها قرار گیرند و در آن اشیا
 بکینات مناسبه تنقیه خلط ایشان کنند بسی مناسب بود و آنرا که از خوردن گل کنار جگر آما سن هم
 پیدا کرده باشد و اگر آبس از خارج بتوان در یافتن و بسپیدی لب و قبلت اشتها و بار یکی کردن
 و کمی قوت هم توان ساختن و در تسبیح سد و او سعی باید کرد و بهیج وجه نباید گذاشتن که گل خورد و
 محلات است و بکینیات ریونزی و غصیده و اورانغ آید و طریق تفقیح سود کند بخش سین گرد و اشیا
 و بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که غیر حواله را خوردن مغز با و ام تلخ یا خیال آن خوردن و آن
 یک سگوره آوردن گل خوردن را بر دو اند علم نقصان و بطلان اشتها و طعم
 بر آنکه شهوت غذا و نوع بود یکی طبیعه و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا حساس و و نفس
 و آن خاص بود و نفهم معده و اتمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ بر می آید و او را می گاهاند
 و در حین نایافتن غذا بدین حاجت و باعث تبخیر و طلب غذا و او می تغلبل هم باشد که از طحال
 نفهم معده آید و مجموع خود را بر او غذا نمی کند و معاصر غذا می آید و پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا
 یا در جمیع بدن باشد چنانچه بعد از سوز الزاجات مفرد و در امتداد آن بدن و در قهنا وضعها و از
 مشغول بودن طبیعت بدفع مرض و یا بدفع غرض نفسانی و در حین شایه و چیزی نفرت آورنده چون طعام
 برگرس و در غلبه مری و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دوا می متساو چون افیون و اشیا

واقع است و یا در معده باشد نقطه چون چنانچه در سوء المزاجات سائج و دمای شمع معده و غیره
سوء المزاج گرم و در خنما و در حین اشتیاق بر تریبانی خشک و آب سرد در غلبه گرم در معده
و افساد آرزو باشد و حرکت واقع است و یا در معده و نفم آن باشد بشارکت غنچه
دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سپرز و معده است می افتد بجهت نیاید حبه
سودا و مدفوع و باعث بر شتوت از سپرز بر نفم معده در وقت خلوه و همچنین نقصان و بطلان
شبهه می که می افتد در حین وقوع آماس در جگر و یا در مری و یا در رتی که می کشند غذا را از معده
و یا در امعاء و شباهه اینها و تقدم هر حالی از این مذکورات و حصول سوء المزاجی چنانچه علامت
اینها مبین شده آسان گردد و تشخیص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض
و روح و اعضا بشارک و مجاور و سوء المزاجات و اعضا نخست تدبیر آنها باید کردن بدستوری که
در مجلس مبین است از گاه تقویت معده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد اولی بود و آنجا که
سبب سوء المزاج معده باشد تدبیر آن بنوعیکه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب
امتناع باشد ترک غذا و شراب مدتی و حرکت ملائم نافع بود و اگر امتناع غالب باشد تغذیه باید کرد
بوجهیکه انسب بود و در آن امتناع تقویت معده نمودن و آب هضمی و اندک اندک بنفخ خوردن و طریقی
و نفی امتناع جمله در اعیاد و بدانچه مناسب بود از تدبیرات همان و بعضی ضعفهای مرضی و مردم سهل
خوردن و هم سبقت بیان یافته و آنجا که سبب چیزی متغیر بود و چیزهای شستی تبدیل باید کردن و آنجا که
سبب تعدد معتاد بود و چنانچه اکثر ترکیبان و شارب انحراف بدن انحراف واقع است بلکه بعضی هستند
که مرضهای دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانند که اگر منجر بر ضل کلی میشود همان علاج کنند
تدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون بر نه و بکسب الشفا و حافظه الصحة و مفرجات آنرا
تبدیل فرمایند چنانچه عادت اینها آن مشورت نیابند که از ترک آنها و غایده از آنها بیشتر باشد
و آنجا که سبب تخمه باشد دفع آن بدستوری که سابق مذکور شد باید کردن از گاه شتهیات و اودن
و آنجا که سبب بیسمل تریبها و خشکیها باشد قبل از غذا از آن باید اودن و ازین قبیل بسیار باشند که
مادام که آب نخ یا بنده و از سرد یا از گرمی بخورند و غذا نتواند خوردن و سبب این گرمی و صغرا و است
معده بود و خوردن گرمیها چون شرم و همچونهای گرم و غیره و همچنین مردم را از آب سردی در

و ضما و گاهی تشنگی بر دل و معده نهادن و گاهی اشتهای مردم سرد و غریز اجازت اجتناب از تقویت سست
 قوای معده ایشان نماید و بعضیان طبعی نافع بود و در کنگدین قرص مسطح که در قفس محو و قفس غیر قفس نبرد
 که آن کسین در تحصیل پرورد و میرای بی سیل میرای که در واری چینی و قفس چینی و ایل با و یان برگی قبول
 طبع قفس در کلاس جوشانیده خاندن مسطح که با کندر تر ب چینی با سست تر تیره و تیره و پیاز طوق طبع
 و پیاز و پیاز و مرغ و کباب مرغ و زرد و در چینی مانده شلغم آب که در ترش بسیار تر و در ترش و پیاز
 و مرغ و کبابی بر افراخته و آب پر و در چینی و پیاز و در تحصیل میرای و عطری می گرم و می گرم و تشنگی تر
 قفس عرق قفس بود و در دوشی تر قفس تر ب کج چینی و تیره و تیره و تیره و تیره که قفس که شست آب که در
 سبکه که چله چاشنی که در سبکه شور شا و بلوط بر یان نان و فصل و نان و نان که سبکه وانه و زرد که و مرغ و
 در آن باشد و حلوا می کند و حلوا می تر تحصیل حلوا می بلوط و حلوا می بلوط و حلوا می بلوط و حلوا می بلوط
 قفسه تر مرغ شیرین حلوا می سسل که هم کاجی سسل بر پنجه و از و شش و اینها و ضما و گاهی گرم قفسه و نهادن
 اما آنچه جهت مردم تشنگی مزاج و معده می سوداوی در تشنگی اشتها و تقویت مناسب بود و حله امر این
 سوداوی تخصیص ربع و مال و نخل و نخل که در سست و آنچه معده تر و در ترش مناسب بود و قفسه معده که در کور و د
 و اندر علم ضعیف معده اکثر مردم ضعیف معده که گوشت غرض ایشان ضعیف قوت با ضعیف معده باشد
 و خداوند آنرا معده و گوشت و حقیقت ضعیف معده و ضعیف هر قوتی از قوای ثلثه که غیر با ضعیف است بر بدست
 مفهم اعانت بیشتر از عکس آن می نماید بنابرین بعضی از بیان آن اقسام علی الانفراد و الاصل که در بیان
 این شیم که نقصان این مفهم است مستثنی که در و در و از این ضعیف است که مانع مرض مقرر از حله امر
 اعضای مشارک و مجاور و امراض ظاهر معده نباشد و بدانکه با ضعیف اگر می وزی و اسهال و دهنه که
 بسیار از حد اعتدال بیرون شود زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت صفرا و حمل آید و ما که
 تشنگی باطل سردی مد کند که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت
 بلغم آید و چون این معنی واضح شد بلا تشنگی هر قوتی از کیفیات ضعیف مقوی خود ضعیف شود و اگر چه آن کیفیات
 بسیار منحرف از حد اعتدال نباشد لیکن ضعیف بتفارق پیدا آید و از اینجا واقع گردد که هر چه در کیفیات
 از ربه مرتب با اعتدال باشد حله قوای معده را بلکه قوای از بعد از انما هم قوت افاده و شش جهت بودن معده
 باشد به حوض بدن و داوره و ماسار و ریه متصله بدان نیز که در اول و اندامی که در حوض باطل اف مریا نند

اما علامه است ضعف قوت خاویه است که طعام از قوت معده دور گردد و اگر انی کند و متوجه سازد
و باشد که اختلافی در قوت معده و خاویه است که در اما علامه است ضعف ماسکه است که معده طعام را فرو
نگیرد و چنانچه بیشتر آب می بود و در صاحب علت چنان پیدا کرد که اگر اندک حرکتی کند آنچه خورده است
باز پس خوار گشتن و بعضی برآمدن و این حال بی غشیان بی ارتعاش نباشد و یا خود آنچه خورده بود
از معده با مغار و در بر از اندر شود و یکدیگر می پیوسته و علامه است ضعف واقعه است که طعام با خود
لطافت و در از معده بگذرد و دفع کند و بوی طعام سخت یافته شود و تحقیق این مدت چنان است
که طعام هر چند غلیظ بود در معده و صحیح بلایان است تا دو روز و سه ساعت و پانزده ساعت بیشتر ماند
و از شش ساعت بیش در معده و هیچ نماند پس هرگاه طعام لطیف بیش از چهار ساعت برود و
میل کند و دلیل ضعف ماسکه بود و چون بحدت ماندن غذای غلیظه رسد و دلیل ضعف دفعه بود
و غذای غلیظه برعکس این باشد و علامه است ضعف باضه علامه است ضعف این قوی بود و
علامه است ضعف حرارت غریزی معده و آنجا که تصور حرارت غریزیه سایر اعضا سبب ضعف باضه
آنها گردد و چنانچه در معده ثانی یا ثالثا یا رابع فتوری شود و باید در جمله مضوم فساد آنها بماند و نیز باز در
چهارم یا پنجم معده با کثر آنها مضرت رساند و علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت خاویه
معده بود باید دیدن اگر چنانچه این ضعف از خلطی چند اونس است غالب که در معده ریشته و قوت معده
برمی آید و در نتیجه سیدار و در قوت غشیان و قی و بقیارری از بیلو و بیلو غلظت و از در صدر و خلط
بدان علت گواهی و نخست تنقیه خلط باید کرد چون لشی و حقنه و تسکین انگا و تقویت معده کردن
نبتد ابا می لطیف و کم خوردن و چیزهای معتدل و بادشکن و بکار داشتن تنقیه کردن معده
بقو ارض بگرمی و خشکی کامل چون صندل و گلنار و عنبل و زعفران و صبر و انشیتین و آبی خنجره و آب برگ
مورد و اگر چنانچه این ضعف از سرد مزاجی سرد و ترسازج بود و تبدیل سرد مزاج به سرد مزاج
باید نمودن و تقویت بقویانی که قبل ازین تقریر مقرر شده و کردن و آنجا که سبب ضعف قوت خاویه
بود باید دیدن اگر آن ضعف از غلبه خلط ناد و حار حرق باشد در معده و که در آن سبب طعام را
قبول کند و دفع آن بقی و علامه است آن چنانچه مرار اندک گردد و در کثرت غشیان سده و قلیق بکار از طعام
اکثر اعضا بدان اشتها و کثرت تنقیه باید کرد و چون چنانچه مقرر شده و در بر سبب سبب و سبب سبب

که جهت تحریک شهوت محرور مزاجان گفته شد و تقویت کردن و ضماوات کامل بسروزی و مقوی کردن
 بکار باید داشتن و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلوده است و غلظت از امی لغت اندوز و
 ناگوارنده از راه امعا بیرون میکند و یا آن خلط غلیظ در نفخ معده است و است و است و تر و نفخ معده و دلیل
 قوی و نفرت غذا بسیار و حرکت خفقتان معده بدان اشتها و نهایت نخست تدبیر باید کرد و چنانچه
 در فواق و غیره معین شود و در وقت کتبه عضو درونی بسی آثر بخورد و جو بود و کسی و قرض
 در کباب مرغ و داخل ساقینه و یا در گلاب جو شاییده و هارس و چون انجب و در است اینها
 اصلح باشد که درین و بر پیلهوی چپ و یا خواب کردن و غلظت انان خشک با نفیاع سدف یا کجین ترش
 بزوری یا ابوبلی و یا عسل و یا نفیاع تر و ناظر خون و یا رب بهی شیرین و اشباه اینها مفید آید و
 اگر از تحلیلی سطح معده و کتبه جرم آن باشد ضعیف قوت قوی و عدم علامت سوء المزاج آورد
 و نقل طعام بر معده و بعضی و یا فتنه است بر باقیه و معده بران گواهی دهد و مقویات مذکوره تقویت
 باید نمود و در است خوردن طریقات چنانچه پوسته لیمو سیاه یا زرد و در دهن دارند تنها یا با جو
 یا با جند و نقل یا مسحوق آنرا کسی شیرین نموده خوردند یا با ربس یا جو شاییده و در گلاب یا بعضی او و
 گرم طبع آنرا بر نماشنا خوردن و تجویض در قدری به شیرین یا شراب مورد و رخیه عظیم نافع بود و پوست
 سنگه ان مرغ صحای را خشک کرده رسانیده و با نیم مثقال طریقی یا در شراب مورد خوردن و غلظت
 نافع بود و نمیدرم نفع خشک شود و شرابی قالیض پس منفعت دهد و ضماوات قلیض کننده مثل بلبله و
 سببیت و مورد و سنبل و قرض و قرض خوش و گل سرخ و زیره و اشباه گفته و آب مورد در شسته
 نهادن پس نافع آید و غذا هم چیزهای قالیض رخوت کننده باید داد و چون شربت بهی که نفع
 قران باشد بانان تنک و نانی که آر و کنار و یا آر و بلوط دران باشد و آشنای غیر و طی که سیر نموده
 جو و نفع دران باشد و چیزهای کم آب و قلیه های خشک پرایزار و شیما و اشباه اینها و کم خوردن
 ملازم خوردن حافظه الصخره و شفا و معصوم را شیرین هم پس مفید آید و آب آبن تاب و
 سنگتاب هم نافع بود و از چیزهای برطوبت و مضیات معده خذر و جب باشد و آنجا که سبب ضعف
 قوت دافعه معده بود باید دیدن اگر بشاکت سوء المزاج کبد یا معاست علاج مشدک کردن اگر
 بی شرکت است بتدریج مزاج معده به ستور کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسمهای ثانی را شبانی و دوامی نباشد و تعدیم اسباب
 و علامت هر حال بدان گویای دهد و با محله آنچه دفعه معده را قوی گرداند آب قوی که یکسهمین بار و بود
 و به تیزاب و فلوئس خیار شنبه در آب کشته و هلیله پرورده و نفوق فو که خشک و طمازهای چرب نرم
 چون اشتهای آلوده که استفراخ و چغندر دوران و در غن بادام بران ریخته و یا منزه بادام سوخته در آن
 ریخته باشند و کنار بادام و فلوئده بر غن بادام و چرب کردن معده بر غن مصطکی بادامی و آرد نخ
 سبب قوت باضمه معده بود و باید دیدن اگر موجب آن حرکتهای عقیقه و یا غذای نامناسب بود و کمتر
 باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود و باید دیدن اگر خشکی غالب است علاج و قوی
 کردن و اگر بر دی غالب است قریب بعلاج استسقا کردن و تدابیری که ضعف اشتهای سرد و غشایی
 و فوای سرد گشته باشد بکار و اشتن و چیزهای قوی و مرطوبی بر پیاز و یا دیرینی و زیره و شک و خورد
 که از گوشت کبوتر سیمه و اشباه آن باشد بسی مفید بود و اگر با ضعف مضخم معده و ضعف هضم است
 دیگر یا باشد تدبیرات قوی تر باید کردن و در انباش حرارت غریزی به تن کوشیدن بمفرجات و
 تفروح و ضرب ممتد و حرکتهای معتدل در سوای گرم و تر قریب با عمده ال و غضبهای معتدل و مداومت
 مهارس و اشباه آن و یا بویانیدن عطرها می گرم و دیدن محاسیب و دوستان عزیز و غذای
 معطر و ترتیب و انداز بوقت خوردن طعام و شربت های مقوی و شادمانه و ملاک و کسیت عدد و اشار
 این مقویات است قلبی و اگر غلطی بود در ضعف هضمها سبب شده باشد اول تشنه کننده انگاره
 بتقویت مشغول باشد و الله اعلم تشنگی کا و آب معطر و آنچه غیر عرضی بود و سبب
 یا غلبه گرمی شش و دل و تسکین یافتن آن بهوای خشک و بیشتر از آنکه آب خنک بدان گویای
 دهد و یا غلبه گرمی معده و تسکین یافتن آن با آب بیشتر از آنکه بهوای خشک بدان اشتها کند
 و یا خشکی مری و نم معده و معده بود و فایده یافتن از خواب بران دلالت کند و سایر علامات
 سوء المزاجات معده در اول باب تفصیل مذکور و یا غلطی و یا غذای بود که بواسطه شوری
 و لذت آن طبیعت شتاق آب شود تا آزار بشوید از معده و نم آن و از عروق و علامت بلغم
 و تقدم و تناول شور غذای بدان دال گردد و یا بواسطه لزجیت آن طبیعت خواهان آب شود
 تا آزار اهل سازد علامت خلط لزج چون لزج و جفت بر از و مخاط و تقدم خوردن غذایابی لزج

بر آن دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود آب و غلیظی آب و بدن رسیده
و قندرم کل غذای غلیظ بدان شهادت نماید از جمله این احوال چون معصوم طبیعت بسبب حرارت یا پس
یا ناقصه یا فی خط و غیره و یک آب و در آب حاصل نمیکند و الا جریم هنگام حصول طالب بود و چون
این طلب از جهت ترطیب بدن و تعدیل قوام اخلاط فاضله منست صادق نباشد و اما آب
مرضی بسبب آن شده باشد چون عطش در تنهای صغری و در بزرگ و کبک و در سود المزاج و در
صدا تم و غیر آن تدبیر آن مرض بود و چنانچه در مجلس همین و با فرایمان محتاج نباشد علاج آنجا که بسبب
تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد و بهیچانی خوش خشک چون بوی خیار در از باد رنگ و بوی
امر و دوی و سیب و صندل و نیلوفر و خشک و آشن نفس درون دل و طلای عطرها می خشک
بر آن وجه وعت و آسایش و در نمودن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شهاب صندل در عین
کاسته و عرق بید شیر خورده و دوغ و ریخ و برف و آب سخت سرد و میوه های سرد و در خوش بوی
و استیفاء اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق هوا یا گرمی در فصلهای گرم بسیار یافته
بتخصیص که حرکت در آن موافق شود و اخلاط نیز گرم گردد و بدو حرارت دل شود و اطراف را از
آب سرد نهادن بلکه غسل در آن عظیم فایده دهد و بوقت گرمی و خشکی هوا و آنجا که بسبب گرمی مری و معده
بود و باید دیدن اگر از سود المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و مداومت خوردن شیر خورده
با اندک قند و صبح و خوردن بورانی خورده و سازج بی تقیه و از مادی تقیه عظیم مفید بود و همچنین
میوه های ترش و آبهای سخت سرد و ریخ و برف تنها با دوغ و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوا
گرم یا حادثت معالجات آن دوا یا باید داون خشک ساخته ریخ و غیره و اگر با این گرمی سود المزاج
خشک است باید کشکابهای چرب کرده بر وزن بادام یا در وزن گل بادامی و آب گداز و آب خیار
و لعاب تخمهای خشک و معتدل باید دادن و از هر چه گرمی و خشکی آورد و حذر باید کرد و کثیرا در آب
انارین و اندک روغن بادام نخچه نافع بود و همچنین شیر و جو که با شیر خورده را بکرده به نبات آنرا خلوط
سازند و بار و وزن گل بادام خورند و خواب بر بالای آن شربتهای خشک رطوبت و برودت آنها را
بقصر تن رساند و عظیم مفید بود و غالب خوردن خربزه شیرین یا ناری و آب پنبه و آنه با قند بسی مفید آید
و همچنین دوغ شیرینی تسکین دهد و آنجا که بسبب خلطی شور بود و در فم معده و غلبه اگر نقصن نیافت

بصبر کردن تشنگی و کشکاب سادو خوردن تخصیص نیک گرم کرده یا با قدری غلغل سوده آشامیدن
و آب نیک گرم بر ناشتا خوردن و یا پس از یکسج خوردن بعد از غذای مناسب عطش و معده خلط
چون کشکاب سادو و آشپا و آن علاج باید کرد و اگر متعفن بود متقیه باید کرد و بقی و سهل و بعد از آن
کشکاب و سکنات و اوان چون حب الشفا و در معصور انار میخوش و یا با بشیره خرفه و قند چون جافطه
و رب زرشک و غیره آنجا که خلط غلیظ و لزج بود متقیه باید و بعد از آن با رب لعل و جلاب با عرقها و اوان
و قمر تاز و نبات نیکو بود و همچنین خربزه شیرین و رس کوسبی و اگر خلط در فم بود و بعد قی وانی چها سینه
سکن عطش در دهن و آتش و آب آن بتدریج فرو بردن و غلظت معده را نیز و همچنین بزرگ از آن و در
بیان می سکن گیر غلغل و زنجبیل و قرفل از هر یکی یک درم تخم خیارین دو درم بار خار و یک پنجه روم تخم
سه درم جلهر اکوفه و نرم خجسته و بصل سرشته جها سازد و آنجا که سبب عطش خوردن غذای غلیظ
لطیف کشیف و شور و لزج بود چون ما بر قدیر شور آنرا افشاده سرکه یا خ فامده دهد و اکثر میوه های غلیظ
آید از خصوصاً خربزه قابضی نافع بود و بگذشتن آن غذا از معده این تشنگی زد و در بطرف شود و اگر
بگوار شود بقی دفع باید کرد و آب بنحو و آب با قلی از شور یا با می تشنگی آورنده بود و خصوصاً
در رمضان و اسد اعلم شهور و کلی این آرزوی کاذب بفطر بود که هر چند غذا خوردند بر طرف
نشود و بخواهشهای سنگ و سبب این علت یا خلطی بود ترش و غلبه در فم معده که پیوسته آزار میگذرد
و غذا نمیکنند و یا زنده بود تیز که از سپرز بفرم معده میریزد و بعد است آزار میگذرد و غذا نمیکنند
یا غلبه تحلیل و تحلیل بدن بود چنانچه بعد از آن ترشخاغات دراز و غلبه بیمارها و از تحلیل کننده واقع
و یا غلبه حرارت معده و اندامها و بشورهای بیرون بود که قوت ماسکه را در جمله اعضا ضعیف سازد و
و سامات را کشاده گرداند و غذای اندامها را پیوسته تحلیل میدهد و عوض آن می طلبد و غلبه
آن گرم باشد و معده که آنچه از غذا بعد هر سه میخورند و نمیکنند از آنکه با غذا همراه و درین سبب پیوسته
اندامها غذا طلبند و فم معده از آن می آگازد و این قسم وقتی تواند واقع شدن که حرکت کرمها
و رطوبت معده بسبب غشیان و نفرت نشوند و یا حقیقت گر سنگی این قسم و گر سنگی بعد تحلیل است
اگرچه غالب بود از غش گر سنگی از سبب عصبها باشد مگر آنکه ازین حالات تصور قوی از قوت
را بعه که جذم غاذیه اند واقع باشد و تن را بر این پدید آید از آن نیز دست این حال دراز گردد و

و مقصود یا بعلاج اینها ازین تخمین این قسم بود و آنچه بعضی جوگیان را از بعضی مرصیان اجماع و حکم
سمی و غیره در ریاضات ناری در جو و پدید آید که هر چند سخورند و جو و ایشان میگردد و بجا روض
میشود و نقلی و نقلی از آن زیاد و پدید نمی آید خارج ازین بحث علاج آنجا که سبب آمدن آن در
غالب بود و بضم معده و غالب بودن نقل و هضم نیافته میرون شدن و لاغر شدن بدن و سایر
علامات سودا از سوزش معده در خلوات و آفت سپرز و غیره این حالات بدان گویا که نخست
تنقیه معده و سپرز کنند بقصد باسلیق و اسهال و مطبوخ افیمونی و آشپاه آن انگاه غذاها می چرب کم فر
مثل دنبه کم سنجیده غالب دهند و تخمین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و خمر و میوه و کشته تها
و اگر در سپرز و رمی بود بعد قصد و سهیل در اصلاح آن سعی عظیم کنند به ستوری که در مجلس همین میگردد
و سودا را از معده بر نهان نموده آتش بر سپرز باز دارند و آتش به و اغذیه و ادویه مناسب قبض و لین
طبیعت دهند و داغ کردن سپرز به کچ و غیر آن هم مفید بود و کور اچو سبب بری و کسی و صبیال قوی
یا مطبوخی مناسب و تنقیه معده از سودای چنین قوت تمام دارند لیکن درین حالت اهتمام در تنقیه
با بقا قوت و غذا گرفتن تنافی آنجمله جاری بود و این را در ضعف قوی و تن جز تقویت نتوان و این
جوع سوداوی بعد از پنهانی ریع کنند که با ورم طحال بود و بسیار پدید آید و آنجا که سبب بطنم ترش و سرد
معده و نفم معده بود و علامت آن چنانچه مرار اینین شده یا بدی هضم و خافت تن و سستی بران دل
بود نخست تنقیه باید کرد و بقوی و سهیل ایاز فقیر او آشپاه آن و تدابیری که در فواقی بطنی و سودا را از
سر گرفته شده جمله موافق بود و جوی که در طش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد و از
موالداست خلط سبب در جمله خذر واجب بود و آنجا که سبب نزله سرد بود و معده ترش میشود و بعد از
تنقیه و داغ و معده و سرد نزله همین نوع تدابیر که بدان اشارت شد باید کرد و آنجا که نزله جار بود و
تدبیر آن بدستورش باید کرد و معده را با استفراغ و غیره از آن پاک ساختن و مینات خشک اینجا
موافق تر از تنقیه بود و حسب الشفا و امثال آن خوردن یا آتش به بعد و تقوی نفم معده و مناسب ما و
در نیاب جامع النفع بود و بسیار فایده بخشد و آنجا که سبب غالب تحلیل باشد از استفراغات
در آن و غلبه بیماری محلل متحد و تقویت قوتها باید کوشیدن بقدر ابا می چرب لذیذ و خوشگوار است و در
شرتهای قالیض کم ترشی و حسب الشفا بر شانه زور و دوزیت باید دادن و در گرم هوا

و در آب سرد و نشاندن و در غذاهای خنک بر تمام تن مالیدن و در مقام خنک ساکن بودن از غذا بپز
 افراط استفراغ مقدم دارند بر ناهتمام آنچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مخدرات معتاد
 بوده باشند بهر آن فرمودن و دروغ و فاد و سروران سائید و صبح خوردن قوت تعلیم و هرگاه قوت
 فتوری در این جهت تنبلی در جاذبه و ماسکه تقویات بقویات مناسب آن چنانچه وضعیست
 مبین شده باید کردن و از محملات و هر چه سبب یس تحلیل شود از حرکات و اعراض نفسانی
 حذر کلی و حسب بود و آنجا که سبب تحلیل و افزونی تمام تن بود و تقویات مساوات بواسطه حرارت
 معده و اندامهای و هوای بیرون و علامت سود المزاج خام و تری هوا و عرق بسیار و کمی غلظت
 غالب نقطه ساختن بدن از غذا چنانچه باید بدان گواهی دهند تبدیل سود المزاج گرم بنوعیکه مرار
 مقرر شده باید نمودن و تغییر هوا کردن و تدابیری که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن و
 در مساوات آب سرد و نه نوعی باید کوشیدن که موجب مزید ارها و یس نشود و در تقویت
 قوت ماسکه سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تریج بدن بر وزن نور و کردن و در آب خنک مکرر
 غوطه زدن و عطرقهای خنک بنویسند و صفا و باطلا با قیاض خنک بر سر نهاده و شراب همان
 اترج و شراب ریاس و غیره و امثال آن خوردن و غذا از جنس مطبوعات ترش بناروان و امثال
 آن از گوشت گوساله و بزغریه و از سبزیها و تخم و از ارزا سازند و اکثر آشه های ترش بکار داشتن
 و مخدرات بر بالای آن خوردن مفید بود و هر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود و مضر باشد
 و آنجا که سبب گرم معده بود و علاج گرم بدستورش باید کردن و الله اعلم و بعد از آنکه هرگاه این
 مرض بقایست شکر گرم و دو بدن شجر شود که همه اندامها گرم باشند و معده تمام بخوابد و طبع نرم بود
 بدین جهت با قوت کرد و و بپار بپوشش شود و هر ساعت این راجع البقری ناسند جهت بسیار
 پدید آمدن این علت کادر او مردم سرد مزاج را که در هوای سرد حرکت نکنند هم این علت
 گاهی پدید آید و علاج این مرض بقایست مشکل بود و جهت احتیاج بیمار به استفراغ و تقیه معده
 و مانع بودن ضعف قوت بر جوع اعضا و غشی از این اعمال و آنچه بعد جوع کلب افتد نباشد و
 طبعی را در تدبیر این علت جز مراعات قوت نباید تا زود و هلاک نشود و چاره نباشد و تقویت او
 بدو مانع بر میسر شود و همین گوشت آبهای پر قوت و بعضی خمر گرفته در حلق و قطره قطره باید چکانید

و بعضی از علاج غشی بکار دشمن و کمن بود که پس با کسی غیر صبیال یا فاخر در غسل آب گرم با اندک
تریاق فاروقی در آب گل و یا اثر به مقویه حل ساخته از آمد و غطیه رسانند و تخصیص در غشی الکسب
و نوع آن اغلب از بودن غلبه مزاج بی طعم در فم و اگرانی کردن بر آن و پیرانیدن قوت
شهراتی را بناسد ساختن مزاج آن و الله اعلم

باب سیم در هم

در بیان بعضی امراض که اکثر اطباء این نمالک تخصیص آنرا بشود معین مناسب اند و اینها
بعضی امراض ذکر آن کرده اند و چون بعضی دیگر در غلب حکیم های هند آنها را از امراض معدیه
سیدارند باین نام و یا بی جدا درین بود المزاجی باین باشد که بر بدن غلبه کند و در صورت سیدارند
شاید که در بعضی از احوال پیران بر مرض طاری شود و اگر چه وقت خفته های پیری نباشد
و این مناسب بدین اسم سرسام بود و باین سوء المزاج یا پس گاهی گاهی سردی هم غالب بود
را این مرض افتد لیکن زیادتی مناسب پیران بیشتر از جوانان افتد و جوانان بیشتر از کودکان
و این باب و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در عین کثافت و گاهی مسامات و تحلیل قوتها
و عرض اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکت های غلیظ و حمام واقع است آب سردی غالب
یکبار در کشیده شود و بدین جهت اعضا سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت خاد
از فعل خود باز ماند و پس بر روی اصل آید و هم آنکه بخار طو بات بدن جانب ال شود و مزاج
دل را سرد سازد و قوتها بدین جهت ضعیف گردد و قوت بدین از وضع طبعی بگردد و بنسب
آن تمام بد باشد هم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طبعی بر بگردد و تحلیل رود و حرارت غریزی
سبب او کمی ماده و مرکب ضعیف شود و قوت های فتور و تصور یا به ضعف قوی عادت
گردد و چهارم آنکه استفراغ قوی افتد و بدین جهت مواد حرارت غریزی ضایع می شود و
پس وضع قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماری های گرم تبریدی سرد کنند با فرامان مزاج
یکبار بگردد و در وضع اگر کسی آنرا علاج تواند کرد و مرکب را باز تواند بخش و حکمای هند گفته
اوقات آنرا ممکن العلاج و نیز بسیار هم علاج کنند و ایشان سبب این علت بر دوین معده و بعضی

عروق را ششاند بجهت تشرب کردن جرم آنها با دود سوادوی را و عسل یا استامین که
 بهضم بدو بود و تخم و چرم و مریض خشک و بد رنگ و بی رونق باشد و اغلب رنگ او از زردی سیاه
 گراید و آثار غذا بر بدن پیدا آید و قوت هر روز ضعیف تر شود و باشد که طعام را بعد از خوردن بقیه
 بر آفکند یا غیر منضم به باز بر دهن آید و قسم اول اغلب بود و در طبیعت بعد قوتان مانده و بر هر جا از طعام را
 دست نهند و در غیر سر سراسر و نما بد و مریض از ضعیف و لطیف و متقاوت بود و بول سفید و رقیق باشد و دست
 این مریض باشد که بسیار به شش و کبد و عروق اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فرازی بود و بعد از قوت و
 مناسب مستقنای وقت بر بدن ایراد کنند و بد آن عمل در مانند چنانچه در کلیات و در تدریس و طب
 مرفوع محمود مذکور است و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع اند آنست که در اوائل مرض بیمار بعد از هضم طعام
 بمقداری که او را میزاید و گرمای معتدل و دود آن مقدار که عروق نیکو بنیاد کنند نشد و کشت کند و بوقت بیرون
 آمدن تمام تن را چرب کند و بدن رنگی و یا سوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آب زن و مریض غیر غسل
 نشینند و بعد از آن خود را نیکو خشک کند و درین نوع روغن چرب کند و ترتیب و تدبیر و او غذا و
 شش آب مریض چنان باشد هر صبح پنج مرتبه ناریل پرورده باشد قاع و مری با عسل آنها را آرد
 که خواهد خورد و بعد از آن بساعتی چهار پنج ندرده تخم مرغ نیم سرشته با نبات سه ده خط کرده و لعق کنند
 و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انگوری یا شاد به و بعد از ساعت ازین بجام یا آبزن در آید
 و بعد از آن پنج کند و بعد ازین اعمال شش خنکی نیکو نماید و پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد
 و از جنس شود آب دشور یا سرخ و اگر از گوشت بره فریخته باشد و حواصی آن در چینی و زنجبیل و
 خولجان و کشنیز و اسفناج کرده باشد و از جنس ضما و دای علی مغز بادامی و شنباه آن بعد طعام اگر
 بشراب معتاد بوده باشد از صد درم زیاد و نخورد و کرفس و سب و سرخ و شنباه اینها شوند و احتقان
 درین مریض نافع بود و تخصیص از طبیعتی سرد و یا گچ گوشتند و ~~سخت~~ و احتمال آن بگیرند
 سر برده و دست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با یک شست خود و یک شست کشک کنند و ده درم
 شنبه و ده درم بالونه و ده درم شک و ده عدد انجیر سیاه و فریاد پر خن من آب بنزد تاد و پیر رود
 یا لایق و معتاد و ده درم ازین شور با بستاند و ده درم روغن کافور و ده درم روغن کادی و ده درم سرخ
 تازه و پنج درم روغن بان با اندک مسوم که از خیمه بیاورند و حقه کنند و ده درم روغن و ده درم مسوم که از

و در این پنج روز فروگذارند و باز سرور و می کنند و پنج روز مملکت می بندند چند نوبت چنین می کنند تا نفع بود
 و بر و غنم را و دست خوردن تا در هر حیوانی در شش و بی مثوی بسی نفع بخشند و بعد از قوت گرفتن بدن
 فی الجمله از این تجربه است و غذا قبول کند و تن و دواهای قوی تر بر بالایی طعام خوردن چون واداشک
 و ترپاک بزرگ و اشعبار آن بنیاست سفید بود و اگر مالتی باشد و معدده چیزهای که دباغت آن کنند
 چون اطریقیات و پرورده و سله و امثال آن باید داد و اگر قوی تر و دمی افتد و نیکدارد که طبیعت
 در آن تصرف نماید از سنگینات فی آنچه مناسب بود بیش از طعام و شفاقت آن باید خوردن از جابجاء
 استقرائات و نصیبا و هر چه خشکی فرااید و در باید بود و آب سرد و خالص منزهت کلی کند و البته آب
 بدر بر دواهای مناسب و کم سردی باید احتمال نمودن و شداب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات
 منشی بود و از آن و همچنین دست و آسایش معتدل و شور باهای نیکو رسته طیکه نیک و خوش آب گرم کرده باشند
 و اما طریق حکمای هند است که غذاها می هند معین متنا و خوش طعم و مثوی معدده فی الجمله هستند
 سو و دهن و از بی آن دواهای قوی می که هند سو و اوستوی معدده باشد و در آن قوت نافذ بود که در
 جرم معدده و عروق در آید و قوت مسهلده داشته باشد که ما و سبب بشد ممرض ابراند و میردن فرستند
 و قوت محر که حرارت غریزی و اجزای دانه و معده و عضله داشته باشد که به آنها تقویت اعضا و ارجح
 و دباغت سطوح معدده و عروق و اعصاب و چون کوراجی بر می کسی مثوی بر لعی و صبیال و همارس مثوی
 بتطبیع از هر سه بدر و حللای بلادری و ششابه ایها از هر چه تکمیل دیس آر و منع کنند و همچنین از غضا
 و سبب دات معدده و از چیزهای تیز و شور و پر آب و از چیزهای نفوذ کننده و محر که بی تقویت و
 شبیه آن چون خمر و سرکه و جانی ترک بخورند و ملازم حکام را که در سن بیت و شست و دو بود
 حضرت معده پیدا شده بود از حرکت درگرا و آب سرد خوردن و آخر الامر بدان خبر شد بعد ساخته
 فی کرد و اندک غذا یافتی و پیوسته اندک اندک گدازستی و در قرب سال چنان گدازشته بود که دندانها
 او را از بیرون پوست لب برآیندی و شش و ششش بدان مرتبه بود که از پیلو به بگری پیلو بی بدو
 حواسش کشتن و تن درشت و بلند توانستی گفتن و خواش نیایدی جمله اطباء بدقی شیخوخه در مرتبه مانده
 تشخیص نمودند و بر قوت او تا مقیة را حکم کردند و همه از علاج او استنکاف نمودند و نزد بادشاه وقت
 با اتفاق قرار دادند که حکم العلاج نیست بعد از آن حضرت مد ظله العالی فرمودند تا حاضر ساختند

و مقامی خوش هوا جهت اطمینان منتهی شود و در وقت عصر صحبت در ویشان پنج چربی و شش ناربا
 بختند آوردند حضرت از سوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او قسم کرد و تصور کرد که با او
 مزاج می کنند چه اطباء و در جهت ضعف معده و قوی اکثر بنده شش و شکاب با ایا زیر و مثال آن
 داده بودند حضرت فرمودند که برستی میگویم و معالجات مانوی دیگر است از هر چه ترا غبت میشود طلب
 گفتن فی الجمله بدین طعام میل دارم و از ایشانند و دو قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق ملاو
 خورند پس بعد از آنکه خوابانیدند تا قرب نماز غفلت نکرد و او را کسی مقوی بر سر و صبیال شربت دادند
 و شب خواب کرد و بعد از صبح باز از همان غذا بهمان مقدار دادند و آسایش کرد و کلمه تشنه شد
 و اگر شدی اندک آب بنیم سرد و نهی و خور دی عصر وقت بخدای رسیده بود و قاشق آن سرکه دو شب
 بدان میل کرد و بدین عادت بیشتر داشت بهشت هشت قاشق از آن باد دادند بی قلیه و بوخت
 خواب بخنجان کسی دادند تا سه روز همین نوع غذا همید دادند و همچنین شب چهارم بعضی کسی
 از کور اچو بی بری دادند و گاه او را اسهال شدند جد و آب سائیدند شربت بد و خورند پس در حال
 بر طرف شد و اشتها نیکو شد و غذا از همان انواع سید دادند و شب پنجم سید دادند و شب ششم و هفتم
 باز کسی دادند و شب هشتم کسی کور اچو بی بری و بعد از آن یک شب کسی میدادند و یک شب هیچ دو آن
 و هر هفته یک شب کور اچو بی بری میدادند و گاهی در او اسهال و چون شیرینی میل کردی اندک
 غسل با بان بد و دادی چنین تا پانزده روز و قوت او در سیم چنان شد که از پهلوی پهلوی غلطید
 و بعد از آنکه راه رفتی و تا هفتم چنان شد که بعد از راه رفتی و باندک در ویر خاسته روز پانزدهم
 کمان غلوله انداختی و مرغان از وی و کمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بعد گوشت
 گرفتند او دیدید آمد و بعد پانزده روز و در کسی ندادند و چنان در معده طعام او مراعات فرمود
 که امتلا می داد و خالی نشود و هر گاه اندک ضعف در معده در پانزدهم اگر روز بودی که بر بالای آن غذا
 کسی دادند و بعد بهشت روز جهت رفع تشنگی و ترطیب بدن خربزه در میان روز اندکی دادند
 خربزه شیرین برده و بعد از این دو آب کسی اقتضای فرمودند و در و سه روز یک نوبت و بعد سی روز
 خیس بر زخم آید چنانچه چهره از بصره تا قمان میان گوشت مانندی و از کمان سخت تیر انداختی و در
 بیستم او را اسهال تمام مقتدل فرموده اند و بعد از آن یک نوبت در هفته بخام رفتی و خطه بشکفت کردی

در حین سوار شدن و بدیدن آن بادشاہ رفت در صورت قریب بحال صحت اصلی و اطباء بکبر است قائل
شدند و بعد از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغعات بعد و دیگر پرخور بودی و هرگاه اندک
ضعفت در معده یافتی بتقلیل غذا و کسی اصلاح آن کردی و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی فریب
خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد باذن الله تعالی همه صفت این حالتی بود که مواد فاسد و غذای
که قابلیت هضم از ایشان رفته بیکبار حرکت کنند و انفصال جویند و طبیعت از روی غنیت و بر
و اضطراب و وقوع آبها طبعی بطریق اسهال یا قی یا هر دو در هیچ حال از غشیان خالی نباشد اما آنچه
بعضی از اینها میگویند و میبالا میگویند و آنچه بگویند داشته باشد با معانی نامطلوب شود و این مرض از امراض حاده
بود و مدت غیر و شر این بسیار باشد و زخم رسد بسیار باشد که چون اخلاط فاسد و غالب بیکبار در
حرکت آید طبیعت قهر کند و فجاءه و دهان را که سازد و آنچه که طبیعت بر آن غالب شود و بدن را تشنه عظیم
از آن حاصل شود که از هیچ دو آن حاصل نتواند شدن و از این جهت است که شیخ ابوعلی فرمود که تا همیشه
راحتت پاک شدن بدن دوست بدارم اما از مرگ مناجات می ترسم و بسیار هستند که ایشان را
این علت بسیار افتد و طبیعت ایشان با آن مقاومت نماید و بدین نوع آن معتاد گردد و در این میان که از
از آن خطر کمتر بود و بر ایشان این پاک شود اما مردمی را که این علت کم بود و باشد تا ایام بزرگی چون
مواقع شود قوی و با خطر بود و بخصیص مردم قوی اندام سخت گوشت فربه مثلی البدن را زیرا که این منظر
را قهری بود که از طبیعت بیکبار بر اخلاط فاسد و رقیق و آن مواد بعد از میل کنند و صلاح هم
بشایست و مخالفت فاسد میل کند و طبیعت حفظ آن جوید و در بحال تخیر گردد و مثالی میدان و زشت
از گرد و غبار و ذره و ریزش و خون ریزش و غیره میسران بدن حالات ظهور کند و مردم پر ماده
ضیق التجاری را از غلبه حرکات اخلاط و تجارت و شت عظیم رسد و سبب این فساد مواد
تا که از این طعام بود و مستحیل شدن آن کیفیت او و پیغمبر موجب این ناگواریدن یا نسا و جوهر غذا باشد
بواسطه چیزی مضحکه در آن بوده باشد و باره و مستحیل شدن آن از حرارت معده و جوهری بد چون
خربزه و غنم که با هم خورده شود و آب بر بالای آن و یا فاسد شدن آن با اخلاط بطلع و مسموم
عروق و یا تحمیل شدن آن با خلطی بد که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در حین غلبه صفرا
در معده خربزه و شیرین و یا شیرینی خورده شود و با هر دو عمل است اظهار این مرض همان است که

و در تعریف معلوم شد اما گاه بود که بعضی را بحسب صفت و بجزایات بدیدافع و زبان و لبها و روست
و یا سایر انگشتان دست و یا مچ و دیگر و یا اکثر اعضا جلدی پیدا کند و گاه باشد که چیزها را میوش کند
و گاه باشد که چیزها را انگیخته و خیارهای همچو بخارانش و چیزهای پسته در نظر او آید و هرگاه سستی
می افتد از تنوع و اندک نظر اسب معده و دوازده خالی نباشد و در اکثر تشنگی غلبه کند و اطراف سر و باشد
و گاه باشد که اسهال یا زحیری افتد و یا آب چشمش نافت و بعضی واقع شود و باشد که بعد مپیغه حس
یوم یا مچی بدید آید و گاه باشد که در سوزشی بدید آید و استفرغانات صفراوی یا بلوان و اسهال یا
تیز بدیوی بر اثر آن واقع شود و آن هنگام حاصل صعب گردد و رستن آن مشکل بود و گاه باشد که
مریض را اسهالی افتد تشنگی بکوشد یا بدیخام یا کرب و ضعف و از نفوذ مرض بگذرد و غلبه بول کرم
زرد بدیوی و تیز و لنج بران و لالت کند و بعضی ضعیف و ضعیف شود و چشمها غور کند و صدغها در تشنگی
و بینی باریک شود و ناخنها کبود و اطراف سر و گرد و تشنگی در عضله های پایی دران و دست بدید آید
و رنگ مرعیس رنگ مردمانند و در این حال با خطر عظیم بود اما اگر با این حالها رنگ سر و
برقرار باشد نفس با نظام بود هنوز قطع طبع علاج نباید کرد و طبیعت با هر که ترسد و در ترسید
صلوات نماند و ممکن بود که زودانه علاج مزاج کند و جهت بد و کار طبیعت در تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی
آنست که چون مرض شخص شد و دران آبی لغایت گرم چنانکه شکل توان خوردن بسیار در
یا ریح آن گلاب بنم کرده بر بعضی تشنگی میخورند چنانکه از دهن و بینی او بی اختیار روان شود و
هر خط که آمدنی است بر آید یا نه همچنین میدهند آن مقدار که اثر قوت و جمال و تیز آید و دیگر بدید آید اگر
در قی بدیوی از خارج احتیاط باشد هم کنند مثل ارسال بر مرغ و گشت و ترک این مچنی آن هنگام
کنند که دهند که گشت بطاقت شد و بقای فی اجماله حاصل آید و هیچ حال و رستن استفرغانات
پیش از بقا و سعی کنند که وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن را آلوده شاند بلکه خشک و آرد
و در گرما خود را در آب سرد اندازند و بر تن ریزند تا منع که از تنش کند و در درون گرم شود و از خوردن
غذا و حرکات بجز در باشند بعد از طبع و آسایش و خواب کمی کنند که خواب بعد از طبع و قلب
اعراض بدترین سکناات و مقویات است اما اگر از قسم خدر و خیالات بسیار خون غشی چیزی
باشد و آدم که تمام تر از این بختن و در رفع آنها باید که بشین اگر رفتن چیز بود و دهن و لبها و

بغسل و اطراف و نیز آب بر کفهای دست و پایی و بر روی وزبان اندکی مالیدن و عطر با و اسفند و صندل و بوی
 و در بعضی از زمانیدین یکبار صبح و امثال آن خوشبختی باختن درین باب باسی نافع و مجرب است و آنجا که
 آب گرم داون با فراط میسر نباشد آنچه میسر باشد بر دیار بخورانیدن و قوی بر در آوردن و بعد از آن با
 مواد را تسکین مصلحات کردن بخوبی که در افراطی اطفال و غیر جم گفته شده در نیاب بکلیه بخلاف غالب
 نیک گرم کرده با قرفل در آن جوشیده و سی نافع است و تسکین اسهل جنت شیر شدن این حالات است
 و سقوط قوت برودی و پنج شیرینی نیز بیض نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خود باید که قوت
 کنند و یا اثر دای شود و بدل رسانند بخلاط آن و از شیرینی مرکب یا دای مقوی یا مصلح باشد
 عند الضرورة استعمال توان نمودن چون گلکند مثلا و اکثر ترشهای مقوی معده بوقت حاجت بمقدار
 ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در احشایانند و استفراغات صفراوی و یا اسهال مائی یا بزر و پدید آید
 و بدین تدبیر مقدم عمل نموده باشند و مملتی پدید آمده باشد و قوت کردن و غنفت کشیدن نداشته باشد
 گلکند و درم و پنج سداب جو شانیده باید بخورانیدن بشرطیکه نیک گرم باشد و اگر بدین سوزش غنیده
 تسکین نیابد فاذا در حیوانی باطن مختوم یا تریاق الطین قدیم یا جدید در وقت اشتقاق و دفع یا شربت رب
 و امثال آن ساینده و یا حل ساخته باید داون و مزیدن سبب ترش و بی ترش هم نافع بود و اگر تر بافت
 بنیانده تا محل ستمش داون بآنها نباشد جهت کم دفع شدن ماده در حب الشفای بزرگ یا حافظه الصحو
 مقداری کوفتی کوچک و در صورتیکه انار ترش حل کرده باید بخورانیدن و خواب فرمودن و اگر این
 فی الحال قوی کند ساعتی گذشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر اینها آنچه یابند برستور مذکور
 داون و شربت ترش نعمانی و افشکه سرکه و غوره و نعماعات اندک که مزیدی هم بسی مفید آید
 از غذا تا هنگام نقاع هیچ نباید داون اما اگر کودکی باشد یاضعفی از پی غذای دریابند و شتهائی نگردد
 پدید آمده باشد و از ابتدای مرض شبانه زوری گذشته باشد و در بعضی طالب بود و اندکی خشک یار
 با نقاع سیر باید داون و از چربیها و گوشت غلیظ حذر و حب بود و کباب چوب مرغ که بار داون
 کشیزه و زیره آلائیده باشند اندکی مزیدن و چشیدن عظیم مقوی و نافع باشد و آنجا که علامات گذارش
 و اسهال غسالی و اعراض بر مذکوره پدید آمده باشد در نیک و نفس نیک بود و کلاب سخت گرم کرد
 جرم باید بخورانیدن و بر پر مرغ فی را نیک کردن و در آب سرد نشاندن و اطراف را مالیدن

[illegible]

و اگر کوشش و غیره با منفر باشند در ضعف معده و اعانت نمایند و زعفران هم با خاصیت معده و اولی
منفر باشد و جمله آنچه در ضعف و بطالت استنهاگشته شده نافع بود و همچنین اکثر یاخضات شافیه مفید آید
و همچنین آب سرد و غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و اینها مسلم

باب چهارم در کتب

در بیان احوال جگر و مراره از وضع در کتب و مزاج و نفعات آنها و علامات افزاینده مختلفه کبد و امراض
ابری و مراری و حساب و علامات معالجات اینها ایام کتب و وضع و مزاج کتب
در مبره و معتقد است که اگر جگر عضو است مرکب اندر رگها و از کوشش شصت و پنج
منفر و دویست و پنجاه و دوم که عضو کیلوس را خون گردانند از این کوشش است و قوت جذب و دفع
و اساک اندر عروق وی است و اندر جگر تجویفی نیست که کیلوس آنجا جمع شود و طبع و قیض باید بلکه همه
در عروق باید که در جگر اجزای وی است پیشان گرد و آنجا اجزای در حمله آن اثر کند و جگر آوی
از جگر هر حیوانی که بجنبه مقابل وی باشد بزرگتر است و در درون بر مجاری دند آنها می پندارد و از حساب
است آید نیمه است بیشیم قیض شدن در جگر و در نهایت زبان گشتان پاکت و بدین فر و نه
نخستین که مده اندر آمده است چنانکه کبیر میفری را تمام گشتان فرا گیرد و اینها را بتاری زواید الکبد
نمیزند و اینها از بعضی مردمان چهار تو باشد و اندر بعضی دو تو و اندر بعضی مردمان شصت جگر ماس بعضی
پهلوی است و اندر بعضی نیست و بیماریه ای جگر پشاکت پهلوی با حجاب باند از این ماسه باشد و
اندر تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و نفع وی آنست که گوشت جگر در گهای آنرا پنهان و خوش
برارد و جگر را در اکالها بوسیله آن حاصل باشد و اتصال جگر با معده و روده با بد و بود و غروق بر آن
گذر یابد و با عضله روده و جگر را با معده بواسطه این غشا و غروق بار سار عین و شاخ عصبی باریک که از
معه بطرف جگر آمده شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و تر است با سکون خون در سه لایق تر باشد
و نفع جگر از بودن آن محل روح طبیعی و طبع کیلوس و تحصیل دم و اخلاط و غیره تقسیم آنها بر اعضا
و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لایق و بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از اینها نفع
در نیست در ریاست بدن بدین سپهها و در پیشاک حاصل بود و اینها مراره و خطیه است بگویند

از لطیف جناب و اسماک و دفع یافته شده و بر زائده بزرگتر جگر بناده است و در جانب شفره و در بعضی بجا
میوسته است و هم از جانب شفره منفذی است اندر وی کشاده با نقصان عرقی با صفرای فاضل
از آن مرز بهره در رود و از بهره نیز منفذی است برود و اما اثنا عشر که مخفی صفرا از آن عرق باین دو
فرود آید و از آنجا بگریز و در بار و در و در بار از رطوبتهای غلیظه بشوید و بر دفع قتل غالب و خنده کند
و یاری دهد و در اکثر مردم این دو منفذ پیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر معده
کشاده باشد و از عمر صغیر بعد و چون این منفذ کشاده افتد صفرا بیشتر آید و خداوند این مسده
از صفرای معده به پنج یا شش چنانچه در امر احضار معده گفته شد و این از جمله بیماریها باشد که آن را
مذاهبه الاغضا و الاکامه گویند و منفعت زهره از جهت حفظ تفلات این خلط صفرا و پاک و آشتر
عروق از آن بسبب خطر بود و اما علامات **افزاجیه طبیعی** جگر تازگی
رنگت سردی و سوز و سبیدی و گوشت ناکلی تن و قوت نبض نشان با غده ال گرمی و تری جگر
و زردی رنگت و لاغری تن و خشکی بشره و دلیل گرمی و خشکی وی است و لون رصاصی و سیاه
و سختی گوشت و کم عرقی نشان سردی و خشکی و سبیدی لادن و باریکی عروق و پهنای آنرا
و زردی گوشت و عرق ناکلی دلیل سردی و تری است و هم نشان کوچکی وی و رنگهای سبزه و ظاهر
نشان بزرگی آنست و کوچکی انگشتان هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات
افزاجیه غیر طبیعی جگر تشنگی صفاق سخت و مجت آبهای سرد و ولدت یافتن از چشمها
و یخ آب و کمی اشتها و حرکت اشتها از آب سرد و سیوهای تشنگ و التهاب حوالی جگر و
راحت یافتن از خشکیها بخوردن و از خارج استحال نمودن و متضرر شدن از گرمیهای باطل
بالتوجه و دست و صغرت بول و بزرگو گرمی کفهای دست و کفهای پا و پیش سر بیشتر از سایر اعضا
بخصوص در شبها و غلبه تلخی و تان و سحر عت نبض و زردی لادن بشره و سوزنی چشم دلیل گرمی
و سبیدی لون بشره و لبها و زبان و بیرون رفتی رنگت و سردی و کم و است آن و قوت اشتها و
تشنگی و متضرر شدن از سردیها بزرگو و در جهت یافتن از گرمیها و شیرینیا و سردی اطراف
دست و پایی و بسیاری تری در تن و کمی سیل سیو با آب سرد و غلبه سیل حمام و تابستان بطور
و سبیدی بول و کم رنگی بزرگو و کمی قوت تن و دلیل سردی بود و آبنای خون و تناسک که تن

از منصف شدن از ترسها و میل خشکیها و راحت یافتن
از ان و پسین منقب و بر آبی دهن و بزرگی آن و کی تشنگی و تریل گوشت شراست و بر قیده بودن روده
و خشکی رگمی بر او و بول و صلابت منقب و حضرت یا فتن از خشکیها و راحت یافتن از برهید و برهیدها و غلظت
خون و غلبه سیل سیدهای گرم و تر بر آب و شیرین و حضرت یا فتن از اندک لغبی و یا فتن متدوی از جانب
جگر بید اندک تب و جوع و کثافت ببلد و میل خشکی بود و دلائل امربه مرکب جگر این دلائل باشد و چون
این امربه قوی افتد این دلائل بقوت تر باشد و با مراض منجر بود و چنانچه بعد بسین شود و غلظتی از غلبه آن
خط ششها و دغلاوات آن و اسهال علم کبک و ضعف جگر آنچه مانع مرض اند از مراض اعضا و
مشارک و مجاور و مانع مراض ظاهر کنند چون درم و قرحه و بشرد و اشهاد آن نباشد از ضعف هر قوه
از قوای چهارگانه آن واقع شود یعنی اسهال عام را بر مری از ان انواع خاص اطلاق کنند و او را آنرا
کبک و گوشت و سبب این ضعفها انواع سوء المزاجی اخ باشد سادی و دماوی و حصره قوت و ضعف هر قوه
از مزاجی همانست که ضعف بعد و بعد و بسین شد و وضعین که بواسطه آنست اعضای مشارکت و مجاور
افتد و یا از سد و او اشهاد آن خارج از بحث علما است مطلق کبک و آنست که رنگ در روی او سفید
و نرمی مائل شود و در پشت کبر و غلبه کند و کبک و نعل گردد و در وقت مضمر ثانی و جگر نرمی و جگر خود باید اما
استجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید و بول رنگین و شنج القوام بود و بی تدبیر
جهت غلبه تا اثر ضعف جاذبه در قتل و استجا که سبب ضعف باشد چون آنجا که و سبب آنست که در پشت ششها
و قبض اطراف چون پشت پای باید آید و استجا که سبب ضعف ماسک باشد پیوسته در ضیق مضمر دوم که آنست
در کینه خود و در باید و غذا از کینه زود و در بگذرد و نیکو مضمر نیافت و بدان جهت نشانات ششها بیشتر بدید آید
استجا که سبب ضعف و افتد باشد صفرا و سودا و مایت و در خون فضل بسیار ظاهر گردد و رنگ بر او بول
کم بود و غذا در جت کم باشد و غلبت کم نشود و علامت سوء المزاجات ضعف این قوی همان آنست
که سبقت بیان یافته علاج استجا که خلطی منشد باشد تقیه باید فرمودن اغصه و در رات و طینات قوی
و سهلات بیشتر طیکه مقویات از کبک از مصلحات مزاج با آن او ویدار باشد و یاد و از غلبت خود مناسب کبک بود
و منشد مزاج آن نباشد و بعد تقیه تقویت بگرگند مقویات آن و از مضررات بجزد و بکشد تقویت
و حذر دایم منشد اعتیادی با طبیعت ثانیه حاصل و استجا که خلطی منشد نباشد و تقوی و تبدیل مزاج و جگر

با سنج مناسب کافی بود و متعاقباً جاری نباشد و تعدیل مزاج بجز بواسطه سحر و کدورتان عظمی باشد تا قوت تمام
 آن از قوت نماید و شمع عقولت اخلاط کند و بعضی باشد تا جرم از قوت و بدو منع تحلیل روح و حفظ
 قوت آن کند و بعضی باشد تا سد و راز را غلبه بر بواسطه مضمر بجز بدیدی آن بختیاید و انضاج و تلقینی باشد
 تا دفع مواد مخدیه در عروق بسبب است سیر گردد و اغلب دیگر سوء المزاج سرد و تر بدید آید و یا سنج
 آنچه بجز سنج با رافع است و از رتبه است زعفران مویز با عجم یعنی دانه آن در چینی قلع او خرد از مایه بوی چینی
 جدر از انار نارودان و زرشک و قرص آن بآب کاسنی و عرق کاسنی و تخم کاسنی شراب و بنیادی سنج باین
 کشکاب بود مستحق فندق گل کک خود سنبل و قفل مود و جگر گر خشک کرده و سنج افین بر این
 غلظت نیا حب است تا نفع شدت سیر شرب را بر آبی شفتا و سفوف مقوی بوز بود و قفل گل کند قرص
 گل تخم خرفه نار نار زرشک نار تالیو که مویز و مغز بادام کوفته چاشنی کرده باشد شراب تخم ریجانی
 و کسی را که جگر کوبک باشد و اشتها قوی و در مضمر غذای مستوفی بدان جهت عاجز آید علاج او است
 که پیوسته طعام قلیل المقدار کثیره غذای سریع که مضمر خورد و یا بتقاریق خورد و صبح و نیم روز
 و عصر با لای آن هوای که مصلح باشد خورد و آنچه بجز کسب یا مضمر ششگی کشیدن است و حر
 غلیظ بر بالای طعام و تر حلا و او خال و بی ترش خوردن چنانچه لطیف و رقیق را از کثیف و غلیظ
 موخر دارند و آب سرد و غضب و عقرب ریاضت و حمام و جماع بر نداشتن و در میان خواب و بیداری
 شیرینی و حلا و تناسیر خوردن و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و حمله شیرینیهایی مفروض و آشپزی
 گرم و کل سرشوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک با سنگ سوده باشد و آبهای سرد و آب گرم
 و کبابها بتخصیص خام و سوخته و جماع غالب بر غلظت و بر اشتها و قهقشهای گرم و چیزهای تیز و شور و محقق
 قوی و مبالغه در خوردن سردها و شورهای گرم بر این که در آن داد و دیه مسهل گرم و تیز بر قوت و استقام
 بسیار و اند اعظم سده که سبب است شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت غلیظ باشد
 متعاقب خوردن طعام تخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد نه و تر سده
 کثیف و همچنین استقام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آید و زیرا که این افعال قبل از تمامی مضمر
 سده و غذای را بجز در نزد فضلات غیر مضمر انجا بماند و نفس این طعامها نیز بی این افعال کاسی
 سده که بجهت غلظت و تنگی مجاری کسب و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده شش کند و جگر سده کند

جهت سرعت نفوذ آن در بزرگ و جنب کبد مر آنرا قبل از قبول منجم کبدی و تمامی هضم سده و غلب
 شیرینیا این حکم دارند و کل و چیزهای خاکناک و سوخته سده بزرگند و پس ظاهر است و گاه باشد
 که خوردن آبها رخت و انقباض بود و چون آب بعضی معادن و میوه های بسیار قبض زرد و کاه
 آن سده کبد آور و بخت در کم شمعیدن جوانب عروق را و گاه باشد که بواسطه غلبه لین که در جرم عروق
 پدید آید اطراف آنرا بهم درشتاید و گاه باشد که غلبه غلیظ یا غلیظ آن یا از جهت آن سبب سده
 کبد شود و این اغلب از ماده خون افتد و سده کبد بیشتر در جانب مقوی پدید آید بخت آن که
 کیلوس از این جانب بجز آنرا آید و عروق این جانب بیکتر از عروق جانب محذب باشد پس آنچه
 خام و غلیظ کیلوس بود در این جانب همانرا و بعضی آن بحدب رسد و آنچه در محذب واقع شود سبب
 آن بسیار می خون است غلیظ و ضعیف قوت و انقباض آن عروق قوت جاذبه و دفعه عروق جانب
 مقعر و ضعیف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی باشد اتفاق افتد که سده در هر دو جانب واقع شود
 بواسطه غلبه غلیظ سده و ضعف دفعه جله عروق کبد و کسانی را که در اصل خلقت عروق کبد رنگ
 از مقدار لایق واقع شد و باشد و آنرا که بسیار خور و نه های کثیف غلیظ خشک خوردند تا بلیت
 و قوع این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر افتد با سهال باشد و یادار کمتر بود و تحلیل
 سده که در جانب محذب می افتد یادار بود و آنجا که سده محکم گردد و هم حدوث آماس بود
 یا تپهای عفونی و بسیار با استقامت و آنکه عوارض است علامت سده و انواع است یکی آنکه
 تغیر رقیق و سفید بسیار باشد جهت آنکه کیلوس می باید که تمام بجز آنرا آید و بواسطه سده باز میماند
 و بهر دو طرف می آید و دوم آنکه در جانب جگر گرافنی قوی میاید بیدر اما اگر سده مقعر باشد
 گرافنی بیشتر در ماسار بقا محسوس گردد و تغییر حال بر از اینجا بیشتر بود و اگر در محذب باشد گرافنی
 بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و تو اینجا بنمایند تانی و کم نفج بود و اگر رنگ صاحب سده جگر سبب
 طلت تولد خون بزروی و سپیدی گراید همچون رنگ نا قبان و زرد لاغر شود و بسیار باشد که نفس
 خداوند سده بواسطه مشارکت جگر مانده انهای دم زدن تنگی کند علاج آنجا که سده در جانب
 مقعر باشد قوی بود و تفصیح آن با دو پیشه مسلمه باید کردن بعد از آنکه چند روز مضجعات داده باشند
 از طبو حیات و غیره و ماده سده بخیه ساخته و اینجا در است محض دادن مضرب و جهت ناکل ساختن

ماده مجرب جگر و منتشر شدن ماده سرد و در تمام جگر و اما سهل سبب شاکت متعرج جگر یا اسهال است
 بی ضرر مذکور دفع آن نماید و سهل نافع و چند در نیاس بر بوز است در آب را از ماده آب کاسنی پدید
 بچینا یا آب کزفس هر یک مخلوط بکنجبین ماده یا بوزی چنانچه گرمی کسری مزاج آتشنا کند و ایام
 فیهب است نافع بود و درین مصارف است با آنکه در وقت و استنشاق نافع باشد و اگر بدین سهولت اندک
 آب خیار شنبدر و روغن بادام شیرین یا میزدا شتهای معده بهتر کند و سهولت قوی را هیچ چه متوال
 نباید کردن زیرا که سهل قوی ماده را از اعضای دور می کشد و همین بود جگر قانع نمیشود و بواسطه
 که ماده بسیار را از راه جگر بکشد و ماده مانع دفع آن شود و در جگر بماند و سده بار و ده شود و از آن
 حد و شامری معونی و اسهالهای کندی بود و در سهولت چنانچه اکثر که دکان را می نشاند
 احتیاج بسهل نباشد و بفضیلت بر مضجعی عالی و ملین و بندهای معوی را فانی و زرشکی و شتر قهاس
 معوی سفر علی و زمانی و بوزی و اصولی معتدل در گرمی اصلاح باید و بصورتی مناسب بود
 ایشان را حب الشفا با آن عظیم نافع آید و گل سرخ و پر درده آن و بی اگر سده های جگر گرم بچشاید
 همچنانکه زعفران و قرض غود و صطک و دارچینی اکثر سده های جگر سرد را بچشاید و اکثر سده نوجوانان
 نیز بدین غذا یا بکنجبینات سفر علی و بوزی و راوندی و اصولی و امثال آن و بصورت انارین
 و عرق کاسنی و خوردن بی شیرین و تخم کاسنی و زعفران و امثال اینها کشاده گردد و انتخاب که
 سده قوی گفته شده باشد پیش از سهولت فصد عرق مایض از بای ریه است مناسب بود و
 و آنجا که سده در جانب مجرب جگر باشد بدراست معوی و مفتوح تقطیع آن باید کرد و چون بکنجبین
 که از بوز معتدل باشد با از اصول معتدل و شیر و تخم خیارین و کاسنی در آن گروه و اگر
 گرم باید تخمهای سرد و در و دشمن و شراب و نیاری و کنجبین را وندی و اذن و اگر قوی
 باید بوزند از قاعده اصل شربت قدری اضافت کردن تا بماند که تخم کثوف و یا استنشاق روست
 آنرا معوی گردانیدن و اگر خشک باید مری قوی را و بصورت انار یا شیر و تخم زعفران و امثال
 آن باید داد و در شتر قهاس غذا های نافع درین مرض مطلقا بچینان و دو معوی و تخم جگر
 و خوردنیهای مضر بدان جمله همان است که در ضعف کبدنی انجمه بدین شده و ترک نان گشت
 خصوصاً فیلر و سبوس دار و ناشسته و گوشتهای پر قوت غلیظ و تراب دار لغایت بفسید بود

و شور با مای برنجینه و ماش منقشر بهتر آید و بسیار باشد که خربزه شیرین بجهت قوت ادرار و طبعین و جلا
 لذت و محبوبیت طبع سرد و جگر را بکشتاید خصوصاً سبزه گل خوار و قرقرین خوار و آشپاده آرد باطعام
 مناسب یا دوا می منقح خورند اولی بود و بسیار باشد که سدهای گرم جگر را دوش گرم و عنبر شکر
 و بنی میخ سرد و ده بکشیاید و آنرا نیز در مزاجی که بجم بعضی باشد با صلیح باید و ادرار و طبع با و صفا
 و خنک و سرد و ده از خارج سدهای جگر گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده جگر سرد را شکر آید
 و آنجا که سبب سدهای و قبض عروق و یا این جرم عروق باشد بیدارتری فرا بر طرف شود و علاج همین
 و شور ادرار بود و سودا مزاج و طب آید بصلح و حکما دهند و ششج این سدها غیر از این و آنچه از گل شود
 و دماست سرد و سیر نماید و بعضی را مسهل شربتی نیز سید و عظیم نافع می آید لیکن در سدها جگر گرم را با
 آشپاده می ترش و دهند پس او در سرد و بناتش و بر آن غذا های گرم دهند و حسب الشفا و مصلح
 انما حل کرده و به بالای طعام ترش درین ابواب عظیم نافع آید و نفوت مقوی باشد غذا های مناسب آن
 هم عظیم نافع آید و حافظ الصیحه یا شربت مناسب بغایت قوی بود لیکن آنجا که بقیه محتاج باشد بعد از
 تنقیه از اینها باید و ادرار شخصی را سدها جگر شده بود و بعضی را آثار سودا و القیه بنیاد کرد و خربزه
 در صبح آب سائیده شربت نیکو خوروی و غذا های مناسب بکار رومی همین صحت یافت
 علامت و ده ساله شد می را از گندم و شکر و بود و به با سفید گشته و گردن او بار یک و قوت
 او ضعیف شد و ده ساله شد و شکم او نرم و گندم بود و مولانا عزالدین طبیب یونانی
 او را وید و تشخیص سدها که در از گل خورون و آن غلام گاهی خوروی و سیر نگشتان و دست
 بر شیب پر مای پهلوی او فرو فشار و طبعین در یافت که کنار و جگر او محل اندک صلابتی دارد
 فرمود تا او را از گل خورون غلط میکرد و نه و هر روز بچین ساقه بار یونانی کی میخورد و یا شربت
 در بچین ساقه و میخورد و انا بچین ساقه می خواست هم می خورد و آتش بار با و رنگ و امثال
 آن بکار میرود و گاهی هر سه یا بعد از آن که سیر کرده و دوشاب و مغز با و ام قاتق کرده بود و در از
 هر چه غلط و خشک بود و میخورد و گاهی خربزه هم اندکی می خورد و همین صحت یافت و بعد از
 در و جگر سبب آن با مای بود و غلیظ که بجهت ضعف و مضن کبد یا غلظت و نفاخت ماکول
 پدید آمده باشد در شیب برده اولین جگر مانده و به شد و و سبب رنج میرد و آن با و

لایق تر است
 قاف کبر
 غذا می است که
 مای و بناتش
 زینب سید
 مخزن

گاهی متحرک بود که به طرف میزد و این راجع الیک بود که در یک محلی متحرک باشد و این انقباض
 گویند و گاه باشد که باد در جگر باشد و چنانچه در سبب می باشد و علامت آن آنست که چون دست بر آن
 فشارند قوت آنرا اندک کند و باشد که آن در دست نهادن و مالیدن متفرق شود و سبب در سده قوی بود
 که با مبتلا و اگر انقباض کند علامت دیگر را و وضع تمددی محسوس گردد و با سود المزاجی متخلفی باشد که در نواحی
 پاره جگر پیدا آید و کیفیت غالبه انقباض می کند یا قوی بود و در سبب یا مفرجی که متفرق اتصال انقباض
 و این باب است بود و علاج آنجا که سبب ریح یا نفخ بود و سبب یکی محل درد و تمددی خوردن چیزهای
 نفاخ و عدم علامات دیگر و حرکت ریحی بدان گونه ای دهد غذا بناید و آنرا که ممکن بود و چیزهای
 سخت گرم سازنده و کشاننده و تحلیل و تطهیر کنند و بکار باید داشتن از شرابهای مقوی
 چون شراب ویناری و اصولی و بزوری و مار الاصول با عسل و شهاب اینها و از سفوفات
 مقوی محلول چون سفوفی که از بادیان و نیسون و کونج کر و یا و نامخوانم و تخم کرفس و قاقله و قوثر و قوثر
 یا بعضی بقیده شیرین کرده سازند و اگر عسل معجون کنند هم سبب نافع آید و در میاناب اقوی است
 از جمله ضماوات مناسب مثل ضمادی که از سنبل و میان گل و کاکوس کوفته و بآب و قوثر و قوثر
 و اندک مشک و عود و خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استخوان سبب نافع بود و شراب صرف فایز حبه
 بر ناسته با خوردن فایده دهد و گفت سده نیز که در اگر در حین شنگی اشتها غلبه کند غذای لطیف محلول
 مقوی کند باید و آن از آنچه در امراض ریحی سبقت یافته و قبل از تسکین نیز همین حکم دارد و در سن
 بر بالایی چنان طعامی منفعت عظمی باشد باذن الله تعالی و آنجا که سبب سده قوی بود و علاج
 دستوریکه در سده سبقت بنیان یافته است باید کردن و آنجا که سبب سود المزاج متخلف باشد
 تعدیل مزاج باید کردن بنوعیکه مراراً در سود المزاجات اعضا مقرر شده تخصیص سود المزاج معده و مر
 جالینوس گوید مراد آنی وضع اندک در جگر بود و من آنرا با انواع کر و م و میگویند که آخر الامر از مدبران
 مایوس شدیم تا خبری کردیم و بنوعی که کوب استخوانی جسم در معده چنان دیدیم که از جمل الذراع
 ششانی که بنیان خضر و خضر آمده و قطع و داغ کردن نافع است چنانکه در مایه است بزودی زایل
 شد و این چند جای دیگر هم تجربه می شد و آنجا که سبب سده ورم جگر باشد علاج ورم باید کرد
 قریب دستورهای که در ورم معده مذکور شده اما سبب سبب آن اول آمده باشد

که مواد را حبس کند و در جگر خنده اندک اجزای جگر آنرا فرو خورد و درم کند و ماده آن اغلب صلب بود
و چون باشد که از خلطی بلغمی یا سوداوی افتد و این درم یا درم جدب جگر بود یا در مقعر وی و در
تمامی کبد کم میباشد اما ممکن است بسیار باشد که درم گرم جگر دیده شود و درم کند و باشد که صلب گردد
و آن علاج پذیر نباشد و بپشتن یا اسهال منتقل شود و ویران سازد و باشد که درم در دونه جگر حادث
گردد و باشد که در نفخ یا ساریقا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده درم شده باشد علامت آنست که
درم جدب جگر گاه باشد که بوزن ذات الحجب مشتبک گردد و بواسطه اشتراک در بعضی امراض چون سرفه
و تشنگی نفخ و برآمدن در بجهت گردن و تب لازم و فرق بدان توان کرد که خداوند درم کبد چون
نفخ تنگ باز کشید گرانی و آلمی در شریعت و بالاسی آن در یابد و خداوند ذات الحجب این آلم نیابد
و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و آماست حدیث بلالی و یا مستند بر نماید همچو سرج کرده و طیس گاهی
که سر انگشتان بر مجاری و درم از کنار آنخوان هلو نمیشد و نیک مس کنند و گرانی این درم
بوسه پشت مائل بود و بول خداوندان اندک باشد و از تشنگی خالی نبود و تا باختر زبان سبزه شود
و اگر آماست باشد ابو علامات منفرد ظاهر گردد و در بعضی صلب متساوی باشد و تشنگی بی اندازه بود
و تب سخت سوزان باشد و زبان سخت سیاه گردد و آماست که آماست در جانب مقعر باشد و نفخ
باز کشیدن آلم کمتر یابد و سرفه کمتر بود و تشنگی بیشتر باشد و شہوت ضعیف بود و گرانی اینجا کمتر باشد
بواسطه کشید کردن این جانب بعد و همین جهت در اینجا بیشتر بود و جهت مشارکت اینجا
بامعده و اکثر از فواق و غثیان بیخ باشد مگر تنگامیکه درم اندک بود که اینجا این امراض کمتر باشد
و اینجا که درم عام گردد و از اعراض هر دو شش سختی ظاهر گردد و آلم و گرانی عظیم تر بود و خلاصی از آن
ممکن نباشد و این قسم نادانند لیکن ممکن بود که در سده مقعر مد رات قوی محقق داده باشند و ماده را
قوت دوا در تمام جگر منتشر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزای حمله جگر آنرا شرب
کرده باشد و درم تمامی حادث شده و آماست که درم در مقعر و یا ساریقا هر دو باشد با علامات مقعر
تقل و تشنه در بعضی احشای بسیار بود و آماست که درم در ساریقا نقطه پدید آید علامات آن همان
علامات مقعر است لیکن تب کمتر بود و گرانی معده و اندرون شکم بازده و تشنه در بعضی بیشتر
از گرانی بود و گفته اند که هر گاه همینند که در معده خفیف ظاهر نیست و برابر رفیق و کیلوس می آید

و از علامات سده ورم کبد هم چیزی بدید نیست و مثله وی اندک در حوالی معده از جانب جگر می باشد و
 تب آهسته با آن پیوسته میباشد حکم باید کردن و بانکه ورم کرم در سائر ریاست و آنجا که ورم
 در نفس غشا کبد باشد از هر جانب که باشد در و عظیم بود و تب سوزان باشد و مضمج جگر بهتر بود و
 تغییر است که در بول دیر گفته شد کمتر بود و علامات سرد کنند از علامات او را کرم کرم مذکور ورم
 و آهسته تر باشد و علامات سوء المزاج بار و بانین ظاهر بود چنانچه علامات سوء المزاج حاره یا آهسته
 و در آماکس بد مطلقا چون اسهال قبل از نضج بدید آید مندر بود و موت و اغلب این مرض ششقا
 او کند خواه سده بود و خواه کرم و بجران آماکس جذبه بار عاف بود و یا بار در یابرق و بجران ورم
 باسهال بود و یا بقرق علاج آنجا که آماکس کرم بود شست فصد کنند و در رموی خون ستونی گیرند
 و در صفراوی کمتر و پسته فصد از دست رست کنند از اکحل یا باسلیق و بعد فصد بدیر تحلیل
 مشغول شوند و رعایت قوانین و اوقات که در ورم معده گفته شده اینجا نیز ترسب بدان مانند
 و قانون کلی در تدبیر این ورم آنست که در ابتدا اشجیه بکار دارند از شربت و اغذیه لطیفه
 خلیل المقدار و اطلیه مضامین همه رادع باید ساختن بدستوری که در دیگر او را کرم مقررت لیکن
 اینجا چیزی که سخت سر و کنده باشد استعمال نشاید کردن زیرا که جوهر کبد گوشی بغایت نازک و لطیف
 و از بر و غالب زد و نکشف شود و آن موجب تحجیر ماده و صلاست ورم بود و آن حال مملکت
 باشد لیکن رادع باشد از فلفله و فی اندک سرد تر باید بهر حال با هر رادعی که از داخل و خارج
 استعمال کنند چیزی که لطیف کننده و کشاينده بخاری باشد به تحلیل خلط باید کردن یا سبب بود
 و قبض رادع منافذ تنگ تر شود و صفرا در آن محل محبوس سازد که آن موجب زیادتى ورم
 گردد و بعد از اوقات ابتدا در نزد آن رادعها چیزی که پزائنده باشد و اندکی قابض بود و مخلوط
 سازند تا لطیف و کشیف ماده را نگاه داشته زائد و قوت عضور هم خط کند بعد اوقات تزئید
 فرشتهایه محملات باید استعمال کردن لیکن در تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز قابض که
 حافظه صحته بود و یا محلل باید آسختن و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد مع ذلک
 عطری هم داشته بود که تقویت دل و روح کند همچون مرکبی که زعفران و گللاب و بنفشه در آن باشد
 بهتر بود و از محملات چیزهای تیز خوردن چون در دانه گریست و در باید داشتن و در اسهال طاهر

مقتویات بکار باید داشتند و باید که در درم مخدب از مسهل و دادن بر چند باشند و در درم مسهل
از مرزوان و آنجا که مسهل مناسب بود و مبالغه در استعمال نکند که ضعف قوت آورد و آنرا که گفته
باشد شکم در از مرزوان سازند تا بر اجمت مدالم نشود و آنرا که لبنی غالب باشد فی الجمله منع کنند بقرص
طباشیر و امثال آن تا با استعمال ناسخاید و آنچه که غده او شربت آن مقدار که طبیعت از دست
بار شود و شاید تجویز کردن و آب سخت سرد مضر بود و لیکن قلیلی تخیر کردن و در صغری و سختی
نکند بلکه گاهی فایده هم بخشد در ابتدا و در زیر میان آنچه در ابتدا احتیاج بقصد و تسکین و لذت
حاجت بکار دارند اما **شربت عرق کاسنی** با سکنجبین ساده یا بزوری قرص زرد شک کبر
قرص گل شراب دیناری سکنجبین ساده با حلیب تخم خیار و بادرننگ و شیر تخم کاسنی و تخم خرخره
با مجموع یا با برکی فتوح شراب یا ناروان یا قره بندی یا آلو و نیلو فرم یک از اینها یا شیر و تخم خیار
یا خرخره حلیب تخم کاسنی بقرص کاسنی کشیدن کرده بقند یا شراب نیلو فرم و بر شربت مناسب در زم
حاجت دهند چنانچه مرار اشاره بدان شده که در حدی مدرات اولی بود و در مقعری طبیعت و گاه
باشد که طبیعت و مزید احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل ساختن آنکه کانوری شربت
یا در صغاری و که وی تازه و سرطان در کشاکش تخم هم مناسب بود و باشد که سرکه تخم ارد
کثیر و آب سوسن داخل ساختن لازم بود و سکنجبین کثیر باید داد و در شربهارا چاشنی و دادن و
غلبه شکی و حرارت طباشیر داخل ساختن مفید آید اما اعتدیه کشاکش ساده و محلی یا با بار
و اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد و اما صفا و صندل سوده زرد و یا گل سرخ کلاب سونق جو
چله اما اندک سرکه نیلو خلط کرده بسیار آنچه در زیر و انتها استعمال نمایند اما **شربت عرق کاسنی**
مخلوط بقرص بادیان یا بقرص کرفس و این را بجای آب گاهی خوردن مفید آید با سکنجبینهای مذکور
و با قرصها هم مناسب آید اما اعتدیه کشاکش جو محلی بشکر یا سونق محلی بشکر و اما صفا و
آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط بنشین و زعفران و اگر در وقت اشتها صندل و زرد و زرد بهتر
باشد بلکه لازم بود و بنشین و زعفران کلاب سرشته کافی بود و باید که مقدار زعفران طولی و غلیظ
در هم باشد از خارج بپلو یا در زیر پستان مائل بطرف بغل رست یا کناره بر با سبیل
آنچه در وقت اخطا بکار دارند اما **شربت عرق کاسنی** یا آب راز یا نه که نبرد و در انبر یا برین

دران غیسانیده باشند یا قرص زرشک بزرگ دران حل کرده باشند مخلوط بسکنجبین داده آنگاه
 انخیزد بر یک کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و بروغن بادام نخیده و سرکه چاشنی کرده فرو
 ناردان ویرباج ناردانی یا سرکه و غسل و مغز بادام چاشنی کرده و اما ضماد و استنشین
 و عود و طبخ قریض سرشته آنگاه آنجا که بعد از تفتیح با سهال است یا ج افتد و قوت بر جای باشد فلوکس
 خیارشنبه در آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بران ریخته باید داد و یا مطبوخ
 که دران بسفایج و گل بنفشه و قمرندی نخیده باشند و اندکی غارلقون داخل ساخته باید داد و
 باشیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری بسفایج تماده و صاف کرده با قدری تخمین یا با قدر
 شمشیر خشک و قدری ریونند دادن هر یک مناسب حالی و مطلوبی و تعیین مقدار اشهره و غیره
 مناسب حال بیمار برای طبیب و اناستعلی است و اگر بعد چهارم تا هفتم هر روز شربت از آب
 کشته و عنب الثعلب و دوسه درم فلوکس خیارشنبه و دانگی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین
 دهند و بر فیض را قیض هم باشند نهایت نافع آید و برخیزه شدن درم اعانت کند و اگر مرضی آلتینینی
 باشد نباید در کردن و ملاحظه آن بیمار باید نمودن تا غلبه نشود و اولیجات بحسب قیض تو
 و مقبولی بحسب عداوت با مزاج کبد با نخا صیته در اکثر امراض کبدی تخصیص درام آن استعمال
 نشاید که درون و جرم گوشت تا هفدهم نباید داد و بلکه تا بیستم و هجدهم ضعف و دغدغه مرضی
 نیم ریش اندکی توان داد و قانون وقت نهادن و ضما و طلا بر داشتن همان است که در درم
 معده مذکور شد و مخفی نماند که هرگاه درم تحلیل پذیرفت و اثر درم و جمله اعراض مذکوره برطرف
 شود و بوقت انحطاط و آنجا که آماس و بلیه شود سخت تر نماید و مرض سخت لاغر شود و چشمها سجال در شنیده
 و بول بسیار کم شود و در دواضطراب بیشتر باشد و آن هنگام انتهام عظیم در چنقن ماده بزود
 باید کردن و مضجعات قوی تر با آنچه مذکور شده منم باید کردن و بیان آن در بحث اورام استونی
 و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آماس نخیده گردد و سرکه باز کند و علامات آن چنانچه در بحث خراج درم
 سده بدین شده اعراض بدان گوی است باید دیدن تاریخیم بر اهما کثا و ده است و آن در برابر
 ظاهر شود و یا بر اگاه کرده و مثانه کثا و ده است و آن در بول بدید آید و یا در فضایی شکم کثا و ده است و آن با وجود
 و لائل کثا و ده در چ یک ظاهر نگردد و باشد که احتیای حدت اثر احساس نماید پس اگر بر اهما کثا و ده

چیزهای نرم و لطیف را از او نماند و ترپاک کند و خیار شیر در آب کاسنی و انار با اندک
 روغن بادام در نیاب نافع است و تخمین با غرقهای مذکور و با قدری زنجبین با شیر شست و خیس
 باشد یا با جویز و یا با تخم میوه مفید است و اگر براه بول کشاده باشد چیزهای او را رکننده جالی و نرم نماید
 چون شیر و تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب زرد و شراب خاشا و بناوق البزور و انار
 شیر تنها و شیر را در مارا لاصول جراحی استادی بود و در قزوین که هرگاه در می یافت که
 آماس بخوبی نشد و سر خواهد کرد و آنرا می شکافت و این عمل چنان میکرد که محل درم را از زیر پرده
 معلوم میکرد و در موضع را بر پیش مائل میداشت و بعد از آن بیشتری داشت قوی بدر از
 انگشته آنرا بر مجازی درم فرو می برد و نازک بر آن تریب میکرد و اندک اندک آن را بر می برد
 می آورد و بعد پاک می نمودن محل و زخم سنی می کرد و صحت حاصل می شد و چند کس را برین نوع علاج
 و هرگاه در اینجکه ماده تمام پاک شد تدبیر رویانیدن کنند و آنچه درین باب بنافذ نافع است
 ازین نوعهاست مصطکی و تخم کاسنی و گل مخوم از هر یکی شقالی کنند و دوم الاخوین و گل سرخ و
 طباشیر از هر یکی دو شقال شیرینی سه شقال با مارا لعل یا جلاب یا با زنجبین اگر حرارتی باقی باشد
 و آنچه که گل مخوم نباید درم فاد و زهر حیوانی داخل سازند یا درم گل ارغنی ضم کنند و غذا
 سبوس آب با اندک نشاسته و سل نخیه و روغن بادام بر افکند که مخرج درون با اماجی که دینه تازه
 و اندک زردچوبه داشته باشد و خبازی یا خطمی در آن بچینه باشند و کم نمک بود و حریره که زردچوبه
 مرغ و حلیه در آن باشد و اشال اینها و باید که مریض درین ایام از هر چه زور و عفت آلود و در بار
 و اگر آماس و فضایی شکم کشاده باشد و این اغلب آماس حجاب تواند بود و چاره نماند جز آنکه پو
 پیغوله را در آن است و جراح است و شکاف و عضله را نگاه دارد و صفای درون را به بند و تاد و
 سازد و مریض را رست بدارند بدست بر آن جوته بمالند بطرف شیب تا ریهها تمام باشد
 انگاه تدبیر رویانیدن هر دو جهت کنند و اگر در صنف سورخ کردن گش را ن توان مریض را
 تخدیر کردن بخندری تا الم دریا بد اولی بود و خطر این قسم از اینها بیشتر بود و از آنکه اگر حرکت را برود
 نکند و اشتا و تبا کند و اگر مریض نکند عظیم و شوار بود و در ویدان برود و میر شود و دوا را و نماند
 جراحات و توان این احتمال آنها در همان بحث مذکور شده و آنچه که آماس صلب گردد و علامت آن

از صلابت محل و تسکین تب و لاغر شدن عضله‌های مزان و زیاده شدن گران‌ی محل در وقت اشتها
و کمبود رنگ بشه و کمی بول و تقدم آماس گرم در اغلب احوال و زایل شدن اعراض آن آن
و آن است که در بعضی‌های لائقه نرم کننده و شسته بهای نرم کننده و لعاب دار و طبع آبجو و مویز و شنبه
و بنجای محلی و تخم‌های پزاند و نرم کننده و علاج باید کردن و اگر خلطی غالب باشد استغراق آن
کنند مناسب باشد و این درم کم علاج پذیر و تشخیص که سرطان باشد و غلبه در دوز و باک کنند
و بهر حال از معالجات سرطان و اورام صلبه آنچه مناسب بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد
به لطافت و نضجیات و محلات استعمال باید نمودن و در اکثر احوال چیزی که قابض و خوشبو
با اینها باید ساختن تا حفظ قوت و دفع ماده از تجزیه حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود دفع است
قابض قوی تر باید و بعد ظهور آثار نفعی تنقیه ماده باید کردن بسبب باید در نفع و تحلیل بعد از آن
باید مبالغه کردن و اکثر تداومی که در درم سرد و معده و در سده کبد و اورام بار و گفته شده است
اینجا نافع آید لیکن متعل به و اوامی مناسب کبد باید و آنچه لغایت نافع است احوال آن در ضا و
اشبه بقیل است و زعفران و روماس و کاک و اسارون و مارا لاصول بار و عن بادام مناسبه
نیکو آید پس آن مطبوخی مناسب حسب قرحم و سبج از بهر کی هفت درم فقیون سیستین و سبج سیس
و خطی از بهر کی چهار درم تخم خیار و تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و غار یقون از بهر کی دو درم حله از بهر کی
و یک من آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و میزده درم لب خیار شنبه و سیست درم شنبه
و نیم درم ریوند نرم کرده و نیم درم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوخت خواب یک درم
حب ایارج یا یک درم غار یقون حب کرده فرو برند و صبح مطبوخ خورند که عمل نیکو تر کند و آنجا که
بر جگر صدمه یا ضرب بر و از آن درمی در جگر حادث آید علاج آنست که شست فصد کنند و سیر
تا بهر آسان گرم انگور بنهند و بهر نافع آید و گفته اند که چنانکه در شرب انگور خفته و نفع باشد
و آنجا که سبب صدمه یا زوری بقاعده زائیده بزرگتر جگر از غار و جنبند و از آن فرودی در شرب
مستحقا باید آید علاج که رست بایستد و سینه رست کند و برافزاند و خوشی را نیکو بزرگتر از آن
سجای باز رود و در دزائل گردد و دوا علم سودا و شنبه این ضعیفی بود که در جگر پیدا آید و
مزان جگر از حال طبع یعنی بشه به شود و این را سودا المزاج کبد نیز گویند و این مرض مقدمه

استنباط باشد علامت آن است که رنگ روی بزرگی گراید و تیج اندر پشت چشم در یک
 و اطراف پدید آید و باشد که تیج قوی در تمام بدن پیداشود و چنانچه هرگاه کثرت بران نشاند چنانچه پدید آید
 و این در استحکام سود المزاج افقد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاده شود و مضطرب باشد و باد
 و فرار در شکم و کسالتی درین پیداشود و گاه بود که بسبب صعود بخارهای بد گوشت بدن از
 بخار شش گیرد و بچرخد و باز کم ولی ترشید و دفع شود و اگر جراحتی یا قرحه درین سود پدید آید و بماند آن
 در و بعسرت میرشد و بسیار باشد که خداوند ذات الریه را بر بیماری آبک اندر شش جمع شود و
 حال او بچرخد و صاحب سود تقصید گردد و فرق آن با عرض دیگر باید کردن علاج تدبیر سود و
 حصه بود از تدبیر استنباط شد و این مرض اغلب علاج پذیر بود و مدت آن دراز باشد و قانون
 در علاج سود اقله آنست که آب و ترههارا با لکل ترک کنند و بجای آب انار ترش یا شیرین خوردند
 مناسب خلط و مزاج و تشنه را بدفعات و نزدیک کنند و بسیار وقت بران مورد طلبت کنند و او
 مقوی کبد و عصاره و صلیح و مستهل مزاج دران مورد طلبت نمایند چون کس و حب اشفا و حافظه
 و چون کلکخانه و دود از اسک و اشباه اینها و غذای مناسب مضر بکار دارند و از مشرب مرغها
 و اشباه آن و شرابها و قهقهه از ان نوع بخورند چون کچنبره بوری و ریوندی و شراب وینار
 و قرص عود و غیره و اشباه آن و اگر غالب باشد ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن اغذیه و اشبه
 معتدل و مقوی مضر خوردند و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه آن غذای و شرابهای مرطوب و مفتوح
 بلبلت خوردند و او را از احوال و متلاطم خدر باشند و همچنین از هوای سرد و در مسهل و طین
 این مرض مطلقا باید که از چیزهای خوشبوی مقوی جگر و خل سازند چون عود خام و مصطکی و اشباه
 آن و بعد از آنکه خلاصه مفسد را بقی و اسهال بدفعات کم ساخته باشند تدبیر او را کنند و در دفع
 گوشت و اینها قصد نماید که درون مگر و قتی که تحقیق دهند که سبب سود المزاج بسته شدن خون حیض
 یا بواسیر است آن هنگام نخست تصفیه خون کنند بسبب چون نفیرا طبعی هستند و بعد از
 و آرایش خون از رنگی که مناسب آن امراض بود و درون کنند و در زمان آن مواد هم سست
 باید کردن و اگر بی قصد آن تدبیر میر باشد بقصد جرات نمکنند بسته و گفته اند که درین مرض باید
 شراب استنقین خوردن مانع بود و آنجا که ضعف معده ظاهر باشد در تقویت آن هم مجرب

باید کرد

باید که شمعیدن و گفته اند که در اینجا جای آب و طعام اکثر اوقات ششتر نافع آید و بول ششتر سبکی
 یا شتری که در دماغ خورده باشد یا بول بقر و دوا و قیہ یا بنیدرم سبکی بیخ یا قدری بیشتر بر روز و آن
 مفید باشد و اگر صغرائی بوده باشد اندکی لبلبہ نزد و نیز در آن کردن مناسب بود و دوسو
 معده و جگر را گرم باید و اشتن بنجید رنگ گرم و زیره و ساوی و اگر سنبل و کشباده آن هم
 در آن باشد حضرت را دوری سوء الحقیقه حقیقی از بخار بکساید و مشارکت معده بود و دست
 یکسال دنی آنجمله علاج شتر کی حبت ہر سہ مرض میگرد وند و مرض در جگر و شد مفاد است
 می بود و آخر الامور اطراف بعضی ورم ظاهر ایشان در تنقیہ و تفتیح مدہ کوشیدہ و بر یونہ بان
 مثل شراب و نیاری و جب الشفا دامت میگرد وند و غذا ہای معطر مناسب می خوردند و گاه
 و دوا المسک و ترباق و فغانی می نوشیدند و کربنہا جب صبیان بگرد وند و میان می خوردند
 بر بالائی طعام صباح اما حبی صغیر کہ دوسو مجلس تلئینی میشد نافع میبود و ازین قبل سہل در
 سالی صد و بیست نوبت خوردند و عاقبت یک نوبتی ازین جب غالب تر خوردند و اسہالی و
 آتی بسیار شد و بقی صغرائی می غلب بر آمد و آن مرض بعد از آن بہتر شد و بر غایات نہ کورہ
 صحت تام حاصل آمد و صغیر را در سنہ وین این مرض شد حکیمی فرمود تا زنجبیل را از دمنج کر و
 کبابی نمک با عسل حبت غذا میدادند و او را دگاہی کہ آب میخو است انارلسی یا عرق کاسی
 اندک میدادند و بایر بوج اندکی در ہر دو سہ روز یکبار شستن او را بطبیخ فار شتری می شستند
 از ان طبیح ہم قدری بد و بخور سیہ بہمین علاج باندک روزی صحت یافت و و اسہ
 چند جوان را سوء الحقیقہ پیدا شد من ایشان را بہر غنہ دہر و روز طینی از شیر خشک در معصور
 انار ترش میدادند و از آب نقار بہتر میفرمودند و گاہی بجای آب عصیر میفرمودند و گاہی
 بجای آب عصیر آب برگ کاسنی یا آبی کہ در ان بچ کاسنی و سیج بادیان قیاسانیدہ بود و قدر
 میدادند و از پی آن میفرمودند کہ در چینی در دین نگاہ دارند و آب آنرا پیوستہ فرو برند
 و غذا بپلا و بگل کر و اندک روغن و نہ بخیمہ میدادند و بر سر آن در چینی در دین گرفتند و میفرمودند
 چون تابستان میبود تا آخر بہار گاہی حبت تسکین ششنگ اندک خربزہ یا شفتالو یا زرد آلو کر
 ششترین خوردند و بخور میگرد و از پی آن بخان در چینی می خوردند و بہمین صحت یافتند

و اعتماد تمام برین علاج شده و بود و الله اعلم استسقا با آنکه بر آبی که خورد و شود نخست از بعد
بجگر منجذب گردد و بجز اندران تصرفی که لایق باشد نماید و چون اقسام اخلاط و رطوبات بر اعضا
بر وفق تدبیر طبیعت بحقیقت جگر است از آن بعد از ضرورت ترطیب و تسقیه بدن با اخلاط اعضا
و خزاین برنی فرستد و زواید آنرا برابول و سام غلبه و اخراج کند یا در خلل اعضا و فرجه
بدن با نرماند و بر دو رطوبت مزاج آنها را فاسد سازد پس هرگاه در سام پیدا شود و نتواند
که تسقیه بدن بوجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند بیشک اعضا تشنه شوند و از جگر آب طلبند
و آن رطوبات زائد و در خلل و فرج بر شمع غلبه و در آید و ماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند
و بکسر حرارت غریزی آنها آن اعضا متورم گردند و بچون خیر نگشت در آنها فرو نشیند و بدنی اثر
آن بازماند و این مرض ابو اسطه آن عرض که تشنگی است استسقا نامند و سبب این ضعف
موجب استسقا با انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا بیان شد و در اغلب از سوء المزاج
سرد و ترافتد و موجب این مزاج بیشتر آبهای سرد بود که بعد از حرکتهای عظیم و حمام و جماع
و بر نشام و تشنه چنانچه در خط الصحة و غیره بد معنی ایما می شد و بدید آمدن ضعف کبد و استسقا
از سوء المزاج گرم و خشک چنان بود که گرمی رطوبات بدن را بکشد از دو خشکی آورد و خشکی رطوبات
غریزی را کم سازد و ضعف حرارت غریزی به تعلیل بد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا
تشنه بمانند و آن رطوبات باخته و ماییت در بدن منتشر شوند و یا محتبس گردند و سبب ضعف
سده و کبد بود چون مستحکم شود و ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان یافته و ماییت درم کبد
و ما ساریقین بود که سده بزرگ است و یا سبب آمدن فضلات بود و بکبد انضامی مشارک غلبه
چون طحال اگر دره بر ما ساریقا روده و صائم معد و متعده و یا نفی بود و آنها که بالعرض فعلی جگر
تمام نشود و چون سده که در راه گرده افتد و ماییت دفع کند و قش علی هذا و این جمله اسباب است
باشند مرد قوی استسقا و اگر چه ضعیف جگر سبب و اصل توان گشتن اما بحقیقت سبب و اصل
ماییت و رطوبت گداخته شش و بیشتر باشند پس استسقا مرضی بود و ماده بار و غیره مطلق استسقا
سه فوج بود و زنی و نخی و طبیعتی که فی آنست که رطوبت مائی یا ماییت در فضامی شکم جای گیرد
میان ثریب و صفاق درازتر به پیشتر باشد و یا میان ثریب و معدا و این کمتر بود و خداوند آن چون

از بعد

بهلولی دیگر گرد و از شکم او آواز آید غلبه با و از خشک آید و برین مناسبت باین اسم موسوم شد
 و تحقیق وقوع این مرض از مالکیت غالب در طوبت گد اخته بدنی که از کسباب و اصله آتند چنان بود
 که هرگاه مالیت در طوبات مالی که از مخارج طبیعی خود بیرون نشد باین سبب بود که
 که از سده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و کثرت مسام آن اعضا گفته و بطریق ترشح از مسام اعضا
 بیرون بدن میل کنند و جمع آیند در محل مجوس شدن در مجاری حرارتی که لازم احتقان مواد است
 در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها را بخارج آن مجاری درون فرستد پس مقرر کردند و جمع آیند و باشد
 که این مواد در ناسار یقا بمانند و یا در مجرای که میان جگر و کبد است و یا در مجرای که میان کبد و مثانه
 است و در آن مجاری تفرق الفضالی قلیلی سبب واقع شود و مواد رقیقه از آن محلها بفضای
 شکم فرو آیند و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که شکر زره از کبد و مثانه افتد و از کبد و مثانه
 آن در مجرای مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بی مقدمات دیگر پدید آید و باشد
 که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود و راه نیاید که از جگر بگذرد و مثانه رود و از مقعر جگر بدین رگها
 که بنات مستقبل است میل کند جهت دفع از سده که مخرج اصل بول چنین آن بوده و آنجا راه خروج
 نیابد و بماند و باین سبب در فضای شکم راه کند و جمع آید و سبب غلبه مالیت یا ضعف قوت تمیز است
 که آن مشترک است میان قوت دفع جگر و جاذبه کبد و چه آبی را که با خون مختلط است در جگر و دفع جگر
 آنرا بکلید فرستد و کلیه آنرا از خون جدا کرده بخوبی کشد پس هرگاه در کاری که از اینها مقصود پدید آید
 آب تمیز نشود و چنانکه باید متدفع نگردد و چون بدن آنرا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و با آنرا
 شرب آب و اشان آن باشد و بجز نمیزد از تفصیل آن و یا که اختن اخلاط و اعضا و بیکبار از
 حرارت مفرط و وقوع سده با آن در مجاری و بد آنکه بدترین اسام زتی بود و زیرا که ماده آنرا از راه
 نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد و در بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد غالب از مسام
 روده و آلات بول و اسهال و پوست شکم امری بنفایت صفت و بعدی محصول است و نیز چون
 اکثر اعضا درین مرض سلامت اند و در تحلیل این ماده استعانت با و و به قوی لازم است از استعمال
 این و از این حضرت با اعضا می سالم بود و در رعایت جمیع اعضا باشد و مع ذلک قوت بدن بحد
 از جهت ضعف معده و حرارت غریزی چنانچه باید حاصل نمیشود و بواسطه احتمال دایمی قوت

استفرغات قوی کردن میسریت و هلاک ساختن مرض بغیر بر این سخن حرارت غریزی بشد برچ
 و پست شدن اخلاط و اخلاط عقل هم پدید آید جهت فاسد شدن مزاج و دماغ و روح نفسانی
 علامت است استسقای زنی بدین رنگ و روی بود و گرانی اطراف و شکم باورم و درم و عضله
 و بعضی اطراف چون تمامی با باد و باریک شدن کردن و بولون پوست شکم بران و کشید و لب
 برآید و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن بجز آواز خفک آید و باشد که بعضی اندک هر هم آید
 گیرد و آنجا که آب میان رود و با و شرب باشد و نفیض بوقت حرکت چنان پذیرد که رود و بای او
 در میان آب میگرد و در این قسم اغلب از انصدراع عرقی باشد که آب از آن هر یک میرسد
 و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی اسهال و شرب تیز واقع شود و اما قسم اول از تخیرات است
 و از انصدراع عروق حوالی کرده و شانه و شانه آن و هرگاه این مرض مستحکم شود و هر چه پدید آید و
 از جهت مزاجت آب بر پوداشنگی نفس نیز حادث گردد و بول اندک باشد و بعضی را در پشت
 دستها اندک و در می پدید آید و اندر بیشتر وقتها سرخ بود و جهت تصور تمیز و قوت فلو ران از
 کمی آب و باشد که آن رنگ صفرا و حرا بود و رنگ خون پس درین مرض آب سرخ و بیا دلیل
 اگر نمی باشد و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بود و باشد بقدر معده و از آنجا بود و چه باید هم
 از آنجا بجز رنگ روی بجز روی و سیاهی زنده و آفت سپر زرد آن گوی و ده و آنجا که سبب استسقا
 گردان از شاخته بود و باشد از حرارت قوی سبب آماس اندر کمرگاه و تنگی گاه پدید آید و بول و بر
 صیدیدی و غسالی باشد و در اکثر استسقا پاکه از گرمی افتاده بود این علامات ظاهر بود و آنجا که
 سبب آماس کبد بود و باشد با وجود آماس خفک ابتدای ورم در پاها ظاهر شود و سبب خشک آید
 و بعد از آن در ب معده و نوز که کم و ضعف زیاده شود و علامت هر سه المزاجی از اسباب سابقه هم
 با علامات این مرض ظاهر باشد و همچنین علامات سند با و آفات اعضای مجاور و مشارک کبد
 و ظاهر شدن رنگی از شانه و جمع شدن آب در فضایی شکم متعاقب آن بی مقدمات دیگر و دلیل اثر
 شدن غریزی باشد و این حقیقت استسقا باشد و بدانکه اندر همه انواع استسقا نفس تنگی کند و شرب
 ضعیف و تشنگی غالب باشد لیکن در بار و نسبت با حار کثر بود و آماس در بار و زود و تر از حار و کم
 علاج بدانکه تدبیر مطلق استسقا و دفع مایه مضیه و دفع سوء المزاج معده و کبد و مشارکان و

و تقویت دل و اعتدال و تقویت دل و تقویت کبد و دل و عروق و
 بعد از اینها و غیره بطریق استفراغات و استفراغات اگر چه سابقا بیان یافته لیکن آنست
 مناسب این مرض است بر تریبی که لایق بود و اینجا بسین میگردد اما دفع ماده این مرض سه وجه
 باید کرد اول آنکه از آب و شاییدن ذوی و طعام و نان و میوه آن مقدار که ممکن باشد
 مریض را باز دارند تا بیک سنگی و تشنگی شد ماده منقطع گردد و خیلی تحلیل رود و هرگاه تشنگی بسیار
 شود و انار خوردن یا عصا و کاسنی یا عرق آن اندکی و چون جهت حفظ قوت غذا دادن حاجت
 آید قدری تسلیله پلا و خشک سرد دهند تا تشنه نشود و یا قدری کباب مرغی نمک با عمل با قدر
 پلا و می که گل گیر داند که روغن و نوبه تازه در آن باشد و هشال آنها و غذای غلیظ از ج ناپدید
 و ترشها هم تا ضرورت نباشد نهند و فهم آنکه لثی و اسهال و ادرار و حته و شیاف ماده را
 کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق ریح
 و بخار و غشیه و دفع آن نیز بدین نوع تواند بود پس بزور ذو و طبیعت غش نشاید که درون بیکبار
 و دوبار و سه بار طبع از آن نماند که درون و دفعات و مرآت استفراغ باید کرد و تا قوت
 بر جاب ماند بماند و دوائی که در دفع آبن آب با سهال و ادرار مجرب است بگیرند و یونجه
 لک مغول نیندرم زعفران نیند انگب جله را سائیده و درسی درم آب طلق شقوق و چهل درم آب
 اشنان فارسی به پند خالطیوش گویند سه درم اشنان فارسی و راسی مناسب هم با سهال و
 هم با در دفع این آب میکنند و دیگر قوس مازنیون در آب طلق شقوق و یا مصورا نارزش
 و اگر حبیبال و غار مقون و تر بد و در تنقیه این مرض بغیر غالب و اصل ساختن غلظت نافع آید سو هم
 آنکه با لثی مواد را خفیف کنند بصرق آوزون و از آن بیش کم بسین و در آب معاون ازاج و کبریت
 نشستن غالب آب در یاکرم که ده یا یا بهای مثل آن و طبع خار ترنجبین و شستن و سبزه حباب
 و گرم نیرات رفتن و ضماد و محبت بسین و تمام محل درم خصوصاً بر شکم و اما سایر تدابیر چنان بود
 که بعد از استفراغات نباشد اخذ چیزهای که دفع نماید آنها کند بکار باید داشتن از اشربه و غذا
 مناسبه و تقویت احشا کنند چیزهای که دباخت کرده است چون اطریفل و شبث اخذید بر که
 و تر نفل یا جوز بود و بیکه سیاه و با آن ضمکم کرده بپزند و تقویت موینها می خویش از غذاها و غیره

عادت کردن
 به این کار

و در جمیع اوقات و در هر وقت از غل سارند و حرارت غریزی او را برافروزانند و بفرحات جسم کات منتهی
 و تفریحهای مرضی و تشنه‌یابی مستدل و فرحهای تدابیر سویت باید کردن چنانچه در وزی در تغذیه جگر
 باید که ششیدن بخورنیدن آب کاسنی یا کینجین و یا گلندن طلا با وضاد بای مناسب کربد و
 و در وزی از غل تشنه و نفع مایه که ششیدن بخورنیدن آب با ویا ن و غلبه غلبه و در وزی
 در نرم کردن مثیل عصیر ترب و آب کرفس و خیسره و گاهی قنوت احشاک در بخورنیدن چیزها
 که با نفع و نفع یافته اند چون بول بز یا بول شتر مرغ یا پاشتران و بر سره و زیا چار و در وزی کردن
 بقنی و یا سب و در سرده و در وزی که آب را با سال و در ار قوی دفع کند و اذن و بعد از آن
 اصلاح از استخوان مثیل شراب غوره و لیمو و خیسره کردن و تسکین تشنگی با نارس میخوش و شیرین کردن
 و یا بعضی کاسنی و بعد تشنه وضاد بای نفع و بکار و تشنه و قوی کردن فی الحمله و غذای جاشنی
 زرشک و اناری و سرکه و اذن کم کم و از آب میوه و شکر کردن و ساه طام هر طبع کوبیده
 و از قی گرم داشت و بعد از آن خورن عصیر برگ ترب یا کینجین و صحت یافت و بر چند کس دیگر
 از مودیم صحت یافتند و شش غلی گوید زنی را دیدم زنی گرم داشت و علت بر موصوفی شده
 سیل او را بار شده آن مقدار انار عوض آب و گاهی عوض غذا خورد که اگر تقریر یافته در دم کسب کنند
 و بهین صحت یافت چای کینجین گوید دوستی داشتیم او را اشتقا و زنی گرم افتاده بود
 و بسیار کم قوت شد من او را جبه حفظ قوت و صحت و ادم ما از گوشتهای لطیف و نان خشک
 و خیسره و آشپزهای که از نار دان با سرکه و عسل و تر با و دم فائق کرده باشند و کم ترشی بود و آنچه
 میل کنند و از کی بخورند و از آب و تر با و آشپزهای مطلقا و در انار و درم الا در ان و در که او را
 تشنه و در زخم استخوان از زیر باجی مناسب اند کی قبل اذن و اندکی بعد از آن میوه ادم و
 به آن جهت بر و غلبه نیک و در مسهل و گاهی این بود و طبعیله زرد داشت و درم شاهنرج چهار درم و
 و در درم کاسنی و نافع مثیل و تخم کاسنی و درم این اجزا را کوفته در یک من نیم آب جوشانیده
 و شربت باز آرد و و صحت آنرا به درم شکر سفید جوش ساخته این یک شربت بود و
 و در قبل از طعام سه حب با و میوه ادم که از سر و شرم و کبریا و است عطر کرده بود و درم هر یک مقدار
 و در و یا جی که از سر و شرم و عسل و تخم ساخته بود و درم با و میوه ادم و بعد از آن غنایله کرده و

وحشت آنرا بخور اندن آب غوره و ریواس اصلاح میکردم و بعد از آن که گاهی منی بدل طلا میکردم
 و بر ناف و حوالی آن خمادی محلی از گل ارغوانی و آرد و جو دو گاه و سرکه و سرکه بنفشه گاه و روغن کدو
 خاکستر بلوط و کرم حله را سبک که تر کرد و به بول گاه و بایه بول بز یا به بول شتر میمالیدم و گاهی اودا
 خورون آنجیر خشک و شکرتجو ز سبک و دم مدتی را همین به غایتها صحت یافت گوشت جامعی از
 از هر نوع بادهای عربستان افتادند و آنجا جز شیر شتری نمی یافتند مدتی همان می خوردند و بعد
 صحت یافتند و هر شش بود و در گیلان که هرگز اشتقاق از قی بودی در سوخته خریده که به هر روز
 یک شغال را ده آهن نرم صاف کرده بر روی خسته زده که گیلانی غالب افتاده خور آن
 همچنین تا چهل روز و آن پس را هر روز از آن ایسالی چند ششی و صحت یافتی و او را آب ندادند
 و غذا خشک پلا و گیلانی خاوی و با این تدبیر در آن هوشنگی کم میشد و آنجا که سو و الفراج سرد
 و جگر بود و باشد علاج آسان تر بود و بهمانند تنقبیه و تخلیلات بعدی که سابقا مذکور شد نافع آید و
 صبر بر کسنگ و تشنگی بهتر تواند کرد و بیشتر فایده یابد و معاینه گر نمی شد و حسب الشفا و
 حافظ الصبحه و اشال آن نمیکند و اما بعد بقیه ای بسیار و در تحفیف میبایست کرد و نیکو کرات هم مضر
 باشد صاحب و چشمه که بد شخصی را دیدم که این مرض بر او نایب مستولی شده و در
 از نظر سن غائب شد و بعد از آن او را دیدم صحت یافته بود و از کیفیت آن سوال کردم گفت چو
 بر جای نماندم و دل از خود برکندم بر پهن راتر که کردم روزی شخصی بد خان من آمد و او از کرد که
 بلخ قاق نمک سوه میفرستم مرا میل شد غالب از آن خریدم و بسیار خوردم اسهال برین افتاد
 و چند آن رفت که حد ندارد و بعد از آن استیاد و شکم من بحال باز آمد و آن مرض بمسین رنج شد پس
 رفتم و از بلخ فروش شخص کردم که آن بلخ را از که گرفته بودی گفت از فلان محل و هشتم که از بلخ
 گرفته بود که آنجا ماز ریون بسیار میباشد و آن بلخان از آن بسیار می خورد و اند و آن قوت اسهال
 و فایده از آن مریب و روزی جوانی سیاه جوده درین پخته و ده شانه و ده استقامتی رفتی پیدا
 چنانچه شیب نان و بالایی هزار او در می شد و دشت و دشت پای او نیم اندک بدید آمد و بود
 و استنهای او ضعیف گشت و از آن آب منع کردم و او هم شد کم میشد و بجای آب انار شیرین میخورد
 و غذا پلا و گیل که در دین پخته میخورد و روزی دو نوبت و هر بار اندکی و روزی یک نوبت فرمودم

تاریک نرم آوردند و ثلث آن زیره و برنج آن نمک سود و دوران کرده گرم کردند و برشته پهن کردند و چوبه
 بر شکم اومی بستند و چون سرد میشد نگرار میکردند و مدت یکماه را بدین تدابیر و درم از شکم او بیابان
 او آمد بعد از آن همین تمسید بر پا بیهامی اوسین سردم تا از پا بیهامی او تیز رفت چون این درم امل
 شد بخاری از آن بدماغ برآورد و شکم کوری پیدا کرد و از آن نیز دوسه روز علاج کردیم چنانچه شکم
 مذکور سست و من آنرا سود المراج بارد و شخص کرده بودیم که از سود املی سپید و نافع بود و اگرانی هم
 قبل از آن در سپرد او بود و گل گیر و دروغن و نه اصلاح آن هم که در وید انکه هرگاه سود المراج است
 که اسباب سابقه اند مرتفع کرد و در دفع سبب ملاحق بید خدغه و لی ترکیب قیر برسی باید نمودن که زرد
 حاصل کرد و در غلب آن باشد که بجز در شک آب و آشامیدن و تسکین عطش به ما مضرب و آب برگ کوفته
 کسبه و تسکین جوع به پلا و گل کوبیده است و برنج با عدسیه و پستین بر یک وزیده و نمک گرم کردن بکم کرد
 ماده مسهل گاهنگاه و اصلاح می آید و من بسیار کس بدین نوع علاج کرده اند و آنجا که سبب درم گرم
 یا سرد بود و باشد بیشتر تیرید را به تمام درم باید نمود و بدستوری که مجلس مذکور شده و بنوعیکه در جگر گرم
 گفته شده و ترتیب توزیع ایام ضرعی باید داشت و ما و ام که درم مرتفع نشود و راندن آب بر روی شکم
 شاید و تسکین و افتتاح و نفوس خیار شنبه دروغن با دام سبب غلبه آید و در مضادات مبالغه کردن
 جهت درم مناسب آن در هر یک جدا بکار داشتن اولی باشد و این استقامت درمی مشکل العلاج بود
 بتخمین استقرح گردد و اگر اتفاق افتد که درم بر طرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن هنگام
 راندن آب با بطلان در استقامت بسیار قوی نباشد و بدفعات ممکن که فایده دهد و آنجا که سبب گرمی
 آب و شکم شکافته شدن مجری بول بود از کرده غلب آن باشد که چون بران بایست خنک و ترک
 آب و انکاس کنند و در بکار رسید از بهار از همان مکان بمشانه آید و دفع شود و بعد از آن شکم
 رویانیدن عرق باید کرد و بدستور شش شخص را استقامتی زنی بود و شکم بغایت بزرگ شده و درض
 استحکام یافته و از حرکت باز مانده بود و در دکا پنجه خفته ناگاه از آن جاز و افتاد و شکم او بترکید و تمام
 آنها رفت جراحی بیاوردند و شکم او را بدوختند و آن جراحت دیدم و او فرو و صحت یافت
 و این از عجایبهای عالم است و مرا آخنان میگوید که تخمیا پنجه در صحن سخته شدن را بهیم زخم جگر بفضای
 شکم مقرر کرده اند که اندر کشتن آن سست بود و شکم را بشکافند و صفای آنرا بپسند و بنا بر آن در جگر را

پراگندگی

کتاب

بیرون کند اینجانب نیز اولی آن بود که چون از دیگر علل جفا نفعی نیاید چنین نوع عمل کنند بعضی اطباء نیز
 این تجویز کرده اند در مردم قوی مزاج کالبه و این نیز وقتی توان که آب میان شرب و صفاق بود
 ولیکن چون در داخل شرب باشد ازین مکر بکشد و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشا و آن که زخم بر آن عضله
 نیفتد و اندک سوراخی در شرب شود و برود با آفتی بسد و اگر نایزه از پولاق تصفیه کنند که سر او
 بقنایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن بقنایت تنگ بود و برسد دیگر قوی آن انباشت پیوسته
 تا به او بدرون نرسد و شکم و شرب را با آن بتن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که
 اولی آن بود که از پهلوی آن سره که محل خراج بول بوده در اصل سوراخ کو چاک کنند پیش از
 نایزه بر آن استوار کنند و اندک آبی بیرون می کنند و باز سر نایزه را استوار می سازند تا قوت بسته
 آن غالب بکشد و تجلیل نزد این بسی تدبیر نیکو بود ولیکن استناد ما هر می باید که چنان عایت کنند
 که مضرتی دیگر پدید نیاید شخصی را ازین مرض مستولی شده بود و قوی بیکل بود و آماسی بند اکیر
 و رانهای او رسیده تا گاه بر روی ران او ریشی پیدا شد و سوراخی و اذان سوراخ آب رقیق
 می پالانید و همین خلاص یافت و آنجا که سبب آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام
 در اصلاح آن بیشتر باید کرد و در قوی آن بخلش بسین شد ولیکن بدقتوری که در مردم کبد گفته شد
 همان نوع ترکیب علاج مرعی باید داشتن و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده باشد
 کشادن آن نافع بود و اگر بیرون کردن خون درین مرض مضر بود اما مبالغه نکند و بقصد صافن و غیره
 او را رانها جائز نباشد عورتی ترک در با غیر هرات بجه کرد و در حله آب بسیاری خورد و آن
 مرض بر او طاری شد و مدتی در آن بماند عربی فرمود که بفرستد بسیار آرد و دند و آب غالب
 جوشانیدند و صاف کردند و آنرا در کدو می کردند باریک کردن و دهن آن تنگ و آن کدو را
 در گوی کرد که دو انگشتی دهن آن بیرون بود و او را فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن
 در دهن فرج بود و چند آنکه آب اندک خشک شدی باز اعاده کردی روز سیم ران و ساق آن زن
 روی پوست ترکید و زرد آب و آب صاف از آن میرفت چند آنکه درم بر طرف شد و او را آب و آنرا
 و نان نمیدادند و تیز و شیر تر می خورد و همین صحت یافت و آنجا که احیاناً نایستی اتفاق افتد با
 مطلقاً علاج مشکل گردد و جهت مخالفت و درین چین اولی آنست که نمینند تا که ام مقدم بود

در کتب
 در کتب
 در کتب

در علاج مقدم کوشند و مراعات موخر هم نمی آید بلکه کنند بسیار باشد که تنهایی گرم خصوصاً در غده با
سبب حرارت بگردد و با تنهایی که در مردم کم دانسته اند بهر استسقا کنند و از تسکین حرارت نیز
باشند و بیمار نزد وی بپاک شود و شخص را چون ترک خراشانی می شود در راه تریز در راه و از جهت
حرارت آب و حرکت هوا آب حید می خورد و غذای مناسبی نیافت و اکثر اوقات
نان بخورد و آب او بیست روز کشید و آخر تمام می نماید و دستها روی او آساید اگر در دست
بر او غلبه کرد و دوشتهای او ساقط شد و از غلبه ضرب سرفه بپای و سینه او در درون در و حکم می
حضرت جنت عادت حاصل و حرارت او فرمودند تا آردینه جهت او ترتیب بیک درند قاتل
آن خراش که در بجای آب او را دروغ میدادند بدین تدبیرت بر طرف شد و درم کم می شد
تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما کجی آنست که رطوبات غنی و بائیت با خون در خلل ظاهر
تمام اعضا در آید و قوام گوشت تن همه همچون قوام خمیر شود که چون گشت بر آن نشسته و نشیند
و در تنی همچنان بماند و بدین مناسبت آنرا کجی نامند و سبب سابق این مرض اغلب ضعف جگر
باشد و آن مسنون بود و ضعف معده و این ضعفها اگر از بر و باشد و سبب از بضعف با ضمه
رگها و اعضا باشد بواسطه ضعفهای مذکور و باشد که سرمای از خارج بدن رسد و مزاج اعضا و
عروق را بر سازد و ضمیمه ثالث ابتدا بدین شود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و جزو
آن تمام شود و رطوبات آن موجب ورم گردد و باشد که سدهای در سفتر رگها حادث شود
از خوردن گل و شال آن و آن سدها کیوس شدن را از رسیدن اعضا باز دارند و رطوبتهای حریق
آن بگذارد که از سدها و اعضا بریشان گردد و باشد که که اخن اخلاط و اعضا از حرارتی حادث گردد
و از جهت سده و بعضی مجاری بر راه بول دفع شود و با خون در بدن منتشر گردد و علامت آنست که در
کجی آنست که از قریب نیم شد لیکن اول ورم در پاها پدید آید بعد از آن در شکم و جگر و بعد از آن
در روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و عرض و موسمی بودن نبض آنجا لازم باشد و آنجا که
بشارکت عضوی دیگر باشد علامت آنست که آن عضو هم ظاهر بود و درگاه این مرض مستحکم گردد
و غلبه کند بر آن و آنجا که پدید آید و باشد که بعضی جگانه است و غلبه ورم بر شکم
و زرد آبی زرد و در این حال از غلبه گوشت باقی بود و لیکن که مفید باشد و چون گفت این مرض هم

بجمله بدن و جمله اعضا اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم مشکل بود و ازین جهت بعضی بدترین اقسام
 این را داشته اند اما حسب التجر به بدترین جمله زرقی بود و بعد از آن کمی و هلاک ساختن این علت
 بقسا و مزاج اعضا ظاهر و محمود و حرارت غریزی بتدریج علاج قانون کلی آنست که در زرقی
 مذکور شد لیکن اینجا که سبب باز ایستادن خون حیض بود یا بواسطه باشد و بول سبز و غلیظ بود
 سخت فصد عرقی که کشاید آنها باشد باید کردن و اندک خونی بر دوشستن تا آنکه در استسقا
 تقلیل خون بواسطه کمی و آبنایکی آن جایز نیست و این مرض را سه علاج است یکی آنکه ماده سبب
 فصد سختی کم میگردد و دیگری آنکه بعضی سبب این منفعت میرساند دیگری آنکه بچنانچه هر چه
 چون بر آتش بنهند و دیگر میخورد و فراموشی و هرگاه که سبب است اینجا نیز این خون آبنایکی
 که در تمامی بدن منتشر است بحرارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس بکشتن است
 باشد و باقی تدابیر همانست که مذکور شد و زرقی و مداومت حسب الشفا درین مرض عظم منفعت و
 و همچنین مداومت قی کردن و غرغره کردن و آنجا که تنی با این اتفاق افتاده باشد فصد و مسهل
 قوی جایز باشد و تبدیلات در از آنکه آن باید کوشیدن و بعد از آن شدن تب همان نوع درین
 عمل نمودن لیکن اینجا استفراغ جفت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جفت آب بسیار بیشتر پس
 سیننات آن بدن قوت و حدت نباید و ایامی فقیر اکوشیدن اولاد و بعد از آن علاج استسقا
 مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زرقی مذکور شد و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن
 و در ریگ گرم عرق نمودن و در تنور گرم تخم خبیض و در منفعت و به جهت بودن این ماده در قوتها
 ظاهر اعضا و درون پوست تریب بسیار و بنابرین و دایمی محلول ماده و عرقی جلد و سطح ظاهر
 بسیار بکار باید دوشستن و کتاب سماک با مسل خور و بسیار مفید آید و مداومت خوردن پودر
 سوره و مسهل یا بکنجبین سرشته هر روز و دوشسته شفاست و بجای آب انار خوردن این مرض
 را بکشد و به جهت تریب کمی بود و در زرقی آسید نام او درین مرض مداومت شراب و خیار
 و پودر و بزوری میفرمود و بجای آب انار سید او و گاهی عرق کاسنی یا سبب آینه و غده و خود آب
 پر در جبین و زرقی این و زیر کوشنیز و بپایز بکوشنیز که بوتر و اشعبار آن سید و دند بعضی را
 که هر روز یک شقال پودر در آب بکنجبین چسبیده ساخته بلغ میگرد و بدین تدابیر تشنگی صحت پیدا

و چون فایز و رستان بودی این اعمال میکردند تا وقتی که هوا گرم میشد تمام مجال صحت آمدند
 عورتی را در کوسپایری این مرض دست داد و مجری فرمود تا عصا رسد آب سستانی را
 می گرفتند و هر روز بر تمام تن او طلا میکردند و دو قاشقی از آن بد و میخو رانیدند و غذا را بشک
 بدستور آنجای خور و دو گاهی نان و عسل بهین تدبیر گرفته را تمام صحت یافت کبودی سینه و نه ساله
 را در رمی در او آخر تابستان این مرض پدید آمد من او را از آب منع کردم و بجای آن انار
 معصور کرده فرمودم و غذا را بگل گیر و دنیه میدادم و تکمید رنگ و زیره بر تن او میگردانم
 چنانچه لته و امطه باشد و شستن تن گاهی بطبیخ اشتری و اندکی از آن خوردن سیر مودم و او
 نیز خیال خود را غریزه شد با کل از آب و شور با باد میوه با آستیناب میخورد و بهین چهل روز
 صحت یافت اما طبیبی آنست که بادی غلیظ در فضا می شکم جای گیر و چنانکه آب در زردی
 و شکم را ماسیده و در چنانچه هرگاه دست بر آن زنند آواز طبل دهد بدین جهت آنرا طبیبی نامند
 و گاه باشد که اندکی ماده آن هم با باد اتفاق افتد آن هنگام طبیبی صرف نباشد و سبب این
 این اقسام هضم اول باشد چه هرگاه حرارت غریزی از طبع و استحال ماده سبب رنج خارج آید بجران کنند
 و بنا بر قوت اجزای ناریه آن باد پدید آید و سبب این اقسام با ضعف قوت با ضمه باشد و علامت
 آن بدوشا بدود و یا عصبیان ماده باشد مرقبول هضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که
 حرارت غریبه در معده و جگر پدید آید و از جهت غلظت بخارج دفع نشود و در خلل محلهای غذا و اخلاط
 در آید و در تمام آنها بفضای شکم آید و جمع گردد و بماند علامت خاصه طبیبی آنست که تبخیر
 معلوم شد و از غلبه زرد با و ناف بیرون خزیده بود و شکم گرانی نکند و از آروغ خفگی یا بد و
 بر آسایدگی اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده آنجا کی هم بود که آنجا در پشت پاها و خفینا اندک
 تبخیر و قوری پیدا شود و این قسم از آن دو قسم سابق اسلم باشد علاج آنچه در وجه معده ریختی و
 در کثرت جشا در نفوسه الکبد گفته شد اغلب آن اینجاست نافع بود لیکن ملاحظه آن باید کرد که اگر گرمی
 در معده و جگر باشد و غلظت معتدل بکار دارند چنانچه آب با دمایان و کرفس و خشک و طبع با بون و
 اکلیل الملک و هند بر شکم ضاوی از صندل و عود و لادن و شک لادن نمند و در غذا و شربت
 هم قریب بدین رعایت کنند و اگر سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در تکمیدات محلل

سابقه گفتند و رنگ و زیر و گرم کرده بهین می نگیو بود و در حینه روشن سداب گردن و دیار و عن حرت
 عظیم فایده دهد و خوردن شیر شتر ببول آن آمیخته نافع بود و چهارده سداب و روغن آن روغن است
 بر شکم قبل از نیکید مالیدن بسیار مفید باشد همچنین مجسمه شش بر شکم نهادن و ابد اعلم بر قان
 زرد و بد آنکه تغییر و تبدیل فاحشی باشد که در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سپید چشمها پدید آید زرد
 یا سیاهی یا پیر و دانا آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال نهره و جگر است و این چنان باشد که منفذ
 که میان زهره و جگر است و یا منفذی که میان مراره و روده است بسته گرفته شود و صفرا از جگر بوجا
 خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود و منفع نشود و با خون آمیخته طبیعت اعضا آنرا قبول و دفع آن
 بخارج عروق و ظاهر بدن نماید و گاه بود که این سده جهت درم جگر یا عضوی مجاور افتد و باشد
 که از جهت گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیا و چیزهای سیرج الاستحاله بصفر اوجین شیر در شربت
 صفراوی غالب متولد شود و از دعای خود و فاضل آید چنانچه مذکور شد تشر که در و غلبه صفراوی
 بسیار شود و باشد که سودا و المزاج گرمی در تمام بدن باشد و آن سبب تولد صفراوی غالب شود
 در زمستانها گاهی اتفاق افتد که اکثر سمات ظاهری سرد و خشک و در حرارت در درون غلبه کند
 و بدین جهت صفرا غالب متولد شود و چون منفذها اکثر مسدود است و از هم از این حالات
 قوامی بیشتر پدید آید و نیکو در سفاقد در نیاید و فضلات آن منفع نشود و طبیعت بعضی از این را
 بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بجران تب صفراوی بوده باشد از اثر سیتی در بدن اکثر
 مواضع بصفرا شود و طبیعت آنرا بخارج اندازد و علامت آنچ سبب سابق آن بسته منفذ
 باشد که میان جگر و زهره است سرعت ظهور ریه قان و بودن گرانی در جانب کبد و تلخی دهان و
 زردی لون براز و میل بول از زردی سبزی و سیاهی و فی صفراوی بران دلالت کند و آنچه
 سبب آن سده منفذی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون براز و ظهور ریه قان بعد
 از قبول افتاده باشد یا از رسته شدن قرحه بتدبیر زائل شدن و سبب اندامال قرحه بران ال
 گردد و خلاصی از آن مشکل بود و آنچه سبب سابق آن گرمی جگر و گرمای آن باشد تشنگی و تلخی
 و پنهان اشتهار و زیادتی در چشم و روی و رنگینی براز و بول و زردی کف بول بران
 گواهی دهد و باشد که شی هم بدان باشد و آنچه از خوردنهای گرم صفرا آنگیزانند همانند اسبیر

دلیل آن باشد و چون سرد و با آن نیاورد ضعیف و اندکی بود و اگر آن تدابیر قوی افتاد و بهشت ممکن که
 سینه نیز برایشان پیدا آید و غشیان و قی صفر از حبه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیار
 زرد و آنچه حسیب آن خود از مزاج حار تمام بدن باشد شناختن و گرمی آن سابقا و حی لازمه و حار
 تن و ظهور بر شامی صفت راوی و رنگین بودن بول و بر از سقوط اشتها و غلبه تشنگی بر آن لالت
 کند و آنچه سبب آن سبب مسام ظاهر بدن بود فصل سال و عدم اسباب دیگر و گرمی مزاج بدان
 کند و اگر سده داخلی هم با آن باشد و یا غلبه صفر از غلیظ و لائل آنها نیز علامت باشد و آنچه
 بحرانی بود همان مرض بران دال باشد و این قسم چون مثل از بهر تمام حاد شود و بد بود و یا خوردن
 سبی با گریه بدن جانوری سبی باشد تقدم آنها و وقوع آنها یکبار از بی آن دلیل آن باشد که آنکه
 اندرین مرض بر چند بول رنگین تر باشد و سرد و از تر بود و آنچه بسیار گریه در وقت بحران غلبه
 باشد بهتر بود و بجز آن گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی بخورد که سده در بول پیدا آید در شکم
 غریزی باشد و طبیی با تشنیه ضعیفی می باشد و سخن گفتن مرض ضعیف بود تا چهارده روز بزرگ
 شود و کمی بول و گرنگی آن بسیار بود و علاج آنجا که سده باشد در تفتیح آن باید کوشیدن بعد از سه روز
 و طبییات و اغذیه و آشوبه و آهسته و آهسته و غیره تا بنوعیکه در سده کبد و حی یوم اختصاصی و سده
 مبین شده و اگر این سده از ورمی باشد و در جگر یا در عضوی مجاور که سده آن محاذی کند علاج
 ورم باید کرد و در بطریق که در مجلسش مذکور شد و آنجا که سودا مزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تعدیل
 و تعدیل باید کرد و در پشور می که در مرار امین شده و طبییات و مدرات و سلمات لایق صفر را
 کم کردن تا لکین آنکه حرارت سبب غالب بود و جز در و طین نشاید و اذن از غلبه احتمال گریه با و آب
 گرمی فراوان شده باشد و اگر قصه را مانعی باشد حجامت کردن بر فرو سدی گفت نزدیک جگر
 سفید آید و آنجا که بحران بود و باید و در آن اگر بحران صحیح است هیچ بعلاج بر تان اشتغال نتوان کردن
 و کار را طبیعت و باید که اشتن و اگر طبیعت را یاری یابد و اعانت آن فی انجا که آن سبی نمود
 آن مقدار که در طبیعت چنانچه بود اسی مقام را اگر هم رساند و همچنین که در آن هیچ کاسنی و تخم آن
 و تخم کوشه باشد و طبیعت و بعضی از دهنها مفتوح چون روغن بابون و شکب و سوسن و ترخ می کنند
 و اگر بحرانی بد و واقع باشد علاج سودا مزاج حار کبد و تمام بدن باید کرد و در شکم را حار مزاج

بقرص کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین با ده بدفعات کم ساختن و آنجا که از سوم افتاده باشد
تریاقات مناسب آن باید دادن و علاج اکثر سبوم مجلس مذکور است و با نخ سبوم آنچه در قاف
بحرانی و غیره می واقع و اسلم است ترک غذا های سرد و مولد صفرا و مقوی حرارت غریبه است و
ترک گوشت و چربی و استعمال آبریزن مفتوح جالی و سکون در هوای خوش و طعمه در آب پراست
و فرود بردن مایه خور و زنده و متعدد و تعلیق سنگ یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست
و کشیدن در چشم و خوردن شربت ها و غذا های خشک نرم و کشاننده و جالی منضج فی الحکله و تریاقات
خشک باعث تل و ملین و ادرار و ترقیق بدینچ و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل و پراست
بدر خود هر روز یک شربت بر نماشتا گرم و گرم و شستن بدوغ گاوی بطبیخ قار ترنجبین گاهی
که سده و مسام نباشد و که ماخورد و آب باشد و آب خاکستر زرد و پید و یا به طبخ تخال جو و جرم سده که در ک
پید و یا بون و گفته اند که اگر کیدرم سلیخه در شراب کهن بدیند و بیمار را بفرمایند تا پاره بد و یا سده
یرقان را بادار برون آرد و شش و دم و کمتر درق خشک حقن در یا عمل پاکسجین بخورد سده و کشاننده
و سبب نافع بود و دوا نارسائیده هر روز بر نماشتا بخورند تا سه روز منقعت کلی گشته و بعضی مجربان
شکند به گاوسه که میدهند و نافع می آید و بعضی دوغ گاوی بی روغن و آتش و زرشک میدهند و فایده
میدهد و بعضی شیر خرد بسیار میخورند و سودمند است عور سته یرقان زرد ضعیف و تب نرم
با آن داشت لیکن تب قبل از آن پیدا شده بود و بدست هفته و تا بیست روزی در خود ضعیف
عظیم یافت چنانچه طبع از خود قطع کرد و در آن حین انگور شش ترش شیرین حاضر بود و میل کرد و قدری
از آن ریخت بخورد و وقت عظیم دفعه در و پید اشد بعد از آن هر روز از آن می خورد و نافع بود
و تا بپیر خشک میکرد و بدست بیست روز که صحت یافت و این یرقان بحرانی نبود بلکه تدا بپیر گرمی منبذا
چون خوردن قهیر و شباه آن کرده بود و این پید اشد عور سته یرقان زرد و قوی شده بود
و حکمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنه را قدری سرکه قریب بنصفی داخل ساختند و دو روز کمین
خشک را که گفته و سفید باشد و ده بر آن میخیشند و میدادند باندک روزی صحت یافت
و بر چند کس دیگر آزموده شد نافع بود و حضرت را در جو انی یرقان زرد از حرارت جگر و
تدا بپیر گرمی غر افاده بود و علاج چند میگرد و نافع نبود و از هفته تجاوز کرد و بحرانی فرمود

که زاج بلور را نرم نمایند و برین دند و انگشت خود یک فوت آن مقدار که برآید بگیرند از آن و در
 یک قاشق جوات یا شامه و سیم روز سه آن مقدار زاج بلور ختم کنند و هر روز یک مشت را
 اضافه می کنند تا بهشت روز بهشت مقدار رسد و غذا پلا و خشک با جغرات تازه گاو
 میخورند چنین کردند هفته رحمت یافتند و چندین جای دیگر آزمودیم نافع بود و از آنها بعضی شب
 نداشتند و بعضی استپا کنند و بود و بسیار دیدیم که بخواص ادویه و طلسمات تقرب کردند و
 فائده عظیم دادند و ملک شهر یاری جماعتی هستند که ایشان را صفر انبیا می گویند و در قریه جابا
 ساکن می باشند و همه ایشان زرد چهره و زرد چشم و صفراوی اند و صیغتی در ایشان هست که چون
 بر قافی نان ایشان بخورد و از ظروف ایشان بخورد و از ظروف آب غسل کند و شنبه صلا
 جام موروثی در وی می که در انداخته است همین امر فائده یابد و بحر است و گاهی دعای نیز میخوانند
 بر باد می چند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بود و باشد و مغزهای آنرا بدندان طاق پاک کنند
 و بعضی بدو میدهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی را با آب روان می دهند و آن دعار او می
 بران باد و آنها میخوانند آن مغز بار را پس گردن مریض نهاد و میخوانند و بران مریض میهند
 و آن الفاظ فارسی است میخوانند آنکه بسم صفرای خلدان ابن فلان را بحق محمد و بحق علی و بحق
 آل طه و دین و اسلام کو و س که نه ساعه و ایشتم چاشنگاه در باقلازار رفته بود و موسم گل باقلا
 و دران حسین بخاری می نوی که آنرا می باشد و هر کس که دران وقت و دران موسم استخوان
 بسیار میگرداند البته از عروست می آن بر قان و شب پیدای می کند و هر سبت که این کو و کسبانه
 آن گفت سبب میگردد بوقت حرکت و کسی را از رفتن او بیا قلازار خبر نبود و التفات نکردیم
 روزی دیگر زردی چشم و تن او پدید آمد و اشتها می او کم شد و ضیق شرب سیم حرارت شب
 ظاهر شد و بر قان عظیم پید آمد و صبح سنجیدیم او و دادیم بول او غلیظ و رنگین بود و چاشنگاه
 از سبب آن واقف شدیم حضرت او را قدری فادزهر در دوغ سائیده دادند و جهت دفع آن سمیت
 و پیشین گاه را شب غلبه کرد و بهوشی اندکی هم داشت حضرت یک شربت داری شیر خرقه فقط
 جهت تسکین حرارت دارند از قریب پیشین تا بعد از پیشین سه فوت بول سیاه که رسیده
 شدیم و صفر انبیا آمد و غذا پلا و خشک و جغرات فرمود و از آن نان جو و یا جغراتیکه خود آورده بود

قدری داد آن عمل خود را بجای آورد و چنانکه از آمدن او با دهم در شیب سر او نهاده و شمشیر و زنجار
 است نهان داشت چنانکه بجای قدری پلا داشت و او هم در جنت بی پروائی و بیوشی و غفلت او
 طبع ساخته بودم از سر که در صندل و شمشیر و بوی آن او را فائده عظیم داد و هر روز با مغز باد است
 که صفر اندوده بود و بر ناسته است و هر چهارم بستد بود و در نیم روز گاهی دوغ آب سرد و گاهی
 شیر و خره میدادیم و نزدیک شامگاه چهارم غذا می خورد و از آنکه خورد و آب سرد و هرگاه خواسته
 خوردی شب پنجم آنکه عرقی کرد و صبح پنجم بهتر بود و آنکه اشتیاقی و این روز در تب همان غذا خورد
 و بعد غذا بخورد شکم آمد و نبایت زرد و بول بعد از این که صبح شد و او را بفرجه اشغول میدادیم و شکم آن
 و باسی و آب پیوسته و در نظر داشت و هر روز اغراض او کمتری باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش
 بود و شب یازدهم فرومی آورد و در روزی یک نوبت و در نیمه عرق بیشتر از پنجم کرد و او ششها شکو شد و
 نصف النهار گاهی نان و دوغ هم خوردی و حرارتها در نیمه تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد
 و در یازدهم و بیست و یک و در پنج روز و در جمیع شکار در تابستان که مان آمدند و در راه که با خود بود
 و جمله را بر قان زرد و بی تب طاری شد و بود و مجرب فرمود که بزرگ خیار را در آب میخسانید و شب و صبح آب
 آنرا اصفاف بالا کنید و بر ناسته دارید می کشیدند و سه روز چنین کرد و در جمله نیکو شد و بی علاج دیگر از طعناها
 گرم و چوب و شیرین بر پهن میکردند و الله اعلم

باب یازدهم در بیان احوال سیر

از ترکیب و وضع و منفعت آنرا و امراض آن و علامات و معالجات آنرا اما ترکیب و وضع
 سیر و منفعت آنرا بداند که سیر از عضوی است مرکب از گوشتی متخلخل و غروق و
 شش آئین بسیار و بریت تر است و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت متخلخل و بی است
 که چون او دعای است هر سودا که بوی آید جایی باید و در بدن متفرق نگردد و فساد نکند و منفعت رگ و شریانی
 بسیار که در دست است که بحار است عارضی یا برودت سودا مقاومت نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد
 و غشائی از خارج در تمام وی پوشیده شده تا آنرا خود بدارد و سیر حساس و ذرات بسیار است
 کند و او را با حجاب بواسطه این غشا مشارکت باشد و از میکوبی غلام سیر منفذ عرقی شمع بزرگ

پوسته است و ملت سپرز در جذب سودا از جگر آلت جگر اندر دفع سودا از خویش و بیرون فرستادن
 این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن سپرز بعد و پوسته است و سودا که جبهت تحرک است بهشتها بنفسم معد
 بر می آید بدین منفذ بعد و آید و اسد اعلم و اما سپرز امراض و اسباب و علامات و مسامحات آنها
 در **رشتان سیاه** سبب این یاسده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از جگر سپرز می آید و
 بدان جهت سودا بفرغ و نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا انجارج بران اندازد
 و یاسده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سپرز باز گردد و یا خون در عروق مختلط گشته در اعضا
 منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود که در جگر یا سپرز واقع شود و یا در عضوی مجاور افتد و کد زرد گریز
 و یا ضعیفی باشد که در قوت جان سپرز واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع ذلک در دانه
 جگر نیز تصور می باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه تولد سودا بود
 در جگر بود اسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا بواسطه غلبه برودت آن و فسرده شدن خون در جگر
 و استحیل گشتن آن سودا و بدین جهت از دعای خود فاضل آید و منتشر گردد و در این شتم حار بدترین اقسام
 باشد و غلب یا صفرا مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزهای سودا انگیز باشد و تولد کند و بعضی
 از آن با خون در بدن منتشر گردد و در این نوع اسلم باشد و گاه بود که سیمی بنوعی دارد و شود و بر بدن و
 با نخاصیت بعضی مواد استحیل سودا گرداند و طبیعت آنرا انجارج دفع کند و باشد که از بحر ان مرض
 سوداوی افتد علامت آنچه سبب سابق آن شده باشد در مجرای که میان جگر و سپرز است
 سقوط استنهاج ریج باد لائل مطلق شده بران دلالت کند و آنچه از ورم افتد همان دلیل بود و
 و گاهی تب هم باشد و آنچه از ضعف جگر و سپرز افتد و سبب آن ضعف ورم آنها باشد عدم لائل
 آفات آنها و علامات سودا المزاجات بدان اجتهاد کنند و مع ذلک رنگ تن بسیار سیاه باشد
 و اشتها کم و بول سیاه کدر بود و بر اثر هم سیاهی مائل باشد و آنچه از گرمی جگر افتد و علامت سودا المزاج
 کبده و تب و میل رنگ تن از سیاهی نبرد و سی و رنگ بول از سیاهی سپرخی در روشنی و لیکن در آفتاب
 از سرخی نبرد و سی و مائل بود و علامتی طحال بدان گواهی دهد و آنچه از سردی و کبد علامت سودا المزاج
 بارد و کبد و کیمی لون سودا در بول و بر باز و بنودن حرارت و ضعف معد و بدان اجتهاد کنند و آنچه
 از سردی است و بر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلائل دیگر بران دال باشد و می و بحرانی را بقدر

سهم و مرض دلیل بود علاج آنجا که درمی بود نخست تدبیر از آن باید کردن پس ستورش و آنجا که
از تنی یا بحرانی بوده باشد زین سبب مرقع شود و بطریق دیگر آنی همان نوع بود که در بر جان زرد
گفته شد و آنجا که سبب سودا مزاج کبد باشد بدستورش شد بل باید که خون و در عینا و سبب
و سایر تدابیر آن مستغنیات و مسدلات خود داد و اخل باید ساختن و آنجا که سبب جوشهای سبز باشد
نخست فصد با سلیق یا از اسهال و سبب باید کردن بعد از آن چند کت سبیل سودا دادن و آنجا که
پیر آب دادن و تخصیص شیرانی که از سبب جوش افقیونی بسته باشند و درین گاهی سبب جوش افقیونی که سبب
کبری ساخته باشند دادن تخصیص با آب بادیان یا با مال الاصول در صبح و بچاشنگا یا مفید بود و غذا
همه مناسب و معتدل بود باید دادن با سبب که اگر زیاده بودی تدبیر حاجت آید در هر چند روز ازین
بلیله دادن مفید آید میان آن گیرند بلیله زرد و سرد و بلیله کاهلی و دودرم انشیمون یکدم نازده
نیم دودرم نمک پندی و آنکی ازین جمله یک شمشیر باشد و زیاده و کم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر
شیر شتر را با انشیمون و بلیله و غار لقون و نمک هند مقوی ساخته گاهی که مناسب بود و دهند نافع آید
و آب ترب مزاج آب برگ کردن و دادن مفید بود و آنجا که حرارتی یا پستی باشد او به سبب و مقوف
و غیره را با آب غلب اشلب و آب کاسنی آیسخته باید دادن و غذا با پای چاشنی که ده بخل کبر
و سبب جوش افقیونی معتدل موافق آید و آنجا که سبب افست جگر و سیر زرد و باشد فصد با سلیق امین
باید کردن و تدابیر باید آنچنین دانند اعلم و در هم سپردن را غلب این مرض سوداوی بود و گاهی
از خون غلیظه که قریب الاستحاله بود و هم افتد و نادر از صفرا و بطن هم واقع شود و آنچه از غلط گرم فست
زرد و صلب گردد و اکثر آن ورم در طرف اسفل سیر نباشد چیست نقل موده و خداوند این مرض را مطول
گویند و خوانم آنرا استخوانه اندک است این ورم صلابه و گران می آید و آن بود و در ظاهر
تن شیب استخوانهای پهلوی چپ و بر آمدن در و از سوی چپ بچاب تا شانه دست و چپبر کردن
او باشد که دم زدن و ضاغط شود و همچو نفس بچکان اندر گریستن قوت ورم و مزاج است آن بچاب
و خون مطول رقیق بود و جهت میل مرد و بیامی غلیظه سیر زرد باشد که گمانی دست و زانو ها و پاهای
گرم باشد و غیرت سبب میل حرارت غریزی با طرف بینی و گوشهای او سرد باشد و جهت مزاج آنرا
و قبول بر و سهولت و بسیاری باشد که بر ساقها اثر نماید و گوشت بن و دندانها خورد و دندانها

بواسطه میل خون سوداوی بپائین و میل بخارلت بد از دم بیالاد و هرگاه مطلقا اسهال خون افتد
 امید آن بود که بزودی تحلیل پذیرد و اما اگر کمین گردد و بزلق الاسعا و استسقا داد کند از جهت آنکه مزاج
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطلقا هر چند غلیظ تر و رنگین تر باشد بهتر بود و اگر غلیظ
 در سوبی متفرق در آب میند بهتر بود و هرگاه اندر دلیل خون فسرده پدید آید آماس نازل گردد و دگاه افتد
 که بجران این آماس بر عاف و گاه باشد که اندر پس گوش آماسی کند صلب و سیار بود که این آماس
 طحال با آماس جگر انتقال کند و این اسلم باشد و آنجا که درم گرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل غا
 نباشد و در صفراوی این حالات بیشتر باشد و در بلغمی نفس نرم بود و در رنگ سفید بسیار مائل بود و
 آنجا که صلب شود و مطلقا ملول و محزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عقلش مختل بود و چون سپرز
 از درم نجات بزرگ شود و شکم بزرگ شود و نفس تنگی کند و جگر ضعیف گردد و در رنگ سبید و
 زردی گر آید و بدن نحیف گردد و گردن باریک شود و سر را است نتواند نگاه داشتن و هرگاه
 سپرز کوچک شود و بدن قوت بگیرد و همان حد در سپرز را باین نسبت واقع است و گاه باشد
 که چون دست بر درم نهند و آنرا نیک بچسباند قراقری در آن محل پدید آید و سبب آن مادی بود
 که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاجت و منع درم سپرز آنرا و بدین جهت بسیار باشد
 که قولنج ریجی هم مطلقا را واقع شود و از جهت غلظت ماده مطلقا از مرض نزلات این بود و گفته اند
 که هرگاه مطلقا از در سپرز نبالند امید سلامت بود و جهت دلالت آن بر سلامتی حس سپرز و البقرط
 گفته اند که هرگاه اشتهای مطلقا باطل گردد و یار از خون سنج ظاهر گردد و بر اعضای وی شربا
 سپید و قره های بیدر و پدید آید و زود و دم هلاک گردد و علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این درم تدریج درم
 کبد نزدیک است لیکن اینجا چون فی و اسهال بعسر واقع میشود و محل نیز از دوا البست و جود عضو
 از جود کبد غلیظ ترست و ادویه که اینجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله بقوت بران آنها و با جود این
 معتدل تر باید تا ماده را بکثافت و سخونت غلیظ و محترق سازد و اگر ادویه تلخ و تیز یا چیزه قابض
 آمیخته مناسب باشد و دستور الاثقال آنست که اول از باسلیق دست چپ جبل الذراع فصد کنند
 و چون قوت یتن باز آید و راه را بستر فراغ بد فحاش پاک سازند و در آن اوقات از اشربه و اغذیه
 لایقه آنچه مناسب وقت باشد بکار برند و در تفصیل غذا مقداری که ممکن باشد بکشند و آب آشامیدن

و خورونی خوردن در ظرفی که از چرخ کز و کبر تراشیده باشند بسی نافع آید و آنجا که درم صلاحتی پیدا کنند
 تدبیر قوی تر باید کرد و بیان آنچه درین مرض مطلقاً نافع باشد و درم تخم کاسنی و کشت یکدرم
 و نیم آلوده ترندی مقداری که اندک طعمی گیرد و حله را بچو شانند و نیمین آب تا شربت داری بماند
 و صاف بپالایند و سحرگاه یک شقال ایارج فیقر او یکدرم غارلقون حب ساخته بخورند و صبح
 این مطبوخ مذکور را بر بالای آن بنیاشانند تنقیه سپرز نکو کند و دو درم غارلقون با کنجبین خل کبری
 همچنین تنقیه کند و اگر قرص بپزند اضافه کنند و یا نیر آب و کنجبین ساده خورند اقوی باشد و
 چون حرارتی باشد با آب غلب اشلب و آب کسی خورند و آنجا که اقوی باشد با آب کرفس بادیا
 و اندک زعفران و فستقین دهند و اصل افزوده و معاش اضافه کنند اما سفوفات بگیرند بزرگ جبه
 یا بزرگ بید یا بزرگ کبریا پوست بچ کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری سوده باشد بپاشند
 خورند و اگر پوست کبریا با کنجبین بزوری لعن کنند ماده را بطریق بول و براز میرو کنند و اما
 اقراص قرص توت قرص کبر و پنج کشت و قرص اشق پس از طعام خوردن انسب باشد
 و اما معاجین پرسیاوشان یکدرم بزنجبکشت مثل زوفای خشک سیلی این حله بکنجبین شتر
 یک شربت بود و وقت میمون و پوست بچ کبر کوفته و نیمه بعسل سرشته شربتی پنج شقال تریاق کبیر
 شربتی مقرر قنطاریون کبیر و پنج شش بعسل سرشته شربتی سه درم و بشیر برنانشا و شباگاهه توان رود
 و اما شربت بکنجبین عنصلی بکنجبین بزوری سیلی کبریا شربت و پیرا شربتی آب
 اصولی که اصل جزو مثل دران نباشد و درم تخم خرفه در سرکه کبری مزوج باب و دوا نیمه ماء کفر
 بشکر شیرین کرده یا بکنجبین جوش ساخته تخم تر باد و درم و نیم که مزوج باب تلخ قوس
 و اما ضمادات بگیرند سداب و فودنج و فستقین و پوست بچ کبر حله را در سرکه بپزند و کرم
 برندی کرده بپرز بندند و کبر و خمیر و قدری اکلیل الملک در سرکه بچو شانند و بزرگ سداب و بوره
 قدری کوفته بران ریزند و بچان بنهند و اگر اشق داخل اینها سازند بهتر باشد و کرب و اسحقو
 قنطاریون که بچ کبر روی است هم منفعست بسیار خشنه و بگیرند عسل و بزرگانه می کنند بمقدار محل ظاهر
 و درم و خردل را کوفته بران پاشند و بنهند و چند انکه طاقت آورد و بگذارند و برنانشا این ضمادها
 انفع بود و هر ساعت که سرد شود دیگر باید کردن و گفته اند که تا بپست و یک نوبت آن ضماد را

نکته اگر که درین برنماشتا اولی باشد و همچنین بعد حمام و آبریزن و مالیدن این نجر و در شب بسیار و جنبانیدن محل بقدر
 دلک و اما انچه در شور باهای مرغ جوان فریه که خود منتشر و اندکی ریخ و گل کیر در آن باشد و زیر پاج چنان
 کرده سر که کبری یا عصفه و کرفس داخل ساخته و گوشت مرغ فریه یا ربه فریه در آن جوشیده و با بای که در شتر
 یا گنجین یا خل کبر یا عصفه یا برگ ترب یا کبر سر که یا زیتون پرورد و سیاه پلا و مشهور که گل کیر در آن باشد
 و شهابه اینها از آنچه با اینها نمیدانند که در شتر و از هر چه سودا انگیز بود چون حدس و غیره و شهابه آن بر سینه
 واجب بود اما میوه های خشک و تر آنچه خشک مغز پسته مغز بادام مغز جوز فانیذ فیشک خرزبه
 انگور شیرین انجیر تر سوزند آنچه در بین الطعما این خوردن نیکو بود و انگور لب طعم نیک بود و آنجا
 که در رم ملغمی باشد ابتدا با شتر غایغ ملغم مشغول باید بود و از او دید و غیره که اینجا نمیکور شد آنچه مناسب
 دشت بکار باید و شستن و بعضی از تره ای را در ام معدده و کبد را ملاحظه باید کرد و آن سبب این آنچه خاست
 آن درین مرض عظیم یافته اند **شیخ** گوید مطحون در خواب دید که کی می گوید هر روز سه جرعه از بول
 خود گرم گرم بر ناستا بخور تا صحت یابی ده روز چنین کرد و شفقت تمام یافت چنانچه شش گوید را
 این حال بود و خواب دیدم که کی میگوید عرقی میان خضر و ضرورت چپ از جیل الزراع آمده بسرد
 و آن کن چنین کرد و در اندک روزی صحت یافتیم و این تدبیر نبات مشهور و مشغول و نافع است این
 گوید شتر در و ناس را با گنجین خورند چند روز شفقت تمام نمیشد و همچنین خوردن کب تبس یا گنجین
 بخورند مفید باشد و **شیخ** طریقی را از غرض دل چیل روز نبات مفید بود و بعضی
 از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با گنجین خوردن نافع آید و همچنین
 سیر ز اسب خشک کرده و خفاش خشک کرده و سوده با شکر بر ناستا که خورون و همچنین
 خاک شتر خفاش سی خپه آید و گفته اند که داغ نهادن بر آن از بیرون جهت قرب آن بکلیه و بگذراندن
 تا چه که اسب را از آن رو نافع بود و من دیدم عربی مجرب که بر کس این مرض بودی جوالد و زنی را
 در آتش سرخ کردی و محل و رم را که شیب بره پهلوست به سبب محکم که بفتی چنانچه پوست و بر
 و کنایه سیر ز گوشت را در میان انگشت او در آمد و بودی و آن جوالد و زنی ازین جانب پوست بز و
 و از آن طرف دیگر بیرون کرده و خطه بگذراندن تا نیکو بسوزد و مرض او کس دستا و سینه
 و سیر او را گرفته بود و ناستا بخورند و سیر ز بدن دستور داغ شدی و بعد از آن جوالد و زنی که شعیدی و مرض

شراب شیرین دادی و بسیار هستند که در آن حین غشی می کنند از دور و دور می چرخان رفته
و مریض صحت یافتی و دیگر این مرض اورا طاهر نشد مگر سببی دیگر را دیدم که سیر زرا بکجه
و انگرودی و چرخ بسیار از آن رفتی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر
ماه پیش از چیزی خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مریض دادش بر کاغذ سفید
نموده نویسند و آنرا بچیند و در قاشقی جوین فونند و کشتی آتش بر یک سر آن کنند و مریض را
بپشت بازو باندند و دستهای او را محکم گرفته پشت قاشق را بجل کنار پیر او شیب بسلو
او چنانچه محل ورم آن محسوس است بنزد یار بر روی پیر این دعای شفا بخوانند و تا دیر نگشت فمشته
آهسته سید منده چنانکه کنار طومار در گیر و دو پاهای تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب قاشق با وجود
که در پیر این هیچ اثری نشود در قاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید سیر مریض و پوست محل بسوزد و دوباره
عظیم پدید آید با مراد تعالی و مریض اغلب در آن حین طاقت نیاورد و مضطرب و غشی گشت
و آب بر روی او باید زون و او را بهوش
آوردن و آن شکل انیت و بصورتی
و دیگر هم دیده شده و آن نیز همین عمل گشت
و مجرب است و آن شکل دیگر انیت و بعضی
ان دو دانه چین نویسند و الله اعلم
و بعضی گفته اند که پوست بیخ کبر را در

۵۹	۵۹۴
حم	یا جابر یا
یا غریب	طایس
بریدم	بریدم
یا الله	یا رحمن

یابد و ح

یابد و ح

بکار و نرم تر نشدند سحر تراش تیر کروی و آنرا بر لبه کنند و چنان بر ورم سیر زضا و کنند
و من در هر ات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبیعی بد و فرمود او و سحر و تشویه نکرده بود و مرض
نوبه چون دوسه روز این ضما و بست یکبار با دمی در تمام بدن او پدید آمد و منتشر شد و از سر تا پا
بر و آهسته چنانکه پنداشتی با در پوست او و سید و اندر در ضعیفه بد حال و در و منده شد و جمله اعضا
او در و اعیا پیدا کرد و بر هر جا از تن او که دست می فشارد و می گرفتند او را حرکت با دوسه
جل او می آمد بطرف بالا سیل کرده چنانکه بخلق سیر چشای با آن بر می آمد و قراقرمی گرفت و
بعد از آن شش ماه سهلارث میدادند و رعایت میکردند تا صحت یافت و ورم هم با آن فعل

برطرف شده اما داخل ساختن آنرا و ضادات بعد تنقیه و کنگی مرض نافع یا شیم و امد اعظم
 در دسپیرز باد و می سبب حدوث ریح غلیظ در سپر و ضعف هضم می و تدایر باد کثیر
 بود و این باد در حرم او باشد در میان غشا و جرم و فرق میان این و ریم ریحی و غلطی سپر زبدان
 کنند که اینجا هیچ گرانی نباشد و تعدد بیشتر بود و از مساس و دست فشاردن سبک در و زیاد
 نشود و علامت غلبه خلط و بول و براز و سخته بسیار ظاهر نباشد و خداوند آن حرکات سبک باشد
 و بول او کفک ناک بود و هیچ تب اینجا نباشد و اگر تبی با این اتفاق افتد نافع بود و در علامات ضعف هضم
 ظمالم و تدایر سابقه هم بدین باد گواهی دهند و علاج اینجا مسالنه در استعمال محملات قویه چنانچه
 در ورم صلب مفوم شد نافع آید و تحمید بنک و ارزدن و تخاله و سبوس و کم خوردن و کم را
 بتفاریق خوردن و بر تشنگی صبر کردن و بجای آب گاهی شراب کمین خوردن و قرص دل و رس
 و کسبی بر سر طعام خوردن نهایت مفید بود و دهن را بچه مالیدن کرد و پیس سود باشد و امد اعظم

باب شانزدهم در بیان احوال روده

از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض اسباب و علامات و معالجات آنها تر
 و وضع و منفعت آنها بداند و در مطلقاً عضویت عصبانی و دو توئی و بر هر دو
 آن غشای پوشیده است با غشاهای معده در یک سطح واقع شده اند و لیفهای رودها همه از هینا
 واقع اند تا بر تفل اعانت کنند الا در معارف آخر که در بعضی از لیف جذب هم هست تا از امعاء
 جذب با بقی افعال کنند و همه را پاک سازد و جمله رودها و شش صفت واقع اند و همه پیوسته
 اول روده است رست و بقعر معده متصل و بواب دمانه است و این روده از قعر
 معده است و فرو آمده است و پنج خیم ندارد اما حوالی آن از بهر احشای دیگر حال باشد و وضع او
 مرا ثقال آسان تر بود و اندر هر شخصی طول این روده بقدر عرض و از ده انگشت است
 بدین جهت این اثناعشری گویند و دم بدو پیوسته است و آنرا صائم خوانند جهت آنکه تفل
 اندر وی جای نگیرد و زود از وی بگذرد و بواسطه رسیدن صفرای خالص از زهره بدو شش
 آنرا از تفل رودی سوم بدین صائم پیوسته است و آن بر تو در تو بر هم نبوده

ناسرجه شایستگی غذا داشته باشد و با ثقل بدو آید و بودیر تر از وی بیرون رود اندر شکم و تو بهیجا
 آن میگردد و با شستگی تا مقول با سایر ریهای آن خصیصه را از ثقل جدا کرده بجزگشند و نیز کلبه بجا
 یافتن ثقل آنجا مدتی تقاضای سجاوت بر خورسین بر ساعت رختجندارد و این بر صفت از باسن
 اصناف بحرم لطیف تر و دقیق تر باشند و بدین جهت این اعمار را اوقات گویند چنانچه باقی را
 که غلیظ تر اند با آنکه هر یک نامی دارند جمله را اخلاط هم خوانند و منفعت وقت و لطافت آنها
 آنست که چون حصه از غذا با ثقل بدینامی آید بیشتر از آنکه بیکر امعا حارت اعضا درین و دنا
 زودتر و بهتر اثر تواند کرد و نطفی فی الجملة اینجا نیز حاصل باید که مدد طبع معده گردد و بدین و دنا
 هیچ پیه نباشد بواسطه قریب اینها با اعضای گرم و قبول حرارت آن اعضا را بر وی و در درون
 این اعمار طوبی که طبیبان آنرا مهر و ج الامعا گویند بیشتر و آن رطوبتی است همچو امار نشاسته
 که سطح داخل اعمار آلائیده است تا گذر افعال آسان تر باشد و سبب افعال کشیف و صلب
 بد آنها رسد و از گذشتن اخلاط بر ریش نشوند و منفعت غلبگی آن رطوبت درین اعمار مخصوص
 آنست که چون صفرای صفت بیشتر برینا میگردد و خنثی شده اینها را چهار هم رود و غلیظ بدین
 امعای قوی قوی پیوسته است و از محلی از وی در او اخل روده همچون خرطیله بسوی راست بیرون
 آمده است اندک بطرف پشت مائل و او را یک منفذ پیش نیست و آنچه بدو در آید از راه هم
 بدان راه بر آید و دیگر اعمار و دجبت این ادر احوال را گویند و او همچون معده دیگر است و منفعت
 این آنست که آنچه از بقایا غذا یا ثقل مانده باشد اندروی بایستد و بعد کسب حرارت از مجا
 جگر خنجه تر شد و معروف بخنجه بگردد و اندر علت فرستادن این روده باشد که کبیه خایفسد و آید
 از بهر آنکه بر یک پهلوا افتاده است و هیچ رباط پیوسته نیست چنانچه اغوز پیوسته است از
 قولون گویند و آن روده است غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک جگر کشیده پس بسوی
 چپ باز آمده است و فرو سوی کشیده تا نزدیک پنهان که ران چپ کشیده و باز سوی راست
 بازگشته است تا رابر مهره قطن و کراش هم فرو سوی دارد و آنجا که بسوی چپ میگردد و چون یک
 سپر رسیده است نمک شده است و فرا هم آمده و بدین سبب است که درم سپر نگذارد که باد
 از روده با تا سانی بیرون آید و محتاج شوند که بدست جانند تا بیرون شود و نام قولنج را از نام

این برود و اشتقاق کرده اند بسبب غلبه وقوع آن اندرین برود و مقتضی آن قریب است به طبیعت
 ششیم برین پیوسته است و آن برود است غلیظ و است که نهایت آن مقعده است
 و این را بسبب گرانی نهادن و تقسیم خوانند و فراخی وی قریب است به فراخی مقعده تا نقل در و
 جمع شود و در وقت حاجت بکبار فارغ شوند و هر خطه اندک دفع نماید که در این برود بر هر کس
 است پیوسته باشد به طبیعتی که آن را برین ملوک خویش بدارد و نقل اندر برود و قولین و اجو
 غلیظی که در و بوی مگر در و بر نهایت برود و مستقیم که مقعده است چهار عضله بگردوی در آمد و است
 یکی از آن مقعده را فرا هم کشیده دارد تا نقل بر او بیرون نشود و دیگری بر بالای او است و در و
 بر فم بر نقل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو سدر عضله دوم مردان را به بن قضیب پیوسته باشد
 و در عضله دیگر بر ریب نهاد و است بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جامی خود میزدند و هرگاه
 درین برود عضله ششیم پیدا شود و مقعده برین چیز و اندر غلظت و اما افاضل اصحاب و اسباب و علامات
 و در کتب است اینها را به حال سبب رخسار شکم باید ای بود و ضعف قوتها و رقیق گشتن و مادام و
 کشاید و سببها و یا به رانی بود از سبب اختلاط رخسار و در خروجی شین و قوت طبع در دفع آن بر راه
 یا زه نالی باشد در اختلاط و خضار و فرساون طبیعت آنرا معده و معاد و یا تصویری بود در حال غصه
 جو خضار و این معده و جگر و اسهالها و سبب بر زهره و در باغ یا در و مسهل یا منی یا مری یا کمر و است
 بطبعیم یا در و یا می بود در بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود و ما دم که موجب تغییر حال
 نشود است از قانون طبیعتی مگر در و در خلاف قوتها و عمل نماید داخل درین مرض نباشد و چنان
 اسهالی که از اسهالگری و شوقی خود و چنان استانی است و عرض و کمرانی و ما دم که با قراط بانجی است
 و اختلاطها که در اختیار گردانند و هرگاه که سبب شدن مرض معده را اسهالی را چنان بود که
 چنان باشد و سبب موافق شود که در غده آنیکه تصریف نماید و کینوس مناسب حاصل کند طبیعت
 از آن تغییر کردند و در آنجا و ششیم تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر معده که آن آید و آنرا با معاف کنند
 و یا نیز از آن نفرت کنند به جهت نامتناسلی و بیرون فرستند و باشد که رطوبتی لغزنده تمامی سطح
 مقعده را آلوده باشد و غذا قبل از آنکه به نظم فرد می لغزاند و باشد که اختلاط و مواد فاسد غالب
 معده را آلوده و در آنجا به طبیعت کلی آنرا دفع کند و باشد که آن مواد و اختلاط از قبیل ریم و خون و یا

و یا

و جرح است بر پیش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض که طبیعت خنک آنرا از خود دفع
 کند و تپانساند لیا باز گردد و انار لیا آنرا با معاف فرستد و اما آنرا دفع کند و باشد که سبب باشد
 چند سبب کیلوسن کند و از معده هم با سار لیا با معاف رود و اگر رحم قرحه یا خون جراحی و یا شکاف
 عرقی در عروق آن مجتمع گردد و هم بدین طریق اغلب منفع شود و سبب مرضهای با سار لیا هم سال
 را هم قریب بدین تواند بود و سبب سیر زنده مر اسهال اچنان باشد که سودا و کیمبر ز غلب
 گردد و معده بیشتر از مقرر ریخته شود و از آنجا با معاف منفع گردد و باشد که در معده با غدا اختلاط شود و
 از استغیر گردد و طبیعت از آن نفرت کند و قبل از اتمام هضم با معاف فرستد و همچنین صفیحه در زنده
 غالب شود و با معاف زنده از منفذ معین با معده آید و از آنجا با معاف رود و باشد که از هر دو طرف
 منفع گردد و سبب و مانع مر اسهال اچنان بود که زنده با معاف رود و آید و طبیعت از آن نفرت کند
 و در وقت آنرا با معاف فرستد و با افعال منفع گردد و باشد که در معده غدا می باشد و آنرا ماده زنده
 کند طبیعت در آن تصرف نکند و با معاف منفع گردد و باشد که آن ماده عادی بود و مزاج بعضی امعار را
 قایلند سازد و در آن وقت آن طبیعت سبب و در مر اسهال اچنان بود که قوت و اساک آن
 سبب زدن یا عرض دیگر ضعیف شود و هر چه بدو آید زد و نگذرد و باشد که از ریش آن ماده دفع
 و باشد که سبب آفتی اندک که در محلی از آن باشد مواد به آنجا غالب میل کند و طبیعت دفع آنها
 طلبید و باشد که سرگ از وی بکشد و خون منفع گردد و در سبب علامات امراض این اعضا
 که سبب این مرض اسهال واقع اند سومی روده سبقت ذکر یافته اند تحقیق هر یک از محله
 باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض امعاف در غیاب سببین گردد و دلائل مطلق است
 در اول باب پنجم مذکور شده است و ذوبان موجب اسهال یا علامات در جمعی وقتی باشد
 و آن نیز سبقت بیان یافته علامات آنچه از مبادی افتاده بود و اختلاف الوان قوام
 بر آن و اکثر رفیق دکم بومی و لنج آمدن و در گرمی او اثر روز بیشتر شدن با گرمی و سستی
 ملک و عدم عادت مریض بدان بلکه عادت بقصد آن و لزوم عرق بدان گواهی
 و اگر تحقیقی اندک در مبادی باشد چندی و باقی مانند با این علامات یار بود و صفت مریض بیشتر
 از مقتضای مرض اسهال باشد و مر این مرض را عمومی نیز واقع بود و این قسم را

استسبابی است که بتوان کرد و آنچه از استسباب در اینجا می بینیم اینست که بواسطه نبودن آب آید و
 این چنان باشد که فوجی در روزی سه روز استسباب کنند و پس باز ایست و هم چنین چنان بپردازد و
 که بر طرف شد و دیگر بار باز آید و چند روز می باشد و گاه بود که یک هفته بر حال تندرستی باشد و گاه بود
 که نسبت روز تندرست باشد پس خوب است استسباب باز آید و هم چنین چنان بپردازد که چنانچه این مرض طاری
 شده باشد که بر اثر برانگیختن شعله باز گردد و در حمله بارز است و خفت یافتن بود و فرقی میان آنکه آید
 از جمله عروق بجز رجوع کرده و از آنجا با سار قفا در روده آمده آنکه آید و در حالی معده بوده و بعد از رخت
 و از آنجا که با معده آمده است که اول با کیلوس مختلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا و ثقل دفع و غلیظ تر
 باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان باضمه بود و یا ماسکه افتاده باشد در ثقل اندک مضمعه
 پیدا بود و چون سبب این منفعتها با بطلان بلغم غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلوده است و در
 برابر بلغم غالب لزج ظاهر بود و در و در مقدار و در سبب لایق دفع شود و اگر غلیظی دیگر چون سودا
 و صفرا سبب بود باشد و در برابر پدید آمدن سار قفا با ضمه غلیظ و واضح باشد و اگر سبب منع
 استسباب مضمعه بود و تولد با و باشد و تر از در شکم معده و بعد غذا با وجع شایان شود و اگر قوت و در
 مستعمل در سطح معده جای گرفته باشد و آنرا مده و موجب این ثقل ساخته تقدیم تسهیل قوی و عدم دیگر
 اسباب و دلیل آن بود و اگر ریش بر سبب جمعها بوده باشد چنانکه و پوستهای فرجه در برابر با علل
 آنها ظاهر بود اگر آس سبب بوده باشد و لایق آن واضح بود و اگر آس شاد بود و دریم و خون
 در میان پدید باشد و سبب یافتن که دریم از عضوی دیگر معده آید و با معده منع گردد و در برابر ظاهر شود و
 باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد و علامت هر حال علامت ورم محل آن بود و آنچه از
 دیگر افتاده باشد اگر از بطلان مضمعه آن بود و استسباب کیلوس مختص باشد و بعد از ثقل آید و اگر از ضیف
 باضمه و یا ماسکه آن بود و اندک اثر مضمعه جگر در آن پدید باشد و در ضیف ماسکه کیلوس در جگر اندک تر باشد
 بود و اگر در ضیف جگر بود و در برابر غالب تر یا کیلوس استسباب آید و اگر ضیفها و سده یا ورم بود و باشد
 پس این علامت با علل استسباب آنها ظاهر بود و اگر سرد ورم شاد بود و دریم و خون تبهم بر ظاهر گردد و اگر سرد
 و جگر افتاد ظاهر گیده باشد یا سرد باز گردد و سبب سرد مزاجی گرم تر از خون صرف و غالب آید و سبب
 این را از سردی و غلیظ شدن مجرای سردی استسباب و در جگر علامت سودا مزاج ظاهر بود و در شکم و روده

هیچ افت نباشد و در نیکند و اگر اسهال و مویی کبدی یک روز یا دو روز حبس شود و باز عود کند
 و نه سجا که خون در جگر از جهت سرد المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن گداخته شود و با معامض
 گردد و در از صدیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد با آن ظاهر بود و اگر صفراوی و جگر غالب
 منور شده باشد و طبیعت آن از اسهال رقیق و معازشاده بود و علامات آن با صفرا و است بر از ظاهر
 باشد و اگر گرانی آید و گاهی اندک غنی بهم با آن یار بود و گاه باشد که غلیظ محض ق کال در جگر
 متولد گردد و در غنی آنرا بخورد و چون غلظت از آن با معامض شود و با التهاب وحدت در نواحی کبد باشد
 و بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا گردد و طبیعت آنرا بوجبی با معامض خارج کند و در بر از یاره
 گوشتی که باقیش بگذارد و در آب حل شود و با عروق صفرا غالب ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه
 بزرگ از این نوع در بر از ظاهر شده و آن شخص زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیز
 از عروق ضعیفه اختلاف است بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر حرارت غالب وحدت خلط الکالی
 گداخته شود و بدخل امعاء شرح کنند و آنجا باز منتهی گردد و بهمان وضع چه گوشت آن بخون بسته مانده
 و این صورت را در عروق شکل توان کردن مگر گویند که شحم ذاب از عروق با معامض و در عروق
 و قاق هم از آن میگردد و در بقعه شحم با زبان هم خون منعقد می شود و بعضی چنان دریافته اند که چون
 پاره جگر سراج امعاء طبیعت یمنی است از اجابت دفع آن از هم بکشد آن مقدار که آن جرم
 بدخل آن در آمد و بعد از آن بفرار و در سعال خود باز رود و اینهم بعید و اگر هر دو نوع را امعاء شمای
 کنند فی الجمله و چه دارد و فرق میان اسهال ممدی و کبدی در بعضی مداخل اشتباه است که در مطلق
 کبدی نسبت با ممدی خلط مندرج بیشتر باشد و عدد مرات آن کمتر بود و ثقل آید شمر خلط و بی منفص باشد
 و بر مجلسی باشد و فته و فته بعد فی در از ترا خارج باید و فرق میان اسهال طحالی و اسهال سیاه که از
 اخلاط محترقه و کشادگی سده باشد آنست که خلط ممتزج سخت سیاه نباشد و بقوام غلیظ تر از جمله بود
 و خلط سوداوی سیاه تر و رقیق تر باشد و بوی بد نکند و آنچه از سده آید متعفن بد بوی باشد و گفته اند
 که اسهال که از اخلاط محترقه باشد چون سبزی سبزی که در نشان قوت طبیعت هم سید خلاصی بود و
 بعد از آن بوی زرد گردد و در حقیقت باید دید و آنچه از اسهال رقیق افتاده باشد و بوی هم قویست
 بود و بوی آن اکثر سرد و قوی بود و در سبزی سبزی که در نشان قوت طبیعت هم سید خلاصی بود و

در غلظت و پدید نیاید و نه رال و نه غلبه کند و آنچه از سیرزاق و بادیه باشد بر از سوداوی بود بی منت چنانکه
 نخست در غلظت و علامات و حشمت سیرز غلبه سودا و این شاه بود و گفته اند که هرگاه که اسهال
 سوداوی در ابتدای عرض که واقع شود بر زمین سحر شود و سرگشته باشد و به حشمت غلبه حدت و اثر از
 نادر و اگر نباشد بحرانی افتد ممکن البت بود و زیرا که در ابتدای این چنین خلطی سوخته حاد و غوار دفع جز
 بر سبیل انظار طبیعت چشمه را نیاید و بعد از دفع طبیعت اخراج نماید و آنچه از سیرز و انما و بادیه
 بر آنست و غلبه حرارت مزاج و جگر و تداوم چیره شده و انگیزه و مافتد هم می غلب و مختصره شاهد این امر
 مراری و دلیل غلبه کردن چیره و آنچه از سیرز و انما و ناله و میل و ظهور رطوبت بلغمی غالب است بر
 و بیشتر بود و اسهال در ضعیفان و بعد از خواب و از زرد و آدن و بعد از آن تب درج کم شدن و در شب
 کم بودن و یا نبودن بر آن دلالت کند و باشد که مادی و تیز گرم نزله سبب سحر اسهال گردد و آن هنگام علامت
 نزله گرم با اسهال و مریخی ظاهر بود و تواتر شش بهمان طریق مذکور محفوظ باشد و آنچه از سیرز و انما و بادیه
 علامات امراض سرد و بد آن اشها و کنت لیکن آنجا که سبب ضعف ماسکه و اسهال سطوی بود و غالب
 و لزوم که سطح آنرا آلائیه و سبب است کم آمدن چیره شود و بر و و در برابر ظاهر گردد و این زنی معده
 نباشد و حشمت نوزاد این بلغم و معده و آدن از آنجا با مناد و استیحا که سحر اسهال یا قرح آن سبب اسهال باشد
 علامات آنجا چنانچه بعد از این حشمت تبیین گردد و نا ظهور خون و ریم و پوسته در برابر قرن بود و اگر سبب
 اسهال کشاد و شدن سرگرم بود و از عروق که در سطح اندرون اسهال مستقیم است بر از خونی بود و صرف و کم
 کم ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم آفت روده و غیر سحر و عدم علامات سودا و مزاجات مطلقا
 بدان گونه ای دهد و اگر سبب بادیه و سیرز باشد بر از بلغم غالب و از قرصا این نوع شود و در سحرگاه پیشتر
 میل شود و با خون و خون باشد و علامات بادیه و سیرز با آن باشد و گفته اند که هرگاه اسهال باقی بخون
 مریخ شود و یا غشالی گردد و خطر ناک بود و وقوع اسهال یکبار بعد از امراض بی آنکه بحرانی باشد نشان بد بود
 و هرگاه سهول بر افتد از پیشتر و بعد از آن در بعضی قوت بدید نماید و ست از علاج او باز باید داشتن
 علاج بد آنکه منع اسهال مطلقا بهیچ وجه و تیز گردد و یکی استعمال قوا بعضی و این گاهی باید که دهن نجار
 عربی کشاد باشد و یا تراشی در سطح شده و و و هم استعمال غریبات و این گاهی باید که مجاری را
 قوت اسهال رطوبات ضعیف شده و باشد سهول استعمال منقذات و این گاهی بود که مواد قرن و

تر و دولای برتن پوشیدن و مبروحه آنرا خشک داشتن و اطراف را بستن و آنجا که سبب اسهال باشد
 در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد تقویه کند و غذا را با عادت گرم سازند و با آب
 غذا را سبک کنند و آنشال اینها می خوردند و آب کم خوردند و بر تشنگی نمی گفتند و با اندک کلاب آب بخوردند
 خوردند و آنجا که سبب امراض معده باشد نخست علاج آن باید کردن بدستوری که در مجلس مذکور است
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن سهل و ملین و حقنه مادم که ضرورتی عظیم واقع
 نباشد از آن بی نیاید و جائز نباشد و عند الضرورة سهولات بارده اولی بود چون هلیله و کل و شال
 آنها اگر مانعی نباشد و گاهی که سبب آماس بود منع اسهال بقواض محض بود و نشاید کردن
 که ورم را زیاده سازد و ترکیب دو در جمله احوال لازم باشد و گاهی که سبب قوت داروی سهل
 باشد که در سطح معده مانده بود و تدبیر افراط عمل بود عیبه در حجت تدبیر استغراغات سبقت بیان یافته
 باید کردن و قوتی کردن اینجا اگر قوت باقی بود و نفایست نافع آید و همچنین فاد و زهر در دوع سائیده خوردن
 و گاهی که اسهال سوداوی بود نخست فصد اسهال موافق آید و بعد از آن معینات سودا و معدلات
 مزاج دادن مناسب باشد و خوراندن جد و در آنچه مناسب بود و سستی کرد و فائده تمام شد
 و اصلاح حال سپرد بدستورش لازم بود و اگر مجرب سپرد از انگشت و کینه دافع کنند عظیم نافع آید
 و اگر مضرای مجربه نیرند و منفع میگرد و علاج آن علاج مراری باشد و سستی کردن اینجا به
 نافع آید و زلفی بعلایق زلفی مرتفع گردد و در طبعش وضع معده گفته شده **پایان** حسی نافع بگیرند
 مرو قرفه و انیون و چند بیکس از یکی یک جز بآب مورد حب سازند هر یکی فصد از فلفل شربت
 از آن مردم رسیده را هفت حب باشد و کوکان او حب بوده ساله را چهار حب و بعضی
 حکمای قرفه تخم کرفش کنند و اگر ضعف مضم از باد چون معده باشد علاج رج رجی و غلبه خشکد کانی
 بود و آنجا که سبب امراض کبد بود و باشد علاج آن بدستوری که در مجلس مذکور است باید کردن و با
 در عایت جانب اسهال در سده و ورم از استعمال قواض قوی و بی مصلح مفتوح و منضج و چیزهای
 سده و بالفعل بر چند باید بودن چنانچه در ورم معده تصریح یافته و خداوند اسهال عالی را خنده
 جز کشاکش ساره نباید دادن و آن نیز در روزی دو نوبت توان دادن و اگر این مضم شود
 جا در صحن منقشر با سبب جوینده کچم و در حقیقت جز و آب توان دادن و اقصار بخوردن مویز

ملا انگشت
 سبب کینه بدین
 به عمل

در نیاب عظیم نافع است و شیخ بس از مجربان ازین خبر بر کرده اند و خداوند اسهال و موی را
سفوف الطین و آنچه در بطن خون رخ نماید و جراحت های درونی چند جای تکرار ذکر یافته و اودن نافع بود
و آنجا که استلای هم در خون بود و قصد از عرق مخالف جانب کبده مفید باشد و من چندین اسهال موی
را در سردی بود و خبر بزه فابری شیرین بریان کرده و با فراخور اندین و غذا حاجت بگرم کردن نیست
علاج رنگی را در زمستان شش روز اسهال خون و بغیر ما اندک تر چیزی بود و قدری جوهر بود و
خورا نیدیم بهتر شد و تکرار کردیم و صحت یافت و چندین را اودیدیم که بصبار و خرثو که صحت یافتند چنانچه
روز اول یک قاشق خورند و تا صفت روز هر روز یک قاشق اضافه کرد و در چون برطرف شد
و آنرا که این اسهال از حرارتی و خلط حاوی افتاده باشد آب بخت سرد بر ناسته و اودن و بر جگر را
طلا کردن و شربت های سرد و سرد کرده و خوراندین و شربت ششخاش و تخم ششخاش و شیر و آن در
آتش جو و کشکاب و اودن نافع بود و همچنین قرص کافور و قرص طباشیر حاضی و اودن مفید بود و اگر
در اسهال خون اطراف سرد گرد و در وی زرد شود و بعضی سقوط کند و غشی افتد و شکم بر آید و
خون معلوم گردد که خون در شکم بسته شده است و علاج آن به ستوری که در بخت فی خون گفته شده
باید کردن و هرگاه خلط مستحق در جگر پدید آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفید آن
که توان باید که بشین و غذا باو شربت های لطیف خنک تر یابی باید و اودن و جود و در آب خرثو
و طین مخموم و یا فادر و در دوع آهین تاب کرده در نیاب نفی جامع ظاهر دارند و تخم خرثو
داود و بزر و قطونامی بوی داده و از هر یکی جزوی در شراب ریاس با شیر و صندل لعاب گرفته و اودن
بسی مفید آید و جگر و دیش را خشک کرده و اودن و همچنین جگر رنگ بچه نجاصت نافع بود و ضو او
تر یابی بر جگر نهادن هم بسی مفید بود و مخدرات تر یابی و اودن هر روز یک وقت نیکو بود و ششیا
و حقنه های خنک تر یابی فایده مند باشد لیکن اذخالت مخدرات در حقنه و ششیا و جهت این
مرض اسهال مطلقا جایز نباشد و شیخ گوید که یکی را دیدم که ششیا افیون بر داشت و هلاک شد و آنجا
سبب امراض با ساریقا باشد هم به ستوری که در کبده بی این اشارت شده عمل باید نمود و
ضادات بر جگر که میان سده و جگر و اعصاب انگندن و آنجا که اسهال از غلبه صفت باشد که از زهر
می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر صفت سخت غالب باشد به شیخ پلید زرد و خرماسی

استقر اخی اولاً مناسب بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال بکشتکاب و مغوف حب الرمان و غیر
 سنگتاب کرده و شراب خنخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق و اشباه آن و اگر قدری سست بود
 بگجیرند و مقدار دو درم خنخاش با آن بایمیزند و آب انار ترش و اندکی شراب یا اندر آب ترش
 سماق یا اندر آب و روغ آهن تا بک کرده و به بند اسهال صغیر باز دارد و کفک بغدادی سودمند است
 چهل درم اندر سکنجاق گوشت گاو یک شپاز و زرد کفند و به بند نافع آید و صغادی که از صندلین و فلفل
 و گل سبزه و ماز و وگل نار و گل ارشی و اقاقیا حلیله و اکوفیه بکباب با آب برگ مور و آب جو و
 سرشته ساخته باشد بر جگر نهادن مفید باشد عموماً فی الجمله از اسقاط حمل در تابستان در آب
 اسهال صغیر باشد و در شبانه روزی از آب بیت مجلس رفتی بعد سه روز نبات ضعیف شود و هر چند
 که وی بی خشتان حضرت فرمودند تا فادیه هر حیوانی در روغ سائید و به و خورانیدند اسهال و غش
 جمله برطرف شود و باندک مراعات صحت یافت و آنجا که سبب نزله باشد سبب نزله بدستوری که در اثر
 سببین شده باید که درون و بیرون و آب فی فرمودن و غرضیات جهت جیس شکم بعد منع نزله بکار درختن
 و خنده و کشنده و دو و از قوا مضی عنق و دور بودن و بر شش و حب نزله بر بالای غذای مناسب
 چون شیر سنگتاب کرده و نشاسته شیر نرم دارد و بالوده اطفال و پاجیه بزه سخته و اشباه آن نافع آید و
 آنجا که سبب نزله الامعاء باشد آنچه در تدریس مزاج معد و گفته شد و موافق آید و صغادی که از کدو و
 و صیفی و صیر و اقاقیا و شب و لادن و افیون و زبرالنج یا چند برابر آنها آرد و جو و سماق و گل سبزه
 و کدو و شک و عصا و کیمیا التیس و محض و عنق و مامیثا و عصا و مورو و حلیله را هم شتر ساخته باشد
 بر شکم خلا کردن و گدازشتن تا بر آنجا خشک شود و بی مفید آید و اگر چه سبب نیز باشد این طلا نیکو آید
 و آنجا که سرگی در اسهال باشد و اسهال خون اقمه از او و یک جهت نبستن خون بر ختمای درون
 تا که سرشته شده استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات غلیظه بر چند باید بودن و خشتان
 بصیر از خور و نبات نافع آید و صغادی که بر شکم بخوان خون را به بند و آنجا که سبب باد بود
 بر خشت علاج باد بود اسیر بستور که در محلش نکر و گرد و باید که درون و صبحا و در پاجیه گویند
 چون خورانیدن با قدری از ترید آن و از آب آن حقه کردن مفید آید و بسیار کس این بدین
 در اوست خوردن پاجیه صبح از حضرت و وحشت آن با و با معاد و ترکیب اسهال مضر علامی

و از نیمه دوشنبه و ششم شصت ساله و چندین سال اورا این مرض بود در شبانه روزی سه چهار مرتبه
 بیشتر زنجی در بستنی در هر ساعت این مرض بر او غلبه کرده و بدو نوبت بیشتر رسید و کمی ضعف و
 قصور در مضم و روید پیدا و هر علاجی که در اسهال از قوا نبض دادن مقرر است و از قالوده اطفال
 دادن و ششیا شیات و شیرها و امثال آن کردن فایده نداد و بلکه قوا نبض مضر آخر بقیه استغاثه کرد
 این تدبیر فرمودم بعدت یکسال فریاد و بقوت و عورتی اوقات روز آنچه خواستی خوردی و اگر
 دوسه روز با نیمه نداشتی بار دیگر شکم بیشتر و غده کردی و چون قطع آن بالکل ممکن نیست جز تعلیل
 آن و تعلیل مزاج طبع بناید و شستن و بعد از آب گداز اندین نیست فی الجمله بیان تدابیر انواع
 اسهال و جمله در علاج کوکان سبقت ذکر یافت جهت مردم رسید به هم عظیم نافع بود و آرد بوده
 و استعمال هر دو ای مناسب هر مزاجی که بر مصلی برای طبیعت با هر مصلی بود و آنچه در علاج سح و قروح
 امعا گفته میشود و هم معنی باشد در این تدابیر را لصحنه از اصحاب تجارب گفته اند که شش شغال
 بریان صاحب اسهال کند زانفع بود و چاکلینوس گوید نیمه شورش در می را چون بشوید و مسح
 چند آنکه شوری آن کم شود و بر روی آن گشت افروخته بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سود و سیس
 برشته آنرا بشد آب مورد و یا عصا روزه قاض یا شیراب بهی شیرین یا مر و شیرین بخورند نافع آید و
 گفته که بعد ششتر مرغ خشک کرده و دوده و درم از آن بار سبب جل یا رب اسهال دادن
 نافع بود و تخصیص اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند که از گوشتا گوشت کبوتر سحر و گوشت
 و راج و کبک که آنرا بنار دان و زیره و کشنیر کباب سازند غذای موافق بود و سهولین را این که
 او از خون دادن اما در او اکل تا ممکن بود از گوشت و چربی و هر چه تری فراست حسد
 باید فرمودن و بعضی گوشت سگ بچه را نیمه در اسهال خون مینهد و عظیم نافع می آید و بچه
 مویانی که از گوشت سگ ساخته باشند میدهند و مفید است و حشوان طلیخ گوشت سگ هم
 آرد نموده است و بعضی خونی را که از درون شکم گوسفند بوقت شگافتن بیرون می آید آنرا بریان
 کرده و میدهند بسی نافع باشد و بعضی رو دهنه شتر خشک کرده و سحق کرده با کره آب گلبین سوده سفوف
 سیفر مانند در اکثر سالها نافع آید و قتل بز که آب گلبین بلوطی هم آرد نموده است و همچنین خمر یا سنگ شکر
 و باری که در خاک می باشد سائیده درختی خشکی همچنان سفوف کردن در شبها و گاهی

در دماغ با شیر شکر آب که در دوزن عظیم قانع آید در اکثر سالها و بعضی آرد و بطریقه و زمان می کنند
و می دهند بسیار فایده می دهد و اگر دکنار نیز از مودوست و بعضی تریتون برود و می دهند و نافع می آید
و شیخ گویند مردم از محرقی طبع چنانچه سیاه شده و باشد و اذن در آنچه مناسب بود و اسهال کنند را
البسته باز دارد و شخصی اسهال در حوالی ناف دردی بود و با آن انگشت رشتی و ششماشت و علاجه
اسهال زیاد و موثر نمادی روزی دست خشک بر محل وج نهاد و حتی بایست پس لبه آب سرد
تر کردی و بر آن نهادی هر خطه همین بد او دست جمله اعراض بد برطرف شد و صحت یافت و چند کس
دیگر را که چنین مرض داشتند همین نوع علاج شد از آنجا که غلامی هر کس پانزده ساله را چنین حالت
پیدا شد و بنیابت ضعیف میشد فرمودم تاج و برن بر ناف خود در حین دردی نهاد و همین صحت یافت
چون آنی بود و رساد که هر سال در حدود بهار را در اسهال دموی افتادی و شبانه روزی است بر
بیشتر خون صرف آمدی و او چنان تجسس کرده بود که بعد سه روز آنرا بجز بوا علاج کردی چنانچه
هر روز یک جوز بوا خوردی و آن مرض برطرف شدی و الله اعلم بحقیق و قروح اسهال
سج منطوق بحقیقت تفرق الصغالی بود که در سطح خام عضو نبسته شد و باشد و اذن ظاهر سطح چیز
بدان تصرف نائل گشته باشد و تو ابرام از اسهال و گی ظاهر عضو گویند و بعضی اطباء این حالت را جز
در سطح داخل معادری یافته اند و این مجاز در میان قوم اشتهار عظیم یافته خبری که هرگاه سطح
گویند این منی متبادر شود و سطح ظاهر را به عضو تحسین کنند و این سطح هرگاه بیشتر غور کنند و
چرا که باز و به قرحه بود و باشد که قرحه از وقوع درمی یابند و افتد و اسهال خون که از قرحه افتد
آنرا دوسه خطار یا خون اند با طلاق و آنچه از اسهال غیر سج و قرحه و ریش و بلیه آید آنرا دوسه خطار یا دوسه
خوانند و آنچه از کبد آید آنرا کبد می گویند و سبب سج روده و یا خلطی حاد بود که بر و بر معارطویت
صهر و ج را که بر سطح آن پوشیده است و جمله آنرا طبیبان غشای مخاطی هم گویند خبر است و بهر سطح
ظاهر روده را بخر است و این خلط یا صفر بود و آن در مدت دو هفته ریش کند و یا بغم نور می کنند
و آن در مدت یکماه ریش سازد و یا سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار
ریش و تیز باشد بیشتر از دو هفته ریش نکند و آن مهلک بود و یا با و نه که گرم بود که از دماغ
میخورد و معارضه آن روده را از مایع ریش سازد و یا سبب ریش دوا می خاد و سبب بود

که سطح امعاء ابرو و این قسم اسهال ازین قسم مذکور باشد و اغلب آن بود که در چهار روز و در دو روز و در یک روز
و گاهی باشد که نفلی خشک و در شک و ناهمواری در روده و در تقاضا بگذرد و آنرا آنجا است و این از جمله اسهال بود
و اکثر آن باشد که بعد از خوردن و بعد از آید بصلح آید بصلح آید بدترین انواع سحج و سحر است که بعد از
امراض حاده واقع شود و جهت افزای خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه در امعاء و قاع افتد به تر از آن
که در امعاء غلظت بود اسهال کم گوشتی آنها و بدیرالتحام پذیرفتن و سیم سوراخ شدن بزودی و هلاک کردن و
ازین جمله آنچه در صفا افتد بدتر باشد جهت غلبه بر خنثی صفراوی صرف بران و وقوع غرق بسیار و ران و
نزدیکی آن بچکه و هرگاه فرجه بدن مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و نفلی یا بری بفضای شکم بریزد
مهلک بود و بزودی خصوصاً که در امعاء غلظت واقع شود و مودی شدن آن بعفوت و اسقاط قوت
بشارکت معده و اما ثقیله که در امعاء غلظت واقع شود و اگر با آن در شکم متغذی دیگر اتفاق افتد که آنچه
از آن ثقیله بفضای شکم بریزد و از آن منفذ خارج بدن واقع شود و ممکن که صاحب آن مدتی زنده ماند و
اگر چنان نشود و نفلی و فضایی شکم جمع آید و شکم مریض بشکمتی شبیه گردد و بعد از آن هلاک شود و هیچگونه
شخصه را روده از روده های غذا را سوراخ شده بود بسبب فرجه و اتفاق در مقابل آن در مریض و
بو اسهال و مری سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ گردید و اطفال از آنجا بیرون آمد و آن شخص زنده ماند
و در تمام در زمان مادر شیر از طبیعی بود اسهال و قوی جی صفیرا علاج میکرد و در آن اثنا سسلی و او عمل
نکرد و حال مریض بدتر شد و از اصلاح آن عاجز آمد و جهت اخراج فضلات بر پهلوی او از مجازی قولون
بیشتر بزرگ پوست و روده را سوراخ کرد و چنانچه بعضی ازین نوع تدبیری فرموده اند و نفلی و قولنج در آن
بر طرف شده اما آن سوراخ دیگر رسد و نشد و مریض هر چه خوردی رجوع از آن محل بیرون آمدی و شد
آن شخص با آن حال زیست علیا مات آنچه از خلط حاد نزله و غیره افتاده باشد تقدیم نزله و بطور آن
خلط در برابر خون زائد پوستها در برازی سهول بدان گواهی دهد و حد و ث سحج را بوجی روده و بطور
خون پوستها در برابر شناسد و حد و ث فرجه را بطور رژیم و جرازه و خراطه که آن رطوبتی بسته و پوست و
ماند است در برابر ماندگی که در معده مستقیم افتد گاهی سحج نیز باشد و روده های بالا همین شیر بود
از روده های غلیظ گاهی که سحج مستعد در روده و موضع مساوی باشد جهت غالب بودن طبیعت عصبه
در آنها و محل سحج رسیده و روده محل نشو آن شناختن همچنین بیات پوستهای که از ریش روده آید

بعد از آنکه از رو دایمی باریک اندنگ باشد و آنچه از رو دایمی غلیظ آید اکثر غلیظ بود و همچنین بعد و اخلاط
با نقل چنانچه از رو تر آید آمیخته تر باشد و همچنین در سیدن نقل بدان موضع بعد از آنکه از رو دایمی
نقلی که ترشی یا شورری یا تری داشته باشد و هیچ سودایی در غلبه احوال کشند بود و در غلبه خشک یا سردی
در برابر از اسهال در باشد و آن اکثر از انقباض و بیله یا در می که در خشا بود و گاهی که مدت مرور آن بر
آن دراز گردد و بیکس که فساد آن با معاسر است کنند و قرحه حادث شود و اسهال خون صحت که بعد از
حدوث قرحه و جرات رود و افتد نشان آن باشد که آفت بقعر اسهال رسیده است و هشت علاج اصل در تدریس
این در مرض مخاط غریزی است بدانچه ممکن باشد و مناسب غلبت و وقت بود و رعایت اعضا می رسد و
که از دفع فضله و تقویت قوت و تعدیل مزاج و شستن پیوسته را لایق حال چه هر که و این کلیات همان حاصل
بعد از آن تقویت معده و اصلاح و قرحه آن دفع اسهال بعد از تسکین گرد و در طریق آن تدابیر است
که نخست بنگرند تا موجب امتداد و مرض چیست آنرا دفع کنند و بسیار باشد که از در خوردن بسیار این
بتخصیص هیچ بدوری کشند و بعضی را ممکن بود تا سه روز یا دو روز یا یک روز یا یک روز و بعد از آن غذا
اختیار باید کرد که داد و آن کم بود و غذا است آن طبیعت بار نشود و در غلبه خشک چنان است که او را
را که جفت حسن اسهال لا به است هم نرم سازند و در صحت کنند و در آب سب یا سبی و شال آن بجنبانند
در قی پس با بهنگی بدست بماند با الطاف آن در آب در آید رنگا از لعلها می مناسب که جفت اصلاح
محل در کار است با آن پیا میزند و هر ساعت اندکی می آشامانند و گفته اند که مشغول ساختن و نشاندن و نمودن
مریض را با سبب چشمای خوش و حکایات عجیب و جلا خطه گزارد یا صحنه غریبی شود و در آب سرد دادن
نافع آید و در اغلب افرجه کافی باشد و همچنین معصار بگل سرخ نازده اشامیدن و بدان احتیاج که در آن
قرص گل که از گل سرخ و زهر حاص از هر یکی یکدم و نیم تخم و نشاسته و کشیری بریان از هر یکی نیم درم
بلعاب اسفندل ساخته باشند دادن و در هیچ و اسهال خون بغایت فایده دهد و آنجا که وجعی هم باشد
در معده تخم شاه فرم و سیوش باریک و مرز جمله بریان که در آب بنیاسانند و تا لعاب باز دهد و با دو درم
روغن گل دادن نافه بود و در پیچینی سوده در آب کوفته خربزه که و اندک شراب کنند دادن در اسهال خرم
و قروح امعاء طبیعتی عجیب دهد و اگر بویزد سوده و زهر بر روغن گل اندک چرب کنند و در دفع سنگلاب
یا در آب سبب ترش و نیم تخم نافه آید و وجع آنرا هم فایده دهد و اگر ششی نباشد با شراب کنند سنگلاب

یا آهین تاب کرده داون زودتر از کند و کشکاک بیکه بی و تخم مورد و در آن جویشده باشد و گل ارغی سده و در آن ریخته باشد
 داون در جگه مفید آید همچنین شیر سنگتاب یا آهین تاب کرده که طباشیر و صنعت عربی و تشابته بریان کرده و سوده با
 ریخته باشد داون در جگه مفید آید همچنین پوست خشکاش را سوده و بر شراب یا مورد ریخته و صغیر غرمدون و انجیر
 خردن گل ارغی مقدار یک رطل بنزد او ای در یک در تنهاریق اسهال خون امطالقاً مفید بود و اگر آن نباشد گل سرخ
 خوب هم قریب بدین منفعت رساند و حقیقاً باین گلهاء و شیر آهین تاب یا سنگتاب حل کرده و هم فائده بسیار باشد و خشنه که
 طبعی جو ریخ دوزخ بریان گلهاء در زرد و سنان انگلی و خطمی پوست خشکاش و تخم برگ مورد و زرد تخم مرغ خشنه و اندک
 سون گل یا قدری پیاز یا مر و رسانده باشد بی ناخن آید و شیخ گوید پیاز الفص مغزیات و خشنه و اگر صمغ بریان کرده و دم نموده
 و سون الطین سیر که با اضماء کند و قوی باشد در جگه حصداد و امراض و دوماهی غلیظ فائده نیکو دهد و خوردن مغزیات
 در بواسیر در امراض امعاء و قاق علیاً مفید آید و آنجا که سبب خلط حاد بود و باشد و غلظی باقی بود
 و قوت بر جانی مانده باشد نخست متعقید باید کرد و آن پیازه و دیگر علاجه اما در صغیر اختیار شنبه و آب گاو
 و عنب الثعلب و اندک زعفران باید و داون و در خلط مایع و سودانی مطبوخ همیشه زرد و کوسه یا دوسون
 و خیار شنبه یا زرد مورد و آنجا که سبب گرم و دوزخ بزرگ شود و جهت پاک ساختن گوشت مرده و در ویانیدن
 گوشت صماق مار احسل و طباب نو یا برنج فیترا چند نوبت باید خورد و آنجا که نگاه دوزخ سنگتاب یا آهین تاب
 و شیر سنگتاب یا آهین تاب داون و دوزخ دوماهی کثیف مطلقاً تشابه داون و برنج غذا غالب است و یکبار
 نباید داون و از اخذ نه جدی که از چند زرد و پیاز یا مرغ زرد سوزان افشاید و همچنین جدی که از
 جاک و کس مشهور و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشکاش خنجه سازند و صمغ و نفاسه
 بریان اضماء کنند و اگر حرارتی غالب بود و حوراد و قیح ساقی تاب باران خنجه داون مفید باشد
 و اگر حرارت شب نباشد برنج کوفته در آب پیاز بزند و صمغ سوده بران پاشیده و بدیندفع بود و در بها
 و بعضی اکثر اوقات نافع آید و نیز کرم شسته و برشته چنانچه در همال گفته شد که در رم از آن بوقت
 خواب داون نافع باشد و اگر کید انگ پیازه یا زرد گوشت بدیند زدن شب سوزنده بود و در وزه
 و دوزخ انگ بتفاریق بدیند هم شاید و یکبار تشابه داون که بیم قویج باشد و دوزخ انگ از بیتی که از انبوت
 و ماز و دوزخ الطریقات جمع ساخته باشند داون منفعت رساند و در شبانه روزی که در هم توان خوردن
 و خشنه که مابقا ندر شود مفید باشد خصوصاً که خلط در روده دوماهی شین بود و در خشنه اعصاره خرنوله

و عصاره کچنه آتشین اصل ساختن اولی بود و اگر رود و خورده شود و غلبه در دو غلبه متن بر از و سبک
 آن دگر بودن از بر از قرحه بر آن دلالت کند حقه جالی نیز باید کردن اولاً تسکین و ج و سوزش آن
 بر و غن گل کردن بعد و دیانند و بکار و شستن و اگر ریحیم بلیدی قرحه بسیار باشد و جالی کافی نباشد
 گفته اند که نمیدرم قرض نرسنج و عصاره های مذکور باید در کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض اسهال
 سوزش آن نباشد اول و در آن کینه بخندند و سی انگاه این حقه کنند و هلال سوزش آن بعد حقه برنجین اینک
 روغن گل کنند و بعد از آن طین مخوم با حجر فاد زهر و امثال آن در آنچه مناسب باشد بخوراند و بعد از آن
 باد ویدر و دیانند و کیه نیز در آن باشد حقه کنند و از آن جنس میخورند و اگر در اوقات حقه خورند تا حقه
 نقطه خنک کنند چون حقه خنکند فی الحال اسنجی که از ابلیج تو بعضی تر کرد و بپاشند بر معد و مریض نهند
 و بگردانند حقه و پیر باز کرد و و الله اعلم و ریحیم این تقاضای برخواستن بود و نقطه فلو حقه جنت و دفع ثقل با
 به شش ناف و زرد آمدن متعبد و دشواری دفع و گرانی بر مایه میزنی اندک جدا شدن غلیظه و مضاطط
 یا بعضی با خون آمیخته بعضی با خراطه و بعضی بی خراطه و این تقاضا و دفع باشد حق و باطل و دغدغه آن
 میشود که ثقل میخوابد که سرفه کرد و دیار خنک صغری بود یا بلغم شوری بر آن موضع از اعالی و گردیدن دغدغه
 کردن محل را بجدت و دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سرمائی بود و بپاشند گاه که به تکلیف آن محله را
 در سیم می کشد و گمان میشود که ثقل است و دغدغه دفع آن می کنند و یا رسیدن صلابتی که بنده بدان موضع
 باشد از سواری و امثال آن که غده محل کند و اما زجر باطل است که سبب آن مانند ثقل خشک بود
 در مافوق مقده و دغدغه کردن آن رود و را بپاشی و نیاید و گاه هنگامی بر بیل عصر رطوبتی از اموا
 فرو آمدن و باشد که بخون رطوبت غصالی را بر بد و فرد آور و جوآن نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدن
 سبب بعضی طبعیان کم دشمن بقوه بعضی علاج فرمایند و آن بقولنج مهملک او گفته اند علامت اسنج از
 درم باشد علامات درم از می و غیره بدان گواهی و بد و چیزی جدا شود و با قلیله جدا شود و از روز تقاضا
 شستن در و گرانی بیشتر شود و از جدا شدن فصله راحتی و فراری نیاید و آنچه از ریحین صفر اشده باشد
 بدون اسهال صفر قبل از آن و ظهور ریح و خنک در محل و خراطه و خون تیرد و رنگ در بر از و
 ریحین و سوزش مقده و از گدشتن آن چنانچه گویند بر نور نشسته است تسکین بر است یافتن از اسهال
 آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت گرانی آن محل شاید آن بود و آنچه از بلغم شوری افتاد و پاشند

متعید آید و بخور قوی بعضی خصوصیات که در جمله نافع تر باشد چون بعد تقاضای آن حال شستگاه خود را
 برود و آنها دارند و آنجا که سبب بطن شود و مغز جز بر بیان کرده سه درم و ناخته آید و کند
 نیم گرم جگر آید و در آب گرم یا شام کند بعد از آنکه دو روز غذا کرده باشند و غذا آشکارا
 شکر دهند یا اماج که تخمهای بوی داده داشته باشند و به پیر و زرد و جو به سنجیده باشند و مثال آنجا
 موافق آید و کس بالایی این طعامها مناسب بود و اگر سید و قصبه الزهریه و نمون را
 یک شنباز و زور آب کنند و صاف آنرا با قدری پیله و شراب کنند غلط کرده دهند نافع آید و در
 طبخ با بون و قیصر و کل نبشته و کل و کل و مرقه و گش در برگ گریب شستن بعد از آنکه مقعد و ابرو
 کتان تمیخ کرده باشند فایده دهد و آنورید گوید کسی را در یک روز بدین علاج کردم و اگر تقاضا باشد
 و چیزی جدا شود گوگرد را با پیله بیکوبند و دلی سفالین و در یک او نشین کنند و آن دارا در شیب
 و یک دو کنند و بگونینا داده و محل را بر آن سوراخ نمند مدتی فایده دهد و آنجا که سبب خوردن
 چیزهای سرد و بالفعل باشد چیزهای گرم کنند و با فضل خوردن و بکسید است کرده پیوسته و غذای اندک
 گرم نرم لطیف خوردن فایده دهد و آنی که درون با برهانی سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن
 سر با بون و از خارج بچیل تنگید و یک روز و در مثال آن با فراط فایده بخشند و همچنین طلاق کردن و غش با بون
 و شربت گرم کرده درین بر و شمع بر روی اگر در درم حب الرشا و بر بیان کرده و یا کوفته در آب
 گرم به پیر و سوزند آید و در کس که خوردن بالایی طعام هم منفعت رساند و آنجا که سبب سختی
 مرکوب بود و روشن گل و زرد و تخم مرغ و قیل سوزده و بهم زده و دیگر گرم کرده بشود و مالیدن فایده دهد
 و معالجات که در زحیر اطفال گفته شد و منافع آن چیست مردم رسیده و هم آید و دقت هر یک در محل که
 مناسب آن باشد و آنجا که سبب خشکی نفلی بر شکم را نرم باید ساختن قبل غراب نبشته و گل قند با لعلها
 و بجز نبشته و طبعی سنج قلعی و تخم می و طعامی بر بالای رقائق بود و خیاباری و انقباض و بلوغه در آن
 باشند و گاه باشد که آب گرم خوردن در آن نشاندن کافی بود و اگر اثنوی ازین شد آب پیله
 خواهند چای شنباز و روشن با دام یا کثیر از پیر اسوس باید داد و در حشمت نرم که مقل از رقی در آن
 فرمودن و از هر چه خشکی از آب شد خنک کردن و بعد آنکه در اکثر زحیر با گرم و شستن با قیل و تنگید کردن
 بر شیب کرگاه و بر چیزهای گرم و خشک با فضل نشاندن و بخور قوی بعضی و شستن بعد فراغ گل قند

در آبی بر عباب گرم کرده نیکو داودن و در پنج محل کون بر عینای گرم ناهض و آب گرم شستن بعد از آن با گرم
 شستن و غذا ای طبیعت گرم کرد و خوردن در روز چهارم غلیظ و با قلع بر جده داودن و محل را بشوید از
 ملاقات آن نگاه داشته چست حصیه معصومه نافع اند و اصلاح این علت بیشتر شیانف باید کرد و
 چست کمی رطوبت آن دزد و کمی محل در درمی از خشکیها و کمینه حرکت عقیف کردن و تنهها و سیر که اندر
 مرض و بند چنانچه در اسهال بدر ساخته مفید آید این نیز همان طریق مرعی باید داشتن و کثیر مای نرم و شکر
 و مالک این مرض را اصلاح باز باید آوردن و کثیر مای قلعش درشت نباید داودن و زود در علاج
 آن باد وید و تدابیر قریبی نباید کرد و کلبه از اخلاط فاسده بدنی بدین علت دفع شود و بعد نقاء
 مختارند و از این جهت شیخ گفته است که نه خیر را و دوشن میزدیم چست تنقیه بدن لیکن از حج میترسم و در
 بحرانی اصلاح نباید کردن در مازند ران کسری بود چست بر فرموده بایز سه
 بگیرند و چوبی بقوت دوکی در میان آن فرو برند چنانچه سوراخ شود و بعد از آن ارجوب مذکوره سازند
 و چند قطره فقط سیاه هم در آن میان کنند و اگر از این سر آتش محکمت بکشد و چون میان بیازد و آتش
 که بخت شد از ابرو دارند و در نهی اطراف آزار دهنده کنند چنانکه یکد و قوی میان آنکه دار و دار و مقید
 شیانف بماند و آینه بخور و بردارند و غلظت کوفه کنند بسیار بیکبار فرو آورند و صحت حاصل شود بسیار
 بدین علاج کرده بود شخصی را اندک ضعف موده گفته بود روزی حرکت عقیف در سواری کرده
 و از عقب آن دوغ و آب شور بسیار کوشیده و اورانی احوال خیر شد و در تقاضا گاهی غلبه آید
 و دست آمدنی و گاهی بلغم و طووبات محض شد استندی و گاهی باغون چرا که بزرنگ خراطی آید
 و گاهی برا و منضم زرد و با بلغم و خون آمدی خضرت کعبه شمش روز چست او منفعی ترتیب کردند و از
 عتاب منقبه و پوست بچ گاشی و بچ با دیان و قدری قلیل پوست بچ کبر و گل سرخ غالب تر
 شد و زهر روز صبح و شام از این منضم شربت داری گرم به و خور انید دسه و از آب سرد و
 سیوه و غذا ای غلیظ و حرکت عقیف او را باز داشتند و آردینه چوبی گرم با شور با برنجی گرم
 چوب باد و میدادند و گاهی استعمال هم میفرمودند و چون صحت یافت و من چندین شخص دیگر را که
 هم از این نوع خیر داشتند این منفعی بعد از روز میادوم دو وقت و غذا ابا جی میفرمودم که خیر آزار
 بند و شخم مرغ و شیر و آب ترتیب کرده و چون در زیره و زرد چوبه اندک پدید بیاورد و تازہ در آن کرده

و تخمهای عاب و از تخمیں تخم خشک در میان بران ریخته و در تخم تا به نیم صحت می یابند و از جمله غلات
 هندی را در تابستان در ری زحیر قوی ثابت افتاده بود و بهین علاج صحت یافت و هر از تابستان
 در ری زحیر شد و در دوم خون و چکر بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود و در باغی خوش هوا
 در سایه بید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشیر مشغول ساختم و صبح کوفته میخوردم و پیوسته نافع بود
 چنانچه در او آخر روز که شده بود در گشای هم فی الجمله اصلاح آمد و عصر به ازان آماج خوردم و میگو بود و شب
 باز استیاد در سیم اندک بود و بهین نوع علاج تمام صحت مبدل گشت و علامتی نماند
 انفعولی را در ری ایام صحت زحیر شد و در تقاضا صفا و خون بلغم اندک آمدی و هرگاه غده آتش از طعام
 خالی بودی چنین بیشتر کردی و شبان روزی قریب شصت مجلس تقاضا شدی و از درد و توانی سوزش
 مقتدر بی طاقت بود و او را گاهی در آب خنک می نشاندند و بعد تسکینی می یافت و گاهی طلای از زرد و تخم
 دروغن گل و مروارید سنگ بر محل او که باز کشته بود میگرداند فائده داشت و تشنگی غلبه بر من بود
 کشید و بغایت خراب شده بود و ناگاه هوس آتش آر و کرد که قاق آن تر بود و قدری که خواست در
 آخر روز خورد و صبح را بوشش نمیداد و در روز تقاضا آمدی قطر چند جد شدی با سوزش تمام حضرت
 فرمودند تا جوار را آب بنزدانند و غده بد و داوند و غلبه با آب کشیند و تریز و آلات طلای
 کردند بعد چند ساعت بوشش بچش و در دوا فاش هم کم شد و بعد ازان هر روز او را صباها قدری
 جد و آب سائید و میدادند و غذا از دینه بقاتق نار دان و اندکی روغن دندبی خورد و بهین علاج تمام
 صحت یافت که **مرحم شک** بد آنکه سبب تولد کردم در معارطه بوشی غالب بلغی پشت که حرارتی غریبه
 تقلیل در آن اثر کند و از آن مقصود که متعذگون حیوة و حیوانی خمیس گردانند و این در اسما و قاق پدید آید
 و اغلب قریب بشیمی باشد و گاهی آنکه که بد رازی یکد راج و بیشتر هم رسد بواسطه درازی مایه
 و اتصال اجزای آن و این کردم در اکثر مردم یکی بود یا دو یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا با ترکیب
 تشبیه کرده چیه کردند و کم کرد و کوتاه و ضعیف رنگ همچو گرم گوشت که قوی شده باشد سیمین و
 سوزنا و ضعیف رنگ که آنرا حسب انقراع گوشت صحت مشابست بدان و این هر دو نوع در روده در قولون
 به معور پدید آید و حسب انقراع غالب باشد جمله اندر غشای مخاطی قوی باشد چون خریطه و از آنجا اندک
 اندک بیرون آید افضل چهارم خورد و در او بار یک همچو گرم که و این اندر معاستفیه آمد و گاهی

بافتل بریدن آید علامت آنچه بشرکت میان جمله نرمی برآزست در اغلب احوال و کم رنگی آن
و غالب رفتن از دهن در اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جیت غلبه میل رطوبات بدرون
و نرمی لبها و شب بهین سبب خوشکی آن در روز جیت خراج شدن رطوبتهای زیادتی بقضای گرم
و تحلیل و بدی خلق و دلائل در ای و در خواب دندان بهم بودن در میان روز خواب آوازها کردن
و ناگاه در لرزیدن و جبین و سخنان نامربوط گفتن و در نظر حروف و کلمات غلط بسیار کردن
گاهی دنگی پیدا کردن خصوصا در خلوصه از طعامهاست گرم حمله سبب صمود تجارت عفن دست
از ان بد باغ و دل بودن و غشیان و کرب و نفرت طعام در اکثر احوال و ضلیدن و دها و چیدن
ناف در گرسنگی جمله بواسطه حرکت گرم و آمدن رطوبات کسبل از حرکت آنها بعد و فاسد ساز
آنها و آن رطوبات طعام او زردی و لاغر کردی و آنچه بکرم در از مخصوص است و غده نم معده
و کزیدن آنست و سوزش پیش ر و دها و تخریب چنان مخلوط شده که خداوند کرم در از از قبض بیشتر
واقع بود و باشد که قبول کشته و باشد که از رسیدن بخار بدی آنها بدل خفان و غشی پیدا آید و از
رسیدن آن شش و سرفه خشک تولد کند و صاحب از اجواب و بیداری تیر تیر نباشد و بیشتر
گاهی سرخ بود و گاهی تیره و باشد که چشم کشادن نخواهد و گاه بود که کرم در از و مواد عفن آنچنان غلبه
که شکم بر آید همچو شکم مستفی و آنچه حسب القرع و کرم که مخصوص است آنست که آرزوی غذا هر ساعت
واقع شود و اگر چه از آن بعضی می باشد جیت خوردن که سها غذا را و در حین خلوصه از آنها
حرکات قارضه مودی در نزدیکی نافت پیدا آید و تخریب چنان یافته می شود که صاحب حسب القرع را
اکثر شکم نرم بود و معده ضعیف و هیچ بر از اولی آن نباشد و آنچه بکرم ریزه مخصوص است خاریدن
است و باشد که حرکات آن در معده محسوس شود و چون غالب باشد اکثر بار از بدرون آید
و اگر اشتیاقی افند که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهند باید که بیچاره را در گریه ببرد و صبر کنند خنده
اندامهای او گرم شود و تشنه گردد پس پاره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکت
استجا پیدا آید بداند که کرم در از است و اگر فرو سومی ناف بلند شود و و اخراج کتی پیدا آید باید دانست
که کرم همین یا که دست و سرگاه اندر ت اعراف میکند و بیوشنهای بی سبب مقرر و تحلیلی که
موجب آن تیره بود و پیدا دلیل فساد کرم در از یا حسب القرع باشد زیرا که کرمها بواسطه حرارت

و کرم رسیده غذا در حرکت آیند و معارف از زمین گیرند و بخار ایشان بدماغ برآید و از بخار برقم معده و
 و گاهی بدل هم رسد و رطوبات بنیل تلافی آنها و گاهی هم معده آید و همین گشتن در میان و بیرون
 نوزد کند **عسل** در دستور کلی در تدریس کرم مطلقاً آنست که نخست از اسباب تولد ماده آن
 اجتناب نمایند و چون بسیار خوردن طعامهای غلیظه و کثرت او خال و استندار طعام و بی ترتیب
 و گندم و میوههای خام و گوشتهای نیم خورده و شیر و هر چه و دروغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بود
 و بر سر سبزی جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند و بفرغ غلات بطعم انگار استعمال
 او و به که قاتل کرم باشد تلخی یا بخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا با استعمال او و به که آنها را
 خاصیت است سازند بعد از آن شکم را نرم دارند و بملینات مناسب قوی یا منقول و یا کسر را برآید
 دفع شود و چه عقوفت کرم مرده مضرت بیشتر رسد و چون جمیع حیوانات غیر از آدمی با طبع از خوردن سم
 مختلف اند و بعضی از کرمها را مقامی و مفری دور از معده واقع نماید و از ابر ایشان کرم رسیده فوت
 آن شکسته شده باشد پس در رسانیدن دوا بر آنها چنانچه محصل مقصود باشد حلیلی نیکو باید کرد و
 طریق آن بوده و در غیاب آنست که در بعضی چند روز متوالی شیر گوشتی بسیار خور و بانان یا بی نان
 تا کرم مان در خوردن محبوب بناسب ماده خود مشغول و معاش و شغول و استقبال و فرار رفتن آن
 سبابت نماید بی توقف بعد ازین کرمی تنگی تا هنگام خوردن دارد و کشند تا کرمها غذا را بلبابت
 طالب شوند انگار داروی کشنده کرم یا شیر یا پنبه یا چانه یا بریش بوی آن رسد و درین عین قدر
 گوشت بی نمک کباب کرده یا خسته آب فقط دهند تا بوز آب آن فرود تا کرمها بوی آن بیایند
 و بهین باز کرده و طلبند از ایشان شیر را بدو یا شامند بیکبار منقذ مینی او را رسد کرده تا بوی آن قتل
 از وصول دوا یا بوی استنشاق کبرها از شام و بخل رسد و مخمر نشوند و اگر قبل از زمین گوشت کشند
 حرکتی متعجب گشتند بهتر باشد و بعد از خوردن دارو اولی آن بود که نفس آهسته زنند و گاهی باز
 میگیرند تا بوی دارو تنفس آهسته نکرده و آن هوا چون کرم رسد مدتی بود و در او و چنانکه بخار
 نتواند خوردن در هر خسته کنند و غذا چیزی که مناسب باشد میهند و اگر خسته تیز نتوان پیوسته ضا
 لای بخار دارند در غذا اخیان رعایت کنند که چیزی که کشند و کرم باست کشند باشد و بخل سازند
 تا کرمها از ابر بمانند و گاهی اگر زبانه ها را کشند و منقذ مناسب هم ندانند هم در آن تا آنها برآید

و آنجا که حرارتی باشد یا شیخی اودیه بارده فائده کرم اشتغال باید کرد و اگر از اودیه حاره فائده کرم حاره
نیاشد آنرا با مسهلات مناسب مثل سکنجبین و آب گمانه و روغ و سرکه و آب کاسنی و طلق و شوق باید داد
و اودیه کرم ششده که کرم مطلقا در روده است و در و مانا و قسط و پودینه و گیمیل و افیمون و زیزر را شج
و صغیر و نشتین و تخم کرم و حاک و شیره غریب و کینکدر دار و و فلفل و مری و زیزره بریان و سیاه تخم
و تخم تره و زیزه و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم خطل و محصل و ترمس و فطران و حب انیسون و ماهودانه و و زیزره
در روغن مغز زرد آلو و تخم شفتالو و تخم ملوک که در دراز المرز از آکول گویند و اودیه کرم ششده که کرم ششده
شک است و این کرم راست کند و بر آرد و سماق و تخم خرفه و سرکه کبری و محصل و عصیر برگ شفتالو
و فلفل و طبسج پوست و تخم خروت غالب و طبسج پوست بجز انار ترش و غوره هم ترش **بیان**
ترکیبی فایده گیرنده نشتین و شج از رسی و قسط و مر و قنقل و برنگ کابلی و بلبله کابلی و بلبله و آمله و غریبه
سپید و شک طر اشج از مری کرم و درم ترمس و تخم و سیاه از مری کرم غایت شش درم شج از مری کرم
هر را کوفته و بخیه یا گیمین آبپاشند و صبا جا چند عدد و اخیر شک بخورند و بعد از آن این شکست سعد را
جوزی بخورند و چند آنکه تو اندر بزرگشکی از بی آن صبر کنند جمله که مهارا دفع کنند و دیگر ~~بگیرند~~ بگیرند یا باج
فیقر او شج و نشتین از مری کرم شج خطل و دودانگ و بلبله و مری کرم این جمله یک شربت بود
همچنان همچون ساخته بکار دارند و دیگر ~~بگیرند~~ بگیرند بزرگ کابلی و قشر و خرما می دانند و بیرون کرده و مغز جوز
از مری کرم ده درم جلد را بکوبند و بشیر کنند و بولنت خواب بخورند و بپزند و اگر این ترکیبات را با هم
و سوسور نامی را با بکار دارند اولی بود و اگر سفر و شیر با هم و بپزند و شاید و از ترکیبات قوام تر باقی بماند
را بسی از موده اند و آنچه از موده ایم در اخراج حیات تخم ملوک است که آنرا باج برابر آن انار دان و غریزه
کوفته باشند و با شتا و پالای الطعمه از آن غریزه مری بزرگ را کمتر اوشش درم و بشیر از ده درم بپزند
باشد و کوان را تا چهار درم و بخورند و بپزند و سیاه که و کان بدین صحت یافتند و همچنین غوره که تخم
شد و باشد بر بالاسی طعم غالب خورون مضیده آید و همچنین نه اوست کسی مری و صبا یا مهارا
و زیزره و ملا در مری عظم فائده بخش و همچنین طعمها می قاتق و از که سیر و تخم ملوک بزرگ آن کشته باشد
و روغ ملوک و بشیر است که بشیر کویکی سه ساله اگر کرم سعد و تشویش پیدا و شکش بر آمده بود و
سیاه منیکر و و زیزره و شکم از می بود و لا غریبه و غدا می طلبید شکش با جود آن قضی بود و کاه

که شش آمدی گرمی دراز با آن برآمدی حضرت فرمودند تا در سینه ترکی را با آناردان نیکو گرفتند و با آن
 بر مقدار نخودی بدو سیداد بعد چند روز همین شش بشود و گرمی دراز چند اقامت صحت یافت و
 صحت پیچ ساله را اندرون او پیش کردی و قبض بود قریب شانزده روز و هر غده که خورد
 بعد از غده نیکو شد گرمی و گاهی گرمی دراز هم بقی برآمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا را با
 سازند گوشت و کرم دارد و کشتن غلبه در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات کرم ششتر خشک با آنکه
 نبات در دهن گیرد و با طعام اکثر نیز شتر و سرکه که بخورد و قبل از طعام اندک شربت دیناری هم
 بدو سیداد در روز دوم شش نوبت می کردند و در هر نوبت گرمی دفع شد و بعد از آن فرمودند که کشتن
 خشک تاب بگ خوش بر بالای ناف او طلای کردند و در شب و هر روز شایانی بعد طعام آخر و در
 عمل میکردند و بنحو مناسب بود و اندکی شش خشک دفع شدی بعد از این تحقیقات چون غذای آب سله
 بهضم می شد و قوت گرفت در سینه ترکی را با آناردان سخن کرده بدو بخوریدند و شش نشوده و کرم
 دفع شد صحت یافت و اما در اخراج حب القرح چون تمام او دورست و جمله در کسایدند اما کرم که باقیه
 بیرون نیامد فائده نباشد و آن بقوت سهل مناسب بگرزد و بعضی گفتند دارد و بیند نافع آید
 و بعد هم مجرب را که خیزد و طعامهای نرم مناسب با شیر بچ میداد و بعد از آن قریب به نیم گرمی از آن
 با شیر میداد و در ناشناست سال و فی بسیار میشد و بعد از آن که با کسید می افتادند و از این جمله
 کشیری بود قوی ترکیب و زرد رنگ از و کسید افتاد از در اعی شیز بر کرم که و دانند بعضی و شش
 از گل شفا آورد و بهاران و چمنان تازه نیکو بود در شیره حله و خاری کنند و میدهند عمل بسیاری کند
 و در آخر کسید کرم را بیرون می آورد و کرم دراز را بچ می کشد و می انگند و اگر رعایت های که سابقاً
 نکرده شد بجای آورند مقصود بهتر حصول میوند و دیگر حقه قوی نافع بگیرند قطور یون و
 سرخس و فستق و لب قیاج و قسط و مر و قشر اصل قوت شترخ از هر یکی سه درم حله را پنج کنند در آب بدو
 و صاف آنرا با قدری روغن زیت بکار دارند و اکثر کرمها را دفع کنند که محروم را شاید بگیرند پوست
 پنج و خشت شاه قوت و پوست درخت انار و زرش نیکو بود و در یک من و نیم آب صاف شب و روز
 بنهند تا نیکو شود پنج سیر آب بماند صاف آنرا با پنج سیر یا کمتر غصیر بگ شفا و بخار دارند و میان
 ضادی نافع بگیرند طرس برسی و صبر و شش نعل برابر و جمله را بصیر بگ شفا و یا آلو سحر ساخته

جست گرم بزرگ بر بالایی ناف و تحت حب القرم بر زیر ناف بنهند و اگر در معد وضعی باشد او بی اثر
 بهی یارب آن سرشته بنهند و اگر خلط کنند او لی بود و ضماوی که از تریاق بزرگ سازند درین آب
 بنمایند سودمند باشد و محبت و دیگر بکیرند و شیر سوده و آنرا بطنج شخم خلط خلط کرده
 بر حوالی ناف می بندند و دیگر بکیرند و شیر و شستن و شخم خلط و قطران و زهره گاو و شیر نیز
 در سرکه بنجته و ورق خوج جمله را آب سرشته می بندند و هرگاه ضما خشک میشود تازه می سازند بسیار
 طلای محرب جهت اطفال بکیرند و در سینه ترکی یک شقال صبر نیم درم جلد آب برگ شفتالو سرشته
 بر حوالی ناف او بسته می انگنند و چون خشک میشود او را ده می کنند و شیاف و شتله که ریش بکنند
 هم ازین اجزا که در ضما ذات و جفن مذکور شد نافع آید هر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکما می باشد
 بعد از آنکه تنقیه کرده باشند اسهال را از گرم پیوسته بر سبزی فرمایند و از آنچه مولداده گرم بود و در خنده
 گاه دیگر بار سهلی که آن ماده را دفع کنند می بندند و او را می بارد و او را میست میفرمایند که مقوی احتشاد و معا
 و نافع تعفن و ضد مزاج گرم و مقوی حرارت غریز و حافظ طو بات اصلیه باشد مثل کسبی و مهارس و ریج
 و بلاد و اطراف کسب هرگاه طبیعت عضو مقتضی تولید این حیوان باشد خصوصاً حب القرم و مزاج
 معد و غلبه مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند باز دیگر مانند کسبی و اندک و شسته
 پدید آیند پس از ملاحظه دراز مضاد این حالات چاره نباشد و آنجا که با گرم اسهال پدید آید برگ
 لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن داون کره را ضعیف کند و اندر اسهال با سانی بر آرد
 و طنج سماق هم فایده دهد و فادر هر وجه و از هم با این آبها فایده عظیم بخشند و خزیره گرم غالب و
 سرده بریان کرده هم سببی نافع آید درین اسهال و در غیر این اسهال هم و اما در اخراج گرم خورد و آنچه
 در علاج گرم اطفال آورده شد جمله مفید بود و شخم خلط و منظور یون و ملح جمله را سوده و بعصاره برگ
 شفتالو سرشته فتیله بدان آلائید و بر دشتن مفید آید و همچنین شتله زهره گاو و شیافی که از نظرون
 و شیر نیز سازند بر دشتن فایده تمام دهد و مغز سوخته شفتالو و مغز سوخته جوز بر دشتن و اطراف
 مقعد را بدان آلائید و غارش و خورده شدن آنرا از گرم نافع باشد بسیار حفته که گرم پاک سازد
 بکیرند و ورق و شخم خلط و شیر نیز کوفته و خوا و قطران و نطفه سیاه اندکی درست بچوشانند و بدان حفته بکنند
 و غذاها در تدریج دیگر که در آنجا نافع بود و جمله غذاها می لزوج و پختن تخصیص بود و اینها

و آنچه بقدر در آن بسیار باشد بدین مرض مضر بود و حضرت گفته شد اینجا این که مهالت بکسایات و
 حب انقراض بسیار نباشد و علاج هم سهل بود و الله اعلم **مفصل سبب** در دروده و غیره حج
 و قرح و درم بهیچان گاه بگاه غیر از چیزی که در زحرات یا بادی بود که در دروده نباشد و اجزای بود
 از هم می کشد و زحمت باد و هر سوس با اثر و عدم گرمی شکم و راحت یافتن از خروج یا در آن لا
 کنند و مولد این با خلط خام باشد یا غده یا اجوبات و سیوهای باد انگیز و یکسب در ماده
 فصلی حاد و لایق بود و از صفرا یا بلغم بورقی یا سودای غلیظ و علامات آنها چنانچه مکرر اندک و رشتد
 به آنها است و کند هیچ یک بیکرانی نباشد و یا گرم بود که روده را سگزد و در حرکات متدد می سازد
 و علامات گرم بدان گواهی دهد و گرمی این غالب تر و تصور اشتها درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که
 طبیعت هوا در او خواجه که باسهال دفع کند و باسهال مستند و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و
 قرب بحران بدان گواهی دهد و گفته اند که هرگاه باغص علامت اخشا ظاهر نباشد و بول یکبار شب
 و کم شود و در دماغ نیز خستی نباشد و مرض گرمی بر آن مقدم بوده باشد بی اخطا و دلیل آن بود که البته
 اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه باغص غلیظ بقولنج مشتبه گردد و علاج آنجا که سبب باد بود از مولد
 آن حذر باید کرد و تقویت معده و پیرهای باد شکن معوی کردن و حقیقی از تدبیر قولنج ریجی و وجع
 معده ریجی مرعید داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لایق بود باید که تشویه باید کرد و بدستور
 رجفته این خلط را دفع کرد و بدستور و بعد از آن بقویات معده و روده و معدلات و مولد خلطها
 اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا که سبب گرم باشد علاج آن چنانچه بقوت بیان یافته باید کرد
 و آنجا که سبب بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود و آنجا
 که بقولنج مشتبه گردد و علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنچه در علاج پیش و در روده اطفال و کودکان
 گفته شده درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب صنفی باشد و تمیز آن واجب بود و در
 صفراوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها ضعیف آب پیچ بر شکم طلا کردن پیوسته ریخ بر آن نهادن فایده
 دهد و الله اعلم **قولنج** این در صعب بود و در روده که بیرون آمدن باد و بر از طریق معده و
 آن دشوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و یکشد و بیشتر حد و ث این در روده قولنج باشد
 بواسطه غلبه بر و غلظت شکمهای آن و گاهی در اعوار هم فست بواسطه مجوس بودن نفلی درین

و حدیث آخری کہ در روہای باریک افتد و آن مخصوص بود بہ ہم ایلاوس و ملک باشد بہت افساد
آن مزاج حسد و معاود قبول نکردن و دوا بدان و ہستہ و بعد از آن از محل استعمال حقنہ و ششیات
سبب این علت بادمی غلیظ بود کہ در میان طبیعتین نہ دود نہ شود و آنرا از ہم می کشند و سبب
نمی تواند شدن و حرارت روہ و ضعیف بود و آنرا تحلیل نتواند کردن و یا بادمی غلیظ بود و در روہ
محبس گشتہ و منافع نمیشود و تہدید اجزا در آن میکنند و این ہر دو قسم را قوی ریحی گویند و تولد این چنین
باد غلیظ بسیار نگاہ داشتن باد بود و در روہ و خوردن چیزهای غلیظ و باد انگیز و یا سبب ثقلی بود
کہ در اعضا سبب تشنگ شود و بناؤن کرد و باز ماندہ رود و راہی رنجاند و باشد کہ بعضی تنگ گردد
ہمچو تنگ شانہ و این قسم را ثقلی نامند و موجب این تشنگی ثقل مطعوم بود و یا سبب مزاج تن باشد
یا خروج شدن رطوبات با فراط عروق یا غلبہ او را با سہال و سہل عاجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد
در روہ سبب عدم باعث دفع باضعف آن یا منع کردن آن از دفع عمد و یا حرارتی زیادہ بود و در
تمام بدن یا در نفس اعضا یا دیگر یاد کردہ کہ تشنگ رطوبات ثقل کند و وقوع این قسم ثقلی در سہی شہتر
از سایر اقسام باشد بحسب تجربہ حدوث این ہر دو از خوردن کشک و غیر شور و سرکہ غالب کاه و تر
و برنج و فطیر و ساج سرکہ و تر تیزہ و خوردن ماست و یا قلائی تر با ہم و سونق و شیر برنج با ہم و تر شہاد
افیون با ہم و خوردن شہابی کہ آب در آن بسیار کردہ باشد و کندش کوہی و نان بلوط و قحی ماست و
ریوکس و جماع غالب کردن بر پری معدہ از طعام یا سیوہ غلیظ و ترخمہ و فساد معدہ و بر تقاضا
خروج براز و باد بیشتر از سایر موجبات باشد و معناد و غیر معناد درین احوال تفاوت بسیار بود و اما
علت بلغمی بود و غلیظ لزوج کہ در روہ و دود جمع آید و راہی روہ شدن ثقل را بگیرد و این قسم را سہ
گویند و جملہ این اقسام احتیاجی نامند و موجب تولد این نوع بلغم در ہمیشہ غالب خوردن نان فطیر
و گوشت مایہی بزرگ و گوشت گاو و بز و خطائف و دودغ و شیر و ساج و سیب و امر و ترش و بقول سہر
چون چند روز استفحال و جازی و شمال آن باشد و یکن کہ صفرا می نمی ہم سد کند و گاہ باشد کہ کرمان غلبہ
کنند و جمیع و چیدہ شوند و راہ گذشتن ثقل نماند و یا ترہیاء ثقل خیابان بخورند کہ خشک شود و باز ماندہ
و این ہر دو داخل باشند در سہی و ثقلی و یا در می بود و در روہ کہ در کند و مانع گذشتن باد و بر آن
ہم شود و یا در می بود و در اعضا می مجاور مثل کردہ و شانہ و سہر و رحم و عضلات شکم کہ بحساب

راه گذشتن ثقل و باد را گرفته باشند و آن جمله را در می گویند و سبب درم چندین جای سفت بیان نموده
و با سبب شده و دوده بود و سبب زور و قوی که ناگه و بدان رسد و آنرا از وضع و نهاد و بگرداند
که رنگ شود و یا غلظت در روده باشد از جاست سبب بدو شت و سخت آن باد جنب آن
و راه گذشتن ثقل و باد در آن محل تنگ شدن و این هر دو شتم را التوائی گویند و بسیار باشد که قوی
همچو امراض بانی در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی بشخصه سرایت کند و از مقامی بمقامی دیگر و
و ایلادس اغلب سپری بود و بسیار افتد که قوی بجز آن انتقال بفلج یا با وجع مفاصل یا بواسیر
یا سالیخو یا با بصر و یا با شقاق و روشت باز گردد و وجه بواسطه قوت یافتن روده و رقیق شدن
ماده قوی و دفع کردن طبیعت از آن اعضا هر جاستی خاص مقتضی آن و مردم سو داوی و بلخی را
قوی بیشتر افتد و در او از رستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود علامات آنچه از جیس
یا دین طبیعتین افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد بهر سوی و عدم قراقرس و احتی نیاز
از جفا و خروج ریح و بر از وقت دم تدبیر با دانگیز و صعوبت وجع چنانچه گویا سفت سورانی کند و عدم
نوشتم از مجازی آن بدان گواهی دهد و آنچه از جیس باد در جوف امعاء افتاده باشد شکم سنگ باشد
و از بیرون محل آن در جین سکون باد برآمده باشد و صعوبت وجع چنان بود که گویا روده را می برند
و صاحب آن از پیلودیکر پیلودی و قراقرس و قراقرس گرفتن و قراقرس و حرکت با دقت از آن بسیار
بوده باشد و از جفا و خروج باد خفت یابد و در و گاهی این سوی نزو آن سوی تر رود و این حرکت
اسید و از تر از سکون باشد و آنچه از شکلی ثقل محتسب شده بود و سخت ظهور بناوق به بلغم آلائیده
مکرر او تقدم سبب خشک کننده انتقال مولدات آن در جت یافتن از دفع اندک ثقلی و گرانی شکم
و برآمدگی محل در یکی جانب ثابت بودن وجع نزوال اشتها و بیک نظام بودن در اکثر اوقات
و کمتر بودن از آنچه در سببی گفته شد دلیل آن باشد و آنچه از شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی و
و گرانی و تقدم تدبیر مولد بلغم غلیظ و وجع قوی و در یک محل مستقر بودن و بند شدن باد و ثقل قبل از آن
بچند روز و بدی فهم بدان گواهی دهد و باشد که در بلخی هم بول سرخ گردد و جت وجع و اشتها و
گرم غالب و گرنگی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده گرم باشد علامات آن بدان اشتها کند
و آنچه از درم روده افتاده باشد برآمدگی محل مجازی و پدید آمدن درد و احتباس شکم و برج

و غلبه و تمام آنها را با هم متعدد و دلیل آن باشد و اگر فورم غالب گردد و بول هم باز گیرد و در فورم گرم
غلبه شکی در تب و ضربان و سوزش محل رخداد و در فورم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل
او را هم با اینها یار و یار و فرق میان درم برده و علیا و سفلی بجای وجع و بوزن فی و ممنوع در ایلا و سس
توان کردن و آنچه از درم عضو مجاور افتاده باشد علامات آفات آنها بدان گواهی دهد و آنچه از
التوازی روده افتاده باشد حرکات عنقه سابقه و وقوع مرض متعاقب آن و عدم انتقال و تدریج
و عدم سبقت اعراض دیگر سباب بر آن دلالت کند و در رقیقی و خرتی رفتن روده بدان منافذ در
اندر آن محل واضح باشد و بسیار افتد که در قونج بزرگ و در حصوی ششبه گردد و جهت تشابه بعضی اعراض
فرق بدان توان کردن که مطلق هر دو قونج در شکم محسوس شود و محل آن کسین بود و اکثر ابتدا به وجع
آن از شیب ناف از جانب است آن شود و در مراقب گردد و در جانب چپ ناف پسند و باشد که از
جانب چپ نیاید و کند و باشد که در زیر بار فرود آید و یک خصیه بر شیده شود و آن در قونج حقیقی هرگاه
شکم فرود آید یا بادی جدا شود و جهت باید و آن در در و کرده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد
چنانچه در علامات آن بین گردد و در هرگاه خداوند قونج ریسی و بلغمی را شب آید بمرطوب میدخلاصی بود
بزدی و سردی و گرمی این علت را بطور منفعت و مضرت از استعمال دوائی گرم و سرد و بول
و در قونجی که مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت مستعد شده است هرگاه این مضرت
پدید خواهد آمد نخیست اعراض چند ظاهر شود که مندر بود و جدو ث حاجت باز پسترافتد و تقاضا
بول و مقدار آن بیشتر شود و در قضا حاجت دیر تر خلاص گردد و در شتهای طعام نقصان کنند و
تشنگی پیدا آید و آب در دهن بر آید و در شست پا با ردی اعیانی پیدا آید و نفس شبیه بیدارد و آنچه
سرخ و نیکو و نیکو و در قضا بسیار در معده و شکم عیاش و قراقرس کند و دفع نمیشود و غشیان رنج میبرد
و آرزو نمیشود چیزهای ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی تعفف و نفرت کند و در سردی
اشک کام مرض وجع و تشنگی غلبه کند و از آب سبزی و لذت حاصل نشود و جهت بسته شدن دهان
با سایر رقیقا و ترییدن آن بجز چنانچه باید و من قونجی را دیدم که هرگاه قونج می آمد سر و در بیشتر در
عام در اکثر بدن او پیدا آید و با آن اکثر اوقات لرزیدی و سردی را در یاقتی فیس منضمی قوی پیدا
و قونج کشیدی و در سال در همان فصل با زینبیت پیدا شدی و گاه بود که سبب بر آمدن بخار

از ثقل یا بغیر محتبس در باغ و دوار و غلبه آواز گوش و فراموشی هم در حد و مرض ظاهر شود و هیچ قوتی
 بی ضعف معده و رود و نباشد علاج بد آنکه تدبیر افش در رفع قوتی که بعد از منع اسباب
 سابقه آن و استعمال تخمه و شیاف و سسل از داخل و خارج و در هر یکی از اینها چند چیز بر سر
 باید داشتن اما در احتقان چنان رعایت باید کرد که سخت چیزهای نرم کننده بکار باید داشت
 تا نفلهای خشک داخل معده از نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمود تا مابقی را دفع کند
 و اگر میکبار نتواند مکرر باید عمل کرد و خصوصاً که علت در رودهای سپین باشد و در شیاف سپین
 چنین نوع مرغی باید داشتن و در سسل چنان باید که سسل مناسبت و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه
 محققه راه را قوی باطله پاک ساخته باشند تا مواد و اطفال را بالتمام دفع کنند خصوصاً که مرض در رود پاک
 یا لاین باشد و بسیار از طبیبان جاهل تعبیل در استعمال سسل کرده اند و مواد را سسل بدان موضع
 برود و راه دفع بسته بود و مرض غالب تر شده و هلاک ساخته و مولانا طیب قزوینی در جمله ثقلی و غلبه
 و در سنجی بر ابتدا سنجون سفر جلی سسل در آب گرم مقدار شتر را دوی گشتی چون طبیعت بدفع آن مرض
 از آن محل مشغول است و دوار او را در خصوص خود استعمال میکند و از آن نمی نیست و چنین بود در غلبه
 غلبه که دوی را در مابین چیزها چنان رعایت باید کرد که بعد تنقیه و تخفیف مدد علت بکار دارند
 تا مابقی که وجع را بر دوی تسکین تواند داد و مخدر را جز در وقت صعوبت وجع و هم سقوط قوت استعمال
 نباید کرد و مقتویات را در جمله اوقات بکار باید داشتن و لیکن بغیر آن ممکن باشد تقویت کنند
 که اطفال آنرا را گذشتن نباشد و چون طبیعت بدفع مرض مزمن مشغول است بهضم نتواند پرداختن
 و اگر انباری غلبه حاصل آید و نیز طبیعت چون بغیر مشغول گردد از دفع مزمن باز ماند و مرض را
 قوت بیشتر شود و طبیعت را ضعف داد و بخت در اکثر قوتها چند روز غذا ندادن و اندک دادن چیزها
 کم جرم مناسب دادن واجب دانسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت شفقت بر تبه است که گاه
 باشد که از دیگر عللها مستغنی گردانند و هیچ علاج را آن مقدار تاثیر نباشد و ازین جمله سرکین کرک
 است که تمام استخوان خورده باشد و پر خا را نموده و علامت بودن او استخوان فقط است که
 سفید و یکنواخت باشد و خورند این را در شرب مناسبت یا لعق فرمودن با عمل یا سفوف
 کردن باد و به مناسبت غلبه نافع آید و استخوان سفید و درست باشد که در میان آن ماند خوراندن

و تعلیق آن بر آن مریض هم نیابت فائده دهد و جالینوس گوید انفع بود و جرم روده گرگ را خشک کرده با آنچه مناسب بود خوردانیدن هم نافع آید و همچنان که آب کرده خوردن هم قدری شایسته است لیکن با چیزهای نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست پلنگ و آیل و گوسفندی که گرگ کم آنرا گرفته باشد و از گرگ جسته هر یکی از اینها را بر مریض تعلیق کردن بسی فائده دهد و اگر آن زایل نماند کور را درین پوستها کرده تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در ظرفی از نقره کرده بسته اند و فائده داد و هست و اگر بسیار که از چشم گوسفند مذکور بافته باشند تعلیق کنند آسب باشد و عصاره سرگین خرما ده که دو دو بر سه هم چسبیده باشد و آن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زبل کرک و بعضی عصاره مذکور را بقولنجی قبل از حدوث قویج و او اند و دیگر بار او را قویج نگرفته و عقر ب سه و دم افکنده و بریان کرده و آن دو همچنین خاکستر شاخ ایل را آشنایند آن منفعت تمام دارد و تخصیص در شدت و رور و غن و نبه کرک بعضی از آن را در زندگی گوسفند روده باشد خوردانیدن و مالیدن و درختنه کردن جمله نافع آید و مجرب است و خراطین خشک کرده را بشکستن و شور با بی که از گوشت بزد پیخته باشد و آن و بر شکم مالیدن نافع آید نیابت و مردم قولنجی را که این مرض بر سال یا زودتر نبوت بازمی آید چون در حین ابتدا و مقدمات آن آنها را از قویج بکنند و بگذارند که بقولنج بکشند و دیگر بار باز یا مدیجی نبوت بپزد و اگر آید و برتر آید و مجرب است و آن شخصی را که سابقا ذکر کردیم که قبل از مرض لرزه در دو اعضا سه سدی حضرت او را قبل از قویج و شراب و بناری و حب الشفا تسکین کردند و بعد تسکین سبیل حبای قویج و او اند و دیگر بار زاید باز یا مدیجی نبوت بپزد و آن محل فصل او را آن علت و اعراض پیدا شد و نمیدانست خلاص یافت و با حمله آنچه بدین ریجی مخصوص است آشت که از مولات با و بر جز باشد و بر دو و او را غذای که به خوردانند یا بنوعی دیگر استعمال نمایند جمله محلل بود و مقوی معده و امعاء باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبدین شد و که با دین الطبیعتین باشد تا دایره قوی تر و مبالغه تر کنند و بر سبب شکم بر فاده بین بر محل و جج تخصیص بر بالای کما دوسی مفید باشد و لاک محل کف دست نرم نرم از طرف بالا بسوی شیب هم در حین این شکم بر غنهای محلل نافع آید خصوصا آنجا که درم سبز بر قویج راه بود اگر فته باشد مالیدن و جنبانیدن با خراج لازم بود و جالینوس گوید که بانه ترین چسبند با در قویج ریجی ترک طعام و شراب است آن مقدار که ممکن بود و زیرا که تحلیل داده بدین فعل نمودن اسلام

از آن باشد که بدوای گرم جیت آنکه ممکن بود که دوائی گرم خلطی را بگذارد و نتواند تحلیل کردن در
 باد و بخار افزاید و وجع صعب تر شود و اگر بر صبح بخورد و در آخر شب بخورد و در آن وقت که در آب با کتاب
 بچوشتانند و ده درم فانیز و یکدوم روغن شیزگا و بر افکند و گرم بخورد و فائده تمام باید و سیر خام و آن
 درین مرض با نماند نافع ترین چیز است جیت آنکه باید از انشکند و شنگلی نمی آورد و اسعار اتقویت
 می نماید و عفونت نمیکند چاکلینوس نقل کرده است شخصی این علت در هر چند گاه طاری شد
 و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدای آنرا دریافته میباید خود را محکم برستی و قدری سیر خام با قدر
 نان خوردی و بوقت خواب قدری شراب انگور کمه صرف خوردی و چنان میان بسته خواب کردی
 صبح که برخوای آن امراض مرتفع شده بود و صحت یافته و مریض و سندر و اگر ترکی و سینه و سحر
 کوفی و کوارش انجودان و کشاده آن جلد و ریاب نافع اند و بسیار بود که باد اندک باشد و مجبه شدن
 این تحلیل کنند و غائب باشد تسکین عظیم نماید و در صعوبت وجع بدین عمل طبیعت را آشفته ارجاع
 حاصل می شود که بحقیقت و شایف و غیر آن تحلیل داده نماید لیکن در صحت احقان و استعمال و آنرا
 بر باید داشتن و اگر خواهند تا حقیقتی بیشتر بکشد کند بعد از چیدن و در مجبه بار دیگر افکند و اگر ساد حقیقت
 چنانکه بروی در سید و اسافل بلند دارند و باد را خود کشند و بعد از آنکه در خارج کنند و باز تکرار کنند
 سه فائده و در تکیهات و مالیدن روغنهای بادشکن بر اینها اثری عظیم بود و جهت قرب محل بدوای
 قوی بود که در هر چند وقت آنرا ناگاه این باد سید آمدنی و چنان تجربه کرده بود که هر گاه
 ظاهر شدی جوالی بر موی از خاکستر و شک گوشت بقیات گرم کردی و بر زمین بین ساختی
 بهیچوستر و شکم را بر روغن محلل چرب کردی بر آن جوال حصی شکم را بزمین بر آن نهاده و خود را پوشید
 تا غرق نیکو کردی بعد از آن برخوای صحت یافتی و آنجا که اطلاق میشود بر زمی و در و چنان باقی
 است ده سیر شراب کمه بر ناستا خوردن بقاریق اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در مار اللحم
 مقرر اطباء بریده اند خوردن و خواب کردن نافع بود **سیان** حقیقت نافع در مطلق ریحی بگیرند
 در ق سداب و اکلیل و بابونه و مرزنگوش و تخم کرفس و بادایان و کاجره و قدری منظور یون کبیر
 بچوشتانند و صاف آنرا با اندک روغن سداب که در روغن خرد کرده باشد و بار روغن زرد
 بار روغن شبت بار روغن زیت گرفته باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دانه گوشت و کرفس گرفته

داخل باشد

و اخل سازند افوی بود و اگر حقیقه را در خیک گشتند که از پوست گرگ بود یا از پوست پلنگ یا از پوست
 کفتار یا از پوست گوسفند که کور یا از پوست ایل انفع آید و اگر زیادتی قوت و داخو آید اندک
 چند بیدستر و خلعت در آن حل کرده و بکار دارند و بیکس بگیرند تخمهای محمل سحر عظمیات
 محمل مذکوره و بعضی از غیر مذکور آنچه لایق بود و جمله را جویند و صاف آرد انگیرند و ثلث آن در
 انگنده با تش نرم میجویند چنانکه آب بزور و زغن بنامند سپس بگیرند ازین و زغن مقداری که حقیقه
 شاید و قدری پیله در آن بگذارند و درم یکسینج و یکد رم جادو شیر در آن حل کرده و بکار دارند
 و بیکر اتوی بگیرند زغن را در او چند و خلعت بکار دارند تحلیل با دو تسکین و ج کندی و مجرب است
 و بیکری بگیرند سی درم زغن سداب خردی و چند و جادو شیر و یکسینج از هر یکی بیکد رم در آن حل کرده
 بکار دارند تحلیل نکند و بیکری که هم در حین صعود و ج عظیم نافع بود بگیرند زغن سداب سی درم
 و چند رم زغن زردی را از هم کرده در آن جویند با تش نرم و بعد چند جوشی بر دارند و فاشه استعمال نمایند
 و اگر عوض بر زغن سداب درم چند بیدستر و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل دهن
 سداب دهن زیره و قصبوم توان کردن سپیان شایانی محمل و نافع در مطلق و سخی بگیرند برگ
 سداب تر و زیره و ناخواه و بوردان برابر جمله را کوفته لعسل بشنند و البته پیچیده بر آن نیکو آید و
 بر دارند و ریمان بر آن بندند تا لته را حفظ کند از بالا رفتن و بیکری در و ج صعب نافع بود بگیرند
 چند بیدستر و مر و زعفران و افیون برابر جمله را لعسل بخون ساخته بر دارند تا همچنان البته پیچیده بر دارند
 ریمان بسته و اگر زبل گرگ با عصاره زبل اخل را درین حقهها و شیاندا اخل سازند نفع عظیم شد
 بنیان کما دت نافه بجز بیکسین خشک بیک پشک گو سفند پشک اشتر سوس و شک مشهور
 بیکسین کاوسی تازه تنها و یا سیوس و گل آینه و خاکستر استخوانها و بیکسینا و ازین در یک ذریه
 و ناخواه و تخم کرفس و حله و تخم سداب و نمک فقط هر یک یکسینج آینه بکار باید و دشمن سپیان
 روغنهای که خوردن مالیدن آن و در حقه کردن لغایت مفید از مود است و دهن را در و زغن سداب
 و زغن زیره و در و زغن مصطکی و زغن بابونه و زغن شبت که اصل آن روغن زیت بود یا زغن زیتیک
 و من چند تو بخی از مودم که زیره را نیکو کوفته در و زغن خردی میجویند و بیکسین سداب سی درم
 سپیان مطبوخی محمل یا بگیرند زیره که و یا و سیون و تخم کرفس و ناخواه و آنچه از هر یکی

از آنها شام و صبح دادن شکم را نرم کند و وجع را تسکین دهد و طبع خلط باخیزد و بمرور بان در او توبه و اولاد
 مانع آید بسیار اغذیه مناسب است و جگر را تسکین دهد و طبع جگر بگوشت مرغ و بز و گاو و
 و بعد از آب با شکر و روغن بادام و تخم و آب که گوشت خروس شیرین یا هر آنچه بپختند در استفناح
 غالب کرده و ترک غذا اگر آن مقدار را تا وجع و دفع فضل روی ببرد و آنجا که حقه کردن مانعی باشد
 نخست شب یا نهایی نرم شکم فرو آورند و بعد از آن شیا نهایی حاد و بعد از آن مسهل بسیار شیا نهایی
 لایق شکم سرخ و نبشته و اشق در هر دو کاوش و شمع زهره گاو و آلود و صابون فقط ششم خنظل و از زرد و
 فانیه سکیچ و منقل و جاشیر و بوره و زهره گاو و شیر خشک و صابون و ششم خنظل و شکم سرخ و نمک
 هندی و تخم سداب و صطک و زمار سفند و پانید و میده و بوره و منقل و زهره گاو و آنجا که وجع صعب بود
 و در حقه و شیا نهایی و طلا از مخدرات خیا نهایی در سنجی گفته شد و خل توان ساختن و سرکین گاو و ی تاز و را
 گرم کرد و بعد جگر کردن شکم بر روغن خروع بر محل وجع بستن فایده بسیار بخشد و جگر است و قرح سحر کردن
 شکم بلعاب حله در روغن بادام بلعاب خنظل و روغن کرچک را با سداب و این و غنها با لعاب تخم گتان
 و روغن کاج و فایده بود و برق بد و برق اسما و جگر با و کرک که روغن نرم در آن باشد و صیغی عجب بلعاب گاو
 و آنجا که سبب منقل و حرارت بدن و یا جارت جگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید که شیدن و جاست
 توایر گرم و یا سرد و مطلقا شاید کردن و با وجود احتقانات و مسهلات و شیانفات مذکوره و طعام و شرابها
 مناسب باید و دادن و از چیزهای نرم خشک مناسب معضد گرم مزاج با آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدابیر
 سبقت بیان یافته و از این جمله آنچه بیشترک انفع است کشکاب و شکر و لعابها و سلق و استفناح و طبع نوا که
 ملین و نفوق آنها و روغن گل و روغن نبشته و حله و خیار شنبه و ترنجبین و شیر خشک و آب غلبه آب
 کاسنی و آب طبع خروس و آنجا که سبب دیگر باشد از منقل مزاج و دفع ضعف و دفعه و یا عدم باعث و یا غلبه
 استفراغ دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد نیز بیشترک اهلحال آن باید کرد و اکثر آنها هم سبقت بیان
 یافته اند و از بیماری سفری در از در رمضان واقع شد و صائم می بود و بعد از آنکه باز آدم تداویر گرم و
 خشک بسیار واقع می شد و عصیر و صیب خام خور و در بالای سیب خام جو بود و یا جاست نفوس معده
 خورده شد و شبا گاه و تلخی قوی طاری شد و در بیشتر و شیب معده و بالای ناف و مراقب از طرف راست
 و با سایر رقیانم میشد و صبحگاه طبع حله و قند خور و می شد و در و چنان صعب نشد که می طاقت بود و خرم

صبح اطباء آمدند و حقا نه با دستور فرمودند مکررا اندک برآز صفراوی دفع شد و معصوبت دفع بدان ایل
می شد اما وجع تسکین نمی یافت و من جز بیشت نوعی دیگر نتوانستم خنثی و زانو با خود کشیده و با شستم
و در است نیتوانستم کردن و هر چه میدادند که گرمی و فعلی و شست فایده نیک و بلکه ضرر میکرد و آخر الامر
مر اعیان پیشین آنقدر زحمت شد که اندیشه کردم و دانستم که مرض از گرمی جگر پدید آمده و فی الحال فضا و
آورد و دم و از با سلیق زهر است فصد کردم و در ساعت آنقدر تخفیف شد که راس است ایستاد و بمقام خود رفتم
انگاه و قدری جزایات گاه و بی گاه خواب کرد و چشم بدستم چشم من روشن شد و نیکو آمد و دفع ساخته و با من خودم
غالب و بر محل وجع آب کاسنی و گل خشک بلبله کتان طلا میگزیدم و بزوجه آنرا خنک میداشتم و از بی خبری
مغز خیار در زرد آلودی شیرین خودم و وجع تا شبانگاه تسکین یافت و بحران با عیال که در شبانگاه بخان
وجع اعیالی عام و تمام تن من بود که جسمی تا صبح همه اعضای من را از دست داشتند تا آنکه من قرار میگرفتم
و الابی طافت بودم و سحرگاه و اندک خواب کردم و غرق شد و صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن
ملاحظه کردم تا قرار نیکو واقع شد و اجابت بدستور مقرر افتاد و شخصی که کل قولنجی را بعد از آنکه ده روز
قبض شده بود و در وی صعب پیدا شده و بعضی اوزار بطبوع عصب اشتغال علاج نموده و در فایده او
بعضی معصاره زحل احکار فرمودند تا من نیز از معصوبت وجع اوزار از آمدنی و تب گرفتمی در در صبا هفت
با تراشیا و شیا نهام عمل میکردند و اندک فضل بر حمت تمام دفع می شد و تسکین نمی یافت آخر الامر
شکمش بعد چند روز درم کرد و تا معده و در وی در سینه اش می بود و نفش بد تو انستی زدن بفقیر استنباط
کرد و فرمودم تا از خواب و پستان و گل برنج و قدری زیره و پودش بخ بادیان و پودش بپنج کاسنی مطبو
ساختند و در پنج سیر از آن ده درم برنجین و پنج بدرم و غن بادام نهاده بد و دادند و بر ناستا شاکاه
شور بای مرغ فربه که اکثر استفراخ در آن خست بود و در وی پسته شکم او را بر وزن گز جاس نیکم حرب میزدند
و در شب آب شیان و بنفشه و شکر در زیره و گاه و غل میکردند و میزدند و پودش بود و در پنجمن علاج کردم و گاه
روزی در وقت جهت حفظ قوت از آن شور با جو زری که دم و اگر استناده است یک نوبت کلیف
میخورانیدم از شب و از روز و در قبض با تمام خلاص شد چو آنی نیست پنج ساله قولنجی بود و در
هر چند گاه او را این مرض طاری شدی و مدتی در آن بماندی و هر چه خوردی نمی کردی و آخر چنان
شده بود که همراه او را قولنج گرفت و ضعیف شده بود و حضرتش او را غذا باهی مناسب نموده

و بلک سیاه و شکر سیاه و زعفران و شکر سیاه را میسوزانند و دانه‌های آنرا که شکسته‌اند در آن می‌شوند و باز عود مسک و وود شیا
در روغن آلب می‌شود و روغن تخم بزمجانی یا لید بقیه‌ای در روغن بزمجانی می‌شود و گوشتش هم گاهی اندکی می‌آید و شکسته‌اند تمام حاصل
آتش در در و در بر ناستا فرمودند تا عصاره‌ی آنرا بیل الحار خورد و صحت یافت چنانچه دیگر را این مرض شای
شد و روح قوی بود و حضرت فرمودند تا چهار شقال بلک سیاه و بزرگ را اینگونه در آب جوشانید و صحت
آز آن سه سیر شکر بناده و در خوردید و بهین فی الساعه صحت یافت و چند جایی دیگر هم آردوده ایم نافع
و در بلغمی نیز نفع این تجربه پیوسته است و آنچه بتدریج بلغمی می‌شود صحت است که ناکشاده شدن
شکر و تخفیف ماده ترک غذا کنند و خطا قوت برق خروست و مرق بهر جودی که درین شود بر با ناخته
می‌کشند و ماده‌ای که نختی نخل و بلغم را شیاقت و یا خنقند دفع نکند و سهیل جزات نمایند و بعد از آن در شکر
و آب شبا که آن در آنچه مناسب ماده بود و دهند و اگر مرض اندکی بود و قوی فرمودن و بعضی مناسب بقای
سودمند بود و در اعمال نجس اشیا چنانچه در ریخته‌اند شد قریب نمودن نافع باشد **شیان**
شیانی نافع بگیرند بوره و نمک بپزند و یا غیر بپزند و بنامند و فایده‌اش از آنی که گفتیم بود و در
کفچه آئین گرم بگذارند و او را در آن بپزند و بعد از طول چهار انگشت مرین شیاقت رخت با
و آیز از بوره گاه و لایند دارند و بعضی بطول پنج انگشت و شش هم فرموده‌اند جهت قریب نمودن
بجل ماده مختل و بگیری بگیرند بوره و شحم خنقل و از روت و شکر سرخ و شیاقت سازند بستر
و اگر بسقونیا آرد و مقوی گرداند بهتر عمل کنند و بگیری که در پشت را فایده دهد بگیرند بگیری
و مقل و جاد شیر و صابون و بوره و زهره گاه و فایده و مقونیا و شماقل و بگیری و نمک بپزند
و برگ و شحم سداب و جمله را بستر شیاقت سازند و اگر شیانی از صابون ساخته بجل و زهره گاه و بگیری
و بر دارند هم قریب بدین منفعت رسانند **شیان** حنه نرم و قوی بگیرند از لعابها و از طبع بعضی غلظت
نرم کنند و از طبع بعضی میوه‌ای نرم کنند و شخاله و لوز و سداب پنجاه درم و درین حصص و شیاقت
اشق و یک شقال بگیری و یک شقال مقل و یک درم جاشیر و نیم درم جند و شمس در سمی ملخ و دوازده
درم فایده و صفت درم فری و قدری روغن کرچک و پیس مرغ و خل ساخته بکار دارند که شکمین و جع
صفت کنند و خواب آورد و بگیری این دو که یا بگیرند بگیری سفید یکساعت و قیبه یا بگیری نصفه او قیبه
زعفران شاخ ربع او قیبه چهل را آنچه شامند بستر می‌که گفته‌اند و صفا کنند و بپزند و درم روغن آن را

وزنم چو شانده آب برود و روغن بماند بدان روغن احتقان گشت و گفته اند که اگر زبر البنج و کنجد را
 مساوی صملا کینند و روغن کینند بدستور و آنرا ریزند هم نافع آید و اینجا نیز احتقان بر روغن راحت
 شود و مندی بود و خوردن بر شش بعضی مردم در شفقت رسانند و همچنین کسب و کسبی و معجون بالاد
 نافع بود و عصاره زنبیل الحار و سگین گرگ هم اینجا بسیار فائده رسانند بخوردن و احتقان کردن و
 ماییدن و تخلیق کردن و بار بار آرد موده شده است لیکن بعد تنقیه اثر آنهازد و در پدید آید و تریخ کردن
 شکم برین شست و خردل و قنار الحار و روغن خروع و عصاره اینها و یار و روغن زیره بسی نافع آید و بعد
 تریخ تکبیر کردن بعضی کما دات که در ریجی گفته شد تخصیص بعد تنقیه لطافت فایده و در میان
 طلای مسد و بگیرد زین و تخم انجبر و فسنجین از هر یکی جزوی زهره گاه نصف جزوی شحم خنظل
 ثلث جزوی قویال مس ما بود انداز هر یکی جزوی و نیم حبه را بصاره قنار الحار یا عصاره برگ کرکچ
 صملا کیده از نافع تا قضیب طلکند میان اشده نافع و مجرب عمل باب گرم کرده یا سرد
 بجای آب جلی زنجبیل در آب گرم حل کرده و در تخم تره تیزه کوفته در عمل آب گرم کرده یا در حلا
 معجون مسلا فلی در گلاب حل کرده و آنجا که صفرای می سده کرده باشد سدمات صغیر را بیشتر بماند
 بلغ غلیظ باید آید سخت و تدابیر گرم توان کردن و آنجا که سبب سده گرم باشد علاج گرم بدستور شن باید کرد
 اگر از آن آدویه یا آدویه شمله در قونچ نفلی یا میزداولی بود میان تدبیر قونچ در می که از ورم
 امعا افتاده باشد مخصوص است آنست که در ورم به سخت فصد با سلیق کنند انگاه فصد صافن
 بتخصیص که بول هم باز گرفته باشد و خون با اندازه بگیرند تا قوت ساقط نشود و در سه روز غذا با ن
 گیرند و شراب بنفشه در آب غلب الشلب یا آب ککنج یا آب برگ خلی می دهند و کشکابی که بنفشه
 سیستان در آن جوشیده باشد بجای غذا آگاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت فصد
 و تسکین بخار شش و شیر خشک در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار درم بزرگنوبه و یک و نیم
 روغن گل در شیر در شربت واری آب جوشانیده و دادن شکم را نرم کند و در دراختک سازد و وجع را
 تسکین دهد و مادام که در ورم شخصی و ضعیفی پدید نیاید هیچ مسهل نشاید دادن که در آن خطری عظیم باشد
 بواسطه سد طریق بوزم بعضی این تعبیل کرده اند و بعضی هلاک شده اند و آنکه بزودی هلاک نگردد و در ایام
 افتد و تحلیل این درم بحقه اعتقاد نیکو بود میان حقنه لایق بگیرند جو آب و خیار شش و شیر خشک

در آن محل گشاده نشداری - مناسب بکار دارند و اگر در آب جو خفته و خستمان جو شید و باشد الصوب بود
 و اگر قدری آب غلبه الشلب و آب کاکج با آن سیاه نیزند و فنی باشد و شنج گوید که میان دست
 دارم که اینجا خفته بشیر خر و خیار شنبدر و روغن بادام روغن شنبدر گشته ضاوی از موده بگیرند برگ
 نبفشه و خطنی و کاکج و غلبه الشلب و جمله این برگها را بکوبند و قدری نبفشه خشک و خطنی خشک را
 که فته با مقدار سی آرد و اندکی بالونه و اکلیل سوده با آن کوفته برگهای تر بسرشند و می نهند و رعایت
 ترتیب تا بهر چنانچه در درم معدد گفته شده اینجا نیز لازم بود و آنجا که در درم سرد باشد فصد نشاید کردن
 و همه خللاست و خفته وضاد و شربت استعمال باید نمودن و در تحمیل مغز غلت باید کوشیدن و اگر سنگی
 و تشنگی اینجا بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت تا بهر بدستوری که در درم سرد معدد گفته شده است
 واجب باشد آنجا که بسبب حبس ثقل و باد و درم عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو بدستور
 باید کردن مادام که درم آن عضو کم گردد و طبع دفع مجوس نباید کردن و خطر سهل اینجا قوت آنچه
 سبقت ذکر یافته واقع گردد و آنچه نیز بهر التوای مناسب است آنست که رود و چون بخند باشد
 مریض را بهر فراش است بخوابانند و هر دو پای او را راست به بالا بردارند و او را نیکو جنبه بمانند
 چنانچه دو پای او جنبه بشین در آید و پایی باز گردد و در ساکن شود و بعد کمان رجوع حوسه
 چرب بدو بخوراند و اگر در همچنان باقی بود و معلوم نشود که التوای باقی است یا نه آن هنگام باید که بعضی
 حوسه چرب بخوراند و از پی آن سیاه زنده دو دقیقه بنهند و بفرمایند که تا گاهی چند برود و پس
 بنشانند او را و بدست چرب کرده و شکم و پشت و منی نگاهدارند از بالا شیب بکف دست فرو می
 داورای جنبه تا سیاه برودن آید و یقین گردد که روده هموار شده و اگر زریق بدین نوع برودن
 نآید او را بهر طرف باید خوابانیدن و گردن و دست نشانیدن و اندکی حرکت دادن تا برودن آید
 و باشد که باب روده هم بقوت گرانی زریق و اشود و اگر بدین هم نشود او را نگون باید و کشتن حرکت
 دادن تا زریق از حلق او بیرون آید و این علاج و شوار گردد و در حرج و بدست بجای برودن و حرمت
 ریزش با آن گذرانیدن و در هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد جنبانیدن و پایا بر دگر
 چاره نباشد و هرگاه روده بجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره بهر تها آرمیده بود و از
 حرکت غلیف جذر کردن و آنجا که فتنی و خرفی باشد و راه را بهر شکار می بجای باز باید بردن

و محل البستن چنانچه در وقت گفته شود و بعد از آن اگر نخستی از وجع باقی بود آنچه مناسب بود از علل آن
 قولنجی در سجی و ثقلی بخار دارند و اما در ایلاوس همین بدن انواع علل ممکن باشد لیکن چون
 آنجا فی و تنوع و غشیان بسیارست و بدان سبب چیزیکه نفع رساند و در سعد و کشت نیست و اندک و ن
 احتیاج افتد که بطریق علاج بقیه و افراطی و تنوع نماید که بکنند تا قیام و چون محل آن از حقیقه دورست
 نامه و تنقیه آن باید که دراز تر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود که درد بعد از احتیاج
 بجهت بعد از دار و کسر قوت آن بخشد و منتشر گردد و و گمان افتد که مضر بود و آنجا تکرار باید کرد
 و ترییدن و چون این وجع صعب است و حس محل آن هم بیشتر است در ضداد و آشفته و حقیقه از مخرج
 و اطل ساختن لازم بود و در آن اشک محال باشد که بپدید آید تدریجاً کشادن باید کرد و علامات سردی گرمی
 را اینجاست ملاحظه باید کرد و جهت آنکه درین اسعاف قولنج گرم درمی و غیر درمی بیشتر افتد بواسطه قرب
 باعضنای گرم و غالب آمدن خلط گرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفرائی محی درین اسعاف بیشتر
 تواند بود و بنا برین علاج سبب درمی اینجا اکثر نافع آید و گرمی مضر بود و بتجدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افتد دیدم شخصی جوان گرم و خشک مزاج را که این مرض از گرمی افتاده بود و تدریجاً سرد و تر
 بر وی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان همچنین نقلی کرده اند و آنچه در علاج سابقاً بیان کردم هم
 قریب بدین مرضی واقع بود و اینست فی الجمله تدریجاً قولنجها و مردم قولنجی را لازم نیست که مدتها بلکه
 سالها بر تدریج که قند صلب مولد مرض وی سخت مداومت نمایند و تقویت بعد و جشایا و حی کنند
 تا این گردند از حد و ثبات این علت بلکه ناممکن بود و اور نشاید که هیچ فعلی که موجب آن باشد نکند الا قلیله
 بعد که شوق مدتها از حد و ثبات مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج زوده ایشان قابل تولید این علت شده
 و طبیعت ایشان مقتضی آن گشته و بدان خوی کرده و هرگاه حالتی چنین در عضوی پدید آمد باندک جهتی
 احداث آن میکند و بسیار سعی از آن متنع میگردد و تا آنگاه که بقصد آن حال خوی کند عادات صحیح
 حاصل آید فلذا حکمای همت بمقویات چون هارس و شیر و کس و کشنیز و کسبی مقوی پس صعبان
 و بلادر و حلوای بلادر و همچون آن و زریخ مجرود و اما مداومت میفرمایند و این مرض بدین تدابیر
 تدریجاً شود و چنانکه با وجود سبب است اعمالی که مولدات آن بوده هیچگونه تدریجی پدید نماند و کفایت و ترش
 تر شرب و ترک قرا من و مداومت حب الشفا و حافظه الصخره و غذا ایسی حریب تریم که نیز نباشد

چون برینیهایی مبراز خود آهنبای گم زعفران و زرد یا سیم و کرباسه اینها هم درین باب بنیاید که زعفران
 است و در اینست انیون و انیونیات در مرض بنیاید زعفران است شکی مرض و اولی آن بود
 که هر سال چند نوبت غشیه گفته خلطی که از آن هم تولید مرض بود و وجه درین تیر طریقت و متعطل گوشتند
 و اگر چه باید اوست آن ادویه تیر غشیه کم احتیاج است و الله اعلم

باب هفتم

در بیان امراض مقده و شرح و کسباب و علامات و مساجات آنها و این باب بحقیقت ذیلی
 معارجت بود و شرح بنیاید تقسیم آماش مقصود این اغلب گرم باشد و سبب
 آن در اکثر اوقات غنی بود و صفراوی یا صر و یا حدوث آن است که باشد جثیل مبراز گرم باشد
 بدن فلاندا که بعضی مرض دیگر از امراض مقده که موجب وجاب و سواد باشد بدین موضع حادث
 گردد چون شقاق و جرح است بواسطه مقطوع یا جرحت دیگر و قرص در رسیدن ضرر یا حد مدد آن محل
 علاج آنست که قصد باسلیق کنند و بر و غن گل و پیه تازه و هم آمیخته چرب سپید ازند یا بر و غن گل
 و زرد و تخم مرغ خام هم خلط نیکو کرده و در حین غلبه و ج آب کشنیز تر داخل یا صحن نافع بود و طلا
 روغن گل سفید و تخم مرغ آمیخته باشند و در باون اسرب صمدی که در و چند آنکه سیاه شده باشد
 بسبب غلبه آید و تخمین طلای مریم آن محل یا بر و غن گل آمیخته و جاست میان سرین هم سفید باشد
 و هرگاه زمان ابتدا و ترید بگذرد و مریم و باخیلون طلا کردن سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع شده باشد
 و در نشت که اگر تا تمامی هنگام نفع مملکت میدهند مدته آن بعضی از گوشه علاج را هم می نرسانند
 و بنا صد را و آگیند بواسطه آنکه عضوی سفلی است و مر از فاع فضل و عصبی و سیر الا تمام واقع است
 و بهر که غرق و الح مواد به آنجا پیش میریزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از تشنج آنرا قطع کنند
 به شیخ نیز مواد آنرا بر این وجه منفع سازند و بعد از علاج زخم کنند و آنجا که در صمدی گردد و
 طلا و مریم و خلیون و مریم شانی و مریم اسفل در و غن گل و ج بعضی محل کرده نافع بود و اینها
 که از بزرگی سلق است و طبعه که در و غن گاو می کنند سازند نهادن و ج خراج آنرا نافع آید و در
 سر شادی و زرد و تخم مرغ و در و غن گل هم خلط کرده و در بنیاید بنامه صفتی که در و باید که در

قوا بعضی اخلا و خاد جاذب کنند و پوسته طبع را نرم دارند تا نفلی بحرم خود رنجاند و محل او را نوسید
 برین نمبر کم گردد و از اغذیه که در ورم معده مستقیم و در ورم معده و سبب است اینجا فایده چنانچه همان
 تریمبار اینجا نیز مرغی باید داشتند و اثری که فلوس خیار شنبدران باشد فایده نکند و در اینجا که
 ورم معده وی در موضع اتفاق افتد که از برگ کرب پنجه و پیه تازه کاوی نیم کوفته سازند طلا کردن
 خنید آید و اینجا که مرجع امراض سابقه سبب آن شده باشد علاج هر دو با شتر اک باید کرد
 و اینجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد قصد با سلیق اگر بالاض یا جفا فن را هم گشاید
 مناسب باشد و اندر علم شقاقی مقصد سبب شکافته شدن لب شرح با حرارتی و
 میسی بود و در آن محل که نشف در طوبت آن بشکافند و زیادتی گرمی و خشکی طس آن و خون آمدن
 از استخوانا بپس رود ال گرد و بر آن و یا در می بود گرم در آن موضع که در کم شد و شق کند و در
 ورم و بر آمدگی محل و قوت الم شاید آن باشد و یا خشکی و یا تشنه غلیظ بود قوی که در وقت بیرون
 آید آن بر رانده آنرا از باز ورمی که از خارج بدن رسد بر اند و درین هر دو جای وجود سبب تبیل
 آنی باشد و یا ماده حاد و بواسیر بود که سبب تبیل بدن فعل کند و وجود بواسیر و عدم سبب تبیل
 بدان گواهی دهد و یا قوت خونی بود که بد اینجا منفع شده باشد و بر اعلی کردن خون آنرا از هم
 کشیده و شقی لازم آمده که سیدان خون مغرط از آن دلیل آن باشد و یا سمرای بود که از
 خارج بدن محل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف گرداند و بطرکاند چنانکه در پوست دیگر عضا
 این حال محسوس است و تقدم وصول بود و فصل بدان اشتها کند و باشد که مادی خشک و غلیظ شود
 به اینجا میل کند و مزاج آنرا فاسد کند و بطرکاند و تقدم صلاح آن محل بسیار و خاریدن و ترشیده
 و در کردن علامت آن باشد علاج در مطلق این مرض شکم را نرم باید داشتند بخوردن چیزها
 نرم کنند تا جرم نفلی سبب زیادتی مرض نشود و از سواد می و نشستن بچیزهای محکم و خشکی فزاده و نرم
 باید بود و در پیوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و چیزهای سخت ترش و قابض نباید خوردن و شها
 نماند را چرب باید داشتند اما از اینجا که سبب گرمی و خشکی محل مزاج باشد تعدیل مزاج آن کنند
 بخوردن سفیر و میوه های مناسب و باید در لایق و نشستن بر بالایی سبز با برگ بید
 در وقت که محل از رطوبتی خشک چرب کرده باشد و طلای مریم کافوری نافع بود و سحر

در آب سرد در آمدن فائده دهد و پیه تازه بخوراید است نرم کرده بر آن محل طلا کردن و حبله شفا
 مانع بود و اگر شقاق کهن شد و باشد آنرا نباید خاریدن تا خون بسیار از آنجا نزود پس هر
 علاج کردن و آنجا که سبب ورم باشد یا بواسیر علاج آن امراض بکستور باید کردن و آنجا که
 سبب خشکی نقل باشد تدبیرهاست که جهت مطلق گفته شد و این قسم و آنچه در زوری خارجی
 بعد منع و خطره زودی بصلح آید بی آنکه دوا می استمالی کنند و آنجا که سبب استیلا می خون باشد
 قصد عرفیه مناسب آن باشد باید که درون مثل صافن یا بایسلیق و بعد از آن در آب خنک
 باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نرسد از حواصس آن باید دادن و ضماد کردن و یا سر
 لامق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از علاجی که جهت عضو سرما خورده و طریقه از
 خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها حذر باید نمود
 و آنجا که سبب خشک بود بود از علاج بواسیر غیر انسان و علاج با آن و طریقه بدین سبب آنچه
 مناسب نماید یا که درون از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا حذر نمودن درین مورد
 قسم آخر در حمام روغن مالیدن بر محل و بزتابه گرم شستن و در بیرون آمدن پیه تازه سرم کرده
 طلا کردن فائده دهد و در ثانی طلا کردن موم روغن که از کوبان شتر یا روغن کاهوی غوره یا
 گند ناساخته باشند نافع بود و اندک علم ریش **طاهر شرح** گاه بود که حوالی آن از
 خارج ریشی که غوره پدید آید و اغلب طولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد و ریشی اندک از آن
 تر شمع میکند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اکثر غایط نیز بود که بر آنجا ریزد و باید آنجا
 گذرد و باشد که سبب خراشیده شدن آب گیرد و مدتی بماند علاج هیچ بهتر از طلا کردن
 گل سرشومی نیست و پاشیدن خشک نرم سوده آن بر آنجا هم نافع آید بواسیر این جبهه بسیار
 است و با سوز و نوع بود و سبب باد غلیظه که اندر ریه گاه و حوالی کرده و گاه و مقعد و زکام
 میگیرد و آباد با سوز گویند و تولد آن در گرده و نواحی باشد و موم فزونی است که مقعد بر آید
 از درون یا از بیرون برکت را و لب آن یا بر بر و از جنس گوشت و شبه این نوع را بواسیر
 اختلاف و اعراض اصناف بسیار پدید آید چنانچه بعضی از وی سوی بالا بود و بعضی بر سر
 مایل باشد و بعضی ناسته بود که چیزی از وی سیال آید و چون مدوی نیاید که آنرا جدا سازد

و در دکنه و چنان باشد که بحر می بخیزد و بعضی از این ناسته را گاهی که بدی رسد مثل گرد
 و در دکنه و تنگشنگین باید بعضی سفته باشد که در دانه خونی از آن می پالاید و کمتر در دست
 و باشد که هیچ در دکنه و بعضی چنان سفته شود که با دقت نقل اندر وی گذارد و کند و جمله اینها از طبیعت
 شکل بیرون نباشد یا همچون دندید بود بزرگ و نرم و آن هیچ در دکنه و یا همچون شکل شاخ سنج متعده
 داشته باشد و آنرا خیلی ناسته و یا همچون انجیر گرد و دهن بود و آنرا آتش می گویند و یا همچون دانه انگور گرد
 و طبلانی باشد و از جوانی یا از مانی یا از جوانی بود و آنرا غنچه خوانند و یا خود بود و همچون حدس
 منجر و صلب باشد شبیه لبولول و آنرا لولول گویند و یا همچون دانه خرما دراز و صلب بود و آنرا هم
 از لولولی و دندید و یا همچون قوت نرم و دراز باشد و آنرا قوتی ناسته و از آنجمله آنچه سطر بود
 ماده سوداوی آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب باشد و برین از خصایف
 شعله بود و بعد از این شینی زیرا که قلع هیچ آنها از محل شکل میسر گردد و ندارد صعب و با خطر بود و در آنرا
 نیز از قلع آنها اثر کمتر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی نیست برتر باشد جهت مزاجت کردن آن کج
 ماز و یا و شدن آفت آن و با سوراخه متعده و هست و اکثر مردم را از دانه و ناسته بیشتر نباشد و بعضی
 را چهار تا پیدا آید و باشد که گاهی گاه از مقعد و مانزدیکی گردد و بطول معاصر تقسیم شود و آنرا پیدا آید و این
 از جمله اقسام غیر باشد و از جهت بقدر و لطیفه جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که بیدر و دیگر آنکه
 باشد یا کم در دکنه و ناسته بود و یا اندک ریسی و فونی از آن رود و بر یک نشانی باشد حال
 این قسم بعلل زیاد و کم محتاج بلکه رفع آن هم اکثر منفر بود **سبب** مطلق این علت خونی بود
 سوداوی طبیعی یا غیر طبیعی که بد آنجا منفر گردد و بلا دی که هوای آبی روی و غش باشد شیر و خرما
 و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پیدا آید و مردم سوداوی مزاج رک شیر و دانه واقع شود
 و غم و خوف بسیار و مولد این علت باشد و موجب است و بر شوخی میوز بسیار نشستن بهم
 این علت بد آورد و اهل تجارب چنان یافته اند که اگر مردی را که در و مانع علت سوداوی است از
 علت خانی نیستند از یاد آن یا از دانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر این مردم دانه
 قلیل بواسطه مزاج حرق یا مغلط آن حاصل میگردد و آن جهت مغلط در عروق باقی میماند و از آن
 آن منفر نمیشود و طبیعت دفع آن از فواید عروق می طلبد و هر گاه حرارت آن بقدر نباشد

که آنرا با عالی مائل سازد و لاجرم با سافل خواهد ماند منع ساختن تنصیف مقعده و حوالی آن که قابلیت
 مثل چنین حوادث اینجا بیشتر دارد و چون در آن موضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا مستحیل بنجا
 سازد و بواسطه آن متولد گردد پس بعضی از آن در روده ما جمع آید و بعضی گاهی از عروق بفضلات
 در میرد و اگر از افواه عروق مقعد شیب جلد ریزد اینجا باز ماند از آن اورام و بشورید و آید و اگر
 افواه آن عروق بسته شود چیزی فرو آید همچون و شید و گوشت مرده بزرنگ حاصل آید آن با
 بود آن بواسطه فساد باسی که در ماده آن هست و مددی نیز گاهی بدن میرسد قابل آن مذکور باشد
 علامات اما باد با سور چون قوی بود با فراق بود در اکثر اوقات اند زمان و زیار و تنصیب
 و خایه و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بحقیقت باشد و بسینه و باشد که بگردن و شتر اسیف و پشت آید
 و در دیگر دوشکم اکثر نرم بود و بر از شود و باشد که شکم با دیگر و در دنان رنجه دارد و باشد در و
 منفاصل و زانو و مکیس اعضا آورد و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آنرا در شستن
 بر خاستن نبد گاه با آواز کند و قوت جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد و دغده و آرزو
 آن بسیار کند و در حین میرون جستن منی اندک در وی در مقعده و حوالی زیار نقطه پدید آید و اگر
 بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی مقعد هم سجد و اما با سور آنچه از خون گرم مضر او
 متولد شده باشد با خلیدن و سوزش بود و آنچه از خون غلیظ پدید آمده بود و خلیدن و سوزش
 آن کمتر باشد و گرنی بیشتر ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود و از بادوی و دغده هم بیشتر باشد
 و بعد از مجامعت ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوء هضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و بعد
 خواب حمله اعضا را بسیار گر آن و کوفت ناک یا بد رنگ میسوزد و روی سبزه گراید
 و باشد که سبزی و سبزیایی زند و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که رنگ روی بگرد و با سور
 خارش و ریخ آن پدید آید و باشد که بسبب غلبه صغ و خجارات بدماغ بزخندان و موس
 روی ریزیدن گیر و و اکثر اوقات آنها ضعیف و بد رنگ شود و زرد و سفید و روی بر دیده
 نماید و در حرکات زرد و گسست شوند بجهت گرم شدن نجارات بد و زود رسیدن بدل و
 گاه باشد که از رسیدن نجارات بد از بواسطه بد و دوار و صداع پدید آید
 علاج بدانکه این علت گاهی که استفراغ ماده باشد اما آن بود از بسبب علت های دماغی

تخصیص سودای و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلب موجب از آن که در دو سینه دریم
 شخصی را که صرع سودای داشت و با سوسیه یا به آن پدید آمد و هرگاه خون از آن رسته
 مزاج او صحت بود و چون آن خون باز ایستادی او را صرع گرفتنی متعاقب و بنی تو
 که کردی تشکین گرفته و بشودن آن خون تشکین رحمت نام یافتی و مردی را که این علت ضعیف
 افتاده طبیعت ایشان با آن خوی کندی قوت بدنی با سرفات جز وید آن مقاومت نماید و چنانچه
 کلی طبیعت بگذارد که غلبه کند و تا آخر عمر بدارد و ایشان جز سوز کردن از مولد است آن مادر و پاد
 از قانون طبیعیه و تعدیل مزاج و حفظ سبب تشکین آن در اعانت محل از بعضی اوقات احتیاج
 به دیگر تدبیری نشود و سعی در از آن آن مصلحت نباشد و اکثر مجربان زائل شدن این مرض را با سبب
 مادر داشته اند و علاج برای تخفیف مواد تشکین اعراض فرموده اند و اگر چه بسیار واقع شده
 که دانه‌ها را بریده اند اما اسقاط که در بر طرف شده اما ماده آن بر طرف نشده و بیشک بعضی از
 سودای که بد آنجا منفع می شده هم در بدن منتشر گردد و از آن ماده مرصه‌ای دیگر پدید آید و باشد
 که بعد مدتی باز ماده بر آنجا ریزد و دیگر باب اسیر شود که در بعضی را دیدیم که نیکو نبرد بود و ند
 عود کرد و بیشتر و بدتر پس بهر قهقهه در صرح علاج این علت ندارد و رفتی معنی باید داشت و
 پدید میری نافع مداومت و ایم لازم آید و عمر باید نمودن و هر چه در صرح که جهت مرض مطلقاً
 بیان کرده اند از دوه و جبر مردن است اول تنقیه بدن است بقصد صافن و مابض یا پهلوی
 و صافن و حجامت میان سحرین و استفراغ سودا است بر تریب و اعمال وقتی باید که ماده
 غالب باشد و اعراض مرض مستولی گشته و یا بیم استیلائی آن بود که با سیلان نافع متداول
 که می بود و حبس شده و در آن هم حد و ش مرض دیگر باشد و یا استفراغ دم از طریق با سوز
 مصلحت نباشد و قوت بدن نیکو بود و آنجا که سودای غیر طبیعی سبب باشد اسهال مثل طبع
 بلبله و آمله و سیستان و آلود و خیار شیر محبو عا فرماید و آنجا که سودای طبیعی سبب باشد تنقیه بطور
 بلبله و فیتون کفایت بود و در هم اصلاح حال طحال و کبد و معده و امعاءست بد آنجا که در مجلس
 سبب شده و این مرض بی سود المزاج این اعضا نباشد و هرگاه مزاج اینها بصلاح آید تولید
 احتلاط ماده و مرض بخون که گردد و مزاج روده از قبول ماده آن استساع نماید و دفع مرض سازد

بسیار

ولیکن تدبیر اشتراک علاج لازم بود و سوهم تخم لیل موده با سورت با سحتم شواتر غیر مفرط
 و رحام معتدل در ریاضت و دلک اسافل بدستور و سواری آهسته غالب در اکثر ایام
 و لا شک این تدبیر بعد از تدبیر سابقه مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت نباشد نفع است
 این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود و دیگر رعایت غذاست بطرقی که مراد امر اراض و ادوا
 تخصیص بالیخو لیا گفته شده و با کجایه حذر از مولد است سودا و از سستی شواتر و شراب قوی
 و از سیر و نیاز و خردل و طرخون و آنچه موجب سوخته شدن خون باشد واجب بود و استعمال
 غذای لطیف و ترش گوشتی نازک و فریه و گوشتی چرب کم قاتی و میوه های گرم و تر پر آب
 و فالو و ما و فرنی های چرب و امثال اینها سفید باشد و نجاست خوردن گندناهی نخست و
 روغن آن البته چیزی که منع و تسکین بخار آن و تقویت معده و احسان نماید و گل قند و قوی
 بکار دارند و خلای بلادر می که ادویه گرم و خشک در آن کم کنند در غیاب جامع النفع است
 و با خاصیت قمع آن مرض میکنند ولیکن بسبب اعیان و تدبیری از قلیل آن بقدر لائق باید رفت
 و همچنین بدوست زریخ بدستور و چغندر و در غیاب خاصیتی عجیب دارد و چشم و اشتیاق
 و امیت از محل بستکاری و آن بجر احسان است و متعلق است و این عمل گاهی توان کرد و
 که مریض طسافت کشیدن الم آن داشته باشد و از دیگر علاجات تحقیقی که به آن توان کرد یا
 نشود و در بریدن خطای دیگر نباشد مثل رسیدن آفت باصل غصه و مثانه و باز باستان
 خون و درم کردن و غیر ذلک و با وجود عدم این خطا با تمامی دانه ها را قطع کردن نشاید
 انتشار موده از آن مکرر در بدن و سیم حدود و شوا مرض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر سخت
 قصد کنند و بعضی را بخود می مناسب است که غذا را از او که الم آن بیقوت نشود و
 خون هم بسیار سیلان نکند اولی بود و حسن وجود در قطع دانه های بلند بر آمده است که رخ
 ابرش هم خام بریج آن نبندد و را کنند و تی پنج آن باریک و خورده شود و پیوسته تدبیر بخ
 زیاد و تشنه شش ریزانیدن دانه های با سورت با دویه گوشت را اینخورد
 و پیوسته اند و یا خشک می کنند آنرا بخود یا به نطفه و این عمل گاهی باید کرد که قطع میسر نبود
 تا صلیحت نباشد و دانه های آنرا توان دیدن اما ادویه خورنده که اینجا مستعمل است

و مجرب زنجار و نخاس است و ویک بر ویک و غلافون که آن مری است از انگ و زرنج سرخ
و زرد و شب و مروا قافیا جمله سو و دو و نخل حمزی سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها
هم نیست که ازین ادویه زردی مری پسند و بی روغن بیک قوام که بر فیه رقیق یا پرده کشم
مرغ و امثال آن کرده باشند و قدری قلیل باشند و بروی دانه بپاشند چنانچه بغیر دانه بعضی
دیگر نرسد و دیگر وز بگذارند و اگر مرهم بپوشند از روی آن مکرر سازند و دیگر وز مصلحت است
چندان این عمل میکنند که دانه سیاه شود و بعد از آن بر گل کرب بنخند و روغن گاو که کهنه مرهمی است
بر آن می نهند تا هم درو از آن بکین دهد و هم از این بکیند و اگر بر ماسور قوی اندکی از اینها بپاشند
آن خورده شود و گوشت صحیح از پوست آن ظاهر شود و آنجا که دانه ظاهر نباشد بجمه بر درون
برون باید کشید چنانچه برای قطع گاهی هم بدین عمل احتیاج افتد و ساعتی بچنان گذاشتن یا
فی انجمله تور می پیدا کند و زرد باز جای بردا نگاه مجرب است و دار و زردن یا طلا کردن و بعد خطه
با احتیاط و چرب کرده باز بجای برون و گذاشتن و اگر سوزش دارد دلی سخت و سستی
پیدا آید تا به رسیدن و محل را باز چرب باید داشت و شور بای چرب و خشک دادن و بعد
تخفیف آن اعراض دیگر مکرر کردن و پس به تیزاب سیمیا بی قطع این دانه کردن اول از دیگر
اعمال و در هم بواسطه جمع بودن حدوث و جذب تحلیل و تریاق است در دفع بی سیلان خون بعد از
درین دو نقطه است او خود در اصلاح اکثر ادرام و بشور از آن ظاهر تر است که محتاج به عمل بود
لیکن این عمل بر فتن و مرور ایام بسیار باید کردن تا جراح احتی قوی نیفتد و المی دیگر بدین
آیا ادویه که دو دانه خشک کننده ماسور و مجرب است بلا درست و زرنج و پوست کنیر و پنخ و
پنج هزار سفید و سوزنجان و فرنیون و برگ موز و پوست مار سیاه و خار ترنجبین و علف و
خزیره و ایز ساوین و کمد آن و مغز زرد آکوی تلخ و لپشک شتر مجموع با فردا یا مخلوط بعضی
به بعضی و اقوی این جمله بلا درست و زرنج و فرنیون و پوست مار و این عمل گاهی مناسب باشد
که در اینها ظاهر بود و در وقتضا حاجت برون خیز و خطه کش کند و طریق این عمل است که ویک
سفالین براته او مقدار مقعد بین سوراخ کنند و لپشک شتر را با سه پنخ کبر را در گیر اند و نیکو چنانچه
قریب با گشت شود و نگاه ازین ادویه برین اشش بریزند و دیگر اربا لاسی آن نکلون فرو کنند

دانه

و دانه را بر آن سوراخ نهند چنانکه نیکو از آن دو دو بخار بدان رسد انگار بر خیزند و هر روز
 چند کت چوبین بکرسند تا زنده تی را نافع آید و اگر بر از میور را خشک سازند و هر روز بدیگ
 در شیب آن بکوبند و با سورتو لوی را غلطیم نافع آید و مجرب است و جارب و بکوبند
 آن بطریق که در تلو لوی گفته شده و هم نجاست مفید باشد و اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده
 با سورتو از موده است بیه افنی است که قدری بر بگ مرزنجوش خشک و نمک نرم سوده در آن خلط
 کرده باشند و داروی آبله و زنگار و دهن المفاصل که از مخترعات جوگیان است آلائید ن
 و آنها بدینا پیوسته نافع آید **محبوبی** بود که بسیار با سورتو خشک کرده بود و عمل او آن بود
 که یاز عضل را در حین نازگی گرفته و شیر می که در سنج آن میباشد قطره قطره بر دانه می با سورتو
 و مکرر کرد و سه جمله دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سورتو بود و ظاهر نشود بگرفتند
 زرد آلودی تلخ را روغن کشند و کنجاریه آنرا نیکو در آب بپالند و بپالانید و بپازوه درم ازین غزن
 و صفت دوم از آن آب پالانید و رخیته و فتر حقه کنند مفید آید و مکرر باید کردن در ایام
 کثیره مجرب است و اگر قلیلی ازین روغنهای مذکور هم احاط کنند نافع آید و در جمله این اعمال
 طلب دفع دانه نشاید کردن جهت همان حضرت که در قطع آلودی آن سعی باید کردن **مفتی**
 کشا و ن سورتو است جهت استفراغ ماده آن را این عمل گاهی باید کردن که استفراغ
 معاد آن باز ایستاده باشد و با سورتو مثل گشته باشد و در وی تمددی در آن موضع غالب شده
 و یا امراض دیگر از فساد و او و بخارات آن در بدن پدید آمده بود و تا ابتدای استلامی و سبب
 در بوسه پدید آمد مصلحت در استفراغ ماده بود و ازین محل جهت وجود موانع دفع آن از دیگر
 طرف و تا وقوع آن بجران مرضی و معنی و طریق این عمل آنست که مریض را چند نوبت تموا
 استحمام فرمایند و بعد بر روغنهای نرم مناسب علت چون مغز ساق بره را چند نوبت بویخ آید
 و روغن کوبان شتر و روغن مغز زرد آلودی تلخ و مغز شفتالو یا مثل ارزق آمیخته یا تناسا
 قریح می کنند و بر تانگه گرم می نشانند و سوار می سیر نمایند و اگر بدینا نشود و مفتحات نقطه چون
 زرق کبوتر تخم تمرندی نخچه و قتل و بخور مریم و زهره کا و طلا کنند و یا بطریق شیاف بکار
 متعاقب بقطره بلخه بی قره و از صافین و البض قصد کردن ایناب یقنی تمام دارد چنانکه در تنقیه

اولاً بدان اشارتی شد بسیار اتفاق افتد که بجز دفعه صافن بکشد و اگر پتیزاب
 غارتی در بکشد اسهل و نافع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس مادی و اسیر شدی در وقت
 و تمدد محل پهلوی پیدا می و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صعبت تب و لرز
 آمد و تب اگر فتنه در اثنای تب چنان زیرین و بطرف راست و چپ بی اختیار چنان
 حرکت کردی که سخن بد و شواشی گفتن در آن صین او را قدری فادز هر حیوانی در گلاب سوده
 و ادم آن اعراض بروی حلقه تسکین یافت و برض او دتی هم نافع بود چند ماه باز اندک
 از آن حالها ظاهر شد او را دفعه باسلیق کردیم و رس دادیم سفید آمد و بعد در حد و حبس او
 رس میکرد و دفعه نافع می بود و آن حالها جمله کم شد و اگر در شالی یک نوبتی واقع شد
 تب و لرز و آن چند آن خشک نبود و دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسیر
 باز استادی چند روز بادی و اسیر در او از شب غلبه کردی و تا سر دوش او بر آمد و آخر بجز
 آنجا میدید و وجه محل بسیار شدی و از صعبت آن و حبس مادی بول سرخ و خون بسیار و اسیر
 در صین تر خیزد و چند بار با بلغم آمد و او را در روز کمتر بودی درین حال حاضر شد نزد حضرت او را
 بر ناستان شربت نفع شرف دادند با قدری نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصر
 او را غذا بنجاید و قاتی انار دادند شایگاه بواسیر او بشود و تا صبح پانزده مجلس از و
 خون سیاه اطلاق شد بعضی صفت و بعضی آب بنجی با بلغم یا راز و خفتی و قوتی او پدید آمد صبح
 او را مقصور انارین دادند و غذا ایلا و گجل گیر و روغن گاو فرمودند و بعد قضا حاجت محل را
 بر و و کبر و شستن امر کردند و پیش او بدین اعمال کم شد عصر به او را از باسلیق دفعه کاسه
 فرمودند و تسکین تمام یافت شش تسکین دادن در دو کوفت است بسکنت است
 میان مرتبی که بواسیر شقای را که با آن بود نافع آید و تسکین و ج با علی مرتبه نماید گیرند
 به بلط پیچیده و مزه ساق گاو مسادی و باد و برابر مجموع کوبان شش بکشد از و با نکت مجموع
 خون کبوتر و ربع مجموع افیون و در دانه سبب یا صغیر صلا ی کنند و فاضل را می کنند و مکرری
 بکشد که نمارا و نشیند و در کت پیچیده و در شیب خاکستر گرم بزنند و بر آرد و در روغن کهنه
 کاه و در روغن مزه زرد آلودی هم بر آن سهند و در روغن مذکور را از اصلای کهنه چند انکه بچو

مرحم شود و پس بر داند و دیگر طلا کنند اما چون دانه بیرون باشد بر جنبه کرده بر آن نشاند
 و اگر درون باشد پس بر آن آلاشیده بر داند چنانچه بدانند رسیده و بگند از دانه بیرون آید و باز
 تجدید کنند و گریست بگریزند و کلید و با بون از هر یکی بپزند و درم زعفران بکشد و درم افیون و درم
 منقل سه درم حله و تخم کتان از هر یکی دو سیر گل خطی یک سیر منقل و افیون را در تخم
 حل سازند و در دانه اگر کوفته و بخته یک زرد و تخم مرغ با آنها بمانند و حمله را با هم بسیار چند آنکه
 مرجم شود و بر کبابی طلا کنند و روی آن را بر روغن گل چرب سازند و دیگر مرجم بر محل دانه نشاند
 و دیگر که درم وج را بر روی زائل سازد و دیگر مذموم سفید و سفید لاج و پیله و پیله و گاو
 حمله را بکند از دانه و گندنا بخته در روغن سم سرشته ساخته را با آن در دانه و مرجم ساخته و مرجم گرم
 می کنند بسیار روغنهای که ترشح کنند و بخیمان بمانند و تسکین دهنده روغن عود و کار
 روغن گل که از روغن زرد آلودی تلخ ساخته باشند روغن کوبان شتر روغن گندمار و روغن بابونه
 که از روغن مغز شفا لوباز و آلودی ساخته باشند روغن منو ساق شتر و گاو و اگر منقل و درم
 مذموم در نهنا حل کنند بهتر بود و دیگر گرم کرده بکار و آتش بسیار آن از بیانی که تسکین و تسکین
 بکشد بگریزد خطی بنفشه و خبازی و خوش نظر و حمله را نیکو جو شانند و علفهای آنرا بپزند
 زرد کنند و تمامی مقده وی را بر روغن ازین مذکور است چرب کرده در آن آب فایز خاشاک
 نشانند و اگر با چوب مار و مغز کله و اشباه آن در طبع کنند زرد و در منفعیت رسانند و آنجا که
 دانه مخفی باشد و تسکین تخفیف افتد بدین مرهمها و روغنهای طبعینا حقه کردن فایده تمام بخش
 و بعضی از تدابیر سابقه چون فصد و تفحیح دانه و استحمام در روغن اسلای این علت عظیم مؤثر باشد
 و آن اعمال چون بعد این شقیه با دفع شود و بهتر و زودتر اثر کند علاج و دیگر بسین خوش
 است که از دانه با سورا از محل قطع آن رود و قطع کردن زرد آب با سورا و این جنبش گاو
 باید کرد و آنکه از محل قطع خون صالح با فراطر و دیا از با سورا دانه با فراطر منفع شود و بلا شبهه
 این بر و حال ضعیف عظیم آوند و باشد که سیلان ماده و مورث و جی صعب شود و در محل
 و آبس همان است که مرار آرد سیلان خون از جراحت ظاهری و باطنی را انقیاج افواه عروق
 گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی خوردن باید و بعضی با حقان کردن و بعضی صفا کردن

تا ختم کند تشخیص محل بریده را و بعضی بطریق ذرور و بعضی آبرزن هر یکی چنانچه مقتضی وقت و
 محل باشد و تعیین آن بطیب مجرب متعلق بود و گاه باشد که در افراط سبب
 شد اطراف قبل از ارسال و احتیاج افتد و النفع بود و زرد آب و سفیاج از زیره مردانه
 و شادنج عدسی و اقلماسیم جمله شسته در مری سکن طلاء کردن باز دارد و سهیم یا بید
 جراحت با سور و محل قطع است بعضی مدلات لایقه از آنچه در بحث جراحات و شورش
 و اورام داخلی و خارجی گفته شده مکرر است و اندام با سور وقتی باید توقع کردن که
 سیلان خون مستقر آن منقطع شده باشد بنفشه و بو اسیر مندل نشده و دستور این عمل از جراح
 بود و آنجا که ناصوری در مقعد پدید آید از آنچه در محاشس همین است اختیار باید کردن از آن پشته
 بدستکاری باید اصلاح با سور گاهی که با سور رنج دارد علاج آن هم از این نوعها باشد که
 مذکور شد چه آن هنگام همچو عرضی بود درین مرض را و آنجا که بی با سور بود و اندک باشد به علاج
 قوی احتیاج نیفتد و همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نگیرد و ترک مولدات ماده آن
 نمودن و معدلات سودا خوردن و گاه گاهی مقصود و گاه در ابر و غن کاوی عوارض ساز
 و همچنین به پیه کرده بزور ترطیب غیر ضعیف معده کوشیدن و مداومت بدوای مقوی چنانچه
 در با سور گفته شد کردن و آنجا که قوی باشد با رعایت این تدابیر مذکور قصد و تنقیه ماده مسهل
 در هر چند وقت که قوی در آن می یابد باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقب بستر نمودن بسیار
 و مداومت خوردن پایچه پیچیده و تزید آن صباها درین باب نفی عجب دارد و با طعام گاهی سکه که
 خوردن بهم منفعت رساند و زعفران و شهابه آن از گرمیهای ضعیف و مضر باشند و زهره
 شربین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سود دارد و اسهال
 آنرا بغایت نافع بود و الله اعلم ^{بشخص معتمد گفت} مراد آنها بسیار بود و تشویش میدهد
 مجرب فرمود که با خورک ماده مجامعت کردن نافع بود و یک نوبت چنان کرد و صحت یافت و الله اعلم
خارش منقعه سبب این یا گرم خوردن بود که آنرا می گزد و دغذغه میکند و طبع غلبه آن
 در برابر آن گواهی دهد و یا خلطی بود و بورقی یا ماری که غده آنرا میگز و تقدم تدابیر مولد آنها را
 اشهاد کند و از خوردن علفهای لزج چون بورانی برگ چیت در و سفیاج چیزات بسیار است

و یا قرحه بود و غرغره و یا مقدسه شقاق یا بوسیر باشد و این با سوزش بود و علاج آنجا که سبب
 گرم بود یا قرحه بدستورش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط گزنده باشد تنقیه باید کردن
 و همچنین آنجا که مقدسه شقاق و بوسیر باشد تنقیه لازم بود و بعد از آن تقویت عضو نمودن
 بقیر و طهای مناسب رافع و گفته اند که پنج معده سبب که وجابت عصص لسی نافع بود و پیه تازه
 بدست نیکو نرم کرده طلا کردن بر محل خارشش هم لغایت نیکو بود و خصوصاً که تاب گرم بسیار
 شسته باشد و مدتی در آب گرم شسته و بای که گل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند
 شستن عظیم نافع بود **سستی** شرح این صفتی بود که عضله که مقده را فرازم میگردد و بدین
 و بار و ثقل رفیق بی اختیار گاهی بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود در حرزهای سرد
 و تقدم آن فعل گواهی و پدیدار طوبی باشد در حرم مقده که از جایی عضله آن کند و علامات
 رطوبت و آمدن بلغم بار از بران آشفته و کند یا آسب که بصعب آن رسیده باشد از ضرب یا سقط
 متعاقب بودن مرض بان حالها و فته شاهر آن باشد و بعضی جا بهائیت که آب و هوای سست و گرم
 دارد و مردمی که بدان متعاقب استند چون بد آنجا روند این طبیعت و استرخا مقده ایشان را
 رست و در چون آب شست **ما سوز** علاج آنجا که سبب رسیدن سرما عصب باشد تنقیه
 رطوبت باید کردن و بر بهره قطن نیز نگذارت باید کردن و از سرما حفظ نمودن و آنجا که سبب طوبت
 و استرخا عصب باشد تنقیه رطوبت باید کردن و در آرنجهای قایلض مقوی شستن و بعد
 روغنهای قایلض محلل مایه در و بر یک گرم و زرد شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود
 علاج نتوان کردن و آنجا که آب و هوا تنقیه آن بوده باشد تغیر آن باید نمودن و بعد از تقویت
 عضو کردن و الله اعلم **پا زگر و پیر** این مرض بود که بزور قضا حاجت
 مقده باز گردد و دیر و نایب اند و بصعوت باز جایی رود و سبب این استرخای عضله
 بر جایی دارند و مقده باشد و گاه باشد که مرض ورمی باشد و این خارج بحث بود **علاج**
 آنچه در علاج خر و مج مقده که دوکان گفته شد و جمله لغایت نافع و مجرب بود و قبل از رختن توأب
 بر آن شستن در آبهای قایلض آنرا بر وخن قسط و مضطک و مورد حرج کردن نیکو بود
 گاه باشد که احتیاج است بدست آنرا بجای برند و پیه نبند تا محکم بایستد و فرار گیرد و الله اعلم

باب پنجم و هفتم

در بیان احوال گروه از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها از ترکیب و وضع و مزاج کلیه و منافع آنها بدانکه گروه عضویت مرکب از گوشتی سخت و کمند و عروق و شرائین و غشای که غلاف است و بعد دو دانه و شکل هر یکی چنان واقع است که گویا محیط بسطح ظاهری از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از هر دو پشت تراعلها اتصال یافته اند و جانب مجرب اینها بسوی کمره واقع است تا در حین پشت خم کردن باندام بود و کوفه نشود و منع آن نکند و گروه درست از برابر که دو جیب سختی بر تر نهادن است از بهر آنکه روده اعور چون سختی بجانب راست آمده است بر آن محاذ است پس جیب او بالاتر لازم آمده است با هیچ یک بهم مزاحمت نکنند و از جگر بر دو گروه منفذ است همچو رگ آب که جگر از خون جدا شود و بقوت ممیزه دفعه جگر و جاذبه که در بدن منفذ نکند و آید و گروه بقیه خونی را که بدان آمیخته باشد و از آن بر رفته و بدین جهت غذای آنها را تر و سخته تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام و تان ناخوش کنند و گاهی از بخار آن خفقان و غشی تولد کند و از بهر که و منفذی اندر میان کشادوست و آبهای که گروه از آن جگر و اعضا کشیده بعد اتمام فعل خود بدین منفذها می فرستند و این منفذها بار ابرار پنج خوانند و مزاج کرده مایل بسردی و تری است و ازین جهت بر غشای او پیوسته تر تواند بود و وصفی که با آن آمیخته بود و گذر و سختی حدت آن شکسته گردد که تا چون بمشانه رسد از آن سوز و پوست کرده را حسن نیست و او را که او را لهارا بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر عضوهای دو گانه است چنانچه اکثره کور شد و حقیقت در برون اکثر اعضا و اجزای حیات آن تواند بود که مبداء اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب معدن روح حیوانی که تجویف دل است و دشمن واقع اند و الله اعلم و اما امراض کلیه اسباب و علامات و معالجات اینها سو و اطراز گرم سبب آن بیشتر غلبه خوردن گرمها بود و از طعام و شراب و دار و دهنش بر تنور و آتش

ورنج در یافتن علامت است که بول زعفرانی و نیز بوی باشد و شنگی غالب بود و
 بهای او سنج باشد و بول بسیارنگاه تواند داشت که سخت گرم شود و دغذغه کند و از گدازش
 آب مجری را گاهی باشد و شہوت جماع غالب شود و قطن گرم بود و علاج تعدیل و تبدیل بود و
 از آشنده و اغذیه بارده و طبیعہ غیر جالبه و بستر راحت در هوای سرد و تر و با شمعان چشما و ضماد
 و طلاهای خشک چنانچه در سوء المزاج اکثر اعضا اشارتی بدان شده و خیار و باد و رنگ سیر که خوردن
 نفی نمکود و اگر آنرا نرم بکنند و از لته شمال بپایانیدن و با ترنجبین بستر و ترنجبین سازند و حساب
 از آن خوردند بنمید بود و گاه باشد که در طلاهای آن کافور اندکی داخل باید کردن و فائده دهد و گرمی
 جگر و مراقب بر آینه اینجا اصلاح کردن صواب بود و آب سرد تر ناشنا خوردن و بعد حمام و ستر
 سرد و خفشتن اگر درین متغیر حاصل باشد سوء المزاج **سبب** و سبب این ضد اسباب
 گرمی بود و از بس زور کردن و جماع و حرکت سواری عظیم و آب سرد خوردن بر زمین سرد
 خفتن بسیار احداث این کنند علامت این آنست که بول سفید باشد و شہوت جماع کم یا
 باطل گردد و پشت او بچوب پشت پیران ضعیف شود و در قوت و حرکات و بهای سفید باشد و علاج
 تعدیل و تبدیل مزاج آن بود و بجز بای گرمی فرا مناسب کرده و مداومت رس و کسی و بلاد و معجون
 آن و حلوائی مغز بادامچه کوهی و حلوائی بار اورس و معجون لسان العصاره کوفته و صلب شسته جمله
 از سوده اند و احتقان بشور بای سر برده و کیو تر بچرب و عن بادامچه کوهی یا روغن جوز یا روغن سیسہ
 یا روغن بادام تلخ یا روغن ناحیل مفید باشد و آنجا که ماده سبب این سوء المزاج باشد یا
 اول تنقیه آن بقصد و غنیه و باید کردن آنگاه این علاجات را بخرمی گردد و سبب لاغر
 و کم مپی آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خوردن گرمیهای گدازنده و مدرات و چیزهای
 خشکی آورنده یا سوء المزاجی باشد خشک سرد یا گرم علامت این لاغری بدن باشد
 بجهت سر بیان جناف آن بکشد و ضعف پشت بود یا زردی اندک و انقطاع شہوت و جماع
 و سبب بولی در دوران و باشد که قوت چشم ضعیف شود و صداع بینی می باشد و بول نگاه
 نتواند داشتن و گر گاه در نیا سرد بود و علاج آنجا که سبب کثرت به اشتداد بود و بکشد از آن
 باز باید استنادن و استراحت چشمتن و چیزهای طبع سمن از آنجا که در پشت لاغر می مغز را گفته شده

اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال خیرهای خشک آلوده باشد از مد و غیره و تیر بسند آنها را ملازمست باید کرد و آنجا که سبب سود المزاج یا پس بود در تعدیل و تبدیل مزاج تن و گردن و خصوصاً باید که کشیدن خنایچه مراراً بدان انجام شده و حقه سر و پا بچوبه باید کرد و در غیاب خنایچه مجبب دارد همچنین خوردن گوشت گرده حیوانات و پیه گرده در اطعمه و حله چیزهای جالبی و نیز و تلخ و شور درین مرض مفید بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن بعد تعدیل مزاج کرده بغایت سودمند بود و در اوست طلای پیه گرده و غیره و یا آنچه گرده بسیار برهنه بند نافع آید میان باز کرده او را گردون مضر باشد و بسیار برپای استادن خصوصاً برناشتا عظیم مضرت رساند و بر بسترهای نرم کتان خفقی فائده دهد و شکم را نرم داشتن بچیزهای نرم خشک و در عجز بار و بسیار سودمند بود و بچیزهای گرم و نرم در بار و مفید افتد و احقان همین حکم دارد و الله اعلم **ضعف گرده** این صفتی بود که گرده آبی را که بد آید خون آلود و نتواند گوارانیدن و خون آنز بهجت تغذیه خود گرفتن چنانچه مقرر او بود و همچنین دفع کند بدرد و سوزشی و بول قبل از هضم غذا سفید باشد و بعد از هضم همچو گوشت بر آید که آنرا اسهال گویند و با آن شهوت و جماع و طعام کم گردد و اگر چه سبب مطلق خلقت گرده جمله مرضهای آن بود لیکن سبب این خصوصاً تحلیل توام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه سبب این ضعف میمیزد که بول و علامات ضعف هر یکی دون دیگری میسر گردد و سبب بحر آن بود و علامت بحر آن سبقت مرض موجب آن بدان اشتداد کند علاج اگر مانعی نباشد رنگ با سیاه باید زد و تدابیر فربه باید کردن که محالش همین شده مرعی باید داشتن همچنین از تدابیر سود المزاجات که سابقاً ذکر شد و بکار و داشتن و ضما و دمای قالیض بر کمر گاه نهادن و فادیه حیوانی و موسیای بسیار دادن و از سهیل و مدریچ ندادن و از جماع و حمام و حرکات عظیم منع کردن و آسایش فرمودن در هواهای خشک و غذای او از عذسیه بسیار و غوره که با کببه بده و پیر در آن بخته باشند و اشربه از ربهای ریش قالیض و ریاتی و سونق شیر و گندم در آن در بها و قرص طباشیر و اشال آنها فرمودن و در وقت اشتها شیر با فلو نیا و اقراص جبنار و اشباه آن بسی موافق آید و آنجا که این مرض گفته گردد و در اطراف درم دیده آید علاج اشتها و

بیش با بد گرفتن و انداختن با دوجوای کرده علامت این آنست که در گاه در ده
و شش دی بیکرانی و در حین گرسنگی زیاده تر گردد و شب بربو و لا تر و در بعضی با آن منکوب
و گاهی مرتفع شود و باز عود کند و فرقی میان این و آن با دوسو ضعیف بدانستند که انتقال
این بدان مرتبه نباشد و غلب این نفخ مرقا بود که بدین قتل گردد و علاج این خبر کردن است
از سولفات باد و استعمال محاللات مدد از داخل بخوردن و احتقان کردن و مالیدن و غشای
محال با دوجوای روشن زهره و سداب و نهادن ضماد های باوشکن از آنچه در امراض ریجی مکرر منبر
شد و انداختن سنگ کرده تولد سنگ در اعضا مطلقا اثرات قوی باشد که ماده
بلغمی لزج غلیظه که اندر آن عضو باز مانده است اثر کند و شست و طو بات آن نماید و تجر کرده و
من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدبیرات خارجی و خانی عاقد همچو بخار
که در معادن اجبار آن فعل میکند پدید آید و تولید سنگ کند و بدین جهت بعضی مردم را واقع شود
و این ماده شجر گاهی از بوی هم خالی نبود و باشد که اجزای ترابی بسبب خوردن آبهای لالی و آب
آن با این ماده مخلوط باشد و بر آن اعانت نماید و نادر آمده و خوان هم در او را هم صلب و تجر
گردد و بسیار خوردن چیز های غلیظه لزج و خاکناک و حجر بایت و انچه و آنچه عاقد بود و کثرت بلغمی
و قلت او را برین مرض اعانت کند و در بر آن این سنگ بود و تبخیر پس پیرانی که فربه باشند جهت
ضعف قوت دافعه کرده و غلظت و لزجیت ماده و ضیق منافذ فلذادگان و کاف فربهی مزاج
که گوشت و جو انان لاغرسنگ که تواند پدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جو انان
و کمالان قوی اندام سخت گوشت را که رگها باریک بود و چیز های غلیظه و مدر با هم بسیار خوردند هم
این مرض طاری شود و در بلادی که آن هوای سرد باشد و برنج مذکور بود و خوردن ایشان این مرض
بسیار متوقع باشد و در بلادی که هوای آن گرمی مائل باشد خربزه و خیار بسیار خوردند اکثر آن مردم
ازین مرض این باشند و سنگ کرده بزرگ نباشد جهت تنگی منافذ آن و رنگ آن سبزخی مائل بود
جهت ضعف کرده از بر آب از خونی که غذایی وی باشد تولد سنگ اندر مردم و گرده بیکبار ممکن
بود و بعضی مردم باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و بیرون آمدن آنرا
هم فوئی باشد میان شش ماه و سالی و این مرض خواه در گرده باشد و خواه در مثانه و سیدر است

در فرزند آن پدید آید همچو سایر امراض ستواترات علامت حدوث آن در گردنه است که در بول چیزی همچو رنگ ریزه سرخ یا زرد سرسبز شود گرانی ستواتر و غلیظی در قطن و در دسه در گردنه بی نبی می باشد و بوقت استلامی رسیده از قطن و باشد که همان جانب در آن خنده پدید آید و آنجا که در دیار سینه پدید آید بعد مکرر علامات سنگ می بود بر آنکه سنگ در مجاری بول باز مانده است و چون آن وجه سکون باید محقق گردد که از مجاری بمیان نزول گردد و بد آنکه چون مدت تولد سنگ در ازان باشد و جمعی که ازان اندک اندک زیاد گردد و بدست در ازان غالب شود و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرد آید و بد آنجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قولنج ممتاز بود و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متولد میگردد آنست که بول غلیظ و کدر باشد و یکبار رقیق گردد و در بول سیاه و یکبار سبزه و در بحر آن مرض و تقدم سیاه فی ظاهر میگردد و تخصیص که صاحب آن سیر و قوی و یا سخت گشت و باریک باشد و علاج آنجا که مقدمات آنرا در پانصد نخست اسباب تولد ماده آنرا منع باید کرد و ماده آنرا بقیه های قوی تمام تحقیقات مناسبه به فعات کم ساختن و از محل باز گردانیدن و مسهل مناسب بنظم غلیظ دفع کردن و اگر در هرقوتیت نمودن و پاک ساختن از قبیله مواد غلیظه بعد رات و غده ای کلید و اوان و آنجا که سنگ متولد شده باشد هم بدین تدابیر نخستی مدد آنرا اولاً کم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن آنجا که زهر قوی در و زیاد شود قوی نشاید فرموده که بیم نگیرد ورم بود و بعد ازان باید تدبیر بریزانیدن و اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه درده و لغز انده و نرم سازنده مجاری و ماده مجبده مثل عترت سوخته و حبه السیود و دروغن و عترت و خرگوش سوخته و پوست تخم مرغی که بجه ازان بیرون آمده باشد و خاکستر شیشه سوخته و خاکستر مشاخ کربن بنطی رسیده و سنگ گردد و در نشان در بول قیس و جمل خشک کرده و نبات و خاک و قسط و حب لبان و غود لبان و دروغن آن و حرش و پرسیاوشان و اسقوله و قندریون و سنگی در میان اسینج یا بند و دروغن زرا و چ و منفر عکه و کلانچیر و موز و دواک و ارزانیانه و کرفس و برگ و تخم ترب خربزه و خیار و قشاق و انگور و انجم سفید و خل گبری و بوره ارشی و قطن و دوج و کاسنی و تخم خطمی و قوت و خبازی و خوش نظر و خون خشک قیس چهار ساله که آنرا در اول صیفت فرج کرده باشند

در بول باریک
در بول گریز
آنچه

واداخل واداخل خون ادر اگزشته باشد واداخل آنرا گرفته ولبسته شدن ریزه ساخته و
 بر روی مچل بر آفتاب خشک کرده واز غبار حفظ نموده باشند واین را بعضی بداند خوانده اند
 سبب قوت وکسرت اثر وی در ریزانیدن سنگ وکسرتی از آن تا چهار درم بود
 و طریق خوردن این ادویه ریزاننده سنگ چنانچه محصل مطلوب شود ودر اعتدال بازماند
 و قوت آن شکسته نگردد و دانست که از مدرات آن مثل بزگزرس و با قوت قویه با محضر بود
 آن از ادویه قویه بختی بپایانند تا آنرا از زردی و برساند و چون بچنان چه زرد و برساند
 زرد می گذرانند پس چیزی که آنرا بعد وصول بخفته نکند تا تاثیر خود با تمام رسانند یا میندازند چیزها که
 از ج متع مثل آلوده شباهه آن و چون از قوت و ج آن بیم درد و رست از سنگناست چیزی
 که با خاصیت تسکین کند چون بزگزرس و یا شکر تسکین نماید چون خشکاش کیم با آن بختی یا رسانند
 چون سبب در قوت عضو ضعیف شده و از مقویات نیز با آن بختی فهم کنند از ج سلیقه و
 سبیل و مثل آن وادون جالی طبیعت هر یک را در آنچه لایق است استعمال نمایند و کنجین و
 و کبری بزوری و قدری شیر خشکاش و صانع با همه گرجان این مطالب اند و نفع قوی را
 با اینها وادون نیکو آید و در مغز که دکلغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نخود و
 بزرگ طبیعت نیز از خوردن آن بسیار منفعتیست و اگر ازین ادویه ریزنده قویه چند تا با هم
 ختم کنند شاید چنانچه در قرابادینا کورست و هرگاه ازین خواص مطلوبه در جبدی از آنها باشد
 ترکیب آنها منعی بود و از ادخال چیزی گرم دیگر از خارج مثل مرکب روغن عقرب و شک و مغز که
 در بسیارشان و شباهه آن تعیین مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی
 در سنگ مشابه گفته شود و مناسب حال هر شخصی برای طبیعت با هر شعلی باشد و حال ایشان
 منفعت و اکبر و بیشتر وادون هم گاهی یابند وادلی آن بود که چون این ادویه خواهند خورد
 نخست مرص را در آرزین مرضی نشانند تا بالایی که گاه و بمرخیات لافقه فلول یا احتقان کنند
 تا مجموع انگاه وادوبند تا مجاری نرم شده باشد و در قوت واداباسانی بیرون تواند آمدن
 ازین و نظوس مناسب بگیرند و بخوابند و کمالی و کلیل و خیزه و مخطی
 و خوش نظر و حال اند که جلد را بچشم اند و بکا دارند و اگر قوه ازین ادویه مرضیه و نفی مذکور ترشید کنند

و بکار دارند هم عظیم نافع آید و محمد زکریا گوید که بسیار تجربه کرده‌ام و منصفه و حج نسکین یافت و بعد از آن
 سنگ با سانی بر دل آید و آنجا که سنگ از گرده جدا گردد و در جای دیگر باز گردد و آنرا با جلاسن
 در آبریزن و شکیده آب گرم در روغن زیت مخلوط و تحریک باید نمودن و تکرار تنقیص مناسب باشد
 و بکنین مسالک و منافذ سیر و خسیزد و نهایت این تدبیر در کثرت سنگ مشاء اشارتی واقع
 شود و انشاء الله تعالی و مردمی را که این مرض به پیوست بازمی آید پیوسته تریاغات حال کرده
 مشغول باید بودند و برقی که در مداومت نمودن و گاهی سبیل بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای
 غلیظ و گرم کسخته کرده و بهرگز درون و همه چیزهای جالی و لطیف خوردن و هر روز بر بالاس
 طعام معجون را و عقرب و اسبباه آن بکار داشتن و آب سرد با طعام و بر ناستا گاهی خوردن
 و خربزه با فراط قبل از طعام نوشیدن و بر سترهای خشک نکیه کردن و از جماع و حرکت منع نمودن
 بودن و الله اعلم و در هم کلی این اغلب دسوی بود جهت بیشتر که شستن خون بروی از دیگر خلط
 و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب هم افتد بر سبیل مواد موجب درم بدن محل اکثر کوفته شدن
 کرده بود از حرکت عسیر و یا از خربه یا از سقط یا بسن چیزی که آن بر میان مانند همان و یا از بسکه
 حبس بول یا از زوری قوی بر داشتن چیزی که آن باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شود و این
 علت گاهی در هر دو گرده افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی از این نوعین تا در تمام اجزای
 گرده باشد یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن و یا در داخل آن قرب محل تجویف
 و یا در خارج قریب بنشامی که خلاف ویست و باشد که عظیم درم بدان مرتبه رسد که راه رود و
 سکند و قوتی بدید آورد اما علامات مطلق درم که تمپ لازمست با قترتها و سیاهی بی نظام
 و قشریه با التهاب و گرانی و تند گرده دارد و در بسیار خصوصاً درم نفشا و علاقه آن نزدیک
 باشد و هرگاه درم عظیم بود صاحب آن پشت رست و مرفه و عطسه کردن هیچ نتواند و باشد که فساد
 ماده بدماغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل بدید آید و آنچه بدسوی مخصوصست آنست که حرارت
 وی تیز و گزنده باشد و تند و غلبه کند در محل در و یا گرانی و یا هر خطه شده شود و ببول که در کم
 برخیزد و در رنگ چشم و روی سرخ باشد و تیره و برافروخته و آنچه بصفرای مخصوصست آنست که
 شب وی سوزان باشد و گرانی کم بود و سوزشی در محل باشد و تشنگی غالب بود و چنانچه

از خورون آب سسلی نگرود و بول اندک اندک ویزد و زود آید و مجری را بسوزاند و رنگ رسد
 سرخ بزدی مانک بود و از آنجا که درم گرم و سید گردد و این جمله اعراض مذکوره غالب تر شود
 بول بر سیدی باقی بود و بیمار چنان بدارد که چیزی سران بر کرده آید و خفته است و هرگاه و سید خفته گردد
 این اعراض بتدریج سبک شود و بول رنگین گردد و چون درم منقرض شود و زایل گردد و از سر
 اولاد بد آید چنانچه در انفجار او رام باطنی گفته شد و چون بطرف مشانه کشاده بود و سواد در بول
 ظاهر گردد و در حله درخت بول سفید بود پس نزد گردد و باقی ماندن آن بر سیدی دال بود
 بر وقوع و سید یا صلب شدن درم تحلیل یافتن طائف آن و باقی ماندن کثیف آن
 و آماص صلب و موی از وجهی خالی نباشد و بلغمی با ثقیل جلیل بود و سوادوی را مطلقا حسن و رج
 نباشد و بریم که از و بهای غشیه و با بول آید اگر سید و سوار بود و گنده نباشد امید دارست
 و اگر با خون آسخته و بد بوی و بد قوام بود امید خضر نتوان داشت و اگر از گرد و سیاه باشد
 شانه کشاید و بجانب روده منع شود از طریق جگر و با سار بقا و یا نوعی دیگر از جود دفع
 طبیعت بد باشد و علاج دشوار پذیرد و اگر نقصان می شکم کشاید هم سخت بد باشد همچنانچه
 طریق آن در دیگر اورام دانسته شد باید شکافتن و اخراج آن کردن و آنچه مجتمع شود و بماند
 شد و آن در بدن ایجاد زرد و دهاک کند و اما علامات مطلق درم سرد کرده است که
 بت نباشد و گران بسیار بود و سایر اعراض کم باشد و آنچه بلغمی مخصوص است است که
 انفعال کرده در وی ضعیف تر باشد و ثقل و تمد و محل بی التهاب بود و بر خورستن به بول
 دیر دیر باشد و بول و زاز سید باشد و قوام بول غلیظ بود و از آب گرم و سواد می کم است باید
 و شست چشم و روی شنج باشد و گاه بود که تمام بدن شنج گردد و آنچه سوادوی مخصوص است
 قلت گر نیست نسبت به بلغمی و حضرت رنگ بول و کمی آن و وجه آن با حس در جانب
 سپرز کرده و رنگ روی و منحنی ماندن پشت چنانچه رست نتواند کردن و لاغر شدن
 را منا و بر گما و ضعف شیب نیمه و باشد که عدوی در سینه و حتما می ران حادث شود
 و این اورام از ابتدا می صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که سبب درم ضعف
 و قوتها می گرده آب از خون متمیز نشود و در عروق باز ماند و باستفسار او کند و در مطلق

این اورام مریض را بر جانب عضو متورم خفین و سوار بود و هرگاه در جانب مخالف آن
خسید چنان پندارد که چیزی گران از محل درم آویخته استاده است و پشت باز خفید
اورا آسان باشد و در درم گرده است از جانب دست و نزدیک جگر محسوس گردد
و باشد که در درم جانب چپ از نزدیک شانه دریافته شود و هرگاه در درم عام بود بر هیچ جانب
نخواهد خفین و در از هر طرف محسوس گردد و باشد که در درم داخلی آن بول بالتمام باز گیرد
و علاج آن بدین سه گانه و دو گفته اند که سفید می و غلیظی بول با پتی نرم بی آنکه اسهالی باشد
یا مغلیط و فسطی واقع شده بود یا آفتی و دشتی در و ماغ و احتشاد واقع باشد مقداره حد و شش
این مرض بود جهت شرب کردن مواد آن اقامت را علاج بد آنکه اصل عظیم در تدبیر
این درم حفظ آنست از صلب شدن و در تبدیل قوام ماده آن بغایت کوشیدن زیاد
بر مراعات سائر اورام احتیاج این عضو معدن تو در سنگ است و سخت گوشت واقع است
پس طبیعت آن تحلیل لطیف مواد و تفکیک کثایف آنرا بغایت قابل باشد و باندک
مدت آن فعل بطور رسد و موقوف قویه از آن باز استند هر چه مواد را افزوده یکثیف
گرداند یکثیف یا خاصیت آن مقدار که ممکن بود استعمال آن نشاید کردن و اطباء در غیاب
تا غایت احتیاط فرموده اند که آب سرد را که در دیگر اورام در صین غلیان حرارت اندکی
متجسس کردن تجویز کرده اند اینجا جز بمیزدین نظره نایمی که از کوزه نوب آید خفت انداده اند
و آن نیز بشرطیکه بغایت سرد نباشد و استعمال او دویه حاره محلل لطافت و بار دویه محذرا از
داخل و خارج هم بدین قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تقیهها و استعمال
غذا و شربت و دوا از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لایق بر شخصی همان نوع است که سبب
در درم معده و جگر و غیره همین شده و با کمال در تبدیل قوام و مزاج این ماده و صلاح
درم چند رعایت باید کرد که یکی آنکه اینجا از درات قویه ماده که تشنه کرده و شانه از بقایا
حرکت فرجه درم احتیاج نباشد و در نزد جهت تحریک کردن آن مواد را در ساندین محصل
مرض از ضرر است بافتن از بر نو استن بقا ضامی بول هر چند در کم دادن آب این مصلحت
مرض بود دیگر آنکه مسهل قوی اصلا استعمال ننمایند جهت و قروح سده قوی چنانکه

و دایمی نوی اخلاط را غلبه تمام و از اعمالی بدن با سافل باطل ساختن و حدیث و گرمی
 و دوا و جلد این حالات بدین مرض مضاعف بود و دیگر آنکه خیرهای سخت و گرم و تیز طعم سخت
 ترشش یا شور طلقا و در درازند جهت بساختن آنها کیفیت مادی و سبب درم را دیگر
 آنکه در تحقیق بعضی جهت منافع مذکور و قبل ازین میبایست گفتند دیگر آنکه از حرکت که کوفتی بجل
 رسد بغایت محترز باشند و دیگر آنکه در جذب مواد درم بجانب مخالف و تحلیل باقی آن
 باحقان ملازمست نمایند جهت قرب محل بی انگسار قوت و داد و لیکن در درم بسیار مطلقا
 فصد با سلیق یا صافن یا با یض این تدبیر کنند دیگری آنکه پیوسته شکم را نرم دارند بکشمه
 و اغذیه لائقه جهت رفع مزاجت قفل رسیده با کلبه و تقلیل مواد را در مضره و اما که مادی
 مرض بجانب امسا و دیگر آنکه با استعمال ضمادات و نظومات و آبرنها و طلا یا و اغذیه و
 و هر چه در آن کیفیت قویه یا فصل باطبیع باشند از آن بر میزند و غایت اعتدال مرعیار دارند
 جهت آنکه از صلب شدن درم این شوند بطور علامات نضج انگاه اگر تحلیل کردنی است
 پیشتر تحلیل کنند و اگر نپزایند نیست بستر بریزند بعد از انقباض تدریجی که در محل دروید
 آن بدستوری که در او رام و داخلی گفته شده باید که درون و درم ساختن و درم
 صلب هم نبویک در تدبیر او رام صلبه داخلی و خارجی گفته شده سعی باید کرد و اگر چه صعب بود
 و چون گردد و با ایشان اشتراک و مناسبت بسیار است و اکثر تدابیر هر یکی تدبیر دیگر بود
 تفصیل این علما و تعیین اغذیه و آشوبه و ادویه را از مجتهد و درم مثانه استخراج باید کرد
 و جمله را با قوا این تدابیر او رام داخلی مذکور و سابقا خط کردن و الله اعلم قرحه
 سبب آن مایع بود که از گذشتن سنگ پدید آید یا منفرج شدن درم آن باشد و یا که شتر
 خاطر تنبیه کنند بر آن شتم کمتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون و پوستها
 سرخ رنگ بود و در بول و کمی بوی در قح و نمودن درد در قطن و خاصره یا پیش گشتن و تشنگی
 غالب باشد که در دگر گاهی بکثرت رسد و اگر قرحه در مجرای سخت کرده باشد که از ویشانه
 می آید در دبا و دوسال علامات در حوالی نان و شبگاه و پیغوله را آن محسوس گردد و در
 شتم بول بسیر بر درون آید و در دران همین شتر شود و چون قرحه در گشت کرده باشد

با وجود علامات سابقه گرم و تلقین دستورش محل و صلا یه نبض باشد علاج در حقیقت
 باید کردن یعنی متواتر هر روز بسیار باشد که این تقیه منفی گردد اندازد و بگوید تقیه حاجت گرم کرد
 ما و دوبار دوشستن مانعی از هیچ و اگر در خون زیادتی باشد از هر دو باسلیق قصد باید کردن
 جانب موافق که قصد درین ابواب تدبیری پیش بود اگر در هر دو که در هر دو اقتاده باشد
 از هر دو باسلیق قصد باید کردن و اگر در مجری اقتاده باشد قصد صاف کردن اولی بود
 و بعد ازین تقیه بایزرم دوشستن طبع بلیغات مواد را بجانب مخالفت مطلق باید ساختن و اگر
 صفرازی باشد بلیغی قوی که تغزیه در آن باشد دفع آن باید کردن و از هر دو طبع غلبه از
 ترشی و شیرینی و تیزی و دشوری داشته باشد و در باید بودن و همچنین از مولدات خلط سفید
 قطعا استعمال نکردن و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضرر و بلکه بر شور باقی اقتصاد کردن
 اولی بود و کاش بیشتر که استفناخ و ملوخیادران باشد خیلی بار و عن بادام موافق آید و از جماع
 و حرکات متعب که مانع رسیدن عضو باشد پرهیز باید بودن و اینجا که ریح صعب بود از خوردن
 مناسب چیزی باید دادن و در حقیقت قوی ماسکی هم اگر اندک و خنل سازنده مناسب بود
 و قرص کاکچ و شراب خشخاش دادن و شیر خراخته درین شکم تقیه قوی سی نافع بود
 و همچنین شراب آب آلو و شراب فراغیا یا شیر خراخته خشخاش و خیار و خرده مجموعه و در دران اولی
 بتخصیص در قوی مبالغه کردن بسی مضرت رسانند و بمقدار ضرورت پاک ساختن محل
 باید استعمال نمودن و صباح جواب که استفناخ و برگ خنلی و کدو در آن باشد دادن موافق آید
 و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تقیه جلاب علی با تخمها باید دادن گاهی که حرارتی نباشد
 و شیر خرا آب تخمها و شکر هم مناسب باشد و هرگاه محلی از چرک پاک شود و تیز بر دیا نشیند
 باید کردن بخور رسیدن او و پیر و پانزده چنانچه در دیگر قروح داخلی گفته شده تخصیص قروح
 و اورام منجمده اعضا دادن چهار اوقیه هر بار او با آنچه مناسب مقام باشد و در او
 شیر زنجیران در آخر شیر گا و با قدری عسل باشد آغشته یا قدری از کشمش به موافقت مشعل
 شربت بنفشه و غیره و اینجا که چرک پاک نشده باشد باز ایستد مرخص و در آرنجی موافق
 باید نشاندن و مجاری نرم ساخته آنرا تحریک کردن تا بسته نشود و سبب مزیت علت گردد

و قبح موضع کلیه دارنده و خوردن این در است نرم کنند و اینها استعانت به آب باشد و
 آنجا که مزاج گرم نباشد تدبیرات فی الجمله گرم تر باشد که در آن اگر سردی باشد و اگر
 از تقویت اعضایی ریشه غافل نباشد و چون در آنجا که قرحه شکر گرد و در شکر باده یا سقاز بود
 و صلاح آن جز بختی لاین نباید کرد و اگر در می هم با قرحه کلیه اتفاق افتاده باشد در اجابت آن
 نیز باید کرد و در فصد مکرر محل و کثیر نافع آید الله اعلم

باب نوزدهم

در بیان احوال مثانه از ترکیب و دفع و مزاج و منفعت آنها و امراض وی و اسباب علایق
 و معالجات اینها از ترکیب و وضع و مزاج مثانه و منافع آنجا
 بدانکه مثانه که مقرر دفع آبهای فاضله بدست منفعت عضوی است معنایی در دو قوس
 و خطیله مانند و شکل بلوطی واقع است میان کتف و دو سه پیر میوه مرغ و قوی اندر زمین آن از
 عضبهای جانویه و ماسکه و واقع بافته شده و تا کار دی بخجله آنها بر وفق طبیعت انجام رسد
 و قوی بیرونی و صفاتی است قوی تا هرگاه که آب غالب در وی جمع شود قوی اندر وی را
 حفظ کند تا اجزای آن از هرگز باز نشود و منفذی که از گرد و مثانه کشاد و شده است اینجا که مثانه
 رسیده است راست و درون مثانه باز نشده است چنانچه آبی که از گرد و اندر آنها گذرد
 و مثانه آید راست فروریزد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذی که در میان حقیق و عصب
 مثانه مخلقی است کشاد و شده اند و آن منفذها در میان هر دو طبقه آمده اند تا آنجا که نزدیک
 مجری بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ یکی شده اند و در قوی اندر وی کشاد و آب اینجا
 بنشانه ریزد و این محل منفذ پوشیده و باشد هر آنکه از اندرون مثانه غشایی که کوچک همچو پرده
 پیش ازین منفذ آویخته بود تا هرگاه که مثانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشای بسته گردد
 و مثانه را اگر نیست که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین گردن سه خم
 است و زنان را یک خم و بدین جهت که مردان ویر پاک شوند از بول و بدان بود که بزبان مثانه
 که آب بیرون می آید عضله است که لیغهای آن از پهنای آن و مانده برآمد است و است باریکتر

و سپردن کردن بوقت حاجت بر خفته باشد پس هر چه که در خود باشد که بقوت خستیدار است
بول کنند میبایم غنچه است گردد و در دیند مشاهده کشاد گردد و در مزاج مشاهده مزاج حسب مزاج
بود و شفت خلق آن و دفع است و به پیشین بازگشت منافع باشد چو شفت حسب و آن است
که قابل کشاد و شدن باشد برای ضرورت جمع و احس کس نیست بول نمود و بر روی دفع را و عیث
نشود و اندام اعظم و اما امر اصل مشاهده در سیاب و علامات و دستجات آهناسنگ
مشاهده این علت بیشتر گوید که در افتاد از خلوص مایل به نسبت تحلیطات ایشان و باطن
در خوردن و شاییدن وقت مزاج ایشان در دفع مواد فنیسیه با سائل و جوانان و اگر را هم که بجز
تغیبات سنگ بود بسبب تحلیطات و وقت دفع کرد و در حرارت قاعده این پیدا آید و از زمان
این سنگ ندارد افتد جهت آنکه مخرج بول ایشان از مشاهده کونا بود و برگردن آن یک خم شیش
نباشد و این سنگ گاهی بعد از جزی و کلان تر هم پیدا آید و رنگ خاکستر باشد و عمل است
آن پسیدی بول است و در شوار آمدن و گاهی بند شدن و در سوب خاکسترگون و پسید و یافتن حبه
و گرانفی در زهار و سبب و در و آنهاد و دست بردن و بعضی بر ساعت خود و اعتنا و قضیب را بجا
و نبودن در و در مشاهده جهت است که در وقت آزر و آن سنگ فم مشاهده را بسبب افتادن آن
در و همین مشاهده باشد که بول بدین جهت تمام باز گیر و بدان رسد که از زور آن دلیل تقاضای بول
مقتد و بدن خیزد و در غیر این حال هرگاه و مریض فارغ شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت غنچه
کردن سنگ و آنجا که علیین پیشیت باز خید و در و فم مشاهده و غیر و کم شود و بیاید و نشین که سنگ در مشاهده
میگرد و در حکم نیست در دهانه آن و پیدا آمدن ریگ و بادی از قار و رده دلالت کند بر تعدد سنگ
و غلبه آن رمل دلالت کند بر جمعی جرم سنگها و کمی ظهور رمل و همدم آن دال باشد بر صلاست سنگ
و عدم تعدد آن و باشد که بارگهار سوب تخالی پیدا آید جهت تراشیدن آنجا بجز مجری را و آنجا که بول
بعضی بر و آن آید بار تقاضا بینما ذبالا کشیدن ز بار سنگ از دهانه پیشتر خیزد و بول کشاید و چنین
بفرستادن انگشت در مقتده و فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد و در این احوال هم دلالت کند
بر آنکه سنگ در مشاهده است علاج نخست در تنقیه یعنی کردن مشاهده باید کردن جهت تقلیل ماده
باز گردانیدن از محل و کشیدن سنگ از دهن مشاهده و عدم منفردی که در سنگ کرده ممکن بود و بواسطه

تخلیه

کشاوی محل اینجا و شکم را بلبنيات نرم باید داشتن و بشایف آوردن و نجسه خلط موجب سسبل
مناسب کردن و غذا سی لطیف و اندک دادن و از آب و ترهها که موجب دفعه بول و کثرت
آن شود در مشانه باز باید داشت چند آنکه ممکن گردد و موجب زیادتی حرارت مزاج نشود که مضر
باشد و مدرات قوی بتبنيات که در سنگ گردد گفته میشود و با مقویات و طبنيات چنانچه اینجا
مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و همان نوع مذکور خوبانیدن و دو او طول و نطول و آیزان
مؤخر داشتن و چون اینجا علت در مشانه واقع است ضماوات و نفولات و طلاها را همه بر زبان
و عانه بکار داشتن و همین جهت رختن ادویه مناسبه در حلیل و سیال کردن اینجا شایسته و نافع
بود و در آب زن تا نبات نشستن گاهی بود و تکرار آیزان اینجا بسیار مضعف نباشد و جمله ادویه که
اینجا استعمال بود دیگر متر از آن که در سنگ گردد مستعمل گردد زیرا که طبیعت مشانه سرد و از طبیعت گردد
باشد بجهت قلت عروق و گوشت پیمان ترکیب مجرب در ریزانیدن سنگ و پاک کردن گردد
و مشانه بگیرند عقرب سوخته سه درم و نیم و خطیایا نیکد رم و نیم و تخم بیل نیکد رم فلفل و دار فلفل و درم
و نیم پنج کاکج درم و نیم و چند بیدستر چهار درم جمله را کوفته و نرم بجایه بوسل بسیر شد شربت ازین طلا
را نیند انگ و مردم رسیده را دانی چون عقرب مشهور معتد این بود و دیگر بگیرند خاکستر
کرنب و خاکستر پوست تخم مرغ از چوبه جدا شده و حجر الیه و مسادات جمله را سوده مقداره را بکشتال
یا یکد رم با آب خشک یا شیان کشته بکار دارند این یک بشرت بود مردم رسیده را و دیگر
بگیرند مغز تخم خیار و خربزه و کد و از هر یکی یک جز و دراز یانه نیم جز و گوهر انگبسته سوخته نیم جز و جمله را
کوفته و مردم رسیده را سه درم از آن با شرباب کهن و امثال آن بدهند و دیگر بگیرند
زجاج محرق عقرب سوخته خاکستر کرنب خاکستر خرگوش سنگه که در میان اسفنج باشد خون خشک سیر
خاکستر پوست بضمیه از چوبه جدا شده و حجر الیه و صمغ عربی آلود از هر یکی یک جز و فطر اسالیه و آن توله
مشکطرا مشیع یا تخم و سیاه تخم خطی فلفل از هر یکی یک جز و نیم جمله را کوفته و بوسل بسیر شد شربت ازین
یکد رم بود تا مشقال مردم رسیده را و طنج خشک یا تخم و سیاه و ضما و نطول که اینجا استعمال بود از
همان نوع باید که در سنگ گردد گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که هر صبح یک ادویه
آب برگ ترب آتاشیدن سنگ را اطلاق ریزانند و همچنین فرو بردن سه عدد موز و دو زک خشک و

درست و بیست و پانجمی که میگویند که تخم کتان خورده باشد با وزن آن شکر ختم کرده و
 چند گرم در آب سرد و اوان سنگ اطفال را بریزند و یکدرم سنگ بزرگان را نرم کنند
 و بنوشته عقرب بر باد اوان را بر آبی تمام و قیر اطمردم رسیده اندر طبع بسیار و شان بخورند
 و دفع شود و کودکان را با قیر اطمی دهند و چند گرم از بوره آهنی بسیل کشیده در آب ترب سرد و
 بخورند سنگ گرده و مثانه دفع شود با وزن الله تعالی گویند معده شخصی در پنج کرب می نشست
 و هر روز یک اوقیه مغز تخم خربزه کوفته با شکر می خورد و وعده ای لطیف و نرم بجا می آید
 سنگ شانه ریخت و پاک شد و مالیدن روغن عنقرب بر مثانه از زهر تا کش را ن دور حلیل
 چکانیدن و بجمول بجا می کشند سنگ مثانه را بریزند و در حقه اندکی کردن بر کمر گاه مایه
 بکر را سنگ گرده و را بریزند و اندکی در حقه کردن و در کمر گاه مایه اندکی از آن خوردن
 شقیقت و در خور و در مغز عکله و یا مغز کلاغ بر خشک کرده و حقه از خودی کنگی مردم رسیده و را
 با قدری نبات سوده سنگ گرده و مثانه را بریزند و نبات قوی بود و عذره علی را در هر
 بول سنگ شانه حبس شده بود و ازین خورد و صحت یافت و مردمی ازین غالب خورد و
 بولش بکشد و بعد از آن بی اختیار رفتی و طلا کردن عقرب سوخته بر زهر مار هم نبات مفید است
 شخص را این سنگ بود و بولش بند شده بود که فرمود که حبس خور و خور که را با پوست کردند
 بر میان و نرم گرم بودند و بر نمیه کهنه پهن کردند و عقرب سوخته بر روی آن پاشیدند و بر زهر
 تا قضیب طلا کردند گرم و هر ساعت دیگر گرم میکردند و بهین سنگ ریزه شده و با بول بدون آن
 و اطفال و کودکان را خور و نبات نافه آید و بعد نشانیدن در آبن از چیزهای نرم لعابی تر شده
 نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را مد اوست نشانیدن در طبع خطی و خوش طهر خشک و با بول و چرک
 و تخم کتان و معصره کوفته و حبس و آتش بر وزن کتان و در حلیل چکانیدن روغن عنقرب فرمودم
 و ازین مرض خلاصی یافتند **توصیه** ده ساله را در سجد ان سفته بول بند شده بود شخصی
 که پنج علفی که از آن حصیر می باشد کوفته و عصاره آن یک اوقیه با خوراندند و غالب از آن
 جوشانیده او را در آن میان نشانیدند سنگ جدا شد و بنفشه خروج آمد و در سخت بگرفت و او
 و در هر قضیب از بازمانده چنانچه میداد و سوزنی گرفتند و سجد او را قلاب کردند و بهین طلا

آنها کشیده و بر آورده و خلاصی یافت و در اخلیل چکانیدن مغز که در طبع خشک یا تر محل کرده و همچنین
سنگ بود در ایسی شفتت بخشد و صلایه کرده آنها را از فستکه کاغذ لغدادی آلائیده در اخلیل
فرستادن هم مفید بود و مالیدن روغن در آرنج و غور انداختن جل خشک کرده و سوده هم سنگ میانه
آزموده است و بزعم سن طما کردن نیز آب مدبر زم ساخته بر نشانه باید که بسی نافع آید و آنجا که از
رنگ در کرده یا نشانه ورمی پیدا آمد و باشد مادام که تحلیل آن نکند بدفع سنگ نیز پردازد و
آنجا که از زرد رنگ و حبس آن در محل و جعی سخت متولد شده باشد قلعو نیا و امثال آن باید داد و
در طبعی مناسب یا بافیون تسکین و جع کنند و دیگر ادویه سنگ را بریزند و آنجا که از گشتن سنگ
بر مجاری تهی از آن موضع پیدا آید و آتد خون بدان گواهی دهد فی الحال قصد باسلیق باید کرد
تا از ورم امن شود و بعد از آن تدبیر جراحت بستور کردن در آنجا که سنگ مجری قضیب باز
و در ویخ قضیب و کرانی سخت و حبس و عسر بول بدان گواهی دهد و بگشت نیز توان یافتن و
دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مرصع را بهشت باز خوانند و یکی یا پهبای اورا بگردانند
بهر طرف جنب بمانند چنانکه سنگ نشانه باز رود و اگر بر وضعی ناممکن در زانده بیرون تواند آمد
سپس نرمی لها بها که اورا در آن نشاند و قطعی کنند بیرون آورند باشد بگشت توان در یافتن
ناممکنی آنرا بدان عمل توان آنرا باز پس لغز انداختن و ملاحظه کردن چنانکه باید اندام در مجری آید
و اگر بدینها باز نگردد و عنت نکند که از آن بیم ورم بود و قبایط آنرا باز گردانند و مفتحات و
آزین نرم بکار دارند تا ریزه شده بر آید و اکثر این اعمال جز با ورم رسیده نتوان و اگر سنگ
بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نشود و بیمار را خطر است چاره جز شکافتن نباشد و در آن نیز
چندان خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد و زود باشد که کمالات اسمیم تولد غلغونی بود و اگر
از آن برسد جراحت ایشان سنگین که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافته بودند
و محل شکاف بسته نشده بود و سالها زنده بود و جراحتی استوار دیدم که سنگ از نشانه بیرون
آورده بود و مقدار جز بزرگ و سبک کوچک بعضی از آنها بسته بودند و ورم میانه
حدوث ورم درین عضو کم بود و هست استحصاف حرم و ضیق عروق آن و آنچه واقع شود گرم بود
و اسباب آن هم اغلب میل مواد بود و جمل و کجیت کوفتی و اسهال موده و حدوث ورم سرد هم

بر سهیل ندرت ممکن بود و علامت این گران و بر آمدگی غالب بود و حس بول و یا غیر آن
 و تب گرم و سوزان یا تشنگی غالب و هذیان و سردی اطراف و سیاهی زبان و دردی لازم
 با نخس و ضربان و آنجا که ریاخ غالب باشد بول و براز هر دو باز گیرد و اگر غالب نباشد شکم
 سبکتر تواند آمدن بول قطره قطره آید و بر سهیل خسته هیچ نیاید و چون رست نشسته باشد
 فی الجمله بول تواند دفع کرد و اگر استاده بول کند آسان تر بود و آنجا که وسیله گردد اعراض
 او نیز بود و اختلالات نظام آبشتری شاهد آن بود و اگر تا هفته نفیج پدید نیاید هلاک سازد
 در همان اوقات و آنچه بقضای شکم گشاید هم هلاک کند و در ورم بار و باز اعراض گرمی نباشد
 و گران حس بول و براز رخیده دارد و چون صلب گردد و سالها ضعیف شود و خدر در آنها پدید آید
 علاج رعایت توأین کلیه که در ورم کلیه گفته شد اینجا نیز خوب بدان لازم بود و قی
 بر نفیج و اسهال باشد و ترا بر صفا و رادع بکار دارند و روز دوم ضماد نرم کنند نه بند تا صلب نشود
 و چون از رفته باشد از گذرد و باز از مالبض فصد کند و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بجز
 نرم و گرم چون آب نیگرم در مشانه گاه کرده و پیله بر روغن بنفشه فاش کرده بکشد در مشانه تا به
 خصیصه و اگر وجع قوی بود چیزهای نرم و در دارند و شراب غلب با اندک خیارشیر برینند
 جفت کشین و تسکین وجع و پاکشکاب که آنرا خشک در آن جوشیده باشد مثل بنفشه و کدو و نیلوفر
 و استخلاج و غیر آن بشک شیرین کرده بپزند و یا شراب نیلوفر و یا شراب بنفشه و لعاب تخم
 با صلب تخم خرد و ششاش مجبوعه در شراب آلو با بوبه بپزند هر یکی مناسب مزاجی و غذای او را برینها
 قرار دهند و لعاب بزرقطونا یا شیر زنان و پاکشکاب یا شیر زنان بر گاه او نطول کرده در گلو
 سوراخ قضیب او میریزند در مشانه وی و اندک خیارشیر غالب از پنهان کرده به آن احقان
 میفرمایند و در طلق و زنان شیم بدان آلائید هبید دارند و ضماد و نطول از خبازی و خطمی و آرد جو
 و بنفشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در گلو می در بماند در مشانه وی بکار میبرند و گاه
 آنرا بر روغن بنفشه با دم و اندکی روغن بابونه چرب میدارند و گاهی بعد ترخ بدین روغنها نهند
 و هر گاه ازین سرخ باشد ترخ تنهائی کنند و ضماد شعله پنجه در مشانه وی هم نافع آید و ضماد
 از مغز نان سبید و کنجد قشر و شیر و روغن بنفشه و بابونه ترکیب بعبایت نیکی بود و در حلقه و چون از

هفته که هنگام ابتدائی تزیدست درگذرد و بقیه رگم شود و مملات از جنس از و با قلا و تخم گمان و
 با بونه و اکلیل الملک جمله درین ضمادات و در حقه اضافه کنند و بتدریج اجزای بارده که آنرا
 کم میسازند چنانچه دستورست و شربت غذا و کشکاب بشکر شیرین کرده دهند یا بشراب بلبل
 شیرین کرده جهت خاصیتی که آنرا در اکثر امراض کرده و مثانه است و اگر حرارت بضعیف
 باشد و اشتها باشد اسفناخ و ملوخیه و کدورا با بامش مقشر خجسته و برغن بادام آسکنده باید داد
 و چون بوقت انحطاط رسد از صافین نیز فصد کنند و حقه و ضماد و نامی محلی نیکو بکار دارند لیکن در
 احتقان سبالغه نکنند که ضعف آورد بعد ابتدا و قرب انحطاط باین مناسب نشانند نافع بود
 و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذای اقوی باید و طبع و احتمال کند چو مرغ در حقه آس
 مذکور اضافه کنند اما از گوشت آن جز اندکی نخورند و آن نیز بعد بحدی خورند که اگر درین اشیاء
 که هنوز قوت قوی بود و خلط را فتح پیدا کرده باشد بسبب احتیاج افتد خیار شنبه در آب کاسنی
 و اندک روغن بوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شنبه در مغای شیرین حل کرده و روغن بادام
 برافکنده و یا در مطبوخی که از سنا و بفته و اسفناخ و مغز کوفته خیار و تخم خرما کوفته و آلود و سنا
 و سفتمان و شامه ترش کربده باشند و روغن بادام برافکنده هر یکی مناسب وقتی و مزاج
 بنایچه رای طبیب اقتضا کند و آنجا که در دم دیله شود و او دیگر که در دیله بدهد و غیره گفته شده
 بکار باید داشتن و قربت بدان قوانین معیه داشتن در منافوی و بعضی از تدابیر سرسام بهم بآن
 شمر کردن و در فنج و انفجار آن سعی بلیغ باید کرد و آن که مملت ملک بود و احتیاط باید کرد و آن
 تا بزرگن شکم گشاده نشود و این تدبیر با وجود صعبیت فی الحکله بدان میسر گردد که هرگاه در سینه
 که در دم بخیه شد بجهت ضماد و طلا و غیره و انفجار آن نزدیک رسیده از چیزهای کشانیده مثل
 سه کین کبوتر و خمیر ترش و غیره از آنچه توان خورد آید بآن بامد می قوی همراه کرده بپزند
 تا بجل علت رسد و آنرا اندرون کنند و از آن در حلیل چکانند اگر راه دهیم هم سفید باشد
 و آنجا که هنوز بخیه نشده باشد و در آن غلبه کند ایسون و اندک زعفران در روغن گل حل کرد
 طلا باید کرد و آنچنانکه مملتی جهت استعمال دیگر آید و بیدید آید و مطلق این صلاح بصعب بود
 و احتیاط بسیار در آن واجب بود و آنجا که در دم سر کند بخور شیرین مدرات قوی مثل برنج یا

و در نزد در شربت قرصها و در کشکاب باید محل را از زنده پاک کردن و چون حرارت قوی باشد
 کشکاب و غسل و غنمای گرم تر مثل بادیان و غیره با شیرهای تخم زنده که باید دادن بعد از آن
 نیز بر رویانیدن به سوز کردن و آنجا که درم صلب گردد و هم به سوز دیگر اورام صلیبیه به سوز
 باید کردن و نیز آب کاری قوی اینجا نبات نافع بود و موثر افتد و اگر بول محکم گرفته باشد
 سنگا فتن از محلی که برای سنگ بشکافد و بول را بیرون می آورند کردن اگر بدگر بگیری بیرون
 نمی آید پس از این اصلاح کردن و اگر چه نفذ بسته نشود لیکن با آن رستن به از آن که بی آن
 مردن و آنجا که درم سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تهر بر محلل باید کردن به سوزی که
 در اورام بار و دهنه گور است و در غنمای گرم در حلیل چکانیدن و در حقیقت کردن به سفید
 و شربت اب نیکو گرم شدن کردن هم سی سفید باشد و نیز آب کاری اینجا هم نبات نافع بود و اندک غلظ
 عصر البول سبب دشوار آمدن بول با ضعف و اقمه مشابه بود بسبب خدر یا استرخا
 جرم آن از سوز المزاجی طب بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تمام
 بر بول در حین دفع نیکو آشتان نکند و یا بسیار نگا و دشوار شدن بول بود که بدان جهت اینها می باشد بهر طر
 مستعد و شد و باشد و در حین دفع بول عصر آن بوجبی نتواند و یا با دومی غلیظ بود که مانع آشتان مشابه شود
 بر بول در حین دفع آن و باور می باشد که مانع آید و از آن فعل فی الجملة و مانع شدن را و بیرون
 آمدن بول بود و بواسطه سنگی که کوچک باشد و از مشابه ناکرده در آن مجری افتاده باشد و یا در س
 قبل در آن محل حادث شده و باشد و ماده غلیظی و یا بلغم لزجی یا خون بسته قلیل انجمی در مجری با ز
 مانده باشد و یا گوشت زیاده از اندامال قره و یا ثللول در آن نمرید پیدا شده باشد یا قطنی و اجتماع
 که در اجزای جرم مجری بسبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در اخراج آن مجده
 در خصلت دفع آن یکبار نهد و هرگاه بر آن حکایتند بول نیکو دفع شود و جهت عدم ضیق مجری
 و عدم ضعف مشابه و گاه باشد که از قره مجرای که سیان گزوه و مشابه است این عسر پیدا می آید چنانچه
 گفته شد و گاه باشد که در عضای مجرای مثل رود و در رحم درمی و شباه آن پیدا می شود و
 بسبب آن حاصل شود و شباه درم مثل خشک و ماده و گاه باشد که قصبه به بالا بر کشد و بر آن
 بر آید بواسطه استیلای بر و بر روی و به جهت مجری نخی تنگی گنده علاج آنجا که بسبب خدر یا استرخا

[illegible]

بهشت نرمی که فانی و نوره در آن بود احقان کردن یا بر وزن بابونه فایز کردن تنها و بعد از آن
 مفتحات مدرد دادن چون مار الاصول و مار البز و آب برگ ترب و غیره با بر عانه ضما و سه
 از حلیه و بابونه و اکلیل و اطراف کرب و سلق و پیاز و آرد و با قلا و جو و خنود و قدری زبل کبوتر و
 زعفران و ترب ترب داده نهادن نافع باشد و آنجا مسکه پیوسته آب گرم و روغن بابونه گرم
 کرده لته تر کرده بر موضع تکیه کردن و سبحانی دادن و بنایک خنود و مغز عک در آبی مدرد دادن و
 یا در درم از خرچنگ بریان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجب ملاحظه نیست خصوصا
 در مزاج پیران و کوه دکان غذا همه نرم و جالی و مدتر ترب باید کردن و آنجا که سبب در پستان
 یا تخم غلیظ بود و در مجری و لز و جبت بول و آب دهن و سینی و علامت غلبه بلغم و تقدم سبب غلظت
 آن بدان استندا دهند و چنان بقی و غیره مفتی باید فرمودن از گاه سه کین تازه کبوتر دشتی و دیگر
 سبب یا بول کودک حل کرده در اکلیل او چکاندن و سر کین موش و شنی هم این را النفع بود
 و بر روغن عترت ترخ کردن و در آرنجی مناسب نشاندن و ضما دی که جبت بسته شدن خون
 نافع بود و بکار داشتن و آب ترب در روغن بادام در آرنج دادن و نیز نرس سبب باران
 شوز با می نرم جرب خوراندن و آنجا خاصیت در نیاب نافع است نوشتن موی سبب
 و سبب یافته در اکلیل که آنرا به نیم سوخته تخم تارنج آلائید و باشد و بخته گذاشتن و همچنین راه
 زبل کبوتر دشتی است در آب ترب یا کرفس و بنایک خنود و مغز عک یا کلاغ در شراب و زبل
 موش خانگی و شیر خر و خمر قلیس و آن رخمه را خشک کرده و سوخته با یکد رم ملخ بپزدی در آب
 گرم و سه درم صلیب کوشیر خحل کرده و آنجا که سبب بسته شدن خون بود و در مجری و بعد بول
 بر آن گواهی دهد علاج بدستوری که در مجلس مبین شده باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت
 زاید بود و بجل قرخه مجری یا بر آمدن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دلالت کند
 علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول تبرک اغذیه مولده ثولول و تکثیر محل و مداومت آنچه در تفسیر
 قطع ثولول نافع است اندر که کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از مجلس استنباط باید نمودن و هرگاه
 بزرگ گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند کند چاره جز آن نباشد که از شیب
 محله را که جبت سنگ می شکافند و محل سدر معلوم کنند و بر بالای سدر منفذی واکشند

تا بول را بدان منفذ دفع می کنند چنانچه در منفذ از درم مجری گفته شده و آنجا که سبب غیر خلجی مجری
 مجری و در نیم شستن اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب حفاط حوازی غیریه عام است
 و در بدن چنانچه در حفاط محترقه واقع می شود و در تدبیر مزاج باید کوشیدن و بر محل طبع با بول و نشسته
 و خطی و که و دیانلی فرامیخته باید پیوسته بدستور فاطر ساخته ریختن و اگر موجب حفاط شود
 باشد اما یار سیدن بر وی کثیف کننده است به آن محل در تبدیل و تعدیل آن بصد باید کوشیدن
 و آنجا که سبب غسر قرحه مجری و یا درم اعضای مجاور باشد و یا جیس فصل و با بود در آنها و یا بر آن
 خصیه بر تار تدبیر آن امراض چنانچه در عالج سیدن است باید کردن و اما در عسر بول که در کان آنج
 آسان تر و یار فیت تر باشد ازین تدابیر که گویگان نه توان داشتن و در اکثر اوقات هم تدبیر است
 قوی محتاج نباشد و آنچه بدیشان بسی شایسته و نافع است منزه تخم خیارین و خربزه است با شکر گند
 و پوست خشک خربزه سوخته با شکر دادن و یا خاصیه مفید آید و همچنین نشانه ابن عرس را خشک
 کرده و سوخته و بانبات دادن و یا نشانه تنفس خشک کرده و سوخته با قدری کشه اب حلو دادن
 و با خرنجک باریان کرده و اگر کوفته با غسل با شکر غر اندین بسی سودمند باشد و اگر کبوتر بچرخانند
 چنانچه خون آن گرم بر خانه او چکد و سبب آنرا شکافته همچنان گرم بر نه مار او بندند فایده دهد و غیا
 نمک بلبرزد و شبان کاغذ آلاشیده بسوخته تخم نارنج نافع بود و چکانیدن مشک و چند بیکتر در
 روغن سداب و غیره حل کرده در حلیل نبات شگفت و بهرگاه بود که شبان باریکی از مشک
 نصف در حلیل فرستند و یا شاخ زعفرانی و بنفشه و بگذارند فایده تمامی دارد و بشوره و
 نیم خسته نارنج همین شگفت اند اگر سبب قرحه باشد علامت این یافتن درج است در تار و بیج
 و کشان و آن و تدبیر بول باده بد بوی و خون قلیل رقیق و با شوره سپید و غلبه در و در حین خروج
 بول و اگر در مجاری هم باشد سوزش آب تا ختن بسی رخ و د و بهر حال معیر البول نباشد
 غلبه ده و قشور و خون و اعراض و دلیل قوت مرض و شگفت محل آن باشد علاج قوا این تدابیر
 و اکثر ادویه اغذیه و شکر پیستله درین علت همان است که در قرحه کلیه گفته شده و بعضی اعمال
 که بدین موضع و قرحه آن نسبت است که اینجا در تنقیه و استفرغ بقی و هتده نرم و ششان نرم
 کوشند و استعمال شیر چنانچه اینجا گفته شد اینجا نیز کوشند هم بخور سیدن و هم در قطره و در حلقه بکار و شتر

و غذا را و از اکثر مزوره که منور بادام بسیار و یا یک بره در آن نمیده باشد و دهند و آنجا که مریض بسیار
 نحیف شده باشد و گرمی در اعضائی اصلیه باشد و شیر زنان تحفیف شیر مرضیه و
 باید خوراندن و چون آنرا هم کند که شکاب سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که چه
 در دست بسیار با و در ام و قروح و اخلی واقع می شود و این ملاحظه در عایت اغذیه قوی و در م
 کلیه هم واجب بود چون مثانه مخضوی عضبانی و کم گوشت و مجر و مجی آبی فاد و قست و در
 اندام آن سخی تر از آن باید کردن که در اندامی کرده و بدین جهت در افودیه که جهت باند مال
 آن اعتدیه از ده سید هند تحفیف در سرفوفات و اقراض از حبس و دفع مجری دهند و
 بود و کاش سندی و در ام الاخرین و کبر با و عصاره محبیه التیس و در ق خرتول اضافه باید کرد
 و در قطور است عصاره محبیه التیس و عصاره خرتوله و خل باید ساختن و همچنین در ضاد است
 زیرین عصاره است و عصاره و در ق موز و احواق باید کردن و الله اعلم بحسب شأنه
 خلاصه است آن خاریدین مثانه و بن قضیب و پیوندی را می ران بود و یاد در دوزش آب نهستن و
 بود و ن بول بد بوی و بار و نوب نحالی بود که با بول بطوبی مسدیدی یا غنی خام شود و علاج
 آنچه در تدبیر قروح کلی در مثانه گفته شده بعینه تدبیر این مرض باشد که حقیقت این قرحه است
 که از شرهای خفیه و حاصل شده است و حجامت پهنه سرین و مسهل منقر که با شریات باشد
 و بعدتی گلاب گرم دادن در وزن گل در حقه و خل ساختن و غذا اشتنا می چاشنی کرده که
 منور بادام و دو پاکت در آن باشد و در آب بنند و اند شیرین و در طبع شلغم سرد کرده
 نشاندن و اندک گوگرد و اندر شراب غیر شیرین و شانه و جمر فرمودن و در آب معادون
 نشاندن و از آن آب بهار یا از آب استنگران اند که خوراندن بدین مرض مخصوص و بس
 سو دهند بود و اگر این علت در کرده و در اتفاق افتد قارش در کمرگاه بود و از حرارت و
 تشنگی خالی نباشد و علاج آن هم بدین انواع باید کردن و الله اعلم سحر شش آب
 تا حشر سبب این یا قرحه و مزوره مثانه و بیماری بود و چنانکه گفته شد او یا گرمی و تیزی بول بود
 از گرمی مزاج بدن و غلبه صفرا یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خرتول و تخم شلغم
 و حرف و غیره یا بیشتر افتد و یا بر نه شدن مجاری بول بود و از طریق مخضوی که جهت مجاری

و ایماط آنها از گوسشتی غذای که بر دانه نشانه واقع است می آید سبب بسیاری جماع کردن
 و کم شدن رطوبات بدنی و مشابعت نمودن از رطوبات با منی بواسطه قریب مجرای
 و اشخاص و در درجه قضیب و زنان این قسم واقع شود و عللهاست هر قسمی و در درجه
 آن با تقدیم سبب آن بود چنانکه بر زیر کی منفی نخواهد بود و علاج آنجا که سبب قرحه باشد
 علاج آن علاج سبب بود و آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر شی با آن بود و نیز
 از آن نافع آید و ملذذات صفر واقع آن کند و اگر تب نباشد هم ملین صفر باید داد و آن آب
 هندوانه و کشیده خرجه یا قند و کنجدین و بیخ و کشید و سرکه و دانه خردل و غذا آتش بر
 یکش نیز سبز و جو جزدون و استنجا و کله و فرمودن و در آب خاک و دانه سرکه و کاه
 و آب هندوانه نشاندن و غلبه استلاب و آب گاسنی بر منی طلا کردن و در هر دوای خشک
 مرطوب را آسایش فرمودن و بسیار باشد که چون صفر غالب نباشد همین علاجهای ملین
 و اصلاح آید و مثل متادوی آب سرد سکون در این شفقت بسیار دارد و تشخیص در این است
 در آب سرد و کنجدین قندی و یا آب هندوانه و کنجدین سسته فرمودن و ملین شود و مندی است و اگر
 مرض گفته شده باشد با جمله این تدبیرات مذکوره و لغایبهای خشک در آید و غالب با این
 و در کشکاب و استنجا و کشنیز سبز یا پاچه بره خنق و داون با قدری روشن با دانه کله کله
 در آن شیده باشد و در اطفال شیر خور و لغایبها چکانیدن و در آنجا نشاندن و از هر چه
 گرم و تیز کننده خلط است و در بودن و بر پینه که گاه حجامت کردن هم مفید آید و آنجا که
 چیزهای گرم و تیز باشد ترک آنها باید کرد و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر و
 لغایبها در چکانیدن و طعمهای خشک کم نمک چرب بکار داشتن و سیوهای کم مزه پر آب
 خوردن چون هندوانه و خربزه فازی کم مزه و نارنگ و خیار با دانه و شفا و دانه
 اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کرد و
 و با استعمال مغزیات و مرطوبات و علاج مزاج و غصه باید کرد و ازین تدبیرات
 و با بسته بود و آن باید ساختن معور رسته را این علت باشد از بسیار تشنگی و بزرگی
 تشنگی محسوس فرمود که گیشست اگر و میدانه کنند را با نیک بوده استخوان گاندان با و

و دو شب بستر کامی نخت و خورد صحت یافت اما خون صرف وقت بول کردن سبب ظهور خون صرف غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در ران باشد اغلب کشادن سری رگ باشد در حد و در حد و موجب آن افتتاح باشد جرم عرق بود از جهت غلبه کردن مزاجی تر بران و یا حرارت وحدت خون آن موضع بود که قوت ماسکه عرق از حفظ آن عاجز و اغلب سبب غلبان وحدت آن موضع غلبه حرارت کرده بود و مبعوث حرارت کند و آلات بول و یا بادی بود که از حرارت کرده اولاد عرق خارج شده باشد و بکثرت سرگ را در تنفذ کرده و میساند کشاده و بجز این نوع را غالب دوز من یافتیم و موجب آن باد بود اسیر دهنم و علامت هر سوء المزاجی جنبه مرار آمیختن شد و ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سائر دلائل خون نبات گرم و تر باشد در ادرک گریگ و سده بود و افتتاحی که از ضرب و اسفک و دهنم و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج از سینه باشد لیکن در بعضی حالت که اینجاست ان اشارت میشود و جهت آنها اینجاست مناسب باشد اعتبار باید کرد و با تدریس اسباب آنها خلط کردن و آنجا که سبب سستی عرق از رطوبت بود و یا حدت خون و اسبابه آن از تدریس که در نفث الدم و فی الدم و رعات و مثال آنها گفته شده است و آنجا که قوت بود اختیار باید کرد و آنجا که سبب باد بود و در دفع گرمی کرده و دفع باد باید کوشیدن و بعضی ازین مذکوره را از تدریس که از جهت باد و اسور گفته شد التفات نمود و خلط باید کرد و در سبب احتیاط باید نمودن که ما و ام که تعلیل ما و و جذب آن بجانب مخالف نشود و باشد بقصد و غیره و اس قوی نمیند که سبب او در خون بسته شود و از آن و ششها باید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که شخص شود که دهن رگ در عروالی کرده از چه محل کشاده شده است بهج تدریس بهتر از داغ سوختن بران محل نیست یا ریش کردن آن محل بنوعی که مدتی حرکت رود و آنگاه در آب نیز دادن تا مقصودش که حصول پیوند و جوانی گرم خشک مزاج کثیر و جماع رنج بر کوهستانی بد که باد بود اسیر گاهی رنج داشته این علت پیدا شده و من آنرا از گرمی کرده او دهنم و او را در دست خورون اشیای ترش چون غوره یا سماق یا زردش یا بگوشت بزغالده و خود و سر و پا بپا که سفند فرمودم و همچنین در دست باید دید که در زیر کمر گاه او را از کدخدای کار شاق

و چیز بایستی گرمی خشکی فراوان منع گردد و همه تدابیر تری فراگیری مایل یا بسرو می مایل مقرر داشته شد
و بر جگر و مرقاء مداومت طلای خشک و متعوی مثل عصیر کاسنی و گل سرخ سرد که ده فرمودم و درین
اثنایا از علاج باد با سوره هم بعضی کردی همچنین تدابیر در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بر طرف
نشد تب تبخیرین و خشکی هوا باز از ترک علاج و خوردن چیزهای نفع و حرکتهای غلیظ که لازم
گوشه تائیان است پذیرا آمدی در بهار ما او را رگ با سلیق فرمودی و بعد از آن تدابیر مذکوره
زودتر اثر کردی و چون کم شدی مداومت خوردن فادر و بر و موم میانی در روغ فرمودی و
نشسته در آب سرد و در تائیان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین تدابیر صحت یافت
سینه شدن خون و **درمستانه** هرگاه بول خون بیکبار باز آید و از پی آن
کرب و غشی و سردی اطراف و عرق سرد و غشیان پیدا آید باید دانستن که خون درمستانه
بسته باشد چنانکه یونس گوید که از بسته شدن خون در عضنای میان قوی درونی چون معده و روده
و مثانه و سینه باین علامات مذکوره حمی بارده بانافض هم پدید شود و بواسطه فاسد شدن آن
خون فشرده و حدوث کیفیت سیس در روی و رسیدن آن بعد و دل و این فشرده شدن خون
هم طاری شود و بواسطه فاسد شدن آن خون فشرده و کیفیت سیس در روی و رسیدن آن بعد
و دل و این فشرده شدن خون و درمستانه مخصوص تقبلی از سبیل بول الدنمیت بلکه بهر وجهی که
خون صدف نباشد و آید و وقوع این مرض ممکن باشد علاج آنچه جهت تحلیل و تقطیع خون فشرده
در معده گفته شده و همچنین آنچه جهت ریزانیدن سنگها مذکور شد جمله علاج این مرض باشد
و گاه بود که خوردن سکنجبین غرضی فقط این منفعت رساند و آنچه نفع از اسم اینجا عجب یافت
سوازی تدابیر شار الیها خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ است هر که ام از اینها را
که یا بند در آب خاکستر نریا قیصوم یا در پنج سداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخور آید
دو او در اثر سینه که لقمی مطلوب است حاصل شود و مبالغه نکنند که خطا بود و آنرا تدابیر دیگر
مثل ضماد بای ریزاننده و حقیقتا و ملین محسل و اشباه آن تذکر نمایند و اعلم محسل البول
سبب بیرون آمدن بول بی اراده کشادگی مجری و غلبه خوردن مدرات بود و چون خربزه و شراب
رحیق یا بروی بود که از خارجی بپشت و اسافل و عضله و ششمانه رسد و در عضله مثانه عذر

[illegible]

چند مصلح صحت تمام حاصل شدی و اگر چه مرتضی گفته شده بودی و موجب است و آنجا که سبب فاج
 به و علاج نپذیرد و آنجا که سبب خلع نشانه بود و رخ خلع مرتفع شود و آنجا که سبب حرارت
 کرده و غیره بود و برخلاف این مذکور است محل که در آن واقع بود و این قسم کم واقع شود و آنجا که
 سبب کوفته شدن عضله باشد در تدارک کوفت آن باید کوشیدن و کوفت که صفت وضع محل
 و جبین فقره و ضلع باشد و آنجا که سبب فشار و شدن نشانه بود و مجمل بعد وضع خود و اصلاح آید
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنچه از غلبه نقل بود و دفع آن مرتفع شود و این قسم عرض شبیه کرد و
 و آنچه از ورم اعضا و مجاور باشد بر دفع ورم مرتفع گردد و دوا و اعلا و یا ~~بسیار~~ یعنی دوا
 و این علتی بود که پیوسته صاحب آن آب نخواهد و از خوردن آن سیرنگ و دو وینا پیوسته
 آب خور و چنان ببول هر خطه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت جاذبه بود و دفعه
 که ده است و استیلا می شود المزاج غلبه استیلا می آید آن کشیدن آب جهت ترویج
 و تسکین و تبدیل و بدین جهت پیوسته در بگر آب طلب زیاده بر مقدار ضرورت است
 و بگر جهت تنقیه او از ماسا ریتا آب کشد و ماسا ریتا از معده است مانند چون زیاده مقدار کثرت
 هر خطه میگیرد و دفع آن هم هر خطه لازم باشد و حال شبیه نقل و دوا است ظاهر گردد و بدین مناسبت
 بدین رسم موسوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت است که کرده بود و بواسطه بر تخیل شدن گوشت
 آن از حرارتی که از زنده و بدین جهت خط آب نتواند کردن آن مقداری که در آن تصرف کنند
 و قدر خود از آن بگیرد و چون آب بنشاند و دیگر جهت ضرورت تقذیه طالب آب بود
 و پیوسته آن حالت مذکور لازم آید و بر سبیل خرد است حد و شایسته این ضعف ماسکه با عطش و دفع تنقیات
 از برد کرده و نیز ممکن بود و بعضی از مقدار آن هم دیده اند آنرا و درین انقسام لازم بود که گاهی بول از
 غشائی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو بار پیدا کند بگر ضعیف سازد و لاغری شن بد پیدا آید و
 باشد که روزی بدق آنجا که شیخی یا غیر آن جهت رسیدن رطوبت و برودت آب به بدن و بر
 مزاج و غلبه گرمی کرده و علاج اصلی اهرم در تری این مرض تعدیل مزاج کرده و تقویت آنست
 و آنچه در بناب بی منفعت رسانند و دوست نمودن و خوردن زیباست و دوا با سحر و قوی کفنه
 مرکب و غیره و سیو با سحر و دوا شهای ترش خورده و سیو با سحر و سیو کوشا به آن بگوشت خرگوش

و بر دو مثال آن و ما چون گفته که شش نیز تر و برنج و نظائر آن و سکون در هوای خشک نشستن در
 آب خشک آن مندرک که بگوید و تفصیل این اعمال را از محبت عفش کاؤب که از حرارت
 اعضا باشد باید و بدن در ابتدا اگر باقی نباشد فصد باسابق موافق آید و شیان رخ
 برده اشمن و طلاهای پنج که در تهنیت آب کشنیز و گل خشک و همچنین ضا و های قابض خشک
 که گاه مراق و جگر انگدن مناسب بود و قی فرمودن پاست بهند و این پنج بر انگند و منفعت
 رساند و گفته اند اگر سه بقیه بخت را کشان روز در سر کنند و بخورند نافع آید و آنجا که مرض از
 سده وی اتفاق افتاده باشد و میرات بحد اینها نافع باشد چنانچه اعمال آن طبیب حاذق
 مخفی نخواهد بود و میبایست در قی اینجایی مفید بود و گفته اند که خوردن جوز بریان با غسل درین
 باب خاصیت عجیب دارد و قطعی است این شقیست این علت چنانچه ممتاز که در از غلبه
 و سلس البول است که در عین بول کردن باراده و مقرر نشی از بول در او اثر باز ماند و
 طبیعت همچنان بدفع مشغول باشد و عضو از اسال آن با نفع یا عاجز بود و طبیبی یکیدن قطر
 قطره بر منقش شود و یا آن امید از حبس آن بقیه و دفع آن هر دو باشد و جهت ویر از بول پاک
 شدن به شومش و چسبیدن که در ابتدا واقع است و بی وقت و بی از او و داخل سلس البول باشد
 و اگر بوقت دارا و بود و داخل سلس البول باشد سبب این با اثر کردن سدهای بود و از
 قسم مثانه و اولی آن جهت کشف محل در بر و بیرون رفتن اکثر مواد گرم بولی از آن این جا
 در زمستانها بسیار چیده آید و عدم دیگر سبب بدان اشیاء کند و یا گفت یافتن عضله و بخار
 بولی بود و از زور و احتیاج کردن بول کنند جهت طلب دفع آن بصرحت به سطره همین بار نفع
 آزار می که از غلبه شش آن و پری مثانه یافته بود و در کردن قوت و افعه در آن امر و یا حد
 حرکت را بدی بود و در مثانه و در مجرای جهت فرصت یافتن از سبب خالی شدن مثانه و تحریر
 حرکت آب و عضله و از اثر مثل حرارت در آن جستن و بدان موضع جهت دفع لذت و توجیه طبیعت
 و کشی را که باید بود و سیر باشد این حال بسیار اذیت و تلذذ و جوی و شادی اندک در آن صحن در
 مثانه و خور و آن دلیل این بود و یا بر خود استن قنیه باشد در آنوقت بسبب و غده حد و ش
 با وی خنیدند اند و در شست عضلات بختی سده و گرد و مجرای خنیدی کند و در صحن کثر شدن

نور آب بول ارسال بقایا بتدریج و فواید گشت و باشد که غلبه شد بول مجرب را
برنجاند و بعد کم شدن نور بول از دفع مایه بیشتی متعین باشد و بتدریج سبب و دفعات
اخراج آنرا اطاعت نماید و این بحرقه البول اوقب باشد علاج آنجا که رسیدن سحر
بود و کوفتی و قبضه اندک از سراد عضله مجرب می پدید آمده باشد حفظ محل از سرما باید کرد
و بر چیزهای گرم کرده و تائیه حمام بانی شستن و از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده حذر کردن
و اگر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و تخصیص شیرینها و شلغم بخته نافع بود و همچنین
چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که سبب کوفته شدن مجرب می عضله بود و از زور
آب و دفع و یا سبب برخاستن قضیب باشد و دفع دغغه در ابتدای آن باید کرد و آن
چیزهای بادگین خدر نمودن و میوه های سرد خوردن و دفع با احتیاط و آهسته کرد و آنجا که
رابط و عن زرم و اشتن و آنجا که سبب باد و اسهال و شباه آن باشد و تعدیل باید کوشیدن
و بر نشانه دهنهای باد شکن بالیدن آنجا که سبب گرمی تیزی بول بود و علاج بحرقه البول باید کرد و درج العلم

باب ستم

در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و وضع و منافع و علامات از مختلقت و امراض
مخصوصه مردان و اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و
منافع و ترکیب و وضع و ادعیه منی بدانکه ذکر خصوصیت متولف از سبب
و ربط عضله و شاخهای رنگ اجوف و شاخهای شریان و اصل امر باطنی است که از
استخوان زمار رسته است و اندروی تجا و عصب بسیار است و نفوذ آن وقتی پدید آید که
این تجا و عصب پر باد شود و در جوی این ربط شاخهای که از شریانین واقع است زیاده است از
لا این این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سترین رسته اند و بدو پیوسته و مجری بول و مخرج
منی هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در جوی قضیب بود و در اجزاء
عضله است و نما از استخوان زمار رسته است و در هر دو پیله ای او نهاده و بقوت نفوذ از
هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از استخوان عاثر رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این

و عضله کوتا و شوند و بهم باز نشینند تضییع است بایستد و هرگاه و نیک کوتا شود تضییع بسیار
 ز بار میل کند و چون یکی بهم باز نشیند و دیگر بدان جانب میل کند و هرگاه که هر دو از کار باز آستینند
 دیگر خسیده باشد اما خصیه عظمیست مخلوق از گوشت غدوی سپید همچو پستان و اندر کوبیده از
 پوست و غشا نهاده و بمبایق بزبار و پنج تضییع باز بسته است و بعد و دو تاست و در گهای بسیار
 از اعضای رئیس و سایر اندامها که چون مرد را خنثی کنند اندر تضییع فوکه ران و حوالی آن و اندر
 صفای که ز بار پیوسته است بگذشته اند و بدین چنین پیوسته و بدین جهت که چون مرد را خنثی کنند
 تغییر در عقل و تدبیر و حرکات و آواز و قوتهای او پیدا آید و معدن تولیدی بحقیقت خایست زیرا که
 ماده و منی که آن خنثیست و رعایت صفا و عنق چهارم یافته و از بخش اندامها فاضل و از هر اندام
 کیفیت و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق و بخشها آید طبیعت خصیه
 از اسپید گردانند چنانچه طبیعت پستان ماده شیر اسپید میسازد و از آنجا با و عیه آید و قرار گیرد
 و اکثر مردم را خایه راست قوی تر است مگر کسی را که چپ بود و دعاء منی جمعیت موری که آنرا
 بتاری برنج گویند یکطرف این مورد مناسب خصیه بود و یکطرف دیگر بسبب تضییع آمده است و اندر معا
 خصیه گذشته و در زیر مجری بول تضییع پیوسته و بدو اندر آمده و آنجا که هر دو متحد شود و اندر برقت
 بسیار است بادی و عروق حوالی آن انگشته شود و با و عیه منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن
 با و باشد و منافعی این اعضا جهت اندام نسل و القای نوع و تلذذ جسمی از آن و وضع تربیت که
 به بیان محتاج و بجهت منافع بیشک ریاست بدن او را حاصل بود و الله اعلم و اما حال آنکه
 از هر چه مملو آلات تناسل بدانکه شدت شبنق و بسیاری موی بر زار و رانها و سطر
 و رگهای دیگر و غلبگی آنها و بزرگی آلت و خصیه و تیز منی و سهولت انزال با غلبه شدت آلت
 و زود بانغ شدن دال بود و بر گری مزاج این اعضا و ضد این حالات دال گرد و بر سردی مزاج
 آنها و تنگی قوام منی و غلبگی آن و ضعف نعوظ و نفاط و لیس تری مزاج این اعضا باشد و ضد
 این حالات و حدت منی دال بود و بر خشکی مزاج اینها و الله اعلم و اما اعضاء مخصوصه
 بر حوالی و اسباب و علامات و معالجات اینها بدین آید که در خوشه گاه
 این غلبه بینان بود که بادیه در پوست نرم گردد و در زیر حشفه افتد و خسیده دارد

از کیوسه یا از همه جانب چنانچه گویا بادوزان و مسیده دهند و آنچه بر تمام گرد و گرد با شرف ششیه بود
 یبضیه مرغ که خشک و سپید رنگ شده باشد و لیکن نرم و رقیق بود و هیچ درد و تشنگی با آن نباشد
 و سبب این اغلب برزاق یافتن باد و شقاق مقعده بود و آمدن بد آنجا و از سبب شرف بالعضی
 ناپاک و از طلا کردن چیزی های بر که جهت غلبه این علت است و علاج آنجا که سبب باد و شقاق
 بود بر و غنهای محلل مناسب مالیدن و تقوی سبب شرف بر و غنهای مقوی خشک کردن و چیزی های
 منحل سودا و غیره نفاخ خوردن و اصلاح آید و اکثر آن بود که بر عایت غذا در حب و تشنگی مقعده
 به هم اصلاح آید و در دوسه روز یا بیشتر آنجا که سبب سبب شرف ناپاکیم باشد و غن تر یا سبب
 ذکر باید تقطیر کردن و مالیدن و آنجا که سبب طلا کردن چیزی گرم بود و غن را از آن پاک باید کرد
 و یبضیه آن اصلاح نمودن و از رشد آن غلبه خصیه این حال اندر ملاوی که هواسه گرم
 و بسیار تر و ست باشد چون هوای هر فرا کثر مردم غیر معتاد واقع شود و در گاهی بدن مرده
 که از زانو پا بگذرد و در شستن و بر خاستن و رفتن تشنگی دهد و باشد که غلافه خصیه مانیز
 مستخرج گردد و خصیه مانیز فرو آید و علاج مردم آنجا چنان یافته اند که کات هند سه را
 می ساینند و بر آن می پاشند و البته تر سبب میدارند بجا سبب باز می رود و یا نقل مواد و استعمال شود
 بر جلد آن و خوردن و بر سبب غن و بلغم بقوی بعضی تر کرده انفع آید آنجا که بدین تدبیر اصلاح شایسته
 مقداری که ضرر بود و آنرا از میانگاه بپایه و وضع و زواید آنرا بریدن و بهر هم اصلاح کردن
 و ایند علم و مردم خصیه این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با ستمهای تحصیل آن
 اسباب و یا ببا شرف تحریک نمی کنند و بگذارند که دفع شود و در آن موضع آن بماند و موجب
 ورم گردد و علائم آن آنچه در کیسه آن واقع شده باشد جعبس انواع آنرا توان یافتن و آنچه
 در یبضیه افتاده باشد وقوع آنرا در یکی یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن
 بلبس و غیره چون ورم گرم بود و سرخی و حرارت موضع و حمی بر آن دال و تشخیص صفرا و خون با عرض
 آن کنند و اگر بلغمی بود لیکن و بر محل و قلت و ج و عدم حمی شایده آن باشد و ممکن بود که در یبضیه
 قوی و در ورم جلد هم اندک حرارت باشد جهت مشارکت توبه این عضو یا قلب و بعضی
 و آنجا که ورم صلب بود هم بلبس توان در یافتن و آنجا که رخی بود هیچ گاه نمی کنند نگاه باشد

که این ماده بواسطه سرفه سینه متعطل گردد و جهت کندن حرکت سرفه سودا را از اسافل و مائل مختار
 لعاب بسیار افتد که درم کبیه کاسه و فاسد و متفرج گردد و کبیه سفید و بیضها برین و معلق بماند
 و باز کبیه دیگر شیه بدان جلد از خشمای صلب براتجا برید و بیضها را پیش انداخته
 آنجا که درم گرم باشد تخت بدن را پاک باید ساختن و باستفراغات چنانچه در دیگر ادو ام
 داشته شد و چنین حدت ماده از محل و تقطیل آن کردن بقصد و حجامت و ترک گوشت و
 تقطیل غذا و تلین طبیعت و استباده آن و بعد از آن تجلیل درم و تعدیل مزاج اشتغال نمودن
 انسب آن بود که ابتدا بقصد صافن کنند از جانب موافق یا از هر دو جانب چون عام
 بود و اگر قصد را مانعی باشد تی را باید و بر ساق جانب موافق یا هر دو حجامت کنند و یا بر دو
 ران بهمان دستور یا بر قطن حجامت کنند و شخصی بر مقابل کرده درین مرض حجامت کرده بود
 نفع عظیم یافته و بعد ازین شیانها که جذب ماده بجانب بقصد و کند عمل کرده و مفید باشد
 و ترتیب اکمل و شرب و اکثر تدبیر همان نوع است که در درم شانه و غیره گفته شد و آرد و دیگر که
 بر موضع نهند در ابتدا در غن گل است و سکه که آرد و با قلا باجو و همچنین طلا که از سر که دگر آب و
 عصا که کاسنی و کاهو و کشنیر ساخته باشند و نهادن ضمادی که از بنفشه و آرد با قلا و آب
 عنب الثعلب سازند و سی آنزوده و شسته و نافع است و در اینها بطبخ با بونه و خطمی و تخم کتان
 و با قلا کوفته لظول کردن و با انفال آنها ضماد کردن نافع آید و اگر برگهای آنرا کوفته نهکند
 مفید باشد و زیر در آب مویزدانید و درون کرده و کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که درم شیمی باشد
 در انتقاج آن از آب و ایضا بید کوشیدن تا صلب نشود و ولی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین
 و گرم باید دادن و حضور از هر اخلاص کردن و ضماد آرد و با قلا و آرد و حلیه بشراب تلخ سرشته
 مفید بود و همچنین ضماد آرد و با قلا باجو و زیر و اکلیل و با بونه کوفته و چکانیدن و در غن و بنق در ایل
 و همچنین مشک حل کرده و در غن خسر و ع سودا و در لیکن احتیاط و سی باید کردن و نار و غن
 و محبسی می در در دونه و در مجری بول بالتمام و آنجا که درم صلب باشد تخت استقرا سودا
 باید کردن و از مولدات آن خنک کردن و بعد از آن زردن و ضماد می از زوفا سے و
 و ششم فقر و مغز ساق ایل و در غن گل و در غن سوسن و کارد و شش و ضمید و برگ بخت کرب

و آرد حلقه و باطله و با یوننه و پید مرغ مجوده هم نافع بود و همچنین مضجعا و انجیر خشک و پید لبط و برگ سپر و
 زینق جمله کوفته با روغن عسل آب سرشته و ضمادی که از راشق و قتل و آرد با قلا در مضجع ساخته باشند
 پس قوی و آنجا که ورم ریجی باشد شحمیدگا و ریس و سبوس نافع بود و وچیزهای بادشکن باخورد
 و از باد انگیزه جذر کردن و آنجا که موجب ورم حبس منی بوده باشد در مجاری آن موضع
 اگر در اول احساس ثقل در مقده ورم قبل از استحکام آن اخراج منی کنند مباشرت جداست
 ماده ورم منافع گردد و در بعضی آید و اگر تریدی ازین تدبیر اسپید احتیاج افتد از علاج اورام اعضا
 داخلی و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد التفات باید نمود و الله اعلم بزرگ شد
 پیچیده این علت بود که بعضی بی آماس بدن بزرگ شود بطریق فرسی چنانچه در پستان
 زنان گاهی واقع میشود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات آماس
 علامت آن باشد علاج آنست که مخدرات و محففات قوت جاذبه و ماسکه و محففات
 بامضه پیوسته بر آن طلا کنند مثل شوکران و بزرالنج باب کشنیز سود و صفحه سرب باب
 کشنیز سود و غبار سنگ آسیا باب کشنیز سود و دوشابه آن و الله اعلم فرجه مذکور
 سبب این خلط حاوی بود که از اعالی بد آنجا منفع گردد و چون عضوی پوشیده و گرم است
 و اکثر اوقات از قوی عرق خالی نیست مواد آن نیز با ذنی سپید و عفونت پذیرد و مردم
 گرم و تیز منی را پیشتر پدید آید و از مباشرت زنان تابسته و تیز منی این علت بسیار است
 چون عفونتی در بدن مدخوله بوده باشند این ریش سخت عفون بود و این ریش مدد درون سوراخ
 قضیب و در برون آن و بر هر دو و بر پوست خار و در جوالی مقعده هر جا پدید آید با سوزش و
 اندک درد بود و در حین نعوظ در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماده آن
 با عفونت غلبه سمیت بود و غرض از خوردن رسد که کیسه را خشک کند و تا از بودن آن خطره
 هلاک بود و چاره جز آن نیست آنکه باید مجموع ایر خصیه را بر بدن و اصلاح جرح است
 کردن بر هر دو و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر برون آن هم جفتند گاه
 پدید آید و غارش و سوزش درون مقعده و قضیب مقعده قرص آن باشد علاج آن
 تنقیه بقی و سهل با دیگر کردن و اگر نوبت بآن باشد ابتدا البصه غرق باین می نمود

و بهر روز در سنج و توتیای مغسول را بشوید یا بشیر زنان سر رشته جدا جدا بکار کردن
 و در اعلیل چکانیدن و رعایت اخذیه و شرب و استعمال سار و و با خنجه در حث علاج
 قروح ظاهری گفته شده نمودن و آنچه در غیاب بسی نافع و سهل الاخذ است بسن گل سرشته
 نرم بود و است بر آن و هر خطه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اخذیه و شرب مناسبه و
 چون قرحه نیکتر باشد خشک آن بسن گل سرشته مفید آید و چون کم تر بود و کرا
 بآب یا شرب سرشته بسن الفع باشد و آنجا که از عفونت و خست رطوبات محل دخول
 واقع شده باشد شستن عضو هر خطه با بهیای تریاقی خشک و بعد از آن آبستن
 اول بود و در سه روز داخل لعاب گل سرشوی در شیر زنان حل کرده و در اعلیل چکانیدن
 هم نهایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ نباشد و چکانیدن شیر مضعفات یار و غن
 هم تعدیل و تنقیه نیکو کند و تدابیر قروح همیشه همه در بخش مذکور است و الله اعلم
 خارش قضیب و کیس خصیب سبب آن ماده رقیق حاو دمای یا غیر آن
 بود که از حراری و اعلالی بد آنجا آورند یا غلبه حرک محل و عرق آن باشد علاج اما تنجیه
 از حرک و عرق بود و اگر آن شبستن آب گرم شست و گریزد و آنچه از خطلی باشد و کم بود هم شست
 مسام و تئین باب و در غن و با ستم زائل گردد و چون از ماده منوی باشد بکجام کردن
 شکین باید و آنچه غالب بود و تنقیه باید کردن نگاه با جمال مذکور و اصلاح نمودن و حجت
 بر بهنر آن بود و همچنین در آب منادن شستن و طلای گل سرشوی خیسایند
 غطیف می آید و اگر به تدبیری قوی تر احتیاج افتد از تدابیر جرب و حکم التفات باید کردن
 و الله اعلم بر آید آن بر چهار بسیار افتد که اجزاء بقیه بنابر بر آید و در زهار پنهان شود
 باید که عسر البول پیدا آید و خساراج بول با در و باشد و سبب این سوء المزاج سرد بود و در عضو
 بر و خارتی همه آن باشد علاج آن علاج گرما پست و آبرین و در و غنهای گرم مالیدن
 و در بواسه گرم و تر ساکن بودن و ضداد های نرم گرم قوی نهادن و سوار می محبت
 کردن و ابو علی گوید که شفا فرموده اند که در مجری قضیب فی بنه و باد بدند خند آنکه بدن
 همچو نیک بر باد شود و بعد از آن بنفشه زرد و آید قشور این علمی است مشهور و اغلب پشت زرد

یا در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود بر جال و مطلق فتق از سه نوع
بیرون نباشد یا غشاء و باز بطون شکافته شود آنچه در درون آن محتبس بوده قبل از شق بعضی
بدور آید و جا بگیرد و در عقب مراق و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفای نیز شق
شده باشد آنرا فتق المراق گویند و با مجری نهایت که آن از کشش ران از غایت تنگی واقع است
در بالای انشعاب کشاده و مجری از داخل آن بدان مجبسی یکش ران فرود آید و شیب برزد
و آنرا فتق الارینه گویند و گاه بود که اتساع زیاد بود و یکسره فرود آید آنرا فیله گویند و باشد
که مجری کشش ران و آن مجری مذکور که فرود داخل آن نهاده است بسبب سختی از هم بدرند و آنچه
در داخل آن موضع محتبس بود سختی بدان کشادگی یکسره خافیه و آید و آنرا اسم قلیه و ادره
گویند و فتقی که در شیت زیاده یا بالاتر از آن است جمله از اصناف نوع اول باشند و موجب
این شکافته شدن غشاء و مجاری نهایت آن اکثر دوالی بود که بدان رسد بواسطه زور
که صاحب آن کند و بر دوشین چیزهای گران یا از بلند فروجه یا در محواری جمید فی محکم کنند
و یا آن بود که از خارج کوفتی از ضرب یا سقط بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست برود
و آن شکافته همانند موجب کشاده شدن مجری اغلب بسیار جمید نرم نرم بود و متعجب
بر پیری شکم و بر در طوبی نوزائنده از طعام و آب و همچنین است با خفق و دیدن بسیار
و جماع کردن بقوت و غلبه سملتی یا زیر پهلوی و یا فریادهاست متعجب بر پیری شکم و مزه
زطوبت نوزائنده یا با دخی قوی تحدید کنند و بر آن مجری و آنچه بفتق اندر آید یا شکم
بود و او را اصناف قلیه و ادره و آنچه داخل آن روده یا زرب و روده هر دو باشد
یا با دوسه بود و غلیظ یا رطوبتی مائی یا موسی یا شیر آن باشد آنرا قبله الماء گویند
و بعضی ادره مطلق که گویند این را خوانند و این فتق قلیه اکثر در یکجا نب خصیه نیست و گاه
باشد که در هر دو از احتباس روده یا باریک یا وضع در آن محل بسیار باشد که اعراض
از درد و کرب و سستی بر جیع و شباه آن ظاهر گردد و لیکن چمن و حفظ کردن فتق اعاسله
آسان تر بود و مطلق فتق انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون بدنه
سیر گردد و فتق پیران مردم خشک لاغر درست نشود و ریحی و مائی زودتر از ترسه

در خالی علاج پذیرد و عموماً ما است اینچنینی بود و هیچ گاه نمیکنند و چون دست بر آن فشار نهند
 زود بترسند و چون دست بردارند زود بر شو و زود بر سر و حرکتی و قراقرص و بسیار کنند
 و گاه باشد که خصیصه صاحب آن نمیشد از خنجر پر باد و زود زمان را در کش بر آن اندک
 پذیرد آید و آنچه مائی بود گاه آنی بسیار کند و ویر خالی شود و تا به پشت باز نرسند خالی نگردد و دست
 خایه با آن روشن و بر آن باشد و چون جنب بماند آواز آب محسوس شود و هیچ قرار نگیرد و آنچه
 شری و معالی باشد چون به پشت باز نرسند بجای باز زود و گاه آنی کمتر از این گشت و باشد
 گاهی با دهم با نفل همراه از کسبه غلبه و جهت استلا تخصیص عورید بجای باز زود و آنچه
 اندک که در آبرین نشاند و تریح نکند انگا و پشت خورابانیدن و دست فشار دادن اندک اندک
 با بجای باز زود و پاره پاره نشسته را نه با هم فشار و تا باز گردد و آنچه که با دهم با نفل باشد معجزه باشد
 و بسیار بود که سده هم با آن در کند و آنچه که ثرب در و دهر و در محل آرد و باشد چون
 بفت زنده اول روده باز زود و در گاه ثرب و پس توان در یافتن علاج اصل کلی در علاج
 این مرض مطلقاً و در بودن است از اسباب سابقه و فرو آورنده چیست باید آن محصل
 از موله است و او ریحی و مائی دفع و اخراج آنها و نیک ساختن مجری کش بر آن از گوشت و
 غشاء و در و پانیدن پر و پاره باشد اگر ممکن بود و الا مانع کردن در آمدن چیزی به آن بود
 بستن بینی از هر طریق بنفید در دفع باد است که یوسته چیزهای باد شکن در محل آن
 بضماد و گاه و طلا و غلبه بکار دارند و در حلیل آواز آنها چکانیدن و شبان نیز آنها
 استعمال کنند و در غذا و دوا همه از آن نوع دهند و دست آنرا از محل اخراج کرد و باشند از
 محذرات باد شکنند با آن بر ممبر سبب است محکم چنانکه نزول باد و آنجا سهولت تواند بود
 در برابر که چیزی در آید همین نوع عمل می کنند و در نیک ساختن مجری میکوشند و بیشتر
 خصوصیات این درفتی که در کان اشارت شده در بعضی از علاج استسقا اطلاع بهم نافع
 آید و در دست مالیدن دهن رحمت و طهران پستان یک و زیر گرم کرده و در میان آن
 نشسته بنفید بود و اخراج آن شتم بهم ممکن بود شخصی را این مرض بود و نصیب او مقدور
 خورده شد و بود و چون بر پالان سوار شدی بنیان نمودی که گویا خورنده در پیش گرفته

و بدانان پوشیده است و نه می بیند ترکمانی چنانی در دست باد و در پیشه گشت
که خبر بزه که نهان کرده بد گفت این سه بزه نیست ترک گفت در رخ میگوئی و چاقی در ابر
سرد او کرد و او سرخ و در ابر از کشید چاق بر خصیه نفعی آمد و بطریق دیگر و او از مرکب در اوقات
و بیوشن شد و چون بیوشن باز آمد جراحی آنرا بدوخت و اسطلاح کرد و او خوش شد و نه می بیند
سفید در وضع مائیت کم غرول آب و شراب و چیزهای آید است و مداومت بسپارد بمقتضای
بر محل و مبر و بهملات آب استغراغ کردن و اکثر تدابیر استسقاء و نفعی بود و او اخراج آن
بمنصع چنانچه آفت از رخسار نباشد و اندک اندک که ماضی نیست و در ممکن بود و چون
آب غالب بود و جز این چاره نباشد و طریق تنگ ساختن مجرای چند نوع است یکی آن که
و اع سوختن است بستر نم کشیدن آن چنانکه اثر آن بجزی رسد این روشی نافع آید که آنجسه
فرو آمده بود و کمیته آنرا اخراج یا اعاده کرده باشند و چنان محافظت کنند که تا خوش
شدن جراحت دیگر ماده چیز که کشاده سازند بر آنجا بگذرد و این بسی صعب بود زیرا که آن
حرکت اندک زور و در حین بول و براز کردن و بر آب نشستن چاره نیست و این افعال
نزول معا و ثرب نشسته می شوند و بر بسین مریاد است بر آن گرفتن فی الجمله ضبط می پذیرد
و آن باداغ شکل است و هم احتمال چیزهای قابض و حاکت بر مجری و مبر با و است
بر آن گرفتن فی الجمله از ضما و طسلا چون زفت و علك لطیم و کندر و مازد و گلنا و سرشیر
کنشگر آن و سرشیم ناهی و جوز السر و وزاک و کور و مومیا فی شک و خون کته و زین موکشین و
جند بیدستر و جنت بلوط و برگ مور و سفید و تخم مرغ و صمغ و جوز و اجمله کوفته و پیسته و در سر
گذاخته غالب خیر کرد و باید آن نرم سرشته بر لته کرده و این مداومت بسی نافع آید لیکن اینجا
نیز احتیاج داخل شده از محل و حفظ آمدن مجری چنانکه از ضیق ظاهر شود و لازم بود و بسته و اکثر
اینجا بهتر میسر گردد و سوم به داشتن مرست و عمل این چنان است که بگریزند تخمه پاره و مثلث
از چوب بگر آن بضمامت و دو گشت برین شکل  و چنانچه در آن خصیه
بر بخورده بود و در موم بپایانند از کنار تا کنار چنانچه در وسط برسد و بپایانند آنکه فی الجمله
تا در کش بپایانند و ممر را بهتر ضبط کنند و نگاه آنرا در کرباسی سه تو مضبوط کرده بدوزند

و درسته گوشه آن بند کاپاسی پس محکم مقدار ذراع بدوزند و از ابعاد خارج کردن پسند
از محل از دوی سوی دار بر میزنند چنانکه گوشه در از بران برش ران بود بطرف
شیب چنان ران و ذکر آن دو گوشه دیگران از و بر عانه بطرف بالا بود از زمار اول
دو بند بالایی را بر مهر بند انشیا بگذرانند و پس پهنه گره زند کشیده و بقدر محکم
بند نفوت بعد از آن بند زیرین از میان مذاکیر دران بطر میانش بگذرانند چنانکه از
مقصد اندکی دور باشد بران بند باند و نیک کشیده چنانکه مهر را کوفته دارد و بعد از آن
مریض در شستن و بر خاستن و راه رفتن ملاحظه کنند که بند پیشین از کنار سرین بسیار نگاه
نیاید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد و مهر را در دوگاه خشی بند باست شوند و دیگر باره
بجسته و محکم سازد و گاه گاهی که طعام مضغ شود و انفال دفع شده باشد پیاده با آن بسیار
باید گردید تا مهر از جوب کوفته شود و مهر او بدن بد انجامیل کشند و پوست از بران
آبله زند و بعد از آن رفتن و احتیاط کردن تا در شیب چوب خوش شود و باز مکرر کردن و
غذا ایستادن از ج غلیظ از آن نوع که در کس و جز و غیره مذکور شده باید خوردن و تنها
از جماع و قبض بودن شکم و سوار می بصر و آنچه زور آورد و در باید بودن بر پالان
سوار نباید شدن چون بالضرورت بر زن سوار شود یا بقضای حاجت رود بند زیرین را
نگه بایک کشیدن و بدست چوب را بر مهر فشار ده و دشمن چنانکه ممکن بود و هر چند باید بودن
دورین آشنای بسیار بند را اندک نرم کرده در شیب چوب از ضما و طلا اندک کور هم بجار
باید دشمن و بعد بدتهای مدید که اثر تنگی مفرط هر گز و در چنانچه بستن تا زوری قوی
نیاید بکسیه میل نکنند و بعضی همتا تشبیه آورنده فی الحمله اشتغال باید نمودن و چون
تداویر ممتد تمام شکم و نیک شود و مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید دشمن و گاهی
کشودن چند آنکه امین شوند و آنجا که فتق در غیرش ران واقع شود و تخته مربع باید ساخت
و بی موم و رسته دوختن و چهار بند نهادن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که
بکسیه نرم تر و زور فاده و تشبیه آبله هم مضبوط گردد و در این عمل اختراع من است و بسیار ضعیفان
که از ده سالگی تا سی سالگی قبله الامعا داشتند بدین نوع بستن بصلح آمدند و در دست

و جز بواب است دروغن مصطکی و دهن الراحة و دروغن تریده دروغن بابونه و شمال اینها
 مالیدن بر پشت و کرگاه و دنداکیر و درون مقعد و تخصیص بوقت خواب و خوردن غذا
 کم نفخ نرم گرم ترپ تخصیص شیر برنج و خربا و انجیر بدان نزدیک بود و ترک آب گرم خورد
 و در بودن از خوردن و استعمال کردن سردیها و ترپها تخصیص و طرف شب و گرم
 و آستن پشت و اسافل و در شب و در دهن گرفتن جز بواب شهابا تا صبح و سوار
 کردن معیت بدل و کثرت استحمام و مباشرت در بخت یک نوبت یا دو نوبت مخصوصا
 بود و کشته شهابا و دو نوبت و سه نوبت احتلام شدی و در پشت و کرگاه (در دی اندک
 هم داشت و در مباشرت بسی ضعیف بود و برادر من حضرت شاهرخ الدین بود و او داشت
 خوردن بلادر بر بالاس طعمهای مناسب نموده و از ترشیا و سردیها و آب بسیار
 خوردن منع کرد و نافع آمد و در او ایل بلادر یا کنی کوفته بقانون مقرر خوردی و با هم سنگی زبانه
 کرده چنانچه سالی را بدان مرتبه رسانیده بود که روزی که بلادر یافتی ده عدد خورد
 و ازین مداومت قوت عظیم پیدا کرد و چنانچه بعد دو سه سال دوزن خواست و هر دو از
 شاگرد بود و فرزندان پیدا کرد **در غایت اثر ال با قرب عهد مباشرت**
 سبب این اغلب ضعف قوت ماسکه او عید بود سبب غلبه رطوبت و غلبه یافتن لذت
 و سستی کرده و معده و کسادگی مجاری و خامی منی و تری و باغ و فی الحکله جذب محل بدخول
 هم بران اجابت نمایند و آنرا که این حال با ضعف نفوذ و قلت شدن آلت افتد و باغ
 و اعصاب وی هم ضعیف باشد و زمان بچگی را ازین دشمن ترند ازند و بعضی این علت
 بدان مرتبه بود که بحر در ساینه بجل قبل از دخول انزال شود و چون این حال با عدم نفوذ
 افتد صاحب را عینین گویند و چون سستی یا در زادی باشد آن عینین حقیقی بودند عارض
 و باشد که سبب سستی رقیقی منی و حدت آن و قوت و دفعه بود بوقت بیرون آمدن و حضرت
 مجرب و سنگی توأم آن شاهد آن بود و علاج آنجه مجربست تقیه رطوبات فاضله بدنیست
 و تقیه غلبه مداومت آنجه در کثرت است سلام گفته شد و آنجه از ضعف ماده گفته شود
 مخصوصه چندی در این حال بود و مداومت افیون و برش عشا باجون بخیشت و افیون یا

و بالبدن روغنهای گرم قایض منفعت عظیم یافته و چند شخص دیگر بمراد و متناجب است
 بزرگ و حافظه ضعیف همچنان و جلد ای ناکند و منفعت عظیم یافته و بدان رسید و بود که این
 قنطاری منی بود و بعد از آن پنج بود و اند و تقویت کرد و خصیه و اولیه در جمله این فواید
 امراض اصل کامل است و بعضی چنان تجسید کرده اند که چون در جنین است در بر امساک
 محظوظ در بسیار شست و از اندامی وقوع لذت خود را باز گشند و ترک کنند چنانکه نفوذ و خیال
 آن بطرف شود و دیگر باز و اشتغال نماید و چون بقریب انزال رسد و دیگر همچنان باز آید
 از حرکت با نفوذ باز بقوت شود و بجل میل انزال و دیگر بار خود را همچنان منع کنند بدین مهارت
 ثبوت عظیم و حفظ و شمع آن منی حاصل شود و بدین فعل محبت عظیم میان زن و شوی که آن
 موجب نیکی تواند و نظام امر معاشین است بدین آید و اگر چه این فعل هم حدوث و رخ همیت است
 لیکن بسیار هم بجز گذرد و باید که این فعل بعد تقویت مذکور گشت تا بقای و اصلی باشد و اعظم
 خون آمدن باین سبب این ضعف باشد خصیه بود که خان تمام سفید فاسد یا و
 فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهاده و خصیه در روغن مسکی و راحت و اشال آن
 نافع بود و شخصی مجرب می سالد بود و هرگاه او را اختلام افتادی بنداشتی که بیماری است که
 اندک صبح معصفر با آن آغشته اند و با آن دوشی دیگرند آشت عذیو خط این علتی بود که
 صاحب این کثیر اشق بود و بوقت انزال بر باز او بی اختیار بریدن آید بخلاف سائر اوقات
 تخم ما غلامی شدی و آشت که خدا ساخته و او را در جنین انزال بول منی دفع شد و میان او و
 زن بدین جهت مفارقت شد و بسبب عذیو تا مسترخ شدن عضله مقعد و باشد از افراط لذت
 و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله مذکوره از فواید لذت مسترخ می گردد و بسبب مجاری و زخمی
 و در میان ممد باشد علاج در تقویت عضله مقعد و یا مثانه باید کوشیدن ببالیدن و غشای
 قایض و در آبهایی قایض و آب معادن غالب شستن و قبل از میباشند بول و بر از دفع
 و مخدومی خوردن و بالبدن بر مقعد و اندک در وقتی که معده خالی بود و نزدیکی کردن با اثر غروب
 اعتبار نمودن و بعد اعلم کثرت نفوذ با شوق است بدانکه موجب نفوذ مطلقا با و
 که از بخاری یا از بخار اغذیه رسید و یا از مجرای بر آید و در بنا قد قضیب در آن آید

و روح و خون از شریانین بحسب طلب لذت بد آنجا بیشتر میل کند و آنرا پارسا زند و روح و با
بسام اعصاب و رباطهای قضیب در آیند و آنرا در طول و عرض و عمق محدود سازند و شدت
و استقامت و استقامت آنرا حاصل آید و باعث بر خرد و پست باد منوی در آن موضع حرارت
غریبه بود که بواسطه غلبه منی و عین بخارات و رغبت دفع و کثرت شغف و میل التذاذ و حرکت
توجه مواد گرم بدان محلها مینویسند و در آن منی اثر کند و بخاری از آن خریسته اند این نغوظ با
غلبه شهوت و بر غلبه صاوق بود و مادام که آن منی دفع نشود و قضیب شکست گردد و اگر کسی
از اعراض نفسانی سر و کند و حرارت باعث بر ایجاد بخار باز گردد و پند و روح یا گرم کننده مجمل باد
و استنباه اینها باعث بر تولد ریح غیر منوی و آمدن قضیب حدوث بخار است بود و در چنین
طعام چنانچه و مقهور است و تحلیل نیافتن آن و با کیلوس یکبار در آمدن و از آنجا برگرد و او همیشه
منجذب شدن سبب گرمی جانوی طبیعت که در آن موضع حاصل گردد و بنا برینست که در او اثر
خواب این نغوظ بسیار افتد و چون از خواب برخیزند باز آن حرکتی تحلیل باید و قضیب شکست گردد
و بسیار واقع شود که چون که خدا یا آن حال را در یابد مشغول را غنیمت شمرند و ناگاه ویر
هم از کار باز نمانند و بدین نوع اعذیه که در آنها رطوبت فضلیه غالب باشد و باد انگیز باشند
اعانت تمام نمایند و چون این معانی ظاهر شود واضح گردد که کثرت نغوظ بی شهوت ازین اسباب
الفاظ را استیجاب باشد و سبب آن غالب تولد باد انگیز کننده بود و از رطوبتی غالب غلیظ و لزج
و غنی منوی که در حوالی او عیه حادث شده باشد میولد باد و حرارتی بود و از اعضای مجا و
و مشارک او عیه بخار انگیز و قاضی از تحلیل آن و هرگاه مد تحلیل اندک بود و اعضا دیگر متولد گردد
از تحلیل آن و هرگاه این باد به قوت حرارت های بدنی تحلیل پذیرد و نغوظ بر طرف شود و هرگاه در
تحلیل اندک بود و دیگر متولد گردد و نغوظ او در تخصیص که از خارج و داخل دیگر مدوی بهم برسد و باشد
که باد و اسیر و یا نفی مرقی سبب این حال گردد و گاه بود که با نغوظ بغایت غلیظ باشد و تحلیل نماید
و قضیب پیوسته استاده بماند و بدوام مدوی گردد و قضیب از آن سالم بود و این اقوال
قضیب گویند و تکاثف پوست نه اکیر و کشا و گی افزاء عروق متصله بدان و اعذیه باد انگیز
و بسیار ریش باز خستیدن جمله این علت باشند و چون این علت کنند که دو بغایت منفصل گردد

علامه

و اصلاح کند و موجب تمدد و نرم او عینه شود و شکم از آن جهت باد کند و عرق سرد پدید آید و حساب
آن هلاک شود و علاج تحقیق خلط سبب بود و بعضی بکسر و سهل معتدل و خشک ساختن محلهاست
که حرارت بخار انگیز از آن حاصل میشود و بافتن طلا با وضوهای خشک بر عانه و قطن و پنبه
سرب بر پشت و بخوردن غذا با و شرابهای جالی و خشک نشستن بر گل و شتر و نیلوفر و بید
و خضن بر آنها و بخوردن کاه و بزرگ کشنیر سبز و بوئیدن آنها و گاه باشد که آتش سوزن
و با بونه و فطول گر آن طبیب بخانه فایده نیکو بخشد و ریاضت فرمودن اعضای بالاین
نافع آید و از جمیع و نسک چیزهای شوی انگیز و چیزهای باد انگیز و در باید بون و تحلیف و
اعراض نفسانی در غیاب بیه فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بر تبه بخور غایب
سوخته بود و شبیه قنای خشک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاغ نیکو بود
و آنجا که با و غلیظ تر باشد و نفوذ میسر نشود و در غیاب و تحلیف اعراض نفسانی در غیاب
بیه فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بر تبه بخور غایب سوخته بود و
و شبیه قنای خشک نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاغ نیکو بود و آنجا که با و غلیظ تر
باشد و نفوذ میسر نشود و در غیاب مبالغه بیشتر باید کرد و آنجا که با و سبب رخ از و مو
خالی نباشد قصد هم نافع آید و بعد از آن قی بسیار باید کرد و قطن و حوالی کرگاه و ناف
مچگردش نهادن چند آنکه با در اکبند و کمیدات باد شکن کردن و بر عانه و منطقه سرکه و گلاب
و عصا ریه کاه و خوشه و طبیب عدس طلا کردن جالینوس گویند یکی را از این علت از ناو
بلغم و دم افتاده بود و اورا قصد با سلیق کردم و نجشست و نیلوفر و غور آیدم در شراب
موافق و با بونه قضیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه جماع فایده دارد و
کافوریات دادن و در آبرنی مناسب است از آن هم مفید است و همچنین اعراض نفسانی
و فکر همت و یکبار در آب سرد افکندن مریض را سوخته آید و بر قطن و عانه و بر قضیب
هم نیز آب نرم مالیدن رفع تمدد آن کند و اعوجاج و کر بقوت نفوذ سبب یا قلیل الا
کنه باشد و اگر چه نیک شده بود زیرا که قضیب چون عضو عصبانی است قابلیت آن دارد
که آنرا به طرف مائل دارند و قی میل کند و بدین جهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن

پیوسته چیزی که انی محل بر قضیب بستن فرموده اند و نافع یافته اند و یا سبب آن تصور
 فضله عضله است که سنده آن بود از جانب مخالف میل و یا زوری بود که نفس محسوس
 آن رسد و گری و کمی پیدا کند شخصی عرب غورتی را تشدد می پیدا شد و میل بر غلبه
 کرد از غایت اضطراب آنرا تا آب محکم داد شکسته و در می دران پیدا شد و گری
 در یک جانب آن و کمی دیگر دران جانب بماند علاج آنجا که سبب یافتن شکست بود
 اصلاح نمودن زیرا که مضرت اصلاح پیشتر از مضرت کمی آن بود و آنجا که عضله از یک جانب
 سست گشته و غده های گرم تنخصیص و من راحت و آنچه بدان ماند طلا باید کردن و از
 سر و پا خدر باید نمودن و شبانه های مقوی اعصاب و شعله نمودن و مثال این اعمال چنانچه
 در اجاث سابقه از جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم **شیخ کاظم** غالب از رو
 جماع نه بر قانون طبیع و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدن حسی المراد غلبه سبب با و با
 و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته و غده بی موقع می باشد یا لغو و بی ثمر و یا هر دو
 و چون مباحثه واقع شود با آنکه بدو توانسته باشد بهر سائیدن ضعف عظیم از آن بدو و وضع نکند
 حاصل و غده غشی باقی بود و در وی و تشدد می که شرح در یابد و گاه بود که این حال سبب غلبه نمی
 حکم آورنده و ضعف بعضی از اعضای رسیده افتد و خارج بدن در غده مجاری و مذاکیر و
 ضعف نسلی یافتن و دلائل ضعف عضو شش بدان دلالت کند علاج آنجا که سبب با و با
 و شقاق بود و تدبیر آن بدینطور کردن نافع آید و آنجا که سبب تیزی نمی بود گاه گاه است فراغ آن
 بسیار شتر از زمان تازه سرد المزاج باید کردن و درین اثنا تقویت اعضای رسیده کردن و پیوسته
 و بقی و مقصود حجامت سهل با و با و حاد و در کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با شعله و ادویه شکم
 مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون بقیت بیان یافته حاجت بکار نماند
 و الله اعلم **ضعف قوت باه** سبب قلت غیبت جماع و قلت آلت و بران یا کمی با و
 منی باشد بحسب بقیت تدابیر کم کنند آنها مطابقا و یا کمی گرمی و حرارت در غده منی بود و یا
 تیرید میزده و یا بر خصیه و اوعیه و غامی آن و یا ضعف قوای بدن و یا غلبه بعضی ناقص را
 واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود و یا مری از جهات بدنی یا بعارضات انسانی چون غم

خون و خیالت و استیحا و غضب و شرح مغرط و یا خشک شدن منی بود و بواسطه اعتیاد و ترک و
اعراض از این و یا ضعف مزاج او عیبه منی بود و یا ضعف کرده بود و یا ضعف دل باشد و یا
و یا غلبه بود و یا ضعف آلت بود و یا وقوع استرخاشی قلیل از خوردن آب سرد و بعد جماع و
رسیدن سرما و شباه آن و یا باشد که در و یا بیشتر ازین اسباب موجب آن گردد و یا رسیدن
سرما می بود از خارج بنزد آئینه پشت و یا بدن منی بود و یا جمال بحری چنانچه مشهور و شایع است
و یا چند جایی ملاحظه کرده ایم و باشد که گزافیت سیری فقط از مدخله باعث بر این حالات بود
و این بسیار افتد و ازینجا است که عیبه را کافی گفته است در نه لیاقت خود که سمع و ساق و سگ
علامات کی خشی و کی دیری آلت و قلت مقدار منی و دیری انزال و خست شدن در میان
کار و دلیل قلت با و منی بود و وسفیدی منی و کم نوبی و کم قوامی یا فسردگی منی و دلیل سردی منی
جذب و بر و خصیه بود و حصول نقابست و استیصال با نور مذکور و خود و دلیل پشند و پشند
زاد و مرضی بودن خود و علامت جناف منی بود و چنانچه منع از جماع برخشی شیر دانی گردد
حسب التجر به و اما نشان ضعف او عیبه منی و خصیه و ضعف سائر اعضا می رسیده و گرده همان
علاماتی است که در سواد المزاجات آنرا مذکور شد لیکن شما خشن این مرض مخصوصه در آنها چنان
بود که هر که را او عیبه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین امر اغلب از سواد المزاج آنها باشد
لیکن شما خشن این مرض مخصوصه از آنها که سردی یا تر یا هر دو و غوطه بدان در شود و از آن سلیق
باشد و خست کم کند و منی رقیق و غالیب و یا خام بود و از آنکه جگر ضعیف باشد منی و شوت جماع
کم بود و غلبه کردن نتواند و بعد جماع ضعیفی در خود یابد و از آنکه گرو ضعیف باشد با این حالها
مذکور در کبده در روست و گرانمی در کمرگاه او باشد و بعد از انزال بیشتر شود که نشانه گرو و در آن
که دل ضعیف باشد شوت کم بود و غوطه شود و لذت نیکو نیابد در وقت میل و است و پای او
لرز و باشد که گاهی او را چنان و شست شود که پشت او نیم طرز و دل طمیدن گشته و
و بعد از انزال خفقان کند و از آنکه دماغ ضعیف باشد خصیه سستی کند و اشتیاهی باشد
کم بود و لذت نیابد و سریع الانزال بود و چون سدد منی بر دماغ غالب باشد در سدد منی بود
آلت در جماع نیابد و چون گرمی غالب بود در کمرگاه قطعاً نخواهد و بر نخاستن است و عین

که نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خردس چون گوشت بک گوشت قاز خضیه لط و قاز
گوشت کبچشک کبوتر سحر شیرین تخم قاز و بک گوشتی کند نامغز استخوانها امر و شیرین حلواست
زردک شلغم پنجه ترب گوشت شش کبابی کلای اربان کرده مرغهای سمن کبابهای کم زبده هر سه
در این چینی تنبیه بار وغن گوشت خجرات کاهمی و گوشتندی تازه محکم بسته و شیرین انگور تازه و باقلا
و دانه خربزه شیرین کوکومی عملی با قندی ساه و از تخمهای مذکور غلیظ پنجه غلیظ بسیار و پلا و باقلا را
چرب پنخود و مویز بگوشتهای مذکور فلیه بر لیون و نخود و بورانی ملیون با قلیه پنخود و دلو بیا و قاقن
جفرا ت یا قروت کم نمک و گفته اند که اگر کسی پوسته سبزی غده گوشت خور و دویهای آب شیر
اکثر اوقات مایه و کثیر المنی و شدیدا لال باشد اما آشپزی بهینه مویزی خمری معتداری که سکنج
بر بالاس طعام و طرنت آخر و زعفران و جیر با بنید مذکور پنجه گز و جیر و شلغم و آب سیر با بنید مذکور
پیاز با بنید بسیار است و اینخته و بقوام آورده و مرابی گز و مرابی رحمت و مرابی بالنگ میان
انچه مالیدن آن بر اندام و عانه و قفسه و معده و زردک سازند و معصوم و مصلح مزاج جمله آلات
تسلی و محسد که شہوت بود و روغن بآن روغن زنبق و روغن مکرم که در فرج ساختن مایه مذکور است
و برین سمن روغن قسط و روغن رحمت و روغن غالیه و روغن تنهائی مذکور است چون گز و گوسفند و
باشیر گوشت میان حقنه نافه بگیرند و سر و پا پنجه کبوتر پنجه و گندم از هر یک جزوی جیر و مغز
و بوزیدان و شقاق و قلب الصنوبر از هر یکی ربع جزوی جمله را شب در تنور نهند تا مهر شود
سپس ببالند بخفتی و ببالند و شیر و روغن اضافه کرده بکار دارند تا شب سپیده و سرین بر
باشند نهاده اگر سه تنقور بار وغن آن بسیار بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و نه
بنشینند فایده یابند میان انواعی که هیچ و مرغ نیست ملاحظه حسن سیکو و ملاعبه با آنها
و دیدن صورت نامه و آنچه بدان ماند و شنیدن حکایات از آن باب و خواندن طرق این فعل و
نکاح مکرر و مجید و غسل با آب سرد و صیغ و استحمام سبک در شب و فرج مشد و سوار می معتدل
و قی کردن گاه گاه و عادت بهضم نیکو و دلک معتدل تخصیص از دست مرغوب و دوا است
بزرگ کننده مالیدن میان آنچه مضعف باد بود و ریشها خوردن تخصیص آنچه نیک ترش
بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و دستی شواتر و نخ کردن متعاقب بسیار

بسیار خوردن و چیزهای بادشکن خوردن و جماع غالب کردن و حرکات عظیمه کردن و نشستن
و جماعت بسیار کردن و آب بسیار خوردن و تنگی بسیار کردن و یا سیاهایی خشکی آوردن و خوردن
و چیزهای سخت باغسل و یا سخت خدگننده و یا سردی فرا خوردن و ممتد و ترسیدن و قوس
و بسیار فکر کردن و بسیار نشستن و بسیار میان دارن استادن و همچنین بسیار گردیدن و سوار
بسیار کردن و بارگران برداشتن و چیزهای مرخی یا آتیاک و رفیق بسیار خوردن و بر چیزهای
سرد و جابهایی متناک نشستن و بر سنگ و چیزهای صلب نشستن و چیزهای گران بر میان
بستن و در زمین شکم و یا کوشیدن نیست فی الجمله چیزهایی که بتقویت یا مخصوص است
و احتمال هر یک بجلل لایق و ترکیب و ترتیب هر دو دائمی برای طبیب حاذق متوسط و
تا غیر این مقویات در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن عوارضی و مادرزاد
و پدید نیامده و آنست مفلوج بقایست مسترخ اصلاح پذیر نبود و زاهدانی که این فعل فراموش
و منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات اکثریت خواهند که بر سر
کار آچند بقدریج مباشرت و استمنا کردن و این رعایتها کردن مفید بود و کسی را که بر سر
سبقت باشند باید که این صورت را بر پیشه نولادین نوسیند و در آتش نهند تا سرخ شود
بعد مرطوب بآب سرد غسل کنند و بر آن صورت بول کنند چنانچه بخشی شسته شود و باذن الله تعالی
گشاده شود و صورت این است شخصی را شغفی تمام مباشرت بود و شغفی در فعال
و اشتیاقی فرمود که مداومت پذیر حیوانی نافع است هر صباح مقدار دو انگبشت خورده
مرتبه قوت یافت که از حال خود بیگانه بود و حمار را که شغفی و باه حجت دوامتی واقع بود
چنان یافت بود که هرگاه نیک در عهد دار با کلاب خورده قدرت بر مباشرت یافتی و بی آن
به حجت بسیار هم رسیدی و از طعمهای ترش و مصور ناریم فامده یافتی و چندین ضعف الشوت که تریب تریب
عظمت قوت عظیم یافتند و برین اطباء هم بسی گواهی داده اند و کسی مریض را که ضعف الشوت
سریع الازال پیدا شود و ترس و بلاء در یات تریب شد و در آن فرجه قوت عظیم پیدا شد
ایشان را و چندین دیگر مداومت حافظه الصحة و خلوائی تا نوره قوت عظیم حاصل کرد و در هر چه
مردم که از طوبه پیدا و است بخورن فطری قوت عظیم پیدا کرد و در بعضی عزم ضعیف الشوت مداومت نمودن

و بوییدن عطریات و خوردن اغذیه لطیفه و بر قوت بصلح آمدند و اندک سلم

باب بیست و یکم

در بیان احوال توالد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امر و مختلفه رحم و امراض مخصوصه
به زنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و الال حصول عمل و تدبیر احوال چایل و منع کردن
ایستادن اما ترکیب و وضع و منافعه رحم و تخمدنی بدانکه رحم که از انبساطی زهد ان
گوشت مرکب از غشای عصب مانند حبس و گوشتی غصه و ف مانند که درون آنست و عصبی
مانند که در درون است و صن یک پیکه آنست و شرائین و غره و فیکه روح و غذا بد و بسیار نید
و شکل او همچو آلت مردان است باز گوته چنانکه گوئی از رحم بجای خراطیه خاهاست و گردن رحم
بجای قضیب و محل رحم درون فرج است میان مثانه و روده و سقیم و از مثانه دراز ترست
و مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن بر باطنها محکم بود و در باطنها
آن بعضی برای پشت باز بسته است و بعضی بنات و حد و مثانه و اصل رحم و دو گوشت توست
اندر وین آن چون دو رحم است بهرگز باز نهاده و در رست و چپ چنانکه اگر تومی بر وین او
باز کنند و در رحم بدید و گردن کی بود و منفعت دو تو بود و مثانیست آن همچنان است که در
مثانه گفته شده و منفعت دو تو بود و تجویف آن همان است که در اعضائی دو گانه مبین شد و گوشت
غضبه و فی و گردن رحم شکن بشکن نهاده است و دراز تر و کوتاه تر شود و تجویف رحم تا و ام
آن تمام بایلد و شود و تمام شده و دیگر دو و غشائی رحم هر چه فرزند بزرگ شود و کثاده گرد و دو چو
فارغ شود و بایست که هم باز نشیند قریب بحال اول و زنان را نیز و خایه است لیکن مضیها
ایشان کو چکتر است و گردن از بیضه های مردان و پنی باطل است و هر یک اندر غشائی است جدا
از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و او عینه می ایشان هم بر شان او عینه مرو است لیکن او عینه
ایشان از کیسوی تمام بر بیضه است و دیگر آن که محل خروج منی است سوی رحم است تا
منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود و جهت تولید فرزند و منفذ او عینه ایشان تنگ بود و ازین جهت
انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و یکبار فارغ نشوند و بدین سبب است که از تکرار از حبس ع

همچو مردان ضعیف نگرند و برکنار دهم جسم و دوزخ و فیست است و چون از رست چوب نهاد
 آنرا از فی الرجم خوانند بوقت مباشرت بر دوطرخیه دشوند و دم رجم بدان طرخیه گی با شفا
 منی بیشتر آید و دهن باز کرده تا آنرا فرا گیرد از مساس آلت ملذذ و کند و دوشینگی که آنرا
 بکارت از غشای رفیق بود که در اصل منبت فرج قریب فم رجم رسته است و در میان آن
 غشای محاذی نسیم رجم اندک متعدی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد و پستان گواشتی بود و
 رسته منی در درون پوست و رگهای بسیار از رجم بدان پیوسته باشد و فضله حیض در آبستنی
 بدان عروق پستان آید و طبیعت گوهر پستان آنرا سفید گرداند و شیر سازد و چون تجویف رجم زمان
 دوست پستان ایشان هم بود و دوماه در هر حیوان عدد پستان بعد و تجویف رجم وی بود و بعد
 سچ در شکم جهت تعدد آن تجویف بود و در جمله حیوانات منفعت آلات مخصوصه ساجت تولید
 فرزند و پروردن و ملذذات ضروری از آن واضح ترست حاجت به تقریر نباشد و الله اعلم
 و اما از هر چه نخست لطفه رجم بدانکه گرمی تن بیسی و دخل محل وحدت و گرمی جنین و طشت و
 سرخی دانه روی یا تیرگی آن و غلبه سردی درشت یا سیاه برعانه و محل و ارنه و قوت نبض و غلظت
 آن و کشادگی عروق تن و خشکی لب و زنگینی بول و خشکی راز و کشادگی نفس و غلبه سیل خشکی یا
 دلیل گرمی مزاج بود و ضد این احوال سفیدی مائل بودن جنین و رنگی قوام و یا سودا و یا
 آن و بدی رنگ بشیره و دراز می پشت و سردی اسافل و در غیر سرمانشانه سردی رجم بود و در قیقه
 و بسیاری رطوبات و محل و اسفا و جنین در بزرگی و دلیل تری مزاج رجم بود و ضد این حالات و
 سبز رنگی و خشونت خارج محل علامت خشکی مزاج آن باشد و بر امر چه مرکب آن مرکب این احوال دال گرد
 و الله اعلم و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و
 معالجات آنها و شوارب و پند رفتن محل و وجه نگر فتن که آنرا عقر گویند سبب اینها
 یا کمی منی و روغن بود یا کمی منی هر دو بدان جهت بتولید جنین و فاکت زیرا که مکنون اعضا
 سیم با سده با زاده منی هر دو در نرسد و یا فساد طبیعت منی بود چون غلبه سردی یا گرمی یا سردی
 یا قیقه یا غلظت یا غلبه آن و یا خامی آن بود چون منی پیر و کدک نور سیده و مزاج و منی
 کثیر اجماع و ست و یا فساد مزاج منی بود چون منی مردم مستقیم و معاد آن بعضی مردم و شایه

و خوف الاعضا بتخصیص اعضای ریه و بدین جهت عقد و انعقاد لائق که موقوف بر مزاج موافق
عاصل نشود و یا سوء المزاج رحم بود و بدان جهت منی و طشت فاسد شوند و تولید و تکثیر
جنین را قابل نباشد و این اغلب از سوء المزاج بارد واقع شود و یا عدم دخول نطفه بود در رحم
بواسطه سده و در قسم رحم از گوشت زائیدی و یا ثولولی یا روتیدین قرصه که آنجا بوده یا بواسطه
کرمی فم رحم از محاذات منفذ قشریب در حین انزال و یا بواسطه اعوجاج قشریب و یا بواسطه
بهم آمدن فم رحم از هر بابی بدان و یا بواسطه نزیدن قشریب بفرم رحم از سبب کوناس و
یا فربسی مرد یا زن و یا بواسطه استعلا از ن یا عدم سیل و بدین جهت عقد و دل نتوانند شدن چنانچه
مرد که منظر قوت عاقله است و اوام که با طوبت منی زن که منظر قوت منفقه است نتوانند نگردد و
از تشریح حاصل نشود و حالش بسبب فعل الفقه در شیر بطور رسد چنین صورت نبوده و یا سبب
اقتدار رحم بود و بر قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و باد و اخل آن و در قسم
در آن وسده منافذ تغذیه چنین و دوام حین و حصول رطوبتی لغزانه در رحم و مزاج است
شریب یا بر کینه اعضا و مجاور کوفته شدن از عظم و طول آلت و صعوبت حرکت آن و
بودن طبع بدیع مرضه یا عرض و یا سرد شدن منی بود و در حین نیم رحم بواسطه زیاده بودن
در از می آلت از غایت طول و سردی آن که مقدار عرض یازده انگشت متوسط است و سبب منی
و برودت درین میانست و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خست لایا هر دو
منه بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقد است بواسطه سرعت نزول مرد و زن و یا استعلا
آن با سبب حرکت و یا وقوع حرکت عقیف در حین جذب بازگشتن منی مرد و این سبب در
هر دو است سبب شدت و اشد این حالات و بدانکه عاقله را نسبت به و بود و اثر پیری در بد و
پدید آید زیرا که تحلیلای منی که ذکر را بود از کشیدن حمل و اعراض آن و در و زدن او و انباشته
و غذای او پرورش فرزند در شکم و شیر دادن بوی صورت نشود و لیکن امراض اقبال بر بود بواسطه
باقی ماندن فضلات طشتی در بدن و حال و لو بر عکس اینها باشد البته ازین معجزات بود
خلاصه است آنچه سبب آن گاهی منی بود و یا بر سبب از منقذات منی چون ریاضتها قوت
و غرور و تریاکی و فاقه انشیل و امثال این احوال بدان جهت صاحب آن احساس آن

نیز تواند کرد و در آنچه سبب آن کیفیات غیر لافقه منی بود علامات سود المزاج بدن یا عضو خاص
آن را آوردن و قوام منی چنانچه در امر مزاج مختلفه این اعضا بدان ایمای شده بهر کیفیت میگوایند
و هر دو که یک دیر است و دستمزاج را علامت آفت عضوبیش بود و اسباب منع دخول منی
چنانچه عند کس ظاهرست دلیل آن حال باشند و آنجا خضای سده باشد زن دانسته سیر
بجو در وار و بران خواب کنند و اگر بعد خواب در حلق و دهن خود طعم بوی آن دریافتند
نباشد و اگر بخلاف این سده باشد تعین آن بدگر علامات کشنده گفته اند که جهت تحقیق سده
بخود خوشبوئی کشند و سعی بر آن بروی فرزند و زن بر آن نشینند و علامات چنانچه در باب اول
فصل پنجم جسم رسد و محظه مکش کند اگر بوی آن در حلق و بینی و دهن خود دریافتند و نباشد
و اگر بخلاف این بود سده باشد و علامات بواسیر و ریح جفن گفته شد و آنچه از پاسور در فم
جسم افتد هم بست توان دریافتن و آنرا که با دی غلیظ در جسم بود در وقت مجامعت آوردن
آن محسوس گردد و در دم صلب گشته محسوس و ملموس شود و در طو باستان لغزاند و قبل از مباشرت
بسیار دید و شو و زن آن حال را نیک دانند و عزاحت پیر از بزرگی شکم بفریب معلوم گردد
و عدم علامات دیگر اسباب بهم بدن اشتهاء نکند و طول قصه عظم آنست و مشغول بودن
طبع بمرض و خم و خون و مسحه تحت انزال را دلیل دیگر بجاریاید و بخیا که استعمال و زن را یازدن
با نیکه آب سرد و راحه بگیرند و در آب اندازند هر کدام که سیر آب ایشان تصور از جانب آن بود
و قبول سرد و راحه از علف کا هو یا علف کد و ریخته از قبول هر کدام که علف خشک شود و تصور از
جانب او بود و معمول منی دلالت بر خامی و بر کثرت و خشکی علف دلالت کند بر گرمی و بلبل
و از آن مزاج اعضا و بدن معلوم گردد و فی الجملة علامات منی منی آن بود که سفید و لزج
و منی براتی بود و مگس بر آن نشیند و از آن خورد و بوی آن مثل بوی طلع یا بوی یاسمین درست
مانیده تازه باشد علاج آنجا که سبب کمی منی بود ترک اسباب آن باید نمودن و چیز پاک
که منی را اثر داده سازد از مرطوباتی که در بحث تقویت یاد گفته شد بجاریاید و دشمن و آنجا که سبب
سوز کفایت منی نبود در تعدیل مزاج تن و داویه و آلات باید کوشیدن باستعمال اضداد آن کیفیت
چنانچه در سود المزاج بیان شده و آنجا که سبب خامی منی کودکان باشد صبر باید کرد و زن رسید و

و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب قسم و یا اخیا و موم و یا آفت عضوی ترسین
و یا سوء المزاج بدن بود و نخست دراز انداختن دست و پا را باید کوشید آن انگار و اوید که جسمی
اعانت کند استعمال نمودن و دیدم چند مرد صحیح گرم مزاج را که بسی که خند اینها متعذر کرد
و غیر تذنی شد و در آخر در سن کبالت زن مرطوبه خواستند بچه شستند و ناسن پری و آنجا که
سبب سد منفذ در رحم بود و گویشت زاید و ثولول ممکن است که رسانیدن بخور زایل آید
بلو که قلع بدان موضع نکرد ز او جاب و سبک کردن چنانچه در ثولول گفته شد و نفی عظیم است
و اگر گنجای حسیله در آن باشد نهادن سیل سر سب و ایادان نمایند و بتدریج قوی تر ساختن
خند آنکه بحال لایق رسد تدریجاً و آنجا که سبب کثری قلم رحم بود و اگر خلش باشد
مکن نبود و ممکن که کج خوابانیدن او را و قنصب او بود و اسباب بدان رسانیدن فایده دهد و اگر
صدمة دوشنه و امثال آن افتاده باشد قصد صفات مخالف و حجامت با قنبا باید کرد
و مع ذلک اگر در خون غلبه سینه قصد اکحل جانب مخالف هم مناسب بود و بوجه قصد یا حجامت
امثال بلغم سبک بکین و امثال آن باید کرد و در کرب نهادن و از حرکت غنیف دور بودن
و تا یک هفته و نه روز بعد سیل هر روز بار الاصول باد و درم روغن که چاک و سده درم ایام
و اون و شسته روغن بان نیکو گرم چرب کرده فرزه بافتن و ضماد غلبه کردن و در کرب نهادن
و از حرکت غنیف دور بودن و بر جانب مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کور
بشت قضیب بسی عاوش چون اخراج سنگ مثانه و غیر آن اگر دشکاری را قابل بود
اندک از در عضله آن بریدن و بر صفحه هموار بسته داشتن و بر هم اصلاح کردن مناسب بود
و اگر قطع میسر نبود و نشاید آنرا بر هم ترازم داشتن و بر صفحه هموار بسته داشتن و یا فایده دهد اگر چه
در میسر شود و آنجا که سبب سرما باشد بگرما گرم داشتن تن و محل قلع یابد و آنجا که سبب گونا
قضیب باشد خلطی خیز که گردان و یا بران آویختن و دهن گرم مالیدن و بالین زدن
بلند ساختن و یا بیامی آنرا چندین لطیف بپلوهای او باز پس بردن که قلم رحم بشتر آید فایده
دهد و تبدیل بدن که تاه و بار یکا اوسه بود و اگر گونا بی از جهت فزونی لازم باشد
و الا بر مقلدات را که صبا لغه و شست تساقده داشته دخول کردن گاهی فایده دارد

بشرط بطور انزال و آنجا که بیهوشی ازین فراموشی رحمت کند همین نسبت فائده و دوا را خواست
اوست بود اگر چه زنان آنحضرت را اینگونه و آنجا که سبب استلای زن باشد بجهت عدم
افتد از زوج بران درصین قرب انزال هر دو مرد را به بالای خوشیدن و رانهای او را
محکم گرفته بخوردن یک نزدیک آوردن و داشتن در تنافیه دارد و آنجا که سبب بود اسیر
رحم بود علاج آن موقوف بازائه با سوراخ باشد و آن بجهت نشود و آنجا که سبب باد در رحم
بود بطریق که در علاج استقامی طبعی و یا در مشاهده و غیره گفته شده رفع باید کرد و آنرا
و ضامه و فرجه های محلل بعد تفصیل داده مولد ریج بکار داشتن نافع آید و آنجا که سبب رحم
صلیب کیسه رحم و یا عضوی که فراحم رحم است باشد علاج مشکل پذیرد و بخواص اشیا در تحلیف
آن قسمت ب نمودن چنانچه در بحث اورام لطیفه بیان شد و ممکن که فتنی رساند و آنجا که سبب
سده منافذ سد چنین بود و در داخل رحم و آن دهن رگهای بود که شیمه بدان متصل میشود و در
در آینه های مفتوح بایشانیدن و فرجه های مفتوح بکار داشتن و در غنهای مفتوح بر زبار و منافذ
که گاه او را میدن و از تداویر یک در فتوح سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تدبیر منع است قاطب
در اندن نفاس حیض توان نمودن و آنجا که سبب و و ام حیض بود و علاج آن چنانچه بجلش مذکور
گردد و باید کرد و آنجا که سبب رطوبتی لغز انده در رحم ثقی و سبیل تن را از بلغم لزج و غلیظه
پاک باید کرد و در آبهای قاضی گرم و معاون غلیظه با بایشانیدن و از دواهای گرم بعضی
و عطر چون سنبل و عود و سعد و قزقل و برگ مور و در اس در انک و سبک و غیره با فایده
و شکر سرخ و زهره و زیت بود و در شبها استعمال کردن و اگر ازین دواها باز نگذین و کرد یا
بلوط سرشته نهند بسی سودمند بود و خوردن غذاهای گرم و شیرین و بر بالای آن از معاین
مقوی مثل حافظ الصلوة و سفرح شاهی و سلاطین و آنچه در بنما نزدیک بود و یا از سمیات مقوی
مثل چهارس و سرورس بدستور رعایت آنها و یا حلزومی جوز بود و در چینی و حلزومی که زمان آنرا
پنجبره گویند خوردن و از مولدات بلغم و رطوبت و جمیع میوه و مرغیات و شیر میوه و برنج
گرم و خشک نشستن و از مواضع نناک و سرد و خرد کردن و علامت تمام باشد و آنجا که سبب عظم
و طول ذکر و قوت مرد بود و تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب اشتغال طبیعت بود و دفع مرض

از آنجا که کافی باشد و اکثره ایراد نمائند که خوردن آنجا که سبب سحر است از آنجا که باشد علاج
 بدستوری که بحالتش گفته شد باید کرد و آنجا که سبب حرکتی غلیظ باشد آنچه احتیاج است
 بود و ترک آن باید کرد و آنچه غیر خشمیاری باشد از مثل عطسه و سرفه بعد از دفع سرفه و عطسه
 خود را بجا باید داشت پس آن او دید که باخاصیت برآستنی اعانت نمایند و طریق استعمال
 آنها اشاره علی را چون بخت روز بعد ظهر در صبح یک شقال با عسل آب بیاشناسند و بعد از آن
 صحبت دارند مفید بود و بول فیل در حین ابتدای جماعت با اندکی بیشتر از آن یک شتر
 واری آنرا حیدر نافع بود و همچنین تخم سیلیوس استقاری کوفته و عسل آب خوردن و
 گویند حیوانات را که اگر اسهال پیدا شود و نیز یارخ گوش بعد ظهر با مسکه حل کرده و بشیم تازه بخورند
 بر دشتن و بعد از آن صحبت و دشتن بود و همچنین بر دشتن نه بره آمو و شیر و کرگ مقدار
 و دو دانگ با مسکه بهشتی است مثل سفیل و خصیته اشکلب و جندبیدستر و حب البان و حب
 برداشتن مفید و در مسکه نافع آید و علفی که در بهار با مسکه و گل زرد دارد و چون آنرا کوفته
 بر حصوی نهشته آید بایکند و آنرا در ری کا پاک عاشقان گویند کوفته آنرا در نهی که در برداشتن
 خیارچه رسم زمان است چون از حیض پاک شده باشند و بعد چند ساعت صحبت و دشتن بفاست
 نافع است و گل زرد که آنرا خراج گویند و در مرغزار با بسیاری باشد چون چند عدد آنرا بپخت بماند
 نیک تا نرم شود و همچنان بخورد و از آن ده کپرسند و در دشت و در و بار گیر و با آن لغا
 و چند زنی که تمام از آبستنی بایوس شده بودند و این عمل کردند و بار گرفتند با نر از لغا و گاه بود
 که برجم ازین در جامی خلق آید که در شش شود و هیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن نر که در شش
 و تنقیص تمام بود در جم را و بدان پاک شود و همچنان که با دیار می شوند پاک میگردد و در او قاع
 که اطمینان شود و مباشرت باید کرد و در طریقی چند گفته شده و گفته می شود و بعد ازین مرعیه شش فرزند
 که از بچه دان حیوانات ترتیب کنند بسی نافع آید و خوردن و برداشتن زرد آن شک خست
 سنگ و زگرگ و گفتار درین باب بعضی عجیب دارند و ششانی از شک و در عفران و در بار آنرا
 مفید است شک زهرم بود و ساخته باشند برجم بردارند و بعد از ظهر نیم نفعی عظیم باشد و در شست
 نهایت و باید دانست که اختلاف و محبت زو جین در فیاب از عظیم است و این حال موقوف است

بر حسب امر یکی مرغویت صورت دوم حسن سیرت و معاشرت و معاشرت موسوم تناسب است
 چهارم شدت شهوت تخم موافق فراغت از انزال یعنی در طریقت و بنا بر بعضانی حکما فرموده اند
 که مناکحت با جمیده اختیار نکند و ناکشتهای جانبین صادق نباشد صحبت ندارد و در وقت
 میل صحبت رفع موانع ملذذ از مشغول بودن طبع بقبض نفسانی یا بدفع بول و براز و غیره
 حسب المقدور کند و بخوشنوی و خوشبوی و خوشگویی و ملاعبه و ملاحظه و مساس و غسل
 و اشبا و آن ابتدا کنند و بعد صدق و ثبت بر سیرت مقرر عام مشغول شوند و در سال سه
 زوج خود را نگاه دارند و چند آنکه زن است ابتدا کند و آنرا توان که با وسع نفس نمودن و در آن
 حال زوج فارغ سازد و خود را وزن او در حال انزال سخت بخورد و بشد و بعد از چند آنکه حرکات
 قسم رحم او که ششیه است بحرکات قضیب در حین انزال تمام شود و در رحم قرار گیرد و آنگاه و با شکی
 بخشید و زن بمحیان مدتی زانو یا ران او را آورده و در آنها بهم نهاده قرار گیرد و تا عقد و استیفاء
 صورت بند و وجهت از دیا و لذت برای زیادتی محبت و رغبت مذکور گفت اند که غسل و غسل
 پرورده را آب و دهن حل کنند و بر قضیب بی لسته طلا کنند و بگذار تا خشک شود و آنگاه صحبت
 دارند و چون مکرر شود این عمل لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلای کباب بعیسل و آب سرشته
 و رقیق و حلیت بعیسل و آب دهن سرشته رقیق و غسل و غسل پرورده و آب دهن حل کرده
 همین حال دارد و وجهت مراعات تناسب بمحبتین برای از دیا و لذت و محبت و در عظیم یکی و
 بمشوق دیگری هم سعی نموده و اند چنانچه در کتب ایشان مذکور است و تاثیر این اختلاف آن
 و محبت زوجین در حسن سیرت و اختلاف فرزند هم بسیار است و الله اعلم احوال
 و احتیاس آن بدانکه استغرائی که موجب صحت مزاج زنان است رفتن حیض است
 باعث ذل آن قانون طبیعی است و هرگاه این استغراغ از قانون بگردد و چنانچه بیشتر رود
 و یا باز استمد یا سخت کم شود بی آنکه بقضای چنین صرف شود و موجب حصول امراض گردد
 و بر بدن ایشان چنانچه اکثر بقرب دیگر اسباب امراض مذکور شده و قانون طبیعی
 در احوال حیض نزو اطمینانست که از پس ده سالگی تا چهار ده سالگی بدید آید و از ابتدا
 بلوغ زنان از آن محل بود و هر ماه یک نوبت ظاهر شود و در مدت آن غلبه و سلا

در روز بود و در روز و اکثر آن از هفته شش روز نگذشت و انقطاع کلی آن چنانچه دستور جمله است بیشتر از
 سی و پنج سالگی نباشد و از شخصت سالگی بسر نیفتد و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید
 و با پیشگی کمتر شود و تا بعد رج منقطع گردد و چون این احوال بیشتر یا کمتر واقع شود و مختلف باشد
 بمقدار سه که لایق باشد وقتی است از اسباب غیر طبیعی بود و صاحب تجارت در اوقات
 و احوال تفاوتی بحسب اختلاف امراض یافتند و اندکی توقع تفاوتی در حالت فحی ایشان
 چنانچه اکثر نوبالغان را چنان است که بعد وقوع نوبت اول چندین ماه دیگر پدید آید
 و با پیشگی بر دستور قرار گیرند و بعضی را چنان است که مدت طمث ایشان یکروز بیش نباشد
 و بعضی را بعد از گذشتن بی موجب غیب طبیعی و همچنین بعضی را واقع شود که چندین احوال سالها
 از پیش شخصت سالگی حیض مرتب بدستور سابق آید فلذا اشتدلال با اختلاف طمث حصول
 اسباب غیر طبیعی نسبت بقانون مذکور درست نیاید و چنان معتقد تر بود که نسبت بقواعد
 مستمره مراعاتی از حالات حیض او بوقت صحت واقع شود و جهت وجوب ملاحظه اختلاف
 امراض و عادات بحسب اختلاف اوضاع و احوال اصناف و حفظ صحت و دفع مرض اما
سبب افراط حیض یا استلای بدن بود و از خون و قوت طبیعت در دفع آن بدین
 طریق بود اسطه اقتدار برین استغراق معتاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کشادگی شدن
 سر آن بهجت استرغای آن از طوبی بدین یا جفاف آن از طینی بدین و رسیدن زویر
 اندک بدان و یا گرمی و ترس خون بود و کشادگی رحم و گمائی رحم را بعون قوت دفع عرقی
 و یا قوه باشد در داخل یا خارج رحم یا با سوری و اسید بود در آن محل و یا اشتقائی باشد از
 سور المزاج یا پس حاصل شده بود اسطه کثرت اشتعالی تو بعضی در محل و شباهه آن و یا اشتعال
 بود و غشی که بزور ولادت و از آنکه بکارت و اشتباهه آن حاصل شده باشد یا ضعف نسج جسم
 بود بسبب ازمان مرضی قوی و یا حکم قوی بود در رحم از خلطی نفوذ کننده و غلبه میل دم بدان
 موضع و منفتح شدن عروق به محل آن جهت و یا وقوع الی بود و از سقطه یا ضرب در رحم
 علاج آنجا که سبب استلای دم بود و علامات آن چنانچه سبقت بیان یافته مراراً بدان
 گوای و با بقصد کمال و حی استیشن منبع از سبب گر و در اکثر حال بعلاجی دیگر محتاج نگردد

و اگر زیادتی تدبیر احتیاج افتد فاذهر حیوانی در دوع و ادون کفایت باشد و آنجا که سبب
است رخا با جنات سبب رگی بود در رحم جسد روح دم با جنات و بی وجع و بدون اندک
غششیان و صداع و علامات لعین و بیس رحم و غلبه رطوبات یا بیست عروق تن سبب
تدبیر مرتبه و کثرت استغزافات بدن اشها و گسند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و
علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از گدشتن خون بران دلالت کند و یا سبب قرص
داخل یا خارج رحم بود و علامات قرص چنانچه در قرص اعصابی داخلی گفته شد از ظهور در تن
بدان گواهی دهد از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی و سهال خون و فی الدم
نفست الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود اختیار باید کرد و لیکن در اینجا در رسانیدن
آنها بی قایل و شباهه آن به داخل رحم نیز راه و سایر عملها سعی باید نمودن و اگر آن میر نشود
در پیش نهادن و احقان هم فائده رساند و ضما و برنات و عانه و بالا از از کش بان و قطن
که گاه باید نهادن و اکثر خوردن ادویه و دتر و بهتر شفقت رساننده جهت اشتراف و عرق کش
و برگ سور و خشک سوخته باب عمل سرشته بر که گاه وحد و دانات طلا و قضا و کردن بی نشه
نافع بود و عمل بسیار هم سوخته برگ سور و با هم طلا کردن مشکو بود و آنجا که سبب با سور رحم بود
آمدن خون قطره و قطره و گاه گاه سیاه و به نواش غیر نواش حیض و بی نواش و بدون آنکه
صداع و گرانی سر و درد اجشاء و کبد و سپرز و تسکین یا فتن اعراض از غالب آمدن و بدون باد
و پیچید در حوائی ناف بدان گواهی دهد علاج آن باز از درد اجشاء و کبد و سپرز و تسکین یا فتن
اعراض از غالب آمدن بواسیر میر گردد و در آن امری بغایت با خطر و صعب است و تخصیص که
باسور در فقر رحم بود چه دشکاری و رسانیدن و او بدان نیکو توان و آنچه بر قلم آن بود از برید
آن که از صعب اشتداد عقل و بطلان او از پدید آید جهت بودن اعصابی الخلقه و غلب
سبب تولید ماده این مرض بواسیر رحم و وقوع آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند
بدیشان رسد و بسیار افتد که با سور رحم استخوان زهار را بیوشاند و ضائع سازد و باشد که
خانه را سور آن سازد و تدبیری که در نیاب فی الجملة نافع بود فصد با سلیق است و حجامت بر تن
وروی را نه با یقین بدن از ماده سوداوی و بلیانی که در با سور مقعد گفته شده

و از بهمان نوع ششده تنها غذا را میسور آن بکار بردن و از بهمان نوع تدابیر مرضی
 این خون را تمام کوشیدن بقصد مرضی بود یکی را این مرض بود و جهت بستن خون او قوی که با
 و اشتباه آن بدو دادند او شکو بر شد و دیگر را بهمان علاج کردند کوشید و بهمان بماند و آنجا که
 بهقت شقاق جمع بود و از سود المزاج یابس و تدابیر سابقه و علامات سود المزاج خشک هم بدان
 گواهی دهد و بهر همای مناسب اصلاح باید کردن چون مرهم اسفنداج و قوی تپاسه مقبول
 سرشته و هرگاه این شقاق در ظاهر رحم نباشد اجزای مرهم را با پیاز زده بپزند کوفته از آن سکه
 بزرگ ساخته از پیش بکار دارند و در تعدیل و تبدیل مزاج تن و رحم کوشند و چون منگ گردان
 تدابیر روح امعا آنچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزهای عاقل مغسولی دادن
 و در آن نشاندن تا بالایی نافت و هم ازین نوع چیزها بر حوالی نافت و کمرگاه ضما کردن و آنجا که
 سبب شقاقی بود که از زور ولادت یا بی اصولیهایی قابل اعتقاد باشد چون از جمله بگردد
 و باقی بود و فرسنگ گردد و بهین نوع مذکور غفل باید کردن و زمان آخر را که مزمن گردد و گویند که
 پشت اوست شده و جهت این در حمام قوی بعضی گرم غمی بر کمرگاه طلا کنند چنانچه
 سبقت بیان یافت سفید آید و بزور مرغ پشت و کمرگاه طلا کردن و بر بالایی آن مورد و
 و امثال آن و باغ سوده پاشیدن و مدتی قرار گرفتن در آب سرخ شدن نافع آید و مجرب است
 و اگر آرد و عسل بر بالایی زرد و طلا کرد و پاشند و کمر پاسی خام بر بالایی آن بر کمرگاه چسباند
 و بگذازند تا بر آن خشک شود و نافع بود و در حلوای که در پشت آرد و بعضی ادویه قاضیه عطری بزنند
 خوردن در نیای منفعت عجیب دارد و چندین بدان صحت یافته اند سیاه آن بگیری
 پوست درخت رز را بگویند و نرم بزنند و آنرا با دو برابر آرد و سید تا سخته در روغن بریان کنند
 و دو شاپ برگ کنند به قورتا حلوای ترشی شود و در روغن بر آشتن اندکی مصلک و در روغن
 برگ کنند و به نیم یک طلا کنند و بر دارند و آنجا که سبب رفع بکاهه بود و او را بر خاکستر
 نشان زن و فادیر حلوای در روغن سائیده دادن و تسکین فرمودن بسیار سودمند بود
 چنانچه شوس گوید در جمیع انواع از اطرافین خوردن و حسیتر شود که و تخم آن و در آن شستن
 به آن جفته کردن از جانبین و خوردن شیر که خشت آب دید و در آن بکوشیده بود

یا نیکو آئین تاب کرد و بکشند هر صباح سه اوقیه با قرص طباشیر کافوری و غیر کافوری نافع بود
و جوهر السبس که استعمال آن درین ابواب نافع است گاهی که قطع آن جائز باشد همان است که
که در رفتن خون از اعضای داخلی و خارجی گفته شده مراراً و تداویم از غذا و شراب و دوا
مائل ساختن بود و بجانب مخالف و غیر ذلک هم قریب بدانها اختیار باید کرد و آنجا که
ضعف و تحلیل و تشنج رحم بود در تقویت مزاج این باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت
خوردن ادویه مقویه و استعمال حمولات و شیانفات و احتقانات و آبزه های و ضمادات پاک
در و غشائے قایض مقوی عضو کردن و از تداوی که جهت تحلیل تشنج و استرخای اعضاء
عصبانی چون سده و مشتانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و آنجا که
سبب حکم قوی باشد و خاریدین و دود غده پیوسته و از زوی حرکت و محاسبه قیض و مثال
آن و آنزده شدن از آن فعلها و وسیله گئی نظام فرج بدان گوی و در سخت ملاحظه باید کرد
تا موجب حکم خلط صفراوی است یا خلط سوداوی لذا از اینها بپرهیزد و قویان بر آن دلالت
نمایند پس اول تنقیه آن خلط باید کرد و نگاه اصلاح حال عضو کردن موم و و غشائے که
در حرب و حکم عام خارج و بعضی اعضاء درونی گفته شده و از تداویم حرب آلات بول
بعضی خشک یا رطوبت و درین تنقیه فصد و حجامت را آن و مگر گاه و قطن و شیب ناف و
و استعمال مسهلات غیر خاده پس نیکو بود و در آب معادون و درون و شباهه آن و در
برگ شلغم نشستن و بعد از آن بغیر و طیانی که کمی حرب کردن و لعاب خطمی با گل سرخ
بر ناف و درون فرج طلا کردن و خیر باس مرطب و خشک خوردن و قوی بسیار کردن و غشائے
نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بنحو در دوا و در سایه خشک سازد و از لون آن
در یابد و مناسب آن تداویم کنند و گاه بود که این حکم هم گرمی منی زن بود و آنجا که کثرت
محاسنه و استعمال ادویه که جهت شوق کاذب و غالب بشرط گفته شده فایده و در قوه طرا
او و عین منی ایشان موجب بر داشت نافع آید و گفته اند که طلا کردن هم رحم به اتفاقاً و عصاره جیمه طباشیر
و گل و صندل و شیانف با فینا و بوش در نزد می باشد که در و غن گل یا با عصاره و برگ کاه
یا عصاره و برگ خرقه نافع بود و در جمیع این حکما و اورا فصد از آن باشد و فصد قوی بر شرب سینه

هم نافع آید و گلی سرشوی یا گلی از منی فقط بیوسته غالب است انفع از جمله بود و بعضا رده باشد
 کرده بسیار سکن چکه و سیدان باشد و در اکثر امراض زنان اختلا و بر جانب تجارب
 صجاریه بیشتر بود و آنجا که سبب سقطه یا ضرب بود و اولی قصد با سلیق باید کرد و بعد امکان
 در نه اسید از آنکه کوشکی رحم پر شود و کوشیدن انگاه منع خون بخوراندین و اسب مذکوره از
 فادر و نصار و خر و توله و سید پاکرون و سایش و آرایش چنین و اما سبب اعتبار
 طشت و غسیب و قسطنطنیه استیغلی غلبه شده بود و منفذ رحم یا در عروق و قیقه تغذیه چنین می کنند
 و در رحم و دفع فضلات و دم که با و حیض است به آنهاست و موجب منفذ رحم
 یا در رحم مخصوصه مجاور با پشه شرب و یار و میدان گشته بر آن منفذ از قرحه و غیر آن پار آمد
 نشود و سبب آن و یا بروی که از خارج بدان رسد و این حال پند بیان او در زمستان
 بسیار افتد چون هنوز بهیچ این ممالک معتاد نباشند و موجب سردی و قیقه کرد
 سودا المزاج بار و سبب آن بود و بدین که با جامه و او بدین فعل بدید آید و یا غلبه سودا المزاج
 خارج است که با جرق آن رطوبت است و دم آن فعل کند و یا سودا المزاج ساقی که شک
 که ششکی عرق رانیک سازد و جمله این نوع سه عرقی مردم بغایت لاغر است و گاه بود
 که سبب غلبه گوشت و غلبه پیضم آن مرقون متولد را و دم حصول فضله بدان جهت
 باز است و یا سبب کمی خون و استیلاج بدن بدان فضله بدید نیاید حیض باشد
 علاج آنجا که سبب ورم بود و علاج ورم بدستورش باید کرد و این و آنجا که سبب غلبه
 پیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و یا و بر کوه و طهارت و بنای
 پیه را کم سازد و شد طیکه گوشت و جربی بغایت کم خورند و آنجا که سبب رطوبت و تیز
 بود و منفذ رگ علاج کشادن او و لا بود و در ضمایع متوقع از او دیگر کیفیتها و مراعات
 خوردن و آشامیدن و ریاضت و غسیب و تدارک باید کرد و تدارک آنجا که سبب بود
 خارجی بود و بکرم کردن و تغییر فصل سرما تدارک پذیرد و آنجا که سبب سودا المزاج است
 باشد بدستور که مرار امین شده و در تعدیل و تبدیل مزاج و تفریه با ختن باید کوشیدن
 و بعد رفع تدبیر آن ادرار حیض با دویه و اعمال که مذکور شد و در بدن و آنجا که سبب

غلبگی گوشت بود و دام که از آن رنجی و مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مضر
 از آن حاصل میشود نخست در لانه گردن اگر صحت و استقامتی کند بعد از آن بتدایر
 که بین میشود و کشانید و الا در کشیدن سستی نمیکند ممکن بود که بقصد و حجامت و ریاضت و شاه
 آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود باید دیدن اگر از تقصیری جگر است
 علاج جگر باید کرد و اگر از غلبه ریاضات است و کم یافتن غذا و یا غلبه استفراغات است
 بخلاف آن عمل باید نمودن با کمال ملایمت و در بعضی آنست که اول مزاج دیدن و
 و محل را استعد و قابل آن استفراغ گردانند بر دفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد
 بعد ماده را جسته و اینها هر روز بصورت نرم ابتدا از سرچران کرده و تخصیص در ایامی که حیض
 در آن ایام می بوده و اما بعد از او در آن تفتیح و تلطیفی باشد میخورند و
 و در آن می نشاند و شبها بفرزجه بکار میرود و درین اثنا با گاهی حسرتی عنایت ترور در آورد
 و یا سدری بکشد و اگر حملات و لیسانات و مفتحات جو شانیده در فتنه کنند وقتی بر آن سدر
 استوار فرزند کند و لوله قمع را بخود گیر و چنانچه بقبم رحم رسد و مدتی بر آن صبر کند نافع آید و مکرر
 که سبب سدر حیض شخم و یا کچم بود این اعمال سخت موافق آید و بتقدیم تدایر دیگر بسیار احتیاج
 نیست و سگ گاه بود که بکارد قصه مالبس یا صافن محتاج شوند نفی غلبه شحم بیان او
 که در بناب شتمل است فرومانا بزرگ سستی انیسون حریف خردل قوسم حق خلعت بوج جنبه ستر
 جوز سداب فلفل زرد و سدر و ماس سلیخه و در حیضی مصطک شبت باور یا ن حله خبار
 ملو نیا خلی گند نامی شسته تخم گند ناساز نخچه و خام تخم مرز و زرد جو به بار اصل طبع اهل طبع
 خود چنان شاموت طبع اکیسل با بونه کرب بنخچه و طبع آن و بنه و بنه و ز و غنها گفته اند
 اگر شخم شتمل بخور کند و ببلوله قمع آرد بقم رحم رساند و در روز حیض بخشد به همین چنان فریب
 سود و در آن سپید کرده بخور به دارد و خطه بدان صبر کند نافع آید شاموت گوید ز سنی را
 هفت سال احتیاج حیض شده و بعد شمایانی ساختم جت ادرار مقوم بوج بری اهل و
 سداب شنگ و مدینه حله را بنهره گاو سرشته چند بار برداشت بکشد و اگر ایشان
 و عاقر قرحا و شیه نیز و سداب تر و در فینون حله را ساقی بگیرند و بگویند و بطنه سرشته شایان سازد

و بر دار و بنایست نافع بود یکی از حیض نباشد و بود و از و عده گذشته و از سحر گرفتن در گمان بود
 یکی فرمود که خبازی را در زیر خاکستر گرم درشته بر پیچیده نهاده تا نیکو سنبسته شد آنگاه و آنرا
 نرم کرده بر و فتن خرد و آلاش دهند و بخورد و داشت بنگرم و پیاپی از او فرمود که پشت باز چسبیده
 بر بلند می نهد و سه شب چنین کرد و بکشد و چنانچه آفرایش را نیز علاج کرد و در و غیر گفت که فرج
 چون از گلستانان افزون گیرند و دوسه روز به میان بگذرانند و در اوقات حیض خورد و در دشت
 نرم پشت زیار نرم دارند البته حیض بکشاید و تجربه بر پیوست **سیلان** این
 این طبعی بود که پیوسته رطوبتی از رحم غیر از منی سیر و دوسه منوی با بعضی غیر منوی و بر
 و غلبه آن بجز فتن خرد سید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت ایشان چون با غلبه شست
 بود و با گرمی و غلبه آن باشد یا که جسم بود که بدان جهت دفعه لذتی و آگاهی باشد و چون
 بی شست بود و تخلیل هیچ رحم و کسب خوار و غیر منی سبب آن شده باشد و سبب سیلان
 رطوبت غرض ضعف قوت باشد و رحم متعفن بود و حیضی بود و عروق آن و غیر ماسکه از خطا
 و ضعف طبیعت و قوت و افق از اخراج آن یکبار همچو حیض علامت و در اکثر سیلان رحم
 نفس تنگی کند و اشتهای طعام کم بود و بزرگ تنگی باشد و آواز از آن و شتهای چشم
 باشد که بعضی را اکثر اوقات خشم و در کند و علامت غلبه و گرمی منی حدت و وقت آن
 و گرمی آن اعضا و بعد باشد که یافتنی آن باشد و مقدم هر ضعیف منی و حدت
 سیلان با آن و کشادگی سر رحم و شیب بر آمدن آن و سستی ملوس جرم رحم بر استرخا
 و تهمل هیچ آن گواهی دهد علاج آنجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد
 باشد رت غذا و تغلیل طوبات بدن بر ریاضات و تارتی و مسهلات منی را کم باید
 آنگاه خباز می سرد کنند و او و و خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و وضعا و گردن
 و حمل نمودن و احتقان کردن از آنچه در تدریک رتب نفع گفته شده و اصل در حین غلبه
 در اوست و دوا می صلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات و سکونات و در فیاض
 نافع بود و آنجا که سبب حله بود بطریق که در افراط حکمت سبب حله گفته شد و علاج
 باید کرد و اگر چه پیوسته که در آنجا که سبب سیلان رطوبت متعفن است و تهمل سر رحم

همان نوع که در افراد حیض است رخای بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون خلوت
 فضلات مثنی مضعف مضوت و رتبه نخست سعی باید کردن سهل و مبرور و قصد و حجت
 آنجه مناسب وقت مزاج و در جمله سبانه در فی نافع و مداومت حسب الشفاء و شبهه آن تا
 حدیقه ریه تنقیه عظیم مفید آید و همه غذاها تریاتی یافتند باید اختیار کردن **حساب**
 حالتی بود شبیه به استثنی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و بستان و رنگ گردن
 سر پستانها و آرزوهای سسل و احتباس حیض و بهم آمدن نسیم رحم و بدین سبب از زمان
 امیدوار شوند و نباشد گاه بود که این حالتها چهار سال و پنج سال کشد و اکثر آرد و آخر
 همچو در دزدان پدید آید و بجای سبک رطوبت چندی و بادهای بسیار برودن آید و شکم خالی گردد
 و فتنه میان این علت و استثنی آنست که اینجا شکم صلب تر بود و تن سست تر باشد
 و حرکتی که بجز رازی باشد اینجا نباشد و دست و پاها تشنج بود و در سو و اقلیه تر **نفس** تا چهار سال
 این حال داشت در آن فرزند بدستور گرفته بود و بعد چهار سال آب و باد چند وضع کرد و خلاص
 شد و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره برودن آید یا رطوبتی که در ولادت ظاهر می شود
 و آنرا جاگویند و موجب این جمله قوت جسم بود و در استیلائی غلبه آب زن و ضعف قوت
 عاقله و سنی مرد سبب پیری و غیره و اشتغال کردن رحم بر آن آبها جهت خلوق قدری فتنه
 و اسطه موانع و ماندن بر آن چند آنکه طبیعت دفع آن طلبه سبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه
 بخار و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و بسبب ملات و مداومت و لطیف غذا
 و دستورهای علاجها که در سو و اقلیه و احتباس طشت گفته شده اکثر آنها تیر این علت بود
 و انده اعلم **جمع شدن آب در رحم** علامت این آن بود که حیض باز آید
 و در حیض حرکت شکم قرار نگیرد و در مران اندک باشد و رمی و دانی شبیه با استسقا و زنی
 پدید آید و گاهی رطوبت از رحم بالا یزد و سبب این هم از آن نوع تواند بود که در جا گرفته شد
 علاج ادویه که بحبت ادرار حیض گفته شد غلب اینجا نافع آید و در تنقیه و تفشیح باید کوشیدن
 وضادها که در استسقای زنی بکار آید احتمال باید کردن و دایر سو و اقلیه و فتنه از تیر
 استسقای زنی مرید اشتن و گویند چون سفید موی که در زنی آید **جمع شدن**

یا و علی طاهر رحم این حالتی بود شبیه با تسقهای طبعی باقر و نخس و ضربان بود و باشد
 که حرکت آن از طرفی بطرف دیگر محسوس گردد و متدکند و متدکند و آن بیشتر در دماغ و گوش و ریهها بود
 و باشد که بر آن سر و آید و باشد که بر آن فرود آید و باشد که بحجاب و معده بر آید و از تمکید تسکین یابد
 و باز خود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر بماند و علاج مقبول نمکند تخصیص که
 با و در میان توها در رحم باشد و سبب این علت ضعف مزاج رحم باشد و آن علت از ضرب یا سقط
 یا زور و لاوت و قاعله افتد و باشد که از سرهای که نفخ رحم رسد و صور المزاج سرد بر آن استولی گردد
 و ضعیف شود و تحلیل یابد و سبب ریج نتواند کردن و خوردن چیزهای باد انگیز برین اعانت نماید
 و ممکن بود که با و بواسیر بد آنجا اشتغال کند و در یاندن آن ازین جهت باشد علاج جمله تدبیر که
 در ریج مشابه گفته شده و بعضی از آنچه در ریج معده و استسقا و طبعی میگفته اند اینجا نافع آید لیکن آنجا
 چیزها در تحلیل چکانیدن حاجت نبود و در رحم باید چکانیدن و نهادن و تقویه با یارچ و خشتان
 بچیزهای باد شکن و تحلیل کر را به شفقت رساند و بادهای با سوری را هم به شورش تدبیر
 باید کرد و **انفست** **لاب** رحم سبب باز کردن رحم یا قسبی و قوی عظیم بود که به رحم رسد
 از زور و لاوت و تنور قاعله و شیخه قوی و قشر به نقطه چیزی گران بر دوشین و شمال اینها و یا خو
 عظیم بود که بکبار بد درسد از مرغی یا سمومی و یا غلبه رطوبت لغزائنده بود که در ابطار است
 سازد و آنرا فرو لغزاند و باشد که در ابطار آن بقدر خورده گردد و آن با بصر و فرود آید
 علامت این علت گاهی که تمام مریون نغیاده باشد است که از اندر زمار و معده و پشت و
 حوالی آن در دس عظیم باشد و چنان در یابد که گویا چیزی در عانه وی میجشد و استاده
 و اندک گزانی میکند و قاعله و صاحب علت آنرا با گشت تواند در یافتن و صاحب آنرا خوش
 به سبب حادث گرد و باشد که این درو شب آید و باشد که عشته فولد کند و باشد که بول بر آید
 باز گیر و جهت دکائی که تمام در باطن آن ظاهر گردد و اعراض منفذ رحم ناپدید شود و چون یازیر
 باشد منفذ رحم مانوان دیدن کشاده و فرو تر آمده علاج آنجا که مرض گفته شده باشد و یا صاحب
 آن میر بود و یا از البطاسه آن از جانبی خورده شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد
 و آنجا که خللاوت این حالتها باشد نخست رو و دماغ بجهت نرم و مقوی از نقل پاک باید کرد و آنرا

بر طرف شود و به بول و سبوست میرود آنرا باید از آن باید فرمودن تا پشت باز خستد و قاعده اصول
 را نهایی او را از هم باز گیرد و از چشم مرغی پاکیزه بر شان پلیته سجد و رحم را بدان پلیته با انگشتی
 و احتیاط تمام بجای باز برد و آنرا بر دارد و دپاره چشم دیگر را بصبارۀ اوقاقیا یا شرباب گل که چیز
 قابض مناسب در آن جوشیده باشد تر کرده بر چشم نهد و چشم دیگر را سجد که مزج در تر کرده
 بر سر ج و ز بار او نبندد و با اینها مرض را نهایی گیرد و بر پهلوی سجد و کند اوقات این اعمال احتیاط
 کند تا روزی عطسه واقع نشود و بعد ازین محجمه اش بر حوالی ناف و کمر پیوسته می نهد و عطسه
 خوشبوی می بویاند و نفس خود پیوسته باز می کشد تا بین حیلها رحم بجای خود باز آید و از بویها
 کریمه که رحم از آن گریزان است و از هر چه تشبیه آورده و از دور می باشد و دور در برهنش شکل می باشد
 روز سوم شمشیر را بدست کشند آنرا به ششی که آنرا شش ابلی که برگ مور و گل سرخ و نار پوست و اوقاقیا
 و غیره در آن جوشیده باشد تر کرده باشند و بر فم سجد و رحم او نبندد و تا ممکن بود همان شکل به پهلوی
 باشد و همچنان هر ساعت محجمه پیوسته عطری قوی می بوید و غذا اش را با یاقابض کم تر نشد
 می خورد و از آب و سدر و دیبا و چیزهای نرم نزنند و برهنی کند و ضا و یاقابض می نهند و کج
 باز در ده تخم مرغ بر حوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود و که فی الحقیقه قرار یافت آنگاه احتیاط
 در آبهای قابض مذکور تا نبات می کشند و یا بر ضا و یا و نظود را و قابض سکار و اشش قطن و نبات
 و حوالی آن جهت احتیاط و انقباض می نماید و سجد و آن سنگ و گرگ را خشک کرده و سوده و هر روز
 و او را ن سفید بود و آنجا که رطوبتهای نزنند و باشد تر آکسی که مناسب آن بود و او را ن لازم باشد
 و در قوالب بعضی محففات رطوبت داخل باید ساختن حب بود و در قطن این سبکی منفذ فرج بود و چنانچه
 منع دخول کند و سبب این باغشامی قوی باشد بی منفذ که بر دهن فرج از اصل مخلوق شده و بالواسطه
 روئیدن از حیدر آمده و صاحب این علت را که اصل بود و رتقا گویند و زنان با مصطلاح خویش
 رومی بند فرزند در قوالب غشامی بود که آن علت در بدن باشد حشفه را مانع نشود و باشد که
 کجاست جهامست آن علت را باز پس رود که نصف تقصیب در آن و هرگاه این علت رقیق باشد
 پدید آید بواسطه روئیدن گشتی چنانچه منفذ خروج حیض نماید انواع مرضها را ایشانرا سبب
 انقباض را و در بعضی در بدن دست و دهن فی مشج کتیزی را بسج سرخ و غ کرده منفذ فرج کتیزی

بعد از دیدن کشیش با کمال سب و دوشد و آن کثیر ضعیف و متقاض بود و سالها ندرت بود و بیشتر از اوقات ماضی علاج در مجامع این جزو شکاری چاره نباشد و اول بکافتن بود و درین غشای اغلب آن بود که نارسه شود و منع البستن آن بعد شگافتن با دخال میل است و حفظ آن در ایام و تدریج قوی تر ساختن پس تا مجدداً کن گمان بود اگر چه بپشت و گوشت است بعد شگافتن با دخال بپشت بشراب فاقص و دروغن ریت فاکر ده منع بهم بستن باید کرد و در غم این بزرگ است و بپشت باشد و هفتاد این شش کردن جراحت است و میگوید که آنگاه که حاصل نشد و از انتشار مود و طمشی سیم بود و بپشت بقیه و از تباض تدارک آن باید نمود و آنرا علم اما پس رحم این اغلب گرم بود و سبب آن یا سقطه بود یا ضرب یا غلبه سبب است عسر ولادت یا زردی که در آن بین یا احتباس طشت یا منی یا نفاس یا سیمین مراحمی است میاد و مانع تحلیل بدن محل است آن سبب لازم و شعریه در اکثر اوقات بود و اگر است و در محل و ضربان و درم و بپشتگی آن از خارج یا داخل باشد که سبب مشارکت باشد که در غشایان و فواقی رنجه دارد و باشد که سبب مشارکت و مانع صدراع یا فروخ و در کردن حاصل و درون چشما حادث گردد و باشد که سبب مجادرت و مزاج است آن با دوده و مشا به بول باد و بر از حبس شود و از سواد لون روی زبان و عرق اطراف خالی نباشد و گاه بود که آواز نتواند کردن در وقت مرض و باشد که غشی و یا شنج حادث گردد و هر گاه و بپشت شود و این امراض کشند و باید بمجاری پس در سه طائی و بوقت فصح و انحطاط امراض کم شود و چنانچه مراراً بدان آید شده و چون صلب گردد و طشت گاهی توان در یافتن و در کم باشد و بول و بر از حبس شود و تن و ساقها لاغر شود و در غلبه کند و باشد که شکم بزرگ شود و همچو شکم کشته و درم هر گاه در جانب پیش رحم یا در فم رحم در و در ضربان در پدید آید و در فم رحم بسیار باشد و هر گاه درم و در جانب قفای رحم بود و در ضربان در طنن پدید آید و چون در فم رحم بود و در ضربان نیامد باز دهن و در حال مرض بر جانب درم ضامن تواند و در جمله بر فاسق و شستن بدستاری تواند و اما در درم منعی خفاجه مراراً گفته این امراض از حمی و ضربان و نشان آن نباشد و در و گران و بر آید که محکم و سیم آن گوای و در و در و گستر از آن بود که در درم گرم و سس ظاهر است و عاده دحوالی آن و عضلهای شکم

تشریح باشد و ضعف و علامات بلغم ظاهر بود و علاج تدبیر آن همان نوع باید کردن که در درم معدود و
 روده و مثانه و صلیبه گفته شد و بخصوص رعایت چنان باید کردن که هرگاه در درم در فم رحم بود و محکماً
 را بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود و محملات را بر اثر بار بیشتر نهند چون
 در جانب پشت بود از تحلیل باحقان بیشتر کوشند چون در قعر رحم بود و محملات بر نماند و حوالی آن بیشتر
 بکار دارند و احقان بسیار کنند و بر راقه درون رحم نیز رسانند و علاج این نوع صعب تر از جمله بود و جهت
 خصوصیت رسانیدن و و ابدان و در تحلیل و درم رحم خبازی سخته و لعاب بیشکل و طبعه و ظلمی و درق کینه
 آتشاور و غن پیور درین خروج و قمر و درق خشک کند ناچخته هر یک را خاصیتی بس نیکوست گاه
 که از اوقات استعمال نمایند و مضادات و احقانات و از نهایی محلی نزد و اصلاح آورد و این مرض اذیت
 خواب درین علت بنایت نافع بود و در بدیه فم رحم چون در عظیم است شکافتن اگر تواند مناسب بود
 و درم قعر رحم را مدرات بک نماید و الله اعلم **احقان رحم** این علنی بود و شبیه نیشی و صرع و
 سلب این با حبس شدن حیض بود و بعضی آن در رسیدن بخار عرق بر طبع و دل و حجاب سبب شاکت
 و یا جمع شدن بود و در او عید و حوالی آن و ستر اکم و سر شدن آن و تحیل گشتن بکفایتی سی در رسیدن
 بسخار آن بدل و مانع و حجاب چنانچه در حجت صرع بدین معانی اشارتی شد و این حال اغلب زنان
 افتد که نور رسیده و بکر باشند و آن آبادان و قلیل حیض و یا زنانی را که کثیر النبی باشند و از شو
 بدتی جدا مانده و به بارسانی گذرانیده احتیاطی که از احتباس طمث افتد اسلم ازان بود که از احتباس
 افتد و آنجا که سمیت مادیو بیشتر بود و حضرت آن بحاجت بیشتر رسد و غلی غلبه کند و همک باشد **علامه**
 هرگاه این علت خواهد افتاد نخست اندیشهای بد و خیرگی چشم کند و حس و در درم و وار و طنین خفکار
 و تنگی پدید آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان در یابد که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست
 از رحم یا زمار و بطرف بالا بر می آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در لبها و چشم و در
 حرکات بی اراده پدید آید و آواز نتواند کردن و اگر مادیو غلبه باشد خواب بر و غلبه کند شبیه سبات
 و با نسیان و کسلان بود و در حال مرض خواب کرده ماند و باشد که بعضی طبعی را اندازد و آگاه شود و
 و اگر مادیو سوخته باشد تشنگی غالب بود و در حال نوب چشم در روی او سرخ باشد و از تنی در و چشم
 نالی بود و وقوع علت یا عدم حیض دلچ استغراق نسی و عدم حبس حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن

رطوبت از رحم و جن علت و فائده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوسه فرق میان
 این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن بسیار لرزیدن و فلک
 بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در آن اثنا بعضی سخنان گوید تشنج این
 بسیار قوی علاج آنجا که سبب بشدن حیض بود نخست او را آن بدستورهای که بوقت بابت
 یافته باید کرد و آنجا که تقویت رحم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر مذکور شده
 کرد و از تدابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذای سبک و تر پاشیدن
 و دادن و آنجا که اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و استفرغ آن بوجه لائق باید کرد و آنجا که
 متعنه این حالت واقع شد و قوا اثری مهلک پیدا کرد و او را بعد هفتگی بشوی و او را به همین صحت بیاورد
 و اگر این نوع میسر نباشد و تخفیف و تقلیل منی باید کرد و استعمال سهل و ریاضت و تقلیل آب غذا
 و غذای که در قاعه فم رحم و فرج او را بگشتان چرب کردن و **اشباه آن** و باید
 و چنانچه این اسافل او را بخت و خوراندن فادر هر حیوانی مگر را در غیر محل مرضی و غذای رمانی
 که بخشد و در عین علت مطلقاً باینند جدیدی که در رحم طملاً کردن و از داخل اگر توان استعمال کرد
 اندک فائده دهد و بعضی بویهای بد دیگر هم مثل بوی چراغ کشته و خیانت شیر و بر از مفید باشد و بوی
 نیکو مغز و دوزین را آن تا بقدم مستقیم و در آب گرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و حبه آتش
 بر روی بر آنها و سائیدن آن نافع باشد و گفته اند که شیخ آن مقدار یک بندق بر دهن چرب آنرا
 چرب کرد و به فم رحم رسانیدن و همچنین غالبه را رسانیدن مفید بود و تدابیر که در صرع بخاری و غیره
 گفته شده اغلب بهت منوسه هم سودمند بود و در طبایعهای مختلف نشستن و بدان احتیاط کردن هر دو
 فایده دهد و همچنین تی کردن و سواری و مشغولی طبع و شیانها که مایه را بقا ماکل سازد و الله اعلم
 که شیخ سبب آن پاکلی خون است و در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استفرغات یا نه و نیست
 یا از اراط حیض یا کم یافتن یا بی جوی غذا یا بی میل خون بورمی و یا ضعف که در تولید آن و یا سبب
 جوهر خوشت که بپستان می آید بواسطه غلبه خلطی بر آن و یا سبب کردن آن کیفیتش نالائق را در بدن
 و یا سبب تصور مزاج پستان است که بواسطه مین خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت آنجا
 سازد و قبول مضوم است حال نیست از آن بر دوگاه باشد که از جهت غلبگی خون طبیعت از بعضی

و از شیر ساختن آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که بسبب آن لاغری نمایی خون باشد علامات
 آنچه بسبب آن ماده کمی شیر بود بعد هم استناب آن دلیل باشد و آنچه بسبب آن بی جرم
 خون بود علامات غلبه هر خلطی و سودا مزاجات بدنی شاهد آن گردد اما شیر صغیرادی زرد و درشت
 و گرم و حاوی طعم و بویست بود و شیر بزرگی سبز بود و قوام و آبناک و شور طعم یا ترش طعم و شیر بود و
 غلیظ و تیره و کم بود باشد که از جهت غلیظی چنانچه شیر درون آید و شیر نیکو قوام و معتدل باشد
 و طعم و بویست آن خوش باشد چنانچه دستور شیر خوانا شد در است و آنچه بسبب قصور مزاج پستان
 لاغری و خشکی گوشت و ریختگی دلیل بویست و حرارت مزاج و بی زحاده بزرگ و ظهور کبودی را که
 آن نشان غلبه سردی و ترسی مزاج آن باشد و آنچه بسبب استسلا و درم بود علامات آن بدن
 استسما و کند علاج تدبیر این حال بعینه تدبیر دفع لاغری است و دستور اصلاح هر سبب از این سبب برار
 بتقریب بیان شد و اعتماد تمام و تمسک این مختص و بزرگ بود و آنچه از اغذیه در قیاب نافع و
 مجرب است تریب شکمبه گوشت و گاو و دست و نا نهامی پاکیزه که تخمه در آن با دیان بود و آرد نهامی که
 در فاق آن شیر کرده باشند و ترش نباشد و بجزرات و شیر و شیرینج و مغزهای حیوانات و پستان
 حیوانات بسیار شیر که قبل از دو شیرین و سح کرده باشند و پستان نشسته و خشک بریان و شیر
 و فالو و قندی و فرنی و دوغ با آن و دوغ شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن گاو و گوشت
 مرغ و بزره و بزره و قمر تازه و شیر شتر که ترشی و خربزه و تخم و باقلای تر و بورانی و علف است و
 ریخت و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناج بجزرات یا قروط یا ناردان و آتش دهند و آن شیر
 قبل از طعام و نارس و با بچه هر چه نمی و خون را زباده پیاز و اصلاح می آورد و شیر را نیز زباده پیاز
 و اصلاح میکنند و هر چه بد آنجا منضبت بدینجا نیز منضبت و استعمال هر غذائی از این اغذیه و شیر
 مناسب هر مزاجی که گاهی که هم بدین اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب متعلق بود و آنکه کیفیت مزاج
 خویش عالم باشد هم این مراعات نداشتن کردن و تعدیل این اغذیه جهت هر مزاجی با دویست و چهل
 بلکه لازم دانند اعظم شده است شیر و پستان آنجا که سبب گرمی مزاج باشد
 روغن اسخته طلا کردن و موم روغن بنفشه را با کشنیز تر و ساق خرفه دریا و ناید مالیدن نیک و
 ضماد کردن و گاهی که سردی مزاج باشد طلا کردن و آنجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط

و در وی سحر که ویرگ باز گرفته ضما و گردن سنی نیک بود و همچنین برگ شفا و بارگ سب
 گرفته نهادن و آنجا که درم و بلیه شود چشم گمان و خورد و اصل سوس و صیحه تر و شک بز و زبل که بوز
 و قطعه رن و شاد و پنج جمله مساوی بگوید و بر دشمن کل و متز ساق گاو و خیره و مفتوح و سب سر شند
 و ضما و گفته و اگر به نیزاب گرم کرده آنرا بدستور در دهان سوراخ کنند زودتر و بهتر بود و آنجا که قره
 سوزشکی و خورنده در پستان واقع شود اگر طاقت سوزش نیزاب باشد اولی آن بود که به نیزاب
 آنرا پاک کنند و بصلح آورند و بر مهای لایق که در سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه
 عفت سبز و سلیخه از هر یکی چهار و یک من و چوب سبز نیم من سماق جمله را در یک تن شش در قابض
 کنند و بستر روز بگذارند بعد با تش نرم بزنند و بچوب سب و وی جنبانند چند آنکه به نصیحت آید
 پس بمانند و صاف ببالانند و بخواه آورند بی آنکه در پی مرغ بران قره طلای گشند
 سفینه آید یا مراد تعالی و آنجا که نور سید گانز استان بوقت بلوغ کرد و کند و در گیسو
 قصه بیاید کردن و طعام کم و لطیف دادن و صندل و اقا قیاد و شهابه آن طلا کردن تا سلطان
 نشود و آنجا که سلقه در پستان پدید آید و برگ شفا و ویرگ سب تر گرفته ضما و گردن نافع بود
 و آنجا که خواجه در او اهل بلوغ که پستان را حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبع عفت و عصاره
 قابض پیوسته طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده باب طلا کردن و شهابه این مرغ
 محققانه سودمند آید و بر بسته و شش آن و آنجا بسیار منقشت دهد و در او حقیض و منی آنرا که چاک
 دارد و اندک علم حصول است اما در ابتدا چنان بود که از زال مرد وزن با هم
 اتفاق افتد غیبت تمام و زنان را از آن حالت ولدت بسته محکم پدید آید و اندک پیش
 و زمان خود در یابد و مرد چون خبری کند و ذکر خود را در محل بدخوار هیچ آلودگی منی به دستور سابق
 نیاید و زن بعد سرانجام هر چند سعی کند از منی هیچ باز نگردد و بعد از این نرم رحم هم آید و بالا
 زن را در از وی مباشرت کمتر شود و در چنین مجامعت اندک در وی از رحم نیاف باز
 و منی مرد و زود بی باز گردد و محل از قاعده بیشتر و خشکتر و نیکتر شود و بعضی قوی تر بود
 و پیوسته حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقا نباشد و این اغلب نبود
 و بانندک پدید آید پستان محل خود و این کم باشد و غشیان و کرب و تار یکی چشم و دوار و

کسالت و خفقان و آرزوهای بد پدید شود جمله با کثر اینها بعد یکماه و یا بیست روز یا دو ماه
و چهل روز و قریب بدین ایام رنگ چهره تیره شود و چنان بسیار میل کند و گاهی
بر روی پدید آید و سبیدی چشم بزرگ می یابد و شکم بزرگ گردد و بعد چهار ماه
اکثره اعراض چون دلشور و کرب و تمارکی چشم و در اولاً حق باید و جنبیدن کب
در درون محسوس گردد و آنجا که در ابتدا اشتباه افتد که خلوق حاصل شده است یا نه
تحقیق آن بهمان طریق که جنت تحقیق شد در جم گفته شد باید کرد و گفت اندک در وقت
خواب دو اوقیه غسل آب باران یا آب سرد بخورند اگر بعد از آن چشمی و دردی در زان
خود در یاد جا مله باشد و زنه بول آستان در اول بزرگت مائل باشد و در وسط قاروره او
چیزی همچو نمیه زده نماید و در آخر بجزمت مائل شود و گاه باشد که بول او صفافی و با قوام بود
و بجز آن همچو خضاب چیزی استاده باشد و در میان آن همچو حبس پدید آید و چون
بجنب مانند بالاز و شیب تر رود و گفته اند که زان و زان را بسایند و غسل بکشند و بر نشاند
زان آثر از شیمی بنر بخورد و در دو تا پیشین هیچ نخورد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را بر زان
گمان بر زنی چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یا بد گمان بر ما و کی چنین بیشتر شود
و مجرب است و اگر هیچ تغییری غالب طعم دهن نیابد حاصل نباشد و مانند آنست
و اما اندک سبب احوال و احوال بد آنکه تی و غشایان ایشان را دادم که با فراسط
مغشیه بنیایم بیشتر از چهار ماه در رخ آن کوشیدن تا بکند بد بیشتر شود و مضرب باشد جهت دفع
کردن طبیعت هوا و بلشی مایله نهم معد و را هرگاه معدت مضعف در و را و درون بسیار شود
و یا چهار ماه در گذشته باشد شکستن داون لازم بود و طوسه فی این علاج همان است که
در بحث امراض معدی مذکور شد و همچنین طریق علاج و آرزوهای بد ایشان و آنجا که خفقان
رنجبه دارد و تجرع آب گرم و گلاب گرم در ریاضت معتدل فائده دهد و اگر نریزید بر
احتیاج افتد تحقیقی از آنجا که در بخش بدین است اختیار باید کرد و آنجا که بادی در سینه
در دوده میگردد و دوا بدی که نمک کونی و سفوف مقوی و شهابه آن اندکی بر بالای طعم
بخوردن سودمند آید و تفکیک غذا در حرکت سیم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای ظاهر گردد

در غن کلبه که چشم منجمد نگاه کردن مناسب بود همچنین طین تمبوکیا و شکب با سیر که کوشه است
 و سرکه طلا کردن و صندل و بزرگ کرنب سخته و طلا می خنض با آب کرنب و صبر و صندل و فلفل و
 آب عنب الثعلب و میخسید آید و آنجا که خارش می جوشند در درون و بیرون فرج سخته
 لعاب خطمی و گلی نمرودی طلا کردن و در درون و بیرون و صبر و عنب الثعلب و صندل و کاسنی که گل سخته
 در آن حل کرده باشند شستنی در درون و بیرون آنرا بدان که لکهای آن فایده بخشند و آنجا که
 عضلات پشت و سینه و شکم سست و بختیاری است و اگرانی حمل مبتلی کوشید و شود و اعصابی قوی
 در آن موضع پدید آید و روشن گلی طلا باید کردن و دو کاک نیک نمودن و از اینک نیز وارد جو
 و انجم شمیر کردن و زانی نخوتن و گرم در لته نهاده و کمید کردن و در چشم و سینه و اعصاب را این
 حال در کوشیدها حال بریشان و معصب باشد چنانچه بخاری هر خطبه بدیشان بر آید می که گمانند
 که از خود سخا هر وقت و خونی عظیم و عصب را ب از آن منمو و در مجرایه تا این زمان مذکور کمید
 که و به و غده ای لطیف و ادوی که در غن گلی طلا کردنی و عضلات پشت و دوش و غدهها
 و ششها را محکم کردنی و مالیدن چنانچه در ذات اینسیدان اشارتی شده و از آنرا در
 رگ گرفتن گویند و برین تدبیر اصلاح آید بدین بعضی از افاد و هر حیوانی در دروغ و ادم نافع آید
 و بچشم غذا یا می لعلی جمله آنرا را سپرد آید و آن حال بعد از سستی در باب تربیت بود و فرزند
 است که با و یافته بود و آنجا که بی حمل قوی و ستور خونی ظاهر شود و در طبع حدس و گمان و طبعه و آب
 خشک و سخته که در مجرایه نشستن در معانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد از این آنچه که
 از جفت افرا و حیض گفته شد بکار و دشمن و آنجا که جفت خلط را بدی و یا مرضی یا استغرا
 محتاج شود شخص معسر فصد و سهل باید که البته قبل از چهار ماه و بعد از هفت ماه این تدبیر
 نکند که نظامی عظیم است و بر او بعضی فصد و حاجت اعالی و شرط او مناسب بود و
 در عوض سهل و طبعی شستنی که آنرا چهار شربت گویند و مثال آن و آنجا که وراثت بدی
 و معویست میشود و در آنجا که در سینه کرنب و شست و صلبه و تخم کمان و جویازی و خطی
 پانزده است و آنرا در آنجا که در سینه و تخم کمان و جویازی و خطی
 و کمرگاه و کوش را در آنجا که در سینه و تخم کمان و جویازی و خطی

و بیکار از جانی بر حسب چند نوبت چنین کند انگاه قافله و لعاب سحر گمان بار و غنم با و ارم
 یا بشیر و گنج یا یا بیه لیل و مرغ یا بار و غنم بنفشه آمیخته میست بر فم رحم وی می مالند
 و در رحم می چکانند و در عین آند آن و زود اودت سیر را نیند تا نقش نیکو شود و فرنگی و در آبها
 خود زور کنند و مثل این سحرها چون بایاها متعلق است و تجارب ایشان در نیاب بسیار
 است و خوب میدانند در سحره خوض کردن مناسب بنماید لیکن آنچه نفع است از ادرین امر
 نیکو یا نیست اند و چهار درم نویست خیار ششتر سی و در طبعی مرکبه یا در حباب و اودن آب یا و غیر
 خود درن صومای بر حلقه بار و غنم مرغ و با و ارم و بزرگ پیر که و خلی و آتشامیدن حلیت و جن بیدار
 و در چنین و شکطرا شیخ هر یک اندر طبعی مناسب و لغز انده بگایث مانع بود و سن
 چند آن را سحر دوم مقدار یک با قلاب بزرگ مرکبی با لغز است آن در عفران سوده و در طبع
 حلقه خور و ند و بنده و وی خلاص شد و سحر آن سحر جونی محراب بس از اطبا بگیرند
 چند بیکست و مینیه و مرکب شقال و مسک و اوت دار چینی و اهل نیم شقال و جمله را کوفت
 و بصل برشته بخوراند و در آب گرم و یا در عسل یا در شکر آب کهنه فاکر کرده
 عطسه آوردن و عطسات بس نافع بود و بخور حشیمایی و زبل کبوتر و سنگ پشت و سحر
 و آب و موی سحر در زیر او فائده دهد و گفته اند که هر حق معشایطین در دست چپ
 و بسمتن زیر آن راست و صیطرک افروشی هم بر آن فائده عظیم دارد و در آن سحر کم
 بسیار و خاصیت و گفته اند که طرق احتیاط نیکو درین باب نیست که چون ابتدا
 آثار وضع در یافتند فی الحال کجام رود و در خام مکث نیکو کند و لعابها و روضههای بسیار
 آنجا نیز بکار دارد و چنانچه مذکور شد و آب گرم بسیار بریزد و ساغل خود را نرم و گرم دارد
 در محلی که هوای آن بگرمی مائل بود و وضع اشتغال کند و خود را از بول و براز خالی کند
 قبل از غلبه درد و اگر قبض باشد در خام بختن نرم شکم را فرو آورد و شور بای جرب و نرم
 بر و بخورد و از آب سرد و سرد و ترشها در آن چنین عذر کند و بر و صبر نماید و سحر یا در
 تا ممکن بود و کند و باقی اعمال که سابقا گفته شد می کنند ما و ارم که او را از زور مقرر خود و
 آمدن فرزند نباشد او را تکلیف زور کردن نکنند و اگر عسر او از جهت خوف است

که خود را به هم میزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که او را بحیل از آن
خوف بیرون آورند و اگر عسر از جهت میل کچه بود بطریق غیر لایق قابله آنرا بحیل هموار سازد
و اگر بعضی اعضا نه بر وجه لایق باشد بیرون آمده باشد آنرا قابله با احتیاط باز پس کند
اگر تواند و الا او را پشت خوا بانند و با هتگی یا سپاهی او را کشاده داشته ببالا برد
چنانچه سرین او از جای خیلی بر داشته شود و انگاه بجنباند تا بجای پس رود و باز او را
نشانند بر سر در افتاده تکیه زده تا بجای بر فرو آید و قابله بدست آن احوال را دیر باید
و اگر کچه بر دو پای هموار آید منع نباید کردن که کوفت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یکپایه
یا یکدست بیرون کند بد بود و منع لازم بود و بهترین اوضاع آن کچه بر فرو آید و قبل از
سه عضو دیگر ظاهر نشود و روی کچه بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر و لاد
سطح می شیمه بود و آن پوده است که در رحم برگرد و جنین متکون میشود و جهت خط آن
همچو کسه گرم که دانه اما صلب تر و بهتر از آن آن هنگام چاره نماند جز آنکه قابله با گشتان
چپ آنرا کشیده دارد و بدست راست یا سپاکی آنرا پاره سازد و هرگاه در دو آنرا زانو
از چهار روز بگذرد و کچه بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدبیر اخراج آن باید کرد
زیرا که گذشتن آن موجب تهلک مادر شود و جهت نقصن پذیرفتن آن و رسیدن بخارج آن
بدل داد و آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد و دست قابله بدان رسد قطع قطع
آنرا بحلیل تمام بیرون آورده و شب آنکه از آن فعل آید بیجا در نرسد و الا تریخ رحم کند
چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشور با بای نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخور را که مذکور شد
در تسهیل بکار دارند و جد و اروا مانند آن در لعاب حلبه دهند و تسهیل قوی از کاغذ یا
چوبی از شاخ قوی کشندان یا از طعینا یا سداب یا خ تیزک با چند پرمغ بقطر آن آلائیده
یا روغن لبان یا آب خنظل یا بطبیخ آن بفرمانند تا بخود بر دوز و خشیا فی که از بخور مریم
وقت و حلیت سازند و فرزند کردن آن نیکو بود و سه درم اشنان فارسی کوفته در سبج
حلبه و اشنان آن دادن مفید آید و بر یابندن چند و مرکی و خوراندن آنها نافع بود و فرزند
که از خربن سیاه و موینج و زراوند و حجاج و بخور مریم و حب مار و یون و تخم خنظل و اسحق

جمله را گرفته و بخیه بزهره گاوسرشته ساخته باشند بقایت قوت بود و بر عانه و نوات ضما و خم مغل
و قسط و برگ سداب بزهره گاوسرشته نهادن عظیم نافع آید و آنجا که بعد آمدن سیم شیمه که زمان
آنرا جفت گویند برآید باید که قابل آنرا بدست نگاهازد و یا با کمی کشش بران بندد و نگذارد که
باز پس برود که از آن خفقان و حقان رحم مملک پدید آید و آنرا بر شایر و ن آرد و
که از آن سیم انقلاب جسم بود و تیر آرد و ن سیم نزدیک باورد و ن بچم مرده بود و بویها بدوم
که فتن و آتب خاکستر خور و ن قرح اندک و عطسه در آن باب نافع بود و اگر بدینها نشود و حسب
علت است آنرا با بخوابانیدن و چیزی بران بسته بگذاشتن و از فریقات مذکوره دادن بآرد
جد اشود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است مائل شود و منفعت بخا
و دستور عادت و یا حبسی شود و از آن المی حادث گردد و علاج آنها از همان انواع پاکیزدن
که در افراط حصص احتباس آن گفته شده لیکن در منع افراط چیزی که آنرا تمام بازدارد و نشاید
که مضر باشد مگر آنکه از حد در گذر و جهت رفع احتباس فاسد حصص کنند بزرگ شود و بداشتن
چنانچه دستور است بسیار مفید بود و همچنین گز انگبین و برگ بلوط در درانیر شکین می کشند
با نخا صیغه و نفاس زینیه است پنج روز و بویاسی روز و نفاس ما و پنجه روز بود و با حبس
و بعضی باشند که ایشانرا نفاس نبود و یا اندک باشد و آن علاج استغنی بود و آنجا که حالت
عادت بوده باشد که بچه او قبل از وقت بقیته تدریر آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت
چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب آنرا باز جویند و درازا آن سعی کنند آنگاه در سیم
اوقات حمل تقویت اعضا تخصیص رحم و دماغ و دل و گرده می کنند و در حین حمل از مضرات
بجمل مسقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با در رحم بود که مانع آید
از فرا گرفتن رحم جنین را و پروردن آن و نکلون آن اندا و نماید بر دفع آن یا بطوبی
غالب و لغز اند و بود از جهت سوء المزاجی بار و در دهن رگمای رحم که آنها را را
نقرالرحم گویند و شیمه در رحم بدان متصل باشد در واسطه بود غذا گرفتن جنین از آن و ن
و جهت این رطوبت اتصال شیمه بدان عروق بقایت ضعیف بود و در حین بزرگی
و گرانی جنین حفظ آن تواند و قبل و بعد از آن رطوبات اندک یعنی از خارج بقیته

بعد از آنکه سرخ می بوده اند سفید شوند و آنچه دلالت کند بر ضعف جنین و نذر بود و بسقوط و سقط شدن
حامله و آمدن حیض با وقایع خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندکی حرکت نکردن
بعد شش ماه و ظهور طوطیهای بسیار از فرج و بدون با فور رحم و اندک علم اما بعد چهار
مشتخوون است که گاهی که مصلحت بزرگ در آن باشد مثل سیم آفتاب حاذق
و غیر ذلک است که بگذارد که منی بر جم و آید و اگر اتفاق افتد برون کنند اما منع از
بسیار وجه تواند بود و یکی آنکه در حین انزال مرد یا زن خود را باز کشند تا لطفه نرسد
نرسد و و هم آنکه مرد منع از انزال کند چنانکه بعضی می کنند سیم آنکه قبل از دخول زن چیزی
که سست شود رحم کند و دفع کننده منی و مانع جمل بود و در فم رحم آنها مثل حی یا شایانی که از
کرنب و جسم منقطع و نیز از خشان و فاقه انسل و خست احدید و یونند و کز آن جنین و طوطی
و زبیره گاو و پرده درون انار و چراگوش حیوانات و حیض و خست توت و سرگه و فسیل
سقط و سیاه و سفید آب مجموع یا بعضی سازند اما برون کردن از رحم هم سخته و وجه دیگر که دو
یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند و زن بز و شام بر خیزد و عطسه و خنج خنجه چند
قوی بکند و هفت قدم باین قدم عقب باز جدم حکم دوم آنکه دوای که آنرا باز گردانند و منجم
رحم نهاده مثل نوشادر و نبات و ملیحات و نمک طبرزد و پوند و شال اینها از آنچه بر دشتن
در حیض بود و بعضی از اسباب مذکور را هم این خاصیت واقع است دوم آنکه بر سر اسباب
نشیند و ناف خود را با انگشت خشتی تاب دهد و بجالد و چیزی که بدوی می بود و در زیر خود
بخور سبکند از آنچه جهت سرعت زادن گفته شده و چیزی مفرق می خورد و آنجا که بدنها از آنجا
نیاید و علوق جمل شود و چاره نباشد جز آنکه سیله یا چوبی سخت بر چوب سیلی تراشیده و تخمبصر از
بیخ خار سه قدر می در رحم فرستد و کثیر آنرا بر بسیاری بران بسته دارد و تا به بالا نرسد و
و شیب و اکثر اوقات زور آنرا میخیزان بگذارد و بسیار فو و تعبیل در دفع بیشتر و شاد و آن
میل و غیره کند و بدون آن بسیار و دیکه و هفت برین پنج میگردد از آن تا حدیش اندک از آن
آمدن گیرد و تا به سنگ تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری که کاغذ را بر هم بچیند و محکم با چوب سیله
و قدری رسیان بر آن بچیند و در تعبیل سائید و بر و مالند و بگذارد تا خشک نشود و از نگاه

در رحم فرستند تا حیض آمدن گیرد و پاک شود و این عمل سفرته نذر دوا اگر کاغذ به بالا رود
 باکی نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و سبب رون آید و ازین عمل بیشتریت و بخوردن ادویه
 و نهادن بهم گاهی می افتد و در آشنای کافق رحم باید که خود را از سرما حفظ کند و قطعاً جایزه
 قالیقش و ترش رسد و بیا و آب سرد و دهند و نه و شقتا و و چیزهای با دناک و خجرات نخورد
 و هر یک روز در میان جام زد و دو شکم در رحم را بلع باها و و غنهای نرم قریح بکند و چیزهای
 نرم کشانیده و محملات غور و شکل کاجیهایی تخمه دار و اماج پر پیاز و گندما و خبازی و زرد و
 و دنبه بار و غن خرد و بادام و کشباده آن بگوشت مرغهای جوان یا بی آن و از حرکت عقیق
 و جماع پرهیز باشد و ملاغیه فایده دهد و زنان زائیده و اسقاط کرده را بهم این تدابیر باید
 تا چله اقل تا قریح که بدان محتاج نباشند و جهت رفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را در تابستان
 و دوج گاو شیرین علاجی نیکوست و در دیشان را بهم که تا هفت روز بعد ولادت میباشد
 مانع بود و خربزه بهم بجای آب نیکو بود و در خلط معده از طعام و در عدم خلط بدن و بهشتا و قمر
 و دوج شتری مانند بهم موافق آید و جلا بهایم بسیار مناسب باشد و کشاده و دشتن نفاس
 بفرزجه قویند و گویین و کشباده آنها آن کرد و در آتسکین نیکو دهد و اگر این رعایات
 نکنند و بخلاف این اعمال جرأت نمایند هم وقوع انواع امراض رحمی و غیره بود و حائض
 بر عالم باحوال بدنی مخفی نیست و هرگاه بحال صحت باز آید بدست و متاعا عمل نماید و این علم

باب بیست و نهم در بیان امراض شست و مناضل و پاپ

و اسباب و علامات و معالجات انار و شست و تنیگاه

اما سبب در شست یا سوز المزاج سرد و ساده بود یا مادی و در حوالی فقر یا از داخل یا خارج
 و یا مادی بود و غلیظ در آن حد و در این بیشتر افتد و اکثر نفخ مری بدن را یا باد بود یا سیر یا استلا
 و موی بود و در رگ بزرگ که در شست بد را از کسی کشیده است و یا رنج و مانگی بسیار بود و اینها
 زوری یا از غلبه حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضایی مجاور بود و خیاخیه در اعراض

گفته شد تقسیم حاجت باشد اما سبب در و تحسینگاه در غلبه اوقات یا با غلیظ بود یا با نفی خام
در آن حد و در علاج آنجا که سبب المزاج سرد بود و سردی محل نبودن و گرانی یافتن اکثر
در قطن و نافع بودن چسبندگی گرم با غلیظ و بالاتر و زیاد شدن در سکون و در شب و در
سرد مابراین دلالت کند تبدیل مزاج باید کردن بمداومت بلا دریات و رس و کسبی چون
خرقانی و استعباه اینها از مشروبات و معدلات و غذاها می فرمایند در وقت این
در وقت بخوبی و درین احوال که گرم کرده و پشت بر آتش و شستن بر روغن و نمک چرب و
به نیکو روغنها و پخت مالیدن سود دارد و آنجا که سبب بلفظ غلیظ بود و گرانی محل و ظهور قوت
وجع با بیشگی اندک اندک و دشواری برخواستن و بر محل بودن آن اغلب در قطن و سن و حبه
و زیاد شدن سکون در سرما و بخوردن میوه ها و آب سرد و شستن ناکردن محل روغن را
که بر آن مالند بدان اشتها و کند بعد قی که در و سهال یا در غلیظ با اعمال مذکوره اصلاح
باید کردن و تیزاب مدبر بکلیت و جدا و مالیدن درین سرد و شستن با پخت سودمند بود و در وقت
کردن و گاهی تسکین یافتن و باز خوردن و ظهور و سردی اقوی در حرکت و کم شدن در
آخر حرکت بدان گواهی دهد و غذاها می باید خوردن و غذاها را کم دادی با دشواری
بکار داشتن در روغن زریه و روغنهای مذکور مالیدن و دواهای مقوی مذکور خوردن و در وقت
با دوا سیراب ستوری که بسبب شد و تحلیل نمودن و نفخ مرق را بر بعضی از دوا سیراب نماید
و اصلاح کردن و آنجا که سبب استلای عرق پشت بود و بودن وجع بر دامن پشت بان اشارت
کند باید دیدن که سبب آن استلای است یا از احتیاج یا از نفاس یا حبس منی است است فراغ
آنها باید کردن و اگر ببرد بگیری احتیاج آفته قصد با سلیق باید کردن و غذا کم ساختن
و مالیدن آن عرق بر طول و طرف مهره پشت و بعد تدبیر روغن محل چون روغن میسطک
و یا مسکن چون روغن گل باشد که از خوردن ثقل معده و دفع شود و آنجا قی کردن و گفتند
و سفوف مقوی و رس و امثال آن خوردن نافع بود و حرکت غالب با بیشگی سواری سود دارد
و آنجا که سبب تعب باشد بعد ماسباب آن خاسته گفته شد بدان گواهی دهد و تسکین و کم شدن
در استراحت و تطیب و خوردن غذاها می مناسب که در اینجا گفته شد و بتفریح و بویهای خوش

اصلاح باید کردن دانه جماع و محملات قویه و تعبها حذر نمودن چو اسهال را در مکرر گاه
 قطن بعد از کف دست و در محکم کردن و در میان و دانه هم چنین هسته از محلی در دیگر دو با
 پشت بلامنت بود و در مکرر گاه چنان بود که زحمت توانستی بر خاستن گوشتن و در دنیا
 شایسته چنان بود که گردن و سینه راسته توانستی بر کشیدن و در خشن و افواج تدبیرگر می نشسته
 سیکر و محملات می مانده فائده زیاد و نه اشتها و گشته شده بود و چوگی رسید و حال او دید
 تا محلی در و در این پشه ساخت اول بپختن اگر گاه او که در او بیشتر بود و بر ما کی تیز شامی آزار
 خفته اند که غوغای از آنها بیرون آمد و سم قش را سائید تا آب و بر پر مری بر آن مالید و گذشت
 هفت شب شد و ساعتی را آن محل ورم کرد و بعد از نصف شب پس آزار و رخن گاه و ریب کرد
 گذشت و روزی دیگر از آن زن هزار و آبی اندک تراشیدن گرفت و چینه کهنه بر آن بست و
 میفرمود و هر روز همان روغن چرب میفرمود و هفته را ورم و درد آن آمدن بر و آب تمام
 تسکین یافت و بعد از آن محل بالانین را هم همین نوع علاج کرد و بعد تسکین و دانه او را
 قوی زاد و در شامی این مباحثات در و در این چرب و نرم خیزه میداد و در در شبست
 صحت تمام حاصل کرد و دیگر خود کرد و دانه اعظم میل کرد و در هر چه شست آنچه
 بر روز آید از آن جدا به خوشند و آنچه بجانب در و در و در آتش گویند و آنچه به یک پلو
 که از آن آید و سبب آن بیشتر رطوبات لغز شده بود و در محلی را با مهر و یا رطوبت
 غلیظه و یا با وی غلیظه و در آن موضع و آنرا فرسوده گویند و باشد که از ورمی و غلیظه در صفاق حدیده
 و بهر در از آن محل خود جنب باند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض کودکان
 بسیار یافته جهت غلیظه تولد یا دانه خام و غلیظه و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت
 و جهت نرمی روابط هر یکی ایشان و بقرای گفته که هر گاه خداوند ربو یا سرفه مزین را قبول
 بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود و ملک بود بواسطه انتقال مواد آن مرض
 و حادث شدن خراجی بزرگ و مرض از آن مواد علل است و شامی که اسباب
 علت اند همان نوع است که در در پشت گفته شد و تقابض ضربه و سقطه شام بود و بر پشه
 و وضع با حسن و جمعی دال بود و بر ورم چنانچه مرار گفته شده و در جمله سابقا باریک شود

منفذ غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبت افلج آورده اند و از آنجه در علاج افلج و رطوبت
گفته شده محقق است آن اختیار باید کردن در یک وزیره بستن قانده و ده در آنجا که
سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد بقوی در تشنج بلغمی گفته شده عمل کردن نافع آید و آنجا که
سبب باد غلیظ باشد علاج کوز از سفید بود و با بجمه در تمامی اقسام استفراغ و تحلیل خلط
با سبب علت باید کردن چنانچه مرا طریقی آن معلوم شده بعد از تعدیل مزاج نمودن
و بیست مجمه و شش ماه آن مهره را سباجی باز برون و از دستورهای که در هر مقامی مذکور شده
آنچه مناسب باشد مرعی باید داشتند و الله اعلم و **در کسیرین و عرق النساء**
فرق میان این دو مرض آنست که وجع در کسیرین باشد و بران فرو و نباید
مگر اندک و در عرق النساء درازی آن رگی کشیده باشد و بدین جهت با سم آن گ
که محلست موسوم بود بی ذکر حال و عوام این مرض را رگ قنیفه گویند سبب هر دو
ماده فصلی بود که در درون موضع ریزد و بماند لیکن ماده کسیرین در فصلی در ک بود
ماده عرق النساء در فصلی در ک و درین عرق بود و در ویری بین که کشنده است تا مینه آن
محیط شده و فرو آمده و هر چند گفته که ماده آن فرو و تر آید و یا به پاشند و گشتان
پایسمی هم سر و گاه بود که ماده آن که درین در و مذکور شد بی آنکه در فصل بوده باشد
و بدینجا اشتغال کرده و سبب میل مواد بزرگ اغلب ضعف آن بود و بسیار شستن
بر چیزهای صلب و باشد که ماده وجع رحم به آنجا اشتغال کند و این در و پدید آید و
ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض اغلب مقدمه عرق النساء باشد علل آنست
دلیل بر خلط چنانچه مرار مذکور شده ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون گفته شود
سر استخوان از حقه بریدن خیزد و ساقی دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء
راست شدن و خم شدن و شوارتر بود و در بران و سه رطوبات مخاطی بسیار باشد علاج
تدریس این هر دو وجع تدریجاً و معالجات بود لیکن اینجا چون ماده در غور تر و محضه ظاهر است
در تدریس این مرضها ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریقی کلی در علاج این نوع امراض مزمنه گاه
که نوبت است که نخست ماده آن را باز جویند و تحلیل آن کوشند بتفاریق و تقابلی آنرا

از محل تحلیل کننده محلات قوی که ماده را از عروق بکشد انگاه و عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضله را
قبول نکند و آن عادت دوزاکی شود و آنجا که گمنده باشد استفراغ حاجت نبود
و در تحلیل باید کوشیدن بدستوریکه بعد تنقیه مذکور میگردد اما آنجا که در او بلای دهن
غالب یاست ابتدا بقصد سلیق از جانب مجازی باید کردن و در روز روزه فرود
و یا چیزی قلیل لطیف دادن بعده چون در از جانب وحشی ران و ساق فرود آمد بود
یا از عروق النساء فصد کردن و چون از جانب النسی فرود آمد و باشد فصد صافن کردن و
بعد محله یکبار از رگ که بر پشت پای نهاده است میان منبر و خنصر فصد کردن و بعضی
گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق
یا از باسلیق صواب باشد و جالینوس گوید که فصد صافن و مابض دین مرض الفج است
از فصد عرق النساء و مابض الفج از صافن است و بعضی مجربان گفته اند که اولی آن بود که در روز
قبل از فصد هر روز یک نوبت حقه کند و در موی هم سه سال فائده عظیم رساند و بعضی گفته اند
که در سه سال اگر چیزی سچ آورد ندهد کننده نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در دروسن عرق النساء
سچ و سه سال خون واقع شود و صحت یابند چنانچه در آنکه فزنگ و بعد این تنقیه نیز آبکاری
باید کردن بر تمامی رگ یا حقه ران در عرق النساء غیسره باید کردن و حقه ران پر و دوی
روغنما سیخستن یکبار باید فمات از هر دو مرض در آن اثنا با از مولدات ماده مرض و مضغفات
عضو بعد از مکان حذر کردن و گفته اند که نموده را از قعر محل بیرون کشیدن و بعد از آن
محل را بمقرض ریش ساختن تا وضع شود یا شرط کردن بدستور حجامت و خون بسیار از آن کشیدن
و زیاده از قاعده علاجها باید کردن و از مطلق این علمها تدبیری که خشک کننده ماده خام
کننده آن بود از داخل یا خارج نشاید کردن و استعانت بمقویات عضو بدن بعد تنقیه لازم
و نافع بود و قبل از آن ضرر بود و مقویات همان است که مرارانه کور شده و مداومت آنها بمسح
این علمها را نکند و اگر بعضی دواها یابند که در آن هم جذب ماده از محل تحلیل آن و تقویت
عضو باشد از خارج بکار داشتن آنرا فواید عظیم باید دانستن بلکه چنان استعمال کردن
خطا بود و آنچه نفع و صحت این خواص در و تجربیه رسیده است نیز آب مدبر حاکمیت است

و داروی آبله فرنگ و دین سمن و دین المنال عور سگی را علت بود و عمل این دفع گوید
 و در پی آن در درجسم پیدا کرده آن بعد و هفته بوجج الودک منتقل شد و بران حال سمن
 اندک و رزمی هم ظاهر بود و عجائز انواع و رغنهای محسلی که در او جابج حین است و حال
 می کنند چون رغن سپت و رغن شبیت و رغن مانخواه و رغن سیاه تخم و رغن کرکیت
 و رغن زیره و رغن حلیت و رغن تخم گزنه و غیره می مالند و ضاد پای محلل بکار میباشند
 و زرباد و جدر وارد امثال آن طلا میگردند و گاهی جسته تسکین و حج محذرات نیز نشانات
 می نمودند و نافع نمی آمد و بعدت یکماه کشید و او بغایت ضعیف شد و نیایچه از حرکت باز ماند
 و ران و ساق او بسی لاغر شده بود و از ضعف و در رخن نتوانستی گفتن فرمودم بایر موضع
 و حج و درم او نیز آب مالیدند و قدری فاد زهر حیوانی و رگلاب ساییده بد و خور ایندند
 بعد ساعتی چشم باز کرده از ناله بر سو و انگاه هر روز و وقت فاد زهر میسیدادند و نیز آب نیز
 می مالیدند و غذا برشته مرغ می خور ایندند و بهین و سه روز قوت گرفت و در دو روزم این
 و خلاص شد مجرب علی علاج عرق النسا چنان میکرد که تمامی آن پایی مالد و ران بدین تریخ
 میکرد و بعد رسانی قوی بر انگشت کلان آن پایی می بست و مریض را بدین انگشت از بلندی
 بر می آویخت چنانکه سر مریض از زمین مقدار شیری برداشته میشد و سه جوب بران لیسان میزد
 و مریض را از درد لحظه غشی میشد و انگاه او را فرو می آورد و میگذاشت بهین تدبیر آن و حج
 مرتفع میشد اما درین گاهی که بی احتیاط واقع شود استرخای در بند انگشت پایی بدید می شد
 و بهین آن بجزکت ماند و شخصی که تجربه این علاج کرده و این قصور پیدا آمد و حکمای هستند
 طریقی در شستن مقرر کرده اند که آن ملازمست و در مرض غلیم نافع است و آنچنان بود که مریض
 مربع نشاند بعد بدین و تریخ محل و سرهای غیر باؤف چنانکه کش را متصل بود بعد سران
 باؤف را بزور کشند و بیاورند و بر بالای ران غیر باؤف چنانکه کش را متصل بود و بهین آن
 قرار گیر و السلام و در جمله این نوع امراض شستن مریض و آب معاون بعد بدین رغن
 مناسب و بعد از آن هم رغن مالیدن نافع بود و اگر در آب فی نشاند که محلات قوی گوید
 و ران باشد هم نیکو بود و در پنج پیه گفتار و روبا و کلاغ سیاه و عک و بدید که کوس و

در حشر با سید و دو سه پیرین دارد و دوم دراز و ضلع سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است
 و اگر دوسه از اینها با هم جمع کنند نفع آید و گفته اند که چون مریض را این علاجه امتحان فرمایند
 یکدرم یا ششقالی نفط سفید یا شراب ریخانی بخور و صحت یابد **بسیار** ششانی نافع در کتب
 مرض گبیرند یک پیچ و جابو شیر و انزروت و مقل و آتش و شعیل و سورخا و ششقالی و ششقالی و ششقالی
 و طبع هندی و چند دوزنها و قسط و ماهی بزرگ و بگ سداب و انیسون و تخم بادیان و بوره و فانی
 بسا و ات جمله را سود و با هم سه شند و شیان سازند و الله اعلم **وجع المفاصل**
 سبب بفعل و در و بند های زانو و دستها و انگشتان سبب ضعف این اعضا بود و بواسطه
 سو و المزاجی سافج بار و این بیشتر افتد و یا حار که جذب مواد را بخاکند و سبب فاعل درین مرض
 یا سو و المزاج تمام بدن بود یا از اعضا می کشد فقط که بدان جهت ماده موجد متولد گردد و
 بمفاصل رسد نفع گردد و این سو و المزاج یا ساده باشد یا مادی و ماده و آن یا بلغم و مره بود
 این بیشتر افتد و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفر باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا
 واقع شود و اکثر اینها فصله هفتم و دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید
 خوردن غذای ساقی و موافق مولد ماده است و بدی هضم و ترک ریاضت و حرکت غلیظ است
 سیر و جماع و حمام بر است و احتباس خون بواسطه طشت و شرب خمر و آب و میوه بر ناست
 و دریم خوردن بی ترکیب و بسیار باشد که بحسب خشمی عظیم غلطی بگذارد و دوران صین خست
 نامحوار گردد و خود و آن ماده در شب گاه ریزد و بماند و این مرض بمرثا بفرزند آن سود
 و دیگر گاه بماند و بعد تسکین در هر چند گاه عود کند و سبب ویرماندن این علت آن بود که در
 مفاصل کثای مواد صفت است بی اختلاط با خراشی غشایان بدان جهت متاثر شدن از
 و اسی فعل طبیعت بعد بود و چون در مفاصل و تر و غضروف استخوان و ریاضت است و
 این اعضا ضعیف بود و دفع ایشان مفضل را بدی سیر گردد و بسیار باشد که ماده و آن در
 متحرک شود و بنگاه خست گردد و در انگشتان مظهر در هم پیچیده شود و یا کوزه بماند و باشد که در
 ننگه انگشتان گوشت فزونی بدید آید و این از ماده و عمومی است و نخ از ماده و بلغم
 و سو واده سبب سواد است حرکت مفاصل محلی است مواد را بی اختلاط رجوع لغز و مواد

درین مواضع صلبه و برتر میسر گردد و اگر کمزوری را که مفاصل نیستند اول فقرس پدید آید و اینها علت بیشتر پیران و ناقصان و مردم ضعیف و سوداوی را افتد علما باشت شناختن هر ماده و سودا المزاجی همون محل و مس و ضربان و گرانی و تند و و خراج صاحب و ضرر یا فتن از دوا موافق و رحمت یا فتن از دوا ای مقادیر و طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب و باران و بکار و روزه و استراحت و فصل و صحنه و سن آسان بود و چنانچه مراراً گفته ایم میان فتنه و انقباض و دلت کند بر ترکیب ماده است که از گرم فقط و سرد و فقط نفیع نیاید و از گرم و دفعه نفیع یا دفعه دیگر از سردی متفع شود و کسانی را که مزاج گرم بوده باشد و تدابیر یار و در طب چون خوردن مایه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب بسیار بود که ماده ایری است فاسد شود همچو سده و علامت آن بان باشد که وجع یا جک یا سوزش بود و از چیزهای گرم و ملاست جاشه تنفسه شود و از چیزهای خشک رحمت یابد و آنجا که ماده رخی بود و خفت محل اتصال بود از محلی بران دال گرد و فتنه دم تناول اطعمه و نوا که با و انگیزیم بر آن گواه باشد و آنجا که این ماده از حرارت و حدت بر تبه باشد که در استخوان در رود و آنرا تبه کند و این را طبیب ریح الشوک گویند علاج آنجا که مرض اندک و بعضی مفاصل بود و کمته شده و عرض المبه فرنگ نباشد بقی کردن بسیار و مداومت خوردن ملا و ریات یا زنجیات یا رس و ماسیدن محلات که در عرق النسا گفته شده بزودی اصلاح یابد و آنجا که عرض المبه فرنگ و باوان بود بجهان نوع که و محلش مبین است علاج پذیرد و آنجا که مرض قوی و نوب بود اگر سبب و المزاج ساده باشد نخست تعدیل باید کرد و نوبستوری که مراراً مذکور شد بعد از آن تسکین و حج و تحلیل ماده نمودن و چون سودا المزاج بدن یا اعضای ریه متعده مرض باشد در تعدیل آنها اول سعی باید کرد و بعد از آن تدبیر ماده مرض پر و ختن چنانچه مبین میگردد و گاه بود که در تعدیل ساده و حار آن با استفراغ اندک خون و صفر محتاج شوند و در تعدیل بار و آن استفراغ اندک بنعمه و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن با استفراغات مقرر و منع غلبه رختن آن بعضو باید کرد و آنگاه در تحلیل باقی از محل کوشیدن و در هر تدبیری چند چیز مرعی باید داشتن اما آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد و نوب که بعد و کشته و ز

فصد کنند و در آن ایام مرئض چیزه قلیل و لطیف مناسب خورون و چون در و در دست
راست باشد اکمل دست چپ را بکشانند و بر عکس در زانوی راست باشد با سلیق و
راست را بکشند و اگر در زانوی چپ باشد با سلیق دست چپ را بکشند و اگر در هر دو
پایه بود از هر دو با سلیق یکبار فصد کنند و اگر در هر دو دست بود از هر دو اکمل یکبار فصد
کنند و خون بقدر قوت بر دازند و بعد ظهر روز را زانوی فرایند خصوصاً که در و
در پایها باشد و اگر بدین قسم تسکین نشود مسهل لائق هم دهند و یکی از ایام بحر آن تخصیص در
هفتم و یازدهم و چهاردهم و غده اشترت سودا و المزاج و موسی سید هندی چنانچه در امراض موسی
مرار اند کوشیده و در باقی اخطا هم برین قیاس باید کردن و درین اثنا بطول آب سرد
یا طله ای را در فی الجمله منع ریختن ماده غالب بجل باید کردن و آنجا که ماده صغیر باشد چنان
رعایت باید کردن که نخست بر دای قوی منع ماده می کنند و شربت های مناسب میخورانند
و انتظار نفیج می کنند و وقتی ماده را که در خلاف اتل می سازند و چون نفیج پیدا آید مسهل صغیر انداخته
لیکن در جمله سودا و گرم چون تپی مایه و اتفاقاً متماوه باشد یا شکر یا شکرک غلبه و در تپی در مسهل
داون و در غده اشترت ملا حظه جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها دارند و نیز سیم
یکبار باید و شستن و آنجا که ماده بلغم خام بود و در ابتدا و نفیج ماده که شده بسیار غده بخورند
کنند که سیم بر ششها با آب راز یا نه و اشباه آن در داود و در و در و نفیج تمام استفراغ کنند
و این قسم چون عسر تر است استفراغات این قوی تر باید و وقتی قبل از مسهل و بعد از آن بگرد
و بسیار باید کردن و آنجا که ماده آن مرکب از بلغم و صغیر بود و هم نخست تدبیر نفیج باید کردن
بخورند و این چیزهای مرکب که مناسب هر دو ضد بود چنانچه در شکرک و غلبه و غلبه غیر غلبه
و اشباه آن مذکور شده و فی بسیار باید فرمودن و بعد نفیج مسهل که هر دو خطا را دفع کنند و آن
و آنجا که ماده از سودا و بی خالی نباشد از منفعیات و سهلات سودا هم احتمال باید کردن
و هرگاه نفیج و نیز حاصل شود اما الا حصول بار و غرض خرد و در باید داود و آنجا که با سهال
ماده دفع نشود و در راست تو به بعد از آن باید داود و چنانچه در شرف امراض کرده و مشابه بین
شده و بسیار بود که بعد از آن محض دفع نمایند و حاجت مسهل نباید در آن برای طبیب محرم است

و بعد ازین تشبیه تحلیل تقویت موده و تقویت عضو تسکین و جمع باید کردن جمالی که در این تشبیه است
 که در جمع الی و عرق العنقا که کور شد و قبل از تحلیل موده و وضع مقویات عضو تجویز رسد و طبیعت
 و مصلحات بکارشاید در این تشبیه زیرا که مصلحت موده و آن در وایامی موده که حرکت آن موده دفع کنند از خود
 و آن موده باز گردد و در بدن طبعی همان گاه بسیار گردد و از آن حال بهیم حدوث انواع مراض
 باشد و اگر باعضای سینه تنگی و دل و دماغ زود و بلاگ گردد و و این نوع خطا از طبیعتان جاها
 بسیار واقع شده است و این قوی بهم قریب بدین فعلی کند و او سهل ضعیف بهم جهت تحریک
 که در آن موده و دفع نام گردد و در این مراض منع کرده اند چون محل مراض عضله است
 و واقع است از هر چه بجنب مضرت مثل تشبیه و لبنیات و سب و دینا تا مراض و رانی کلی نباشد
 بر پهنی ماید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب موده است بجل از آن حذر باید نمود
 و طبعی نوع حکمای موده در علاج این چنین امراض آنست که در ابتدا چون وجع غالب بود
 طبیعت بزفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند باستعمال سککات از خارج و بخار
 که بجنب مضرت خطا را بهم فرموده و خام می کنند بلکه بخیزی که موده را از عضو خارج می کشد
 و تحلیل می کند و مع ذلک تقویت عضو بهم می نماید و تجویز آب فاروقی در بر و سینه موده که سوز
 در آن حل کنند اولی بود زیرا که سر نخان را آورد و دفع و تحلیل فضلات از این اعضا تا سستی نکند
 و بعد تسکین سهل خطا سبب دهند سهلی قوی سیر و اگر که تا از خود آن بر نود و ایمن شود و
 بعد ازین چسبندای که تقویت عضو کند و دیگر قبول آن موده بکنند چون درین الاوجاع ماید
 و بدان موده است نمودن فرمایند چند آنکه خود آن از موده بگذرد و تا چهار فصل بر این بگذرد و
 و نخست در درین اوقات مداومت خوردن مقویات بدن و مصلح مراض بر بالایی غذا
 مناسب است و دارند و چون مراض کمند دانند که بود و مصلحات مذکور و تحلیل آن نمایند و در
 گاهی که ابتدا اسهال که بهم می آورد و بهم اسهال کنند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط
 دارند سهل و جهای تیزی دهند و جهت دفع مضرت از مینا و لبنیات صفه را داخل ساخته
 دهند و گاهی که موده خونی سبب باشد و مراض نو و قوی افتاده بود و قصد بهم تجویز میکنند
 که سنگ نیک دهند و در این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان یا نتم است

مفاصل کهنه شده بود و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادزنگ خوردگی شده بود
 و اندک کسور گشته و لون آن بسیار بی مائل بود و ماده آن از سودا و یتیمی خالص نبود
 بعد از دست مالیدن و بن مفاصل انگشتان او بحال اصلی رسید و او مرد و اتم آخر
 بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورده اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نموده و گاهی
 مسلی ماده غلیظ هم خورده و عورتی در بهار شیر و ماست در یو اس و چنانکه با هم
 خورده بود و در و بند های سرد است و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب بود و در
 گذشت و او از دواهای گرم مثل زنجبیل پرورده و دوا و مشک و غیره خورده
 تمام صحت نمی آمد فرمودم تا تخم تیز تره را سائیده و بگل آب غنچه برشته کند بر تمامی بندگاه ها
 عضوها و دست و پیریز میگرداند و در صحت یافت و چند شخص دیگر را قی بسیار فرمود
 و ازین دوا می پاشند و پیریز میگرداند و در صحت یافت و چند مرضی که این علت
 کهنه شده بود و البته رنگ فرمودم پاشند و بدستور عرق کردن و صحت یافتند و چندین
 که ریح الشوکه داشتند هم بدین نوع علاج کردند و گاهی در ریح الشوکه تیزاب مالیدن فرمودم
 عطیه نافع آمد و طبعها سست که در عرق الفنا گفته شد در آن بسیار نشستن هم از موده است تخصیص
 که بعد از آن بر غنچه های مذکور تهن کنند و آب معادن هم بسی فائده دهد و اینچنین مرض
 مزمنه بدیر علاج پذیرد و اگر تسکین باز نرود و عود کند همان ادویه سلسله که حکما یونان
 استعمال آنها را درین مرض نافع یافته اند اما مسهل صغیر ایهانت که در امراض
 صفراوی مذکور شد اما چون شدت از آنرا مقوی بگیرد هم تا نگیرد هم سورنجان کنند
 بدین مرض نافع آید و اما مسهل بلغم بگیرند سورنجان و بوزیدان و شحم خطمل
 از هر یک دانگه غار بقول از هر یکی نیم درم و بیکدرم و جله بوند و بایکدرم و در آب گرم
 حل کرده بپوشند و بنهند این یک شربت بود و مردم قوی مزاج را دیگر را بگیرند
 تخم از یانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یک سه درم و بیکدرم و سورنجان
 از هر یک دو درم و جله بپوشانند در دو رطل آب تالشی بپزند انگار از اوصاف کرده
 سی درم و بپوشند و بنهند مردم قوی مزاج را و حب متین و ایارج و غایا

با هم پدید و اند در مطبوعی مناسب سورنجان و تصفیات و بنیالایق حال هر مزاج و
 مقدار قوت هر شخص و آن برای طبیب و انا متعلق بود و کسانی را که از خوردن و انقباض
 حب بیضیال اوفق باشد و مجرب است اما مسهل صغیرا و بلغم مری بود ازین سهل
 که جفت آنها نذکور شد لیکن اجزای مسهل بلغم بیشتر باید اگر سهل است بلغم را انقباض و مقویا مقود
 سازند نیکو بود و ایا رجات خود کافی بود درین مقصود لیکن در مطبوعی سورنجان اولی بود و اما
 مسهل سهل سو و اهماست که در امراض سوداوی گفته شده مقوی سورنجان سیان
 او و یک که مالیدن آنها را نافع یافته اند و روغن زیت که انقی در آن جوشیده بود و غسل آب
 نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واسطی این علت بود که بعضی از گرمای ساق
 قدم مطبوع و برخاسته شود و باشد که اگره بدن پرید آید و غلب در ساق حد و ش شود
 و سبب این مرض کشا و شدن عرق بود و ریختن ماده غلیظ در آن و اکثر ماده این مرض
 چون سوداوی باشد و یا خون ملغمی و گاه بود که چون صرف باشد بی اخلاط غلیظ و دیگر
 هر یک را بعلامات آن چنانچه مراد آید شده بتوان شناختن و طعامها غلیظ خوردن
 بسیار و بر استلا حرکت کردن که بر پاهای زور آورد و برین مرض اعانت کنند و از جهت
 پیکان و حملان را بسیار افتد و گاه بود که از انتقال ماده مرصه طحال و یا غیر آن پدید آید
 و این علت چون گفته گرد و علاج بدی قبول کند و باشد که احیاناً بسبب حرارتی عارضه
 عفوئی سجاد و آن باید و آن جهت ریش گرد و علاج طریق اصوب در مریه این صفت
 است که بر پهن کنند از چیزهای سودا انگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه خون را غلیظ یسار
 و کم خوردن بیشتر از مضغ و حرکت و جماع نکنند و درختن یا بیمار ابر بلندی نهاده دارند
 و بسیار هم بر پاهای نشینند بلکه و اما در از کرده نشینند و ماده آنرا البصده با سلیق هر دو
 محکم کنند و هم جهت مخالف مائل سازند و در او متنی که در قی کردن مرغی دارند چنانکه
 یکدیگر و در میان قی می کنند هم قریب بدن شغفت یا بند و در جمیع بهتر نفع یابد و
 بعد این تدابیر تنقیه ماده را با یارچ فیقر او حجر ارمنی و طبعی اقیقون و یا حب آن اقیقون
 نیمه گرم روغن کاسه کنند نافع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود و جز آنکه

پوست را بشکافند و رگ را بیدار کنند و بر رازی شش سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن
 بسیار برود و ماده از عضو منفع گردد و در بدن منتشر نگردد و انگاه اصلاح آن کنند
 و اگر امن نباشد و از خود ترشند و یا بار دیگر ماده بدخامیل بکنند لیکن درین تدریج
 ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن هم انتشار
 آن ماده بود و در بدن و بدید آمدن امراض سوداوی از آن دانند علم و ابراهیم
 این علتی بود که ساق و سر پای سطح شود و چنانچه شبیه کرد و پای سلی و سبب آن غایب
 آمدن خون سوداوی حاوی باطنی بود و جسمه و در آن موضع و نفوذ کردن آن از رگ بگوید
 رتبه بگردن گوشت پای آن ماده را وضع جذب محل ماده را دست از غذا
 مولد شود و از رگ گردن بر پا برسد و سیر می جمله برین علت اعانت کنند ازین سبب
 بدین جهت حاملان و سقایان را بسیار واقع شود و گفته این علت را علاج کردن شوار بود
 و این شیر ریش گرد و جهت بودن ماده این صلب تر و نیز تر از ماده دواوی و گاه بود
 که با کله میخ شود و چاره جز آنکه پای را از زانو بر نهد یا از بند کاستم اگر خورده در سر پای
 باشد علاج ضعف این علت را علاج قوی دواوی باید کردن و قوی آنرا بعد از اثر
 منقیه بعد از آب کار قوی اصلاح ممکن بود و در آنها بسیار و مکرر نهادن بر اطراف
 پای مخصوصا بر عروق و محلهای که دهنند که ابتداء از آن محل نباشد و بود نافع بود
 این کجاست تقریر این وجه صعب بود و از جنس وجه المفاصل که در سبب پای بدید آید
 و مردمان قاسم را بسیار گفته و آمده ای آن گاهی از انگشتان شود و تخصیص از انگشت بزرگ
 و این بیشتر باشد و گاهی از پاشنه شود و یا از شیب قدیم یا از یک پهلوی آن و باشد
 که تمام شود و در تمام سینه یا به بالا بر آید و در بران همه برسد و ماده تقریر در باطن
 مفاصل قدیم و یا در شفا و محیط بدان مفاصل باشد و بدین جهت ر و در وجه مفاصل خود
 کند چنانچه بانی در عضو و دام حرکت و فشار دگی آن و عدم صلاحیت محل چنانچه در وجه المفاصل
 واقع است سبب حرکت شریقه قبول و نزول ماده گرد و بلا شبهه و ماده و اسباب جد و
 این مرض همان است که در وجه المفاصل گفته شد و شناختن بر ماده بدلائلی که هم آنجا

بدان اشارت شد و میسر گردود این علتها مردم خصی و کبودی را تا باشد و زمان را نیز نادر افتد
و منقرض را پوست خصیه دراز گردود علاج طریق تدبیر این مرض همان است که تفصیل در
وجع المفاصل مذکور شد لیکن طریق بند باند آن است و از مود دوست و حضرت شانه او نه
سلطان حسین با لیل از بسبب بزرگان ابدین نوع علاج کردند و در و تر و بهتر علاج یافتند و تقویت
مجر و تقویه و روح قوی در اول این مرض همان وحشت آورد که در وجع المفاصل مذکور شد
والله اعلم و در و با شسته غیر تقریبی سبب آن یا ضربه و سقطه بود اینجا میثاق کل اثر
را در آب حل کرده غذا کردن و اگر آتش جستن و حب اشفا و اشغال آن بر بالای طعام
دادن فایده و هر یک سبب فشار و دشمن در موزه بود و اینجا باید از آنکه آب سرد و بسیار
بر آن ریخته باشد همین طلا فایده بخشید و یک سبب ریختن مایه بود بر آن محل از اعلای بدن
و انتخابی کردن و طلا کردن و روغن گله فایده رساند اگر زیاده و کینه شود به تیز آب
باید نالیدن و بر روغن محلول میسکنین بنهند و الله اعلم بالصواب

باب بیست و سوم

در بیان معلوم داد و دیدن یا نکار و حیوانات می گردند و در مایات مطلقا و طریق خوردن بعضی
از آنها و در و اما بعضی جهت حفظ صحت و دفع مضر و احتیاط از ورود و معلوم و از حیوانات
سے و موز و علاج کسانی که زهری بریشان وارد شده و باشد بخوردن غیر آن یک آنکه
سهم آخری است که چون بوجبی از وجوه وارد شود و بر بدن فایده شود و مزاج روح و یا مزاج
جمله بدن را اینجا صفتی که از اثر صورت نوعیه اوست خواجگی کیفیت مد آن باشد و خواهد
و تر یا بی چیزی است که چون بوجبی از وجوه وارد شود و بر بدن خواصیت دفع نیست معلوم
نماید از بدن خواجگی کیفیت مد آن باشد و خواهد و در و معلوم مقدم بود و باشد
و خواهد و خواجگی معلوم بود و بفراور زهر حیوانی یعنی معلوم با قسم و بسیار بر این اصطلاح
هر سمی خواصیت دفع ضرر سمی دیگر میکنند نسبت بدان تریاق فاروق بود و آنچه این افعال
بکیفیت غالب است از اسم و تریاق نگوییم بلکه آنرا از جمله ادویه زهر یا نکار یا نافع و مقصود می

ولیکن در عرف اطباء هر چیزی که چون وارد شود بر بدن فساد می کشد خواه بخاصیت خواه
 بکیفیت غالبه و خواه برود و این فساد خواه که نسبت بوزن تمام بدن باشد و خواه
 نسبت بوزن روح تنها و خواه نسبت بوزن عضوی مخصوص از آن قسم گویند زیرا که هر کیفیت
 که بر مرتبه بر جسم رسد فعل هم آن ظاهر می شود و در تریاق و در مقابل این بود یعنی آنست که چون
 وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و ضرر است سموم که خواه بخاصیت و خواه
 بکیفیت غالبه و خواه برود و تقویت خواه که نسبت با تمام بدن باشد و خواه نسبت با روح
 از ارواح شش و خواه نسبت با عضوی از اعضا و هر یک از این قسم و تریاق سه نوع بود
 نباتی و حیوانی و انسانی اما سموم حقیقه نباتی که هندیان جمله آنرا بس پستی و هوا
 و کیدار و سیونت نامند آنچه مجرب است افعال آن یازده است هندی و طبیبان
 که حکما هستند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیان حالات آن نموده اند اینها شش
 میشود سنگیای سخی است در لون و سیاتیشاخ آهوبره مانند آن در که کیدار است
 که میان هند و خطایه واقع است میباشد و قوت اعلاهی آن بر مرتبه است که اگر شش آن
 گفته عرق تن بدان آلوده شود و یا بر زبان رسانند در ساعت هرات کند و بلاک سازد و بواسطه
 تشکیف شدن روح نباتی جلده از آن و فرار کردن بطرف بعد او نشای خود که آن دل است
 و فاسد ساختن روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و مختل شدن
 پایداری در خلق از دل چنانچه در شرائط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند
 استخوان قوت بدان کنند که بر شلخ گاو شیر در تعلیق کنند و بدوشند اگر بجای شیر خون
 آمدن گیسو و بغایت بقوت بود و الا بهترین سنگیای آن بود که بوزن گران باشد
 و چون بشکنند درون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن مائل بر سرخ
 نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بروی آن چیرک هم جویند مطلق
 یا کافور بدید آید و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد و زرد اقوی از سفید بود و از جمله سموم
 نباتی و غیر نباتی سنگیای سیاه اقوی باشد و گویند که اگر آنرا بر کباب مالند از بیرون
 موزه را کب سر است کنند و این متهم کنیاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین هند یکسری ندهند

و بزعم من قرن اسبل نوعی ازین است و پهل که بعضی از اهل اهل گویند صمغ نیست و گویند
صمغ چنیا کست و گویند پهل موضع صمغ بود که در وی سمی برود و یا این صمغ اینجا حاصل میشود
کالا کوت یعنی سیاه کلی دان سخن بود که کل نبات آن سیاهی گراید و در نهایت و لون
شبه سجد و زلفش سیاه بود و اعلامی آن نیز در که کیدار پرست شود و در قوت قریب
بود بگل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که بایقی درون و صلب
و گران وزن باشد چنانکه سخن است در نهایت و ناهمواری خط هر شبیه سجد دارد و لون آن
آن شکری بود و درون او سیاهی گراید و نبات او بقدر افراعی متوسطه بر آید و رنگ آن
بر برگ خش مانند گل و می سبج باشد که زرد بود و زلفش و اعلامی آن در که کیدار کوه
غث کوچک یا بند و بهترین آنست که برون گران باشد و اندرون وی صلب و براق صمغ
مانند بود و اثر قوی او بر شبه است که اگر مقدار از رز سبج نوزد در یک خطه پلاک گردانند
تبعض روح و من دیدم که زنی از صف کینه آن مقدار و دوا نگ خورد و یک خطه زبان
و هن و خلق او را سبج کرد و تن او گرم گشت و بعد چند ساعت باز بجال خود آمد بی آنکه
تریاقتی خورد یا عا دتی بوده باشد او را سم شش که حکمای یونان و اتباع ایشان آنرا
از جمله سموم قویه عدد کرده اند آنست و چون بوی چمنیاک مملکت نیست و دست بد و
میتوان برون و بیشتر تریاقتیت میشود و در تراکیب و مساحات این تحمل بوده و آنچه
بدین ناکام می آورند همیشه است و و هیا و پا چنیاک و تخسارین این هر سه از
اصناف چمنیاک ضعیفند و دوا نگ و یا نیدرم ازینها کشنده بود و تبعض روح و در لون
و نهایت شبیه به چمنیاک باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته میشود و از دیار هند
محمول است سخن است که سفید شکری رنگ و شیر و طولانی غیر مخر و طی و در کوههاست و
حوالی کشمیر از اعلام آن یابند و آنرا بعضی محموده هم گویند و یکین که سبج نوعی از محموده آنها
باشد و از اصناف هرنی بودی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول نمی کنند و این
حال شعرست تا آنکه روحی حیثیت متصفه عمل می کنند بلکه بیشتر مضرت از کفایت غالبه است
زیرا که مرخص از نباتات بنحایت متصفه است و میکند قبول افسون میکند و یکد آنکه ازین

و غشی و دوار پدید آید و چشمها بیرون خیزند و و باشد که ریافت کند و باشد که صریح گیسرد
و گویند که از بوی آن نیز صریح بداشند و هر که اوین آفات خلاص شود کم بود که اندر
وق و سل افتد و جمله اصناف بیش و افغ ضرر رسد اکثر حیوانات اند چون آب سائید
بر آن ببالند و یا ترتیب کرده بخورند و حکما میست حفظ قوت و نگاهداشت جمله این
سموم در میان کنج غالب پوست کنند و از حکیمی مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قوت
چنان بود که در وقتی که این بنیام رسیدند آنجا بروند و در آن جین غلفهای آن مواضع شام
خسک شده باشد و با آنها رابده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتواند خوبتر از این یافتن
شبهه است تا یک در آن موضع گیرند هر جا که سمی قوی باشد از آن موضع شفاعی ظاهر گردد
قدری خاکستر بر آن محل ریزند و روز بعد آن علامت آن محل را بکشند و آن بیج را بر آورند
و با احتیاط از آن بردارند و اما وایا زبان کار نیافتی که آنها را از جمله سموم
عد کرده اند بیاورند و در سه صورت طبیعت آن گرم خشک بود و در چهارم در جاز بوی
عسل که در میان پوست و مغز است بینی در وی ورم کند و عسل را درون و مغز او بر جاس
تن که رسد ورم کند و ریش گرد و در چون بخورند قش و حرارت و سوزش درون پدید آید و در تیار
حاره افکند و باشد که اندرون را ریش سازد و در و شقال از وی کشنده بود و اگر ازین
مضرات خلاصی یابند و سواس حادث شود و جهت آنکه اخلاط را بسوزاند و بهترین و س
آنست که فربه بود و تازه و پر عسل ذکر آن شیخ گوید عجیب شخصی را دیدم بمادرتنار ایستاده
و میخورد و مضه بنیافت و عجیب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بعبادت بلا دراز
پیدا میشود بلکه در اکثر سموم مگر است چنانچه تقریباً همین کرد و انشا الله تعالی که عیسی
یعنی آنچه پیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت ایشان دارد و بی کمتره قریب بدان
اعراض از خوردن وی ظاهر شود و اگر بیشتر بامش بوده باشد قوتش بیش بود و در خش
با اتوس بوده باشد اقوی باشد افیون مرون است طبیعت آن سرد و خشک بود
خوردن آن خدر و فسر دگی اخلاط و ارواح و فزونی و تارکی چشم و پشانی و تنگی نفس
و گرفتگی زبان و گرانی خواب چون سببات آورد و خارش در همه پوست تن حادث کند

و چشمها بغور در رود پس از آن که از عرق سرد و گداز و دلاک سازد و درم از وی کشند بود
و بتجدید تمام اخلاجات در دور و در حین شخص در عراق بهلاک خود مقتدرانه کور را خورند
و از عقب آن قدر می روین که شش میانه تا دیگر قبول علاج نکند چنین بود این خاصیت
عجیب است و سر که وجزات ترش و ترشها هم از عقب بر باشند و قوتی بد احداث کنند
و افیون ترایق بسیار مسموم حیوانی و نباتی و معدنی بود و بارین بعضی آنرا ترایق مطلق
گویند و در اکثر ترکیب افیون که مندرج است آنکه ترایقیت و تقویت بدین دارد و حفظ قوت
او و بسیار بسیار میکند چو زبانش را از این ممالک تا توره و تا توک گویند و هندمان
و توره گویند و آن تخم نباتی است شبیه به نبات بادخجان و ریت و لون و برجم چیدنگ
همچو تخم بادخجان بود و غلات او همچو غلات بادخجان بود و در لون و خشونت و لیکن تا توره
تمام تخمها بود و مستحق در درون همان غلات و بادخجان را تخم در درون بود و غلات بر سر
و غلات تا توره که بود و قوی همچو سبزه جزو کل او در لون و ریت همچو کل که بود و لیکن
اندک سطر بود و تا توره آنچه بندی بود و بهتر باشد و آنچه بسیار گریه و درم از وی
کشند بود و بفر و میرانیدن حرارت غریزی و از خوردن وی زوال عقل و خیالات طبع
و خواب گران پیدا آید و ندان که بد و حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که برادر و دینیت
و نیک نتواند شستن و موش و مور بسیار بنید و خواهد گیر و و خند بای هرزه کند و سخن نیکو
نتواند گفتن و چشمها سرخ و تاریک شود و باجمه جالی سکر و خون طاری شود و بسیار است
بجایه و ترش و دیوار بود و خواهد که چیز بگیر و مطلق و توره ابطیع افیون بود و لیکن روغن کعبه
و غیره و ترشها با وی مضرب باشند و از ترایق اسع جانوران بود چون برگ و عصاره برگ او طلا
کند بهوش بود و فرقیون صفتی است ماله البطم و اگر اسهال طبعیت آن گرم است و چهارم درجه
از خوردن وی تاسه و سوزش اعضا می و فواق پیدا آید و باشد که اسهال عظیم کند سه درم از وی
بکشد و یک شکر معده و اسهال و افیون بعضی از مسموم بود و بعضی از حیوانات
بود و میسر است پنج نوع از مسموم است در کوههای کشمیر بسیار باشند و آن و نوع بود که
سیاه و بی سفید شکر است و طبع طلالی غیر شکر و مقلد است و در جرم اما سیاه

وی گرم و خشک بود و در چهارم درجه در وقت از نیم خود از وی کشنده باشد با سهال مفرط و کمی
 و سوزش و حرارت درون و غشی و تشنج خشک و سفید و بر حرارت در آخر سوم درجه بود
 دانسته از وی هم کشنده بود و با سهال و کمی مفرط و غشی و تشنج خشک و حکمای هند گیاه آنرا
 در سهالات و غیره استعمال میکنند جهت غلبه حیات او و سفید او اکثر سموم البقی و سهال دفع
 کنند و بخاصیت با همه مقاوت نماید در وقتی که مغیر فی را بگیرند و در وی خود را بسته اند
 و در قلابی در آن می کشند و بیکند دارند تا خشک شود و در دارند و چون برسد روی و سینه
 تمام و گرم کند ما در **لئون سیاه** مازریون از ثیوعات است و آن در نوع بود و یکی را
 برگ آن بزرگ باشد و در تمیق شبیه برگ زیتون و بر ساق نبات وی مجتمع شده بعضی
 همچو سی پیچ و آن بازگشته و آن در او میستعمل بود و دیگری را برگ آن کوچک باشد
 و غلیظ و کر و در بسیاری مائل و همچنان سرد و در بر سردی بعضی جمع آمده و این روی بود و درم
 از فردی خصوصاً آنچه دور از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون و کمی و سهال مفرط
 و غشی و تشنج طبیعت جمله آن گرم و خشک بود و در چهارم درجه و لیکن بقا و متجان قدری
 از آن باشد آب یا شامند سمی بسیار پسی نافع بود و گویند چون سوش رسک و نوک مازریون
 بخورند بپاک شوند **شیر هم** از ثیوعات و شاخه او متعهد و از زمین بر آید و برگ آن
 بزرگ و طرخون و سبک و چک باشد مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود و قوی باشد و درم
 از وی هم کشنده و باشد بقی و سهال مفرط و حرارت و سوزش درون و غشیان و غشی و تشنج و
 طبیعت شیردی گرم و خشک باشد در چهارم درجه با شراب یا شامند نشو هم را
 نافع آید و طلای آن غشییم سفید بود و با خیر ضما و شکو باشد **سقمونی** عصاره محموده است
 و محموده را بعضی شیرک گویند و آن از ثیوعات معروفه است طبیعت سقمونی گرم و خشک است
 در آخر سوم درجه لیکن گرم روی غالب بود و از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و **ضبط شراب**
 و حرارت و سهال مفرط و حج و ضعف دل محسوس و جگر پدید آید و عرق سردی آرد و گویند
 جگر را بکشد از و نیم درم از وی کشنده باشد و عصاره نبات هرنی و مازریون و شیرم را
 بهین مضرات بود و لیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر چه در شیرین ثیوعات یا لایق

چنانکه مقدار نیم دانگ گرفته شود و قوت آن زیاده از مقدار مذکور از عصاره است بود و بسیار
 دیدم که برگ محمود در اوقات میکتند و لقمه نان بشیر اومی آکنند چنانچه مقدار سه نخود
 از آن بشیر گرفته میشود و آنرا بخورند و ایسهال بسیاری کنند و بسلامت خلاص میشوند
 و نفع می یابند لیکن گاهی هم محتاج میشوند تا که منع افراط آن کنند بکلمات مثل دوع گاو
 و طعام حبیب و ترش و غیر اینها از ترایات و شرب و طلای قنونی که بزرگی عقرب را
 بنیاست تا نفع آید و شربت از سقونیای شوی از دانه کی تا دانه گاو و **دوش** گیاه
 که بفارسی آنرا خرنبره گویند و چهار پایان آنرا فیله خورند و در سخت دشمنان گیر و بسیار
 و بمیرند طبیعت آن گرم باشد در سوم درجه خشک بود در دوم درجه از خوردن گیاه و تخم گدا
 بر ناسته تنفس کشن و تنگی نفس و سرفه و در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر یکدم از کوه
 کشنده بود و تبصیر آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بری باشد از قوی بود و گل وی همین
 خاصیت دارد و آبیکه دفلی در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد که هیچ از رومی انواع
 بود یکی از ویرای بعضی غایبها کاک عا شقان گویند برگ و شاخ آن به برگ و شاخ ناسخا
 شبیه میباشد اما اجزائی در برگ آن هست و گل وی از روست و نبات وی از شرب
 بلند تر نشود و چون نباته وی برسد اندک خاری بجای گل آن پیدا شود و طعم آن تیز و
 سوزاننده است چنانکه از تازه آن قدری اگر بکوبند و در عضوی بنهند و در کیامت آبله کند
 و غالب از عصاره آن اگر بیاشامند مجاری و اعضای درونی را روشن کند و حرارت و سوز
 در درون پیدا آورد و بلاک سازد و طبیعت آن گرم خشک در سوم درجه و آن ضما و غضن و سع
 حیوانات سمی بود **سداب** طبیعت آن گرم خشک باشد در سوم درجه
 از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها بیرون آیند و رنگ سرخ شود و بول و
 غایط باز گیر و بلاک سازد و در تریاق اکثر سموم بود و شرب با و طلاء و ضماد آن **سداب**
 اطباء آنرا از این پنج گویند و نبات آن نیم ذراع بپایند و برگهای پهن دارد و این تخم در غلافها بود
 و آن غلافها چون قهوا بود و در غلافها سه و گاه رقیق و طبیعت قهوا و این تخم سرخ و سفید و
 سیاه بود و جهت تفاوت نبات وی طبع جله سرد و خشک بود و در ششم درجه و سیاه و

از جمله آخر باشد و بعد ه سرخ وی و گل سیاه وی سرخ بود و گل سرخ وی زرد بود و گل سفید
وی سفید باشد باشد شکری و از خوردن اینها چشمها سرخ شود و بسته اندامها و خارش
تن و دوا پیدا شود و زبان سیاه گردد و دویا ماسد و کفک بر لب می آید و اعراض جنون
حاصل شود و ازین جهت بسیار جاها از آن سگ دیوانه گویند و باشد که آخر تنهایی پلای کنند
و عصاره ورق او را نیز قریب بدن خواص باشد قشرب مشهور بود و جنگ قلعند را این جهت
کثرت میل ایشان بخوردن آن و با اصطلاح ایشان اسهار گویند طبیعت آن سرد و خشک
بود و در آخر سوم درجه از بسیار خوردن آن قریب بجارات بزراینج ظاهر گردد و بسیار بود که
پلای کنند و اقوی آن مندی بود و بعضی که از پوست آن رسیانها سازند و اگر چه در لون پیشت ز
طبع و بدی بوی قریب بقشرب لیکن در خواص و افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد و شاید آن چشم
ازین قشرب است **سوم** بیج نباتات تفاح است و بعضی عوام آنرا انجاک گویند
گل او سرخ بود و نبات او در مرغزار بسیار رود و بعضی اطراف سر او که در شیب زمین است
همچو پنجه باشد و بعضی پنجه خاصی بود و در هم پیوسته و هر یکی از شیب و شاخ شده باشد و در شاخ
آن دیگر در زفته چون پاهای دو شخص که در هم پیوسته و طبیعت جمله سرد و خشک بود و در او از سوم
درجه لیکن سردی وی کمتر باشد و از خوردن وی اعراض افتراق رحم و خون پدید آید و باشد
که برسیان ماند و نه بیان گوید و باشد که مدتها در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده اند
که در کیفیت آن بودند و بعد از آن علاج صحت یافتند و با بجمله در دماغ خلطی عظیم می کنند و اگر بسیار
خوردند پلای می سازد و گویند بیج آنرا هر که بکند کی سال بیشتر زنده ماند و بنا برین بیج آنرا بعد طور
از شیب خاک برسیان سگ بندند و پی کنند تا بکند و بعضی مسخره و ابرج جفت شده که برسیان
محبت کنند و باشد تا بفور محبت کنند آن سگ را بنان خوانند و باشند که بی شخصه محبت
او مطلق است و خورند اثری از آن خلاف معمول پدید آید خصوصاً که ساعات بود و دیگر شراط
رعایت کرده باشند بعضی در ساعت مرغ و روز مرغ بطالعی که مناسب مرغ بود و زحل
در کیفیت آنند بجز نم تابوبت بخورات مرغ کنند و ادویه لایقه بدفع عد و خوانند صائم و تنها
در آنگاه بنیت خصم آنرا بدستور اول می کنند و در آویزند هرگاه خشک شود و دفع شود

و بنیت مرض بخشن نافع آید و میروج طلا اکثر تسووع بود شوکران به بخت بری مشهور است
و آن پنج نباتی بود شیه نبات رازیانه بری و در حوالی زیوت و قنطاریون و گویند شوکران
تخم این نباتی بود که پنج آنرا قنطاریون نامند طبیعت آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از
خوردن وی نخست اطراف سرد شود و تاریکی چشم و دوار پدید آید پس تشنج و خنق مصعب کفشد
و هلاک کند شیخ آنرا از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید مینماید جهت اتفاق جمله اطبا
این دیار برگری بیش و سردی و پس شوکران و قول شیخ مقوی قول حکمای هند است و طبع شیر
که عداقه مشهور است در میان زنان و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و شش
از وی بخورند غار شش و سوزش در همه تن افکند و بیایا ساند و هلاک سازد و خرق سیاه
غروق صغار که برگ و سیاه رنگ بود که از نزدیک فصل وی گیرند طبیعت آن گرم و خشک
در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورد اسهال با فراط کند و گلوگیر و دود و درم از وی بیش خشک
هلاک سازد و جمله تنگ تخم درختی بود بد بوی و بلند مقدار یک ذراع و نیم و تاد و ذراع در کنار
بعضی آنها بسیار روید و برگ او شبیه برگ قنطاریون بود و شاخ وی بشاخ عودی و بزوی مائل بود
و پنج آن اکثر در و باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم درجه بکدرم و نیم از وی
کشند و باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض خرق سیاه بود و گاه باشد که چند آن قی آورد
که باز نتوان داشتند و بعضی گفته اند که جلد تنگ تخم تر بسیار است و تر بزر و پوست پنج وی است
و ابی که این شبیه و در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جمله تنگ هندی اقوی بود و از غیر هند
صمغ سد اب است که آنرا قنطاریون گویند حرارت وی زیاده از حرارت نباتات و
بود و از خوردن وی همان امراض پدید آید و باشد که با و در شکم افتد و زبان پیاسد و
بکشد و احراق و تخفیف آن نیز زیاده از نباتات خود بود لیکن جهت رطوبت فضله که در او است
احراق ویرا دیر نیاید اما بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در گلو و درین پدید آید و قوت این صمغ
نامناسب بیشتر نباشد و شیخ آنرا بعضی عوام کشاکش کا و زبان گویند جهت آنکه کا و زبان
از آگیزند و فرو شدند و در شش کوچک مانده و لوله از نزد وی بسیار بی گزاید و پنج
بر دست چیده و باشد و اندر کو چهار وید و طبیعت او گرم و خشک بود و در سوم درجه

و از خوردن او ریش نشانه و اعراض فوارج خورده پدید آید و گویند نرسب چسبیت و چسبیت
 از وی کشنده بود و گندش و خربق سیاه و طبعش و عصاره
 قشایر اکهار و غار فقیون سیاه و طبعش و عصاره
 سیاه طبیعت این جمله گرم و خشک است در سوم درجه از خوردن تنفس گشتن و قشایر
 سگ گشتن پدید آید و باشد که خندان سگ آید که نتوان باز گشتن و باشد که اسهال غلیظ کشنده
 و باشد که خناق آورند و اگر بیشتر خورند بهوش سازند و قوت را قطع کنند و عرق سرد آورند
 و تشنج هلاک سازند و گندش بخوبی بود و عار و خربق را عطر طبیعت گویند که نوعی از بخور حریم باشد
 صفت از آن صنوف شویان و حلوا اگر آن بکار دارند جهت سفید ساختن و صفت آن چون
 به شرباب و حلوا یا شامانند لیس جام و شکین و جمع آنها را نافع آید و قشایر اکهار را بعضی جا بیاض
 است و سفید گویند و باران شبیه بار کنز بود و لیکن کوچک تر باشد و گویند که خربق سفید را چون
 سبک و خوش بخورند بیز کسک و اگر و چیز است بود و بجز آرد و سیاه در میان ساق
 و برگ کنکریانند و در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود و در سوم درجه و خشک بود و در اول
 چهارم درجه بکدرم از وی کشنده بود و با فراط اسهالی و قوی و تجموع و سوزش در وقت تشنج خشک
 و خناق و سرفه و در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف قلبی که در وقت تشنج و در وقت تشنج
 شاه قوت چون از بقیع آن بسیار بخورند اسهالی و قوی مفراط آورند و تشنج خشک
 بکشد و باشد که شکم با و بگیرد و بیامسد و اعضا خنجر شود و زبان کران و خناق است
 بکشد و اندکی از وی که نفع رتیلار نافع آید و گویند آن برای تشنج کران است و چه که که اند
 درخت ثوت روان بود و سفید و در آخر سرخ شود و لیس و نافع آید و شرباب و طلا و و بسیار خوردن
 آن با خطره بود و حمل آن ملک جنین باشد خالق الله سیاه و خالق الله
 این هر یک گیاه است اند که چون گرگ آن یک بخورد و و پنگ این گیاه را بخنق سیاه
 و بر فوک و یوز و سگ هم از موده اند و خناق هلاک شده اند و از خوردن این گیاه
 اخلاط و اعضا پدید آید و در هلاک سازد و خشک اندر کام و دهن و زبان و حلق و قصبه
 شش فتنه پدید آید و آس کشنده و دهن خشک میشود و از دهن بوی و دوسه آید

پس زبان بسته گردد و علاج اندر بنا گوش پیدا شود و و تر اقر و باد اندر شکم افتد و برشته
و تشنج خشک منجر شود و او می تخمیت تلخ طبع بهیئت جو چون بسیار از ان بخورند قفسه و
در وی عظیم و شکم پیدا آید و کثرت طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم درجه و چون از
از ان باشد آب بیاشامند اکثر مسموم را نافع بود و بر بسوع طلا کردن هم مفید آید و تا یک
نوعی از نوشاوری بود که در جنگلهای هند میشود و در طبیعت شبیه بلوبیا بود اما پوستی سبز جانی
و سخت دارد و شیر آن سیاه باشد و مغز وی سفید همچو بویا یکد رنگ از وی بخورند تنفس کشن
و قی با فراوان دارد و در ویدیه و مائمه و ضعف آورد و باشد که کشته فقط مشهور به مادی و غ
بود و آن چند نوع باشد طبیعت جمله سرد بود در سوم درجه و تر بود در دوم درجه آنچ سیاه یا
سبز یا طوسی باشد و در ممر حیوانات می رسیده باشد یا در میان بوسیده و در خان مضربه در مواضع
عفن و جانی که پوست شل و ک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر او آن باشد
که چون دست بدان کنند رطوبتی لزج عفن از ان بر دست چسبید و چون آنرا بکنند و بپزند و در
مغز و متعفن گردد و دیگر سیاه آورد و خوردن این ضعف و خنق و ضیق النفس آورد و باد و شکم
و معده افکند و فواق و عرق سرد و غشی پیدا آورد و رنگ گونه زرد شود و دبلر زانند و باشد که بخور
نام و با سخته ملاک کند و علاج آنرا که بخورند اگر از خام آن بسیار خورند مضره آورد و غلبه
مشهور به انگور سیاه بود و بیخ آنرا تر بار و باه نامند آنچه انگورهای زرد بود و شعل بود و نسبت
بد دیگر اصنافش کم مضرت رساند و بسیار رفع دهد و آنچه غیر از زرد بعضی را از وی خاصیت قریب
بانیون باشد و چهار شقال از تر این صنف کشنده بود و بخور اعضا و اخلاط و روح و اخلاط و گاه
بود که قی خون و اسهال مخاطی آورد و هیچ کسند و کمتر از چهار شقال اعراض خون آورد و گویند
جمله اصناف وی سرد و تر بود و در آخر دوم درجه لیکن صنف آخر او را بر دوت بر تبه زیاده بود
و از بسیار خوردن صنف صالح وی تنگی نفس و اختلاط عقل و بر داطران و دوازده آید و غم
طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشک است در درجه اول گویند که چون سه چهار شقال
از ان بخورند متفرج بسیار ملاک کند و جمع ریتون برک در طبع و فساد قریب بود و بصغر
سدا ب بدی لیکن در اخلاط بدان مرتبه باشد آشنایان معروف است طبیعت آن

گرم بود و در دوم درجه خشک بود و در سوم و صفت آخر تیز تر باشد و گویند ده درم از استخوان بخورند
می کشد و اعراض آن تریب به اعراض آنجری باشد و سرخیان حقی معروف است و آن سرخ
و سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد ظاهر او باطناً طبیعت آن جمله گرم و خشک بود
در سوم درجه و از طوبی فضلیه خالی نباشند و سرخ و سیاه آن را میس و حرارت بیشتر بود و از خوردن
اینها اعراض خریق و قطره پدید آید و هلاک باشند بخناق صعب و شربشی از سفید و از
نیم درم تا یک درم و تا یک مثقال بود **خسطل** در عربستان بسیار باشد و پهن دانه خرد و مانند پوست
وی در آخر بزرگی گراید و طعم وی بغایت تلخ باشد و خوردن آن کرب و قی و اسهال مفرط آورد
و باشد که هلاک سازد و آنچه مفر و از شحم آن دو دانگ از وی کشنده باشد و یک دانگ از تخم و
یک دانگ از پوست وی کم کنند و باشد و کعبان با وی بخورند آن معتاد اند و بجای میوه خورند
و مضرت نیاند و خسطل گزندگی عقرب و فمی را نافع آید شتر با و طلا و شعل از یخ وی یک درم بود
عصاره برگ شمشیر طبیعت آن سرد و خشک است در دوم درجه نیم رطل از آن بخورند
و وارد احتلاط عقل پدید آورد و بیشتر به برید هلاک کند و چون از آن خلاص یابند در قوت شارب
فتوری عظیم در یابند و این خاصیت در بسیار خوردن کشنیز و خنق و کشنیز زار و بسیار بوی کردن
آن هم باشد **عصاره موم** لفظی ترکی است و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بنده دارد
و لیکن بنده های آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوستان و در آب رویت
و باری همچو غیب انقلاب زرد و آرد و نامهور و کبک آن بسیار خورد و بعضی صیاد آن عصاره
آنرا بریزند و پیکانها را بدان بپالایند و چون اندکی از آن پیکانها شکاری را بخرج سازد و شکا
ساعتی راست گردد و دینیت بدو اسطه سرایت سمیت آن پس آنرا بکشد و محل رحم آنرا
بریزند و بپزند و باقی را بخورند مضرت نکند و بهر حیوان و آدم که آن مکانها برسد همین حال
بود و گویند چون از آن بخورد و از پی آب بخورد بسیار و هلاک شود و سمیت در لفظ
کشیر گیاهی است که برگهای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار دگرگی دارد
که دینیت همیشه بهار و همواره گل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بگرد
روی آن گلهای هم گرد و بهیچ آن مقدار جد واری بزرگی باشد سفید رنگ و خوب و آن در

کوههای کشیده و دشتها و بومهای آنرا بر زمین سرسبز شود و میرا بدان بیالاند و برشکار
 از زمین در ساعت بنشیند و بپاک شود و بگذارد تا تمام شود و چون سرد شد تمام زهرها
 از بدن او بگرفته و با خون در معده رخم جمع شود و کشتگی پیدا آید آنرا نکند از آنجا بر نهد
 و باقی گوشتش را از آنجا ببرد و بپزد و بعد بچین استخوان قوت و بخت شدن آن
 کنند که نیش بپزد و بر زخم تا قطر خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدر
 از آن بر سر زخم بزنند تا حال خون آواز گردد و بپزد و بر طشت زخم بر چون مریض باید که سرایت کند
 بواسطه جوی بپوشد و در کشت بپوشد و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت کند سوزش و
 خارش هر از شدت عظیم دارد و پدید آید و درم کند و کرخ سازد و اگر علاج نکند هلاک سازد
 و اگر فی الحال آن حضور باشد و چرب سازد نافع بود و در ریاضات غلبه آید بر آن محل
 مالیدن چوب مست که شمع از خوردن سوخته آن پوست ز بدن و دانه بپاشد و سرفه عظیم
 در معده و اسهال پیدا کند و بر زخم این خاصیت دارد و می تواند بود و در
 مستحل و مضرت آب برنج زار از درخت آب معده و بپوشد که بپزد و بپوشد که بپزد و بپوشد که بپزد
 این مضرت بود و اثر او در حشمت گویند زخمی از گنایست برگ او چهار یا میان را بکشد و چون
 شرف او را در معده و غالب خوردن بپوشد و اثر او در حشمت گویند زخمی از گنایست برگ او چهار یا میان را بکشد و چون
 و تفاح آن گرم بود و در سوم درجه غلبه افراط آنرا چون با غسل لغو کنند مقاومت نماید
 با جگر موم و سبب تر قهوه یا شکر و سبب چوب در اسهال طبعیت آن سرد و تر بود
 و در دوم درجه گویند و در سوم از مسموم آن چون بپاشد زخم بخورد و غشاک سازد و
 سنگی نفس و غلبه و قاعه و خردید آید و در سبب آن مضرت گویند که بپشت آنکه از حشمت ظاهر آید
 و بپزد آنرا در پیرون بر و وضع غلبه تاثیر آید و گویند سردی وی در سوم درجه بود و سبب
 و نیز چینی در سبب اسهالین مانند و غلبه در هر اسهال که گویند بغایت شعله بخورد و بپزد
 بود چون یک مغز آنرا در سبب بخورد بغایت افراط در پی و اسهال کند و بیشتر از دو مغز بکشد
 باز از اسهال دق و تشنج خشک در میان مغز و چیز مثل و برک بود از آن سبب هلاک
 پدید آید و من شخصی از اهل اسباق را دیدم که پنج مسهل در بدن تاثیر میکرد و حی که از حشمت در

قریب بیست عدد و یکبار بخورد و بدعوی و سبب عملی و اثری ظاهر نشود و این نوبت عجب است بسیار
 از اعضا فصل و آشفتگی گویند و موش چون از آن بخورد و بعد و یکی صنفی از آن غیر مستعمل باشد و
 نبات گرم بود در سوم درجه تر بود و در دو و در یک و در دو و در یک مزاج اعضا بود چون بیشتر که
 نیاز ماکولی طلائی کردی سس هم را نافع آید و گویند خوردن طبع آن و با آنچه گفته ضار کردن
 سس غلبه و در تیلاد و سفید آید نبات **الحب** بعضی آنرا گویند بر روی برگها و شاخها
 وی خار نبات بار یک و سفید و غالب باشد و بهر جای تن که رسد در سوزش آید و در کمند
 بطبع همو غصص بود از بسیار خوردن وی همان اعراض پیدا میکند با این سس و غلبه کند و در
 هر بیماری بیشتر باشد و الله اعلم اما سس **حقیق** صعد فی خاک میش خاصیت آن
 قریب نبات مس بود و خردم از وی کشنده باشد تبغین روح و از خوردن آن بخورده اعضا
 و سس الفار پیدا آید **سم الفار** باری مرگ موش گویند و آن خاکی سپید سنگ مانند
 بود و معد و نیست و بفرنی شک در تراب باکس هم گویند و بعضی گویند که آن بخار معد و ضرر بود
 و از خوردن آن سوزش درون و گرانی اعضا و خرد پیدا آید و چشمها سرخ و تن گرم و رنگ
 افر و خسته گردد و با شکر که بقی و خون و اسهال کشته گردد و دود و بهشتن بیا سسد و در دو و درم از د
 و رنگ و زنجبند تبغین روح و بدن و هر موش که از آن اندکی بخورد و بعد و وی آن موش را
 هر موش که نشند و دیگر نزد والا میرد و مجرب است **باب مصعد و شکر و مصعد**
 هر دو در یک حال بود از خوردن آنها اعراض سس الفار پیدا میکند اما اینچا پیش نافت
 و روده و غصص بول بیشتر باشد و خردم از آنها کشنده بود و قطع صرا خطا طار را گویند و نفوذ
 تمام معده در اجرام عضو بواسطه ثقل و حدت تصفیه گویند تبغین روح و مضرت غیر
 بسته کمتر بود و بخار صعدی که در گرد از نفوذ گیرند چنان قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا
 سس الفار گویند **سم الفار** گویند سنگی است همچو سبوزن و انگلی از وی کشنده بود
 تبغین اعراض با جنات پیش نزدیک باشد و زخم من آن کینوع زنجبند است بقوت
 زنجبند مصعد از خوردن این اعراض سیاه پدید آید و همان مقدار از این همان
 مضرت است و آنچه غیر مصعد بود بدان قوت نباشد و یک بار و یک بار این مگر بی

از زیر پنج زرد و لوزه آب نارسیده و خربار و زیریق و نوشادر که زیریق برادر
صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در اثقال که شبیه است بدی که بر بالای دیک بود
فرود کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم شده است و از خوردن این
مصعد امراض مضمرات آنها ظاهر گردد و بدتر از آنها دانه اعظم و اما و انا و اینها
مصعد فی که آنها را از جمله موسوم کرده اند اسفید راجح رصاصی مشهور است
آن سرد و خشک بود در دوم درجه و در م چون از وی بخورند سرده و فواق و احتیاط
عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغز سرد و نیم تن سرد شود و تشنگی نفس در دلد پیدا
آید و اندر خلق عفو همتی بود و چنانچه گویا باز خورد و است و اکثر کشنده باشد و اگر به نوسادر
مصعد سازند سم شود و سبکی بود سفید و صفیاحی که از آن کج بیرون آرند و از خوردن آن
امراض استعلاج پدید آید و همان طبع دارد و بختی دی بدستور آخر باشد همین از بسیار
خوردن اینها زبان گران گردد و دانهها آماس کنند و بول و غایط باز گیرند و باشد که اطلاق
بافراط است و اندر مصعد و اما اگرانی و نفخ پدید آید و سحج شود و مقعد باز گردد و نفس تنگ
و لون بشه و رصاصی گردد و باشد که سنجاق کشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر گردد و و هلاک سازد
و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم یا سوم درجه بعضی سرد
زیاده از خشکی باشد و اسهال و سوزش رصاصی از بسیار خوردن اینها
زبان گران گردد و دانهها آماس گیرند و لون و غایط باز گردد و اطلاق با فراط افتد و مصعد
و اما اگرانی و نفخ پدید آید و سحج شود و مقعد باز گردد و نفس تنگ و لون بشه و رصاصی گردد و باشد
که سنجاق بکشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر شود و و هلاک سازد و هر یکی را نیز چون مصعد سازند
سم شود و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم و سوم درجه و نیز بعضی سردی زیاده از خشکی باشد
آهک تاره و توره مستعمل از خوردن آهک در مصعد و حبس بول و خون شکم
و در شتی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد و چون یا زیر پنج مرکب خوردند
از حدت آن قروح و معاد در و سوزش صعب و شکم پدید آید و آهک بطبع گرم و خشک بود در
دوم درجه زیر پنج در سوم و حرارت و حدت و اسهال و تقرح مرکب زیاده از بسط بر دوبا

زنجار از خوردن اینها صداع و خشکی و لرزه پدید آید و گرم کند و سوزش سخت و حلق و شکم
 و معده و قشر و ج اسعا حادث شود و نفی بسیار افتد و هلاک کند تجلیل روح و طبیعت آن
 گرم و خشک و در چهارم درجه جدید و سوزش خبث آن از خوردن اینها صداع
 خشکی حلق و دهن و درد شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص
 آنچه از سر که ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش در ریش درون و سحج
 و اسهال خون حادث شود و در دود و سوراخ کند و بخت زاج و شب از خوردن اینها
 سده عظیم و قبض و خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که بسبب آنجا طبیعت جمله اصناف
 زاج گرم و خشک و رسوم درجه تیزاب فاروقی و صابون کرن از خوردن آنها
 و سبب حلق و معده و مجاری غذا معده و اسهال سوزد و در ریش گرد و سوراخ شود و
 هلاک سازد و الا بر بلع آن قی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سبب حادث
 شود و لیکن زهر خورده و مسوع و معضوض را کسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و اسهال دفع
 کند و اگر تیزاب نیز مجمل عض و لسع باشد جذب کند و بگذارد که منتشر گردد و بتفصیح
 دفع کند و بهت را زداع بود و در عضها داند اعلم اما سموم حقیقیه حیوانیه
 بر می سوزد که آنرا آدمی گیرند و طریق آن چنان بود که بچاک دمار سیاه بر خیزد و غمی بستانند
 چنانچه داب است و از آن بجاوی خورند در ساعت هلاک شود و نفی الحال او را نگویسار
 در آویزند و طریق در شیب دهن و بینی او نهند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن جذر
 بکشند که مهلک بود و از خوردن مهارای اعراض مش قوی ظاهر شود و آنجا که طبع قوی محظ
 احتمال آن کند **موشن** موش از خوردن گوشت آن اعراض لسع و باد های بد ظاهر شود
 مثل ورم عام و کرختی اعضا و سفتی و اضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در کیساعت بکشد و
 از تر یاق موش و ما ذران بد بود و طلای زهره و خون او و ضاد گوشت او جمیع لسع بود و عضو
 نافع بود و زهره مار و پلنگ خوردن اینها از لسع و عض اینها زودتر بکشد و کسی که زهره
 انعمی خورده باشد از دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمها او همچو زردی یرقان پدید
 و اگر زهره پلنگ را بایل موش خنم کرده خورند خلاصی بجای ممکن نباشد زهره

سلسله آبی و حیوانی مار گویند که چون پیکر س از ان خورند بعد از یک هفته بمیرند
اما در دوا پخته تر پانچا کار حیوانی که آنها را از جمله سموم عدد کرده اند
در این سح حیوانی بود چون زنبوری که سمخ در او از بهار برسد علقها بسیار جمع شوند و
آب دهن و بول آنها بر جای تن که بر آید کند و ریش گردد و از خوردن آن در د
پیدا شود که از دهن تا مشانه را ریش کند و قضیب و حوالی بیاماسد و در دیگر دوا آب تا فتن
و شوار گردد و بول آنچه آید خون بود و پاره های گوشت و اسهال سحی و قشعی و خست لاط عقل
و ضعف و ضطرب آب سخت پدید آید و هلاک کند و آن تر یاق بعضی بخت کلب و بیام و پو
بوده با ریش سحی حیوانی باشد صد فی رنگ او پسرخ زنده اند و از راه آنها
و جسد ای او بود همچو گوشت برگ آشنان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود و
چشم سرخ گردد و دوسه قد خشک میکند و خون بر می اندازد و بول باز گیرد و آنچه آید خون بود
تا بر تنک نفس و در دمعده و گرده و فی صفر حادث شود و غایط مخاطی آید و غرق می کنند
و علامت خاص تری آنست که از ماهی ترسد و گوشت ماهی نتواند خوردن و هر که خلاصی یابد
در سل افته حرم یا حیوانی است که بعضی جاها آنرا آفتاب پرست گویند از آنکه همواره در د
در آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ بر آرد و حیة بزرگتر از عطا بود و از احصا
که با سه است چون بگذرد کسی از حضرت سخت نکند و گوشت این جانور گویند کشنده است
و از خوردن آن در دل خیزد و فی مفرط آرد و شیخ گوید بیضیه او هم قاتل است فی الساعه
حسر و نوعی از موش دریائی است از خوردن گوشت و خون او زبان بیاماسد
و سیاه گردد و در دوسوزش پدید آید چشم تاریک شود و خارش در همه تن تو که کند و طبع
تر یاق تسع هوام بود و شرب با و طلا را امند زار سلامند بیم گویند آن نوعی
از کرباسه است که دنبال او بوده و کرباسه را اکس بود از خوردن آن در دمعده خیزد و شکم
آماس کند هر سال استسقا و کزاز و حبس بول پدید آید و گویند زبان بیاماسد و استرخا و
زوال عقل حادث شود و باشد که بر تن او جای سیاهی می آید و بعضی میگردد و اگر کسی
بگذرد هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خد را اعضا پدید آید و لرزه کند و با خسر

آن عضو عفن شود و بیوفت در چند سبک کمتر مشهور بنایه قنذر و قنذر سه می و آتش کج
 بر و آن تنبیه نوعی از سگاسازی است که آنرا قنذر گویند و آن زرد بود و سیاه بود و
 اغبر بود و زرد او اسلم باشد و طبیعت جمله گرم و خشک بود و در سوم درجه و گویند خشکی آن
 در دوم باشد و گرمی تا چهارم و چون از سیاه و یا اغبر آن بسیار خورند نشانه های سه سام
 پیدا آید و گلو بگیرد و اندر روز کجسته و در کشته از صبح آن تا دو درم احتمال کنند و بسیار
 آن نمیند مضر باشد و آن تریاق خنای خنای و اشال آن باشد چون بیا شامند و طلا کنند
 همچنین نافع بود و سه موهام صفیر سبک و سبک و سبک و سبک از خوردن اینها
 و خون اینها رنگ روی تیره شود و زردی گراید و تن بیا ماند و متزلزل شود و تنگی نفس
 تاریکی چشم پیدا آید و بوی دهن ناخوش گردد و در حقیقت در دهن و طلق می باشد و باشد که
 پیشخ او آید و باشد که اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد
 که بقی منبر اندازد اگر سلامت یا بدوند آنها بیگند و گویند که صفیر سبک قصد گزیدنی آن
 و مردم کند و گزیده او آماس غلیظ کم از و کجسته صفیر زرد از خوردن آن خون
 اشتها می طعام برود و آرد و ترش می آید و رنگ روی او تیره شود و پیش کشتن سوزن
 و در دول و آماس شکم و ساقها حادث شود و گویند چون مطلق صفیر را با زیت نمک برند
 و بخورند تریاق پیش برود و مرض خدام و شکافته آن بسبب هر خط تازه و جله سودا مفید آید
 که سبک که در جوف صغیر بود از خوردن آن بیا سبک و در در
 کام دهن و خلق پیدا آید و سبک و در ده فرو می آید و در به تن سوزش و حرارت افتد
 و ضعف عظمی و در طرف و شب اطل از خوردن آن تاسه و بهوشی و ضعف سخت
 پیدا آید و هلاک کند و جهت گزیدن مار نافع آید سوخته و و زک حیوانی بود و کوچک
 و منقش و منقش و طبیعت نفست بخورد اندر فانیه یا خرابی کند از خوردن آن قریب با عفن
 از این سبک پیدا آید جهت عضو خورون آن نافع آید و گوشت متضن انچه بر بانی بوده باشد
 که از شور تازه بر آورد و بمک و پنهانید و عفن شده و باشد خوردن آن تاسه و بیضیه آورد و باشد
 که کبر در روز و روز بهوشی افکند و باشد که طبیعت ساست آورد و گوشت گوشت آن

بخت باشد که شب ماند و غصه شد و باشد از خوردن آن اعراض فطره پدید آید و آنچه گوشت ماه
 مضطر باشد و اضطر باشد عرق و واب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماس
 کند و از همه تن عروق کنده آید تبخیر از فضل و شش سان چرک گوش حیوانات
 از خوردن آنها رنگ بشهره سبز شود و تبخیر نیست و اطراف بیاماسد و باشد که بکشد و
 چرک گوش بپایان نخت کشنده باشد همچنین چرک گوش سمیع دیوانه دازد و واب شتر سخت اضطر
 باشد خون گاو که تازه باشد گویند که از آشناسیدن آن در مجاری طعام در خمیس و وزیان
 سرخ شود و نفس تنگ گردد و هیچ پاره های خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها پدید آید
 و نفس کشتن و تاسه صعب و مضطرب آورد و باشد که بخناق و گز از کشته و خوردن گوشت او
 جذام آرد و دنا و خون و بوی اسیر آرد و انواع بید اسازند خاصه برای قلب بغایت بدست
 شیر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد غصه مزاج بود و سرگشتن و غش
 و پیش نم معده آورد و باشد که به سفید انجامد گوشت فاسد از خوردن آن ضعف و غش
 و قی با فراط و سرد و درم و درختی اعضا و مضطرب پدید آید و آنچه زیر آن اقوی بود و ضرر آن
 بیشتر دوز و در بود و بکشد و ضرا و گوشت هر فاری بر لیس آن مضرت آنرا کم کند قی و غش
 بزرگ و کثرت پخیال مرغان شکاری باشد بر سنگها بر ممرافعی یا بعد از خوردن آن غش
 و خیر و قی با فراط و درم اعضا و ضعف حادث شود و هلاک کند تبخیر اما حیوانات
 سمی که گزند که سم آنها اثر می تمام بود و آری که جلد ماران سمب ضعف و قوت سم
 ضعف باشند یک ضعف است که سم ایشان قوی بود و بر تبه که هر که برسد بکشد و بیشتر
 از سمهاست و علت شد و اصحاب شکار بگشته اند لیس آن ضعف را علاج نباشد الا بقطع
 عضو فی الحال قبل از انتشار و بسیار بود و اندک بدین تدریس نیز خلاص شد و اندک اختصاص
 این ضعف چند قسم باشد یکی قسم سرد و بکشد و آن ماری باشد که برسد او سه فرغ بود شبیه
 تراجم و بیه مقدار و در با باشد و سرد و چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه و در و بود و مار گیر
 آنرا از جگر و فصل گویند یعنی افسون نمیشود و بر و کاینک کند و این ملک ماران باشد و ماران
 نیز نمیشود و در او سم آن بیه تبه باشد که هر چه بد و زنده یک شود از عوام نفس او سوزد

و در گردن و سر و پا و هر چه از او بیرون آید و در حوالی مقام او نزود و هر که بمقام او نزود و یک
 شود و از یک تیر بر تپ و نظر آن مار بر او افتد از دور و یا آواز او بشنود و هلاک شود و هر حیوانی
 را که بگذرد در ساعت بدن او منوش بگذارد و همچو صید غسانی از نور و آواز گردونی احوالی میرد
 و گویند سوارسی بر بگنجدی نیزه بدین مار رسانند و فی الفور او را سپهر و بر دند و گویند
 در رگزار لب اسپری را اگر نه با سپهر و سوار در ساعت مردند و نموند و با صد منها و مقام این مار
 بر کتمان باشد و کم بود و ناگاه پدید آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات هیچ
 احدی بدان صحرانگذا و در دست او آمد و مرا بجهت از نیکه تحقیق این چنین خطر است چگونه
 کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطافات باشد جهت مشابهت رنگ آن بزرگ خطافات که
 آنرا بر سبک گویند درازی او نزود و یک بگزنی بود و قسم او در قرب دو ساعت بکشد
 فواق پدید کند و خدر شود و اندامها سرد گردد و پس ببات و حلقان و در غلیم پدید آید و چشم
 باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپراق و پراق تباری آب و دهن را گویند آنرا بدان جهت
 بدین نام خوانند که چون کسی را بینه هنوز نازیده و دندانها بر هم فشارد و زهر را از دهن پدید آید
 و آن آب دهن او هر که آید هلاک شود و در یک ساعت او در گداز باشد و زنگ او خاکستری بود
 بزردی زنگ از گزیدن او سخت مشاوب و قلی پدید آید و گردن بپسید همچو صاحب گز از محل
 سع در وی سخت میکند پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو مسکوت بقیست و قسم دیگر
 موسوم بکراغ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و روشن باشد و درازی او سه گز
 و چهار ذراع و پنج گز بود و پوست او درشت و خشک باشد و لون او خاکستری گون بود و بزور
 گراید و قسم اندر دو ساعت بکشد از گزیدن او همچو اعراض گزیدن براقه پدید آید و قسم دیگر
 موسوم بقتله بود یعنی شاخدار بدان جهت که بر سر او و بلند می بود و همچو دوسه روی در آن
 آن از یک گز تا دو گز بود و لون چوب رنگ بود و بر شکم او غلوسهای صلب باشد و دندانها
 او در است و دراز باشد و در زمین نساک جامی گیسر و دواز گز بدین آن تن سخت گران شود
 و پشت چشم سیاه بود و در زوالی عقل پدید آید و غشی گشت و قسم دیگر موسوم باورنوس
 و در روس بود و بلفظ یونانی آن در خشکی و آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با قسم پنجم موسوم

و آنچه در آیه بود با قسم اول موسوم بود و از دیگر باران که تا تر باشد و گردن او بین بود و
 از گردن این او حرارت سخت پدید آید پس کل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا اگر زد که در
 ضعف مستولی شود و اندر سه ساعت بخشد و اگر کسی از آن خلاص شود و بیمار بپاید غنچه
 که خلاص نیابد و قسم دیگر دوسر داشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم دیگر بود که با
 مخصوص نباشند بعضی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی سر سبز و بعضی اشقر و بعضی
 بزرگ انگبین و بعضی را دندانها بود و همچو ضاوه و بعضی مانند افعی باشد و گویند ثقیان کشند و
 از جمله اینهاست و صنف و هم آشت که زیر آن بسیار قوی نباشد و بجز دضاد
 یا طلمای زنیاتی و علاج قره طبع صلاح باز آید و تب بمرات قوی احتیاج نیافته مثل باران که اکثر
 در آب و غلظت زار باشند و از آن جمله بعضی باران بزرگ باشند که بقدر پنج گز و بزرگتر و آنها
 را قدسی فرغ بود و آنها را تین گویند و اندر حبشه و در اتوبه بسیار باشند و هندی اعظم حله بود
 و بعضی ازین بزرگتر ثقیان گویند چشمهای این بار بزرگ بود و اندر زیر خاک اندر چیزی میرون
 آمده باشد چون زرخدان و از هر سوی صد دندان زیر لجه و در طین او سخت فروخ باشد و اگر
 در از دار و چنانکه چشمهای او را به چوبش در برگردان او فلوها باشد و اگر دآن موسی باشد
 همچو بال حیوانات و آدم و حیوانات را نهی و کشد و فرو برد و یک ششم ازین در ریای بود
 چراخت آن نیز همچو جرات تین صحرای باشد و صنف سوه هم آشت که هم آنرا
 مهلت باشد چنانچه گاو بود و که بعضی البه و زرد و بعضی را به و هفت رنگ و بعضی را که شیر
 و بعضی را که سنگاری بهم شود و اکثر آن علاج بزم پاشد و نزد اشخاص این صنف هم چند قسم
 یک ششم موسوم با فعی باشد و آن باری بود و زرد و سیاه و شکم چشمهای او سرخ بود
 و سه او بین باشد و گردن او بار یک و هفت و سه و زنب او کو تا ماه و قوی بود چنانکه گوسه
 و هم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قد او مقداری یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود
 و نیشهای او چون قلاب بود و چون بگز و نشان دو دندان را دیدید باشد و از این موضع
 و در یک پدید آید هر سال که گوشت تازه و با شد که خشک است از آن رطوبتی آید که بسیار
 بر دهن از بیت پس رطوبت آید زنگاری در دآن موضع را به اندامها بازدهد و اندران

آماسی خرج و گرم پدید آید و شراب از آن پدید آید چنانکه از سوزش آتش بر می آید پس گرد و خاک
شد و سوزش و حرارت اندر اعضا افتد و شب گرم و نارضید و عرق سرد گردد و دود لون
بسته و سبزی زند و تبیح پدید آید و نفس متواضعیت گردد و منشش کشتن و فواق و قی صفر اوله
کنند و بول و شوارب بیرون آید و شب گر آن میشود و در زخمت و غشی میکنند و چند مار دیگر بود که در
لون مخالف افی اند چنانچه بعضی سیاه تر اند و بعضی زرد تر و بعضی سبز و بعضی سفید و سبز هم
در اما و سیت و فعل قریب به آنها اند آنها را هم از قسم افی دانسته اند و یک قسم دیگر موسوم
بمعطش بود یعنی تشنه کننده و این ماری بود که یک شبرست و بر تن او شاخهای سیاه باشد
و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنه بال به یاریکی باز آید و دنبال بر دانه
رود و از میانگاه پشت تا بدنه بال او بسیار می زند و از گردن او سوزش و حرارت و تشنگی
و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه بخورد نه ببرد و بیرون می آید نه ببول و در گها بر شود
و تن او بسیار در قسم دیگر ماری بود که از گردن آن منافذ و منافذ تن کشا و در گردن
آدم گیر و تا بحدیکه اگر قرص بود و باشد و درست شد و دیگر باره خون انسان دانه شود و سینه
و قی خون بر آید و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و جایگاه گردن پیاپی و سیاه شود پس
رطوبت آنجا که می آید در روده و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و سترهای اعضا حاد
شود و آواز منقطع شود و دانه های پخته بسیار و سبب پدید آید و باشد که از افتد و دانه ها
بینگنند و پلاک شود و آنرا این قسم شش است و سیاه باشد و سفید و نقطه بنقطه سیاه در سینه
و سینه و نقطه و دراز می جمله می شود و بول و زنب باشد و تشنه رفتن بر زمین و تشنه و تشنه
بود و بوقت باد و دانه های او دراز باشد و خفان و قسم دیگر موسوم به تشنه و آن ماری باشد
باریک و کوتاه و در زخمت شود و هر که آب سینه خوریشتن را بر او اندازد و بگز و بعضی باشد که
هم سدی پیش جبهه و هم سدی پس و هم و میان او بود و لون آنها سبز خرمی گریه از تشنه
آنها اعراضی بود و افی پدید آید و قسم دیگر موسوم به تیر مار بود آن ماری باشد باریک و دراز
و سحر میرسد و در یکدشت و نیم و در سبب و پدید آید که خود را بر پهلوی حیوان می زند و سحر
پس از پهلوی دیگر بیرون فرستاده و تشنه و تشنه است که و دیدیم که بزرگ آب سینه و در پاره های او

و از آن طرف بدر آمد تا بر ششم در دهن او بود و بزور او او را دو پاره کرده بود از سر
تا دم از گزیدن آن هم قریب به مار افعی اعراض پدید آمد و آن کتر گزند و قسم دیگر موسوم
به بلوطیه بود جهت آنکه در محلیکه بلوط بسیار باشد مادی دارد هر که انگیزد پوست باز گذارد
و آنکه او را شعور علاج کنند هم پوست باز گذارد و ازین مار بوی خوش آید و هر که او را بکشد این
بوی در دیگر دو اعراض سح آن گزیدن چون اعراض گزیدن افعی است و قسم دیگر موسوم
به جادرسید جهت مشابه رنگ او و رنگ گاو و اس و اعراض سح آن نیز همچو گزیدن افعی است
و قسم دیگر موسوم به قضا بود و این ماری باشد رنگین بر تنهای مختلف از گزیدن آن جگر و
روده را خورد و شود و برین دو در روز بکشد و قسم دیگر موسوم به کفچه بود جهت آنکه سر چانه او بین
باشد و میان سر او دو چاله بود و گردن بلند شبیه کفچه و چون بر او رود و سر و پندار سخت بلند
بر داشته رود و چنانکه گوئی اسب ناله میسرود و از گزیدن آن نیز همچو اعراض پیش افعی پدید آید
و در موضعی از نینیا حوالی نزد ماری بود و بقدر یک شیر از سر تا دم یک انداز و رنگ
خضری صدف بود و کور و چون بر سر او باخشد پندار کسی و زخمی خفته است و آن مار را در گویند
موسوم به جغسی که آن نام دارد جهت غلبگی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار گویند جهت آنکه کور است
از گزیدن آن اعراض سح افعی بد ظاهری شود و زود تر از آن بکشد و قسم دیگر موسوم به سمور یا بود
آن ماری باشد بزرگ و در بانی و گزیدن آن همچو گزیدن افعی بود و قسم دیگر هم در بانی بود که از
گزیدن آن در سخت گیر و طبع سمور مایه و خرد شود و پلاک گردد با همی مخصوص بود و قسم دیگر
بسالج بود و آن ماری بود و سخت سیاه باشد در جاهای دور از آب و سنگستانها ماری دراز
و از گزیدن اعراض افعی پدید آید و بعضی زود تر از افعی کشند بسیار و استخوان که زود تر از
اگر چه در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند چنانچه
زخم مار ماده بدتر از مار نر بود و جهت آنکه دندانهای پیش ماده چهار و بیشتر بود و نر را اکثر دو
بود و در طبقه افعی که پخته است افعی باشد و مار جوان بدتر از پیر بود و اگر نر بدتر از سمور
بود و در یک صنف نر که زود تر از آن بدتر از خود و کوه او باشد و آنچه در مواضع مشک بود بدتر از آن
باشد که در ریزه آب بسیار باشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در سبزه

و بهماری و شست بامی دارد و آنچه بنامستان و آخر بهار گز و بدتر از آن بود که بدیگر فعلی گز و
 و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سرخ بدتر از زرد بود و زرد بدتر از سفید باشد و سفید
 بدتر از بزرگ باشد و خاکستری میان سرخ و سفیدی بود و بعضی بدتر از سرخ باشد و آنچه
 یک زخم زرد زخم دیگر اضعیف تر از زخم اول باشد و آنچه در شکلیه اگر می بود گز و بدتر از آن
 بود که در میان آب اتفاقا و یاد وقت خشکی و آنچه روز و شب گز و آنچه خشم زد بود
 بدتر از آن بود که باشد و آنچه در وقت جفت گرفتن گز و بدتر از آن وقت فراغت آن باشد و آنچه
 نیستن پیشه بیان یا عصب یا رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبید و آنچه عصبها
 ریشه نزد یک بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و محسب با آن هندی زخم با سیاه بدتر باشد
 از دیگر رنگها و هر چه سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا زهر ایشان مرگ است و جهت آنکه زهر
 و خواب آلودن و کم در کردن و بگر میای قوی علاج یافتن و نزد حکمای یونان و تنبلیع
 ایشان زهر مار در غایت گرمی است جهت آنکه زهر و جگر است و قوی است قویست
 و تولید حار است و زهر مار بیشتر زهره و دندان و کله و قرب و هن باشد و الله اعلم
 آنچه از محققان کرم و مسموم بود یکی آنکه و مسموم شده بود و آن نخست لون
 سفید باشد و جفت باشد و زرد و سبز و کبود و خیرنگ و کت و سیاه و دودناک
 و دوشی و باشد که بعضی را غالب تن زرد بود و دنیا سیاه باشد و این نوع کرم اندرین ممالک
 بسیار بود و بوقت طلوع شمع شبانی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله اصناف و
 ماده بزرگتر بود و از نر و یکین شش ماده باریکتر باشد و بعضی عمت بهاد و نیش باشد و از زخم او
 و نشان پدید آید و از جمله اینها زهر سیاه بدتر باشد و زهر و سفید ضعیف تر بود و زهر و دنیا
 بعضی را بیشتر بود و بعضی کمتر و اغلب شش نمره داشته باشند از هر کرم بیشتر نیش و مسموم او باشد
 و مطلقا کرم کور بود و از گزیدن برین نوع همه تن گرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و اما گس
 و زدن کند و پندارد که بر تن بر روی می بارد و گاه گاه بخند و چو خلیفه ن سوزن و لبها اختلاج کنند
 و نواق و فی غالب شود و بعضی چیرک بر آید و لرزه و اخترا پدید آید در همه تن و با داند شکم
 افتد و لون او بگرد و در اطراف روی افتد و بعضی که زخم بر ساق او بود و زهری است و بک آن زهر

و از چشم و صورتی می پالاید و گوشه چشم می افتد و مقصد بیرون خیزد و قضیب آمانس کند و اگر
 زخم بالایی نبوده باشد و پیوسته دست آمانس پدید آید و باخبرین زبان مطبوع شود و ورنه نه
 بر هم نشیند و این هنگام این علاج نبوده و جالبینوس می گوید که اگر زخمی از و بر شد یا آنقدر غشی آورد
 و اگر بر غضب افتد تشنج کند و اگر بر روده غشونت پدید آورد و فواید دیگر عقرب بر دار بود و آن در
 و حوز بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانه های اجبای و در بر و زخم آن گویند هر عقرب سیاه
 باشد فوج موسوم به سدر است و جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن
 او هر چه شکل برگ انگه آن باشد و پنجه زستان و سکر بسیار باشد و گوشت زهر او گرم بود و در حال که
 بزنده در او بسیار باشد و دیگر در یا سوم روز در سخت پدید آید و لون او گردد و دو باشد که بر تان
 شود و وزبان بیامد و جایگاه زخم ریش گرد و دلول خون شود و دو باشد که شکم با دیگر دو هلاک شود
 سخت منتان کند و فشی انجامد و سبب آنکه در اول در زخم او غضب نبوده و تدایر او را بهال
 نماید که در آن که زهر او بد باشد و چون مستولی گردد و بدیر علاج پذیرد خصوصاً در او اگر گویند که در می
 در پیامی و آن نوعی مخصوص است از گردیدن آن شکم بر آمانس میجو است و خواست از وی با و نا
 و در حکما می کنند زهر جمیع اصناف عقرب را اگر دم داشته اند جهت غلبه وجع و حرارت و علاج
 و بر رفتن سبب و دیها و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد داشته اند جهت سر نایافتن و کمر خشی قبول
 علاج که بسیار حق بعضی این احوال بود و خواص موسوم به طبیعت آنها و چون چنین باشد استهلال
 نیکو نه باید اینجا و نه در راز و نه در پیش و غیره انواع عظمی که طبقات آن بسیار است
 سحر و غیره اما آنجا که پیاپی در از دارند و از راز خانه مقام دارند یا در جو بسیار با و بر و
 دیوار های خانه و روی آبنما دام نه می دهند و بنای دارند و کسی مضرتی نرسانند و آنچه غیر اینها بود
 و حرمه ای که آب در زمین دست از راز و رازها و شورشها جای دارند اکثر رسم به دارند و
 مضرت رسانند و این نوعی را در و تیلیا گویند و آن اصناف با همی خاص و موصوف بود و جالبینوس
 میگوید در و تیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت است که موسوم به تیلیا در از دارد و از این سبب
 بعضی سفید و کرم و شکم و کویک و پان بود و در پشت او قطعی است و در نشان یک ستاره یا آفتاب
 موسوم بود و مگو که بعضی نر و بزرگ و در از باشد و زخمی دارد و چون بر او رود و گوید اگر در

و این را بعضی جابیه و ملک خوانند و بعضی بدانند انگور سیاه مانند و کوچک و بزرگ بود و
 هر دو را غلیبه نامند و بفارسی انگورک گویند و بعضی را دمان بر میان سبب باشد و پایی او
 کوتاه بود و میل او بسوی پشت بود و هرگاه خواهد کسی را از ندر طوبی از دمان میندازد و بعضی
 بر شکل مورچه باشد گردن او سرخ و سر او سیاه و پشت او منقطه نقطه های الموان بود و آنرا
 الملیله گویند و هم آن ضعیف بود و بعضی زنبور مانند و آنرا زنبوریه نامند و بعضی متقابل اند اگر نیک
 و دمان آن خرد و شکم سرخ و دست و پایی آن سفید باشد و آنرا کرسنه گویند و بعضی و پوچه
 آنرا پوچه گویند و بعضی بزرگ و فریب شکم و آنچه خاکستر لون و موسی دارد و آنرا بعضی جابیه
 بوی دمنده گویند و او در زمین حراخی گرسازد و اکثر بر دیوار آن سوراخ از دام لعاب خود کند
 و بعضی کوتاه دست و پای او و بهیچ جهت بود و گلس نجیر و آنرا قند گویند و بعضی سخت سیاه
 بود و بعضی در دناک باشد و گویند که یک صنف از وی باریک و سبزه رنگ بود و حد زرد
 گردن او چیزی بود چون سوزنی و در گردن جمله اینها خوشی غالب و در سخت پدید آید
 و باد در شکم گیرد و عرق سرد کند و سرما یابد و موضع گردن آن بیا ماسد و بخار در شکم شود
 و در آخر تیره شود و سبزی میند و در اکثر خدر نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از ریتلا
 در دل خسیند و غشیان و صدراع سخت پدید آید و تمامی تن افراسیم کشد که رست تواند شدن
 و غشی افتد و هلاک کند و از گردیدن سیاه و فقده رسته تیز افتد و رانها که آن شود و از گردیدن که
 گرانی سرد و استرخای همیشگی حادث شود و از گردیدن غلیبه که از کوسه وی همه تن و تیرگی بول
 و نفوذاتی بمراد وی پیدا آید و آواز منقطع شود و از گردیدن سیاه و دودناک و در سبزه و
 قی متواتر در سبزه و سرفه پیوسته پدید آید و بزودی بکشد و از گردیدن زرد و موسی ناک رسته
 پدید آید و از گردیدن و پوچه آبله با بر آید و زبان سنگین شود و از گردیدن زنبوریه که از دست
 ضعف زانو پدید آید و از گردیدن کرسنه آویاز منقطع شود و نفوذات و تیرگی بول و سرفه
 پدید آید و از گردیدن قی موسی دار همین حالات نیز ظاهر گردد و چند در بعضی سخت بد است
 و من هرگز ندیدم و شنیدم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد تا از غلیبه مضرت بسیار
 ظاهر میشود و عمومی دارد و اندر خراسان عمده و لک کسی را که پدید آید که علاج پذیرفته است

و نزد من آنست که علاج صواب نیافته اند و الا جمله اینها را اهلیت هست تا سه روز و شش روز
و بسیار را علاج کرده ایم که ریتلا ملک گزیده بود و بد آنکه مینوع عنکبوتی هست در از پاسب
از گزیدن او باد و شکم افتد و فراسا و بقوص و بر و اطراف بدید آید و حیوانی غریب و تن پهن آرد
و پایهای سفید و لیکن یکپیر پیش سر او و دو فرشتی یکی پیش سر او فرو داده چون خطی
و آن بدیگر است بر او متقاطع شده و ازین پس بدان مانند که آزاد و دوانست و چهار پا و آن
و گر راست بقوص و دو فرونی و خطت بنفرونی و مسرت گزیدن آن هر دو چون ضحست
گزیدن که دم است و منور انواع است سخن باغی و صحرای و زرد و مورچه میان و زرد و بخت
و صحرای و سیاه و مورچه میان و دراز کوچک و بزرگ و زنبور سیاه و سر بزرگ که بر تن او دانه
تشخیص و ضعف پایها از آن باید آید از گزیدن آن و باشد که هلاک کند و گاه باشد که جا
صلب شود و ریش گردد و آنچه بر حیوانات مسموم و سمی مرده نشسته باشد زخم آن بدتر باشد
و آنچه زخم آن بر عصب غنچه در و آن صلب تر بود و ساس جانوری بود و سخن بمقتدا
و از آن زنی و شست شکم و شست دست و پایهای ایشان بمحلول عین کبریت بود و بد بوی باشد
مثل کافور و سوسن و شکم او کفایت نرم بود و چنانچه دست چون بدان رسیدنی امکان متحمل شود و آن
حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد و تشخیص آنکه عمارات اکثر در سقف خانههای چوبی
و در دیوارهای گلی و شب حرکت بسیار کند و در جامه در و دو چوب پیش تن آن خور و در جامه
که دم و آب و بدن رسد و یا بگز و درم کند صلب و خارش سخت میکند و ملو اسه و دغذغه پیدا آید
و باشد که شب وقتی آورد و استهای طعام بر و و چون علاج کند بدیری آن در ماهی حال خود
باز آید و اقل آن مفته باشد و اندک علم خرم حیوانی است که بود و سبزی مائل مقدار فاسد
و شبیه بود و بکنه سخت کوچک و بوی آن نیز شبیه بود و بوی کاه و دگر باشد و اندام آن نیز
نرم باشد و آن نیز در سقف خانههای کهنه بود و در زیر دیوارهای گلی و شب در جامه در و
و تن را بخور و در بزم نوعی از ساس است و اندک سس طام از جبال دارالمزلسار باشد از گزیدن
آن و درم و خارش تن و تب و ملو اسه و ضعف پیدا آید و آنی صفرا و بیوشی حادث شود و باشد
که بیاری بد و بدیری کشد و باشد که بکشد و اندک علم پیش کرکس حیوانی است چون پیش

و کینه سخت گو چاک جالینوس گوید از کوه چلی آن آنرا بد توان دیدن ولیکن شست آن بزرگ باشد
و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مشام گیر که در خرجه معلوم شد و بزعم من آن نوع خرجه
بست از گردیدن آن از نشانه و تفحصه و ازین دندنها خون روان شود و بعضی نیز خون برمی آورد
و بسبب فتنه نیز چون برمی اندازد و باشد که کار از دست بشود و و الله اعلم طبیبان اندر ناخن و
دندان و قلاب بسیار دم است بسیار باشد و بر عصب و سبب شستن آن رحم باشد البته
آن معضوض بلکه شود و این خاصیتی عجیب است و اعراض آن قریب به اعراض اسع ماران متوسط
است باشد و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بسلامت و عافیت باشد
و الله اعلم سگ و یوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی و می شدن آن بود بواسطه
گرمی و غفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و شباه آن و یا خوردن آبهای معفن و مر و یا
و شغفات و یا بواسطه گردیدن سگ و یوانه بگز و علامت جنون وی آنست که احوال طبیعی او
مختلف شود و باشد که تن او سختی بر آساید شود و چیزی کم خورد و خواب نکند و قرار نگیرد
و چشمهای او سرخ بود و اگر تشنه شود و خواب نبرد و از آب تیرسد و نفرت کند و باشد
که بلرزد و لرزه اندر پوست رویش افتد و چشمش تاریکی کند و زبان از دهان آویخته بود و بیرون
و لعاب کفناک از دهن او میچکد و از بینی او برمی آید و گوشها در آویخته بود و سر در پیش افکند
و قوز برآورده و بیکطرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم و ترسان باشد
و آواز نکند و نتواند بگریزد و غیبت بسیار کند و بدان مانند که گوی او را فشرده باشند و رفتن او چون
رفتن مستان بود و چند گامی که رود بسر آید و هر چه پیش را آید و در ابران زند و بر هر چیزی
حمله کند و صاحب خود را شناسد و سگان که او را پیوند بگریزند و اگر بسگی باز خورد آن سگ را
مجال قرار نباشد و لند او و مایش او بر تن زند و دلیل بر خاک می افتد و بسیار باشد که چون بکیا
به آبی رسد تیرسد و بلرزد و بسبب و بر آبی که رود و بطرفهای دیگر میل نکند و در گردیدن آن اگر چه
در اول اندک جراتی پیدا باشد کمتر از دیگر جراتها ولیک بعد از چند روز از شرمهاده و آید و
خشمناکی و وسوسه و خشت اما عقل و تشنج اطراف و اخلاط ابروان و قوا و خشکی و بدان تشنج
پیدا آید و خوابهای شسته و هولناک بیند و بر خود و بلرزد و از روشنائی بگریزد و اندامهای او بر خ

فاخته روی و پس روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و تا بزرگترید و از آب ترسد و بپزد و بپزد
 آب بنیزد و خیال سنگ در آب می بیند و از آن سخت نفرد و گریز میکند و همچنین از بنه ما بجات گزیند
 باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب بلبید است و باشد که در خاک می غلطد و باشد که بی شهوت
 میباشد شربت بنی از وی جدا شود و تشنگ و گرسنگی او کند و عرق سرد آید و غشی کند و هلاک شود و
 باشد که قبل از آن گاهی از غایت عطش آب طلبد و چون بیارند فریاد کند و بخورد و گاه باشد
 که بچیلها آب در حلق او چکانند و در حلق او بماند و هلاک شود و باشد گاه گاه بانگ سنگ کند
 و باشد که آواز او منقطع شود و اندر بیشتر حالها بول او رقیق باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گیرد
 و در دوشش آید و پدید آید و طبع او اکثر خشک بود و گاه بود که مثانه و مجاری بول او در دوشش
 عظیم می کند و چیزی با بول آدمی آید بشکل سنگ کوچک و این حال اسید دارد و اگر چهل عدد از آن
 سیاه با بول خلاص یا بسیار مجرب است و عجب تر از احوال او است که برگزیدن مردم در بعضی
 و هر که آب بپزد و بپزد و طعام و شراب که از وی بماند هر که بخورد و بپزد و بپزد و بپزد
 بسیار حیوانات و سباع را گزید و بعضی نفوس و آب و دهن با ورسیدنی آنکه بپزد و بپزد و بپزد
 و چند اسب را دیدیم که گزید و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 و خود را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 نظر کند خود را بشناسد و باشد که بجای خود کسی در آینه بیند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 او آسان تر بود و بعد از آن کم خلاص گردد و اگر در دوشش بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 والا و آنجا که زخم نباشد و نفوس آن اعراض ظهور یافته باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد
 و آنرا که درگزیدن خون بسیار از جراحت رو و باین اعراض بود و کمتر ظاهر شود و علاج بهتر پذیرد
 و هر که ادر و بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود و از بخت ذرایع نفع عظیم رساند
 و بعضی دو هفته ترسد در آب و بعضی بعد از چهل روز ترسد و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از پس
 شش ماه و بعضی از پس چهار ده ماه و بعضی از پس هفت سال حسب ضعف و قوت سم
 بقبول طبیعت و حفظ و مداربان و مغلوب گشتن و بد و یافتن سم و بعضی ترسیدن او را بجهت سال
 منع کرده اند و این نیکو نیست بخت آنکه هر چه تاثیر آن پس از چهل روز و چهار ماه ظاهر تواند شد

بیشتر از آن نیز صفت تواند یافت و بسیار مسومان را دیده‌ام و هم شنیده‌ام که بعد از علاج
 هر سال همان وقت باز اثری از سفر است آن سخم طوری یافت و دیگر علاج میکردند و سالها بپای
 نچ میگذاشت و اکثر سخم آن در چیل روز کشد و چون گزیدن سگ دیوانه با غیر دیوانه شبیه
 و خواهند که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جرحت بندند و ساعتی بعد از آن پیش مرغ
 گرسنه اندازند اگر نخورد و نصرت نماید یا بخورد و باید دانست که دیوانه بود و الا نه
 و اگر چرخ از آن جرحت می‌پایاید قدری نان یا گوشت بدان بیالانند و نزد یک سگ دیگر
 اندازند اگر نصرت کند و نخورد و باید دانست که دیوانه بود و الا نه و آنجا که زخمی نبوده باشد
 مشکل بود و حتماً باید کرد و والد اعظم گری و دیوانه علامات آن و اعراض
 گزیدن آن همچنان بود که در سگ گفته شد لیکن سگ گری بدتر باشد و از چیل روز دیگر
 و اکثر کمتر از چیل روز کشد مریض بجای سگ گری بنزد و برسد و قبل از خون از آب
 بعضی خلاصی یابند و علاج گفتار دیوانه و شغال و دیوانه و دیوانه و دیوانه
 و اسوس و دیوانه علامات اینها اعراض گزیدن اینها قریب با اعراض گزیدن
 سگ دیوانه بود و در آب از اینها بنزد و ترسد و تخفیف می‌بخشد که اینها با وجود اسکان جنون
 دیگر حیوانات هم سفر است از آنها است که اهل تجربه بخون اینها را می‌انکه حیوان دیگر اینها را
 گزیده باشد و بواسطه دیوانه شده باشند دیده‌اند و در حیوانات دیگر ندیده‌اند و باید دانست
 که این جانوران دیوانه زود می‌بینند مجموع عطش و اضطراب و سست ماده خود و جنون
 آدمی نه اینچنین است اما اثری از اینها قریب با قریب است و از سفر است
 سست به عادی باشد اینجا بسین سگ و دو جنمی نماند که خصوصیت فعل هر تر یا قی و طریقی
 استعمال آن محل دیگر تقریب معالجات غلبه و غلبه و خوردن انشاء الله تعالی
 جد و ارفارسی ماده پر وین گویند و آن چهار نوع بود و بنفشگی کسپاه و سفید و زرد
 و بهترین جمله بنفشگی بود که چون آب بر سنگ ساینند و کاه غلی سقید بدان بیالانند
 بنفش گویند و باید که محوطی و صلب اندرون گران وزن بود و بنفشگی تلخ بود و حبت
 آنکه هر چیز که تلخ باشد از تر یا قی خالی نبود و هر چه تلخ تر بود و تر یا قیت آن زیاد باشد

[illegible]

تا شتال و فوس را آزادینار دیر گوید طبیعت آن گرم و خشک است و رسوم در خوردن
 و طلا کردن لیسع عقرب را نافع آید و مار را زبوی آن گریز و دستمال از نبات و تخم هر دو بود
 سیمین آنچیز بستانی بود گرم و خشک کهنه مزاج باشد و رسوم درجه یا چهارم درجه اثر باقی
 است آن در جثه سیاه رویا شده و گویند که قوت قویم بر می بیشتر است و لیکن بندان
 بستانی را بکار برند **فلفل** گرم و سیاه و سفید بود سیاه آن اتوی باشد و طبیعت حله
 گرم و خشک است تا آخر سوم درجه چون آنرا با سیمین شش تنیکو کند سیت آنرا بشکند و قوت آنرا
 کم سازد و این خاصیت هیچ ددای نیست **الافلتیل** در زنجبیل واقع است چنانکه گفته شد
 از این است که حکمای هند چون بر سیاه اول آنرا با فلفل سحر می کنند و میگویند که بدین شسته
 میشود و طلا کردن آن با سرکه فوسع عقرب و زنبور عظیم نافع است و مجرب و اکثر رسوم را با سرکه
 یا خمر یا آب لیمو یا بخور یا حامض یا اثر ج نافع **پوست کبک** که طبیعت آن گرم و خشک است
 و راخرد و در درجه دو گویند که آن با دوزهرش است و در شاخ تازه و برگ غنچه گل و بار کبر هم تر باشد
 نیکو است جهت رسوم و بخور پوست کبر جهت ضرر اکثر بهوش و استرخا مفید آید هر که
 صفت سرد و کثیر الاستعمال طبیعت آن گرم و خشک بود و در درجه بهترین غیر مغشوش
 باشد که رنگ آن بسفیدی کبرخی گزاید و خوش بوی بود و با صفا و آن تر باق و غفوات بود
 آتشامیدن با شراب یا فلفل جت لیسع عقرب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین با لیدن محلول آن
 در سرکه و شاه آن مخلصه شمرتی و آن اصناف بود و در شبگاه و ولایت شام خوب آن
 یافته شود و بهترین آن بود که کم برگ و بسیار دانه و تلخ و از آب دور باشد تر یا قیت آن بمرتب
 که چون از مقدار نیم درم از آن تا یک درم یا یک شقال بخورند در مدت یک سال هیچ زهری بر آنکس مؤثر
 نیفتد **تخصیص** سم مار و حشرات و دوزهر و آن که او محل با شیر است بسته شود و هر چه خوب و از
 چیزی که در میان فادز هر گاهی می باشد گویند که از خوب و دانه مخلصات **شتال** حشیشی است
 شبیه بدیند برگ آن برگ سترماند و بعضی آنرا شیخ رومی گویند و آن سوسنی و وری و بنط
 و فراسانی بود و بهترین آن سوسنی اطرسوسی بود که بوی صبر کند طبیعت آن گرم بود و از اول
 درجه و خشک در دوم درجه و گویند و رسوم درجه چون با شراب یا شانه نشستن منق و عقرب

نافع آید و با سحر که خلاق خطرناک را شست و آید و ضرر شوکران کم سازد و مستعمل از دی تاد و درم
 باشد و آن در بول بود و در مهال صفر واقع کند و گرم شکم بخشد و عصاره آن گرم تر بود و در حبس
 این افعال اقوی باشد افسوس آن بر باد یان روی است طبیعت آن گرم و خشک است
 در اول سوم درجه و نافع بود و جهت ضرر اکثر سوسم و سوسخ چون با خمر یا شامند و مستعمل از و س
 یکدرم نیم سوس و طبیعت آن سرد است در اول درجه و خشک است در دوم و از حرارت لطیفه
 هم خالی نیست درخت وی در بعضی که بسیار باشد عفونت بهوای آن موضع کم راه یا طبخ بک
 و عصاره و شیره و طبع آن چون یا شامندش رتلا و عقب رانافع آن به خصوص کبشیر یا شراب
 آفرین آن نوعی از انخودان زرد است و لیکن شاخها بسیار دارد و مقدار بلند شود و بوی
 او را بوی نباشد معتد به در برگ او طولانی بود و با غلبه گوشت یک صنف او را لون سرخ باشد
 طبیعت وی گرم و خشک است و سوسم درجه و خوردن وی ضرر است جمیع سوسم و سوسخ انافع
 است و غلبه سوسوی قلب است شربتی از وی یکدرم باشد حلاوت صنف آنجد است و آن
 و نوع بیشتر که سخت منتن و آنرا انخودان منتن گویند و منتن آن قریب به منتن سیر بود و دیگری
 طیب که منتن آن کمتر بود و آنرا انخودان کم بوی گویند و منتن اقوی بود و منتن یان و افغانیان
 و پختنیان و ملتانیان این را بهینگ گویند و بعضی انگوزه گویند و بیشتر در اطعمه بجای سیر
 استعمال کنند و سوسخ صنف و نافع وی باشد طبیعت جاده گرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود
 در دوم درجه لطیف آن عضو کلب و منش هوام را عظیم نافع آید و بازیت ملاک کردن
 و باشد آب آشامیدن بچنین نافع آید و ضرر سهام سوسم را دفع کند و در ورق نبات و
 که آنجد است آنرا بعضی که آده گویند و در سوسخ آن مخروشیست قریب هم بدین نافع باشد
 بهترین طبیعت آن بود که سیرجی که آید و صاف باشد شبیه تیرا علی قیسوسم نباتی است که
 در اول بهار آید بوی خوش دارد و گلگهای او زرد و در بود و برسد وی مجتمع شده و بعضی
 آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن گرم بود در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون
 باشد آب یا شامند جهت جمیع سوسم نافع آید و از افزایش آن هوام بگریزند ایرساخ سوسخ
 آسمان گون است و بعضی آنرا خنقیه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه

و بهترین وی آن بود که صلب کثیف و خوشبوی بود و اندکی سپیدی گراید و از ریح تری خالص
 نباشد و بونیدن وی عطسه آورد و مستعمل از وی نصف اوقیه بود تا سفت در معیات چون شهاب
 باشد یا شامند جمیع سموم و سوس و رافع آید و مسل آب زرد و مر و بلغم باشد و تخم وی را هم قریب سفت
 وی در سموم و سوس و عصاره تخم و تخم سوسن باغی را هم این مناسب بود که شربا در وعین آن
 تر یا قریح فطر و شیرین تر بود و تخم ترنج آنچه در میان ترنج ترش بود و از آنچه در میان ترنج
 بشیرین بود طبیعت جمله گرم است و در اول درجه خشک کنند و مزاج است با سموم درجه یکرم
 از آن باشد اب یا شامند مقادیر است کنند با جمیع سموم و نافع آید و در نموشن تخصیص نشن غریب
 و طلای آن هم نافع آید و پوست ترنج که بر روی گوشت وی است در تر یا قیت قریب به تخم
 باشد و گویند عصاره آنرا شامیدن و کوفته آنرا ضا در دن نبش افنی عظیم نافع آید و پوست
 ترنج از مغز حیات قلب بود و ترشی وی آنرا احاض ترنج گویند نافع بود و سوس مار که حرارت پیش
 و گرس و ساس و خرجه را کشد با و طلا و منضرت چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان
 حب و روغن آن بلسان در خشیت اندر مصر در موضعی که آنرا همین شمس گویند
 میرود و در هیچ موضع دیگر نمیرود و گویند آن محل قصر فرعون است و رقی وی و بوی وی شبیه
 بسا بستاننی لیکن وی بسفیدی مائل تر باشد و بزرگی دشت وی بیست و چهار شجره و نصف بود
 و حب البلسان بار این شجره بود چون شمعای طلوع کند پوست این دشت را با بانی تیز زنها
 کنند از آن رطوبتی ترشح کنند که آنرا پنبه از انجامی سترند و جمیع می کنند چنانچه در مدت
 دو ماه قریب بر طلا حاصل شود از جمله آن اشجار و در سال و دو سه طلی شیرین باشد این روغن بلسان
 و مستعمل غالباً این اجزا بود و عصاره و رقی وی نیز در تریاقات گاهجی داخل سازند و عود و
 در تر یا قیت قوی باشد از جمله این اجزای روغن اقوی و اخر و لطف بود و انگاه حب و
 انگاه عود و وی و حرارت روغن بلسان تا سموم درجه باشد عیس جمله در دوم درجه بود و پوست
 روغن بلسان آن بود که آنرا منقوش ساخته باشند بر روغن دیگر و علامت خالص و
 آن است که چون بر زبان نهند اندک که زبان را بگذرد و در بوی وی هیچ حویضه نباشد و نرم
 در سیر الاخلال بود و چنانچه در آب فی الحال حل کرده در آب چنان شیر که گوئی شیر است

و اگر شمی در آن بسالاید و بشوید هیچ اثر آن در آن پشم نماند و اگر قدری از آن در شیر بریزند
 شیر را بپزند و گویند چون قدری از آن با شیر بپاشند مضر است شکر آن و خالق النعم در امثال
 آن باز دارد و اکثر نهوش را نافع است چنانچه عرق سبب بد را و حب و عود آن همین فائده بخشند
 گویند هر یک با اکثر مجموع متفاوت است گنگار چوبی بزبان هندی میوش را گویند شارب
 بر روی زمین بین باز میشود و همه جانبی گیاهان و ساق نباتات وی بغایت ضعیف بود و بر گها
 آن از دو جانب در مقابل یکدیگر باشد و بعضی سبب مماند و در تمام کاس بسیار روید
 و اکثر در زمین باقی بماند بوم دور از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید
 و سبخی در نباتات او نباشد طبیعت حمله آن گرم و خشک بود در اول سوم در عصر
 آن و یا مدق در ق آنرا چون باشد آب بپاشند اکثر بیوش را نافع آید و طلا کردن عصیر
 بهم مفید بود و اگر با شیر بپاشند سهل اخلاط بر باشد و موم از بدن براند که بعضی گمان
 بزبان هندی نام گیاهی است شبیه به نباتات خاد و با درج و اعلاهی آن در جنگلهای طبعند
 یافته شوند ضعیف آنرا در گیلان در مرغزارهای پست و از آن بعضی جبت صباغی رنگه
 سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه و آشنایند عصیر و سحوق آن در
 شارب و طلا کردن عصاره آن هیچ گزیدن حیوان مفید بود و کالای حشر از زبان
 یعنی سیاه شیطرج و این شیطرج سیاه ساق و برگ بود و اندر هندی یافته شود و پوست چوبش
 آنرا جبت آتش کنانیدن با آتش برگ نگاه دارند و هندیان آنرا اخبارس گویند یعنی ارد
 که در جاگاه میدارند و جبار درین ملک جنبه گویند و آن علف راحت غلبه شهرت این است
 را با اسم آن پوست باز خوانند و شیطرج معرب آن بود طبیعت شیطرج مطلقا گرم و
 است در سوم و سیاه را گرمی و خشکی در آخر این درجه باشد و بغایت حاره و محرق بود چون
 با شیر بپاشند جمع نهوش و سوس را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید آید چنانچه ثانی
 وی در قتل کوهناسه بلند و در حکما که سایه و نساک بود و روغن شمس آن بمقدار یکدرع اب و
 نیم و دو درع باشد و در آن شبیه بورق جوز و لسان الحمل باشد و ساق او مجوف و ابلس و
 با عقد بود و بطن او صبی باشد و لون آن سبزخی تیره گراید یا زردی و سیاهی و لون

یکم آن نبردی زنده و متعلی ساق و عروق و سه بود و بهترین آن رومی بود و تخصیص آب
 در شکل جبال شامیه یا بنده طبیعت جلد آن گرم بود و در سوم درجه خشک بود و در دوم درجه
 و خوردن آن عظم نافع آید و سبب را در دوم درجه با خمر محض کلب و اشال آن را
 سفید بود و حر طبیعت آن گرم است و در سوم درجه خشک است و در اول و دوم درجه
 چون با انجیر و سداب کوفته بخورد و جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک ضماد کردن
 محض کلب کلب باشد و در ضمن آن بخورد تنها و با طعام حضرت بلا در و جز ما مثل
 و شد که آن و جبریات سمی و زرارح و موزة و وزک کم کنند و با انجیر این حضرت خون
 گها و باز در پستان طبیعت گرم است و در سوم درجه اول در طبع است و فصلیه
 است آب آن را با نمک و سداب برگزیده گی سبک و یوانه و اشال آن لطول کردن
 نافع آید و خوردن پیاز خام سرد را و سموم و عفونات هوا باز دارد و همچنین حضرت
 آبها به برادر بسیار و نشان و گنار آبه تخصیص نموده است و
 چشمه سار بسیار و دید کشتن نور ابراهیم مانند لیکن ساق بر گاه او از مری بسیار
 گر آید و بغایت صلب باشد و برگ آن سبز بود و هیچ گل و باز سبب او در ساق و
 پنج نذر و طبیعت در حرارت و یوست قریب بقندل باشد و یک درم و نیم
 از برگ آن ساقیده باشد آب یا شاست نهش بار و هوام و عضه را نافع آید
 شکرکشت درختی است که بر گاه آن پنج پنج با هم بود و پنج شکر شاده و بار می آید
 ششیه بغافل سفید لیکن سخت تر و کم طعم تر از فلفل باشد و بعضی بار آنرا فلفل فارسی
 گویند و هندیان شکرکشت را سمبالی نامند و درین ممالک مشهور بقایده الفسل بود
 و گویند جهت تسخیم است که خوردن وی مری را خشک کند و بدین جهت فسل منقطع شود
 یکدرم از ورق آن یا شاست گردیدن بار و سم ضفیع را نافع آید و ضماد آن عظم ساق و یوانه
 سفید آید و از دو آن هوام برگزیده طبیعت همای گرم در اول درجه خشک و در سوم درجه و پنج و در
 بیس باشد و عدد و نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوب شعوی باشد و در خواص اقوی بود و
 و شتی آن گرم خشک است و در دوم درجه طبیعت جلی گرم است و در سوم درجه خشک و در دوم درجه

طبیخ آن جمله نافع بود بخش هوام را کشد باطله و تخمینش عرق بر را چلک علفی بود
 در کوهستانها بسیار و دید نزدیک آب و ساق آن است دارد و فرج شود و تخم است مثل حصا
 بود و چون خشک نمیدارد و در گهگاه آن بین بود و طبیعت برگ چار تخم آن بهیئت تخم لاله
 کوهی بود و طبیعت آن علف آن قریب به بوی وینار وید باشد بلکه اقوی بود و علف تازه آن
 در بهاران در دوغ پرورند و با طعام خورند طبیعت تخم آن گرم و خشک بود و در سوم درجه
 یکدم از آن بیاشامند اکثر نسوج را نافع آید و اگر طبیعت آن گرم و خشک است سوم
 درجه مفرح قلب و مقوی قوای بدن بود و با تخم کوفته ضماد نیکو بود و تسعیت بر باد خوردن
 وی ضرر نسوم هوام را دفع کند و در مقویات نافع آید یا شرب را چون مذاب بود و یکشنبه آب بیاشامند
 نهش هوام و عسرات را عظیم نافع آید و یا شخم کوفته ضماد کردن بخش و محض حیوانات را نافع باشد
 طبیعت آن سرد است و در اول درجه خشک است و در دوم درجه تر است و مشهور است آنچه
 رطب بود چون با او دید بزرگ با جمیع نسوم مقادیر است کند و نمک بر بخش افکند حیوانات که
 طلا کردن نافع است و اگر شاد و تخم تر و شیر است و از اخف هم گویند طبیعت آن گرم و
 خشک است و در سوم درجه خوردن آن و باسل ضماد کردن نافع آید بخش هوام او از دود و
 بگزیند شیره چسب بر می خشک نباتت شود که برگ آن شنبیه است برگ خضر
 و بری آنرا شاخای دراز بود و بر زمین گسترده و شده و پیش برگهای وی غاری صلب است و
 بر آید و باری صلب آورد و بتانی را شاخها از زمین برخاسته باشد و بر شاخهای وی
 قوی تر از بجز شاخها بود و برگ وی بین تر بود و خار وی تیز و ورق وی نهاده بود و حسنه
 بر آن رسته باشد همچو موی بار یک و مجتمع چون سه شنبه و باری صلب با آن بود و طبیعت
 مطلقا گرم و خشک است در اول درجه لیکن بری را افزون تر باشد از نهی چون دودرم از آن
 با شرب بیاشامند نهش افی را نافع بود و در تخم یا شرب سوم است که در پند آید حاصل
 علفی است ترش طعم و برگهای بین دارد و بزرگ و قوی و بعضی جایها آنرا شاد گویند آنچه
 از آب دور و دید بهتر باشد و خوردن آن تسعیت بر را مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشند
 اگر غریب بگزیند هیچ مضرت نکند طبیعت آن گرمی مائل بود و تر باشد و در دوم درجه

شکر و خشک اگر طبیعت آن در خشک باشد چون بیا شامند نسج ریتلار از نافع آید و طبع آن از آن نوع که
 گویند بجا می ماند و تلخ بود از آن نوعی از کاستی و استه از طبیعت آن سرد و تر بود چون بجز در
 با اکثر نسج مقاوت کند و مضاعف دوی نافع بود و جمله نسج را تحفیس نسج غریب بدو مضاد و کما
 هم این نسبت تمام شد که در طب انواع است مشهور چون رومی و قیصر طبعی طبیعت جمله گرم است در
 اول درجه و خشک است در دوم درجه و عصاره آن را چون با شهاب بیا شامند نافع آید نهوش
 عضو را اگر است بقارسی کنند تا گویند و بعضی جا بنهاره خوانند و آن انواع بود در
 و بعضی و شامی و بهترین طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک در دوم درجه و در
 عصاره و خام و چینه آن خوردن نهوش را نافع آید مطلق از رزق و کفنی است معروف است و شکر
 و نوع بود و صنعتی و عربی و آنچه کی بود و آن شکر و شکر دوم است که آن را با شامی بزنند و آن گرم
 غیره عملی اند و بهترین مقلد از رزق و صفاتی تلخ و طعم مغش و خوشه می باشد و نسج الا خلیل
 بود یکی طبیعت است سردی و خشکی مائل باشد و طبیعت دیگر با گرمی و خشکی مائل بود چون کیفیت
 مقل از رزق بیا شامند جهت نسج هوام نافع آید و شکران سهل عظیم بود و کسیر نباتی معروف
 است طبیعت آن گرم و خشک است در سوم درجه خوردن و بوسیدن آن مقاوت است
 با عضلات و جهت نسج عظیم آید و مضاد و نسج زرد را و شکر از دوی و درم باشد
 با بجنین ناخن و دهان می معروف است طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بجن آن بر نسج
 معتدب ریزند و در ساکن کنند و خوردن و می شش هوام را نافع آید و بندهای ناخواه را جوهر
 گویند و نبات معتدب باشد اسباب استمالی نباتی معروف است طبیعت آن گرم و
 خشک است در سوم درجه چون بکدرم از تخم آن شهاب بیا شامند با جمیع نسج مقاوت
 من قبل دین بعد و با انجیر و جوز کوفته خوردن جهت نهوش و مضاد کردن بسی مفید آید که در
 گرم و خشک است در اول درجه خوردن و روغن آن نافع بود و ضرر بلاد و در ارج و امثال آنها
 و گوشت جهت گرمی بایشان خدایه بود و مالیدن روغن بر روی و درم و در جهت بلاد و در ارج
 بزودی بصلاح آورد و در نسج سرد و گرمی احمل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن گرم
 در اول درجه و خشک است در دوم درجه چون و درم از آن با شهاب بیا شامند نسج هوام را

نافع آید و از بخور تخم سرودی که پی و بار سرد و مطلقا هوام بگزیند و تخم سرور گویند مطلقا با
سموم مقاوت نماید زیرا برتری طبیعت شونیز بود و طبیعت آن گرم بود و در آخر دیم درج
و خشک بود و در سوم درجه چون با شراب بپاشانند جهت نهش هوام نافع آید سیاه حبه
مستعمل طبیعت آن گرم و خشک است در سوم درجه یک دو تخم از آن بپاشانند جهت
لسع رقیلا نافع بود و در سموم را که کند عصب عصاره غوره انگور که شب برباهنتاب مانده
صاف شده باشد یک گره از آن در کشند به ناشتا گزندگی اکثر هوام را نافع آید مخصوصا ساس
و خرمه و پس کسی در زنبور در از او خمر عصاره آن تریان اکثر سموم بود و زود اثر بدنی رسد و
در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و بر شیان که با او ضم که در خوردن آن زود بدل و اعضا
ارواح رساند و تاثیر آن زودتر پدید آید و کسی که آنرا بر نهوش طملا کردن نافع آید خصوصا که بر گل
پاکیزه خشک بچکانند و در لسع زنبور رانی بحال تسکین دید و خوردن ایجاد و نیمه جالبه قوت آنها
بشدند کافور مشهور است و آن انواع بود بهترین آن مقصوره بود و آن است طبیعت آن
سرد و خشک است در سوم درجه تریان لبه های گرم و مفرح دل و منوم و لطیف روح باشد و
با خاصیت خوردن آن طبع پیری پدید آورد و دمنی را خشک کند و شهورت را ضعیف سازد و لیمو است
و تخم او گرم و خشک بود و در دوم درجه و ترشی او سرد و خشک بود و در دوم درجه در حمله اجزای
او تر یا قوی نیکو بود و نسبت با اکثر سموم و در پوست تر یا قوت بیشتر باشد و منقوی قلب بود و ترشی
او تر یا قوت بیشتر از تخم او باشد و قبل از خورج سموم خوردن هم نافع باشد یا در و سنجی
بزرگ برگ نبات آن به برگ رزمشیه بود و نبات آن به زبر درختان برود و باران به سوجو
خوشه انگور سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در تری چون قطع کنند طوبی غلبه چون خشک
باز از روی برودن آید لیکن بدی بایست و لون آن سبز از سفیدی بزرودی گرا و خصوصا در حین
خشک و اینج رتب صلب تر و عظیم تر باشد و نبات آنرا که عصاره ایضا خوانند و صنفی دیگر بود که لون
آن سفیدی و سیاهی نرزد رنگ درق و نبات آن هم از سبزی سیاهی گرایده به گهای آن
بهتر و قوی تر باشد و آن مستعمل نباشد طبیعت جلد گرم و خشک بود و در سوم درجه یک دیم یا در نیم
از بنها با شراب بپاشانند نافع بود جهت نهش انسی و لسع جمیع هوام را که شاید طملا کردن

عظیم مفید بود قبل از سحر در اوست خوردن با عاده خرزیره هم حشرات را و حیوانات کم سازد و در د
 شکم حیوانات را تسکین دهد چون سه چهار شقال سائیده با پنجه حلبه بخورند و در پنج عظمی
 بخوبی مشهور از جبال شام بسیار گیرند و عقده است کشیده بدم مقرب و درون وی سفید بود
 و برون وی اخضر و صلب و رزین باشد و طعم اندکی مرار می باشد و از عطریتی خالی نباشد طبیعت
 وی گرم و خشک در سوم درجه نافع بود و از جمیع سموم و لدوع شکر با وضاد آنفیس با بخر و مفسد
 و مقوی و سخن دل و جگر و عده بود و در عقوبات مفید آید تا غایتی که تعلیق وی نیز فایده دهد
 حب الغبار بود و شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم
 بوی باشد و برگ آن بزرگ بود و مانند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم درجه باشد آب
 بیاض مانند لبس عقرب را نافع آید و تریاق جمیع سموم شرب را و تاز و اضمنا و نیکو است جهت تسامع
 و نهو رخل فو و حج بود و گویند مشهور است در کنار آبها بسیار بود و یکنوع از آن در کوهها شود
 و برگ و طعم آن بزرگ و مانند قوتش آن بیشتر از نری بود طبیعت جمله گرم و خشک است
 سوم درجه چون باشد آب بیاض مانند جهت نهوش وضاد و کف عظیم نافع آید و طلا کردن آن
 کند و لدوع و اگر بیشتر غرض رسم قاتل باز دارد و در تخمین و افر کش آن هوام بگزیند
 و گویند چون سمانه بود و نه جلی با سطوح بخورند و غرض سباع را نافع آید و طبیعت آن
 تریب است طبیعت فودنه و آن نوعی است از فودنه و حقیقت فودنه است نباتی و بسیار
 دیدیم که فودنه را در بستان نشاندند و تربیت کردند مگر خیزد سال باز میکنند و می نشاندند چند نته
 نفع شد و بسیار خوردن آن عضو سباع را نافع آید و از نوعی آن هوام بگزیند و عصاره آن
 خوردن نهوش را نافع آید و تریب تخم او قوی از پنج و برگ باشد طبیعت تخم وی گرم است
 در سوم درجه نفع آن کوفته در خمرب است اکثر سموم و نهوش نافع آید و عصاره او پوست ترب همین
 منفعت دارد و آب ترب عجب در ریزند میرد و سبکی بسیار ترب خورده باشد عقرب بگز
 مضرت کند و بری آن نیز قریب بدین منافع باشد تخم شلج طبیعت آن گرم بود و در سوم درجه
 چون نفع آن در خمرب باشد اکثر سموم قاتل و نهوش را نفع کند و قبل از در و در سم منع نماید
 قرطم بر کاجیره بود و در صحرای دواز آب میرد و تخم وی کوچک از بستانی باشد

و گل وی کم رنگ بود و بزرگی مائل چون برگ و بار تازه آن به شراب بیا شامند گزندگی عطر
را عظیم نافع بود و بعضی ادعا کرده اند که اگر کینوع از بار و برگ آن در دهن نگاید و مداوم که
آن در دهن او باشد هیچ وجه در نیاید و چون بپسندد و جود نماید پارسه و آذانه گویند
و آن صفت بسیار بکند نباتات آن نباتات با درنگ ماند طبیعت وی گرمست در دهم چه
و خشک کنند و فزاین است و رسوم در چه چون به شراب بیا شامند مضرت هم بهایم و مار و
عقرب دفع کند و از بوی و دود وی هوام بگریزند و بهتر آن بود که تازه و پاک و گران بوی باشد
و اگر از اندکی تخم نبات وی با وی بود شاید رطوبت بخشی شهور است و بهترین صفتی آن بود
که چون بشکند درون وی سبزی زنده و متخلخل باشد و طعم وی تلخ بود و باندک قبض و در سب
طباع مختلف است یک مثال از آن به شراب جهت جمع نهوش و مخصوص نافع آید را از پاره پاره
آن گرم و خشک بود در دهم درجه و بری آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بری او اوقوی باشد
و طبع او باریک مطلقا نافع بود جهت نهوش و کوفته بیج آن طلا کردن نافع بود و عسر ض کلب را
سبب است از آن در نه ترکی گویند طبیعت آن گرم است در دهم درجه و خشک در سوم
درجه چون بزرگ مضرت کرده می شکم را کم کند و کرم را از یکشد و بر آورد و گزندگی عقرب و سبب
نافع آید و مضرت سوم کم کند سبب آنچه شیرین باشد مائل بحار است بود و خوردن آن لیسع
را نافع آید و جمله سبب را که بپزند که در سوم را کم بازند و خوردن و طلا کردن عصاره و ورق آن
سبب را مفید بود و سبب شیرین از مفرحات و تقویات کلب بود و نفع او جهت باشد
آنچه چون با جود و سبب تبلی از عود و سوم و زنده مضرت هم از و بار و دود و شیرین
نافع بود و لیسع عقرب و سبب طلا ای آن در اعضا البیاض مفید بود و همچنین عصاره و ورق آن کوفته
خام آنرا طلا و صفا کردن نافع باشد و به عجم من نیم درم شیرین و شیر خام به شراب آتش اسیدن جهت
اکثر سوم و نهوش نافع بود و کافور و سبب از ثیوبات است شیر آن چون با خمر بپزند
لیسع عقرب و سبب طلا نافع آید و شیرین نوعی بود و از طلا و خیار و قرص و بعضی طلا خیار نان
کحل اشک گویند و بسیار تر آب بسیار بر آید برگ وی دگل وی چون برگ و گل خط
باشد یا بسی کوچک و در دهن وی از سفیدی و کبودی بگلگونی زنده و خبازی برگ بری بود

و اقوی از ملو حیا باشد طبیعت جله سردی و تری مائل بود و برگ آنرا چون بازیت بر سب زنبور خمار
 کنند و ز ساقین سازد و تخم آنرا جهت سموم چون بیاشامند و آنی کنند منفعت دهد و سبب رتلا
 بغایت نافع آید عار یقون کفیب یعنی گویند عار یقون مطلق نجیست و بعضی گویند
 در میان درخت شکون میوه و بر سبیل عفونت و از جنس بوسید و بیان اشجار و بهترین وی آن بود
 که لون آن نیک سفید بود و در بلاست و تری بکسر خفت و تفت بود و بید باشد و طعم و
 اندکی تیز باشد و قبی و حرارتی از آن بخداق دریا بند و در ابتدای ذوق اندک حلاوتی بهم نهم شود و آنچه
 صلب باشد و یا لون و گرد شده باشد نیک باشد طبیعت وی گرم است در اول درجه و خشک است در
 دوم درجه شدتی از وی جهت اسهال سودا و غصه تاد و درم باشد چون ضما کنند بر سطح ای که سم باشد
 سرد باشد نافع آید و یکدم از آن باشد آب بیاشامند سبب اکثر سوام را مفید آید و الله اعلم اما اثر آن
 معنی مطلقا آنچه معتقد است و از معتد به عاری باشد سبب دیگر و طبعین حشو هم
 گلی است سرخ رنگ و صفا ساخته و هر برز و از جانب رنگ آورند و علاست خوبی وی آنست که
 خالص باشد و بوی شست از آن آید و بر زبان چسبان بود و بر محلی که خون از و روید باشد خون را
 بپسند و و یکدم چون با شراب بیاشامند با سموم قمار که مقابست کند و جمیع نهوش را نافع بود و شراب
 و طلا سبب اصل و اگر پیش از انتشار سم در بدن بخورند چندان فی آورده دفع شود و قبل از ورود سم
 منع تاثیر آن کند طبعین آن سرد است طبیعت آن سرد است در اول درجه و خشک است
 در دوم درجه و نافع بود و با شراب رقیق یا خمر مزج جهت دبا و عفونات و حمیات و بانی و سبب نافع
 آید زف الدیم و نفث الدم و قروح عقیقه و سبب و عفونت اعضا را اما الحالت لا الله و مطبوخات
 مناسبه و با سر که بر نش عرق و زنجیر طلا کردن فی الحال شکنجه و نفث و سفید و سیاه و آن
 شهرت و کثیر الاستعمال پیدا از احد است و نفث و بیشتر باشد طبیعت آن گرم و خشک است اما
 درجه بر جمیع سبب مکرر اطلاک در غلظت نافع آید و موسی که فی معرفت طبیعت آن گرم بود
 در دوم درجه و وجه از آن با طبعین باشد و آنچنان بیاشامند جهت سموم نافع آید و قیر اطلی با سبب
 بیاشامند جهت سبب عرق سفید بود و قیر اطلی بار و غن کا و هم بطول نافع آید پوره زرگر
 طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر و دوم و گویند سبب او تا سوم درجه رسد خوردن محسرن

و غیر محرق او جبت خنق و قطرب و اشال آن نافع بود و محض کلب را چون با آب یا
 روغن پاشانند مضرت ندارد و با بخند آن مضرت خون گا و طری را رافع نماید
 یا در هر آنچه از بند دشتن آوردند بجز قوم و رنگ زرد باشد یا اغبر بهتر باشد چون دوازده شیعه
 از آن پاشانند نافع اثر آن باشد و آنفی و و شیعه از آن بخورد و میر و فی الساعه و بر مواضع عصب
 پاشند و طلا کنند بصلح آید بر بسع عقرب نهند در وساکن شود فی الساعه خاک لانه حسن
 حسن کند و غشیت کو چاک و کبود رنگ و کوتاه و م اندر کوهستانها بسیار بود بر روی سنگها و
 کوه های بلند خانه سازد و کل طبیعت گنبدی و در گله آن گنبد را آید و شده او باشد و هموار چرخ و
 فریاد کند و گوشت حیوانات و حشرات و دانه حمله خور و بهترین خاک لانه آن بود که کشته باشد و آنخوان
 مار در آن یا بند چون آن خاک را در آب غشیت کنند و آب آنرا از جهت محض سباع دیوانه بخورند
 قو خوش آب را نفع کند و بر کشان بول و آمدن بهار پای دهند و چون در او ابل خورند اکثر آن بود
 که بصلح آورد و چنانچه بخت نماید خورون بخیر بگذرد و گیسو است آنرا گوگرد گویند و آن انواع بود
 سرخ و سفید بهترین سرخ بود و اعلامی آنرا از کوه و دماوند گیرند طبیعت جمله گرم و خشک باشد
 در سوم درجه چون گرم کرده و بر محل سوس پاشند غشیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا با بول آیسخته و
 یا با عسل خنم کرده و یا با فویل خشک انسانی باب و یا با عسلک البطم گداخته بر بسع میندند بغایت
 مفید بود و سوس را در آب معدن گوگرد غشیت بسی نافع آید و الله اعلم الامور با قات
 و هو فی مطلبها آنچه مستند از مضرت معتد بها عادی باشد اینجا مبین گردد و ما در اول هر
 طبعی معروف است بهترین آن بود که بزرگ باشد و طبیعت دلون زیتون بود چون با آب رنگ
 ساینده بجز شیر سفید رنگ باشد که سائید و شود و اگر سوزنی نماید بر پوست و بر بند و دوی از آن
 بر آید و دوزنگ از وی سائید و با شیر یا گلاب حل کرده با دغ یا تخم یا آب شور یا آب لیمو
 پاشانند اکثر سوس و سوس را دفع کند اگر کسی بر روز بر نیم دانگ از آن خورون عادت کند هرگز هیچ
 عیب بر او نرساند و در تقویت قوی و منع خون رختن از اعضا و دفع عفونات شافی عالی دارد
 مسک بخت محلی که چهل شود و احسان است ثقی و چینی خوش خری و مندی و جسر
 بهترین طبیعتی غیر منوش بود و طبیعت آن که آهوی آن کسبیل و غیره پیچید و در محک و آنچه در رنگ

سیب بوی باشد بهتر بود و آنچه در نان آگوسیدند بهتر از آن بود که خود در صحرای آن
 ریخته باشد طبیعت جمله گرم و خشک است در سوم درجه و گونیشکی اوزیاده است و طبع او تر است
 سموم باقی است تخصیص پیش و طبل و قرون اسفیل با جماع حکما لیل سینه پشیا بمرور و
 را چون سالی چند جهت نیش انعی بر این سیر نیز نفعایت نافع بود و با نظرون بر همه مضبوط با الیه
 و طلا کردن مفید آید و گفته آنرا آتاشمیدن جهت ارنج بجر و اکثر سموم نافع بود و حکمای
 گویند هر که حیوانی بگزید بول او تر یا ق آن سبب باشد و چون بیاشامند و طلا کنند آنها که خوردن
 سموم است و اند بول ایشان اکثر سموم و سوس بود و طلا آنرا چل گویند چون بول خروس
 بیاشامند جهت سمی که خورده باشند فی الساعه بقی آورد و در بول گفته سفید شده و سگ تر یا ق سوس
 و ساس بپوش و اگر کسی باشد و اگر بیشتر خورند از گزیدن ایشان غصه است نیانند و زبل آید
 و سگ با خمر بیاشامند جهت سموم نافع آید و صناد و سوس بود و زبل قس و ایل بمر که نخیده باشد
 بر سوس طلا کردن مفید آید مسرطین حنری آید و نافع بود که از گرم خمر اطمینان کنند
 چون دودانگ تاب بیایند و خورند جهت نیش نافع بود و اگر و طعام سموم اند از نوبت
 بر آرد و قوت سم آن بشکند شاخ کرگدن چون طری از آن بیایند زهر خورده و سوس و
 در آن آب و طعام و شراب خور و غصه مفید آید و طعام سموم در هر طبع و کثرت جوش بر آورد
 و قوت آن بشکند و غصه مفید آید و نافع بود که از شیردان حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن
 جمله گرم و خشک باشد و گویند تازه آن در جمله تر یا ق تکیو بوسبت با اکثر سموم کسی که شوکران
 یا فریون و امثال آن خورده باشد نفعایت نافع آید تخصیص انفعه جدی و در سوم سینه این
 اقوی بود و بعد مایه آید و به چارتی و شربت از نیاورین ابواب سه آید و سانس بود و از ده
 قیسر اذ دفع ضرر دانا که مستعمل نباشد و از غصه انفعه غصت عقد شیر و اطفال و شیشه و
 منع سیدان رطوبات و تحلیل خون و شیر که در معده و غیره سبب شده باشد و طبیعت جدید
 کرده اند زراچیر بود و زرد و قمر و سیرین انفعه که ایا نادره و نهره گاه باشد و قوت
 پری ماه و اجزای آن چون از مراد حاصل شده و نفعایت طعم تلخ بود و طبیعت آن گرم و خشک
 است در آخر سوم درجه و دودانگ با دوسه از وی بیاشامند نافع آید و سوس و سوس

وزن خور و با او سرگشته و مالیدن حجم نافع بود و باشد آب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم مازو
 و زهره گاه در این قریب بین منافع بود و خون شش و گوزن آنچه گاه و مخلصه بریاقت
 خورده است خون از ریاضتی و نکو بود اکثر سموم و سباعی چون یک ملحقه با خمر یا شامند آنچه
 مار خور و تر یا نیت خون از شیر بود و طلای جمیع نوشن نافع آید و آنچه مار خورده بود و بهر کینه
 طلاء کردن آن نافع آید و زعم من اکثر زهر خورده را مفید آید تجویس کسی را که حیوانات است
 خورده باشد قفسیب اصل گویند که سخن شگاف آنرا چون جهت سبب افی با شامنه
 بغایت نافع بود و همچنین بسته آنرا چرخ چشم اصل و پیش و چشم و مغاک است که چون
 آب از چشم آورد و در آنجا نشاند که در تجویس در وقت که مار خورده و بکشد انگ یا دود آب
 ازان با شامنه نافع آید جمیع سموم اسلاخه چون بول بز که بر سنگ میریزد آن مجتمع
 غلیظ و بسته گردد و آنرا اسلاخه گویند چون جهت نمر و آب شامنه عظیم نافع آید و طلاء کردن آن هم
 مفید آید لیکن جامع طب این مختلفه بود از حرارت غالبه بایه و حرارت معتدل و سردی و
 برودت معتدل و جبینه و غالب ترین شیر در تر یا نیت شیر بز که بی است از مخلصه مشابه سائر تر یا قاقا
 جبه و بعد از آن شیر گاو که بی که تر یا قاقا خورده و بعد شیر گاو را بی که از تر یا قاقا جبه و بعد
 شیر آدمی که بهر قویتها باشد بعد و آنچه بیشتر از گویای بی تر یا قاقا خورند و مطلق شیر نافع بود
 زهره مار خورده و گزنده و انگور که گزیده و در آنجا خورده و وارنج بکری خورده و کسانی را که از دوا
 زیانکار خورده باشد مثل بنج و شوکران سیاه و زرنج شیر گاو و زهره مفید باشد و علاج
 اکثر زهر خورده و طسوع و موشش بدان کنند و تحقیق طریق آن بجل خود مذکور انشاء الله تعالی
 گوشت بز که بی و گاو که بی که از تر یا قاقا جبه و زهره مار خورده و کسانی را که از دوا
 و سوع گویند که خوردن گوشت بره فابری جهت سبب حیات و عقارب بغایت نافع آید و با
 شراب بعض کلب کلب مفید آید و گوشت خفدع و پی که نمک و زهره بخند باشند جهت
 سبب اکثر بدام نافع بود و چون شکم آن بشکافند و گرم بر محل سبب نهند عظیم فایده دهد و مکرر سبب
 مفید آید و گوشت افی را بر زخم افی نهند نافع آید و گوشت اکثر حیوانات گزنده را
 بر زخم ایشان بپزند عظیم نافع بود و خوردن گوشت در جهت گزندگی او نافع بود و همین است که

بسیار نکالورنی میر کی انگلیا لائی اودستی انگباری و دیگر سے پہلے متشابہ چلی گئی ایک
 مٹس بائیس بجلا اسک کنار کی دیار و دوسرے مادی دیو کے بدیا بر و ستم کے کاکوت
 سحان پیناک و وسیا جسک اسی سبب شکستار و ن مار و ن ری لبا مار و ن از و
 دسا مار و ن کند رت مار و ن میا و مت کیا یشت تا بر کو بر سالتی سو سکتی سبت بن ستر
 بس و فوت این ستر با تا غانی هست کہ اگر بر چوب و طامی خوانند مکر و دبست کہ بدین سبای
 غدار اسوم کر و د بکشند از ان طعام بخور و مضرت یابد اگر کسی را ازین موم و خوراند و باند
 این افسونہ را بر ان آب و یا بشیر و اشاہ آن بخوانند سہ کرت اگر بہت کرت بہت
 بشہ الی و بخوراند و بر و نیز بخوانند و میدند و توجہ نیم از تن او ویر و ن آید و صحت یا بد
 بعون اللہ تعالیٰ دوم آنکہ اورا تیر یا قیات مناسب بکشند و اندک بخورند و اندک بکشند
 و اندک می بوبند تا بقدر تا فاعل و این طریق بس معتد بود و سوم اندک اندک از خالص
 آن بخورند و بہت درج زیادہ می سازند چنانچہ سید تمای مدید بقدر اعتدال یا بد و آن ہنگام
 چون عادت شدہ باشد مضرت نکنند و قوت عظیم بخشد و ہر گاہ اذان منفی نیکو یابند
 و خواہند کہ زیادہ خورند چنان بہت درج تواند ساختن داین تدبیر آزمودہ تواند کردن کہ مقدار
 قوت آن سابق معلوم شدہ باشد الا درسم قوی قلیل و کثیر از اتفاقا قی نداشتہ و احتیاط در نیاب
 ہست کہ اول اسم را تیر یا قی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از ان اندک اندک از جز و ریاتی آن
 کہ می کشند و بر ان ماتی عادت می کنند چندانکہ عادت بدان رسیده باشد کہ در خالص آن شروع
 تواند کردن آن ہنگام این تدبیر خورند و نوشیدیم کہ سیدی در ہند عادت چنانک خالص را
 بہ انجا رسانیدہ بود کہ ہر صباح کیشمال خورسے و ست شدی و چنان فرہ شدہ بود کہ در حاک
 عاجز بود و ہر جا بر تن او شکنند و در گوشت و پوست او پیدا شدہ بود و پوستہ آنہا را مراعات
 کردی تا خراب شدہ و چون از سکہ بازمی آمد طعام چرب بسیار خوری و بسیار شربت بسیار کردی
 عمر طول یافت باسلامت و قوت و جو کس و بد آن کہ حکمای ہند ہر شی را کہ می کشند آنرا
 با تریاتی مناسب حق کردہ و صفوی می سازند و چنانہ سفوفات را ایشان رس می نامند و بیان
 انفلج کرس و باب ترکیب خواہند نوشتہ اللہ تعالیٰ و قانون خود و ن رس چنانک

و نیز هر آن چنان بود که ابتدای خوردن این یک گوس پاک کن بود و بعد از آن را بر پشت او میزدند و در آن
 را بر سینه طعام مناسب و یا خوراک و گوس پاک کن باید مقدار از او نصف و اندک عسل باشد و هفت
 برین پنج بعد از آن بتدریج اندک اندک زیاده میکند تا سالی را بنیم و انگار سید و مدتها ازین
 تجاوز نباید کرد و اگر در او اهل مقدار مقرر اجمال نکند که در در میان خود و طایع و نخبه
 و آب سبک خوری کند و باید که در اوقات مدیست را به تشراب چیزهای که بخی دفع غایت و
 قوت آن میکند بخورند مثل فاذیر و جد و دار و امثال آنها و مدتی حذر کند که سمیت آنرا در حرکت
 می آورند مثل کبچ و جوز و نارجیل و همچنین از چیزهای که با خاصیت با آن مضرت دارند چون خردل و بادام
 و همچنین از چیزهای که سمیت آنرا بسیارند مثل خمر و عسل و سائر شرابهای سخت گرم و همچنین
 از چیزهای که فی الجملة نافع است و شکنده قوت آنند مثل ترشیا می سخت ترش و شیرینیا
 و تره های تیز طعم و خربزه شیرین است از اینها تا جیل و حذر واجب دانند بعد از آن اگر توانند
 در ایام رعایت کنند آن بهتر بود و نصف آن بیشتر و زودتر که دو الی هرگاه عادت مستقیم
 و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاده مضرتی نباشد پس بدین جهت پس بدیست ماه و یک
 این در دو معده خود را علاج کرده بود و هم بران بود و هر چه خواستی آنها خورد می و تفاوت نشد
 با این و و البعد العاده میو که سخت شیرین نباشد و چیزهای که ترش و شیرین مردم گرم مزاج
 را نافع باشد و ترک جمله سرد و میا و تره های سرد و تره های را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج
 میوهای شیرین موافق آید و ترشیا و سرد و میا سفر بود و مردم گرم و تره های از هر میوه اندک
 جایز بود و باید که ریس خوار از حرکت عنیف و متعین و واضع تر و گرم و گرم و آفتاب گرم از
 تحلیلات مفروده و او و پیغمبر میوه و غیر سبزه و فصد و حجامت و اکثر استغاثات و جوع و عطش
 حذر کنند و طعامهای چرب و نرم خورد و تفحص شیرین که غذای پس موافق است ایشان را و
 همچنین طعامهای بزغن گاو گوشت و دنبه و با و گوشتهای چرب جوان و از استلا پر خذر باشد
 و در وقت گرمی و غسل با آب سرد کردن و در گرمی معتدل گاهی در آمدن بخله مناسب بود
 و از مباحثه مدت تا خدر اولی بود و از آن بجماعت مضرت باشد و بعد العاده بسیار مضرت
 نکند بلکه در او نه قوت غظیم در آن باب حاصل گردد و باید دانست که چون رس و شهابه آنرا

چیست ز رفع مرض خوردن اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کشته و غلیظ و یا سرد شده باشد
 خوردن کبشیت نیز بعد رفع آن شود و پس چون مرض قرار یافت و ماده ساکن شد و تحلیل نیکی
 می پذیرد و از انتقال مرض دیگر این میشود الا چون ماده گرم فستق بود و هرگاه طبع قوت کنند
 میکن که بر عضو دیگر ریخته شود اما طریقی خوردن بلادر چنان بود که بنهند بلادر را و کعبه
 دست کنند و یا ناکند و بر درخت بنهند آنکه پوشیده شود و بعد از این جمله را با هم در دهن و حق
 نیکی کنند و درین چند جنس بسیار کنند که قبل از خلط با کبشیت دست بر دهن آن آلود نشود و بینی را
 بیشتر از بومی آن چنان کنند تا در دهان نماند و چون نیکی خلط مزاج یافت همچنین شلست مجموع را سازند
 و هر روز و یا کفایت و بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر متداول احتمال کنند که خوردن و اگر هر روز از احتمال
 نخورد کمتر قوت کنند و بعد بقیه یک نصفه خوردند و هفته دیگر و شلست خوردند و هفته دیگر را تمام خوردند
 و تا چهل روز ازین زیاد و سازند انگاه اگر منفعت در یابند و کفایت باشد نه با و اگر زیاد
 طبعی غلیظ و چلبه دیگر را بد و باز در میانند و چلبه دیگر را به سه سال در ازین در گذرند و اگر دهنند که طبع زیاد
 می یابند و منتهی شد نیکی به ترتیب مذکور تا بهشت بدادرتان خوردن و هر که آن مقدار نفع رساند
 و دایمی دیگر باید خوردن و در نهان نماند و فایست احتیاط است و الا سوزیدیم شخصی را که دو چلبه بد و بلادر
 رسانیده بود و نفع خطیم می یافت اما گاهی بجزایمی محکم کردی و خسته الامر در سردی بود
 و دوست نمودن و در گرمی بود اگر که در آن و قانون پر پیروز این قریب است بقانون پر پیروز
 چنانچه معلوم امار دهن خوردن و کبشیت به با این نهایت نافع آید و چیزهای شور و ترش و شیرین
 و لبنیات نه بخورند و میوه ها و حبوبات تر با نفع نفع دهند قبل از عادت تمام طبع
 خوردن در هیچ چنان است که پس جیل در هیچ از اقل با کثر و نه و بنجالت معنی دهند
 از مقدار کاشش یا مدسی نقل کنند و هفته همین سه روز و در بهشت آفر و بر نذر و بعد از آن بقیه
 یکصد سه اضافه کنند تا چنان شود که دست و دهن را با یکدیگر رسانند و این در گذرند و در هیچ
 جبرخی غلیظ و دق بدین ترتیب مخصوص است و بعضی حکمت احتیاط آنرا با طبعی سیاه که مصلح است با بر
 سخن نموده خوردند و بعد از مقدار خوردن کسی کنند و در دو سال مقدار در دو روز قرار دهند و اگر در هر
 بتدریج چلبه را کم کرده بر طرف کنند نفع آن زیاد بود و پیشتر این نیز قریب به پر پیروز باشد

اما حرکات اینجابدان مرتبه مضرب بود و لطینات اینجا مطلق جایز نباشد و شبهه با غذا یا با می خشک
همه با این مصرت کنند و تریاقات و روغنهای مصنوع خورون جائز بود و شیرینهای نافع و چند شخص
دیدیم که انواع علقنها داشتند مثل قونج که سه و سه است انزال و لاغری و قلت اشتها می طعام
و سوء هضم و کفتهای بسیار و سستی اعضا و مقدمات مالبخو لیا جلد آنها را از ریخ صرف خورون بطرف
شد و در مدت دو سال همه فربشدند اما طریقی خورون ریخ هم اعتقاد کردنی است ابتدای آن
از مقدار باشی بود و دو خشت تمام آن در دو سال بر بنیدرم باشد و پیرسیر آن هم بکستور پیرسیر ریخ بود
و متن جدگی را دیدیم که سه اسم افکار را بر کف کرده بود دیگر رم و چنان بخورد این دو باج امراض جنبه
مرسته را بر می کنند و دوی اما طریقی خورون جو زماثل و نوع بود یکی آنکه مصرت آنرا
عادت کنند چنانچه دستور خورون اینون است و دیگری آنکه ادویه مقویه یا آن چنان کنند که جزو
غالب آن باشد و این نوع انفع باشد و در اوست این ترکیب را پیرسری خاص نباشد لیکن
چربها و شیرینها با این انفع باشند و چیزهای سرد و خشک عیب غلبه خشکی شوند و چیزهای سرد و
غلظت بلغم فسرده اندر معده پدید آورند و از آن حشمت کرسید و معاجین آن بعضی در قرابا وین
نذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما طریقی خورون مارسته نوع بود یکی آنکه
پخته گوشت آنرا ابتدا ریج عادت کنند بدستور مارگیران و دوم آنکه بکستور حکمای یونان و معاین
کنند و بدان در اوست می نمایند سوم آنکه بدستور تعینی سازند از اصول نافعه مقوی میسازند
مثل ریخ هلیک ریخ مارجه و ریخ کبر و ریخ فاشرا و ریخ جوز مائل و ریخ شیطرج سیاه و ریخ سنا جمله گفته
و از علقنهای مقوی نافع مثل شبت و بهنگره و کالاجرا و نکارجوتی و سمنای پودینه
کوبنی و قشاد اکهار دافست و برگ هارک جمله یکویب و از تخمهای مقوی حافظ مزاج چون نانخواه
و سیاه تخم مستعل و جوز مائل و انیسون و زیره و تخم تیزک و تخم بهنگره از هر جنسی اجزای آن
برابر کنند و از این جمله را در خمی کرده در زمین دفن کنند و بعد کشش ماه که جمیع آن اجزای خاص
طعم و قوت خود با آب باز داشته باشد و سه عدد و مارسیاه و فذر آن خم اندازند و سر آنرا
بکسیدند و بگذارند تا بهفت سال که اول محل قوت آسمان است و این هنگام اجزای مار
و ادویه جمله تحلیل یافته یک صورت آبی گرفته باشد پس این آب را ببالا نهد و صاف کرده

که وقت قوت حرکت و مضرت حشرات است سکون در مواضع بلند یا موضع می که آب گرد و گردان
گذرد یا موضع ضعیفی که بکج تیار کرده باشند مناسب بود و در آن مقام چیزی که حشرات از بوی او گرد بزنند
معاون و بخوار تی که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصاً در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات
در آن بیشتر است و گویند کسی که موره مار باخود نگا هدار و هیچ مار بد و مضرت رساند و هیچ حیوانی است
گرد او نگردد و اگر بیشتر احتیاط باید چیز یا برتن خود و جامه که حشرات از آن نفرت کنند و بگردانند و اگر
حیوانات مثل موره خانگی و گرد و طاس و دهر و تعلق و کلنگ و مرغان غنچه و گوند و مار خورد
خارشیت و راس و در مقام خود نگا هدارند حشرات از آنها گریزان باشند و هر چه ظاهر شود و ایشان
رفع آن کنند و عواستة افرونها که در بطن حشرات و دفع مضرت آنها موثر و موجب باشند خوانند
و جیب بود و تفصیص و در وقت خواب و شبانگاه منصفه آن بیشتر باشد و از او عیب هیچی نیست
آیه الکسی چون بوقت آرام خلق بخوابند سرگشت نیست فقط از مضرات و مایات مرگ است که تمام
بشارت برگرد و خود و مقام خود بدینند بلفظ کوبه بعون الله تعالی از جمیع آفتها در امان باشند و از
افرونها آنچه از موده و مضرت است نیست زرو که به و یک است میان جبهه و بقل است نکات
سفال که روی هست محمد که روی دیوان بکمی و بجای با فرد این بوقت بنام علی بن ابی طالب بوقت
آرام خلق سه دفعه بخوابند و بیدار شوند از مضرات و مرگ است بر دستهای خود و بدین سه دم و دستدار
بر چشم زنده نمک سه لایه است چنانچه نه بیدار شود و خواب کنند چنانچه از غرق و دمار و دامن شود
خصوصاً و دیگر حشرات و موشها و شفقت این را در انواع حیدر و تجربه نموده ایم و تا کسی با خلق
تمام تسبیح نکند او را عموم این باور نیاید و دیگر نیست در می ران و در می ان ساد و هر کسی که او
بسیار که اجاد اگر بر مر حشرات و حیوانات مضرت چیزی بایسموم از قوت آنها و از مری که بعضی آنها
او را دوست میدارند نزنند نیکو بود و مرگد ام که از آن بخورند و مری که از آن فوع که بوس
آن موده بشوند دیگر نزنند و الا تمام بیدار و در موش این تجربه بسیار کرده اند و اگر بوی هم در خانه
و بخورند بکلی از آنجا فرار نمایند و گویند از تریا قاتل خود را بر آب کشند و در پیشه کشند که آب
آن مقرب را بکشند و آبی که خنفل در آن آمیخته باشند آبک را بخشد و چون برگش بر زمین بزنند و بکشان
بر آن جمع شوند و اگر به خارشیت بر چوبی مالند و بنهند هم جمع شوند و اکثر احوار مفرغش را بکشند

و دو گوشت در زیر پنجه کش را بکشد و اگر زیر پنجه در شیر باد و غ یا بنیر می کشند یکسان بر آن جمع شوند همه
 میرند و خافق سرد بکلب گفته شد در بحث سر و مسمان ادویه که حشرات و جانوران
 موزی از بوی آن بگریزند و پیاز و پوست تیس و شاخ تنیس و ابل خلطیت و پودینه و نعناع
 سرسک و افیون و مسکه و گویگر و در سر که حل کرده و نیز اب فار و فی بوره ساخته و جسد و گوشت را
 و آنچه سیر بوی آن یکسبب بود و چند قطرات پیاز بر برگ خار ایشم و خردل کرده و نوشا در یاز پنجه در سر که
 حل کرده بسیار ادویه که از ماران و حشرات و موزیان بگریزند و خوب انار پنجه سوسن مطلقا
 زبر است و سیر و سیم و سوی بز و گا و گو سفند مطلق و قتل و مور و سبب پنجه و حب انار
 برگ روی و جده و پنجه کش و افیون و شونیز و فردمان و پنجه انگدان سیاه و میوه پوست بضمه مرغ و یا
 خارشپت زبر البیخ و پودینه و کوی سبز خلطیت پنجه هر که دینار و پنجه شاخ حیوانات تا شرا و پیاز که بر است
 شک پیاز و زیت و تخم شلغم و خردل بسیار ادویه که بر خود مالند برای حشرات و موزیات از
 بوی آنها نفرت کند و بگریزند و مغز خرگوش و مسکه در روغن زیت که اخته میوه اندر روغن زیت
 حل کرده برگ صغیر تازه کوفته اندر روغن زیت آغشته و خوشا نیده و همچنین باز سیر و یا حب الفار
 یا حب الفار یا برگ سمح الویا پنجه انگدان یا حب البلسان یا پنجه ترب یا پنجه حرف هر یک تنها یا بعضی
 خلط کرده و کوفته اندر روغن زیت خوشا نیده و اگر ریون گاو و گو سفند تنها یا مالند بضمه و یکبار
 و در شوند و گو نید سوت آنچه بر خود مالند کوفته افیو بسج نکند و عصاره جازی یا خطی یا ششم آن بر خود
 مالند زنبور نکند و مسکه زبان خود بدندان گرفته باشد زنبور که یکبار او را بگز و اثر نکند و این را
 تجسده به کرده اند و الله اعلم اما طریق علاج کسانی که زهر بر ایشان وارد
 شده باشد بخوردن و مسکه آن طریق کلی درین باب اطباء یونان و شیع
 ایشان است که چون دریابند که سمی وارد شده پیش از آنکه قوت آن در بدن برانگیزد و
 بر آن رسد قوی فرمایند مکررا پنجه های تریاتی که قوت سم را بشکند و جذب و منع انتشار آن بکند و طبیعت
 را یاری دهد و دفع آن بسبیل استفراغ مثل طبع شبت یا روغن شیره قدری بوداده و گداخته و
 و طبع آنجسده بار و روغن گاو یا مسکه و تریاق گل مختوم اندر شیر حل کرده و بپسیدی خروس یا آب گرم
 و مسکه و پنجه بز که آن یا حب الفار و مسکه یا روغن شیر در چهار درم باز زده و یکدرم مراد شیر

مل کرده و شباه آنها بعد استسقا و زتی شیر تازه بسیار بخورند تا مضررت مابقی زهر را بشکند و تدارک
بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخور و بکشد انگاه آن شیر را دیگر فی فرمایند و باشد که عوض شیر مسکه تازه
غالب خورند گویند که آن نیز مضررت سموم را باز دارد و تخفیف سمای حاد و حریف و اکال و محرر
و مقطع و محففت را و آنجا که بغذا دادن حاجت افتد و کفایت نباشد غذای تریاقی مناسب و غالب
و سبب یا محبت غلبه تریاقات قوت سم باز گوشه و باشد که غذا را نیز باز فی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که
نفسم شود که قوت سم با حشا اسافل رسیده است احتقان فرمایند هم مثل این طبعیهای مذکور و آنجا که
اضطراب صعب و تاسه بسیار پدید آید آب برف پیچ و دروغن گل و سبب و بدان فی فرمایند و اگر تسکین
بیشتر حاجت آید گلاب و کافور و شیره خرفه و اسفند و شیر و صندل اضافه کنند و بر دل و جگر و داغ
نیز از این نوع طلاهای تریاقی بنهند و بطنهای صیدای لبند و در آید اسید دارند و هیچ حال نگذارند
که در خواب رو و دیار و دارا محبت آنکه از این حال سم بیشتر اثر کند و سستی غالب نشود و آنجا که
بیوشی میکند یا غافل شود و یا سوسوی صدم می کشد با در وین او میدهند و در انیکومی جنبانند
و نبره و سخن می آگاهانند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و سم معده او را ایمالند و بهوای سنگین
او را اسطر و مروح میدارند و بهوایا و خانهای عطر و تریاق و لباسها غیر رشک و غیره آلوده میسازند
و اگر اولاً افراطی در قی و یا اسهال سبب فعل سم و یا تریاقی بنهند هم تریاقی حاکس منع آن می کنند
و بعد نقانی که تسکین مابقی سم تریاقی قوی می نمایند و اگر زخمی از پیشی سموم و یا ضربت حیوانی
و حشراتی رسیده باشد نخست بر محل زخم تریاقات وضع کنند و بجمه و علق و اسبها و آن سم افانی الحاق
هم از زخم بکشند و کم سازند و بخور آید تریاقات تدارک مابقی نمایند و گاهی داغ را عدیل جلد
دارند و بهمان اصلاح کنند و در سم حشرات به گاهی قطع را از جمله علاجات باشند و اما طریقی
کل زهر و حکای نه است که نخست تحقیق نمایند که سم دارد و از چه نوع است اگر از انواع شیش یا سم مار
جمله آنرا با فسون دفع کنند چنانچه همواره فسون آن سم بخورند و بر شیر گاو زرد میدهند و بخورند
و چار دی از مینت شاخ علف بلم بر هم بسته از سر طوط پایی او می کشند و فسون میدهند و بعد از آن
بر زمین نیز نهند چنانچه در سبب تپانند کور شد بحکم حضرت ربانی زهر با شیر آمیخته مابقی و اسهال
و از زخم بر روی آن آید زود در چند سموم بدو شش شده باشد و آسان کرده بدین تدبیر و از آنکه زما

اورا بخیر نهند و جمال اصلی باز آورند و بعضی که سمیت سسم را قوی یابند در آشتای تریاقیات خوراندند
 و بر زخمها نیز نهند و ادعای ایشان آنست که اگر زهر خورده و دمار گزیده سه روز باشد که مرده باشد
 او را بخیر نهند و میگویند کسی که بزهر مرده باشد و زهر شده و بیوش است و تمام مرده است چون از این
 دست بگذرد و دیگر قابل اصلاح نباشد و از کبار جوگیان شنیدم که در اول حال چون افسون بر سموم پیروز
 شده و بخوراند و سنویش آنست که برگرداگر داد بر چوب بندن می کشند و بر سر او چادر می کشند
 و از بیرون شسته طشتی روئین می نوازند و افسون تابشنگ و باصول میخوانند ساعتی را بخیر نهند و
 می نشینند و همچون مجنونی سخنهای گویا و زبان انگاه در افسون آن سم را با آن مار را که زخم
 گوشت میدهد می پرسند که که ام زهر یا از که ام مارئی و چرا و چه نوع برین شخص دارد شده
 آن از زبان سم میگویند که من سلامم و چه نوع دارد شده ام و برین شخص که خودش است و جته چو بود
 اکنون در افسون الناس میکنند که برو او میرود آن شخص بهوش می آید و گاه هست که سم مار
 از زده و از خایت غصیب بدنی عوض می طلبد تا از اینجا بیرون رود و آنرا جز و چهار پای معین بدو
 حواله می کنند و بدو نقل می کنند فی الساعه این شخص میخیزد و این حیوانی می افتد و هلاک
 میشود و من چندین مار و عقرب و دملک گزیده را دیدم که با ذون محض خلاص یافتند و چندین
 را دیدم که بعلایج مذکور خلاص شدند و بسیار بیش خورده را دیدم که با افسون و شیروجه و دار خلاص
 شدند و افسون بیش خورده همان است که سابق در شیر خور دن بیش مذکور شد و اما افسون
 مار گزیده آنست خس خس او دیده را کارش مار الک مرث کر مار سس کرش اهر چهار را
 اکان دست اسکاری الک ملیا پر یکپو داند با دهر منده واری کو جا کسا المین جا گفت آو من
 جا کر می اما بگری مدین جهری تو زنگری بی کل جودی سهر کی اند سیمی باب جنا اوست سکر با سه
 او منس جیا لکه بون او منس جا کر می ایسر که انکیا لاکه مهادیو که انگسایر که و اما
 افسون عقرب بسیار گزیده آنست بجی جی کالاجی دیو کشتی زهره بجی نوره نوره جادی
 ایسر مهادیو کی مندر لاسکه و این افسون را دانهم بر کار دیو لا و بخوراند و بر زخم کرده می کشند
 و کار در افرو می کشند و هر نوعیست که تمام شده است می کشند و کار در اسه کرت بر زمین می کشند
 عدد دطاق شتر است و آنجا که افسون گزیده نباشد و یا بیشتر الیا بعضی فقط دیا موانع موجود باشد

و علامات چشم ظهور تریاتی می باید شیر که و خام تازه و تخصیص از گاو درون با فرط می کشند و باید که خط
 همان تریاتی می کشند و ملاحظه رنگ و قوام و بوی آن می کنند اگر غلیظ و متغیر است مگر از سینه مانده
 چند آنکه شیر فی الجمله بحال خود باشد باز آید و رنگش از آن نفرت نکند و شکسته نشاید و اگر نیز بریز
 حکم دارد آنکه در تریاقات قوی در شیر کرده دهند مثل مشک و شیر خام و جده دارد و فادزهر و جیاج
 و سیاه و فلفل و زنجبیل و اشباه اینها آنچه مناسب مسموم بود و آنجا که بغذا حاجت آید
 همین شیر دهند چند آنکه در یابند که زهر بیرون شد و آنجا که در اشغال یابند مسکه گاهی تازه بسیار
 دهند و آنجا که قوت باقی بود و دسم تمام دفع نشده باشد اندکی هر بی مری در شیر گاهی بدهند
 یا با سال یا بقی آنرا بیرون برود و آنجا که حرارتی و سوزش در عروق باشد و غوغ تازه گاو و
 خشک کرده دهند یا تریاتی قوی و بدان تی فرمایند و آنجا که زخمی باشد از حیوانی سبی یا حشر
 بدان موضع نخست تریاتی قوی مانند مثل سنجک غنیمت و فلفل و اشباه اینها و اگر زخم آنکه
 بود آن محل را گاهی بیه تیغ یا چند آنکه بماند و گاهی زهر بر آن کنند و آنکه تریاقات بماند
 و آنجا که منوش باشند مثل رس و فلفل و زنجبیل پرورده و زینی او می کشند و او را بیه حقورند که
 بیاکانند و او را در مقامی مریخ نگاه دارند و هوای آنرا بدستورند که در خوش و مناسب سازند
 و لباس او تریاقات آگانه ده دارند و او را آب و شیر و طعام در شاخ کرگدن دهند یا در پوست
 کرگدن و یا در شاخ گاو گوی یا در پوست آنها و در میان شیر گاو و یا گوسفند نشانند بهتر گردد و اگر
 در میان بول کند بهتر بود و اگر شیر آنقدر نیابند در میان بول گاو مطلقا یا بیه و یا بول
 آدمی محبوس نشانند و گاه بود که آن تریاتی ترتیب کنند از طبع غلفهای تریاتی مثل آنجدان سیر کوفته
 و هبگه او کالاجیر او سیاه و سپید و شان و جده و کر و کار جوئی و دیگر که اشباه اینها دارند
 آنرا نشانند او را در هر چند ساعتی اندران گز ازند او را و اگر سم دارد از معده تریاتی بود و در شیر و مسکه
 بسیار کنند و تی از تریاق قوی دهند و مراعات قوت دل و حفظ هشا و جده نمایند و اگر بعضی
 دیوانه باشد آن محل بیه تیغ یا زنده و سنجک بران مالند و با فسون و غور اندین در تریاقات و
 و مسلمات سودا تا چهل او را مراعات کنند و زخم او را بماند ازند که دست شود و بیه از آن تا سال
 او را بریزد و حیات نمایند و سرهای هر ماه سهل شود و آهسته و از اعظم ایشان نفوس است که

کلی ساخته اند که میل در چشم هر سمومی که کشنده صحت یا بند هر چند سمی قوی بوده باشد و چون اجزاء
آن با تمام معلوم شده و دانسته اند اعلم نیست و دستور علاج سمومین و معضومین از روی
کلیه هر که این دستور را از امری آورد یا آنکه تریاق و هر سمی را بخصوصه چنانکه ذکر کردیم مستحضر بود
علاج جمله بر دآسان بود و اما چون این علاج امری بغایت عظیم است بد البته تفصیل تدبیر بر سر
و هر طبعی و هر معضومی چنانچه تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور گردد تا بر طالبان شجره
هر یک بودت ضرورت آسان تر بود و دانسته اند اعلم علاج شش خورده بهمان طریق است
که مذکور شد لیکن از ادویه دفع آن آنچه بی اثر بوده قوی است مسکن است و قادر بر مدنی و بشیر
و سیر و زنجبیل و موش و جدار و مربی و قدید پست را سوسنی دشتی و پوست بچ کبر و طبن مجنوم
و عجون آن در تریاق اربعه و تخم سیر تخم تربیج و حقیقت و زراوند و قرض و تریاق کامل و تریاق
حدیدی علاج فرقیون خورده و آنچه بدان ماند از صمغ حاده تی فرمود
همین که شیر و روغن گاو و شور و امی چرب دادند و در آب سرد نشاندند و بر خطره روغن گل
یا کافور و گلاب دادند و ضا و خشک بزدل و جگر نهاده و جدار و قادر بر حیوانی و غیره
در روغن تازه گاوی دادند پس جویت و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب
بود و بچینه های نرم و خشک یا فستقل خسته کردن نافه آید علاج مستقیم و خورده
و آنچه بدان ماند از این نوعیات همچون علاج فرقیون خورده بود و ترشهای قابض چون
آب زاجی و رب ریاح و سیب و سماش و روغن ترش حضرت آن بود و شکسته گرد و علاج
جیال خورده و آنچه بدان ماند از مملات قویه تی فرمودن است بر غیر
گاو و شکسته و شور یا ریخت چرب و برنج چرب نرم بخت و گرمی دارن کهنای دست و پا و
شکر و ابر و روغن گاو و شکرم چرب کردن و جدار یا قادر بر و مثال آن در روغن تازه گاوی و
جست از افراط اسهال علاج جیال خورده و آنچه بدان ماند
از چیزهای خفای آورنده و قریب است به علاج جیال خورده لیکن بچ در روغن دادن نیز
و انیسون و حبند و ناپید موافق آید و شکم گرم کرده بشکم نهاده و ضا و در دن مناسب بود
با وجود و غذا های چرب پیر تازه با غسل نیکو بود و حقه در جسم لازم آید و آنجا که تشنج خشک باشد

علاج تشنج شکم کنند علاج و فایده خوردن و آشامیدن بدان مائده از خاق حیوانا
 بجز بای چرب و شیرین حذر باید کردن و پنجه کش و تخم می و طبع می و تر یا قی نکاست
 مرا آنها را از طبع خرمای میهندی و حلقه مناسب است و بعد از خوردن هر می میفید باشد
 و نیز آهین تابید کرده و خبث است و در و غیر باها اندر نیز بعد از احتقان بلعبات نافع
 و فراسیون و کرفس و هسته و اسفند را اندر نیز بعد از احتقان بلعبات نافع آید
 و شیر بای چرب موافق آید علاج افیون خوردن و آشامیدن بدان مائده چرب
 از فخرات و مقنیاست قی فرمودست بر و عن گو سفندی یا گاوس و بوره و نمک و
 لب از ان عمل آسب و چسبند بای چرب و شیرین دادن بر و عنهای مذکور و حوسه
 شیرین همیشه بود و بعد بیدستر بوندن و زعفران و شک اندر طعامها و شکر بها
 دادن و سیر و شیر و جوز و مغز یا نافع آید و شراب کهن و شیرین با فلفل و دارچینی میفید
 و تر یا قی الطین و شتر و بیلوس و خند بیدستر و زعفران و بعد از این میفید آید اندر
 جلاب و نورس و بیکینج و حلیت و نفع و سداب و آنجید و خردل همه موافق بود و گاه بود
 که احتقان گرم مکرر باید کردن و تجویس در علاج بزرگ و کوچیک و شکران خوردن آن هنگام آن
 به فراغ هفتد ساعت و شراب شیرین با فلفل و شیر و شکرین اول جواب بود و اگر که بود
 بسیار بود و درین اندکی و شینی و میدان مناسب بود و پیوسته او را ماییدن موافق باشد
 و عرق آفرنده دادن لازم بود و قیراب فاروقی بر میان سرد و پیشانی و کفهای دست پا
 ماییدن نافع باشد علاج طایفه خوردن و آشامیدن بدان مائده از چیزهای
 ریش کنند چون کبکچ و اشباه آن است که بر و عن گنجی یا و عن بوز در آب گرم قی فرماید
 و بر تمام اعضا ای ازین روغنها بمالند و شور بای چرب و بنج چوب بدین روغنهای میهند
 و روغن گنجد افق بود و هر روز دو نوبت خوراندن حید و ارد و فادر هر دو روغن گادی سائیده
 بس میفید بود و درهما و سوز شمارا بر طرف کند و شخصی جهت عظم کت متاسل قدر
 روغن بلا در بران ماییده بود و در روز دوم درم کرده بود و بولکش نمید شد و اضطراب
 بید میکردن او را قی و دم تا قدری روغن گنجد هر ساعت بران میمالند و بسر روز

و در نوبت می خورد و با جلیل فرستاد و برنج چرب بر وزن کف دست خور و در جهت حرارت و دفع ناز
 گامی می خورد و پوشش بزودی بکشد و ورم رفع شد اما جرحت در شش آن مدت با صلاح
 آمد و پوستها از او افتاد و برکتش و انعکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علماء راج
 همسدر خورده و آنچه بد آن مانند مرعید شدن دستور کلی است و اگر زخم مار به
 باشد بجهت کشند و زبور بکنند بعد و تریاقات غالب بمانند و شستن آن موضع در اول حال
 مفید بود و علاج زنگار خور و آنچه بد آن مانند از معدنیات جاد و
 محرق و اکال همچون علاج فرعون بود الا آنکه آنجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابها
 تریاتی میمانند کنند علاج سسم الفار خورده و آنچه بد آن مانند از اجزاء
 که مضاد اند بگوهر خویش بآید آنست که در قی فرمودن بجزئیهای چرب و شیرین بماند
 و بوره و شیر و جد و آریا فاد زهر میمانند کنند و اگر با خشم فرستند و رسد خشمهای تریاتی کنند
 مکرر و غذا با سبب چرب خورند و هر سه در هم شده آب گویند نافع است و آنجا که شکم با کوب
 و یا حبس شود و حب ضعیف یا مستقون یا مری دهند اندر مار لسل آنجا که سبب کنند علاج
 خشت خورده و آنچه بد آن مانند از اجزاء مضرت همین نوع است که در
 تشنج گفته شد لیکن و خشت و سجا که آهن چون تفرق شده باشد در بدن حاجت آید
 که هر روز قریب یک مثقال مقناطیس سوده دهند انگاه اسهال فرماید و باشد که خوب
 چوب بیه مقناطیس دهند اسهال آورد و و بر سطلایای نرم و خشک لازم آید جهت آمار
 بسیار بلبغیات خورند و در آن خشت کردن نافع آید و سبب نرم بشیر دادن هم موافق
 علاج زهر مار خورده و آنچه بد آن مانند از حیوانات مملک بدستور
 علاج مار بود و علاج زهر مار خورده و آنچه بد آن مانند از حیوانات
 محرق و مشرق و مضرت شخصی کم دانش از مریه آن شنیده بود که کسی اسگ دیوانه
 بگز و ذرا ریخ سویدار و شبی در خواب دید که اسگ دیوانه گزید علی الصبح بر خاک
 و ذرا ریخ خشک کرده و خاصیت پنج عدد از آن دست و پاها را انداخته جایند و سر و بر
 در ساعت زبان و حلق و کامش و رحم گرد و پیشش نهد شد و حرارت و درد و سوزش

و ناله روشن برید آید و تا مسه و افغرا بسیار و بیوشی بکشد و فرمودم تا جبهه و اریه بسیار سائید و
 تهر می در لقتش ریخته و قدری با گلنگین در چکانید و بز بار و مثانه اش بایزند و گاهی
 دروغ گاهی تا زردیخور سپیدند و شیر سپید اوند و ما ست کا و شیر گاوی با طعام میدارند و هر چه
 از جبهه و اریه خور و لبش کشود و در دهان کشد اما در تمام صفت و شست و آخر الامر پوست انداخت
 سر تا پاست و بعد از آن بقوت آمد بیشتر از بیشتر و بعضی علتها می کنند و شست مثل قویج و ضعف
 سینه و در دشت و کشابه اینها جمله بدین فعل بر طرف شد و اگر اول جبهه شانه قصد با ستر
 کنند هم مناسب بود و در لغایهای خنک مفید آید و قی بمسکه و سیر مناسب باشد و حقه بکلفت
 که جبهه و اریه در آن باشد عظیم موافق آید و طبعی انجیر یا شیر یا شنبه و میوه های چرب همه نافع آید و بوی
 باین آینه نیکو بود و وفادار حیوانی و شیر بسیار نافع آید علاج ارشپ کثیری خورد و
 و انجیر در آن نافع از حیوانات منقض و مورم مزاج و مفید است که بعد از شست و
 تنقیه بسبب قوی از پستان حیوانات شیر مز و طبعی سرطان شهری و گوشت خارشست و قوی
 و خون بطوریکه کمن انسانی و گوشت را حمله سود دارد و جبهه و اریه خور و اریه خور و اریه خور
 و شیر یا شیر یا موافق بود و چیزهای که شش و مثانه را قوت دهد و حجاب را بپوشد و سال
 در دهن و آتش و غذای چرب بود و شاب خور دن بر خون با دام حب الشفا و حافظ است
 و تریاق کامل و شیر حل کرده تمام باشد علاج مار گزیده همان است که در قوی انجیر
 معلوم شد و اسلمه تا ابرار آن سخت بد باشد و داغ آن اگر در آن خطری باشد چه ناقص بود
 اولی از مردن باشد و اگر سم مار را اهلقتی بود یا قطع را مانعی باشد سد طرف بالای زخم
 در ساعت واجب بود تا از بهر سرایت تواند زد و دی کردن انگاه نمجه زیر آتشیدن تریاق
 نیکو در حال خور نشیدن بجهه زردی بر آن محل انگنجان چسبند انکه تمام زیر کشیده شود که زردی از
 کشیدن آن خون باک نمیشود و بعد از آن سیر غام بسیار گرفته باد و غ کا و طلا کردن و بر محل
 لیس و بر بالا و شیب او نهند و چند کس او میدیم که از سم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام
 بسیار با خم خور اندین بود و معنی بود از همه علاجاتیاز و گندنا و خردل خور اندین بعبایت شد
 باشد و تریاق کامل و شربانی که افسی در وی افتاده باشد و آبی که خورده مار زکر کردیم و در

تخم ترنج و پنج انگه ان و پاد زهر و جده و اریو و زهر هر سه فی و تریاق فاروق و تریاق الطین و
 سیر و رس و کور اچینی بری و سهیل مرئی و غنیمت اهل و مخلصه و حب ابلسان و گوشت
 آهو و قنار و گوشت خر و خون سنگ پشت و سپر زگور خر و سیر و پیل و تریاق العنصر
 و دیار وید و انفعه جدی و خرگوش و خون قیس و مراره آن و گوشت مار این جمله مفرد و مرکب
 خوردن نهایت آرمود است و ضار و اهل و حب الفار و بابلونه و عنبر کنه شور و گوشت
 و عنبر و صنفع شکم شکافته و کلانغ و مرغان شکم شکافته و سرگین سوخته بز و سیر صحر
 کوفته با روغن و یا شراب و پیاز و گندم کوفته و عنصل کوفته بپسند که وید روغن یا شراب جمله
 نافع است مفرد و مرکب و ظار و آب سیر و حلیت و عصا و گندم و جده و اریو که سرشته
 یا خمر فطرس یا هر گلی مختوم بپسند که حل کرده و خون قیس و بز کوی یا جوز کریم و فلفل بپسند که سرشته
 روغن بلسان و روغن بار و روغن عشب و روغن و زرع و پیدار و پیدار و پیدار و پیدار و پیدار
 و جامی و بول رخواره و اشال آن و سبکین بپسند که حل کرده و زرا و وید و پنج که بپسند آب و سرکه
 حل کرده و عصا و مخلصه و شیطان و آب خردل و تخم تره و تیزه کوفته و زهر که خوب و تیز آب
 در عصا و گندم و جده و فاد زهر و بول سائیده و زهره گاو و کوهی و عصا و مخلصه و عصا و
 فودج جمله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر گاو و زرد با فراط خوردن چرب است علاج دارد
 که ورم گردن و آنست که در ساعت فلفل سائیده در سرکه که حل کرده و ببالند اگر نماند
 که خست از عمل سحر زهر را بیکیدن بسیار با خمر و اشال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالا از آن
 عمل زخم را بپسند و زهر را با لایق و دوسر است همه تن بکنند و بعد و سیر خام کوفته بسیار
 بخورند از پی آن مخطئه خورده و گرم نباشد تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جده و اریو
 بهم دهند هم نهایت نافع بود و اگر بر زخم اندک بچسباند آب سوده و ببالند در ساعت دفع کنند
 و هر چند که بد باشد بسیار آرمود است و بهتر ازین دو فلفل و سرکه و از یکیدن بسیار و هر خطئه
 آن آب از دهن دور نگه داشتن علاجی ندیده ام و گوشت شخصی را عرق بدجیل و وضع تن او را
 گزید و او بیکد زخم خطئه تازه خورد و داند کی مالید در ساعت صحت یافت و عرب گاست که
 خطئه تر قیامد که رهنج آنرا بجای آن میدهند و نافع می آید و افیون سی و حب است

علاج انگور گلی گزیده آنست که بالاتر از محل تنفس را بنهند و بر زخم و از تر یا قات
 که در جفت مار و عتسب گزیده مذکور شده بمانند و شیر گاوی میسوزند و فی میفرمایند و اگر بعد خوردن
 شیر او را در جال نشاند چنانکه یکدست و سرد او را از جال بیرون باشد و در آویزند و از آن آب
 میسوزند و خمر مانند بانی بیشتر آید بهتر بود و کشته تر یا قات خورائیدن نافع بود و آبن و اگر با
 و عسق آوردن مفید آید بسیار را با مالیدن جود و فقط و خورائیدن آن علاج کرد و اگر در
 اول او را از محل لسع تو اند بجزیر می کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چیزی مالیدن او
 او سلب بود شخصی محسب را دیدم که چندین دملک گزیده را بدین افقون علاج کرد آنست
 ذب و بیاعتدای عندی عذنی در اسامه و لکمی حکرم منعی چنانکیش حق حق و بهمان دستور که در
 افقون عقرب گفته شد خواندن اولی بود و علاج تر شوره گزیده آب غوره بر گل چکانده بسیار
 و یا سرکه بر گل چکاندن و چنانکه مالیدن انفع است بسیار و سرکه گفته بستان هم مفید است فی القور
 و سیکه زبان خود دیدن آن گزیده و باشد محکم دارد و در زبور که زرد او را بگز و اثر نگذد مجرب است
 گو و کی خیزد که در ساعت گزیده بود و گفتم چنین کردند و در خطه در و بر طرف شد و گویند در حال کف
 کشنیز خشک خورد و در ساکن شود و یکدست تخم سنگ و یکدست تخم مرغ گوش بهینست دارد
 و شبانی اینج بردارند بی نافع آید و آب بخاری طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و افقون و اشباه
 آن بصباره خرفه و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دشتن خطه نیک نگاه
 در آب شور و سرکه نهادن فی الحال در دساکن کند و آرموده است و مگس شده طلا کردن نافع
 است **علاج خرجه و ساس و پیش گرس** مالیدن و خورائیدن تر یا قات است
 از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آشنای سماق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره و اسهال فرمودن
 نافع آید و تب را رفع کند و آرموده است اندر نشستن و ببول و ذیل گا و تمام تن شستن بسیار
 نیکو بود و ببولهای دیگر مفید آید و آب استرخاره و غوره و آب خنظل و آب خاکستر تن شستن
 نافع آید و در کوستان رستد از بل خشک سگ در آتش ترش کرده و مفید بود و بهمان صلاح بسیار
 و قبل از لسع نافع مضرت آن باشد و تر یا ق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بلبایت مفید است
 و عصیر علفهای تریاتی ریتن مالیدن و زنی است **علاج طلیک** گزیده تر یا ق است **علاج گزیده**

و اصلاح و مرعات زخمهای آن تریاقات و بجهت تا چهل روز لازم آید از بخوش رسیدن
 دست او را پائین بیاورد و آتش که بسیار بر آن زخمها بول کند و از مورچه نیز حفظ باید کرد
 که بسیار بر آید و زخم او را عذاب کنند و ضما و جگر پلنگ بر زخم او مفید باشد و خوردن
 آن با تریاقی نافع آید و ناممکن باشد او را نباید که آتش که در خواب رود و در خواب
 پلنگ بپزند که زخم و دملک شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیه سبب مناسب بود
 علاج سیاه گریه که از اسم می باشد که قریب است به علاج پلنگ و او را سه
 نیست و اصلاح زخم کافی است علاج سنگ و دیوانه گریه که آنست که جراثیم
 که از دست او است شود تا چهل روز بجهت و زخم متصل زخمها را می کشند چند آنکه در پاست که
 کم شد و محل آنرا از افراخته کنند بخارج مناسب و تازه کنند هر روز به واسطه سین و سوزان
 که باقی طلا و ضما و چنانکه در بحث ما گردیده مذکور شد میماند و از آن تریاقات میخورند
 و سبب سودا و سردی و سردی میباشند و حب جیپال و حب هر بی بسنگ سلیمانی باید در
 مطبوخ افیتون به هم مناسب است و مردمی که خون بسیار دارد و فصد کردن بغایت
 مناسب است تا شش طیکه نگذارند که نظر او بر آن خون افتد و آب و طعام او را در پوست
 همان سنگ یا پوست کفتار یا پوست آهو باید دادن که در ظرفی که قوای کلبه به بین شد
 و اگر در حال محل زخم را داغ کنند بقتله بغایت جواب بود و از آب رسیدن این شود
 روز اول و روز دوم داغ کردن هم منفعت دارد و بعد از آن منشیه بنویسد و داغ سرد
 پیشانی قریب بپایان و او را بر و هم نافع بود و در حیوانات خود آرموده است که چون حیوان
 دیوانه گردد و آنرا بر میان دو ابروی حیوان داغ نیکو کنند از دیوانه شدن این گردد
 مجرب است و اگر تیز آب در بر در ساعت آن موضع مخصوص را سوراخ و مجروح کنند که در
 و ریم بسیار از آن برود و چنانچه در ذیل گفته شد و بغایت نافع آید و اگر مرض اطاعت نباشد
 بحسب الشفاء و هرگز او را به پیش سازند اول و انگاه این عمل کنند و جگر سنگ دیوانه را
 قبل از نفوذ و از آب خوردن عظم نافع آید و بعد از آن سین و دیده اند که فرغ را برود و غیر یاب
 سنگ هم بخت مفید آید و شراب و آب حنظل و بنه شیر و شراب بچین بود و او را همواره

گرم باید داشتن چنانچه عرق کند و از سر محافظ باید کرد و اگر مانده که سر را در بدن نشاند
 و تریاق بعضی در قیاب غلظت از موده است و دوائی فراریخی به جهت جلس بول و آوردن
 به میان مفید است و بیان آن در اجزای آن همچون اسهال قانی کرد و نخواهد شد و او را
 آن بود که چون او را آب و شراب بخوراند که در پند و نصیحت کنند در از از موم و غیر آن
 و کسیر آنرا در دهن او کنند و از جای دور آب در دهن او کنند که او بسیند و بهیچ حال آب
 مائعات و آئینه چیزهای روشن که در و چیزی نماید در قطر او نباید آوردن که سنگ در آن
 بیند و خوف کنند و مرض بیشتر شود و گفته اند که بخت رفع عطش و منع احتراق اخلاط و اگر
 از آب مستمع باشد از مدم غلیظه و ظریفهای محذوف سازند و آب بکشند و او را حل کنند
 تا آنرا فرو برد و گاه بود که گاهی با کراهت سی آب از لوله اندک در حلق ریختن و یا سهل
 توان دادن و از حرارت هلاک نگردد و بکسر و فم معده و اضماع و پانی خنک باید نهادن
 و بر میان سر خنک نشاند و سر که در دهن گل و آب کاسنی طلا کردن تا عطش او کسر نشود و در آنجا
 ضعیف و مرغانه فهم شود و در آب زن باید نشان دادن و بعد از آنکه دوائی ضرایح به یاتریاقی
 خورده باشد خنده اند که در آب زن بول کند و آنرا در گامیه فاطره او بپاشد و چنانچه حس را
 دیده اند که بعد از ترسیدن آب بهیچ خلاص شده اند بعلال لیکن آنها را آدمی گزیده بود و
 دیوانه ساخته و من چندین بار دیدم که در چهلیم چیل بچه بالبول کردند و خلاص نشدند و بعد
 از آب ترسیده بودند و اندک شخصی آخر دیوانه گزید و بیبسی باهر او را با چیل فرستادند
 بود و در هر سه روز یک نوبت میداد و در یاقات میخورند و در چهلیم چیل کرد و خورد و از
 سر ذکر او بیرون آمد و صحت یافت و بسیار شجره شده که سنگ دیوانه گزیده و چون در
 او ابل از میان بایستی شخصی که او در آن حال بوده و صحت نیافته گذرانیده و اندک بهیچ
 بچه کرد و صحت یافته و آنیکه خاک لایه کهنه حس کند و در او آغشته باشد خود سید در قرع
 از آب و کیک کردن عنبه و غلظت نافع آید از موده است و جدواری و کیمیا که خوردن و بر زخم
 مالیدن غلظت نافع است و مشغول داشتن مریض بلع با و چیزهای شایسته انگیز بفاست نافع است
 و نقل بود و مقام بسیار مناسب است و سنگ کشتن چنانکه او را معلوم شود و مفید است

و مسلستک بیمانی و افتخار و فلس و بلیک یا و نبات موافق است اگر توان دان
و گویند جنبیا را و نیم سلطان تحت نافع است و نبات چند و ما بودانه با هم سرشته
منفی است و دل رنگ و دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و در غن غن
و در غن در ارج بر ز بار لیدن جبت الم نبات نیکو بود و اگر از بول هر روز غن غن
بر ناستاد و بخور شد مناسب باشد علاج گرگ و دیوانه گزنده و شال آن
هم علاج گرگ و دیوانه گزنده نزدیک است و در جلد اینها غن نافع آید و شجر به پیوسته
که از چناب صاحب این بلاد را می کند نافع آید اگر سفت عدد کسی بخورد و یکشنبه بعد از
عصر قطعا بر و موثر نیاید هم و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب

باب بیست و چهارم

در بیان بعضی ترکیب کرده اند در معالجات و در کتب طبایع و مالک این مسطور است
و با آنکه مفتت آنها نیست با مراض فی الجملة عمومی دارد و بعضی از آنها و حفظ صحت بیشتر
در خلیه تمام دارند و ستمند جمله آنها بکلیت اهل هند است و این را با وین شمل است بر معاین
و سفوفات و سملات و شجره و او و این و نیز اینها اما معاین چوب الشفا
این همچون از مختصرات حضرت است مد ظله العالی چون اکثر اشومان آن بطریق حب است
بدین مودوم گشته اجزای ترکیب آن بگیرند و تبدیل یک جز را و اند چینی جز
جز را مثل سه جز و جمله را و ق و حل نرم کرده با و در آن غسل همچون کنند و نگاه دارند
و هر گاه خواهند بکار دارند وقت آن تا عمر طبعی باقی بود همچون شرفانی
هم از مختصرات حضرت است و جنت نسبت بفرقان آنست که اجزای بر سبیل تمیز ترک
بعد و سوره کلام الله تعالی تالیف یافته و الله اعلم اجزای ترکیب آن بگیرند
اصل سوسن الکلی الملک آئین فرزندش با بویخ حلیت جده و دیار وید کاوش
فلوسوک نیم سوخته را از اینج سد آب عود و سبیل زرشک خاک تخم نیک آرزو زرشک
مارجه ناخواه زهره خرو و سبیل بلوطه آن انشور پوست رنج تخم عود و بلان صند

سفت باشد نه تخم کاهو قوچ نهری زرد باغی زعفران پوست شک نیست سبزی
 رسا و شان صغ عربی زرد خروغ عظمی فحش کثیرا مر و تخم زیره از هر یکی دو درم و رقیق
 ورق فضا بس در حجر شیب عقیق مس کشیده قلمی کشیده ستر با کشیده سیاه کشیده نیشتر و زرد
 یا قوت ریزه نقل ریزه کمر با می قاذر هر حیوانی قاذر هر مس در می مر و در دیر زرد بخرار سینه
 لاجورد حجر افسرد از هر یکی دو درم و نیم آبر سیاه پنج بنفشه غیر مایه خرگوش و رنج عقرب
 زرا و نخل طویل قرمزی و از چینه زرد با و زرا و نخل و زرا و نخل و زرا و نخل و زرا و نخل و زرا و نخل
 غیر از شیب قلفه و نقل جوز بنفشه موسیایی بهلیله از هر یکی سه درم چند یک ستر اسطوخودوس
 ستر سلطان نهری حرق آفتیون با و در بخوبی بهر تجلیل سنا صندل سفید کاشتر اشک سفید
 ابریشم حرق قشر اصل کبر خطنامه و از فلفل لعق مار و از قاذر و از اسپیون یعنی تخم صحر
 مصطکی کشیده خشک گل سرخ خشک بهنگه آبلج حرق از هر یکی سه درم و نیم خرگوش و نخل و نخل
 انجبه خشک و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد
 و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد
 خشک بید سکنجین عنص از هر یکی یک مثقال رقیق و چینی ده درم خشک افسرد بد و عرق
 خشک بید سکنجین عنص از هر یکی یک مثقال رقیق و چینی ده درم خشک افسرد بد و عرق
 حله انجارد را بستر و صلا بکنند بعرق بیدنگا به از نخل و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد
 و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد
 یا که کشمال باشد سائیده به چینه و با آن نیک صتم کنند و بعرق خرگوش و نخل و نخل و نخل و نخل و نخل و نخل و نخل و نخل
 خشک کنند و ننگا به از نخل و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد و از و پنچ و باغ و عدد و عدد
 با یکدیگر خلط و مزج کنند پس با این دو ترکیب مذکور ختم کنند و با سیم یا سحر کنند چند آنکه تمام
 با سیم یا سحر کنند و تر به آنچه باشد چنگه کشیف شود و بعد چنگه را بسپیل بزنند و در ظرف قلعی خلط
 و در زیر چنگاه دارند و به شش ماه استعمال نمایند و شش بنی چند فندی که چنگ تر یا سیم نیکو
 دارد و در خط صحت و قوای بدنی اثری کلی دارد و وقت این دوا سیم لعیم طبعی بر سر صحر
 شاهی از مختصرات مصنف احمدی ترکیب آن بگوید قاذر هر حیوانی
 ده درم چند و از پانزده درم زعفران پنجه درم ابریشم حرق و با و در بخوبی بهر تجلیل

ریند لعل شش درم گاو زبان سه درم عنبر اشوب دو درم مشک یک درم صندل اسپید
 دو درم پنج عنقرنی از هر یکی چهار درم آمله مقشر و زرنبا و از هر یکی سه درم و نیم گل سرخ هشت درم
 عرق بید آفتقد اگر که جله بان سرشته گردد و پس جله را بدستور گرفته و بخیته بعرق بید بسروشند
 و مشک کرده و در شراب بید شیرین محجون کنند و نگاه دارند شراب متقالی بود
 حافظ الصحت این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزاء ترکیب آن
 بگیر و سیل و دار چینی با دیان جزو با از هر یکی یک درم و مشک یکی جزوی مصطلک و دوز و کند و یک
 نیم جزو مثل را بر آب جوی جله را گرفته و بخیته بعل سجون کنند و هرگاه خواهد بکار بند شراب
 مقدار خودی بزرگ بود و بزرگان بود وقت این دو نیم بطبعی پس در مایه اصل هم
 از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند چندید شراب حتم سلطان بجاک
 سیاه گشته از هر یکی یک جزو و زرنج پیتر مایه سنگ پیتر مایه آه و سلطان محرق فلفل تر فلفل
 و از چینی مشک از هر یکی دو جزو و خطبیا نا جگر سنگ دیوانه از هر یکی شش جزو و زعفران انگی
 و نیم فیون عشر جله در ارج دست پایی انداخته بیست عدد و ماش مقشر مقابل در ارج خاک لانه حسن کرد
 و در آب جوی تخت در ارج را با ماش مقشر و فیون و قرفل و زعفران و دار چینی نیکو بکوبند
 و با هم به بیزند نرم و خاک لانه حسن کرد و در آب گرم مشک خشک کنند نگاه صاف آردا بر دارند
 و آن بخیته در ارج بدان خیس کنند پس سیاه و بجاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند
 و به بیزند نرم آردا و نیز بجزب مذکور بسروشند نگاه پیتر مایه و سلطان محرق و جگر سنگ و خطبیا نا
 و چشم سلطان را با هم بکوبند و نرم به بیزند و با آب مذکور بسروشند پس جله را با هم بسیار و حق
 کنند نگاه جله را خشک شسته بخون بزار و بسروشند و قرصها در سایه خشک کنند و نگاه دارند
 شسته بی متقال بود و با تخم یا آب گرم یا شیر گاو یا تنما هر روز تا جمل و زکند تر مایه کامل
 از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند سیاه گشته زرنج بجاک از هر یک
 یک جزو و زرا و ندر سرخ فاد زهر حیوانی معدنی مرکبی زنجبیل فلفل تر فلفل بود و مشک تخم فرد و گوشت
 افی و خون کشت از هر یکی دو جزو و زرا سیون پنج انگدان تخم ترنج گوشت مخلوط قطبیل بل
 انزله هدی انزله خرگوش از هر یکی سه جزو و فاد زهر حیوانی جد و ارج کثیر و چینی خطبیا نا از هر یک

ترکیب آن بگیرند از مغز و بر دوائی کچر را لایه بکنند اگر آن عصاره آن باید که فستق
آن معده را که حمله او دید بر آن سرشته شود پس سیاه را با هر تار و گندک سحق و سلاطیه شود
کنند چند آنکه تمام خاک شود انگا و پیش را از تر گشت آب بهنگر آب سرشته و جدا سازند هر یک
بمست در خود می آمیزند و بولت حاجت جوی بر بالامی طعام چوب خورد و مرضی با هر چه مناسب
بود خورد و تنها نیز توان خوردن و حافظ صحت با این سپید چنان باید کردن که بارش نریخت
مقرر شده و اگر خواهد که اسهال کمتر کند بسیار کمتر کنند و اگر بهنگر انیان درین ملک
عرض آن برگ کرک کند حلوائی پلا دریم از مخترعات اهل هند اجزاء
ترکیب آن بگیرند روشن پلا در یکجور دروغن کنند و برابر آن و آرد و سیر خوب
بدان آب سرشته اند که دستور حلوائی است پس عمل مصفی بر آن بریزند مقدار کفایت
انگا و فلفل و زنجبیل و دارچینی و بادیان و جوز بود و قرضل از هر یک یک جز و ساسیه
و بخیه بر آن ریزند و نیکو هم آردند و هر روزه و مثقال سیخورند حلوائی جوز و مائل هم
از مخترعات حکمای هند اجزاء ترکیب آن بگیرند تا ثور و نیم و نیکو بوبند
در پنج من شیر اندازند و قدری آب در شیر کنند و زخم شیر شامند چند آنکه آب بر دوسپس آنرا
بیا لایه و مایه زنند چون به بند و پستور سکه آرد بگیرند و نصف آن صفر و صلی خام با و را
ببند و از غسل سرشته از آرد سید و حلوائی چون از آتش بریزند و شستن عشر مجموع و آرد
و جوز بود و بادیان کوفته و بخیه بر آن ریزند و کمی قال زعفران سوده بدان خورند که گند و گاه
دارند هر روزه و مثقال سیخورند و زیاد و کمتر برای طبیعت متعلق است همچون آب شربت
هم از مخترعات اهل هند اجزاء ترکیب آن بگیرند خشت اکید و ده جز و بلبله و
بلبله و آمله از هر یک سه جز و بهمن و مقشر و زنجبیل و فلفل و جوز بود و قرضل از هر یک
یک جز و ساسیه و مرکب و تخم خشت از هر یک چهار جز و بسیار خسته و پاک کرده و عشر حب
تا ثور و نصف مجموع جمله را کوفته و بخیه نیکو خلط کرده و سبیل آب سرشته بدستور نگاهدارند
و شیرینی و و مثقال بر ناستا گویند قوت جوانی و سیاهی موی نگاهدارد و چون سیاه
از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند سیاه ده درم سنون نقوی

اجزای سر در سن ضعیف و ترکیب آن بگیرند بچاکی اعلا و قنفل از هر یک
یک شقال زنجبیل و دو شقال فلفل کمر و سیاه سه شقال جله را با هم دق و حق نموده اولت
نیم گشت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بجهت قوت باده از او بیه با حبه بنی با این ضم کنند
و باید که در عین گرفتن سوم قبل از غلط بینی و دست را از آن آلوده شدن بگردان نگاه دارند و حق
اولا بتراف فلفل حق نمیکند نگاه بیاورید که هم بدان گشته گرد و بعضی بجهت مغز قوت
آن فلفل ضعیفند و آن غلط است چه فلفل چیزیکه سمیت آنرا بشکنند و قوت آنرا کم کنند نیست
لیکن بجهت العاده و مختار اند و آنجا که قوت او در از زیاد و طلبند فلفل کمتر کنند و هم بیشتر و اگر
سم ضعیف یا کثرت باشد اجزای قناله کم باید کرد و آن اجزای چهار رس و ترکیب آن
بگیرند اجزای سر در سن بگیرند طریقه بچاکی و یک شقال و نیم کنند و فلفل را بیک شقال
سازند و باقی بحال خود باشد و از اشعار منقول از هر یکی سبع بحسب نوع ضم کنند و با هم دق و حق
کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشد از سر در سن لیکن بر سر آن همان بود و در
خوردن همان و بعضی بیش اول سبزند و نگاه داخل جله میسازند و گویند که آن اسلم است
سقوط مقوی و اجزای ترکیب آن از مختصرات مصنف بود و بگیرند و این
و بادیان و مصطکی از همه برابر و جله را دق و حق نمیکند و بپزند و نگاه دارند و جهت اطفال
گاه یکی جزو نبات اضافه کنند و شربتی آن مقدار که یک نوبت بسره گشت بدارد و تمام
و دو کت برداشتن نیز بعضی را اجازت است و اطفال نصف آن کافی بود و سقوط اطفال
از مختصرات مجربان و بارها اجزای ترکیب آن بگیرند بیه زرد و مصطکی و خلط
بیرونی پسند از هر یک یکجز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار شیرین از هر یکی نیم جز
جمله را با هم دق و حق باریک کرد و نگاه دارند گاهی بی آب و گاهی در آب و گاهی در عسل
و اگر نماند پوست حاجت بخورند و اگر جهت غلبت اطفال نصف جله قند اضافه کنند شاید
و دیگر مر و در سنگ و بادیان و قند از هر یک دو دانگ سائید و در آب خیار با ذرک
و سبب ترش بپزند و این یک شربت بود و الله اعلم اما معملات حبیب
از مختصرات حضرت است مظهر العالی اجزای ترکیب آن بگیرند بیه بنیان و بیه

و پاک کرده آنچه خواهد و بعد بر مغزی یک پله سیاه کوچک که آنرا موزیک گویند کوفته چنانچه
 با آن نیکو بکوبند بر آب جوش آورده و پنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را با آب لیمو یا غوره
 بسیار در حق کنند در دوا و کنگرین انگاه جها سازند هر یک بقدر استخوان کلفتی بخورند
 در سایه خشک کرده و شربت جوی بود و این حب با سهال و غیر طوبت فاضله معده و خلط
 لزج و بلغم شور و صندرای طی و قلیل سودا دفع کند و در اندک و در شایع حل کرده بر آب
 تنوخ و آب دوان نیکو تر کند حب سفید از مخترعات نصف اجزاء
 ترکیب آن بگیرند از حب جها سازند و بعد وی بر حب یکصد بر حب
 ضم کرده بکوبند و با آب لیمو سه شته جها سازند و حکایت از اول شته بی حب بود و در سهال
 جمله خلط فاسد قوی بود و شفقت این بیشتر از جها باشد چه از اعماق جبهه و فاعل با غم بود
 و سودای شته در سینه و سبب است دفع میکند و بی بیشتر آورد و از آنجا که در طبع مسهل است
 مخترعات نصف بگیرند و در غن چینیال سه درم سوم سفید یک درم و یک درم ششم سوم را
 اندران گذارند و نیکو درم پله سیاه سوده و یکد آنکس بر بی کوفته و نرم خسته اندران بزنند
 و نیک بهم بر آورند شربت یک گوش کن پاک بود و نوعی دیگر از مخترعات نصف اجزای ترکیب
 آن بگیرند شیری که بر بی اندران ترکیب کرده اند چنانچه حل شود و آن مذکور گردد و آن کشیده را
 ببندند و بعد به صورت سکه آنرا بگیرند و در هر ده درم از آن سه درم سوم سفید یکد از ده درم سوم
 نیم پله سیاه و یک مغز چینیال ترتیب کرده کوفته چنانچه بر بزنند و به نیک خلط کنند سر کوفته
 پاک کن بود و سهال و بی با فراط آورد و از هر خلطی فاسد سختی نیک دفع کند و قوی و طبع
 از مخترعات حکما سه اجزاء ترکیب آن بگیرند و در غن چینیال و درم سوم
 که بر بی در و شیده یکد درم سوم صافی یکد درم جمله در آب آتش نرم بگذارند و نگه دارند و شربت
 نصف گوش پاک کن باشد و ادوی آن بود که این قیر و کسار بر قدری خشنود نان مالیده
 بلک کنند و بد آنکه این مقدار قیر و کسار به جبهه استیاض مقرر شده و الا بعضی نرم قوی علاج
 هستند که طبع ایشان بیشتر از این طلبه مسهل است و از مخترعات نصف
 اجزاء ترکیب آن بگیرند حب لیسیل هندی شتا دوازده و آنرا شربت در غن

و صلیح برآورند و نرم بپایند و یکد انگ از خمبیل و دو دو انگ بر ریزند پس پی و سیدرم کل خشک
همه سه ده و پنج شته با آن خلط کنند و در آب نیم گرم بپاشند چاه یک شربت بود و اگر گرس
نکنند در گلاب بپاشند بغم لزوج و آب زرد و سودا بیاورد و سهولت در سینه
سنگ سیلیانی هم از منترحات و منصف اجزاء است و ترکیب آن
گیرند سنگ سیلیانی که از کاشان می آورند و کاسه را بر آن رنگ نیکوی کنند آنرا
حبه ارمنی گویند اندکی لاجورد می نماید و در صلبه سیاه بزرگ نیم گرم حله را کوفته و
اندر روغن بادام مالند آن مقدار که بجمیع اجزای آن رسد و انگاهستانه صیقل
و بابر شغال از آن یک حبه می کنند و حله را بسبل چهار سیر بسرشد شربتی از آن دو درم بود
ا قویار او یک درم صغیرا حبه ساخته و یا در مطبوخی افیتون با سه مال سودا و اخلاط لزوج دفع کند
و اسهل بود و از سهولات عامه و سنگ و منه که در جبال این ملک یا بنه همین نوع عمل کند بلکه بهتر
و ترتیب سهل آن نیز همین نوع باشد و اگر لاجورد یک و نیم آن در جبال کنند هم قوی باشد
منسلات اجزای ترکیب آن بگیرند رب سیاه سیاه ده درم رب افیتون یک درم
رب بزرگ و دو درم و نیم حله را بپایند و بسبل بسرشد شربتی از یک درم بود و سودا و درم اندر گلاب
اسمال شود و اخلاط غلیظه و صغیره ای محو و محسوسه بکنند و اگر یک درم مقهور نیاشود با مجموع ضم کر و
بچسل با آب لیمو بسرشد و در می و نیم در سکنجین زوری و اشال آن بدهند صغیرای محسوسه
بر اند و بغایت مصلح فرا جای سوداوی طبعین و پیچولی هم از منترحات و منصف اجزاء
ترکیب آن بگیرند عذاب بیت عدد و دو آلومی بخار و غیر آن سه عدد و پنج عدد
کل سبز و دو درم نمیشه را دو جوش دهند انگاه آنرا بپایند و ده درم فلوک بنیاز شربت در آن حل
کنند و یا لایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربتی بود و تمام خلط لزوج
و سودا و سخت و صغیرای محسوسه قویار و دو درم سودای را عظیم موافق بود و اگر یک درم مقهور
و جوسه و بسته همراه گل نمیشه در آن بپاشند سه درم نیکو شود و سودا و صغیرای دفع کند جاز و سه
مستقر خراسان است و ای ترکیب آن بگیرند آلومی بخار و سه درم شربتی و سه درم
آغشته کنند و شیر شربت بیت شغال در گلاب آغشته کنند و بوقت صبح و عصر و گوناگون بپاشند

در آنجا

و بیا لایق آنرا شیر خشک را نیز بیا لایند و بدان خلط کشته و بخورند این یک شربت بود و حمله را بیا بکند
از یک سیاه زیاده نباشد و اگر چهار درم سنار یکی درین گلاب یا شیر خشک آغشته کنند نصف را
بیشتر آورد و وقت اسهال و بی زیاده شود و کدو کان و حیدر اتر اعظم نافع آید طبع سرد
هم از خمریات نصف اجزاء می ترکیب آن بگیرند عصیر غوره یک سیاه و سیب درم نیم
در آن آغشته کنند و صاف بیا لایند و بخورند یک شربت بود و صفرا و طریبات محدود و اعمارا
براند اما شربت نفع شرف صغیر از خمریات اهل ملک ری اجزاء
ترکیب آن بگیرند اصل سوسن دو عدد و بمقدار شربتی پوست بچ کاسنی تروده درم نیم
بچ بادیان تریت درم پنج کرفس خرد درم غناب بیت و یک عدد و امرود و سیب و بی از
هر یک یکی که در نیم خرد درم نارنجی نفع طلب یکدسته آب یک انار شیرین که چاک و یک انار
ترش که چاک بر که نیم سیاه شده و ایلوج که شکو چاشنی شود و ادون پنجه مار انیکو فته و درم نیم آب
اندازند و بچشانند و بعد ساعتی غناب و تخم کر ویه و به پوست نارنج بنیدازند و بعد از ساعتی نفع
در آن کنند و بعد نیم ساعت که بچشانند جمله احواف کنند و باقی اجزاء را بنیدازند و چاشنی کرده
بقوام آورند و درم سوسنی کاسنی گاه بر اند شربتی بود و نفع شرف کس از خمریات
نصف درم مظهر العالی اجزاء می ترکیب آن بگیرند پوست بچ کمر درم نیم
بچ بادیان سی درم پوست بچ کاسنی بیت و درم اصل پرورس و بعد و بمقدار شربتی بر بادیان
سی درم بر در ناخود بر کاسنی و سیاه تخم از هر یکی بخرد درم نفع شرف تر و کشفه سرخ پانزده درم
سیب امرود و شفتالو آکو و بی از هر یکی سه عدد و مارالمان و سر که پس از هر یکی یک سیاه
آب سماق نیم سیاه شده و تسند آن بمقدار که چاشنی شود و بقوام آید اول اصول را انیکو ب
در پنج من آب خراسان بچشانند ساعتی نیک بعد و سیو یا ممتی شمر و آلو و زرشک و غناب و بیست
و نوزده و آخر بچشانند ساعتی نیک از گاه بدست ماییده جمله را بیا لایند انگاه نفع و تخم مار در آن
و بچشانند بعد از ساعتی آب انار و دو شتاب و سماق و سر که بریزند و اندک بچشانند انگاه جمله
باز پاک بیا لایند و تسند و تسند و بقوام آورند و چون از آتش برسد از درق نفع شرف
سه درم و در آن ریزند و بهم بر آورند و خاک ساخته نگاه از درم در آتش جوشیدن هر گاه

آب کمی کنند یعنی اضافه نکنند که بچیدن طفل از مخمرات صنف اجزای ترکیب
آن بگیرند تا خواهر بکشد و در مخمرات سه درم جلد را در آب بجوشانند ساعتی بگویند
و نگاه بچند درم پوست بچ بادیان و یک درم بچ کرفس و ربعی پوست نارنج و دو گشته شمشیر
از آن درم ساعتی بجوشانند و نصف بهی شیرین و نصف سیب و قندری شک از آن که فضا را از
چون بچند شود و سه درم که قند در آنجا اندازند و بقوام آورند و بمقدار شند و قند هر دو بمقدار
سه که باید و احتیاج بیالانیدن نیست همچنان نگاه دارند بقاییت مفید است و طعم مرغوب است
دارد و سکه بچیدن از مخمرات صنف اجزای ترکیب آن بگیرند پوست
بچ کاسنی و پوست بچ بادیان و پوست بچ کبر و بچ کرفس و هسل سوسن و شنبلیله و شونیز و کرفس
و در مخمرات را تا خواهر از هر یک یک درم و بچ تا قور و بچ جز و غاب را بر یک جز و گل سرخ را بر دو جز
فضا و نصف یک جز و پوست ترنج و نارنج از هر دو یک جز و نیم عصاره بهی ترش و زرشک نارنج
و سه که از همه ساعتی بگیرد که لیکن آنقدر که آب او در رازش کند و قند آن مقدار که چاشنی
بدستور که در فضا شرف بگیر گفته شد بجوشانند و بیالانید بقوام آورند بشرتی قابل و در بین
فر و کرفس مصطکی سوده آن مقدار که چاشنی شود و بر آن ریزند اندک اندک طعم مصطکی بدید آید بشر
نیم بلعقت بهجت تیمامی و تا غلظت غلیظ آید شربت مورد و طحال هم از مخمرات
صنف چون سه درم و سه سال با هم افقه غلظت نافع آید ایشان را و بسی آن موده است
اجزای ترکیب آن بگیرند امر و نیم نیم یک جز و تخم مورد و نیم شده و انار و سبزه
هر دو را نیم کوفته بجوشانند چنانکه حل شود و نگاه آنرا بدست بماند و بیالانید و بقوام آورند
بعضی اندک کلای را اضافه کردند نافع بود شربت خشتخاش اطحال از مخمرات
صنف اجزای ترکیب آن بگیرند خشتخاش درست نیم خشک است و نیم عدد
و نیم کو بکند و با ملت آن نیمه افشاید که آنرا در ری شبکه گویند و در دهن آب فرغار کنند
و شبانه روز آنرا بجوشانند چنانکه حل شود و تا یک شربت و از بماند صاف کنند و بقوام آورند
قوام قوی شربت در از مخمرات اهل عراق اجزای ترکیب بگیرند زیره نیم من
و در یک من سه که در نیم من شراب سخته گفته شربت و صلیح آنرا بدست بماند و صاف بیالانید

و در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید آنکه عمل بر نهند و بقوام غلیظ آورند و شیرینی نایل بود
 است تپاله با نایبه نیمه لعقه خورند و غلیظ نافع آید شش است مصلحتی که از مخترعات اهل
 از آن ترکیب آن بگیرند آب انارین و آب سیب و آب بی و آب جگر و آب
 زرشک از هر یکی یک جز و گلاب با یک جز و نیم آب بهند و آنه و چند شاخ نعنای و نیم جز و بادیا
 در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید پس قند بر نهند و بقوام آورند در جبین برداشتن برابر و جز
 مصطکه سوده بر آن بریزند و بر سر بزنند و نگا دارند شربتی غلیظ نیمه لعقه بود گو اگر شش در گیس
 از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند آب بهند و آنه شیرین آب انار شیرین آب
 انار ترش برابر جمله و ظرف سنگین بچوشند تا بقوام آید در یک من از آن بوزن خراسان
 دو سیب مصطکه سوده و یک سیب قرقر نقل سوده و نیمه بر افکنند و بهم بریزند و نگا دارند
 شد حتی پنج نخل از آن بود گو اگر شش قوا که از مخترعات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند عصیر سیب شیرین عصیر به شیرین عصیر خربزه شیرین عصیر امرود شیرین
 عصیر زرشک عصیر غوره عصیر حاض ترنج عصیر حاض لیمو آب رمانین از هر یکی یک جز و
 صندل سوده با ناصفه آن گلاب آغشته شده سه جز و جمله را در ظرف سنگین با هم بچوشانند
 محله نیک کنند آن مقدار نهند که زود و بقوام غلیظ آید و بسته گرد و بدستور جوارش در وقت
 ریختن بر تخت در ده بگذرد مصطکه سوده و خطا کنند و بریزند اما او جان و من اگر است
 از مخترعات حضرت مظلله العالی است ترکیب آن بگیرند یا لونه و قیثوم
 و عجب و دافنه شیر و گل سرخ خشک از هر یکی بیت درم و دو جز و نیم و حصار از هر یکی درم
 تخم شبت و سیاه دانه و قشای و کاه از هر یکی پانزده درم حب لنیل شبت درم قشر اصل
 جوز قشر اصل کبر از هر یکی هجده درم جوز مائل و اصل مخلصه از هر یکی سیجده درم تخم مخلصه سیجده
 جله را نیکوب و پنج من آب بچوشانند پس تخمها را در افکنند و ساعتی بکوب بچوشانند و در آخر
 کل را بپزند و ساعتی بچوشانند پس حب لنیل را نیکوب و باقی علمها را در افکنند و غیر کل
 و بچوشانند و در آخر کل را بپزند و دو جوشی بپزند و با لایند و آب باید که یک من باشد و آب
 و انگاه ده سیر و دهن زیت و ده سیر و دهن کرچیک و ده سیر و دهن کنجد و ده سیر و دهن تخم بیا

و نرم سحر شانه یا آبها برود و روغن را انداخته بخورم گل قندم گرفته در آن ریزند و نگاه دارند
 و همین سمن از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن گلب سمنه الطین کین ملح
 یک سمن نبات و انجیر و نیکوخته و دمن در دمن آب میریزند چند انگشت نرم گرد و دهر باشد پس
 آنرا بیا لایند و بپاز و زکس بپزند و دوسر و تخم انجیر و شبت سیر و تخم خرد و نیکوخته سیر کرب
 یک سیر زفت سه سیر شیر خری سمن در هکند و چندان بپوشانند که آب تا کین آید آنرا صاف
 بیا لایند و سه سیر روغن بلبل در نچست گرفته بپزند سیر روغن کفجه و میخته اندران ریزند و نرم سحر شانه
 تا آب برود و روغن بماند و این بر عضو مالند و مداومت نمایند در مواضع گرم فریبند و اگر شراب
 تن مالند بهترین نافع بود و باد و باد و در سها و بدر تحلیل کنند و برب است و همین گلب سمن اصل
 از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند مار سیاه یا افنی را سر و دم آن
 دیاره در شکم بکند و او را بر روغن شبت اندازند و بعد در آفتاب تابستان چیل و دیر و روغن
 و آنکه در آب شبت بپوشانند و بیا لایند و روغن کفجه را بپزند و نرم سحر شانه تا آب برود و در روغن
 بپزند و سمن بپزند و این روغن تحلیل اکثر در مای صلب کند و تحفیض از مفاسل و سمن بلبل و جاع
 از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند علف ج تا توره گرفته و
 تا توره و نیکوخته یک سمن در آب بپزند و بپوشانند چون نیکوخته شود بالای وی عشر آن آب
 شخم تا توره گرفته در آن اندازد ساعتی بپوشانند و دیگر بیا لای پس قدری از روغن بپزند و
 در انگن و نرم سحر شانه تا آب برود و روغن را نگاه دارد و اکثر در دپارا تسکین دهد
 چون فایده بماند و از وی آینه فرنگ از مختصرات حکمای فرنگ و مجربان
 ایشان اجزای ترکیب آن بگیرند زیت و مسطکی و زیت پاز هر کوی سی درم کند و
 مرد اسنگ و تو تیا و سفیداج از زیت و صمغ آلو از هر یک سه بیت درم زنج سفید و پوست تلخ
 و دهن توره و لیلیا و صمغ سر و از هر کوی ده درم چنانچه بپزد درم زیت را با بخاخاک کنند و دای می گیر
 جمله را بکوفته چینه آنرا بکند با آن شکله کرده یا سقین گل و روغن سیر و حرک در روغن نه بیت و روغن زیت
 بپزند و بپزد و قیر و طی چنانکه زیت زنده نشود نگاه دارند و دیگر شی از مجربان است و بلبل و خراسان
 و آذر یا بجان اجزای ترکیب آن بگیرند سیاه یا افنی درم مسطکی سی درم کند و زیت درم

هر در سنگ ده درم خا پنجاه درم صمغ هند و پنجاه درم عود قرنی یا زوده درم حله را بهمان دستور
 در روغنهای مذکور بر سر شند و نگاه دارند تا من روغن منزه را آلوده را با تلخ را بجای دهنه در روغن گل
 فرمودم و انفع بود بر آب و گاه بود که جفت مالیدن بر ریشهای صلب آن زنگار نیز اضافه کنند
 و توتیای هندی بهم بعضی اضافه کنند نافع بود روغن خشخاش چوبه از مخترعات اهل یونان
طریق آن بگیر آجر آب نارسیده و بشکن و پارها ساز بمقدار جوزها و اینها را در کوزه
 خدای تافته میکن و در روغن زیت کهندی انگن که جوز تمام روغن بخورد آبی بکوب در قرق
 و اینق و قطیر کن دستور آن و آن مقطر را نگاهدار سده های ر و سر و در او استرخار نافع بود
 و الله اعلم اما نیز اسهال فاسد و فی از مخترعات سببا کان بود و فاروق برای آن گویند
 که فقره و طلا از هم جدا می کنند **اسرای تر گیب آن** بگیر مسابوی دو آتشین اعلی
 و دوبرابر آن زاک سوز با آن گرم کن و حله را اینکوب در قرنی کن آن مقدار که زد و یک قریع را
 شغل کن و چهارم یک خالی باند و برگردان حکمت پر بار کن چنانکه دستور است و برگردن قریع
 آنجا که محل بلدیق است لکه بگل آلوده را بر این پیچ باندازه دهن اینق تا در قطیر است بیرون بیرون
 و محل وضع لوله اینق هم در دهن قابله از یک طرف بگل نباید گرفت تا هوا بسیار داخل نکند و از یک طرف
 باز کند آتش تا دیگر بند نشود پس متصل آتش نرم در دیکه ان بکن چند آنکه قطر نیاید و نگاه اندک
 تیز کن آتش را که بچوشن بریزد و شیشه را نشکند و با سنگی آبهام قطر گردد چون آبهام تمام گردد و بخار
 زردی در درون او پیدا آید و آن هنگام آتش را بتدریج بیشتر باید کرد و چند آنکه رنگ بخار سرخ
 نماید و تسرع و تا بله را با آب بردارد و نگاه دارد پس استخوان قوت آن کن چنانچه قدری در شیشه
 شیشه آن کن و در زیر خاکستر گرم کن و سوزنی آهنی را در آن انداز اگر فی الساعه جوش و بخار
 آن پیدا آید و سوزن از تمام کرد و آنرا تمام حل ساخت بغایت خوب است و الا فکر حادثه
 آن باید کرد و آن چپند نوع است ای آنکه باز در وقوع کرده که از قطیر آن کنند و بوقت ظهور
 بخار آتش نکوبند دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از قطیر آن در چهار مقدار
 از آن تیز آب ریزند و با هم تقطیر کنند و بنقره که از این زد و تصفیه کند چنانچه ذکر آن کرده شود چون
 نمک و آب کم داد و بقطر شود تدبیر آن چنان کنند که نمک را بر تابه گرم کرده با احتیاط بریان کنند

چنانچه خصلت یافته شود و انگاه در طرقت متعالین نرگند و در موضعی ننگ و در موضع دیگر برآورند
 و تقطیب کنند تا آب خیلی حاصل شود و دیگری از انواع نمک بد آب است که چون نرمی آن از
 خلط است باشد از خامی و کمی جزو حاد چنانچه بر آن گفته شد آنرا تصفیه باید کرد و چنانکه قدر
 نقره حاصل در بولته بگذرانند و با آن آب را در کشته از بلندی چنان در قمار بر آب نرم بریزند که
 اندک که جله بریزه بریزه شود این وقتی است که بر او نشود و الا باراد و بهتر بود بعد از این بریزه بار
 خشک کرده در قدری از آن نیز آب بریزند و در قابله باید که یک نصف آنرا بگل حاکت گرفته باشند
 از این پیلوس پس آن پیلوس گل گرفته را بر سر خاکستر گرم نهند تا آب گرم شود و در نقره بیشتر
 اثر کنند و جله را حل سازد بعد از آن تمام در آن بانی نیز آب سرد بریزند و نیات بخت سازند و بریزند
 هر چیزیکه در جله آن باشد مثل بچون خوات برید و شود و غلیظ آن به نشیند و صاف آن بر بالا
 ماند و آن صاف را بگیرند در عایت حدت با سفید و این هنگام تمیز آب حاد حاصل شده قدر
 سیاه در و باید سختی که آن غذای او باشد ضعیف نشود و بدان مدبر گردد و اکنون چون
 بدست و احضار سد سرخ کنند و ز روی بول برافشید کنند و هر جا خواهند که حاد استعمال کنند بچون
 و اگر نرم خواهند با آب صاف آنرا کم کنند آن مقدار که خواهند یکی با چهار برابر آب نیک شام
 و اگر حبس یا بعضی صمغ یا اجار نافه حبس معاجاست درین حل کنند شفت تمام و در نوعی دیگر
 از مرار و تیز از مختار صفت مسدودین اخذ آن بگیرند از این سیاه طاری آنرا
 مدتی بچستان در مقدار آب بدستور آنرا بنفشه شود و بچون قرصی انگاه از این آن در دوا
 و از شفت نصف و از لیا و دیت درم در قرص آن مناسب کن چنانچه میبین شد و دیگران
 حکمت باز بدستور تقطیر و بعد از دو روز و ترک استنشع مبارک که در سردی بخورد و دیگر قدر
 مسطر گردد و بعد از آن بر دار و نگاه دارد در قرص قوی و اگر خواهی بنفشه تصفیه کن و الا غذا
 آنهم قدری سیاه در آن بریزد و با نقره بهتر بود و خواص آن بوقت استعمال سمات و قند بکند
 مسکن اگر خواهی و الا بنفشه است

باب بیست و نهم

در بیان بعضی الفاظ غریبه که شتار منته اطباءست و او را از آن مذکور و در طب مصداق آن درین کتاب آورده شده

و طریق تدبیر است بعضی از وی از طبع و احراق و سحر و تقسیم و پروردن و غسل و کشتن و کشیدن
 و دروغن کردن رب در مثال است و اگر چه بعضی ازین جمله در ابواب سابق بتقریب معلوم شد
 اما الفاظ غریبه طلال عبارت است از دوائی سخت آنجا که اکثر لته بدان بیالایند
 در عضو افگندند و گاه بود که همچنان بر عضو بالند همچون طلالی صندل بود و بر سه جهت صدماع گرم
 صفا و عبارت است از دوائی بارطوبت فی الجمله که اکثر آنرا همچنان بر عضو نمند و آنرا جمعی معتد به
 و تاسک اجزا باشد و گاه بود در لته کنند تا بر عضو قرار یابد همچون صفا و گل و برگ مورد و زیره با آب جگر
 سرشته بر شکم جهت رفع اسهال صفا و عبارت است از دوائی خشک که بر طوبت آنرا گرم کرد
 اکثر در لته کنند و بر عضو نمند و گاه بود که عضو را بر بند بران نمند و لته بر بالای آن نمند تا بر شیان
 همچون گاه در یک گرم و زیره در استسقا طول عبارت است از دوائی که اندر آب سخته
 طبع آنرا بر عضو معلوم باشد که برینند و یا بنجار آن پیدا رند چون روی بنجار شلغم سخته جهت نزله
 و یا در آن نشیند سحر و ط عبارت است از دوائی خشک یا تر که بر بینی بالاکشند و یا دواخی خشک را
 با گشت در دین بینی بالند بنجار سحر و ط عبارت است از دوائی که بر بینی
 در دهند و غیر آن قیصر و طی موم و روغن بود و باشد که دوا با هم در آن کشند لیکن قوام آن چهار
 بود و شوق عبارت است از دوائی تر که بر بینی کشند و ط عبارت است از دوائی که قطره
 قطره بر عضو در چکانند و ط عبارت است از دوائی که بر بینی یا در دهند و بر بینی یا قطره آورد
 بنحو عبارت است از دوائی که بر آن کشند و تر و جامه و شام و بورد و بنجار آن پیدا رند و بنجار
 عبارت است از دوائی چند تر و شوقی به هم کرده که نزد یک است و پیدا رند و با بوی آن نشینند و سخته
 بر شام و اعضا می رسد و یا لته صرخ عبارت است از آب گرم و روغن به هم آمیخته تا بر عضو
 و بدان بنشیند نرم تا نرم گردد و آن فعل را قریح گویند و ط عبارت است از دوائی آشیانی که ظاهر
 عضو را بدان بیالایند و بالیدن ادمان به هم ازین تسبیل صفت و ترهین آن طبع را دهن گویند
 نقوش عبارت است از آنجا که دوائی مثل اثمار خشک در آن نفیسانیده باشند چند ساسته
 سحر و ط عبارت است از دوائی خشک که آنرا سحر کرد و باشند بدان مالند و ط
 عبارت است از دوائی که آنرا بر و کشیدن و یا عصر و یا اندر کسب یا لته افگند و یا سحر یا لته گیرند

لحوق عبارت است از دوائی فلیط القوام با لزجت که آنرا همچنان می سیخند و میخوردند و در
عبارت است از دوائی خشکی تر بدوده که اندر زخمها پاشند و غرور عبارت است از دوائی آنباک
که بدین نگا دارند و نخی بجلوت آنرا می چسبانند و دوائی نفس حقیقه عبارت است از دوائی آنباک
که از راه پس اندر ریزند شیان عبارت است از دوائی که بهیئت استخوان زینوسازند
بوقت ضرورت از راه قفار دارند و فرجه عبارت است از دوائی که بهیئت شیان سازند
و زمان از راه پیش بردارند حمل عبارت است از دوائی که کوفته و خفته و سرشته زمان از
بردارند قشول عبارت است از دوائی که آنرا با برنج یا بلبله آلایند مردان یا زنان از راه پیش
و اما اوزان در چشمش دنگ و دنگی که آنرا دانه گویند شش جد بود اما اوزان
چشم دو جو متوسط بود و کفبال یکدرم و ربع درمی بود قیصر اطراف نصف دانگ بود
قیصر اطلس دو نیم دانگ بود و خمس درم و دنگی و جبه و ثلث و سس جوی بود و قریب
ربع درم و دنگی و نصف بود و زخم قریب بتقال بود یک من و دسبت و پنجاهشت
درم و سبع درم بود که مجموع آن چهل سیر است میشود سیر شش درم و دنگ بود و آن
چهار شقال و دودانگ میشود و گویند که سیر شش درم و نیم بود و گویند شش درم و سه سیر یکدرم بود
و طل قیصر ادمی بیت سیر بود و طبعه از عمل و آنچه بدان مانند از شش و چهار شقال بود
و از دار و یک شقال تا یکدرم سگر هم که بعضی آنرا پاره گویند شش سیر و ربعی بود و وزن زین و شقال
و نیم بود و وزن سوم دو درم سنگ و سبع درم سنگ بود و شش درم درخی بود و طل دو سیر بود
ا و قیصر یا یلاف مصره پهل و شست جوست با قلاب یونانی
بست چهار جوست برمه و قیصر طیت جوز مطبقه با قلاب مارنه درخی است
و نزد بعضی چهار شتارن است حوزا و پوله سه قیصر طیت یک ششصد درم و کسری بود
قیصر بیت پنج من بر است یکتوله و دواست خرتوله شامیه یک قیصر است
و اما علم قیصر بعضی ادویه چمن و بعضی صبیال چنان بود که پوست
آنرا در کنند چنانچه مغزها درست بر آید پس آن مغزها در صره با آب نیکوتر کنند و سرنگان تازه
در گردان گیرند آن مغزها را که از هر طرف دو و بعضی است سه انگشت زبل بود و انگاه آنرا در شش یا کستر

و بر بالایی آن آتش کنند چند آنکه بر دهن زبل در گیر دوختی بدرون نرسد آنرا بطرف دیگر گردانند
 و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز بدرون زبل در گیر و انگاه آنرا بردارند و پرده را بر آورند
 و مغز را پاک از میان آن بردارند و بان آب گرم بشویند و هر مغزی را از طول چنانچه شصت است
 بدو بشکافند و پرده در میان آن است دو شاخ آنرا پاک از میان خند با بدرون کنند و مغز را
 بکار دارند چنانچه مس چنانکه بوس را قطعها سازند و سر تخم مرغ را سوراخ کنند و سفید ه آنرا
 بر آورند و قدری غسل جالی در آن مح کنند و نیک بسم زنند و آن پار را میس از میان آن
 کنند و سر تخم بگیرند و در شیب آتش نرم خفته کنند و نگاه دارند که رس ازین سازند خشکی آن
 کبت بود و این اندک قوت میس اکثر سازد و تپهای بسیار را بقوت چنین تدبیر موافق بود
 و اکثر جوگیان چفته استعمال کنند چنانچه مرده بی جان بود که تازه آنرا قطعهای خود سازند
 در میان شیر گوشتن با گاو و زرد میویشانند چند آنکه تختی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیرد آید و انگاه
 بر آورند و در سایه خشک کنند و بکار دارند آنچه سخت با قوت بود و دلت در شیر تازه جویشانند
 و زور آنرا بدان ستانند طبعی سقمونی چنان بود که سیبی یا سیب شیرین را سر بردارند و
 میان خالی کنند و سقمونی را در آن جوف گیرند و سر آنرا محکم ببندند چنانچه هیچ منفذی نبود و
 بعده آنرا در سیب گیرند بطبری گشتی و در تنور گرم در شیب خاکستر کنند چنانکه آن سیب با
 پخته شود و هنوز پوست آن سوخته باشد آنرا بردارند و سقمونی از میان آن بدرون کنند و در
 سایه خشک سازند و بکار دارند سوختن خر خشک چنان بود که خر خشک زنند و آنچه خواستند
 در دیگ مسی سفید کرد و سر آنرا محکم سازند و آتش می کنند چند آنکه از حرات دیگ خر خشک
 سوخته گردد و اگر دیگ مسین نیابند در ظرف آهنین هم توان کرد و اگر آن هم نیابند در کوزه چفته
 که ضخیم از گل ساخته باشند کنند و سر آنرا محکم کرده در کوزه خلاص آن مقدار آتش دهند که در آن
 که سوخته شود و هنوز تکلیس نیافته بردارند سوختن عشب و آنچه بدان ماند
 چنان بود که آنرا در شیشه لایق مقدار آن کنند و در گل حکمت گیرند و در سوچه اگر هم میان آتش نهند
 شش ساعت بردارند اگر قبول حق میکنند و الا باز اعاده کنند و احتیاط کنند مگر نشود که
 قوت آن بر دود و سوختن شاخ و آنچه بدان ماند بطریق سقمونی اولی بود سوختن شیر خشک

که ابریشم را بر روی طبعی سخت گرم نهند و ابریشم را بر آن میگردانند تا نیکو خشک شود و بوی
 آن قریب بویهای خیز بریان که میماند باشد چون بسیار سخن گردد و انگاه بردارند و خوش بوی
 چنان بود که آنرا بر سر نگشت تا فته نهند و آب سنگ باده بر آن میسازند تا از وضع خود دیگر و
 و آثار سختگی قریب بیکس شدن در آن پدید آید و سخن نیکو قبول کنند انگاه بردارند و خشک
 بکار دارند و سائیدن سنگها چنان بود که آنچه صلب بود با تش آنرا بشاوند و آب
 یا در آب آهک اندازند و چند فوت تا چنان شود که مشتوق پیدا کند و بر وی منقش گردد و انگاه
 سخن کنند و آنچه صلابه کردنی باشد از جواهر صلیبیه غیب صلیبیه بعد از سخن با آب عرقهای غیر آن
 بر سنگ سماں صلابه نمایند بر آن نیک سوده شود و سخن طرا چنان بود که درون
 میرد از سنگ بیند و طلار اندران بگردد از نیکو را تا بوی آن در یک طلا شکند و گردد
 پس سخن کنند و اگر براده سازند باینک شکند و در طبق طبع کنند و در چینی صلابه کنند تا نیک
 نرم شود و انگاه در بوی کنند و بر سر آتش نهند تا گرم شود و در لغها برود و طلا بماند و خاک نرم
 نیکو بود و سخن نفی چنان بود که بوی تر اسفند آب قلعی بیند از نیکو و نقره را چند کرشاند
 اندازند تا شکند و گرد پس سخن کنند و اگر بستور نیکو طبع کنند هم نیکو بود و سخن باقی صلابه
 در کشتن اجاد نیکو گرد و طبع صلابه لاجور و چنان بود که نرم سائیده آنرا با آب صلابه کنند
 تا نیکو نرم و هموار گردد و انگاه از خشک کرده بر روغن سدر و بنفشه و مجللی سازند انگاه آهسته
 آهسته در آب گرم میاندازند و آنرا در آب می آید بگیری نرم گاه دیدند که در روغن آب چیزی
 بر نی آید و جز چیزهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را نشان کنند و لاجور
 را خشک کرده بکار دارند و ازین جمله آنچه از سر آب آن گیرند نیکو بود و چینه آینه فرنگ
 آنچه مغشوش بود هم بستور لاجور و باشد و آنچه از جمله غیر مغشوش باشد صلابه نیکو و سر آب آن
 گرفته کافی بود جهت استعمال برین قیاس بود و در سائیدن سنگها طلا مغشوش بخلاص بود و آنچنان
 باشد که سخت طلار البطره چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در آتش
 کوفتن هر خطه باید و تنگ آنرا تا صفت تا بهتر فرمان برود و بعد کوزه بگیرند از گل سرخ و صمغ که قوت
 آتش داشته باشد و آجر از نرم بکوبند با سس آن نمک طعام و آن در توبار با آب تر کنند

و هر دوری آن را باین آجر و شکسته سوده یا لایسند و در نه کوزه قدری از آن بر باشند و یک
 ورق را می خند و از آن سوده قدری بر آن میریزند چند آنکه ظرف پر شود و انگاه که ظرف پر شود
 سه آنرا بگل محکم گیسند و بیکه انی سازند باند از کوزه و کوزه را بر سر آن میگردانند
 چنانچه از هر طرفی منفذی بود که آتش از آن بالا بر آید و برگردان همچنان گیسند میزنند
 فراختر آن و دو هفته منفذ در آن بگذارند و یک شب آن روز در آن بیکه آن آتش کنند چنانکه
 از سوراخهای بالای کوزه بیرون آید انگاه آنرا بر آورند و در قمار بشویند و بگوشتن باز که سار
 و بکار دارند چنانکه معلوم شد نفقه و ملیحه ششوش بر و پاس بود و آن چنان است که گاهی
 پسند در خور آن از خاکستر کوزه آهنگری و یا از آجر و خاکستر استخوان سوخته نفقه را اندر
 گذارند و صفت آن سرب پاک اندر آن نفقه گذارند و دم بر آن بیدارند از بالا چنانکه سرب
 جمله سوخته گردد و نفقه و صفت شسته بخرج اندر آید در گاه و بیگاه همچون شانی نفقه از میان گاه سرب آید
 همچون برده سفید بروی وی پدید آید بسته گردد و آنرا بر دارند و حق نموده بکار دارند و صفت
 سیاه چنان بود که از ازلت صفت بگذرانند تا هر خاکی و جرمی که اندر وی باشد در
 لته بماند و چیت آنرا بکار دارند و صفت مس اگر بستر نفقه میر باشد پر و روان اجناس
 توتیا با انواع بود اما آنچه در غوره و اشباه آن پر دارند که عصا را آن گیرند و توتیا سوخته را
 بنیکوب در آن بریزند و در آب نگاه دارند چهل روز سیر آنرا بکبابی صفت توتیا بسته دارند تا گردد
 زیر زرد و در آب نگاه دارند و ظرف چینی باید یا شیشه بعد چهل روز بر آورند با شیشه و چنان
 خشک ساخته سخن کنند سخن خوب و در خم شیشه نگاه دارند از آنچه در حیوانات پر دارند مثل شلغم
 یا در فواکه مثل سیب یا بیکه سر آنرا بر دارند میان خالی کنند آنرا کی توتیا بنیکوب در آن کنند
 و سر آنرا بنهند و در خم گیرند و در شیب آتش خمیه سازند و بر آورند و خشک کنند و حق و کل گردد
 نگاه دارند و آنچه در شکم حیوانات چون موش پر دارند همچنین بود که در میوه گفته شد شستن آنرا
 آنچه از اجبار شستن آن مقرر و دستور بود و لا جورد دست و دسه و سیلوی خطای و حجر ارستنه
 و توتیا و آنچه بدینا نزد یک بود و علی آنها بود الاحمال بر آنست که در طبقه آنها مذکور گشت
 شستن شکر و زردی و سرخ و سرخ چنان بود که بسنگ سماق و سنگهای دیگر

و صلب یا در چینی هموار با آب نقطه صلابه بسیار کنند و در ظرفهای هموار درون پاک آنهارا در آن
 آب بسیار بشویند و نشان کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته خشک سازند و بکار دارند و شستن
 کل که اندران پاک بود و چنان است که آنرا در آب قلیه آغشته کنند و میشابند و تقریباً
 بعد از آن می جنبانند و در ظرفهای پاک سراب آن میگردانند پس خشک کرده بکار دارند
 شستن بود و آهین و مس چنان بود که بطرقة تنگ سازند و با تش سنج
 می کنند و در بول گاوی انگشتند چند آنکه سخی قبول کند انگاه سخی کرده بکار دارند و شستن
 قلع می و سرب هم بدین نوع بود و لیکن آنها را کمتر فائده یافتند تا نگذارند شستن
 خط و سرب چنان بود که صفا می سازند و زاج سیاه را بر سر که بشویند و بر سر و
 آن طلا کنند و دستور خلاص آتش دهند و بعد بر دارند جمله سیاه و سریع الانکسار خشک شسته بود
 و آنرا در آب نمک بشویند و سخی کرده بکار دارند و تقریباً شستن که آنرا صفا می سازند و
 و کبریت یا لایه در بوته کوره زرگری نرم نرم و بر او میدهند قی خا پنجه تافته شود و لیکن نگذارند
 بدین فعل خشک و سریع الانکسار شود و آنرا بر سر که بسیار بشویند و سخی کرده بکار دارند و آنچه در سحر
 هر یک سابق گفته شد هم نوع و شستن است لیکن این طریق اولی بود و شستن سیما ب
 چنان بود که در بوته گرم می کنند نیک اندکی گوگرد را بر آن می پاشند و در چینی میسوزانند
 و بعد سخی و در آخر هم در چینی بر روی خاکستر گرم نهاده سخی میکنند چنانکه تمام خاک شود و سریع
 ریزه از آن همانند و اگر در اول با واد و های خشک سوخته در چینی کرده سخی می کنند چنانکه با آنها
 تمام خاک میشود و هم نوعی از شستن بود و اندکی آب و اشباه آن اندران کنند و صلابه می کنند
 چنانکه آنها تمام خاک شود و هم شستن چشمت است که در پید چنان بود که آنچه آهین بود
 بکسرتند و اندران کوره همدادی آنرا چندین کرات بتابند و اندر سر که اندازند بعد از آن بوضاره
 نفع می آنگینند آن مقدار که ریزه ریزه شود و برفق و مر از این تدبیر کنند تا زرد ریزه نشود
 و اگر اول در عرق شونیز کرده انگاه آنرا بچین سخی کرده بکار دارند و شستن و سنج
 و نوع بود یکی آنکه نیکوب کرده در آب بخوشانند بسیار انگاه آنرا صاف کرده روغن بنفشه
 و میخوشانند نرم تا آب برود و روغن بازماند و این ضعیف بود و دیگری آنکه بهار اینم قلع سازند

و در یکی کلین نوکند و سرپوش بر بند و در آنرا انگلی حکمت حکم کنند پس تو دیگ را بمصنوع
 قوی سوراخ نماید محاذی آن طرف آهنی یا مسی نهند و آنچه از اینجا فروست یکدفعه و غن آن
 بود و بقوت بود پس اگر حدتی داشته باشد باربع آن در غن کشد و غیره استعمال توان نمود
 کشیدن روغن شب آنچه مغز نیکو دارد و بدستور مشهور بایک کشیدن و آنچه مغز بسته
 دارد و صلب است بدان نوع مذکور بایک کشیدن لیکن بزور چون جوز ناشل و بز رنگ و سبزه
 اینها را بختبر روغن کشند و زیره و سبزه آنرا در کتب طبیبی طریقتش همین است اما در امتحان کردن
 بسیار احتیاط باید کرد که روغن تخمها سوخته نشود و کشیدن روغن چوب یا چنان بود که
 بگیرند خوب نیم خشک را و سر آن در گیر اند و روغن میوه آهین یا مسین نهند و طبیبی روغن
 مانند آن بر روی صفحه ظاهر گردد و آنرا با گشت بر دارد و دیگر دارد و کشیدن روغن
 ملا و حب و نوع بود یکی آنکه نیم بسته اند و خیم کنند و بدستور مذکور در تخمها روغن گیرند و دیگر
 آنکه ابرسه را گرم کنند نیک بلا در برابر آن بگیرند تا از آن روغن بکشد و دیگری آنکه بلا در را
 نیم کشند و بر سر صفحه از احتیاط نهند و دسته ها و آنرا گرم کرده بر آن زد و کشند تا از آن
 روغن بصفحه ظاهر شود و در جمله اینها دست و اعضا را از آلائش آن دینی را از کشیدن بوی آن
 خط باید کرد و اگر با کشد بدستور بگویند بجا نیست نرم و اندک خشک آب بر آن زنند و دست
 قوی اندازند و شکنجه کنند و غنی با سلامت از آن گرفته شود کشیدن روغن از صفح
 چنان بود که آنهارا بشکافند و غالب اندراب بطبع کنند تا آنچه چربی کند بر سر آید و اندر جبهه کشند
 و بدستور روغن کشند کشیدن روغن مار بهر طور جو شایند بشرطیکه سرد دم و
 زهره او را بیزان کنند و پیدا او را بگذارند و اگر در طبع او روغن آنگونه و بر شایند
 تا آب برود و دهن بماند هم نیکو بود جهت کمی چربی دارد و اگر در روغن برورد دست بدست
 عترت و در اینج هم بجا نیست قوی بود و اکثر روغن دارد از این گوشت کشیدن روغن
 بنفشه چنان بود که بگیرند زرد و تخم مرغ بچینیکو نرم کنند و قدری نوشاد بر آن بزنند
 و در فلیت کشند که نیکو نگلی حکمت اندوده باشد و قدری موسی تالیف برسد فلیت نه کشند
 و فلیت را سزگون بر و بیدان باز کشند و در شیب دهن فلیت ظریفی نهند بدستور عترت از آب آن

